بفضل خالق الثقلین و آفریننده انس و جان و زمین و آسمان فرخ بنیان

تاریخ گلزار آصفیه

حسب فرمایش عالیجناب سید رستم علی صاحب در مطبع محمدی طبع شد

تقریظ نوکر یز خامۂ فصاحت ختامہ جناب مولوی سید فیض حسین صاحب دام افاضتہ

بسم اللہ الرحمٰن الرحیم

حمد بیحد سزاوار جہاندار یست کہ تواریخ سوانح سلاطین باستان نقطہ از دفتر قدرت کاملۂ اوست
وشکر بیعد لایق کردگاریست کہ عطای چاشنی نطق بلسان انسان نمونہ از نعمای شاملۂ او
صمدی کہکشان یک مدّ الف ممدودہ آسمان عظمت اوست ۔ و نسر طایر و نسر واقع دو نقطہ
فوقانی قاف قدرت او ۔ دہ عقل بدرک یک نکتہ از کنہ ذاتش نپرداختہ و پنج حواس در شش
جہت بتفکر صفاتش ہوش باختہ ۔ ہر چند آفرینش مردم ضعیف البنیان بمصداق آیہ
وَما خلقت الجن والانس الّا لیعبدون برای عبادت اوست مگر چون
سید المرسلین ما عبدناک حق عبادتک فرمودہ مارا کی طاقت استیفای طاعت اوست
پس ازین بحر بیکران کشتی عقل نارسا بساحل کشیدہ متوقع امداد نا خدا ئیست کہ دائم با خداست و ذات
عدیم المثالش مظہر صفات کمالیۂ رب العُلی است ۔ بموجب آفرینش کائنات بود نش حدیث
قدسی لولاک لما خلقت الافلاک دلیلیست ساطع ۔ و بعلو مدارجش واقعۂ معراج
برہانیست قاطع شفیع المذنبین رحمۃ للعالمین محمد مصطفےٰ صلی اللہ علیہ و آلہ اجمعین ۔ اما بعد
عبد ذلیل متوقع رحمت رب جلیل ہرزہ گرد وادی حیرت جاگزین صف نعال اہل جودت سید
فیض حسین بن سید قایم حسین توسن خامہ را مہمیز کہ صفحۂ قرطاس مطلب آرائی جولان میدہد
کہ چون جناب کمالات انتساب درۃ التاج سلطنت سخندانی گل سرسبز بساتین شیوہ
خوش بیانی سخن سنجی کہ شیرینی کلامش حلوای مغز را بمغز انگاشتہ و عبارت طرازیکہ
عذوبت فقراتش دہان سامعہ را بقند نبات انباشتہ بیان فصاحت بنیانش سجنجل

سلطنت خسرو عادل و شهریار باذل که ایوان معدلتش طاق عدالت کسری را شکست
فاش داده و افراط سخاوتش داغ رشک بر دل حاتم نهاده - سرسبزی گلستان طالعش
خار حسد در جگر سکندر شکسته و خوش متاعی حشمت و جاهش در دوکان دارا بسته

فلک بارگاه ظل الله عالم پناه حضرت میر محبوب علی خان بهادر
فتح جنگ نظام الدوله نظام الملک مظفر الممالک آصف جاه
سادس خلد الله ملکه و مد ظله و دام سلطنته و در عهد مدار المهامی

وزیری که لمعات رایش چون آفتاب عالمتاب موجب تنویر عالم و باران عطایش چون
بارش سحاب باعث نشو و نمای نباتات امید بنی آدم - فهم و فراستش از عقل اول
در تعلم و اجلاس دولتش لایق و ساده تحکم جم تشهیر ارسطو نظیر بنو یکه کامجنشی بشیر

فلک پایگاه معطی دلخواه نواب بشیر الدوله اعظم الامرا
سر آسمان جاه بهادر دام اقباله حسن طبع پذیرفت

والحمد لله علی ذالک و چون خواهش تاریخ طبع هم بود + بدین رنگ جلوه شهود نمود

طبع چو شد این کتاب از مدد کردگار
گشته بران اهل عقل و الی رشید اتمام
از پی تاریخ طبع طبع سخن گوی من +
گفت ببین فقره باغ و بهار کلام +
۱۳۰۰

تمت تمام شد مقبول خاص و عام شد

صورت نمای معانی و گفتار جواهر نثارش جوهر عرض خواه شیرین زبانی وحید جهان خواجه
غلام حسین خان المخاطب بخان زمان خان مرحوم خلف خواجه محمد باقر خان مسیح الدوله
حکیم الممالک که در عهد حضرت غفران مآب میر نظام علی خان بهادر آصف جاه ثانی معالج خاص بودند
در عصر حضرت منزل نواب ناصر الدوله بهادر آصف جاه رابع در تاریخ حالات سلاطین قطب شاهیه وغیره
و امراء و روسای بلده حیدر آباد فرخنده بنیاد حفظها الله تعالی عن الشر و الفساد تا زمان
آصف جاه رابع کتاب گلزار آصفیه تصنیف فرمود الحق که کتاب مسطور نسخه معجون غم زدا و
مرکب مفرح دلکشا است و تا حال همچنین کتابی که مشتمل بر حالات تفصیلی ساکنین بلده باشد
نوشته نشده لاکن هنوز مثل دُر یتیمی که در بطن صدف باشد در کنج اختفا افتاده بود اکرم التجار
سید عالی تبار جناب سید رستم علی صاحب سلمه تعالی زر کثیر صرف فرموده به تصحیح و تنقیح
عظمت مآب کرامت انتساب شادابی گلشن فصاحت + سرسبزی مزرع بلاغت +
مرجع اید تکرم + ذی منصب قابل تحشم + یکتا گهر بحر تفهیم + سرخیل سخنوران به تعلیم +
زیب بخش عروس هر هنر + محبوب دبیر چرخ درنثر + جناب میر احمد علی خان صاحب موسوی
دام مجده خلف جناب میر ابو القاسم مرحوم ابن میر محمد حسن خان بهادر مغفور المشهور میر حسین
صاحب جناب موصوف که هجد نواب میر عالم بهادر مرحوم و از طرف جد مادری والد خود وابسته
سرکار عالی است بایطور که خان شیراز صبیه خود منور النسا بیگم را که از بطن ریاض النسا بیگم
صاحبه مرحومه صبیه حضرت غفران مآب بودند به ازدواج میر محمد حسن خان بهادر المشهور به میر
حسن صاحب جد جناب موصوف در آورده بودند - چاپ کنانیدند بمعاینه این سرخوش
بادهٔ افتراح و مست صهبای انشراح شده عازم تحریر و تسطیر تقریظش شدم و چند فقره
محقر هدیه ناظران کتاب موصوف نمودم و این کتاب مستطاب در زمان خجسته بنیان

بسم الله الرحمن الرحیم

بندگان اعلی حضرت

بر ضمایر ارباب کیاست و فراست و شایقین علم سیر و اخبار مخفی و محتجب نماند که درین زمان برکت توامان
کتاب گلزار آصفیه مصنفهٔ خواجه غلام حسین خان المخاطب بخان زمان خان مرحوم که دُرّیست نایاب و لؤلؤیست
خوش آب و جوهریست بیش بها که تعریف آن بی نیاز از اظهار و مستغنی از بیان ست در احوال سلاطین آصفیه نظام
الدوله و سلطنته الی ادوار الشموس و الاقمار و وزرا ذوی العظمة و الشان و امرا و الاهم و اهل مناصب و المجد الشرف
[illegible]ن ذوی قدرت و اهل فنون نادر العصر خود و صاحبان خدمت و عهده سرکاری وغیره ملازمان سرکار عالی آصفیه
[illegible]مند و معتبر به نظر بیاید که محتوی بر کماهی حالات کل باشند و علاوه برین صدها ذوی فهم مشتاق مطالعه اش متمنی و [illegible]
احوال تاریخی سرکار بودند درینولا بحسن اهتمام و سعی موفوره تصدیق و تصحیح و تنقیح مالک الکلام جناب مولوی میر احمد علی صاحب موسوی
ملقب الصدق میر [illegible] مرحوم میر ابوالقاسم ابن میر حسن صاحب مغفور ابن سید عبدالمهدی ابن سید عبدالله ابن سید نور الدین
تستری ابن سید نعمت الله جزائری اعلی الله مقامهم فی فرادیس الجنان حلیهٔ انطباع می پوشد [illegible] از ذات و الافضال آنست که مطبوع
[illegible]ان و مرغوب باریک نظران گرداند - درینجا چند سطور در احوال جناب میر صاحب مسبوق الوصف بنگاشتن نازیبا
نخواهد بود چه که به وجه [illegible] چون کتاب مذکور خلعت زندگی جاوید می پوشد بر لازم بلکه الزم که مختصر حالاتش نگارم
صاحب مسبوق المدح یکی از معززین بلده حیدرآباد فرخنده بنیاد دکن و جد نواب میر عالم مرحوم مدار المهام سرکار
عالی بادری پدر خود از جمله وابستگان سرکار عالی آصفیه اند از نسل عالی نسب الاولاد [illegible] هستند و در شهر حیدرآباد دکن
منصل [illegible] خود سکونت پذیر اند و جناب ممدوح از همه علوم باخبر بالخصوص در فن سیر و علم تواریخ بی بدل و یکتای دهر
و نهایت [illegible] تالیف هستند قبل ازین یک تالیف موسوم [illegible] مسایل متعلقه اش نتیجات کلک فیض
آیاتش طراوت مطبوع بتمامه مسلمین است بل از اعمالش بهره یاب و مستفیض اند از آنجا که راقم در جمعیت طبع این کتاب
لاجواب که تازه بعنوان گلچین سر بلند و گلدستهٔ [illegible] بهار سخن سر سبز [illegible] صرف کثیر خطیر نموده بتازگی [illegible]
پیرهای اخبار سلاطین حکایات گلچین را جلوه نو بخشیده و اخبار مقدس را خلعت تازه پوشانید شهنشاه ذیقعده و الاهم
آیات حضور پر نور [illegible] سلطنته و دیگر امرا آراکین آنکه منظور نظر کیمیا اثر خود فرموده سعی بحسب احوال

قم سید رستم علی تاجر کتب

بسم الله الرحمن الرحیم

سبحان الله زهی خالقی که مشت خاک انسان را بحلهای بوقلمون کمالات بیاراست وزهی صانعی که حیوا[illegible] را
بنطق آشنا ساخته بلالی حمد وثنای خود بپیراست از دریافت حکمتش عقل خورده بین معذور [illegible] یدن
صنعت قدرتش دیدهٔ بصیرت کور یکانکه هیجده هزار ساز عالم را بیک مضراب قدرت کامله خود [illegible] ت تا
سرود سرایان بزم قدسش نغمهٔ توحید سرایند این بیدست وپا را چه یارا که انگشت ادراک بتار قانو[illegible] قدرتش زند

قطعه صانعی کز کمال عز وجلال + در ثنایش زبان ناطقه لال + آنکه کنه حقیقتش [illegible] برتر از قیاس و
گمان و وهم وخیال + وهزاران درود نامعدود بران صدر نشین خلوت خاص معبو[illegible] نغمه جان بخش
وحدانیتش در سوسیقار عقل معرفت بین انداخت تا مطربان نغمه پرداز هدایت لب [illegible] اقرار یکتائیش
کشایند این هیچمدان را چه طاقت که بلبلبان نوای نعت نامتناهیش وآل واصحاب [illegible] نوازد **قطعه**
بلغ العلی بکماله + کشف الدجی بجماله + حسنت جمیع خصاله + صلوا علیه [illegible] اله + بر دانایان عالی
[illegible] ولان بلند فطنت که بدوربین دیدهٔ حق بین بسیار حالات حکم[illegible] محقق و منتخب نمانده

الله تقدس و تعالی تا بنده را از بندگان خاص خود استنباط فرموده بمرتبهٔ سروری و سرداری رساند
ارباب احتیاج گوهر کمالات خویش که مکنون خاطر آنهاست چگونه ببازار عزت خواهند فروخت و تا ضیا بخش
انجمن بهروزی و قدردانی نیابند مصباح آرزو و امید چسان توانند افروخت اجمال این مفصل و تفصیل این
مجمل اینکه درین زمان فرخنده فرجام و ایام خجسته انجام شمع شبستان سروری و سرداری صدرنشین
محفل قدردانی و کامرانی آفتاب سلطنت و معدلت گوهر دریای ابهت و مکرمت بادشاه ذیجاه بلند
آهنگ شیر صفدر معرکه آرای روز جنگ قاتل کشور کفار سرهنگ زبردست اقالیم هفت اورنگ تاج
ستاننده چین و زنگ برآرنده اورنگ خلافت و فرمانفرمای طرازنده سلطنت و کشورکشای خاقان
دین پرور عالم پناه خدیو شریعت گستر خدا آگاه که از فیض جویبار لطف و مکرمتش سرابوستان دکن
رشک گلزار ارم و بقطره افشانی سحاب عدلش چمن دین و گلشن دولت و سبز و خرم گشته جهانیان
در ظل ظلیل رافتش از تاب حوادث روزگار آسوده و مفارق گردن کشان بسم راکب آفتابش فرسوده
عدل معدلت پیرایش اگر از مرکز عالم دایرهٔ رشک معدل النهار کشد سر گردن کشان منار منشش را بمحاذی
افتادگان قعر چاه ستم چنان سرپنجهٔ عدل تقدیری زند که حدب و سنار نخوت سنان لبسان آب مساوی
الطرفین پست نماید اعنی بادشاه خورشید کلاه انجم سپاه عالم پناه ناصر الدوله نظام الملک میر فرخنده
علیخان بهادر فتح جنگ آصف جاه ادام الله اقباله و اجلاله العالی و افاض علی العالمین بره و احسانه
المتعالی بر سریر سلطنت و دولت روزافزون خداداد موروثی خویش جلوه فرما گشته عالمی را در سایهٔ
عاطفت خود مصئون و مامون دارد **ابیات** بیا ساقیا خرمی ساز کن ٭ و ما دم زمی دور
آغاز کن ٭ طلب مطربان خوش آهنگ را ٭ که سازند طنبور و مردنگ را ٭ به بلبل بفرما غزل سر کند ٭
که هر گل ز گلزار ازبر کند ٭ بیارای محفل پی انبساط ٭ که هنگام آمد بعیش و نشاط ٭ بگو نغمه ساز خوش
آواز را ٭ که سازد بهر ساز و مساز را ٭ که من میکنم وصف آن ذوالکرم ٭ شهنشاه و لیغدر و الاهم ٭

دیباچه کتاب

شه آنکه از تیغش چار سو ٭ همه یک زبانند در وصف او ٭ به حکم او شیر چنبه زجا ٭ نه پروانه باز آورد از هوا
معدلت آرای که از تهدید عدلش باز و کنجشک در یک آشیانه اقامت داشته بصفت برای که از احکام تحکمش
شیر و گوسفند در یکجا آب خورده سخاوت چرا پیشهٔ او نشود که واهب بی منت بصفت خود موصوف فرمود
و شجاعت چگونه جوهر او نگردد که مالک قبض و بسط عالم صمصام فتح و فیروزی در قبضهٔ قدرت او نمود تا
زبان را از آب کوثر نشستم نام پاکش بر زبان نبردم و چشم را تا سرمهٔ ادب نکشیدم تصور جمال جهان
آرایش نکردم شعر جوان بخت و جوان اقبال و دولت ٭ جوان عمر و جوان شمشیر و شوکت ٭ حبذا
دار الامارهٔ آن فرمانفرمای عالی مکان و سرخیل بادشاهان زمین و زمان که کرسی نشین عمارات خسروانه
است دلهای صداقت منازل بجای خشت و سنگ وابستهٔ پایهٔ بلند اوست و چشمها بتماشای صفای نگینش
محو دیده حیرت و دلبند از دوست آنجا که وزرای صائب تدبیر عالی فطرت و امرای ذی مقدور والا شوکت
و خوانین کامگار و خان زادان جان نثار با جمعیت سواران و پیادهای بار و پلاتنهای آتشبار و
توپخانه جات رعد آثار و شترنالان و بانداران برق کردار و جزایل برداران شهاب گذار و اهل خدمات
دیگر بیار بل بحد و شمار در سرکار دولتمدار عالی مقدار آصفیه که ایزد تقدس و تعالی تا قائم جهان و جهانیان
روز افزون دارد معمور کار و بار و مشهور آفاق نگلی طاق نه رواق اند لهذا این ذرهٔ بیمقدار خانزاد
موروثی اضعف العباد خواجه غلام حسین خان المعروف به خان زمان خان خواست تا بحنکه ستوده
خصال فلک مثال خیر مآل بلند اقبال احوال خاندان عالیشان و ذکر خانزادان دولت عالیه در آن
منوط و مربوط باشد بتحریر در آورده برای حصول سعادت دارین و عز و شرف کونین خود بنظر کیمیا اثر
همایون خداوند نعمت نذر گذراند پس این در گهربار در سلک نظم و نثر کشید مصرع گر قبول افتد زهی
عز و شرف ٭ و بنسبت نام نامی خاندان والاشان آصفیه این مختصر نافع را بگلزار آصفیه
موسوم گردانید شعر غرض نقشیست کز ما یاد ماند ٭ که هستی را نمی بینم بقائی ٭ مگر صاحبدلی روزی برحمت

کند و رجوع این مسکین دعای … امیدوار از جناب اقدس کردگار آنست که بملاحظه همایون اشرف اعلای
خداوند نعمت سهم مشرف گشته درجه پذیرائی یابد و رجای واثق از مطالعه کنندگان اینکه جای خطا بذیل عطا
پوشند و مولف را بدعای خیر یاد فرمایند چون بنای قلعه محمد نگر گولکنده و کیفیت معموری و آبادی
بلده فرخنده بنیاد حیدرآباد و بعضی اماکن مقدسه و تقدیمه و عمارات بلند پایه ستوده منحصر بادراک احوال
سلاطین قطب شاهیه دکن ربط تمام دارد لهذا درین مختصر شریک کرده بر یک مقدمه و چهار باب و خاتمه
ترتیب نمود والله ولی التوفیق و علیه التکلان **مقدمه در ذکر احوال مولف**

باب اول در ذکر سلاطین قطب شاهیه انار الله برهانهم و بیان اماکن و بقاع و بلاد و حصون و
باغات و عمارات شاهی مثل گوشه محل و چار محل و چار منار و چار کمان و مکه مسجد و جامع مسجد و حمام
و عاشور خانه بادشاهی و عمارات دیگر که در عهد ایشان باحداث در آمده اند و کیفیت بنای بلده
حیدرآباد و تبرکات آنجا مانند آثار شریف و قدم شریف و پنجه مبارک شاه و غیره که در آخر باب
چهارم مفصل بتحریر خواهد آمد مع احوال عرس بزرگان این دیار و غیره **باب دوم**
در ذکر احوال سریر آرایان دولت آصفیه نور الله مرقدهم از عهد جناب مغفرت مآب نواب آصف جاه
و نواب شهید ناصر جنگ و ورود غازی الدین خان فیروز جنگ و زمان دولت امیر الممالک صلابت جنگ
و سریر پیرای حضرت میر نظام علیخان بهادر آصف جاه ثانی و برخی احوال امیر الامرا شجاع الملک بسالت
جنگ و حسین قلیچ خان همایون جاه المعروف مغل علیخان و احوال سلطنت حضرت مغفرت منزل
میر اکبر علیخان بهادر سکندر جاه علیهم الرحمت و الغفران و بیان فرمانفرمائی و سلطنت آرائی زیبنده
چار بالش ریاست نوازنده دیهیم شهنشاهی و خلافت خلاصه خاندان مصطفوی و نقاوه دودمان
مرتضوی یعنی بندگان عالی متعالی حضور پر نور آدام الله اقباله و عمره و خلد الله ملکه و سلطنته تا سال
سنه ۱۲۵۸ یکهزار و دو صد و پنجاه و هشت هجری **باب سوم** در ذکر احوال وزیران و امیران

در ذکر تکلفهای روز دسهره و تکلفات روشنی و آتشبازی شب دیوالی در خانهای دراجهاے امیران سرکار وغیره و بهار لاله و نافرمان بسنت در باغها و تکلفات رنگپاشی هولی

مقدمه

در ذکر احوال مؤلف عاصی سراپا معاصی مختصری از احوال خویش بعرض میرساند که جدم حکیم خواجه محمد صابر خان در عهد حضرت مغفرت مآب نواب آصف جاه طاب ثراه و پدرم حکیم الممالک مسیح الدوله خواجه محمد باقر خان در زمان حضرت غفران مآب میر نظام علیخان بهادر آصف جاه ثانی علیه الرحمة بمعالجات خاص الخاص و محلات عصمت اختصاص مرشدزادهای بلند اقبال معمور و سرفراز بود بجاگیر هشت هزار روپیه ذات وغیره از آن جمله موضع بود دیل متصل قلعه محمد نگر گولکنده محاصل دو هزار و پانصد روپیه بنام اخراجات نوبت و سه صد روپیه ماهوار نقد قدیم و تعلقه موجودات سپاه وغیره سربلند و مباهی و مشرف بوده اوقات عزیز خویش بخوبی تمام بسر برده بتاریخ نهم ماه رمضان المبارک سنه یکهزار و دو صد و سه هجری بعالم باقی خرامید با چهار پسران برادران حقیقی یکی خواجه عبد القادر خان دویمی خواجه احمد خان سیومی خواجه غلام حسن خان مشهور بنجان عالم و چهارمی عاصی مؤلف این تاریخ گلزار آصفیه خواجه غلام حسین خان که هم نام و هم تاریخ یعنی از حروف غلام حسین تاریخ تولد عاصی سنه یکهزار و یکصد و نود و نه هجری بر می آید بعد فرد بنجان زمان خان بود و هم ودیعتی در صغر سن بظلم و ستم ناحق اقربا گرفتار مانده سر رشته معالجه حضور پرنور از پاینده ها معطل گردید تا اینکه در سنه یکهزار و دو صد و سی و یک هجری خورشید سلطنت و کامرانی آفتاب فلک کارفرمای و قدردانی جهان مطیع و عالم مطاع حضرت مغفرت منزل میر اکبر علیخان بهادر سکندر جاه اَنَارَ اللّٰهُ بُرْهَانَهُ وَجَعَلَ رَوْضَتَهُ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ مَقَرَّهُ و مضجعه که سراپا توجه خود بمطالعه کتب طب و همگی رغبت و الطاف خویش بصحبت حکمای حاذق و بتیاری تراکیب عجیب ادویات غریب مصروف داشت این ذره بیمقدار را از کنج عزلت و نواری یاد فرموده ببار یابی دربار جهان مدار

سرفراز نموده شبانه روز بظل عاطفت خویش بتربیت پرداخت تا رحلت آنحضرت بسرفرازی
تعلقداری دواخانه خاص پدر دولت‌نوید محل و فرحت محل حاضر بوده بمعالجه خاص و محلات و مرشد
زاده‌ها معمور و بعواطف سلطانی مشمول بود چون بتاریخ هفدهم ذیقعده سنه یکهزار و دوصد و چهل
و چهار هجری روز شنبه بوقت یکپاس روز برآمده سانحه ناگزیر رحلت آنحضرت بوقوع آمده عالمی
پامال حوادث غم و الم گشت و متعاقب آن نوید جان‌بخش مژده جلوس میمنت مانوس بادشاه جوان
بخت پیر تدبیر بگوش صغیر و کبیر رسید جان تازه در قالب مرده دمید الحمد لله والمنه که به بذل و نوال
خداوند حقیقی و مجازی عاصی سراپا معاصی معه برادران بخدمت معمولی خود و جاگیر قدیم موروثی
سرفراز است او تعالی شانه آن زیبنده فرمانفرمای و کامرانی دولت را تا دوام جهان و قیام جهانیان
بل زمین و آسمان بعمر خضری و حشمت سلیمانی ممتاز فرموده روز بروز بل آناً فاناً در ترقی و تزاید داراد
آمین آمین آمین

باب اول

در ذکر سلاطین قطب‌شاهیه یعنی سریر آرایان قلعه محمدنگر گولکنده
و بلده حیدرآباد از زمان سلطان قلی قطب شاه تا آوان سلطنت ابوالحسن تانا شاه که خاتمه سلسله
قطب‌شاهیه است و انتقال نمودن حکومت از خاندان ایشان بخاندان تیمور صاحبقران گورکان

ذکر سلطنت سلطان قلی قطب شاه

مولدش قریه سعدآباد از مملکت همدان است در بیست سالگی از تسلط قوم قراقوینلو بلکه تسلط امیر حسن بیگ
آق قوینلو انقراض دولت قراقوینلو گشت) و رسیدن اذیت از برادران بمخالفت ملک و مقام بهمراهی
عموی خویش امیر الله قلی بیگ با اسپان عراقی در بلده محمدآباد بیدر آمده منظور نظر خاقانی سلطانی
سلطان محمود بهمنی گشته شانزده سال در فدویت و جان‌نثاریش دقیقه از دقایق فروگذاشت
نکرده بخدمت تحصیل پیشکش قلعه گولکنده که بنای خام بود و یکی از راجه‌های متوسل راجایان بیجانگر که
پای تخت کفار بوده با ده هزار پیاده مقرر و مقام داشت مفوض گردید صاحب تاریخ قطبشاهی مینویسد

که بوقت آمدن سلطان قلی بسوی دکن شاه نورالدین نعمت الله ثانی قدس الله سره العزیز
فرمودند که ای سلطان قلی مستظهر باش که از بارگاه احدیت قطری از اقطار هندوستان بتو و اولاد تو
حواله کرده اند و دست خود بر سر و کتفش مالیده چند اشرفی از زیر سجاده برآورده باو عطا کردند که
این اول فتوح است بامید ببر و چون سلطان محمود بهمنی بقول صاحب قطب شاهیه در سنه نهصد
و ده هجری لبیک اجابت امر الهی گفت و صوبه های دکن مثل صوبه بیجاپور و احمدنگر و ایلچپور سرآرای
نمودند سلطان قلی نیز حسب الاستدعای امرا و خواهش خود عروس سلطنت را در قلعه گولکنده به
آغوش کشیده بزور بازوی شمشیر خویش مملکت دکن از قلعه مذکور تا دریای شور جانب شرق قلعجات
بسیار بتصرف خود در آورده و باکفار جهادها کرده کلمه طیبه درین مملکت تلنگانه که کفرستان زمانه بود
و هرگز بوی اسلام بمشام ساکنان اینجا نرسیده جاری ساخت و بتخانهای بسیار و معابد کفار منهدم
کرده مساجد و معابد بنا نهاده موذنان خوشنوا جابجا مقرر نموده شعار عبادت معبود حقیقی قایم
گردانید و قریب شصت سال به ملکگیری پرداخته از سرحد گولکنده تا دریای شور شرقی قلعه پانگل و
چهلی پتن و راجبندری و راجکنده و کوبل کنده و کونده بیر و کونده پلی و ویلور وغیره هفتاد قلعه رفیعه
که در و اهمه بکنجه در قبضه اقتدار خود در آورد و بر قلعه نلکنده و کوبل کنده با چهار جوان رستم جگر بزور
بازوی قوت اسلام ده هزار پیاده های کفار را طعمه تیغ بیدریغ نموده حاکم آنجا را که هری چندر
نام داشت در قفس آهن مقید کرده بالای کوه قلعه مذکور بجای بتخانه مسجد بنا ساخته خطبه اثنا
عشری در تمام ممالک خویش جاری فرموده و همیشه میگفت که (از دیگر کتب تواریخ ترویج مذهب امامیه
بعد شیوع خبر جلوس شاه اسمعیل صفوی در ملک ایران بوضوح پیوند و جلوس سلطان قلی بر سریر
فرمانفرمای ملک تلنگ سنه ۹۱۸ است) که من این مقدمه را پیش از جاری کردن شاه اسمعیل صفوی خطبه
اثنا عشری را در مملکت ایران بعمل آورده ام کسی نداند که من تتبع آن شاه مغفور کرده باشم

آخر العهد در سنه نهصد و پنجاه هجری باغوای جمشید خان پسر خود بدست میر محمود نا محمود که در علاقه
کوتوالی بود و همواره بخدمتش میرسید بنیت وی دو زخم کاری در عین نماز عصر خورده بدرجه شهادت
که از مدت مدید کمال آرزو داشت رسید در عهد سلطان قلی قطبشاه مسجد جامع قلعه محمد نگر و بنای پخته
حصار بالای کوه قلعه مذکور تعمیر یافت و در زیر قلعه گولکنده مذکور بنای عمارات و دکاکین درآورد
و امرا و خوانین و رعایا و برایا و سپاه وغیره را حکم کرد که هر یک بقدر مقدور خود عمارات و بقاع تیار
نمایند طراحان چابک دست در یک ضلع عمارات شاهی و حمام و مسجد جامع و عاشور خانه طرح داده باتمام
رسانیدند و مسجد که بالای قله کوه قلعه مذکور است بنای محمد شاه بهمنی است که در عهد دولت خویش در اینجا
سفر و مقام چندی کرده احداث نمود و همچنین سلطان قلی بجهت مقیم و مسافر حمامات بی اجرت و لنگرهای
حمام از سرکار خویش مقرر فرمود و در لنگر فیض متصل قلعه مذکور که از محدثات اوست مدفون گردید هنوز
گنبدش موجود است ایام سلطنتش شصت سال بوده از آن جمله شانزده سال در نیابت سلطان محمود
بهمنی بسر برده و چهل و چهار سال بنفس نفیس خود بفرمان روائی تلنگانه اشتغال داشت و سنینش قریب نود سال
رسیده بود و شش پسر و چهار صبیه اش بودند یکی حیدر قلی که همراه پدر جنگها کرده بعقبی خرامید دوم قطب الدین
که موسوم بولی عهد بود جمشید خان میل در هر دو چشم او کشید بعد چندی درگذشت سوم یار قلی جمشید خان
که نهایت سفاک بوده چهارم عبد الکریم دیوانه در زمان محمد قلی قطبشاه فوت شد پنجم دولت خان که
در قلعه بهونگیر اقامت داشت ششم ابراهیم میرزا که ذکرش خواهد آمد

ذکر سلطنت جمشید قطبشاه بن سلطان قلی قطبشاه

چون میر محمود سلطان قلی قطبشاه را بدرجه شهادت رسانید فوراً نزد جمشید خان که پابزنجیر در قلعه مقید
بود رفته اظهار اخلاصی واده از آنجا بمنزل قطب الدین ولیعهد آمده میل در چشمانش کشیده جمشید خان را به
سریر سلطنت نشانید اعیان دولت و خوانین امرا و سپاه طوعاً و کرهاً باو بیعت کردند و او در صدد تربیت

و استمالة

و استمالت رعایا و برایا پرداخته مجموع را مطمئن و مسرور گردانید و همواره با بادشاهان اطراف و جوانب جنگهای معصوبه نموده بر عزم مقابله و محاربه با ملک قاسم برید بکولاس رفته قلعه مستحکم برقلّه کوه باهتمام جگدیوراو نایکواری قلعه کلنده تیار کنانیده مصدر جنگهای مردانه گردید و ملک برید را که بسبی نزد ابراهیم عادلشاه بیجاپور محبوس شده بود چون رجوع به جمشید خان نمود بزور بازوی شمشیر خود اسپ صباح الخیر نام و فیل کوه تمثال چنچل را که مشهور آفاق بودند با دیگر فیلها معه ملک برید از عادل شاه مذکور گرفته از سر نو قلعه محمد آباد بیدر و سلطنت آنجا بملک برید ارزانی فرموده روانه نمود و قلعه میدک و حسناباد و نیز این کهیره را در جلدوی این نوازشها بیشکش ساخته ضیافتهای شاهانه بر مقام بیدر بعمل آورده جواهر اعلای عصر بهینه ضمیمه بیشکشها گردانید بعد سعی موفوره در ملک گیری و سپاه پروری چندی در عیش و عشرت چون مشغول گشت از حدّت می خوشگوار مزاج از اعتدال بر آمده بعارضه سرطان در سنه نهصد و پنجاه و هفت هجری درگذشت و در لنگر فیض مدفون گردید مدت سلطنتش هفت سال کسری بود

ذکر سلطنت چند روزه سبحان قلی بن جمشید قطب شاه

چون جمشید شربت ناگوار موت را خوشگوار نمود اعیان و اکابر جمع شده فیمابین مصلحت کرده سبحان قلی را که هفت ساله بود بر تخت نشانیدند و اختلاف در میان امرا و خوانین بوقوع آمد جگدیوراو نایکوار معه دیگر نایکواریان قلعه محمد نگر تجویز نمودند که دولت خان را از قلعه بهونگیر بر آورده بر تخت سلطنت نشانند که سبحان قلی بخودی خود بعهده سلطنت نمیتواند پرداخت ماورش سیف خان عین الملک را که از جمشید قطب شاه رنجیده با حمد نگر رفته بود طلبیده شفته مختار کار و بار سلطنت گردانید از بیعنی جگدیوراو و بجیرخان وغیره که رکن سلطنت جمشید بودند زیاده برهم شده دولتخان را از قلعه بهونگیر بر آورده چند قلاع دیگر نیز بدست خود در آورده مصدر فساد ها گشتند آخر عین الملک شکست فاحش بایشان داده و دولت خان را باز در قلعه بهونگیر مقید ساخت چون عین الملک خواست که امرای قدیم را برانداخته

اعیان خود را معمور کارها سازد نایکواڑیان و امرا و خوانین مجموع اتفاق کرده خواستند که شاهزاده
مرزا ابراهیم را که در قلعهٔ دیورکنده بتجویز پدر خود سکونت داشته بود طلبیده بر سریر سلطنت نشانند و از
آنجا از اندیشهٔ جمشید خان برادر خود که دشمن جانش بود بمعه سیدجی و حمید خان رفیقان صادق
خویش خود را نزد قاسم برید رسانید در آنجا نیز برادر قاسم برید خان جهان خواست که مرزا ابراهیم شهزاده
را گرفته حوالهٔ جمشید قطب‌شاه نماید چنانچه کلید قلعهٔ بیدر و چهل سلسلهٔ فیلان خاصه‌اش از مرزای مذکور
بزور گرفت و در قصد گرفتنش سعی نمود شاهزادهٔ مذکور لاچار از آنجا بدلنای خود برآمده خود را بهزار
جانبازی از صدمات راه‌زنان کفار که در اثنای راه نیز ارادهٔ گرفتنش و رسانیدنش بجمشید
قطب‌شاه برای نفع خویش داشته بودند نزد رام راج والی بیجانگر که سرور فرقهٔ ارباب کفر و ظلام بود در رسانید
او نظر برآنکه در سوابق ایام نوکر سلطان قلی قطب‌شاه پدر مرزا مذکور بود باعزاز و اکرام تمام مقدم
او غنیمت انگاشته مدت هفت سال نزد خود داشت و بعضی نایکواڑیان و امرای قلعهٔ محمدنگر گولکنده
عرایض متواتر فرستاده خواهان ورود مقدمش گشتند او از بیجانگر باصلاح رفیقان مذکور متوجه قلعهٔ
محمدنگر گردید هرچند رام راج بمبالغت پیش آمد که سپاه داد در آنجا بگروهی بذات شاهزاده هرچند که الفت
بسیار با او داشت سودمند نشد و نیز گرفتن سپاه رام مذکور برای کمک خود پسند خاطر نگشت بذات خویش
با چند سواران همراهی روانهٔ قلعهٔ مذکور گردید هرگاه خبر ورودش بمقام کهنوره رسید جگپتراو و غیره نایکواڑیان
دفعتاً بمنازل بحرخان و غیره که موافقان سبحان قلی بودند رفته سر اینها از تنها جدا کرده در قلعه
گردانیده سبحان قلی را مقید ساخته حقیقت حال بشاهزاده مرزا ابراهیم ارسال ساختند و عین الملک
از ترس شاهزادهٔ مذکور و برهمی کار سبحان قلی بطرف احمدنگر شتافت اگرچه در باب استمالت خود مانند دیگر امیران
طمانیت نامهٔ شاهی درخواست نمود منظور خاطر نشده جواب صادر گشت که بعد جلوس البته بمناسبت وقت
بعمل خواهد آمد او بالکل مایوس شده در اثنای راه اکثر دهات سرکار تبالان در آورده روانهٔ آن سمت گردید

پس

پس روز دوشنبه دوازدهم شهر رجب المرجب سنه نهصد و پنجاه و هفت هجری سریر سلطنت پدر را زیب و زینت تازه بخشید

ذکر سلطنت ابراهیم قطب شاه بن سلطان قلی قطب شاه

چون ابراهیم قطب شاه بر تخت فرمان روایی جلوس فرمود امرا و خوانین سپاه و سایر نوکران قدیم و جدید پدر را بافزایش مراتب و مناسب سرفراز کرده علما و فضلا و رعایا و برایا و سپاه را بانعام و اکرام مسرور ساخت و جابجا فرامین استمالت فرستاده خاطرجمعی کلی نمود و همواره با پادشاهان همعصر دکن موافقت و مصالحت و گاهی معارضت و محاربت نیز بعمل آورد و تا دریای شور شرقی آنچه که قلاع و بقاع و پرگنات باقی بودند بتصرف خود در آورده خان اعظم مصطفی خان را که سید بزرگ منش بود پیشوای دولت خویش گردانید و در محاربات باتفاق ابراهیم عادل شاه بیجاپور و حسین نظام شاه احمدنگر و عماد شاه برار و برید ممالک علی برید بر سر رامراج والی بیجانگر رفته مملکت بیرحاصل دوازده کرور هون که نرخش در آن ایام فی هون شش روپیه بود از تا لکوته که بر لب دریای کشنا است گذشته بجنگ پیوستند و از رزمگاه تا بلده بیجانگر که ده کروه فاصله دارد سه لک مردم با رامراج بقتل رسیدند و بیجانگر پامال در آمد و ابراهیم عادل شاه و ابراهیم قطب شاه قلاع و بقاع و بلاد خود ها که در تصرف رامراج رفته بودند بحیطه اقتدار خود کشیده متصرف گشتند و اقربای رامراج نرکنده را اقرارگاه خویش ساختند و تمامی اماکن و قلاع بتصرف هر دو پادشاه در آمد و باشتاب خان دو بید پاده روالیان قلعه و رنگل نیز جمعیت شایسته باسرداران جنگجو و سپاه جمله خود فرستاده جنگها کرده بسیار اماکن و قلاع ایشان بدست آورد و همشیره حسین نظام شاه والی احمدنگر را بتجویز مولانا عنایت الله که وکیل مطلق و پیشوای دولت او بود بازدواج خود در آورده محاربات را بمصالحات و خویشی برداخت و همواره بجزئیات و کلیات امور سلطنت بذات خود متوجه بوده در ترفیه حال سپاه و رعیت چنان می پرداخت که مزیدی بر آن متصور نباشد و بدریافت اخبار تمامی ممالک متصرفه آن قدر توجه داشت که اگر کسی در اثنای راه یا در خانه خود سخنی میگفت فورًا باو میرسید و در سفر و حضر اهل

فضل و کمال همواره همراهش می بودند و همیشه صحبت با علما و فضلا و حکما و شعرا و اهل علم میداشت
و خود مسایل عقلی و نقلی از ایشان تحقیق می فرمود و در هیچ معرکه شکست بر لشکرش نه افتاد و عدالتش بمرتبه
بوده که اگر ضعیفه طشتی پر زر را هم بر سر جا که میرفت بسلامت میرسید دزدان و قطاع الطریق را یارای عمل
زشت و دزدی نبوده هر چند مردم تلنگانه در فن دزدی بی مثل اند نام دزدی بر زبان خود هرگز نمی
آوردند تا به دزدی چه رسد و از هیچ کس چیزی فوت نمیگشت از قلعه گولکنده تا کنکوته و راجبندری
و کونده بیر تا دریای شور شرقی در تحت حکمش بود و در عهدش عمارت قلعه گولکنده یعنی حصار که عبارت
از شهرپناه باشد به تیاری در آمد کیفیتش اینکه چون ابراهیم قطب شاه از منازعت امراء و بادشاهان
اطراف فارغ البال گردید خان اعظم مصطفی خان بعرض رسانید که در اطراف و جوانب ممالک محروسه
سرکار دشمنان و مخالفان صاحب شوکت بسیار اند و همواره هر سال بواسطه مصالحت و محاربت بهمه
جانب نهضت واقع میشود و بنای عالیه دار السلطنت گولکنده قسمی که باید و شاید استحکام ندارد صلاح آنست
که در اندک روزی حصاری که شهرپناه قلعه باشد اگر بفدوی حکم شود از سنگ و چونه تیار نماید که دست
هیچکس از مخالفان و معاندان بدامنش نرسد حسب معروضه اش حکم تیاری حصار بصیغه ورود آمد چنانچه
در عرصه نه ماه بخرج بیست لک روپیه رایج الوقت حصار قلعه مذکور که دورش هشت هزار ذرعه و چهار صد برج
سه چبوتره با هشت دروازه آهنی و خندق دشوار گذار تا این زمان که سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و هشت
هجری است حیرت نمای چشم نظاره گیان است باتمام رسانید و پل دریای موسی نیز بسبب تعشق شاهزاده میرزا محمد
قلی که بر حسن جانفزای بهاگمتی طوایف میل کلی داشت تیار گردید حقیقت آن اینکه شاهزاده مذکور بر طبق
عادت معهود که بواصلت خفیه لذت بسیار میدید همواره بوقت شب از قلعه محمد نگر بخانه طوایف مذکوره
در موضع چچلم که آبادی بلده حیدرآباد بر زمین همون موضع واقع است آمد و شد میداشت روزی موسم
باران موافق معمول خود بوقت شب قصد نمود و چون بر سر دریای موسی رسید دید که طغیانی آب از حد

زیاده است که فیل نه دنی کوه پیکر نمیتواند قدم اندرونش گذارد فورًا در جذبه عشق و محبت اسپ سواری خود
خود را بی اندیشه در طلاطم و تموج آب انداخت و بزور حفظ حافظ حقیقی بسلامت بر آمد هرگاه این خبر
خفیه نویسان بعرض سلطان رسانیدند نهایت متفکر شده سجدات شکر الهی بجا آورده فرمود که پل مستحکم
بالای دریای مذکور پیش از رسیدن موسم برشکال تیار سازند و یک لک روپیه از خزانه عامره خویش
بداروغه عمارت داد چنانچه بخرج نود و شش هزار روپیه پل مذکور پیش از چهارده سال از آبادی بلده
حیدرآباد باحداث در آمد تتمه چهار هزار روپیه را حسب الامر سلطان طعام لذیذ پخته بالای همون پل
بفقرا و مساکین وغیره خورانیدند طولًا دو صد درعه عرضًا دوازده ذرعه ارتفاعًا چهارده ذرعه بالست
و دو رواق که یکی ازان مسدود است و همیشه یکی از فقیران مسافر در آن رواق مقیم میباشند تا حال
موجود تاریخ بنایش شخصے این بیت گذرانیده پانصد اشرفی صله یافت شعر تخت او گذر دنیا و ما برگذریم
ازین سبب شده تاریخ او گذر که ماه عدد شش نهصد و هشتاد و شش میشود و بعضے صراط المستقیم هم گفته
اند که فیما بین هر دو تاریخ تفاوت پنجسال است گویند پل دریای گومتی در بلده جونپور و این پل هر دو
در یکسال باحداث در آمد و نیز باغ ابراهیم شاهی متصل قلعه مذکور و باغ گلشن اندرون قلعه و لنگر
دوازده امام علیهم السلام و تالاب حسین ساگر باهتمام حسین شاه ولی صاحب قدس سره که اولاد حضرت بنده
نواز گیسو دراز اند و داماد پادشاه هم بودند تا حال در دروازه مکان آنحضرت متصل کهڑکی بهوره بکبوترخانه
حسین شاه ولی صاحب مشهور و موجود است و تالاب ابراهیم پٹن و آبادی قصبه ابراهیم پٹن مذکور که بته
کنکور که بته موضع بود و پل و تالاب قصبه نساپور و کالا چبوتره قلعه و مساجد و مدارس دیگر همه در عهد آن
بادشاه تعمیر در آمد اما درین زمان آب دریای عیسے که موسوم بزبان مردم اینجا سانگل است گفته بود پل را
گذاشته از پهلوی دیگر جاری گشته بود که بته معطل مانده تا اینکه در سنه یکهزار دو صد و بیست و یک هجری
میر ابو القاسم موسوی سوشتری المخاطب بمیر عالم وکیل مطلق و مدار المهام سرکار دولت مدار

خدیو حق آگاه نواب سکندر جاه بهادر نور الله مرقده گنبد دیگر بالای دریای عیسی مذکور احداث نموده
معمور کار ساخت انشاء الله تعالی مفصل کیفیت آن در ذکر احوال سلطنت رفیعه آصفیه بتحریر خواهد آمد
و نیز کیفیت تیاری درگاه کوه مبارک و شروع بنای عرس آنجا که بتاریخ هفدهم شهر رجب المرجب
پنج گروهی بلده حیدرآباد جانب شمال هر سال بظهور می آید احداث این مقدمه هم در عصر سلطان ابراهیم
قطب شاه است مفصل در اواخر این باب قلم حقیقت رقم مرقوم خواهد شد انشاء الله تعالی القصه همواره
تاجران از همه جانب با سرانجام تحفه و هدایای عجیب و غریب و بلاد و امصار در سرکار سلطان مذکور می آمدند
و آنچه از ایشان در سرکار خرید میشد وجه قیمتش همون وقت عنایت میگشت و ابها خلعتها یافته خوشحال
میرفتند و خوان نعمتش همیشه با اطعمه گوناگون و حلویات و لوزیات و فواکهات رنگارنگ برسر خلائق گسترده
می بود که خلقی بهره مند میشدی و سیر می‌گشتی بقول اینکه شعر ادیم زمین سفره عام اوست ؛ برین خوان یغما
چه دشمن چه دوست ؛ معهذا اکثر نقل صاحب کشب دهم ماه محرم هر سال با انبوه لکوکها خلق الله
و قنادیل بحد و شمار و آفتابیهای کار ابرک و برنجی و طلائی و نقرئی بسیار و مشعلهای طولانی که بزبان
مردم این دیار حیدرآباد به دیوتی مشهور است زیاده تر از قیاس برمی آید آنچنان سواری که
عقل در حیرت میباشد باوجودیکه هر سال می بینند و اهمه و تمنا نکار نه میکشد چرا که سال بسال رو بافزایش
دارد بدون تائید غیبی ایزدی قلوب مختلفه خلائق بر یک جانب و بر یک حال جمع نمی بندد و هم در عهد
سلطان ابراهیم قطب شاه از بیجاپور در قلعه گولکنده آمده حقیقتش اینکه خود سر مبارک جناب
سید المرسلین خاتم النبیین صلوات الله سلامه علیه و علی اولاده الکرام و اصحاب العظام که بوقت جنگ
کربلا پر بلا بر سر مبارک جناب ابا عبد الله الحسین علیه السلام بود هلال بیتی او را در زبان عبر
نعل گویند در ان معرکه از زخم شمشیر اعدا جدا گشته دست بدست با منتزاد بدست یوسف عادلشاه
بیجاپوری در آمد و بعد استحقاق بسیار بنهایت تعظیم و تکریم بترکیب اسم الله از صندل بطریق معروضه

عقلای آنوقت تقیه کرده در عشرهٔ محرم الحرام استاده میکردند تا مدتی بهمین طور گذشت بعد انقلاب
دولت عادلشاهیه نوبت حکومت بدست ابراهیم قطب شاه در رسید او نیز در قلعهٔ محمد نگر گولکنده در عشره
محرم هر سال استاده مینمود چون نوبت سلطنت بسلطان محمد قلی قطب شاه رسید و آبادی حیدرآباد هم
بعلو مرتبه گشت او علم مذکور را در بلده بدستور موافق معهود استاده میکنانید و بهمین طور کیفیت مرقوم از
استاده که مجاوران بمواهب سلاطین عادلشاهیه و قطب شاهیه دارند باثبات رسیده اما در عهد میمنت
مهد حضرت غفران مآب اعنی میر نظام علیخان بهادر فتح جنگ نظام الدوله آصفجاه ثانی از جانب خلافت
سپه سالار یار وفادار رستم دوران وزیر الممالک ارسطو زمان فرزند ارجمند مرتبه بلند جگر گوشه
بجان پیوند نسبی نوازش علیخان بهادر خانسامان که رشید التخلص میکرد و اعجاز احمدی و روضة
الشهدا بزبان اردو و دیگر کتب از خان مذکور تصنیف شده مشهور آفاق اند مکانی متصل کمان سمت شمالی چار
کمان بلده مقرر شده استاده میکردند تا حال همونجا قایم است صحن مکان سابق بسیار تنگ بود چنانچه عاصی
مؤلف نیز بچشم خود دیده امین الملک بهادر برادر امیر الامرا امیر الملک بهادر مدار المهام سرکار زمین از علاقه
خویش داده صحن مکان مذکور وسیع نمود و از سرکار حضرت غفرانمآب جاگیر حاصل و نوبت و گهڑیال و ماهی و
مراتب مقرر شد الحال در عهد حضرت بندگان عالی مدظله العالی ماشی زاید نذر و نیاز و خود متها بعمل می آید
و بدستور معهود هر سال الشب دهم محرم سواری مبارک علم مسطور بکمال تزک و طمطراق عجیبی بر می آید و حسب حکم
جهان مطاع حضور پر نور به بردارندگان علم مذکور شرف صدور یافت که سواری علم مذکور را سوای راسته
کلان معمولی لطف به راسته دیگر نبرند که بی ادبیست هر کس که اعتقاد داشته باشد در اثنای راه حاضر
شده نذر و نیاز گذراند لهذا از راسته چار کمان بعد فراغت از نذر و نیاز بادشاهی عاشور خانه
نذر حضور پر نور نیز در دولتخانه پنج محله و نذر مهاراجه بهادر در جلوخانه مکانش گرفته بر راسته تالاب و اسوار
چوک از زیر بنگلهٔ دولتخانه قدیم حضور که تجانه بیرزال که عقب مکان راجه راو رنبها جیونت بهادر است

و علم مذکور از قدیم علاقه باو دارد داخل شده تا چهار گهڑی توقف مینماید و تا بودن علم مذکور در خانه پیرزال
مذکوره آنچه که نذر و نیاز مخصوص از نقدی و رخت های طاش و بادله و ساده باشد همه مال معاش سالیانه
پیرزال میده مسطوره است مجاوران را در آن دخلی نیست اگرچه پیرزال خود قضا نمود اما بطنًا بعد بطنٍ عادت
معهود همچنین جاری است و آن پیرزال سیده بوده که خدمت علم مبارک از قدیم تعلق باو داشته بود
و بسبب بودن ماهی و مراتب در سواری علم النعل صاحب حسب الحکم حضور پرنور آنست که اکثر مردم علمهای بزرگ
مانند و شبیه علم مذکور در عین هنگامه و کثرت سواری برمی آورده مغالطه لاکو کها خلقت خدا نذر و نیاز میگرفتند
لهذا جناب حضرت غفران مآب فرمودند که سواری مبارک ماهی و مراتب همراه دارند که رفع مغالطه شود چنانچه
همون دستور جاری و بحال است القصه چون مزاج سلطان ابراهیم قطب شاه از دیدن تمثالهای گوناگون
و صور مختلف رنگارنگ اصنام بیجان از جواهر و طلا و نقره وغیره که رام راو برهمن از تسخیر ولایت کفار دکن
آورده بود از منهج اعتدال منحرف گشت و فجأتًا تپ محرقه عاید حالش گردید و تدبیر اطباء حاذق از تقدیر
موافق نشد بتاریخ بست و یکم شهر رجب المرجب سنه نهصد و هشتاد و هشت هجری بعد نماز عصر از دار فنا
بدار بقا شتافته بجنت خرامیده در لنگر فیض مدفون گشت مدت سلطنت او سی سال و نه ماه و عمرش
به پنجاه و یک رسیده شعر جهان ای برادر نماند بکس ❊ دل اندر جهان آفرین بند و بس ❊ اولادش
شش پسر بودند که ارشد اولادش سلطان محمد قلی قطب شاه است که ذکر خیرش می آید انشاء الله تعالی

ذکر سلطنت محمد قلی قطب شاه بن سلطان ابراهیم قطب شاه بن سلطان قلی قطب شاه

چون ابراهیم قطب شاه رخت هستی بسفر نیستی بربست امرا و خوانین و جمیع ارکان دولت خلف الصدق او ابو الفتح
سلطان محمد قلی را بر سریر سلطنت موروثی نشانیده چتر شاهی و افسر فرمان فرمای بر سرش فشر
و مباهی گردانیدند بمقتضای قطعه همه نقد گیتی نثار تو باد ❊ عروس جهان در کنار تو باد ❊ چون او

بر تخت

بر تخت خاقانی نشست ارکان دولت و اعیان حضرت و علما و فضلای شریعت را بانواع عنایات
بادشاهانه الطاف خسروانه پرداخته ممتاز فرمود و جناح رحمت بر مفارق بنی آدم بگسترانیده ابواب شفقت
و احسان بر روی خاص و عام کافهٔ انام کشود و جمهور رعایا و برایا و سپاه وغیره در عهد امن و امان او مرفه الحال
و فارغ البال می آسودند و قواعد عدل و انصاف بنوعی مشید گردید که بنای ظلم و ستم منهدم گشت قطعه
نکردی هیچکس از ظلم فریاد ٭ قبای گل نگشتی پاره از باد ٭ بجز مطرب کسی رهزن نبودی ٭ برهنه
کس بجز سوزن نبودی ٭ الغرض امرا و خوانین را و امیر شاه میر را که سر حلقهٔ امیران دولت بوده و برای
تسخیر قلعهٔ نلدرگ بموافقت سپاه نظام شاهیه مامور شده بود بتشریفات شاهانه معه اسپان بزینهای زر و
نقره سرفراز فرمود و هرگاه مکتوب اتحاد اسلوب از جانب ابراهیم عادل شاه بیجاپوری در باب
عدم تسخیر قلعهٔ مذکوره و مفتوح نه نمودن آن بنهایت الحاح رسید ترک محاصره فرموده ولایت کاکن و
ناکاوی وغیره مفتوح ساخته مراجعت نمود و علی خان لر را که مصدر نمک حرامی شده بود بسزای
کردارش رسانید و جشن طوی مناکحت خویش با عفیفه دختر امیر شاه میر چنان بعرصهٔ شهود آورد
که حیرت افزای چشم نظاره گیان گشت و بکمال تجمل و انواع شوکت و حشمت همشیره خود را در ازدواج
ابراهیم عادل شاه در آورده بودند بهجت و سرور بگوش ساکنان نزدیک و دور رسانید القصه چون
سلطان محمد قلی قطبشاه دار السلطنت محمد نگر گولکنده را فراخور جاه و منزلت خویش ندید و در
محاصرهٔ حصارش گنجایش سکونت امرا و خوانین و سپاه نیافت در فضائیکه نمونه از میدان خلد
برین است بنای بلدهٔ حیدرآباد که از قدیم مافی الضمیرش بود مسلم کرده در ساعت مسعود و زمان محمود معماران چالاک دست امر
فرمود که دست بهمت بنای شهر مشتمل بر چهار بازار و بر سر هر چهار بازار طاق و رواق با چهارده هزار دکاکین و ایوان سباط و
دوازده هزار محله متساوی الاضلاع باحداث در آرند و عمارت دولت خانهٔ شاهی و دروازهٔ عالی و
دار الشفا و سباطین پاکیزه علیحده و جلوخانه و نقارخانهٔ شاهی و بکارخانها کارخانجات و صفه‌ها و قصرها برای اهل خدمات

و حمام خانه و قبول خانه و اسلحه خانه و مطبخ خانه وغیره و مسجد جامع و عاشورخانه عالی همه تعمیر در آرند
حسب الحکم والا معماران طراح و داروغه‌های عقلا چهار طاق جلوخانه که مشهور بچارکمان است غربی
را دروازه دولت خانه عالی و شرقی را نقارخانه شاهی مقرر نمودند و در وسط جلوخانه حوض مدور
ساختند و هر دو تخته بازوی را که دروازه عبادت از آنست از چوب ساج که بهندی ساگون نامند
تیار کرده بالایش از چوب صندل و عاج نقش و نگار آراستند و قبه‌ها و میخهایش که عبارت از
آهن جامه است همه از طلای احمر خالص نمودند و پرده زربفت همیشه بر در دولت کشاده میداشتند
و بالای نقارخانه بهر وقت نوبت نواخته دمامه و نفیری دمیدند و متصل طاق جنوبی مسجد جامع و متصل
در پهلویش حمام پاکیزه کلان که درین زمان بسبب کهنگی فراش خانه سرکار است بکمال لطافت و طهارت
طرح نمودند و قصرهای علیحده مثل چندن محل و گگن محل وغیره برای نشست جاگیرداران و بارگیران
و سلحداران و امراء خود ایشان تیار ساختند و چنان مقرر بود که ده هزار بارگیر و سلحدار هر روز و شب برای
نشست آمده شب از اطعمه لذیذه سرکار خورند و صبح بوقت رخصت چاشت خورده بجاهای
خویش روند که تا دیگران رسند و محلهای دیگر نیز برای کارخانجات شاهی تعمیر آوردند که نام و
نشانی از آن باقی نیست اما دادمحل برای دادخواهی خلایق با چهار مکان محاذی یکدیگر و چهار
دروازه کلان و دارالشفا برای معالجه بیماران که همه اجناس دوا و اشیاء غذا وغیره از سرکار بوده
و این همه عمارات از سنگ و چوب و آهک باتمام رسانیدند و ندی محل بالای دریای موسی و باغ
که جلسه و مجمع آخری چهارشنبه‌ها ماه صفر هر سال حالا هم در آنجا میشود و تا چند سال پیشتر عمارت باغ مذکور
بوضع ایران باقی بود و بنات گھاٹ و عمارت کوه طور و محمدی محل و حیدر محل و حسنی و حسینی محل
و جعفری محل و حیدر محل که دیگر حیدر منڈوه نام داشت همه برای سیر و تماشا با بوستانهای دیگر
تیار نمودند پیش از تیاری عاشورخانه بادشاهی از چندمدت در اطراف حیدرآباد هوای مخالف

وبا

و وبا بسیار بود گویند که بعد تیاریش و عمل آوردن تعزیه داری جناب امام حسین علیه الصلوٰة والسلام بالکل دفع گردید آورده اند که چون سلطان محمد قلی قطب شاه را منظور خاطر گشت که آبادی بلده حیدرآباد بوضع آبادی مشهد مقدس صورت پذیر شود لهذا بجای روضهٔ منوره جناب امام ضامن ثامن علی ابن موسی رضا علیه الصلوٰة والسلام چار منار بارتفاع شصت و دو درعه که بالایش مسجد عبادتگاه معبود حقیقی و حوض آب پاکیزه و در پهلویش مدرسه طالب العلمان و زیر آن نیز حوض مدوّر با فواره گلدستهٔ کلان مصوّر بصور فیلان و شرزه ها که آب از خرطوم های فیلان و دهن شرزه ها بوقت جهندگی فواره گلدسته بر می آید بخرچ سه لاک روپیه و بروایت بعضی دو لاک و پنجاه و دو هزار روپیه باحداث در آورد تاریخ بنای چار منار و نیز آبادی بلدهٔ مذکور حیدرآباد **یا حافظ** است که سنه یکهزار هجری میشود تا حال سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و هشت هجری عمارت چار منار کهنه شده کار آهک همه ریخته بد صورت و بد اسلوب گردیده بود جناب حضرت بندگان عالی حضور پر نور بادشاه دکن جاه ناصر الدوله آصفجاه خلد الله ملکه و عمره و دولته از سر نو تیاریش کنانیده روح سلطان محمد قلی قطبشاه مرحوم مغفور را مسرور و مشکور ساختند که بدعای ازدیاد عمر و دولت بادشاه ما معمور خواهد بود مسجد جامع باهتمام الف خان ملک امین الملک که یکی از امرای قطبشاهی بود بخرچ دو لاک روپیه در سنه یکهزار و شش هجری تعمیر در آوردند چنانچه سنه یکهزار و شش تاریخ او ست آیات اول سیپارهٔ سیقول بسنگ مرمر سیاه بالای رواق وسطی مسجد مرقوم است و بر کتیبه دروازهٔ مسجد که برسر راسته کلان چار کمان واقع است نام ملک امین الملک باهتمامی ایشان با ابیات فارسی دیگر نیز رقمزدهٔ کلک فولاد سلک گشته شعر جهانداری ز شاهان شهریاری ۰ که نیکی دیده در عهدش نکوئی ۰ یکی از ان ابیات است که مادهٔ تاریخ او این مصرع اخیر باشد مصرع زهی عالی بنای خیر گوئی ۰ و نیز ملک مذکور بعد تیار مسجد جامع و خانقاه و مدرسه قریب هشتاد هزار روپیه در ماه مبارک رمضان و در عشره محرم الحرام

بذمهٔ خود هر سال للفقرا و مساکین و مستحقین و سادات و حاجیان حرم محترم و زایران مدینه منوره مشرفه
و نجف اشرف و کربلای معلی و مشهد مقدس و دیگر اماکن متبرکه زادهم الله شرفاً و تعظیماً بذاته معمول مقرر کرده
سیادات و سعادات دارین حاصل میشود و در تیاری مجموع عمارات و بقاع و بساتین مبلغ هفتاد لک
هون که سه هزار هزار تومان باشد از روی ارقام ناظر الملک سیادت پناه میر ابوطالب که ناظر شاهی
بود در عهد سلطان موصوف محمد قلی قطب شاه بخرج در آمد و در اندک روزگار آبادی شهر و سواد
حیدرآباد از بلده تا قصبهٔ نرکهوڑه و ابراهیم پٹن و پٹن چیرو و بهونگیر و نامی پلی که در چهار سمت بلده
مذکور واقع اند تمامی فضای دشت و صحرای باغ و بوستان گردیده نضارت بخش بصارت ناظران
اولی الابصار بوده است اما در آن ایام بلدهٔ حیدرآباد شهر پناه نداشت خانهای خلق الله معه
چهاونیهای جمعیت سپاه جابجا متفرق آباد بود درین ایام که سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و هشت
هجریست بسبب احداث فرمودن شهر پناه حضرت مغفرت مآب در عهد خود و داخل شدن بیرونجات
اندرون شهر آبادی بلده خانه بالای خانه شده است که یک وجب زمین بدست شدن خیلی مشکل
در بعض جاها مثلاً در راسته چارمنار و چوک و حسینی علم روپیه ها برابر زمین فرش کرده میدهند بر این هم
میسر نمیشود بخوبی طالع اگر مکانی یا زمینی بدست شود یاوری قسمت است معهذا بیرونجات نیز خانه
متصل خانه پهلو به پهلو کمی ندارد چنانچه از دروازهٔ پل قدیم تا القلعه گولکنده جانب مغرب آبادی برولی
پیوسته و از دروازهٔ یاقوت پوره تا السرور نگر جانب شرق رسیده و از دروازهٔ دهلی تا به الوال چهاونی
صاحبان انگریز معه بیگم بازار حسین ساگر جانب شمال ملحق گشته و از دروازهٔ علی آباد تا چشمهٔ پلی معه
چهاونی جمعیت شمس الامرا بهادر امیر کبیر و عمارت جهان نما معه باغ حضرت قدسیه که جمله شش کوس در
شش کوس از چهار جانب آباد است و چشمهٔ پلی عبارت است از چشمهٔ آب که بالای کوه است و
عورات و دختران ناکتخدا برای زود کتخدائی ایشان بروز پنجشنبه در آنجا برده از آب چشمه

برکو

مذکوره غسل میکنانیده فاتحه بنام مبارک جناب حضرت سیدة النساء العالمین فاطمة الزهرا علیها الصلوٰة
والسلام میکنند و در چند بخشنبه بقدرت جناب اقدس آلهی و به توجه آنجناب دختران قابل بنکاح میشوند
عادت معهود تا حال جاری است صاحب بیگم صاحبه زوجه امیر الامرا امیر الملک بهادر مدار المهام سرکار
مکانی عالیشان و دروازه کلان با باغ دلچسپ با حداث در آورده اند که خلقت خدا را آرام تمام
شد جای خوش فضا است و در بلده خانه بر خانه واقع که در بعض جاها زمین هست بالکل نمیشود و صلا
و مطلقا محض از کثرت خلایق که مردم هفت اقلیم در بلده جمع شده هزارها ملازم سرکار اند هزارها بکسب و
کمال اوقات بسر می برند و بیگم بازار بلده علیحده است که مردم آنجا را مردمان بلده هزارها نمی شناسند
و اگر بر سر هر راسته بلده به نشینند و تفحص کنند که چند کس از آشنایان اند و اقفین بنظر می آیند پس بعد گذشتن
صد کس بیگانه یک دو کس از واقفین بنظر آید چنانچه در راسته چوک حسینی علم و راسته شاه علی بنده
و بر چهار راسته آن و چار کمان و راسته تالاب و اچپوا چوک و میر چوک و دیگر راسته ها بوقت
مرور سینه بسینه یک دیگر می چسپیدند و آواز جوانان پیش پیش سواری اسپ میانه و پالکی امرایان نمیشنوند
برود که کثرت آدمیان تو بر تو در آنجا میباشند و کوچه ها در بلده بسیار اند و باشندگان قدیم بعمر صد ساله
هرگاه بکاری میروند یک کوچه نو و ریکی از محله می بینند که گاهی ندیده بودند الغرض آبادی حیدرآباد
از عدل و بذل و نوال سریر آرایان سلطنت آصفیه علی الخصوص از ترحم و شفقت بندگان عالی حضور
پرنور آدام الله اقباله بمراد کمال است یک یک عمارت ادنی کم مقدور از یک لک روپیه کم نیست
تا به صاحبان مقدور چه باشد قطعه مروح صبا از نسیم گلشن معطر هوا از دم سنبلش به درختانش طوبی
صفت سر بسر برآورده بر اوج افلاک سر مساجد و گنبدهای کهنه بسیار که در اطراف بلدهٔ مذکوره
بنظر می آیند همه ساخته و پرداخته امرای دکهنی قطبشاهاند در هر جا که با جمعیت همراهی خود ها فرود
آمده چهاونی میساختند برای نماز مسجدی و برای دفن گنبدی علیحده بنا نهاده اند تا محتاج مسجد

وگنبد یکدیگر نشوند کر در میان دکهنی ها همین بغایت معیوب است اهنه البیار مساجد و گنبد های کهنه
اطراف بلدهٔ تا حال موجود اند القصه بیمن معدلت محمد قلی قطب شاه بادشاه از آبادی بلدهٔ حیدرآباد
هرسال مبلغ چهار لاک هون که چهل هزار توماں باشند محصول سائر بلده بخزانه عامره داخل میگشت و مجموع
این مبلغ در وجه اخراجات مطبخ معموره و انعامات سادات و علما مقرر بود و مولود شریف جناب
اقدس نبوی صلی الله علیه و آله وسلم بتیاری بزم جنت آئین میشد و هم چنین همه ساله مبلغ لعدزیب و زینت
مجلس قریب یک لاک هون صرف کندوری و خوشبوئیها و تشریفات کافه خلایق میگردید و نیز هر ساله
خرچ لنگر ائمه اثنی عشر علیهم السلام مبلغ شصت هزار هون بوظایف مجاوران و اخراجات مطبخ لنگر
صرف میشد و مبلغ دوازده هزار هون بعد از ماه محرم مقرر بود که به مستحقین میرسانیدند و این زر را زر
عاشوری می نامیدند و چون هلال ماه محرم میدید کلاه خسروی و جامه شهریاری از سر و بر بر آورده بلباس
سیاه ماتمی الفت میکرد و تمامی غربا را کسوت سیاه و سبز از سرکار میداد و دو عمارت عالی یکی متصل دولتخانه
شاهی و دیگر در بازار دار السلطنه حیدرآباد مسمی با علاوه بنا کرده ده هزار طاقچه های روشنی چراغ
هر شب می افروختند و خود با جلیسان و علما و فضلا و خوانندگان کتاب و مرثیه در علاوه متصل دولتخانه
بگریه و ماتم آل عبا می پرداخت و مبلغ یک لاک هون خیرات دست خاص مستحقین میداد و مبلغ کلی هر سال
به خدام بیت الله شریف و مدینه منوره و نجف اشرف و کربلا معلی و مشهد مقدس و اماکن مکرمه دیگر میفرستاد
و چنان مقرر بود که از مقیم و مسافر هر کس که شادی دختر یا پسر خود میکرد یا جمعی از رقاصان چون بر در
دولت حاضر میگشت خلعت فاخره از سرکار بعروس و نوشه می یافت و هر که ختنه پسر خود کنانیده
می آمد خلعت نو میگرفت اگر در تمام روز هزار کس باین وسیله می آمدی بهره ور گشته میرفتی و هر حاجتمند که
بواسطه مقربان درگاه میرسید بمقصد خود کامیاب میگشتی معهذا مبلغ دو لاک هون مال زکات موقوف
نموده خلایق را از اذیت برهمنان سفاک بیباک ساخته در بیست و سی سال سلطنت خود حکم قتل احدی

نفرمود بوقت ضرورت رجوع بشریعت مینمود و در سنہ یکہزار و سہ ہجری تیاری عاشور خانہ بادشاہی

بخرچ شصت ہزار روپیہ برای تعزیہ داران امام علیہ السلام حسن الغرام یافت ارتفاعا دوازدہ درعہ است

در آنمیان علمہای جواہر و طلا و نقرہ وغیرہ استادہ کردہ بودند و در عشرہ محرم الحرام ہر روز پخت طعام

اقسام اقسام روزینہ دوازدہ صد روپیہ و شربت نبات خالص با گلاب دوازدہ من پخته برای

تعزیہ داران وغیرہ معہ خیرات ہزار ہون مقرر کردہ بودند کہ در دہ روز صرف نمایند تاریخ بنای عاشور خانہ

مذکور پیشانی رواق اندرونی سیومی سنہ یکہزار و سہ ہجری بآب طلا مرقوم است کہ بنام سلطان محمد قلی

قطبشاہ نوشتہ و در عہد سلطان عبد اللہ نبیرہ سلطان مذکور نقاشی کار ولایت چینی نمودہ نام

سلطان عبد اللہ جا بجا نوشتہ اند درین زمان کہ سنہ یکہزار و دو صد و پنجاہ و ہشت ہجریست غیر از

چار منار و مسجد جامع و چار کمان و حمام و عاشور خانہ بادشاہی مذکور و دار الشفا اثری از ان عمارات

دیگر باقی نماندہ و بجای دولت خانہ شاہی محلہا و خانہای خلق اللہ از ادنی تا اعلی آباد گشتہ اند

دروازہ شاہی مزین بسر انجام طلا بود عالمگیر بادشاہ در عہد خویش برآوردہ بدہلی فرستادند اما عاشور خانہ

بادشاہی مذکور مدتی مدید بیکار افتادہ گاڑیخانہ سرکار بود در عہد حضرت غفران مآب میر نظام علیخان

بہادر بسعی نوازش علیخان بہادر شیدا بار دیگر درستی پذیر گردید علمہای سرکار استادہ کردہ برای

اخراجات خدام و حفاظ و فراشان و خاکروبان و نقارچیان نوبت و گھڑیال نوازان وغیرہ

جاگیر دوازدہ ہزار روپیہ سالیانہ مقرر گردید و در ہر عشرہ محرم الحرام جناب ممدوح موصوف حضرت غفران

مآب طاب ثراہ و نیز جناب خدیو حق آگاہ مغفرت منزل سکندر جاہ بہادر علیہ الرحمۃ در عہد خود یکشب

تشریف آوردہ ملاحظہ روشنی چراغان کنگر کہ عبارت از تختہ بندی ہای چراغان است و شیشہ آلات

آویزان و شمع سبتہا ہزاران ہزار مستفیض میشدند الحمد للہ والمنہ کہ این سعادت کبری و اعتقاد عظمی درین

زمان فرخندہ آمان از جانب حضور پرنور زیادہ از یکی ہزار و اندکی بسیار بلکہ بیحد و شمار از سابق

زیاده تر است مصرع تاریخ تیاری مسجد که در عهد حضرت غفران مآب نور الله مرقده بظهور آمده بر سر
دروازهٔ کلان صحن عاشورخانهٔ مذکور از طبع زاد نوازش علیخان شیدا مرقوم است مصرع
باب فیض امام عالمیان ۱۱۷۹ه که سنه یکهزار و یک صد و هفتاد و نه میشود بفضل ایزد متعال حضرت بندگان
عالی مدظله العالی هر سال بتاریخ ششم شب هفتم عشرهٔ محرم بکمال اعتقاد در رونق افزا شده روشنی
معمولی را ملاحظه فرموده مرثیه خوانان را بانعام و اکرام فراوان سرفراز نموده قریب سه پهر شب
بدولتخانهٔ عالی مراجعت مینمایند و بوقت استماع مرثیه بنهایت خلوص و خضوع و خشوع رقت بسیار بر مصیبت
سرخیل آئمهٔ اطهار بی اختیار می فرمایند و هر سال مبلغ دو هزار روپیه نقد از سرکار دولتمدار خود اضافه
پیش از دو ماه از محرم بجهت اخراجات و تکلفات زاید بداروغهٔ عاشورخانهٔ بادشاهی مرحمت مینمایند
و ده دو درخت ولایتی روشنی شیشه آلات کار ولایت فرانسیس بسیار بزرگ فرشی که تا سقف عمارت
بلند عاشورخانه سر او میرسد برای افزایش روشنی از سرکار عنایت کرده اند که هر درخت کنول
فراوان دارد عالمی از تماشایش متفق است که در پنج اقلیم بنظر احدی نه آمده بمجرد دیدنش عالم حیرت میشود
طرفه اتفاق اینکه یک سال در سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و چهار هجری ۱۲۵۴ه خود بدولت و اقبال اندرون
عاشورخانهٔ بادشاهی مذکور در بند و بست محلات رونق افزا شده بودند که شخص با ساز و یراق و
قرابین بدست خدا تعالی میداند که بکدام حیله اندرون پردهٔ دروازه از چوکی و پهره ها و امیران
و منصبداران و غیره هزارها مردم در آمده بجانب حضور قصد نمود در آنوقت چون بملاحظه رسید اراده
فرمودند که از ضرب بندوق خاصهٔ خود کار او را تمام سازند نظر بر دریافت احوال بجرأت شاهانه و
شجاعت موروثی خاقانه تامل فرمودند که فوراً اعتصام الملک بهادر عرض بیگی به جرئت کاملهٔ ذاتی
عقب او اندرون صحن عاشورخانه در آمده به مقابله و محاربه آنشخص رسید و باهم رد و قدح حملهای ساز و
یراق بعمل آمد بهادر معزی بیک ضرب پای خویش که بالای سینهٔ پر کینه اش زد او را از پا در آورده بزیر اندر خشت

وازضرب شمشیر او دامن رخت بهادر مذکور تمام دو رجامه قطع شده درافتاد و این همه معامله خود بدولت
واقبال بچشم جهان بین ملاحظه فرمود ارشاد کردند که او را از جان بحفاظت دارند بعد عشره محرم چون دربار
نمودند سزای کردارش از جمله واجبات برای بند و بست امورات دربار جهاندار گردید بپای فیل بسته شد
و بهادر معز مورد الطاف شاهانه گشت القصه کیفیت تسخیر موسلمورک و نامزد گشتن ملک امین الملک بجانب
کندی کوته و نهضت سلطان نیز بدانجانب و هزیمت نرسم راج و مسخر شدن قلاع آن و تسخیر قلعه پنانده
و محاربه با فضل خان حوالدار مرتضی نگر بالشکر ونکت پتی رای بیجانگر و محاربت و مجادلت امرا و خوانین و
بددلی رستم خان و فتور کردن در جنگ مجاهدان سرکار و نامزد گردیدن اعتبار خان و علم خان و
بهالی راؤ و خان خانان لغزای کفار و بیان مخالفت علم خان و خانخانان و بهالی راؤ و بعضی سرداران
جانب مرتضی نگر و مامور شدن امین الملک مذکور نیز بجهت دفع شر ارباب فتنه و شر و نصرت یافتن بر ایشان
و لوای سلطنت برافراشتن قلندر در سرحد بیجانگر و محاربه نمودن اعتبار خان با او و نصرت یافتن
بر آن مبدا دگر و آمدن بهای بلند بدرگاه سلطانی و سرفراز شدن به منصب عمده و ثانی در مخالفت ورزیدن
آنها و بسزا رسیدن همه حسب العروضه بر لاسخان و رفتن ملک امین الملک و تباهی کافر نعمتان و انفصال
بلدنیان لعبرلضیه عمال راجبندری و کشته شدن راوت راؤ و فرار نمودن هریچندر و فتح چلیور مخالفت
کشتمراج و نصرت یافتن لشکر منصور و سرفراز شدن سید حسن به سپه سالاری کنتکوته و تفویض وزارت
و جلیة الملکی بسیادت پناه مرزا محمد امین و نیز کیفیت آمدن اغرلو سلطان از جانب ابوالمظفر شاه
عباس دارای ایران برسم رسالت در سنه یکهزار هجری بجهت ازدیاد محبت و وداد با هدایای لاالیقه
ازانجمله تاج مرصع مشحون بلآلی آبدار و کمر خنجر مرصع مکلل بجواهر نفیسه و چهل اسپ عربی نژاد با زین و
لجام مرصع عباسیهای عمده زرنگار مرصع و موازی پانصد توپ مخمل و اطلس فرنگ زربفت اعلی و
پانصد توپ مخمل و زربفت و اطلس و میلک بالوان مختلف خوش قماش و دوازده جفت قالین کرمانی

وخورش قابی دوازده درعی و دیگر تحف وهدایای ایران ویار و به تشریفات خاص و نوازشات شاهانه سرفراز شدن وکیل با صد نفر همراهی خویش و فرستادن بادشاه از جانب خود مهدی قلی سلطان طالش را معه هدایای لایقه شاهانه هند و دکن که مدت پنج سال کارفرمایان سرکار به تیاری آن مشغول بودند بجانب عراق و یافتن انعام بیشمار ایران و ذکر جشن سوری شادی شهزاده فرزند جگربند سلطان محمد برادر زاده سلطان که در مهد کنف خود پرورش کرده با صبیه خویش نامزد فرموده بود و فتنه آرائی شوره پشتان در بازار حیدرآباد دار السلطنه و بسزا رسیدن آنها و فساد طغیانی خداینده برادر خاقان و مقید شدن او در قلعه محمدنگر و مخالفت و فساد بود و نامزد شدن جنگیر خان به تسخیر ولایت کفار و نشانیدن گشنا راجه را بجای و فساد بود در قلعه ورنگل بامر خاقان و داخل کردن او مبلغ دو لک هون و سیصد زنجیر فیل و همین پیشکش مقرر شدن از او هر سال در سرکار و رونق افزای سلطان در مکان میرزا محمد امین و گذرانیدن پیشکش ضیافت سی سر اسپ عربی با زین و لجام مرصع و بست زنجیر فیل با طلا ساز و نقره و یک کمربند مرصع با چهارده قرص جواهر گوناگون و حلی و یک آئینه مدور بلوری دور دیه که جواهر آبدار و لآلی شاهوار باطراف محیط بود و چهارده مصحف با غلافهای مرصع و دویست لنگی غوری خوشقماش دویست شال کشمیری نفیس باریک و جنس زربفت قالی خوشقماش و سی عدد و نمد تکیه کرمانی طول و عرض و طبقهای زرین پر از جواهر الماس و یاقوت و زمرد و شمامه های عنبر مکلل بجواهر آبدار و دیگر تحف و هدایای بری و بحری و اطعمه گوناگون و اشربه و فواکهات رنگارنگ و دادن پنجاه هزار روپیه انعام بارباب طرب و قصه خوانان وغیره و سرفراز شدن مشار الیه از چادر زری خاص که بر کتف خاقان بود و باخلاع فاخره دیگر و پنج سر اسپ عربی با زین و لجام مرصع و پنج زنجیر فیل با ساز طلا و نقره و نامزد شدن اسیر او بایکواری بجهت شر و شور پرتاب و نت راجه و شتر در رفتن میر جمله مذکور به تنبیه او در سنه یکهزار و ده هجری همه از تاریخ قطبشاهی وغیره واضح خاطر ارباب ادراک میگردد و باندیشه طول کلام اجمالاً اختصار بعمل آمد و چنان معمول دربار بود که هر صبح امراء و خوانین که برای مجرا حاضر میگشتند همه اسباب سفر از خیمه و خرگاه همراه خود آورده در جلوخانه

شاهی حاضر میداشتند از همه اسباب ضروری تا هر وقت که حکم شاهی برای روانگی بهشتی و جابجی که قصد و باید
همون آن بروند محتاج به تیاری سامان سفر نشوند از همون جا که ایستاده اند روانه مقصد گردند الغرض بتاریخ
هفدهم ماه ذیقعده سنه یکهزار و بست هجری شب شنبه وقت صبح روح پر فتوح آن شهریار دریا نوال از عالم
جانکاه فضا کرده بسیر جنت النعیم پرواز فرموده کُلّ مَنْ عَلَیْهَا فَانٍ وَیَبْقٰی وَجْهُ رَبِّكَ ذُوالْجَلَالِ
وَالْاِکْرَامِ در لنگر فیض مدفون گردید مدت سلطنتش سی و سه سال و مدت حیاتش چهل و نه سال بوده گیند
افتاحال قایم است اگر از اوصاف حمیده و اخلاق پسندیده آن خاقان زمان دفترها نویسند

از هزار یکی و از بسیار اندکی است

ذکر سلطنت سلطان محمد قطب شاه

او برادر زاده و داماد و ولیعهد سلطان محمد قلی قطب شاه مرحوم است چون خبر مولودش بسمع سیادت
و نقابت مرتبت مشتری سپهر منزلت خورشید اوج فلک فضل و کمال مهر سپهر آسمان عزت و اقبال مرتضی ممالک
اسلام مقتدای طوایف انام الواثق بتایید المهیمن میر محمد مومن استرآبادی که رکن السلطنه و وکیل مطلق
و پیشوای این دولت بود رسید که تولد این مولود مسعود مذکور اول روز چهارشنبه بست و سیوم شهر
ربیع الثانی سنه یکهزار و یک هجری واقع گردید این قطعه تاریخ بقول صاحب تاریخ قطبشاهی بنظر اشرف
گذرانید قطعه باز عالم ابتدای کامرانی کرده است ✤ صد بشیر کامرانی میبه هر سو خبر ✤ دودمان
نزکما نراخوش چراغی بر فروخت ✤ پرتو شهزاده بر چرخ می تابد و گر ✤ رونق عز و شرف سلطان محمد آنکه هست
هر دو عالم یک صدف از بهر آن عالی گهر ✤ خواستم تاریخ آن فرخنده گوهر عقل گفت ✤ اول کام است و
فیروزی و اقبال و ظفر ✤ چون دعا به زین نمیدانم از آن میگویمش ✤ سرور عالم شوی در ظل اقبال پدر ✤
سلطان محمد قلی آن مولود مسعود را از روز تولدش در ظل عاطفت خویش بفرزندی خود مشهور فرمود
هرگاه بچهار سالگی رسید باستادان کامل علوم و فنون سپرد و بحد بلوغ صبیه خود را بازده و از جشن در آورده

ابواب بهجت و سرور بر روی خلایق مفتوح گردانید درحینیکه مزاج سلطان از منهج اعتدال بیرون گشت
درباب جانشینی و ولیعهدی سلطان محمد مذکور به میر صاحب موصوف شرایط تهدید و تاکید بجا آورده دقیقه
فرو نگذاشت بر طبق آن میر محمد مومن پیش از دفن سلطان مرحوم سلطان محمد را بر تخت جهانبانی و سریر خاقانی نشانیده
از تمامی امرا و خوانین و سپاه وغیره بیعت گرفته در سر انجام تدفین و تجهیزش مصروف گردید و این واقعات
یعنی رحلت و جلوس و دفن در یکروز در روز پنجشنبه هفدهم ذیقعده سنه یکهزار و بیست هجری بوقوع آمد القصه
چون سلطان محمد قطب شاه بر تخت نشست امرا و خوانین و اعیان دولت را بنوازش شاهانه و عنایات
خسروانه رهون منت و احسان ساخته در جمیع امور سلطنت دقیقه از دقایق الطاف و مراسم نامرعی
نگذاشت و ملازمان درگاه را باضافه مشاهره قدیم خوشدل و راضی و شاکر گردانید هرگاه خبر جلوس او
بسمع خسروان اطراف و جوانب رسید از جانب ابراهیم عادلشاه سیادت پناه میر محمد تقی و از سوی مرتضی نظام
شاه میر ابو الفتح بجهت ادای رسم تعزیت و تهنیت با تحف و هدایای لایقه و مکاتیب محبت اسلوب رسیده مورد
الطاف و عنایات خلاع فاخره و اسپ و فیل و نقود گشته جوابات اتحاد آمود حاصل کرده بخوشحالی و
شادکامی رخصت انصراف یافتند و در ماه ربیع الاول سنه یکهزار و بیست و یک هجری سیادت پناه میر محمد امین مرحله
را رخصت زیارت حرمین شریفین زادهما الله شرفاً و تعظیماً داده ده هزار هون برای خرچ راه مرحمت نمود و
در سنه مذکور در ماه جمادی الاول سیادت پناه سید کمال الدین مازندرانی را بجهت دفع شر راجه و لایات
دنتتر روانه آنطرف فرمود او کمند تسخیر در گردن همها انداخته در حلقه اطاعت درآورده منظور نظر سلطانی
گشت و درهمین سال در پهلوی عمارت الهی محل که آن از محدثات سلطان مغفور است عمارتی مشتمل چهار
طبقه برای ادای رسم عدل و داد بنیاد نهاد تا هر کس که مستغاثی و فریادی بداد خواهی از در درآید
بی وساطت احدی عرض حاجت خود بسمع سلطان رساند و بمقصد خویش کامیاب گردد و دو ماه برتاب
راوی که درین دولتخانه از جمیع خاصه خیل هر سال وضع میشد قریب دو لک و پنجاه هزار هون که سی هزار

تومان باشد معاف ومرفوع القلم فرموده عالمی را انجانت وا دمهذا خبر رحلت سلطان مرحوم مغفور
محمد قلی قطبشاه هرگاه بسمع اعلیحضرت سلیمان قدرت سکندر حشمت زبده وخلاصه دودمان نبوت
ابوالفتح شاه عباس رسید بنابر فرط محبتی که بدودمان قطبشاهی بود ایالت پناه حسین بیک قبچاقی
راکه در سلک مقربان آن آستان انتظام داشت بجهت تهنیت باتحف وهدایای لائقه روانه نمود
واو سوار مرکب جهاز گشته در عرصهٔ چند وار و بندر دابل گردید از رسیدن خبر در دوش سیادت پناه
میرزین العابدین مازندرانی راکه بوفور فضل وخرد متصف بود با تشریفات خسروانه ومدد خرج لائقه
برای آوردنش به بندر مذکور فرستاد وتا رسیدن درگاه در هر منزل ومقام مراسم ضیافتها بتقدیم
رسانید چون بسرحد ولایت ممالک محروسه رسید عمدة الخوانین انبیا قلی خان را مجدداً با جمعی از مقربان
باستقبال متوجه ساخت ودر هر منزل خوان نعم واحسان زیاده تر از حیز شرح وبیان کشیده حسین بیگ
ورفقاینش را الاال الطاف مفتخر ومباهی گردانید چون نزدیک بدار السلطنه رسید در کالاچبوتره
بتاریخ دهم رجب المرجب سنه یکهزار وبست هجری ایالت پناه از بساط بوسی سرفراز گردیده از جانب
اعلیحضرت اشرف السلاطین اظهار محبت وموالفت بیش از حد ونهایت نموده مکتوب صداقت اسلوب را
که در ذیل این داستان بجنس نقل آن بارقام می آید با تاج مرصع وکمر بند وشمشیر وکمر خنجر مکلل بجواهر آبدار
وپنجاه سر اسپ بادیه پیمای سبک تک همه قابل سواری شاهان با زین ولجام مرصع وعنانهای زرکش
وسیصد توپ زربفت مبلک کار خواجه عنایت نقشبند ودیگر هدایا از نظر انور گذرانید وبخلاع فاخره و
الطاف خسروانه اختصاص یافت وشهنشاه دلنواز غازیان عظام که رفیق ایالت پناه بودند بتشریفات
والنعام سرفراز گشته منزلی عالی وسیع بجهت نزول همه ها مقرر گردید ومدت دو سال وچهار ماه مشار الیه
را توقف واقع شد هر سال موازی بست هزار هون خارج از تشریفات واسپ وفیل وغیره بموی الیه
عاید میگشت در اواسط ذیقعده سنه یکهزار وبست وپنج هجری فضیلت وایالت پناه شیخ محمد خاتون را

کرعمدهٔ مجلسیان ومقربان درگاه سلطان محمد قطب شاه بود باتحف وهدایای فراوان ومرصع آلات
مشحون بجواهر قیمتی واقمشه که مدتها عاملان درگاه در اتمام آن سعی موفوره بظهور رسانیده بودند
برفاقت مومی الیه مقرر نموده وچهارده هزار هون برای خرج راه بحسین بیگ مرحمت فرموده از راه
برهان پور روانه جانب ایران نمود **نقل مکتوب** اعلیحضرت سلطنت ومعدلت پناه شوکت وعظمت
دستگاه ابهت وجلالت انتباه ممهد ومبانی الدولة والاقبال مشید ارکان النصفة والاجلال
جالس سریر سلطنت وکامگاری شایسته مسند سروری وجهانداری المخصوص بعنایات الملک الاله
نظام السلطنة والایالة والشوکة والعظمة والابهت والنصفة والاجلال سلطان محمد قطب شاه را
تسلیمات عطوفت محبت انجام ودعوات ملاطفه بنیان مودت فرجام ابلاغ وارسال داشته همگی توجه خاطر
مهرگزین وتعلق ضمیر منیر مودت آئین همایون با انتظام اسباب سلطنت ودستکامی واعتدال لوای
نصفت وبلندنامی آن اعلیحضرت باقصی مراتب کمال وترقی مدارج عز واجلال متعلق ومقرونست و
مطالب وآرب دوجهانی بتوفیقات آسمانی مقدر بعد هذا انهای رای صداقت آرای میگرداند
درحینیکه خبر ملالت اثر واقعه هایله مرحمت پناه عم غفران دستگاه آن عالیجاه سلطنت واقبال پناه
بدین دیار رسید که از نشئه فانیه غدار زلی اعتبار جدائی اختیار نموده بارگاه لقا پیوستند بمقتضای عطوفت
واشفاق جبلی وعلاقه اتحاد ویکدلی که فیما بین مسلوک بود غبار کلفت وملال بر آئینه ضمیر منیر محبت
تاثیر نشسته کمال اندوه وملالت دست داده ومتعاقب آن خبر بهجت اثر قایم مقامی ودارای آن
جالس سریر سروری وجهانداری بمسامع اجلال رسیده زنگ ملال از آئینه خاطر زدود وجود دنیای
فانی ناپایدار محل حوادث دسکاره وبحکم قاطع کُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ بقای نوع انسانی از
مقولهٔ ممتنعات وراه عدم سپای قرار یافته کافهٔ مخلوقات است نفوس قدسیهٔ انبیای عظام
واولیای کرام که محرمان اسرار غیبی ومقربان درگاه ایزدی اند بمدلول کریمهٔ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً

از دل و جان این اشارت قدسی بشارت را پذیرفته و داغ عمر ناپایدار حیات دو روزه مستعار
نموده اند است الست که آن بادشاه عالیجاه در حدوث این قضیه بلیه بر بهونی گوهر شب تاب
عقل بعروة الوثقی صبر و شکیبائی تمسک جسته بدین عطیه عظمی شاکر و مسرور باشند بحمد الله والمنه بعون
عنایات الهی سریر بادشاهی آن خانواده علیه بوجود شریف آن سلطنت نشان آرایش یافته چراغ
آن سلسله افروختگی دارد در جای وانق است که تا عم غفران پناه مذکور مستغرق رحمت حی لایموت بوده
باشند بقای عم السلطنت و شوکت دستگاه بوده از عمر و دولت تمتع و برخورداری یابند چون حسن اعتقاد
الیشان بخاندان طیبین و طاهرین بر عالمیان اظهر من الشمس و مصادقت فیما بین از قدیم الایام سمت
ظهور دارد لازم نمود که از مخلصان حریم عزت را بجهت پرسش حال التعزیت و مبارکبادی سلطنت و دادهی
آن اعلیحضرت فرستاده شود لهذا رفعت پناه مقرب العلیه عالیه حسین بیگ قیچاقی را که از خدمتگاران
بساط قرب و منزلت و محل اعتماد شاهانه است روانه حضور نمودیم و این نامه دوستی آئین از روی کمال
شوق مصحوب او ارسال ساختیم الحمد لله والمنه مجاری حالات اینجای همین عاطفت ربانی بر حسب دلخواه
احباب بخیر و خوبی گذرالست و درین اوقات فیما بین نواب همایون ما و اعلیحضرت بادشاه ذیجاه
فرمانفرمای ممالک روم بوساطت مصلحان خیر اندیش مصالح واقع شده و ما نیز جهت ترفه احوال
خلایق و عباد الله رضا بآن دادیم و از جانبین معاهده و پیمان تاکید یافته ایلچیان معتبر آمد و شد
نمودند و از هیچ طرف که امری که مکروه خاطر انور بوده باشد واقع نیست و وظیفه اینکه آن سلطنت و معدلت
دستگاه همیشه گشوده فرخنده اتحاد و حسن موالفت و وداد مرعی و مسلوک داشته پیوسته ریاض اخلاص را بزلال
مکاتیب صداقت عنوان و صحایف مودت نشان شاداب گردانند و چون داعیه ضمیر انور همایون آنست
که همیشه از احوال الیشان خبردار باشیم و ایلچیان که مبفرسیم و بر تر روانه می نمایند باعث این میشود که ازین
طرف نیز دیر روانه شوند بعد ازین بر خلاف گذشته عمل نموده رفعت پناه مشار الیه را زود تر روانه گردانند

وبجهت آنکه مردم ما و ایشان از راه خشکی بفراغت بیکدیگر تردد توانند کرد پیوسته از چگونگی حالات یکدیگر
خبردار توانیم بود جمعی از عساکر منصوره الفتح و تسخیر ولایت کیچ بگران مامور فرموده‌ایم و بتوفیقات آسمانی
باندک توجهی مفتوح گشت و من بعد تردد بآسانی میسر است بعضی از حکایات عم غفران پناه آن عالیجاه
زبانی سعادت و عزت آثار حاجی قنبر گفته بودند که بعرض اشرف رساند مشار الیه معروضداشت بعد الیوم هرگونه
مطلبی که منظور و مرکوز خاطر انور بوده باشد بی شائبه تکلف و غایله حجاب از روی یگانگی اعلام نمایند که
توجه بحصول آن موصول گردد چون غرض تجدید مراسم الفت بود زیاده اطناب نرفت ایام سلطنت و اقبال
بکام باد در سال یکهزار و بیست و سه هجری از عنایات ایزدی بعد آرزوی بسیار فرزند جگربند که اشرف خاندان
قطبشاهی بوده روز دوشنبه بیست و ششم شهر شوال المکرم سنه مذکور از نهانخانه عدم قدم بوجود نهاد خاقان
زمان او را سلطان محمد عبد الله میرزا نام کرده انواع مسرت و سرور موفور بوقوع آورده خلایق را الامال
احسان کرد اینده منجمان عصر معروضداشتند که این مولود را باید که بعد انقضای دوازده سال بدیدار پدر
مشرف شوند لهذا امیر قطب الدین نعمت الله که از اقربای نزدیک سلطان بود دختر او در سنه یکهزار و بیست
و پنج هجری فرزند دیگر هم متولد گشت چون فیما بین هر دو مولود تفاوت دو سال بوده جناب سیادت و نقابت
دستگاه مرتضی ممالک اسلام میر محمد مومن صاحب قطعه تاریخ از لفظ گذرانید این ابیات از آنست قطعه میان هر دو
چو آمد تفاوت دو سال * چو خواهی ازین تاریخ شان شوی رهبر * حساب سال یک از کامبخش جهانجوی
زکامبخش بجا نما حساب آن دیگر * حسین بیک حاجب بیده بخت را ماده تاریخ یافته گویند چون سلطان محمد
قطبشاه در سنه یکهزار و بیست و سه هجری اراده نمود که مسجد عالی در بلده حیدرآباد متصل چارمنار بنا کند که در
تمام مملکت دکن بی نظیر بوده باشد هرگاه پایه مسجد که بمسجد مکه مشهور است تیار گردید حکم کرد هر کس که نماز پنجگانه
او در تمام عمر از سن دوازده سالگی قضا نشده باشد باید که سنگ اول تمنا و تبرکا از دست خود در پایه اساس
انداز د هر چند سعی بلیغ نمودند هیچکس پیش نیامد مگر دو شخص صادق القول راست کردار از بیرونجات بحضور آمدند

یکی بقسم شرعی عرض نمود که نماز من در تمام عمر از دوازده سالگی قضا نشده است با یکروز در نماز صبح در رکعت
دوم طلوع آفتاب گشت دیگری باظهار آورد که من نماز صبح را اگرچه بر وقت ادا کردم لکن برای رفع شبه
اعاده هم نمودم که وقت قریب تر بطلوع آفتاب رسیده بود دیگر هیچ نماز از من هرگز قضا نشد پس سلطان
محمد خود برخاست و قسم بغلاظ و شداد یاد کرده فرمود که بحول و قوت جناب خدای یگانه جل شانه که خانه
او را بنا می کنم از عمر دوازده سالگی من تا این زمان نماز پنجگانه از من هرگز هرگز قضا نشده است
سوای نماز تهجد من نیز گاهی هرگز قضا نگردید و سنگ بر سر خود برداشته در پایه مسجد انداختند هر دو
شخص مذکور هم سنگها برداشته شریک سلطان گشتند هر دو را دو سه پرزار احمر داده رخصت انصراف فرمود
سبحان الله و بحمده زمانیکه پادشاهان آن وقت بچنین تقوی و زهد و ورع موصوف باشند بزرگان
آن عهد چگونه خواهند بود و درین زمان اگر سلطان العصر خواهد که یک کس باین صفت حاضر شود
هزار کس برای جر نفع حاضر میشوند و بقسم های مغلظه خود ها را میسر ایند و خواهان انعام و اکرام باشند
نه خوف خدا جل جلاله و نه اندیشه از رسول هدی علیه السلام و نه ترس عاقبت و نه پاس ایمان و نه وقعت
از شرایط حقوق آداب خلیفه که خداوند مجازیست بلکه باهم استهزا کنند که ایچه فریب ما فلانه زور را نه
کار خود کردیم و فائده بردیم چه نماز و کدام تقوی و طهارت در بعولا اوقات شبانه روزی ما در یکرو
فریب بگیرد و معاذ الله معاذ الله هرگاه چنین معاذ تها نصیب بیشان و پادشاهان العصر بوده باشند
بناهای ایشان و نامهای نیک ایشان تا حال قایم است و پس ازین تا مدت خواهد بود الحمد لله والمنه
که از افضال ایزدی سلطان العصر یعنی حضور پر نور بندگان عالی پادشاه ما را ادام الله اقباله و تعالی
شانه از یکی هزار و از اندکی بسیار بل بیحد و شمار بصفتهای صوری و معنوی موصوف گردانیده است
که شب و روز در خلایق پروری اش میگذرد با این همه الطاف قلوب ما بد طینتان شکر گذار خداوند
حقیقی و نه مجازی اند شامت اعمال ما جلوه گر شده ما را در حالات پراگنده انداخته است الله تقدس

وتعالی آن خیر محض و محض خیر را تا قیام جهان بر سر البسیار بسیار سلامت داراد آمین آمین الغرض چون سلطان
محمد بنای مسجد نمود چهار هزار کمائی و دو هزار معمار و دو هزار سنگ تراش چالاک دست متعین داروغه
اش که میرزا فیض الله بیگ نام داشت و رنگیا چودهری که هنرمند خان خطابش بوده گردیدند و اینها
همه مصروف تیاریش بودند و سنگ از کوهچه که متصل موضع گکن پهاڑ چهار کروه از بلده حیدرآباد سمت
جنوب بود گرفتند چنانچه اندکی ذخیره در آنجا تا حال افتاده است و نام مسجد بیت العتیق نهادند عتیق
کعبه را گویند زاده الله شرفها تا بودن سلطان محمد و تا دولت سلطان عبد الله خلف خاقان مذکور
تیاری مسجد جاری بود در عهد سلطان ابو الحسن تانا شاه داماد سلطان عبد الله چون در سنه یکهزار
و نود و هشت هجری اورنگ زیب بادشاه خلد مکان متصرف دولت خاندان قطب شاهیه گردید خاک ریز
و غیره از اندرون و دالانهای مسجد برآورده کار آنکه سه باره کنانیده و خانه وسطی که کشاده بود دیوار
کشیده خانه کوچک متصل منبر ساخته صحن و حوض و دیوار اطراف و دروازه ها و برج کلان هر دو بازو و داخل
ساده پیشانی و گنبد هر دو بازو کنانیده کلسها کار ملمع طلا الضبط کنانیده و بمکه مسجد موسوم گردانید چنانچه طول مسجد هفتاد درعه و عرض
چهل و سه درعه و ارتفاع از زینه تا السقف بست و یک درعه و داخل ساده پیشانی و گنبد هر دو جانب تا پانزده
درعه و کلس طلا کار سیزده درعه است مصنف اوراق در عهد عمارت مسجد مذکور عرضی بجناب خلد مکان گذرانید
که تا حال در تمامی تیاری این مسجد مبلغ هشت لک روپیه بمصرف رسیده است و هنوز بعضی کارهای ضروری
باقیست اگر خداوند نعمت یک لک روپیه دیگر مرحمت فرمایند فیصل طاقها و دالانهای هر دو بازو و عقب
مسجد تیار شده است پیشانی مسجد و گنبد کلان هر دو جانب نیز مطابق نقشه مقرری که استادان کار بالاتفاق
قرار داده نقشه آن نوشته اند تیار کرده میشود تا بودن این بنای شگرف نام بادشاه دین پناه بر صفحه
روزگار باقی خواهد ماند بعد ملاحظه عرضی این بیت بران بدستخط در آوردند بیت کار دنیا کسی تمام
نکرد هر چه گیرید مختصر گیرید معاذ الله برای زر قلیل که هیچ بالیت در پیش نظر بادشاهان

قطب شاہیہ نداشت جز بسعی را کار فرموده ہم چنین مسجد عالی شان را که در تمام اقلیم ہند نظیر و شبیہ خود
ندارد بی زیب و زینت ظاہری نموده نام خود را مشہور آفاق نہ رواق گردانید او تعالی شانہ انسان
را از تنگ چشمی نگاہدارد که بد واقعہ است مخصوص شاہان را عاصی محرر اوراق در سنہ یکہزار و دوصد
و پنجاه و یک ہجری شب غره ذیقعده چون بر قبر حضرت خلد مکان بفاتحہ مشرف گشت عرض کرد که جناب
بی سبب و بی جہت مسافت بعیده طی فرموده و مملکت محاصل ہشتند کرور ہون دکن بتصرف اولیای
دولت خود در آورده برای کار خیر تیاری مسجد و شان شوکت خانہ منبر که جناب الٰہی یک لک روپیہ
یا در لیغ فرمودند چہ قباحت بود و کدام نقصان مال خاصہ سرکار جناب میگردید آخر نام مبارک بصورت
نقص مشہور گشت افسوس ہزار افسوس و حیف ہزار حیف سعی تمام عمر از یک حرکت بصورت دیگر ظہور کرده
ہمہ برباد رفت ہرگاه حال جناب چنین باشد بحال پس ماندگان جناب چہ رسد ہیچ از جواب باصواب
سرفراز نہ فرمودند سبحان اللہ جناب خلد مکان برای استحکام دولت خود و اولاد و احفاد خویش بنیاد
سالہای سلطنت سلاطینان دکن را برباد دادند درین زمان که سنہ یکہزار و دوصد و پنجاه و ہشت ہجریست
و ابو الظفر بہادر شاه بادشاه غازی بر تخت طاؤس شاہجہان آباد سریر آرای دارند فقط در حریم بلده
مذکور حکم الشان جاری نیست تا بہ دیگر بلاد و امصار و اماکن چہ رسد و بنیا جای گذشتنی و گذاشتنی است
اَلْحُکْمُ لِلّٰہِ وَالْمُلْکُ لِلّٰہِ برحق است در راستہ قلعہ محمد نگر متصل سمت غربی کاروان مسجد خرد که در نقشہ
و ترکیب و تیاری بروج و غیره عجیب و غریب است و آن را مڑی مسجد میگویند اصلش اینکہ موسی خان نام
امیری بود قطب شاہیہ که بعنوان دار و غگی بر تیاری مکہ مسجد معمور بوده و او را فی روپیہ دمڑی بطور تحریر
مقرر کرده میدادند بود چون رقم تحریر جمع نمود در آن میان تیاری مسجد مذکور ساخت تا حال تمام
او و مسجد ہم قایم است اینہم خوبی قسمت و نیت توان گفت اِنَّمَا الْاَعْمَالُ بِالنِّیَّاتِ فی الواقعی است القصہ
چون ہمہ اسباب مسجد باختتام رسید تاریخ ختم تیاری اش یعنی تیاری مکہ مسجد سنہ یکہزار و یکصد و چہار ہجری برپا بسفید

سنگ مرمر مرقوم کرده بالای پیشانی دروازهٔ کلان نصب نموده اند معهذا انچه که باغ محمد شاهی و خیابان
در سنه یکهزار و بست و چهار هجری بخرچ لکهوکها متصل دولتخانه شاهی در عهد سلطان محمد قطب شاه
باحداث در آمده بود درین زمان اثری ازان و از محدثات سلطان مغفور نیز باقی نیست آورده
اند که چون سلطان محمد وسعت قلعه محمد نگر و بلده حیدرآباد موافق گنجایش کارخانجات شاهی و
بود و باش امرا و خوانین و اعیان و ارکان دولت خویش نیافت و هر وقت نالش تکلیف تنگی مکان
از اعیان و ارکان بدرگاه سلطان میرسید خواست و گفت که قلعه دیگر محاذی قلعه محمد نگر گولکنده
جانب شرق تیار نمایند که بلده حیدرآباد در میان هر دو قلعه باشد و کمین و همین بفراغت عمارات
سازند و اوقات خود ها بسر برند لهذا قلعه دیگر بنا نهاده موسوم بسلطان نگر ساخت اول مسجد جامع
در وسط قلعه تیار کنانید و عیدگاه او باحداث در آورده در تیاری دیوارها و دروازه ها و عمارتها
شاهی اهتمام فرمود در همین حال متوجه بود که مزاج سلطان از تپ محرقه بیمار گشته رو باختلاط آورد
تا اینکه در چند روز متوجه عالم دیگر گردید سلطان عبدالله فرزند جگربندش هرگاه قایم مقام او گشت
بنای قلعه مذکور را مبارک ندانسته همون حالت واگذاشت ـ تا که همون بخرچ بنای قلعه نو انچه
در آنمیان از دیوارها وغیره تیار شده بود در آمد و درین ایام مشهور بقلعه کهنه است و عیدگاه کهنه نیز که
جانب شرق بلده مشهور آفاق است عیدگاه همون قلعه نو است که بسلطان نگر موسوم گشته بود چون
اعظم الامرا ارسطوجاه مدار المهام سرکار دولتمدار بنای قلعه سرورنگر بنام سرور افزا بیگم منکوحه خویش
نمود برای تیاری آنجا همه سنگهای تیار از دیوارهای قلعه کهنه مذکور حسب الحکم حضرت غفرانمآب
بکار آورد و قلعه سرورنگر اگرچه قلعه کوچک است اما در خوبی صورت و سیرت نقشه عجیب دارد و نهایت
خوش آب و هوا و فضا چنانچه حضرت بندگان عالی مدظله العالی حضور پرنور جناب بادشاه ناظر الدوله
آصفجاه دام الله اقباله در سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و هشت هجری آبادی قلعه سرورنگر

از سر نو

از سر نو کنانیده بسبب خوش آب و هوای آنجا در اندرون قلعه کهنه چاه وسیع عمیق و باغ دلچسپ کلان پر از همه اشجار میوه و انهار باحداث در آوردند که باهتمام میر غلام حسین خان منصبدار برادر نسبتی عاصی محرر اوراق هر روز درستگی تازه میشود در تاریخ قطبشاهی مرقوم است که چون مزاج سلطان محمد از منهج اعتدال بدرجه کمال بر آمد عبد الله میرزا که مشهور بسلطان عبد الله است و در آن ایام دوازده ساله بود فرمود که شما رو برو ما بالای سجاده دو رکعت نماز حاجت خوانده برای صحت ما از جناب اقدس الهی که شافی مطلق است استدعا نمایید که دعای شما بدرجه اجابت خواهد رسید حسب الحکم شهزاده مذکور در سجده رفته برای استحکام سلطنت خویش بکمال خضوع و خشوع بدید استدعا نمود و در پیشگاه پدر حاضر گشته عرض کرد که غلام بهابیت الحاح برای صحت مزاج مبارک در درگاه احدیت عاجزانه التماس کرده است انشاء الله تعالی عنقریب صحت عاجله نصیب حضور میشود سلطان محمد خوب برروی پسر بدبر ملاحظه نموده از قیافه اش دریافته فرمود که ای فرزند شما برای استحکام و قیام سلطنت خویش بکمال خضوع و خشوع دعاهای بسیار کرده آید و آن در جناب اقدس ایزدی مقرون باجابت شد حالا طمع از زندگانی ما نیست و نداریم که در تقدیر چنین بوده است و این هم مضایقه ندارد خوب گردید که از جمله ضروریات بود خاطر ما نیز جمع گشت و فی الواقع چنین بود پس فرمود الحال شما متوجه بندوبست امورات سلطنت خود باشید که وقت وداع قریب تر رسیده است سبحان الله جل شانه عقل کامل عاقلان کم از کرامت بزرگان نیست گویند چون سلطان محمد بیمار سخت شد حکمای یونان و مصر جمع شدند بقول یونانیان اینکه در پانزده روز بعد منضج و مسهل صحت کامله خواهد شد و معروضه مصریان همینکه در عرصه سه روز باستعمال مانزده هاثت محرقه بالکل خواهد رفت ارکان دولت مقوله یونانیان را پسندیدند که شارع عام بی اندیشه است و بادشاه سلطان معروضه مصریان را قبول کرد که ما را صبر پانزده روز نیست که فرزند جگر بند من در حالت بیقراری و تملل لطلط و من صبر را کار فرموده

تا پانزده روز منتظر صحت باشم هرگز از من نخواهد شد چون تقدیر چنین بود بروز سوم که مائده‌ها دادند
از حدت آن در سنه یکهزار و چهل و یک هجری برای سیر بهشت برین روح پر فتوح آن پادشاه دین
داخل فردوس باین همین گردید حادثه رو داد که هیچ چشمی ندیده و گوشی نشنیده علما و فضلا عصر
و ارکان دولت و اکابر روزگار دوش بدوش جنازه اش را برداشته در لنگر فیض مدفون کردند
اِنَّا لِلّٰہِ وَاِنَّا اِلَیْہِ رَاجِعُوْن گنبد عالیش هنوز قایم است مدت سلطنتش بیست سال و کسری مدت
حیاتش چهل و دو سال بود

ذکر سلطنت سلطان عبد الله قطب شاه بن سلطان محمد قطب شاه

چون سلطان عبد الله قطب شاه بروز رحلت پدر بزرگوار خود بر تخت سلطنت موروثی نشست امرا و خوانین
و وزرا همه باتفاق دست اطاعت به بیعت داده نذر تهنیت جلوس گذرانیده جشنها نمودند و او به پرداخت
سپاه و رعیت و امرا و وزرا و ارکان دولت متوجه شده همه را فراخ حال مسرور گردانید و بتعمیر عمارات پرداخت
چنانچه عمارت گوشه محل که بزرگیش از بزرگی حوضش ظاهر است هرگاه حوض اینقدر وسیع و بزرگ باشد
اصل عمارت و لوازمات آن چه قدر وسیع و بزرگ تر خواهد بود مردمانیکه بچشم خود براسه دیده و سیرها در آنجا
کرده اند یکی میان محمد امان که صد ساله بودند و دیگر حیاتخان که از نود سال عمرش متجاوز کرده بود
زبانی هر دو راست گفتار و کردار بسمع عاصی مؤلف این تاریخ گلزار آصفیه متواتر رسید که
ارتفاع عمارت گوشه محل آنقدر مرتفع بود که جوان زبردست قوی بازو بلند قامت لیموی کاغذی
اگر در دست گرفته میخواست که بکمال زور و قوت خود تا سقفش رساند هر چند سعی موفوره میکرد
هرگز تا سقفش نمیرسید پس تا بدیگر بلندیش چه رسد همچنین گویند یکهزار حجره در آن میان بود که مردم تماشا
اندرونش رفته راه برآمد فراموش میکردند و متحیر میماندند و بدون راه نمائی سکان عمارت که همیشه
در آن سکان میبودند و گذران آنها بر همین کار بود که مردم را از راه‌ها می بردند و تماشا کنانیده

بیرون می آوردند و انعام ها میبافتند هر چند کوشش کردند که براهنمائی عقل خویش بیرون آیند هرگز میسر نمیگردید اما مکانی که روبروی عمارت گوشه محل جنوب رویه تا حال قایم و موجود است تعمیر نواب مغفرت مآب آصف جاه مرحوم مغفور است که در عهد خود باحداث در آورده‌اند و باقی عمارات عالی شکسته و ریخته شده که از چوبینه اش و سنگهای آن عمارات دیگر باحداث در آمدند اما از اصل عمارت گوشه محل غیر از حوض کلان که در اطرافش همه فواره ها بودند و بهواره پایهٔ ذات عمارت دیگر هیچ باقی نیست و برای تیاری گوشه محل سه لاک و چهل هزار روپیه بخرج در آمده بود و بجهت تعمیر و تزئین باغ و عمارات باغ لنگم پلی سه لاک روپیه بمصرف رسیده گویند شاه موسن چپ فقیر بزرگی بود که زبان را بسخن آشنا نمیکرد و در پیولا تکیه ایشان بیرون لال دروازه حیدر آباد است که صاحب سجاده و فقرای ایشان در آن تکیه میباشند و حضور پر نور دام اقباله از نوبت و یومیه هم سرفراز فرموده‌اند و دیوار قهقهه که مشهور و معروف است همراه فقیران بسیر و تماشا رفته از بالای دیوار مذکور عجایبات آنجا دیده خواستند که آن طرف دیوار خود را اندازند فقیران دیگر کریسمانها در کمر ایشان بسته بودند لعارف خود بزور کشیده‌اند از آن روز دیگر سخن بر زبان نه آورده خاموشی را شعار خود ساختند چون حسب الحکم سلطان عبد اللہ قطب شاه بزرگ مذکور را در باغ لنگم پلی آورده هجوم طوایف رقاص و نزاکتم اشجار و جوشش انهار و حوضهای بسیار و صدای جانوران خوش گفتار پرند بنظر ایشان در آوردند آنوقت فقیر مذکور همینقدر فرمود که آن اصل است و این همه نقل اوست هر چند پر بجد شده بسیار پرسیدند دیگر حرفی نه گفتند و خاموش ماندند گویند سلطان عبد اللہ را دو فیل خاصه سواریش بودند که از همه فیلان مشهور آفاق گشتند هر وقت که سوار میشد بر یکی از این هر دو فیل مذکور اکثر سوار میگشت یکی را صورت میگفتند و دیگر را مورت می نامیدند تا حال کوچه صورت مورت در حیدر آباد متصل راسته کلان پل قدیم مشهور تر است آورده‌اند که بتاریخ بست و هفتم ماه ذی الحجه دفعتًا سلطان عبد اللہ

سوار حوضه صورت نام فیل باساز و سرانجام و پاکهر وغیره طلائی سوار شده اراده قلعه محمد نگر گولکنده
نمود فیل مذکور همینکه آب دریای موسی و جوش طلاطم اورا دید بی اختیار مست و مبهوت گشته فیلبان
را کشیده زیر انداخت و سر بصحرا آورد هر چند بادشاه خواست که خود را از فیل مذکور جدا سازد بهیچ تدبیر
موافقت نکرد ناچار چند شب و روز فیل هر جا که خواست میرفت و می ایستاد بقول شاعر **بیت**
رشته در گردنم افگنده دوست ٭ می برد هر جا که خاطر خواه اوست ٭ الغرض این نقل عجیب و غریب است
که عقل را در آن راهی نیست و فی الواقع چنین بوده که بارقام آمد حیات بخشی بیگم صاحبه مادر سلطان
عبدالله زوجه سلطان محمد دختر سلطان محمد قلی قطب شاه که رابعة الدوران وقت خود
بودند و بصفات بسیار مشهور بحیات مان صاحبه انداز فرط محبت پسر خویش آب و طعام بر خود حرام کرده
کوسها اطراف بلده حیدرآباد بهر درخت توشه های طعام و کوزه های آب آویختند تا زیر هر درخت که
فیل مست بایستد سلطان از آب و طعام محروم نماند تا سلخ ماه ذی الحجه یعنی تا منظر آمدن هلال محرم همین
حادثه کبری عاید حال خلق الله بود که در مهلک هلاکت گرفتار بودند چون بوقت مغرب حیات مان صاحبه
موصوفه هلال ماه غرای محرم را بچشم گریان و دل بریان معاینه نمود بجناب حضرت اباعبدالله الحسین جگر بند
جناب فاطمه زهرا صلوات الله وسلامه علیهما عرض کرد که یا امام شهید مظلوم پسر جگر بند این کنیز اگر
بصحت و سلامتی و خیر و خوبی آمده از من ملاقات کند پیش از داخل شدن دولت خانه شاهی لنگر طلا
بوزن چهل من پخته تصرف قسمیکه در پای فیل مست لنگری بندند در کمر سلطان عبدالله غلام شما بسته
پیاده از قلعه محمد نگر گولکنده تا مکان حسینی علم اندرون بلده آورده بفقرا و مساکین و سادات و علما
و فضلا وغیره ارباب احتیاج تقسیم خواهم کرد سبحان الله بتحقیق رسید که بمجرد نیت کردن حیات مان صاحبه
موصوفه دفعتاً همون آن و زمان فیل مذکور از بی اعتدالی خود بر آمده در اختیار سلطان در آمد و
انجنیکه سلطان حکم کرد برخلاف اول باطاعت بجا آورد تا اینکه سلطان روانه قلعه گردیده بر در دولت

رسیده بایستاد و از فیل فرود آمده داخل دیوان خاص گشت باد سلطان حکم کرد که سلطان تا من آدای
نذر که بصدق اعتقاد قبول کرده ام بجا نه آرم داخل محل نشوند هر گز هر گز پس زرگران تمامی بلده و قلعه
را طلبیده زنجیر را من پخته تصرف از طلای احمر تیار کنانیده در گلو سلطان بسته با شربت چهل من
پخته مصری سفید با گلاب پا برهنه بالای فرش مخمل از قلعه مذکور تا مکان علم مبارک حسینی علم فرستاده
لنگر طلای را و شربت را تقسیم که نیت کرده بودند تقسیم کنانید چون این مقدمه باین طور بظهور آمد مردمان
آنوقت برای مرادهای خویش لنگرهای طلا و نقره و بعضی از آنها بقدر مقدورهای خود را در گلو اطفال
بسته هر سال می آورند چنانچه تا الآن همون رسم جاری و بحال است بلکه درین زمان ما شیئی زاید
است که بتکلفها و طمطراقها بجلوس شاهی لنگرها می آرند و نذرها میگذرانند اما کیفیت اصل حقیقت تبرک
عظیمه حسینی علم این است که در عهد سلطان محمد قلی قطبشاه این علم مبارک که سیف دو رخی بجای زبان علم
نصب کرده است سیف دستی حضرت امام همام امام جعفر صادق علیه الصلواة والسلام است که علی آقا
نام مغلی از دیار عرب سیف مذکور را در علم مبارک بجای زبان نصب کرده آورده و از روی اسناد
مهری بادشاهان قطبشاهیه که مجاوران وارند همین مقدمه ثابت گردید معهذا بیقدر قلوب خلایق
از همه قوم که سجود درگاه معلای آن امام ذوی الاحترام اند که از سلخ ذی الحجه تا دهم محرم که بلکه تا چهلم
بلکه تمام سال بلکه هر سال خلق الله را رجوع کامله بآن درگاه معلا است که شاید خوارج هم اگر باسباط ظاهر
معتقد نشوند اما در دلهای خود قایل قبولیت این تبرک عظمی بوده باشند و فی الواقعی بلده حیدرآباد
و خلافت این شهر همه از برکات همین تبرکات مصون و محفوظ و مامون اند از همه بلیات القصه چون خبر
ورود این تبرک بسلطان محمد قلی قطبشاه رسید بهزار جان تصدق شده استقبال نموده در بلده حیدرآباد
آورده مکانیکه حالا موجود است برای استاد نمودن علم مذکور مقرر فرمودند و علی آقا را بنوازشهای
بیکران شاهانه خوشنود و راضی ساخته مقیم مقام خدمتگذاری علم مبارک گردانیدند که هر سال درهمین مکان

درعشرہ محرم علم مبارک را استادہ میموده باشند چنانچہ مسجد کلان وچہارسو چوک بنام علی آقای مذکور
برسر راستہ کلان متصل علم مسطور تاحال قایم ومشهور است اول مکان غرب رویہ بوده اراب بیک نبیسہ
علی آقا در عہد خود این مکان شرق رویہ را کہ تادرین زمان سنہ یکہزار ودوصد وپنجاہ وہشت ہجری
موجود وبکمال استحکام مسجد خلعت است تعمیر نمود چنانچہ تاریخ بنای مکان سنہ یکہزار ویکصد وپنجاہ
ویک ہجری درپہلوی دالان برسر حجرہ مرقوم است وخود ہم درپہلوی دیگر در حجرہ مظلوم لقتیل ورآمده
مدفون گشت وہر سال قریب دو ہزار روپیہ نقد وطلا ونقرہ ومرادی علیحدہ نذر جمیع میشود وانچہ بالا
بالا دست بدست ہرود محسوب نیست حق غربیا النت لعد ایام چہلم ہرچہار حصہ دار فیما بین تقسیم کردہ میگیرند
ودرین ایام ہریک سال برای ہر حصہ دار از سرکار مقرر شدہ کہ باہم جنگ وجدل نکنند چرا کہ آمدنی عشرہ محرم
اگرچہ جمع شدہ تقسیم میبایدآما آمدنی تمام سال کہ بہر ہر پنجشنبہ می آید بدست ہرکس کہ می افتد میگیرد ودیگر را
خبر نمیکنند وباہم قصہ ہا وقضایای بیحد میتابند لہذا از سرکار تقسیم سال بسال مقرر یافت حالا بی فسادانند
خطیب عیدگاه بلده حیدرآباد ہم از حصہ داران آنجاست معہذا از سرکار دولتمدار آصفیہ جاگیر چہار
ہزار روپیہ برای اخراجات درگاه علم مذکور مقرر است وراجہ چندو لعل مہاراجہ بہادر از فرط اعتقاد خود
نوبت وگہریال مقرر کردہ اخراجات آن بذات خویش میدہند درین زمان ودرینعہد میمنت عہد بندگان
عالی مدظلہ العالی حضور پرنور وفرزندان رو نیاز خلق اللہ راچہ در علم مبارک مذکور وچہ در علم النعل حسب
وچہ در علم مبارک حضرت بی بی بیرون بلده روبروی دروازه دبیر پوره وچہ در عاشورخانہ بادشاہی
ودیگر عاشورخانہا وامام باڑہ وغیره کہ خلایق لنگرہا می آرند ونذر ونیاز ہا میگذرانند حدی ونہایتی
نیست مفصلا در ذکر احوال عشره محرم الحرام بارقام خواهد آمد انشاء اللہ تعالی گویند وبقلم آورده اند
کہ سلطان عبداللہ قطبشاه را سوای سہ دختر فرزندیکہ سزاوار تخت وتاج باشد بوجود نہ آمده چنانچہ
دختر کلان بشہزاده محمد شاه خلف کلان عالمگیر بادشاه بوقت ورود شہزاده مذکور بلده حیدرآباد

در

در ازدواجش در آورده سرکار رام گیر برای اخراجات برگ تنبول دختر مذکوره داده بودند و او شهزاده
مذکور در همون چند سال از دار فنا بدار بقا خرامیده ند که چندان مشهور و معروف نشده ند و دختر دویم را بیکی
سید بزرگ نجیب الطرفین سید محمد نام که از ایران آمده بود تزویج نموده او را بطور شهزاده ها نزد خویش
داشتند و در فکر تزویج دختر سیومی بودند تا اینکه دختر دویم صاحب اولاد شده بکمال عیش و سرور گذر اوقات
خویش میکرد اینید در آن اثنا سید احمد نام سیدی دیگر از ایران وارد بلده حیدرآباد گردیده مشهور
گشت سلطان خبر ورودش یافته مقدم او را مغتنم دانسته با عزاز و اکرام تمام فرود آورد هرگاه سلطان
از سید محمد داماد خویش استفسار حالش نمود که در ولایت شما حال این مرد یعنی سید احمد تازه وارد چگونه بوده
است او یعنی سید محمد داماد عرض کرد که سید بزرگ نجیب الطرفین و عالیخاندانست لهذا سلطان عبداللہ
دختر خرد را مقرر نمود که باو بدهد و تمامی اعیان و اعزه مطابق مرضی سلطان راضی گشتند روزی سید
مذکور یعنی سید احمد تازه وارد در دربار سلطان عبداللہ قطب شاه حاضر بود سلطان متوجه حالش
شده پرسید که حال داماد یا سید محمد در ولایت شما چگونه دیده آید و حسب و نسب ایشان بچه طور است بی تحاشا
تکلف عرض نماید سید احمد بلا تامل اندیشه عرض کرد که خاندان ایشان بدرجه بزرگ منش است و حسب و نسب ایشان
بسیار صحیح و کریم الطرفین اند اما همینقدر سخن از سخن بر می آید که بزرگان ایشان هنگام عسرت اکثر بخانها آمده
درس کتب داده فائده برداشته اند سلطان عبداللہ سخنش را شنیده خاموش گردید و هیچ بر خاطر او از این
اظهار ملال نه آمد اما چون این خبر بسمع سید محمد داماد رسید داغ بدل گشته از غیض و طیش و غم و غصه لب
اظهار پر بست و قتیکه رسم شروع شادی که مقدمه باشد بعمل آید سید محمد زوجه خود دختر کلان سلطان را گفت
که این خرد بحال تباه از ولایت ایران امید وار وارد این دیار گردیده التجای فراوان بمن کرد نظر بر تباهی
و عاجزی او بجمیع امور ذهن نشین خاطر بادشاه نموده بدامادی مقرر ساختم و او برخلاف ممنونی منت
ذکر بزرگان مرا بالعکس بیگانه علو مراتب و مدارج خویش باظهار آورد سلطان را لازم است که این خردک را

بدامادی خود سرفراز نفرمایند که نالایق است بمقتضای حدیث شریف نبوی صلی الله علیه و آله و سلم
مَنْ لَمْ يَشْكُرِ النَّاسَ لَمْ يَشْكُرِ اللّٰهَ و اگر بر خلاف معروضهٔ من که صریح حرمت ریزی من در تمامی خلایق
و بارنا حق کرده مشهور آفاق نمود سرفراز خواهند فرمود دیگر من رو برو و بهیچکس روی خود را نخواهم
نمود بلکه جان خویش خواهم داد شما دختر بادشاه هستید مختار بید زوجه اش جواب داد که فی الواقعی بر
دختر سلطان ام لیکن مرا در دامن شما بسته اند و حواله شما کرده پس هر چه حال شما باشد همون احوال من
بعد شما چه معنی دارد بلکه پیش از جان دادن شما جان خود را بید ریغ نثار شما خواهم کرد که خوشنودی
زندگانی من همراه زندگانی شماست هرگاه شما نباشید زندگی من بچه کار خواهد آمد سید محمد خوشوقت
شده گفت صلاح اینست شما این مقدمه را بمادر خود اطلاع نمایند تا او شان نیز آگاه باشند پس دختر سلطان
بمادر خود نیز اطلاع نمود مادرش پادشاه را اندرون محل طلبیده ازین معامله مطلع و آگاه ساخت
پادشاه برهم شده گفت که سید احمد نگر را الک اولاد من نیستند که مختار باشند اختیار بدست من است بهر کس
که خواهم بدهم پس فوراً بر آمده بمردم کارخانجات فرمود که همین وقت سر انجام شادی مهیا سازند طرفه
ماجرا این که در آنوقت ابو الحسن تانی شاه که در اقربای قریب سلطان عبدالله بود بامید وارئ دامادی
سلطان در جناب مرشد خود حضرت شاه راجو صاحب قبله که گنبد عالی البنیان بیرون دروازهٔ غازی بندهٔ
بلدهٔ حیدر آباد بسمت مغرب واقع است و آنجناب بچند واسطه اولاد امجاد جناب مخدوم دین و دنیا حضرت
سید محمد بنده نواز گیسو دراز اند حاضر می بود و آنحضرت نیز مشار الیه را مژده دامادی سلطان داده بودند
چون هم سانچق دختر خرد سلطان عبدالله بوقوع آمد ابو الحسن نیز بجناب ممدوح عرض حال خویش نمود
که یا مولا امروز رسم سانچق بظهور آمد آنحضرت فرمودند که خدام خانقاه آبخوره های گلی را بطور سوچه های
سانچق بانقل و بادام وغیره پر کرده بکاغذ سرخ و زرد و سبز آراسته در صحن خانقاه بگردانند و بگویند که این
سانچق ابو الحسن است که بخانهٔ عروس دختر سلطان عبدالله میرود و نیز برو ز حنا بندی حنا از دست مبارک خود

بدست ابوالحسن درست کرده مبارکباد دادند و روز شب گشت بوقت یکپاس روز برآمده خود آنحضرت ابوالحسن را نیز دعوی امیدوار نشانیدند که ببین از پردهٔ غیب چه در جلوهٔ ظهور می آید القصه چون سلطان عبدالله قطب شاه حکم تیاری شادی فرمود و رسم سانچق و حنابندی نیز بوقوع آمد سید احمد و زوجه اش معه متوسلان و نزدیکان همه با خنجرهای بران بدستها گرفته منتظر آوازهای شلک توپهای قلعه بابت خوشوقتی ادای رسم نکاح سید مذکور نشستند باینمعنی که بمجرد شنیدن آوازهای توپها خود ها را جوهر کنند چون این خبر بمادر دختر سلطان رسید او نیز با متوسلان و نزدیکان خود همه خنجرها بدست گرفته نشستند که هرگاه خبر جوهر دختر کلان و داماد کلان در رسد بلا مضایقه خود ها را جوهر کنیم ثانی الحال سلطان دختر خرد و داماد خرد را گرفته خوشنودیها نماید دختر خرد که عروس بوده از همینمعنی مطلع شده گفت که مادر و همشیره من خواهند که خود را هلاک کنند پس خوشنودی شادی من و زندگی من چه لطف دارد او هم خنجر بدست منتظر گوش بآواز نشست اخباریان محل چون خبر مفصل بسلطان رسانیدند بغایت مضطرب و متحیر گشته با وزرا و امرا مصلحت نمود همه ها عرض کردند که سید احمد را بجز ازان خونریزی داماد کردن و خون تمامی محلات ریختن و بانهم نارضامندی دختر کدام فائده درین نسبت مترتب خواهد بود مگر داماد دیگر بهم نمیرسد سلطان فرمود که درینوقت ضرور مردیکه لایق اینکار باشد از کجا حاضر آرم مجموع امرا و وزرا یکدل شده عرض کردند که ابوالحسن در قرابت قریبه سرکار است و بهمه صفات لایق و موصوف از هیچکس بهتر نیست مناسب همین است که مشار الیه را سرفراز فرمایند از آنجا که توجه باطنی حضرت شاه راجو صاحب در دل سلطان اثر کرده بود سلطان نیز پنبه از گوش برآورده قبول فرموده فرمود که جلد او را حاضر سازند پالکی خاصه خود در جناب آنحضرت فرستاده و تمامی امرا و ارکان دولت همراهش شده از آنحضرت رخصت کنانیده بقلعه بردند و غسل کتخدائی بعمل آورده پوشاک فاخره عروسی با جواهر اعلا پوشانیده سهرهٔ مروارید زرتار بالای سرش بسته بشریعت پناه و علما و فضلا عهد فرمود که صیغه عقد خوانند چون رسم عقد منعقد گشت امرا و ملوک و اعیان حضرت

وارکان دولت نذرها تهنیت گذرانیدند و حکم شلک مبارکباد بصدور آمد حسب الحکم توپچیان قلعه دفعتاً صد
ضرب مبارکباد سر دادند چون آواز شلک توپ بسمع سید احمد مسلوب العقل بدقسمت رسید و این همه معامله هویدا
خاطرش گشت بغیظ و طیش تمام بارخت رنگین عروس سوار شده معه اسباب خود روانه بلده فرخنده بنیاد اورنگ آباد
شده به پیشگاه شهزاده محمد اورنگ زیب عالمگیر خود را رسانید و یکهزار روپیه ماهوارش مقرر کرده در زمره امیران
سه هزاری منصب اختصاص بخشید بعد چندی بدامادی میر جمله درآمد و ابوالحسن همواره در جناب مرشد قبله حقیقی
و کعبه تحقیقی خویش حاضر میشد و توجهات آنحضرت مبذول الطاف میگردید و مؤید جان بخش سلطنت زندگانی
مینمود تا اینکه در چند روز سید محمد داماد کلان سلطان عبدالله بقضای الهی رحلت نمود و از وارثان دولت
سلطانی سوای ابوالحسن دیگر نماند بعد چند ایام سلطان عبدالله نیز در سنه یکهزار و هشتاد و سه هجری سلطنت
دنیا را گذاشته متوجه سیر خلد برین گشت سریر دولت قطب شاهیه بنصیب ابوالحسن گردید مدت سلطنت سلطان
عبدالله قطب شاه پنجاه و دو سال بود و مدت حیاتش شصت سال بوده است اَلْبَقَاءُ لِلّٰهِ الْمَلِكِ
الْعَزِیْزِ الْعَلَّامِ آنچه که عمارت وغیره در عهد سلطان عبدالله قطب شاه باحداث درآمد در حینیکه شهزاده محمد
اورنگ زیب بصوبداری دکن معمور بود و آخر از سلطان عبدالله بصلح انجامید سلطان مذکور کوهچه که متصل
تالاب زیر قلعه واقع است آنرا حصار بسته ملحق بقلعه محمد نگر ساخت و پنج لک و نود و چهار هزار روپیه بخرج تیاری حصار و آلات ضرب برآمد
و بتر رنگ آمیزی عاشور خانه بادشاهی گذشت و آورده اند که سلاطین قطب شاهیه مذهب امامیه داشته خطبه اثنا عشریه بنام داران
صفویه ایران در مساجد بر منابر میخوانیدند تا اینکه فیما بین سلطان عبدالله قطب شاه و اعلیحضرت شاهجهان بادشاه صلح واقع شده
از طرفین مصالحت و موافقت کلی بظهور آمد خطبه بنام صاحبقران ثانی شاهجهان بادشاه جاری ساختند بطریقه مذهب سنت و
جماعت تا حال همون طریقه جاری و بحال است شمه از احوال نیک مآل حیات بخش بیگم که بحیات ما انصفا
مشهور و معروف اند بارقام می آید که آن عفیفه بصفات تها موصوف بوده از آنجمله از محدثات ایشان یکی قصبه حیات
نگر و دیگر تالاب حیات الصاحبه و مسجد حیات نگر و دیگر مسجد ها اندرون شهر یکی قطب عالم متصل مکان شمس الامرا

بهادر امیر کبیر بالای رستهٔ فتح دروازه حیدرآباد دیگری مسجد متصل کمان دروازهٔ دولتخانهٔ شاهی
که درین زمان بشیردل مشهور است و در مسجد مذکور سید محمد عرف سیدن صاحب خلف شاه اعظم صاحب که
مشهور عالم اند ذکر ایشان خواهد آمد مدتی بتدریس حدیث پرداخته مشهور روزگار شده و دلبعت جهات
نمودند الحال فرزندان مرحوم مقیم تقدس اند و آن رابعهٔ عصر همواره در کار خیر دختران ناکتخدا و پرداخت
طفلان صغیر غربا و کندانیدن چاه و تعمیر کاروانسرا و خیرات ارباب استحقاق و نذر و نیاز بزرگان و غیره
مساعی جمیله مبذول نموده یکتای روزگار خویش بوده از ان ایام تا حال دیگری مثل ایشان بوجود نه آمد
اما جناب حضرت بخشی بیگم صاحبه قبله که هزار درجه آنجناب را بالای ایشان تفوق است احوال آنمخدومه
عالم در ذکر سریر آرای حضرت غفران مآب میر نظام علیخان بهادر آصفجاه ثانی بتحریر خواهد آمد انشاء الله تعالی

ذکر سلطنت سلطان ابوالحسن تانی شاه داماد سلطان عبدالله قطب شاه

چون سلطان عبدالله قطب شاه سریر سلطنت فانی را گذاشته متوجه عالم باقی گردید اعیان دولت و ارکان
سلطنت بسبب اینکه دیگری وارث تاج و تخت نبود باتفاق میر مظفر که درانوقت معمور کار وزارت بوده ابوالحسن
داماد را بر سریر دولت قطبشاهیه نشانیدند و او در استمالت امرا و وزرا کوشیده بمیر مظفر فرمود که فرد گوشوارهٔ
خزانهٔ عامره حاضر سازند چون بملاحظه آورد بران فرد دستخط نمود که خزینهٔ عامره را چهار حصه نمایند علی السویه
و تقسیم کنند یکی برای رضای جناب اقدس الهی فی سبیل الله باهل استحقاق رسانند که خوشنودی او تعالی
شانه گردد و حصهٔ دوم برای سپاه پیشگی دهند که فارغ البال بنوکری سرکار حاضر بوده تا جان بکار سرکار
دریغ ندارند و حصهٔ سیوم برای عیش و عشرت ماست و حصهٔ چهارم برای معموری خزانه در خزانه باشد که خالی بودن
خزانهٔ بادشاهان بی اعتمادی دولت است میر مظفر عرض کرد که در ممالکت دکن بادشاهان همیشه مجادله و محاربه
مینمایند اگر خزانه در سرکار موجود نباشد کار سلطنت و سپاه چگونه سرانجام سرداده شود و طمانیت سپاه و افواج
قاهره بچه طور باشد سلاطین سابق برای همین امور خزانه را بحفاظت داشته رفته اند که روزی بکار خواهد آمد

سلطان ابو الحسن جواب داد که بادشاهان سلف خزینه را بحفاظت داشته رفته اند و ما همراه خویش خواهیم برد پس
در یک حصه خزانه عمارت چار محل بخرچ هشت لک روپیه بالای جویبار موسی باحداث در آورده جشن با ترتیب
داد که هیچ چشمی بآن جاه و حشم ندیده و هیچ گوشی بآن تزک نشنیده بلکه حرف بر هر دهان هفت کشور است معهذا
آنچه که اخراجات عیش و عشرت و سلوک با خلایق سلطان مذکور نموده مشهور و معروف آفاق است همه در همون
یک حصه خزانه است گویند روزی حضرت شاه راجو صاحب قدس سره یک انار بدست فقیر خود داده فرمود که این
انار را در دست رو بروی خویش بسلطان ابو الحسن خورانیده حاضر شود فقیر چون انار آورد سلطان مذکور
در خواب قیلوله بود هرگاه بیدارش کردند انار از دست فقیر بدست خود گرفته بر سر و چشم نهاده چون انار را
شگاف داد چهارده دانه از شگافش بیرون بر آمد آن دانها را خورد و بفقیر گفت که حسب الحکم دانها خوردم
و حکم پیر و مرشد بجا آوردم بعد بیداری تمام دانها خواهم خورد هر چند فقیر تشدد نمود که حکم حضرت برای
خورانیدن دانهای تمامی انار است و تقید بلیغ فرموده اند ابو الحسن او را بالحاح و انعام و اکرام روانه
ساخت فقیر کیفیت مفصل بجناب آنحضرت عرض نمود آنحضرت نهایت غصه کرده فرمودند خواسته بودم هر قدر
دانها که درین انار هستند آنقدر سالهای دراز سلطنت در خاندان او باشد چون تقدیر چنین است زیاده
از چهارده سال حکومت نخواهد کرد آنچه که جشنها و سیرها و سلوک با خلق الله سلطان ابو الحسن کرده دفتری باید
که بتحریر در آید و نیز کیفیت مناقشات و محاربات فیما بین سلاطین دکن خصوصاً درمیان سلاطین قطب شاهیه
و بادشاهان تیموریه درباب انتزاع حکومت دکن علی الخصوص در مقدمه حیدرآباد که بوقوع آمده است از کتب
مبسوطه مفصل هویدا میشود چون اجمال برای اختصار منظور بود بارقام آورده اند که هرگاه عبد الله خان
پنی و رستم خان افغانان مهدوی و هزاری قلعه محمد نگر برای رقم قلیل تنخواه خود ها که سی هزار روپیه بوده
نمک حرامی را کار فرموده دروازه خرد قلعه مذکور را بر مردمان اورنگ زیب بادشاه کشاده بوقت
شب که یک پاس مانده بود سی هزار بلافان بادشاهی را با شهزاده محمد اعظم شاه اندرون قلعه گرفت و این خبر

بسلطان ابوالحسن تانی شاه رسید خبر موده کرد سر دادن توپها موقوف نمایند واحدی قصد محاربه با شهزاده نکند مگر عبدالرزاق لاری بذات خود معه پسران خویش آنقدر جنگید که صدای تحسین و آفرین از هر دو جانب بسمع سبحان رسید و زخمهای بجید و نهایت بر داشته بر خاک سرخروئی افتاد مردمان او او را بحال نزاع بر داشته سوار پالکی روبرو مردم شاهی اندرون خانه اش بردند شهزاده جراحان خود را فرمود که معالجه او بزودی نمایند اما سلطان ابوالحسن خبر ورود اعظم شاه شنیده پالکی سوار روبروی شاهزاده مذکور آمده سلام بقواعد آداب بجا آورد محمد اعظم شاه دست بر سر خود گذاشته سلام گرفت سلطان ابوالحسن نزدیکتر آمده یک تسبیح جواهر علی که در دست خود داشت نذر کرده گفت شعر برگ سبز است تحفه درویش ٭ چه کند بی نوا همین دارد ٭ شهزاده تسبیح را از دست گرفته قبول فرمود بعد از آن چون نزدیکتر آمده دست خود بالای گردن رخش سواری شاهزاده داشته استاده بود و کلمه و کلام میکرد نسقچی شهزاده آواز داد که با ادب و بتفاوت باشند شهزاده محمد اعظم شاه بنظر غضب طرف نسقچی ملاحظه کرده فرمود که خاموش ای موذی از عذاب آلهی نمیترسی که این شخص کیست هر قسمیکه استاده باشد منع نیست کسلطان است درین اثنا داروغه باورچیخانه بسلطان ابوالحسن عرض کرد که بطریق معمول خاصه تیار و حاضر است سلطان مذکور از شهزاده موصوف اجازت چیز خوردن طلبیده رخصت حاصل نمود امانت خان و دیانت خان امیران بادشاهی همراه شده یکی در خوردن طعام شریک شد و دیگر مناسب ندانسته سوال کرد که درینوقت جهان پر آشوب است چگونه رغبت بطعام شده باشد سلطان فرمود مهربان من بفضل آلهی بزرگان ما مدتی درین دیار اوقات خود را بکمال عزت و ثروت که بسر برده اند پوشیده نیست چون نوبت بمن عاصی رسید چهارده سال قسمیکه گذشت بر همه خلق الله نیز ظاهر است از آنجا که تقدیر چنین بود یعنی امر جلیل القدر حکومت اینجا بتحویل خلیفه عادل که بهمه صفات موصوف است در آمد ازین چه بهتر پس خوردن غم و الم هیچ فائده ندارد بلکه از خلاف خواست عالم علوی و نارضامندی مرضی ایزدی جلشانه محض سفلگی و گنهگاری ظاهر میشود اما اوقات عاصی که معمولیست از آن هم در گذشتن کفران نعمت آلهی

متصور چون خلیفه زمان عادل است کارها همه آسهل دیانت خان بر اعتقاد سلطان تحسین نمود بعد ازان از محلات خود هم رخصت شده سوار پالکی گهٹاٹوپ داخل لشکر بادشاهی گردید کارگذاران عالمگیری متصرف کارخانجات شده غیر از محلات سلطان ابو الحسن و اسباب ایشان بالای همه دست تصرف دراز کرده بعرض پرداختند و نیز حکم بادشاه چنین بود که متعرض حال مستورات نشوند آنها را بر حال شان واگذارند گویند در اثناء راه طفل لطیفه چهار ساله که در پالکی همراه سلطان ابو الحسن نشسته بود از تشنگی آب خواست در آنوقت آبدار خاصه که جا همراه بیانش یک پیاله آب از سقه بار از گرفته اندرون پرده پالکی دادند سلطان ابو الحسن دید که هیچ نزدیک نیست آویزه الماس که در حلقه گوش طفل بود بر آورده در پیاله آب انداخت او مال پنجاه هزار روپیه بود او زنگ زیب گفت که ده هزار روپیه سقه مذکور داده آویزه را داخل سرکار نمایند چون پالکی رسید چند روز در خیمه بحفاظت داشته روانه قلعه دولتاباد مع محلاتش نمودند پس در سنه یکهزار و نود و هشت هجری انتقال دولت قطبشاهیه بخاندان تیمور صاحبقران گورکان گردید فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِي الْأَبْصَارِ تقسیم سالهای عمر سلطان مذکور نیز از جمله عجایبات است چهارده سال در عالم طفولیت و چهارده سال در خدمتگذاری پیر خود و چهارده سال در فرمانفرمای دولت و چهارده سال در قید عالمگیر بادشاه در دولتاباد جمله پنجاه و شش سال باین تقسیم بالضرام رسید گویند روزی قلعدار دولتاباد در خواب شد که جناب حضرت امیر المومنین مظهر العجائب علی ابن ابی طالب صلوات الله و سلامه علیه میفرمایند که ابو الحسن دوست ما روز پنجشنبه ودیعت حیات میکند کما حقه بتدفین و تجهیزش پردازد علی الصباح که پنجشنبه بود قلعدار بر در دولت سلطان ابو الحسن بغیر طلب حاضر گشته عرض کنانید که فدوی را از جناب مبارک معلا مرتضوی چنین حکم شده است سلطان ابو الحسن در جواب قلعدار مذکور از اندرون محل گفته فرستاد که آن پنجشنبه آینده است چون پنجشنبه دیگر آمد علی الصباح خبر رحلت سلطان ابو الحسن تانی شاه شایع گردیده خلقت را از شنیدن این راز نهان و مرتبه سلطان سعادت نشان حیرتی افزود سبحان الله سلاطین سلف در باطن هم هچو مسند ول الطاف غیبی بودند

تقرر محمد کام بخش بصوبہ داری حیدرآباد از پیشگاہ اورنگ زیب عالمگیر پادشاہ

آوردہ اند کہ اورنگ زیب بعد تسلط بر دولت قطب شاہیہ محمد کام بخش فرزند خود را بصوبہ داری حیدرآباد و ممالک متعلقہ آن مقرر کردہ خود متوجہ بلدہ خجستہ بنیاد گردید شاہزادہ مذکور عمارات عالیشان قلعہ محمد نگر و بلدہ حیدرآباد مثل چار محل و گوشہ محل وغیرہ را گذاشتہ در محلات و عمارت نو با حداث در آورد تا خود در آنمیان سکونت نماید ہرگاہ این خبر بعالمگیر پادشاہ رسید فرمان بنام شاہزادہ محمد کام بخش صادر گشت کہ با وجود بودن مکانہای متعدد قطب شاہی از سر نو عمارت نو با حداث در آوردن صرف بیجاست معلوم نشد کہ کدام فائدہ ازان مترتب بودہ باشد جلد بعرض رسانند شاہزادہ عرضی در جواب آن بدین مضمون بقلم آورد کہ آنچہ ارشاد کرامت بنیاد شرف صدور یافت عین مستحسن و در حقیقت حال چنین است اما فدوی را باوجود صوبہ داری و مختاری حیدرآباد و ممالک محروسہ متعلقہ آن مقدوری نیست کہ روشنی چراغہای معمولی شام دران عمارات عالیشان کہ بذاتہ مینمودہ باشند تا بروشنی تمام شب و بودن در آنجا و بسر بردن اوقاتہا چہ رسد این حوصلہ ہمان شاہان بابرکات و سلاطین صاحب ثبات بودہ کہ درین عمارت روشنی ہا کردہ تماشاہا دیدہ و خود تعمیر در آوردہ جشنہای شاہانہ نمودہ سکونت ورزیدہ اند فدوی بقدر حوصلہ و مقدور خویش مکانی کوچک تعمیر در می آرد تا در آنمیان بماند عالمگیر پادشاہ از ملاحظہ عرضی محظوظ شدہ خاموش گردید چنانچہ تا حال دروازہ آن مکان کہ مشہور بدروازہ حویلے محمد کام بخش شہزادہ شدہ موجود است و در عمارت او فراشخانہ سرکار است و اطراف آن محلہا شدہ مردمان خانہا ساختہ میمانند مکان شیخ احمد عبادی جمعدار عربہا نیز ہمونجا بتعمیر در آمدہ است اما شمہ از برکات دولت قطب شاہیہ تحریر می آید گویند چنانکہ تیاری حوض گوشہ محل در عہد سلطان ابوالحسن در آمد دوازدہ ہزار دہمن و الیان کہ عبارت از مزدوریان باشد بکار دہمن معمور بودند و معمول اینہاست کہ بوقت کار سرود میسرایند روزی سلطان فرمود کہ امشب ما ملاحظہ کار دہمن و الیان و سرود اینہا خواہم فرمود این ہمہ ما را یک یک ساڑی طاش و یک یک چولی طاش طلائی و نقرئی پوشانیدہ حاضر دارند و اطراف حوض ہمہ روشنی

تختہ بندی چراغان نمایند و آتشبازی نیز حاضر باشد پس بوقت شب برآمدہ ملاحظہ فرمودند و انعامہا دادند مشہور
نزہست کہ این دوازدہ ہزار ساڑی و چولی طاش از یک توشک خانہ بادشاہ عالی ہمت سلطان ابوالحسن تانی
شاہ مرحمت گشت پس برکات دیگر کارخانجات ازہمین معنی قیاس و دریافت باید فرمود مصرع ببین تفاوت
رہ از کجاست تا بکجا + چون ہمت سلاطین قطب شاہیہ راحدی و پایانی نیست و مراد ازین تحریر صرف اظہار
علو ہمت دولت خداداد بی زوال خاندان عالیشان آصفیہ ادام اللہ اقبالہ و عمرہ و سلطنتہ منظور است
و افسانہ ہای حیرت افزای چشم و گوش جہانبانان توان گفت لا ابد بر ہمین بیت اختتام نمودہ بیت دنیا ہمہ ہیچ و کار
دنیا ہمہ ہیچ + ای ہیچ برای ہیچ بر ہیچ مپیچ وَالسَّلَامُ عَلٰی مَنِ اتَّبَعَ الْھُدٰی طرفہ ہمت خداداد خاندان
آصفیہ اینکہ از وقت رحلت سلاطین قطب شاہی و انتقال دولت ایشان بخاندان تیموریہ گاہی فاتحہ سالیانہ
سلاطین قطبیہ مرحوم در ہیچ عمل بعمل نہ آمدہ گنبدہا ہمہ کہ بخرچ لکوکہا روپیہ بتعمیر درآمدہ و سرسبزی اشجار و دلچسپی
انہار آنجا آنقدر خراب شدہ کہ لالان خران خود را در ایشان بستہ زندگانی خویش میکردند ہرگاہ بندگان عالی
حضور پرنور بادشاہ حق آگاہ جوان بخت پیر تدبیر ناصر الدولہ آصفجاہ آدام اللہ اقبالہ و عمرہ و خلد اللہ ملکہ
و سلطنتہ و دولتہ بکمال اشتیاق کہ واقف بر تمامی احوال ایشان ہستند برای فاتحہ رونق افزا شدند بسیار
بسیار تاسفہا فرمودہ حکم جہانمطاع عالم مطیع خود بصدور آوردند کہ حفاظان و خادمان و فراشان و خاکروبان
متعدد دہا در ہر گنبد مقرر شدہ معمور کار باشند و ہر روز قرآن خوانی کردہ فاتحہ بنام سلاطین مرحوم مذکور
میدادہ باشند معہذا سوای این فرش ہر ہر جا غلافہای عمدہ از طاش و کمخاب و مخمل و اطلس و سقرلاط متعدد
تیار کنانیدہ فرستادند کہ قبور سلاطینان ماضی برہنہ نباشند و نیز تیاری خیابان و اشجار و انہار کنانیدہ
باغبانان وغیرہ متعین فرمودند کہ بوستان دلچسپ از سابق زیادہ تر بوقوع آمد و دو صد روپیہ ماہواریہا
اینہا از سرکار مقرر کردہ کہ باستصواب فتح اللہ بیگ خان بہادر نصیب یار جنگ خانسامان ماہ بماہ میرسد و
لنگر دو روپیہ روز را ماہوار مقرر یافتہ ہر روز بغربا و فقرا اطعام لذیذ میخورانند و ہمیشہ برای فاتحہ

رونق افزا شده اشرفیها بخدام حرمت مسفر یابند و سوای این زر نقد بفاتحه سالیانه هریک از ایشان که عبارت از عرس است خود متوجه شده عنایت میکنند الله تقدس و تعالی عمر و دولت بادشاهان روی زمین بفرط الطاف خویش شهنشاه ما نصیب فرماید که خداشناس و حق دان و منبع حسنات است دیگر تعمیر چارمنار که نهایت شکسته و ریخته و افتاده بدهیئت شده بود آنحضرت از سر نو بنو گردانیده روح سلطان محمد قلی قطبشاه را خوشنود فرمود چنانچه درین سال که سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و هشت هجری است اندکی تعمیر باقیست انشاءالله تعالی قریب باتمام میرسد اگرچه اراده پر کینه اورنگ زیب بادشاه برای انهدام چارمنار هم مقرر شده فرمودند که این عمارت هیچ معنی ندارد و صور فیلان و شترهای فواره حوض که محض بت پرستی است از هیچ برکنده براندازند مراد اینکه نام و نشان سلاطین قطبشاهیه اصلاً و مطلقاً در جهان نماند چون مردان حق شناس عرض کردند که بالای این عمارت مسجد عبادتگاه معبود حقیقی است سر فرو کرده خاموش گشت و ایزد توانا بالعکس اراده اش بدست بادشاه حق آگاه از سر نو تازه کنانیده نام ور ساخت تا عمر و دولت بانی مبانی صاحب تعمیر جدید روز افزون باشد و نیکنامی اش در ربع مسکون مشهور آفاق گردد

باب دوم در ذکر سریر آرایان دولت آصفیه

ذکر مسند آرای نواب مستطاب معلی القاب خورشید رکاب مغفرت مآب نظام الملک آصفجاه طاب ثراه ذات قدسی سمات آن منبع خوبیهای صوری و معنوی از تحریر و تقریر بیرون است از آن جمله از هزار یکی و از بسیار اندکی بقلم حقیقت رقم می آید جد مادری نواب مغفرت جهت مدارالملک مدارالمهام سعدالله خان است که تا دم زندگی بوالا خدمت وزارت کل و منصب جلیل القدر هفت هزاری هفت هزار سوار در پیشگاه اعلیحضرت شاهجهان بادشاه سرفراز بوده و جد پدری آن قدسی صفات عابد خان مرحوم است که پدر بزرگوارش عالم شیخ مقتدای سمرقند بوده عابد خان مغفور در سال ۱۰۶۹ ست و نهم صاحبقران ثانی بهند آمده بملازمت سرفراز گشته بزیارت حرمین شریفین روانه گردید بعد مراجعت در سلک ملازمان عمده شهزاده محمد اورنگ زیب منسلک گشته تردد ات نمایان بظهور آورده

و پس از جلوس خلد مکان بتفویض صدارت کل صدر نشین شد بعد ازان بخطاب قلیچ خان و منصب پنجهزاری اختصار
یافت بست و چهارم ربیع الاول سنه یکهزار و نود هجری در محاصره گولکنده بزخم گوله توپ برحمت حق پیوست مدفن
شریفش متصل قلعه مذکور بمقبره قلیچ خان مشهور و موجود است خلف ارجمندش میر شهاب الدین در پدر و حال بامر
کشلکداری قیام داشت و سال بست و سیوم بسبب رسانیدن خبر جنگ ابو الحسن حلیجان عالمگیری از دره کوه پنجهار
و اجار باضافه منصب و خطاب خانی و عنایت فیل و ترکش خاصه بلند مرتبه گشت سال بست و چهارم هنگام طغیانی
برشهزاده محمد اکبر که یاغی شده بود از یکرنگی خود بعوض قلیل از منصب هفت هزاری هفت هزار سوار و خطاب
غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ اوج پیمای مراتب علیا گردیده و در جلدوی تردد دانت نمایان فتح بیجاپور
بافزایش فقره فرزند ارجمند لی پور نگ بر القاب سابق تارک عزت بآسمان رسانید و ابتدای جلوس خلد منزل
بصوبه داری گجرات معمور شد و هم بجا در سال چهارم بزندگانی طبیعی در گذشت نعش او را بدهلی برده متصل اجمیر دروازه
در مقبره و خانقاه بنا کرده او مدفون ساختند خلف ارجمندش نواب مغفرت مآب است نام اصل آنجناب
میر قمر الدین سال ولادت سنه یکهزار و هشتاد و دو هجری چون لمعان خورشید رشادت و کامگاری از افق آن
والا منزلت میدرخشید در کمسنی بخطاب چین قلیچ خان و منصب چهار هزاری چهره مراد برافراخت پس از
ارتحال خلد مکان از پیشگاه خلد منزل بهادر شاه بخطاب خان دوران خان بهادر و صوبه داری اوده و فوجداری
لکهنو وغیره منقضی المرام گردید و چندی ترک منصب فرموده در دار الخلافه شاهجهان آباد کناره گرفت
در سنه یکهزار و یکصد و بیست و سه هجری حین خلف خلد منزل جهاندار شاه از تخت بر افتاد و در عهد محمد
فرخ سیر اول سال جلوس بخطاب نظام الملک بهادر فتح جنگ و منصب هفت هزاری هفت هزار سوار و صوبه داری
دکن معمور گشت سال سیوم که صوبه داری دکن به سید حسین علیخان امیر الامرا تفویض یافت آن والا منزلت از بیهمی
اعیان دربار بتقریب فوجداری سنبل و مراد آباد و تادیب زمینداران کوهستان سوالک با توپ بلخ خنک
روانه شد هرگاه منافی مابین بادشاه و سادات بارها مخالفت آماده شد و محمد فرخ سیر از تخت بر افتاد و شاهزاده

رفیع الدرجات

رفیع الدرجات و رفیع الدوله نیز در عرصه قلیل از عارضه درگذشتند در عهد محمد شاه آنجناب بصوبداری مالوه
مامور بوده از سوء مزاجی ارکان سلطنت بعزم تسخیر دکن از آنجا در سال دویم جلوس فردوس آرامگاه محمد شاه
مطابق سنه یکهزار و یک صد و سی و دو هجری در عین برشگال ملک مالوا خالی کرده از نربدا و اکبرپور گذر کهون
قلعه اسیر را بضرب خیام نمود و آن محکم اساس را بحکمت عملی از طالبخان قلعه دار گرفته برای گذاشتن صاحبزاده
خردسال و پردگیان عصمت خصال بدست آورده غازی الدین خان بهادر نصیر جنگ و میر احمد خان بهادر
ناصر جنگ را در قلعه مذکور گذاشته پنج ضرب توپ را ضمیمه توپخانه رکاب فرمود و از آنجا در لعل باغ
دار السرور برهانپور نزول رایات گشت محمد انور خان بهادر قطب الدوله ناظم برهانپور بملازمت پیوست درین
اثنا در آمد آمد سید دلاور خان بخشی فوج امیر الامرا که بتحریک آواز پیشگاه سلطانی با جمعیت کثیر برای مجادله
و محاربه نواب موصوف تعین گردیده بسمع والا رسید سیزدهم شعبان سنه مذکور در سواد رتن پور جاور تا سرکار
هندیه دوازده کروهی این طرف دریای نربدا التقای فریقین واقع شد سید دلاور خان بقتل رسید لوای
نصرت بجانب برهانپور برافراشت هنوز جراحتهای مبارزان اندمال نیافته بود که سید عالم علیخان همشیره
زاده امیر الامرا جلوریز از اورنگ آباد بمقابله جیش منصور شتافت هر چند آن عالیجناب نصایح مشفقانه
فرمود سودمند نشد ناچار استمداد از درگاه داور توانا خواسته بدفع آن پرداخت در ظاهر قصبه بالاپور تعلقه پایان
گهات صوبه برار ششم ماه شوال سنه مذکور تلاقی فئتین دست داد قطعه بلا باز هنگامه آرائی شد ٭ دگر سیل
خون وحشت پیمائی شد ٭ سپاه از دو سو تیغ در هم نهاد ٭ زره دیده از بیم بر هم نهاد ٭ عالم علیخان نیز از غیرت
ذاتی در عین معرکه از پا در آمد شعر بگیتی است تا اسم فتح و شکست ٭ چنین فتح کس را نداده ست دست ٭
پس الویه عزیمت بصوب خجسته بنیاد افراشته بعز نزول رونق تازه بخشیده در انتظام مهام ملک و دولت کوشید
امیر الامرا الغل در آتش کشته بادشاه را متوجه مهم دکن گردانید بمقتضای اَلتَّقدِیرُ یَضحَکُ عَلَی التَّدبِیرِ
ششم ذی الحجه مسطور در منزل توره که از فتح پور سیکری سی و پنج کروه غربی واقعست امیر الامرا باشاره

اعتماد الدولہ محمد امین خان بہادر بخشی بدست میر حیدر کاشغری جد ممتاز الامرا بہادر آلہ میر کلانخان کلان در سواری پالکی بزیر گلال بار بادشاہی بقتل رسید بعد مراجعت بادشاہ جانب دار الخلافہ قطب الملک برادرش کہ یکی از شاہزادہ رالسلطنت بر داشتہ بمقابل سلطانی پیش آمدہ بود بقید گشتہ رہ رو راہ فنا گردید و اعتماد الدولہ از پیشگاہ خلافت بعطای خلعت وزارت کل و منصب ہشت ہزاری ہشت ہزار سوار و خطاب وزیر الممالک سرفراز گردیدہ بی نیل مقصود در سال سوم بساط ہستی در نورد دید آن والا مرتبت در سنہ یکہزار و یکصد و سی و چہار ہجری از دکن بطلب حضور گشتہ پنجم جمادی الاول بخلعت وزارت قامت مباہات پیراست سال پنجم معز الدولہ حیدر قلیخان خراسانی ناظم گجرات کہ بغاوت پذیر شدہ بود بادشاہ این دستور ارسطو فکر را بعطای خلعت خاصہ و فیل و جواہر زرنزرہ داؤدی و جمدہر مرصع مباہات بخشیدہ بکفایت آن مہم مجاز فرمود و مبلغ دہ لک روپیہ بنابر نگہداشت سپاہ جدید از خزانہ شاہی مرحمت کردہ صوبہ داری مالوہ و گجرات ضمیمہ وزارت و صوبداری دکن گردانید چون حیدر قلیخان در تعلقہ راہ فراری شدہ خزید بتجویز آنجناب حامد اللہ خان بہادر عم گرامے او از پیشگاہ خاقانی بخطاب معز الدولہ صلابتجنگ نامور گردیدہ نیابتاً بہ نظم و نسق صوبۂ گجرات مامور شد و نیابت صوبہ داری مالوا بہ عظیم اللہ خان بہادر پسر عمہ خود را در آنجا رفتہ سپردند و اوایل جمادی الاول سال مذکور بدار الخلافہ رسیدہ بعطای خلعت فاخرہ و مالای مروارید و فیل با ساز طلا و اسپان عربی عز افتخار یافت چون طور دربار و اعیان سرکار را بی طور ملاحظہ فرمود بتقریب ناسازی مزاج و ہوای دار الخلافہ بمراد آباد مستر خص شدہ روز رخصت خلعت خاص با طرۂ الماس کہ بادشاہ بر سر خود داشت مرحمت گردیدہ درین اثنا کہ صوبداری دکن از تغیری آنجناب بعماد الملک مبارز خان ناظم حیدر آباد تفویض یافت ششم ذیقعدہ سال ششم جلوس مطابق سنہ یکہزار و یکصد و سی و شش ہجری رونق افزای بلدۂ خجستہ بنیاد گردید و عماد الملک نیز آمادہ حرب بمقابلہ و محاربہ شتافت در سواد شکر کھیرہ مضاف بالا گھاٹ تقابل فریقین دست دادہ بتائید آلہی بمضمون وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِندِ اللَّهِ یکپاس روز باقیماندہ بست و سوم

محرم سنه یکهزار و یکصد و سی و هفت هجری روز جمعه با اسعد خان و مسعود خان پسران خود بقتل رسید مجموع ممالک
دکن از آب نربدا تا انتهای صوبه بیجاپور و حیدرآباد که بدریای شور پیوسته بقبضهٔ اقتدار درآمد خواجه محمود خان
و حامد الله خان پسران مقتول زخمها برداشته نظر بند شدند خود بدولت سمت حیدرآباد نهضت فرمود
جلال الدین محمود خان که بنیابت آن غریق لجه فنا بصوبداری حیدرآباد می پرداخت کناره گرفت و خواجه
احمد خان پسر بزرگ عماد الملک با احمال و اثقال با پردگیان حرم بگولکنده پناه برده باتفاق صندل
خواجه سرا در فراهم آوردن جمعیت مصروف گشت تا آنکه دریای موسی مضرب خیام شد آن جناب تسخیر قلعه
گولکنده بر وقت دیگر دانسته فتح قلعه رنوبجر فرموده از آنجا بحیدرآباد آمده خواجه احمد خان را نیز از قلعه مطمئن
ساخته بملازمت در آورده منصب شش هزاری چهار هزار سوار و شهامت خان بهادر را و خواجه محمود خان
را بمنصب پنجهزاری سه هزار سوار و خطاب مبارز خان بهادر و حامد الله خان را بمنصب دو هزاری یکهزار
سوار و خطاب بهادری سرفراز فرموده آنجناب همشیره خود را بازدواج حامد الله خان بهادر در آورده
عداوت محبت بدل ساختند و باقیمانده ها نیز مورد الطاف گشتند در عمل امیر الممالک صلابت جنگ بهادر
خواجه محمود خان بخطاب مبارز الملک غالب جنگ و نظامت حیدرآباد مباهی شد بعد انتقال او حامد الله خان
بهادر بخطاب مبارز الدوله مبارز الملک و دیوانی سرکار عالی اوج پایه ترقی شده ورق هستی در نوردید در
حالت تحریر در عهد خدیو حق آگاه بندگانعالی ناصر الدوله آصفجاه آدام الله اقباله و سلطنته مطابق سنه
یکهزار و دوصد و پنجاه و هشت هجری یکی از نبایر عماد الملک مرحوم مذکور در منصبداران سرکار بدرماهه دوصد روپیه
باقی است دیگر نشانی نیست اما همشیره علاتی این محرر اوقات در عهد حضرت غفران مآب که یکی از نبایر مرحوم مذکور خواجه
ابو الامداد خان برادر خرد حقیقی خواجه ابو الارشاد خان را منسوب بود پسرش خواجه ابو الفتح نیز در زمرهٔ منصبداران
سرکار بدرماهه شصت روپیه حاضر است مهذا چون خبر فتح بپادشاه فردوس آرامگاه محمد شاه رسید از راه دلجوئی
در سنه یکهزار و یکصد و سی و هشت هجری بخطاب والای آصفجاه

عطای خطاب آصفجاه از پیشگاه محمد شاه بادشاه هندوستان

و منصب هشت هزاری هشت هزار سوار سربلند فرمود و در سنه یکهزار و یک صد و پنجاه هجری بر طبق خواهش
سلطانی آنجناب خلف خود نواب عالیجناب ناصر جنگ بهادر را بانتظام دکن گذاشته محمد انور الله خان را دیوان
مدار المهام فرموده عازم حضور لامع النور گشت آخر ربیع الاول سنه مذکور سعادت ملازمت خاقانی دریافته بعطای
خلعت فاخره و فیل با ساز طلا و اسپان عربی و عراقی ممتاز گردید بعد دو ماه بنا بر تادیب غنیم مامور شده بتفویض
صوبداری اکبرآباد از عزل راجه جی سنگه و صوبداری مالوا از تغیر باجی راو سرفراز گشته به اکبرآباد رسید و
محی الدین صاحب را که قرابتی با آنجناب داشت به نیابت صوبداری آنجا مقرر نمود و خود بدولت و اقبال متوجه
مالوا شد و از دریای جمن و اتاوه و ساکپور زیر کالپی شده در ملک بندیله در آمد و راجه آنجا ملتزم رکاب گشت
بعد طی منازل در نواح بهوپال باجی راو با فوجی چون مور و ملخ متقابل شد در ماه صیام نایره مقابله بظهور در آمد
درین ضمن مطابق سنه یکهزار و یک صد و پنجاه هجری خبر آمد آمد نادر شاه اشتهار یافت بمقتضای اندیشه مصالحت
پرداخته بدار الخلافه رسیده شریک وقت بادشاه گردید چون خبر رسید که نادر شاه با فوجهای آراسته و پیراسته
دار الخلافه لاهور از زکریا خان پسر شریف الدوله عبد الصمد خان گرفته خرابی بسیار نموده اراده جهان آباد دارد
در آن وقت بنا بر مقابله فوج نادری باتفاق بخشی الملک بطریق منقلا تعین شد چون نادر شاه بقصبه سرهند که
مابین لاهور و جهان آباد واقع است و از جهان آباد صد کروه فاصله دارد رسید بادشاه هم بر آمده ملحق فوج منقلا گردید بعد تلاقی فریقین
و محاربات صعب از قضای آسمانی و بی نسقی افواج سعادت خان برهان الملک اسیر فوج نادری گشت و امیر الامرا
گرم گیر او میدان کارزار داد تهوری داده در کار ولی نعمت جان شیرین در باخت و چشم زخم بفوج بادشاهی
رسید بادشاه چاره کار برای صائب این صاحب تدبیر گذاشته با نادر شاه مصالحت فرمود آنچه تدابیر متین که در صلح
نادر شاه از آن ارسطو فطرت بعمل آمد از کتب مبسوطه هویداست بالجمله نادر شاه با آن قهر و جبر سلوک و مروت
با این افلاطون وقت که نمود از حیطه وهم و خیال بیرون منصب جلیل القدر امیر الامرای ضمیمه مراتب دیگر بآنجناب

ساخت

ساخت دریں ضمن نواب عالیجناب ناصر جنگ نایب دکن باغوای بعضی کوته اندیشان خیال خودسری نمود آنجناب
از پیشگاه سلطانی مرخص شده بدکن رسید بست و پنجم شهر جمادی الاول سنه یکهزار و یکصد و پنجاه و چهار هجری در سواد
خجسته بنیاد فیمابین مقابله رو داد تفصیل آن در ذکر احوال نواب عالیجناب خواهد آمد بعد ازان در سنه یکهزار و
یکصد و پنجاه و شش هجری در ملک کرناٹک اراده فرموده قلعه ترچناپلی از مراراو گهوڑپره متخلص ساخت
و ملک ارکاٹ از قوم نوایت برگرفت و در سنه یکهزار و یکصد و پنجاه و هفت هجری قلعه بالکنده از بی منور
خان برادر مغرب خان دکهنی بقبضه اقتدار درآورد و از آنجا در چهارم جمادی الاخر سنه یکهزار و یکصد و شصت و یک
هجری روز دوشنبه بقول خواجه منعم خان که سوانح دکن نوشته اند و پنجم جمادی الآخر سنه مذکوره روز یکشنبه بقول
صاحب تزک آصفیه شاه تجلی علی در سواد برهانپور لوای عزیمت بدار الملک بقا افراشت نعش آنحضرت را بخلد
آباد در روضه منوره قریب دولت آباد پائین مرقد منوره شاه برهان الدین غریب قدس سره العزیز مدفون
کردند نور الله مضجعه و از آثار آنجناب شهر پناه بلده برهانپور که در سنه یکهزار و یکصد و چهل و یک هجری باحداث
آورده و آبادی نظام آباد جنته که بالای کتل فردا پور که جنگلی ویران بود طرح انداخته و مسجد و کاروانسرا
آنجا و دولتخانه عالی و پل تعمیر فرموده تاریخ بنای نظام آباد در رب اجعل هذا البلد امنا یافته اند و حصار
شهر پناه حیدرآباد که عماد الملک مبارز خان شروع کرده بود هر قدر که بی کنگره طرف دروازه چادرگهاٹ و
دروازه دبیرپوره است تیاری عماد الملک است و هر کنگره دار نواب موصوف باحداث درآورده اند و خلوت
مبارک و خوابگاه و دیوان عام و جلوخانه وغیره دولتخانه حیدرآباد معه بنگله دروازه خوابگاه مذکور که
بفضله تعالی شانه بدولت و اقبال جلوه گاه حضور پرنور است همه تیاری آنحضرت است طرفه طرز و نقشه عجیب
غریب دروازه کلان کمانی جلوخانه ڈیوڑهی مبارک را که مشرف بر راسته کلان چوک در لاڑ بازار بلده حیدرآباد
است که اگر از بیرون در راسته مذکور ملاحظه نمایند چنان معلوم شود که فیل عماری خاصه هرگز معه عماری اندرون
کمان دروازه مذکور نخواهد رفت و فی الحقیقت عماری زرد خاص که بالای فیل نشست کشتی می بندند و از

تمامی عمارتهای سرکار نهایت بزرگ تعمیر است بفراغت وکشادگی تمام داخل میشود واگر از اندرون جلوخانه مبارک ببیند صریحاً بنظر می آید که از کلس عماری زرد خاصه یعنی فاکوریکه رعیکه کمان بخوبی بالا نمی ماند وسبب در گوشه وکنارها افتادن دروازه جلوخانه مذکور اینست وقتیکه تیاری دولتخانه وجلوخانه ودروازه مذکور میشد جناب حضرت مغفرت مآب در دهلی تشریف فرما شده بودند متصل جلوخانه جانب چوک مکان پٹوه گر که کارریشمی میکنید بود هرچند داروغه وغیره فهمائیش او بامیدواری مبلغ خطیری نمودند که جلوخانه سرکار ودروازه کلان بد اسلوب میشود مکان خود را بغروشد هر قدر که زر خواسته باشد از سرکار بگیرد یا مکان بهتر کلان تر از مکان خود در هر محله که خواهد میدهانند واو هرگز هرگز راضی نشده گفت آباواحداد من درین مکان زندگانی کرده مرده اند وحالا نوبت بمن رسید ومن نیزاولاد دارم بعد من اولاد من نفرین برمن خواهند کرد معاف دارند واگر از راه زبردستی بگیرند مختار اند حکم حکم سرکار است چون این خبر در دهلی بسمع والای آنجناب غریب پرور رسید حکم عالی بنام داروغه وغیره شرف صدور یافت که دروازه را در گوشه جلوخانه قایم نمایند وزنهار درپی گرفتن مکان پٹوه گر نشوند هرگز هرگز معمار ان خواستند که درمیان وسط جلوخانه که حالا موجود است دروازه کلان را نصب سازند آن هم پسند خاطر مبارک نشد شاید بهمین معنی که این نقل نصفت آرا وحکایت معدلت پیرا مشهور آفاق باشد چنانچه همون طور مشهور عالم است دیگر توکهنه ده وغیره عمارات خجسته بنیاد او زنگ آباد نیز محدثات آنجناب است در سال رحلت حضرت مغفرت مآب فردوس آرامگاه محمد شاه بادشاه واعتماد الدوله وزیر الممالک قمر الدین خان بهادر باهم رخت هستی بربستند میر غلام علی آزاد تخلص دریک مصرع ماده تاریخ هر سه رکن ریاست وسلطنت بیان فرمود قطعه سه رکن ممالکت هند از جهان رفتند ٭ قضا وحیف سه در یگانه از کف دهر ٭ برای رحلت این هر سه یافتم تاریخ ٭ نماند شاه زمان باوزیر وآصف دهر ٭ ایزد مرادبخش آنجناب راشش فرزند کرامت فرمود نخستین امیر الامرا غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ دومی نواب عالیجناب نظام الدوله امیر محمد خان بهادر ناصر جنگ که هر دو از یک والده بودند سیومی امیر الممالک آصف الدوله سید محمد خان بهادر صلابتجنگ

چهارمی که در معنی از همه بهتر و اوّل نوان گفت ذات معدلت آیات رونق بخش دولت آصفیه نواب مستطاب میر نظام علیخان بهادر آصفجاه ثانی انار الله برهانه تحیّی امیر الامرا سید محمد شریف خان بهادر شجاع الملک بسالت جنگ ششمی مستقد الدوله حسین قلیچ خان بهادر ناصر الملک المشهور بمغل علیخان بهادر همایون جاه وصایای چند که وقت رحلت نواب موصوف بنواب عالیجناب نواب ناصر جنگ فرموده اند مشهور آفاق است اختصاراً به ترقیم نه آمده

ذکر مسند آرای نواب عالیجناب میر احمد خان بهادر ناصر جنگ شهید

نواب ناصر جنگ دومی خلف نواب مغفرت مآب است بعد رحلت آن جناب مسند آرای ریاست دکن گشته طنطنهٔ اقتدار خود در چار سوی ممالکت انداخت که غنیم پا از گلیم بیرون نمیگذاشت روزی دربار ارکان دولت از هیبتش جرأت عرض نمیکردند چنانکه نواب مغفرت مآب به اصفهای آمد آمد نادرشاه از مهم باجی راؤ اغماض کرده از مالوه روانهٔ درگاه سلطانی شد نواب عالیجناب را به نیابت دکن معمور ساخت باجی راؤ با فوج بی شمار بمقابله پیش آمد از فضل الهی و دلاوری عالیجناب ملتجی بملازمت گشته نواب سرکار کهرگون و هندیه باقطاعش عنایت فرموده او در سنه یکهزار و یکصد و پنجاه و سه هجری کنار دریای نربدا فوت شد همین سال که نواب مغفرت مآب از دار الخلافه عازم دکن شده سلخ شعبان به برهانپور نزول اجلال فرمود عالیجناب منور خان بهادر خویشگی و صف شکن خان بهادر مجاهد جنگ را که پیشتر بمهمات خانسامانی نواب میر پرداخت برهم سفارت بحضور نواب مغفرت مآب فرستاده الشان مکنون و معروضهٔ عالیجناب را بالعرض اقدس رسانیدند بمقتضای شفقت پدری صوبداری دار الظفر بیجاپور که الکهٔ وسیع است تفویض فرمودند عالیجناب دل نهاده از منزل نظام آباد اجنهٔ طه سامان حشمت و عظمت و افواج متعینه را بابخشی الملک رکن محتشم خان بهادر روانه حضور والد کرده خود با معدودی مثل صمصام الدوله شاه نواز خان و سید جمال خان بهادر و عبد العزیز خان بهادر و میر صفی الله خان بهادر صفی الدوله طالب جنگ که بخدمت میر آتشی دکن مباهات اندوخته بود

وصف شکن خان مجاهد جنگ و فتح یار خان و همت یار خان و میر شمس الدین خان و چندی دیگر از بندهای
سرکار و منصبداران بخلد آباد روضه که در آنجا مرقد منوره اکثر اولیای نامدار و اتقیای عالی تبار است
رفته منزوی گردید درین اثنا عبدالعزیز خان از عالیجناب جدائی گزیده خود را بحضور لامع النور
نواب مغفرت مآب رسانید و از بی توجهی باز بملازمت عالیجناب رسید و مزاج والا را باغوای جنگ و پیگار
برگردانید تا اینکه عالیجناب از سمت قلعه اورنگ گڑه یعنی ملکهیر شتافته فتح یاب خان پسر نجابت خان
قلعه دار آنجا را برکاب گرفته با چهار هزار سوار و پیاده مستعد رزم گشته بجانب خجسته بنیاد کام سرعت برافراشت
و نواب مغفرت مآب از اورنگ آباد بجلد دستی متصل عیدگاه بمقابله پرداخت از زد و خورد سپاه نواب
مغفرت مآب سپاه عالیجناب که اکثر قصباتی و دیهاتی ناتجربه کار بودند فرار نمودند و او با چند فیل سوار داد
مردی و مردانگی داده با دو صد سوار رستم وار فیل خاصه را تند رانده و زنجیره توپخانه شکسته محاذی رو
آورده درین وقت مسرت خان پنی جمعدار الچپوری در صدد مدافعت گشته با چهار صد جوانان کارگذار
پیاده شده ثبات قدم ورزید عالیجناب چون شیر غران قدم جرأت پیشتر نهاد و کسور چانچند مقابل شده
محمد عابد کوکر ابجای فیلبان نشسته بود از ضرب بندوق بزیر انداخت عالیجناب فیل را از پای خود
میراند و تیراندازی میکرد از فضل حافظ حقیقی عالیجناب از فیل مجروح بدست پدر عالیقدر در آمد شادیانه
فتح بلند آوازه گردید نواب مغفرت مآب وقت گذشتن نذر و تهنیت بارکان دولت فرمود امروز دو ور
بیهمال بار است فتح عظمی کرامت فرمود نخستین ظهور فتح ثانیا سلامتی فرزند ارجمند ثالثا بهادری این
اقبالمند که از بدو شعور از ناصیه اش پیدا بود امروز برای العین مشاهده شد طرفه آمد بهادرانه او در دل نه
جا کرده که مزیدی بر آن متصور نیست القصه بعد انتقال والد ماجد مسند نشین ریاست دکن شد و با غنیم اساس مصالحت
نهاد و صمصام الدوله شاه نواز خان را که بدیوانی صوبه برار مامور بود طلب حضور نموده بتقرر دیوانی سرکار
خود که وزارت شش صوبه دکن است سربلندی فرمود چون نواب عالیجناب حسب الطلب احمد شاه بادشاه عزیمت

دار الخلافه کرده صمصام الدوله را بنابر انتظام امورات ریاست گذاشته متوجه آن صوب شده و هنگام رخصت انگشتری نام
نامی را باو سپرده فرمود که این مهر سلیمانی است کار برضامندی اقدس آلهی کنند و بکوچهای متواتر هشتاد هزار سوار
جرار و یک لک پیاده و اسباب بیشمار تا دریای نربدا جلوریز رفته حسب الحکم سلطانی بار عطف عنان فرمود و در آن
اثنا اخبار شورش هدایت محی الدین خان مظفر جنگ همشیره زادهٔ نواب عالیجناب که بصوبداری بیجاپور قیام داشت
بعرض رسانیده تبیین این اجمال آنکه چون مظفر جنگ بتادیب تمردپیشگان نواح بیجاپور متوجه گردید در آن اثنا ر
فساد زمینداران جینجی درک شنیده عازم آنجا گشت هرگاه خبر آمد آمد عالیجناب دریافت با چند نوائتیه مخاطب
بحسین دوست خان که تازه از دست رگهوجی بهوسله خلاصی یافته از شریکان محصوران ماهی کنده شده بود
و در آنجا بپرسش بکار آمده با محصوران بملاقات مظفر جنگ پیوسته دخل در مزاج او پیدا کرده چون از ضلع کرناتک
اطلاع وافی داشت مظفر جنگ را برگرفتن آن الکه تحریص نمود در آن وقت از طرف نواب عالیجناب انور الدین خان
بهادر شهامت جنگ بفوجداری و صوبه داری آنجا قیام داشت مظفر جنگ باتفاق حسین دوست خان لوای
بغی برافراشت و فرانسیس را بمواعید بیشتر ساخته سمت ارکات نهضت کرد و شهامت جنگ سران سپاه را جمع کرده
پنجهزار سوار دفع شر اعادی پرداخت آخر شانزدهم شعبان سنه یکهزار و یکصد و شصت و دو هجری شهامت جنگ
شربت پیمانهٔ اجل خورد و هدایت محی الدین خان سمت ارکات شتافته دو ماه سه ماه محاصره نمود عالیجناب از کشته شدن شهامت
جنگ چون شهر غزان مسافت بعیده طی نموده بتعجیل تمام از ششم ربیع الآخر تا شانزدهم شعبان سنه یکهزار و
یکصد و شصت و سه هجری گرد جینجا و نزول فرمود مظفر جنگ از ترس سمت پهلچیری خرامید و در قطع
مسافت با فوج هراول همیشه محاربات شده تفرقه در جمعیتش افتاد حسین دوست خان به پهلچیری خزید و
نصاری فرار نموده تحیر ماند بتائید اقبال فتح عظیمی رو داده مظفر جنگ زنده بدست آمد عالیجناب بتسخیر پهلچیری
دل نهاده اقامت ورزیده هر چند بعضی از امیران لعرض پرداختند که این مقدمه به یکی از خانه زادان سپرده
خود متوجه حیدرآباد شوند که چندان مرتبه توجه بذاته نمودن و اقامت ورزیدن ندارد اقبال نکرده فوجی

از سر کمال غصه بسر کردگی محمد علیخان پسر شهامت جنگ که بوالاجاه شهرت دارد و بخشیان فوج صف شکن خان مجاهد
جنگ میر آتش و کن ذبرک طهماست خان و ظفریار جنگ تعین فرمود ایشان از آتشکاری فرنگ کاری نساخته
ترک طهماست خان و ظفریار خان بکار ولی نعمت سرخروئی حاصل نمودند هشت ماه منقضی گشت هفدهم محرم سنه
یکهزار و یکصد و شصت و چهار هجری نصاری بجمعیت مجموعی بوقت شب در عین باران شدید که طوفان
نوح توان گفت بر لشکر اسلام شبخون ریخت عالیجناب وقت صبح صادق باتفاق افاغنه کرناتک خواست که
بتادیب پردازد و فیل خاصه بسیل بجانب همت بهادر خان فرمود چون نزدیک فیلش رسید آن بدبخت
عاقبت نمک حرام که مخفی با اعدا ساخته بود بضرب بندوق که در دست داشت آن امیر سعادت تخمیر را بدرجه
شهادت رسانید و سرش بالای نیزه کرده در لشکر گردانید شور قیامت برخواست و واقعه کربلا تازه شد شعر
لرزید فلک و شد قیامت برپا ۞ یک نیزه برآمد آفتاب تابان ۞ ماتم زدگان تابوت او را بدوش
بخلدآباد در روضه رسانیده متصل مغفرت مآب مدفون کردند میر غلام علی آزاد تخلص که استاد نواب شهید بود آفتاب
رفت ماده تاریخ او یافتند و افاغنه مظفر جنگ را بریاست برداشتند و روانه حیدرآباد گشتند و در منزل لکچوری
متصل کرپه فیما بین افاغنه و مظفر جنگ شرر نایرهٔ کدورت قایم شد هفدهم ربیع الاول سنه مذکور مظفر جنگ هم
بزخم نیزه همت بهادر خان بی پیر و ضرب تفنگ کشته گردید و نواب مستطاب اعنی نواب میر نظام علیخان
بهادر تکیه بفضل الهی کرده متوجه فیل همت بهادر خان گشته بیک ضرب تفنگ میر محمد حسین خان که درخواهی
بود کار همت بهادر خان ساخته فیل خود را هم آغوش فیلش نموده سر ناپاکش را بخنجر آبدار از دست خود بریده
بالای نیزه در لشکر گردانید و میر محمد حسین خان بخنجر خویش کار رستم خان را که یکی از اعیانش درخواهی او
بود باتمام رسانید و حکم کرد شادیانه فتح نوازند چون آواز شادیانه که خاص لازمهٔ سرکار بوده بگوش سامعان
دور و نزدیک رسید همه لشکر از همه جانب گرد لغزار آورده بود گرداگرد فیل مبارک حاضر گشته بدعای ازدیاد
عمر و اقبال مشغول گردیده باین ترانه مترنم شدند قطعه بکام تو بادا سپهر بلند ۞ ز چشم بدانت مبادا گزند ۞

نشستی تو بر کاخ فرخنده باد ❊ سران جهان جمله چون بنده باد ❊ درین اثنا تیری بر عارض آن محفوظ جوهر
حفظ ایزدی رسید آن را بید قدرت خود برآورده از همون تیر آن ناپاک را که جرأت کرده بود بجهنم فرستاده
بخونریزی اعدا متوجه شده ناموس هواخواهان را مصئون از آفات ساختند از مشاهده این جرأت رستمانه
و شجاعت مردانه اگرچه تمامی اعیان و ارکان دولت دست بیعت دراز کرده خواستند که نذور تهنیت
سلطنت بگذرانند چون تقدیر چنین بود که چندی در فرمانفرمای و جلوه آرائی دولت تعویق و تاخیر باشد
شیر جنگ بهادر جد منیر الملک بهادر که مدار علیه دولت آصفیه در آن ایام بوده گفت معمول سرکار نیست که
با وصف بودن برادر بزرگ برادر خورد را بر سریر سلطنت نشانیدن خلاف آئین خاندان آصفیه است هرگز
نخواهد شد پس دست خود دراز کرده نذر تهنیت جلوس ریاست بصلابتجنگ بهادر گذرانید بطبق ایمای
مشار الیه مجموع اکابر و اصاغر دولت نذور تهنیت گذرانیده بهادر مذکور را بر مسند ریاست نشانیدند نواب
شهید ناصر جنگ که ناصر تخلص میکردند و گاه گاهی شعر فارسی می گفتند این بیت از دست شعرای یوسف عزیز

در آغوش من در آئی ❊ بوی خوشت رسید تو هم در وطن در آئی ❊

ذکر چارپالش آرای دکن نمودن غازی الدینخان بهادر فیروز جنگ بسعی بسیار از تقدیر

او همین فرزند نواب مغفرتمآب است او و نواب شهید ناصر جنگ از یک مادر اند نام اصلی اش میر محمد پناه است
نسبت مصاهرت با اعتماد الدوله قمر الدین خان وزیر داشت هنگام صبی پدر عالیقدرش به پیشگاه خلافت
گذاشته بود رفته رفته منظور نظر الطاف خسروانی گردیده بخطاب والای جد خود غازی الدین خان بهادر
فیروز جنگ مباهات یافت بعد مراجعت والد خود بدکن بمنصب امیر الامرای بلند مرتبه گشت بعد شهادت
عالیجناب ناصر جنگ بخلعت صوبداری دکن مخلع شده در عین برشکال با هولکر مرهته در سنه یکهزار و یک صد و
شصت و پنج هجری بسیوم ذیقعده داخل خجسته بنیاد گردید و بقصد امیر الممالک صلابتجنگ بهادر آمدن

جرأت شکست غافل از نیرنگی روزگار هفتم ذی الحجه استفراغ کرده فوراً جان بحق تسلیم شد تابوتش را نقشبندی خان
وغیره بدار الخلافه بردند

ذکر عماد الملک غازی الدینخان بهادر حال پسر غازی الدینخان فیروزجنگ مرحوم مذکور ثانی

غازی الدین خان بهادر حال عماد الملک پسر غازی الدین خان بهادر فیروزجنگ مذکور نام اصلی اش میر شهاب الدین
است دختر زاده اعتماد الدوله قمر الدینخان بهادر وزیر چون پدرش بوقت آمدن دکن هشت ساله برای تربیت
نزد ابو المنصور خان صفدرجنگ وزیر احمد شاه بادشاه گذاشته در خجسته بنیاد آمده بملک بقا خرامید او نزد
بهادر مذکور بوده بخودسری خویش و باغوای عاقبت محمود استاد نامحمود خود کارهای ناشایسته در بر
انداختن سلسله شاهان تیموریه و برهمی کارهای صفدرجنگ مذبور وغیره که بعمل آورده مشهور و در مآثر الامرا مسطور
است مهمندا چندی پیش سورجمل جات و بعد از آن در بندر سورت و بعد بزیارت حرمین شریفین رفت
بعد مراجعت در کالپی جاگیر خود بسر برده رخت هستی بربست از پسرانش نصیر الملک در جاگیر خود بوده رحلت
نمود و معلی جاه و قطب الملک و حمید الدوله و مجید الدوله معه والده خود عمدة النسا بیگم در پیشگاه حضرت
غفرانمآب در حیدرآباد آمده بفراغت گذرانیدند و بجاگیر بحال سرفراز بودند و در گذشتند درین زمان
پسران ایشان که بجاگیر موروثی سرفراز بودند آن هم قضا نمودند یکی از نبایر ایشان بجاگیر تنقیح حاضر دربار
است و از فرزندان مجید الدوله و حمید الدوله بجاگیر موروثی حاضر دربار جهانمدار اند گویند غازی الدین
خان فیروزجنگ ثانی غازی الدینخان حال عماد الملک پسر خود را هشت ساله برای تربیت و حفاظت او نزد
ابو المنصور خان بهادر صفدرجنگ وزیر گذاشته عازم دکن گردید و او در آغوش شفقت میکرد روزی عماد الملک
با صفدرجنگ التماس نمود که مرا هم همراه خود بدربار برده بارگاه سلطانی بنماید او جواب داد کای فرزند شما
بالفعل قابل دربار بسبب صغرسنی نشده اید انشاء الله تعالی بمقتضای وقت البته خواهم برد هرگاه این ارشاد

بتکرار

تکرار گذشت روزی زوجه صفدر جنگ که بسیار محبت باو داشت سفارش او نمود که اگر یکبارش بدربار سلطانی
ببرند و خاطر داریش نمایند قباحت نمیدارد و صفدر جنگ همراه خود برد و تقید تمام کرد که اگر بادشاه از شما چیزی
استفسار فرماید شما در جواب سبقت نکنند تا من موافق طبع بادشاه بعرض نرسانم خود بخود جواب معروض ندارند
چون صفدر جنگ با عماد الملک حاضر دربار شده بجای خود استاد احمد شاه بادشاه پیش از حاضر شدنش از حاضران
دربار پرسیده بود که این سه لفظ هندی که مشهور تر اند معانی هر سه لفظ معلوم نمیشوند بعرض رسانند یکی پوت
دوم سپوت سیوم کپوت امیران دربار بخیال اینکه چنین معنی بعرض سلطان رسانند که مطبوع طبع خاقانی
باشند در تامل افتادند چون صفدر جنگ نیز حاضر شد بادشاه خود متوجه شده از مشار الیه هم همون سوال معانی
مسئوله نمود صفدر جنگ نیز بهمون خیال در فکر و تامل سر فرو برد هرگاه عرصه بطول کشید عماد الملک دفعتاً
بفضیحت صفدر جنگ را بر طاق نسیان گذاشته عرض کرد که اگر بخانه زاد حکم شود معانی هر سه لفظ مسئوله بقدر حوصله
خویش بعرض اقدس رساند بادشاه باستعجاب و تفرج درآمده فرمود که عرض نماید هر چند صفدر جنگ بایما و اشاره منع نمود
خیالش نکرده عرض کرد که خداوند نعمت سلامت لفظ اول که پوت است معنی این لفظ ذات همایون سلطانی پیر و
مرشد است که خود بادشاه و آبا و اجداد مبارک جناب که همه بادشاهان عالیدرجات بودند و معنی لفظ سپوت
ذات عموی بزرگوار غلام است یعنی صفدر جنگ بهادر که از آبا و اجداد ایشان هیچکس در هیچ سلطنت وزیر نشده
اند و ایشان خود بیک اسپ و قمچی وارد هند گشته بسعی تدبیر و تقدیر خویش بخدمت جلیل القدر وزارت بادشاه
هندوستان که بر تمامی بادشاهان روی زمین فخر دارد سرفراز گردیده اند و معنی لفظ کپوت خانه زاد است که آبا
و اجداد غلام همه خانه زادان سرکار بخدمت وزارت سرفراز بودند و غلام با وصفیکه لیاقت خدمت موروثی
خود هم دارد از میراث خویش محروم و هم زیر دست ایشان گرفتار است و کسی عرض حال غلام بحضور نمیرساند بادشاه متحیر و
متعجب شده فرمود که صفدر جنگ این خانه زاد موروثی ماست تا حال شما بحال این نپرداختید حالا نابدولت
این را تربیت خواهیم کرد همراه خود داندرون محل برد بعد چند روز عماد الملک صفدر جنگ را از میان برآورد

خود بوزارت رسید چنانچه مشهور تر است شعر طبع زاد صفدر جنگ دلیل این معنی زبان زد خاص و عام است و پس

شعر رفته رفته اشک چشمم در گلو زنجیر شد ؛ طفل دامنگیر با آخر گریبان گیر شد

ذکر جاه پاس آرای امیر الممالک آصف الدوله سید محمد خان بهادر صلابت جنگ

او سیوم فرزند نواب مغفرت مآب است بعد قتل مظفر جنگ هدایت محی الدین خان بسعی رگهناتهه داس پابر سریر دکن
بهادو نامبرده را وکیل مطلق نمود و بانصاری فراسیس مصالحت کرده روانه حیدر آباد گشت و از پیشگاه
احمد شاه بادشاه بخطاب آصف الدوله امیر الممالک ظفر جنگ سر مباهات افروخت پس ازان باورنگ آباد
متوجه شده ایام برشکال گذرانید یازدهم ذی الحجه سنه یکهزار و یکصد و شصت و چهار هجری باراده تنبیه
بالاجی راو بر احمد نگر رسیده متوجه پونا گردید بالاجی با پنجاه هزار سوار دوازدهم محرم سنه یکهزار و یکصد و شصت
و پنج هجری بمقابله پرداخت از آتشکاری فراسیس فرار اختیار نمود و از شبخون شب خسوف بالاجی راو بر اسپ
بی زین دوید حین پرستش اصنام رو گردانید و طلا و نقره بتان دست خوش لشکریان اسلام شد داد متوجه
حیدر آباد گشت در نواح بهالکی رگهناتهه داس بفتنه مفسدان کشته شد و رکن الدوله سید لشکر خان بدیوانی
سرکار مامور گردید هولکر سنه ملک خانه پس از غازی الدینخان بهادر فیروز جنگ بوقت آمدنش از دهلی
بدکن برای اخذ ملک دکن و حکومت آنجا گرفته بود از امیر الممالک نیز گرفت چهاردهم صفر سنه یکهزار و یکصد و شصت
و هفت هجری دیوانی سرکار بصمصام الدوله شاه نواز خان تفویض یافت در آن ایام صوبه برار بکار پردازان
نواب مستطاب میر نظام علیخان بهادر تعلق گرفت و خود بدولت رواق بخش آن نواح شد و میر محمد شریف
خان بهادر شجاع الملک بسالت جنگ امیر الامرا روانه بیجاپور گردید ششم ذیقعده سنه یکهزار و یکصد و هفتاد
هجری دیوانی سرکار با میر الامرا شجاع الملک که از تعلقه خود بحضور آمده بود قرار یافت و صمصام الدوله بقلعه
دولت آباد کناره کشید پس ازان که نواب مستطاب از برار بپیش امیر الممالک رسید صمصام الدوله را باستمالت

از قلو

از قلعهٔ دولت آباد طلب حضور فرمود درین اثنا بسواس راو پسر راو بالاجی مرہٹہ بحوالی شهر رسیده غبار شورش برانگیخت امیرالممالک بتنبیه او برآمده تا سندکهیر رفت و راجه رام چند ملحق لشکر گشت بعد از صلح عمدة الملک موسی بهوسی و حیدر جنگ صاحب اختیار او بعسکر ظفر پیکر پیوسته مراجعت اورنگ آباد شد چون نواب مستطاب حیدر جنگ را کشته عزیمت برهان پور فرمود صمصام الدوله انصاری بدرجهٔ شهادت رسانیدند امیرالممالک عازم حیدرآباد شد لیتر نواب مستطاب از برار رسیده بعهدهٔ ولی عهدی زمام مملکت بقبضهٔ اقتدار خود درآورد چهارم ذی الحجه سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و هجری نواب مستطاب با امیرالممالک داخل قلعه بیدر شدند و دوران ایام فرمان صوبه داری دکن از پیشگاه احمد شاه بنام نامی نواب مستطاب ورود فرمود امیرالممالک را بسبب حرکات مخالف ریاست بکنج عزلت جا دادند بعد یکسال و سه ماه هشتم ماه ربیع الاول سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و هفت هجری چراغ زندگانیش از صرصر فنا خاموش گردید قبر او در جوار شریف شیخ المشایخ شیخ ملتانی صاحب قدس سره است تاریخ فوتش سید استیاز خان فرکا ؛ امیرالممالک بجنت شده ؛ یافتند گویند نواب امیرالممالک آصف الدوله صلابت جنگ بهادر در عهد فرمانفرمای خویش روزی بوقت دوپهر روز در نعمتخانهٔ خلوت مبارک آرام میکردند فراش بالای پامنت میز دید که خریطهٔ زخت بدنی اش اشرفیها دارد آهسته دست خود دراز کرده اشرفیها برآورده گرفت امدوسه گهڑی نواب موصوف چون به پهلوی دیگر برگشت خریطهٔ دیگر نیز بنظرش درآمد خواست که از آن هم اشرفیها برآرد نواب به مجرد دست رسانیدنش بخریطهٔ دیگر چشم خود نه کشاده فرمود آنچه که شما اول گرفته اید برای شما بس و این حق دیگر است و دیگر حرفی بر زبان نه آورد این نقل را بعضی نسبت به نواب مغفرت مآب میکنند بهر تقدیر امتناع ندارد که از هردو کاملا باشد خلاصه از این نقل ترحم خاندان عالیشان آصفیه بیان کردن است و بس که بفضل الهی تا الی الآن روز بروز درین خاندان زیاده تر است علی الخصوص در مزاج مقدس معلای حضور پرنور بندگان عالی متعالی مدظله العالی که الله تقدس و تعالی هزار سال بر سر خانزادان بسلامت دارد ترحم و شفقت ختم است که آینده بجز نام پاک الهی دیگر نیست

ذکر سلطنت آرای نواب مستطاب خورشید رکاب فلک انتساب اعنی حضرت غفرانمآب نظام الدوله میر نظام علیخان بهادر آصفجاه ثانی نور الله مرقده بنوره

آنجناب چارمی خلف الصدق نواب مغفرتمآب است ذات والا یش بفروغ عقل و رسایی فکر و ذهن مستقیم و طبع سلیم و علو همت که از رتبهٔ شاهان اولی العزم فائق تر عظیم الخلق کم غصه در سنه یکهزار و یکصد و چهل و سه هجری بقول خواجه منعم خان صاحب سوانح دکن پا بعرصهٔ وجود نهاده از بدو حال ذهین و مدبر نام اصلی آنجناب میر نظام علیخان بهادر است و بقول شاه تجلی علی صاحب تزک آصفیه حفیظ الدین احمد که هم نام و هم تاریخ تولد آنجناب باشد نواب مغفرتمآب بفراست بیاور حق او از شاد و علو فطرت کلمات شفقانه می فرمود و در حین حیات پدر والاقدر بخطاب اسد جنگ نامور گشته نوبتی با تالیفی نجیب الدوله شیخ علیخان بنا و بیه مرهٹه بتعین شد و در عهد امیر الممالک صلابت جنگ بصوبداری برار لوای کامرانی برافراشت و پس از آن با فوج شایسته از برار پیش امیر الممالک صلابتجنگ رونق افزای خجسته بنیاد گردید پس از جنگ مرهٹه و ملحق شدن موسی بوسی فرنگی چون حیدر جنگ بسبب اقتدار انصاری بخیالات فاسده در صدد شکست دولت خداداد نواب گردید و ابراهیم خان گاردی و دیگر سران لشکر را بخود ساخته بسلک رفاقت موسی بوسی کشید و هشت لک روپیه تنخواه سپاه سرکار از خزانه سود اسبته باعث قید صمصام الدوله شاه نواز خان شد و حیدر جنگ خواست که نواب مستطاب را مقرورانه بصوبهٔ حیدرآباد روانه کرده بدل جمعی تمام بسیادت تلاش پست و پازدهم (؟) ذیقعده در بنگر سوم رمضان المبارک سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و یک هجری بحضور نواب مستطاب از دست رفیقان با اخلاص میر موسی خان و غلام سید خان و راجه ڈهول داس و زبردست خان و شهسوار جنگ و میر اصغر علیخان وغیره کشته شد به مجرد وقوع این واقعهٔ آشوب رستخیز برخاست نواب مستطاب شتابانه بر اسپ لیتی نور سوار شده با معدود مذکور از لشکر بر آمده حافظ حقیقی بدار الامن بسلامت دلالت فرمود حیات خان نامی مرد کامل العقل

رفیق قدیم والد مؤلف که عمر قریب صد سال داشت اکثر بعاجز نقل میکردند که چون نواب مستطاب میر نظام علیخان بهادر بعد کشتن حیدر جنگ با رفیقان مذکوران از خیمه خاص در بازار لشکر بر آمدند من هم در آن بازار استاده بودم دیدم که دفعتاً پانصد جوانان بارموسی لعنی فرانسیس بابت سواری حیدر جنگ که همواره در سواریش شبانه روز میبودند از عقب سواری مبارک نواب موصوف دویده شلک بندوق بجانب نواب مستطاب و همراهیانش سر دادند غلوله بندوق طرهٔ مقیش دستار مبارک را که محمود بسته بودند و اثرش بدستار مبارک هم نرسید از ملاحظه این حفاظت حافظ حقیقی همه خلق الله که بچشم خود دیده بودند گفتند که این اقبال سند موید من الله است آخر زمام سلطنت بدست اقبال همین برگزیده آفاق خواهد شد چون زبان خلق الله نقاره غیب خدا تعالی جل شانه است آخر همچو شد سیزدهم ماه مذکور بساحت برهان پور لوای نصرت برافراشت و پس از تحصیل زر از متمولان شهر مثل قطب الدوله محمد انور خان وغیره طرف برار متوجه شده بر قصبه باسم چهاونی فرمود لعد انقضای بارش و مالش جانوجی پسر رگهوجی بهوسله مکاسه دار برار عازم لشکر امیر الممالک که در نواح حیدر آباد بوده شد و بصیغه ولیعهدی حل و عقد مهام ریاست بقبضه اقتدار خود در آورد و امیر الامرا شجاع الملک به بیجا پور رخصت شد نداز اتفاقات اینکه در سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و سه هجری سداشیو بهادر بنی عم بالاجی قلعه احمد نگر از قوی جنگ پسر ترک ناز خان که از سرکار بقلعداری آنجا معمور بود بعوض پاره جاگیر بحمدهم ربیع الاول بر گرفت و باتفاق ابراهیم خان کارڈی که از سرکار برطرف شده بود با فوج بسیار از پونه جوشیده دوم ماه جمادی الاول در نواح اودگیر بمقابل موکب اقبال گشت ششم ماه مذکور بهادران اسلام بسرکردگی اسمعیل خان بنی مانند سیل عدیم با برابراهیم خان کارڈی ریختند جمعی کثیر را با خاک برابر ساختند یازده نشان از فرقه کارڈیان ابراهیم خان بدست آوردند و نواب مستطاب بقلعه اودگیر رسیده بهیر و بنگاه گذاشته بدیار روبروی متوجه شد غنیم در منزل تاندیچه پانزدهم جمادی الآخر جهنڈا اول موکب اقبال ریخت چون دلاوران اسلام کم و سپاه غنیم ده برابر زیاده بود کار بگوز براق و دست و گریبان افتاد چشم زخمی بفوج جهنڈا اول رسیده

معین الدوله شوکت جنگ بهادر سردار چندے اول با دیگر غازیان وفاکیش بدرجهٔ شهادت رسید گویند چون پالکی
خاصهٔ خود فرستاده معین الدوله شوکت جنگ را بسواس راو نزد خود در حالت نزاع طلبید از حرارت آفتاب
و زخمهای بسیار غلبهٔ تشنگی شده آب خاصهٔ خویش درخواست بسواس راو بنهایت تعظیم و تکریم صراحی خاصهٔ خود
فرستاد بهادر معذر فرمود سبحان الله تمام عمر دامن خود را دست کفار نرسانیدم حالا وقت آخر آب صراحی مشرک
خورده داخل جهنم شوم معاذ الله معاذ الله از من نخواهد شد انشاء الله تعالی بهادر تشنگان کربلا تشنه از جهان رفته
با آب کوثر و سلسبیل سیراب میشوم پس جان بحق تسلیم نمود اَللّٰهُمَّ اغْفِرْهُ وَارْحَمْهُ وَاَدْخِلْهُ فِي الْجَنَّةِ روز دیگر
بصلاح وقت محالات شصت لک روپیه از صوبهٔ خجسته بنیاد و قلیلی از صوبهٔ بیدر معه قلعهٔ دولت آباد و دیگر قلاع
بغنیم قرار یافت غنیم گشت و نواب مستطاب بحیدرآباد نزول فرمود و امیر الممالک را در آنجا بنا بر چهاونی
گذاشته خود جهت اخذ پیشکش های راجبندری متوجه گردید و از آنجا بحیدرآباد رسیده از امیر الممالک
متوجه خجسته بنیاد شده بدر حوالی شاه گده تلاقی فریقین دست داده جنگ کنان ایلغار بخجسته بنیاد نزول
واقع شد بست و سیوم ربیع الثانی سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و پنج هجری اراده تاخت پونه لوای عزیمت
برافراشت در اثنای راه معمورهٔ توکا با بتخانه های آنجا برابر خاک شد و اراده خرابی پونه مسلم گشته هفتم
جمادی الاول ناصر الملک مغل علیخان با راجه رام چندر پسر چندرسین مخالفت نموده با فوج پونه ملحق گشت
بهادران اسلام فوج کفار را زیر و زبر چنان ساختند که غیر از صلح چاره ندیدند هفتم جمادی الآخر ملک
بست و هفت لک روپیه از صوبهٔ خجسته بنیاد و بیدر تسلیم سرکار نمودند بعد از آن عساکر نصرت اثر متصل پونه بهمت
پیچ محله تعلقهٔ راجپندر متوجه گشته پامال سم ستوران گردانید و شروع موسم بارش چهاونی بیدر فرمود چون فرمان
ریاست دکن بنام نواب مستطاب از پیشگاه سلطانی رسید و از امیر الممالک تسکین خاطر هواخواهان دولت
برخواست و بنابران برادرش ناکامی انشایند و نواب مستطاب بالاستقلال مربع نشین چار بالش کامرانی
شدند و در سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و شش هجری از دریای بهرا عبور فرموده در گهناتهه راو بمقابله

برآمده

برآمده برگشت فوج اسلام به تعاقب تا برطارطه و قصبه پیتن مضاف خجسته بنیاد گرم گیر اگردید و رگهناته راو حیدرآباد
را محاصره نموده نایب ناظم آنجا بهادر دل خان بهادر شجاعت الدوله که مرد سپاهی بود بتدبیر سابچ و باره شهر
را مستحکم ساخت و نواب مستطاب بتاختن پونه دقیقه نگذاشت و با غنایم موفوره مراجعت فرموده و انقلاع او سر
رسیده متوجه اورنگ آباد گردید بست و ششم محرم سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و هفت هجری بالضفا رد و بعضی از
امرای همراهی دریای گنگ عبور نموده آنطرف مضرب خیام فرموده و انحطاط آب راجه پرتاب ونت و دل راس
دیوان سرکار دولتمدار در عین طغیانی با اکثر سران نامی و بقیه لشکر در تردد عبور بود که رگهناته راو فرصت
دیده بغتةً چون سیل بلا تاخت آورد و مجاربه به صعوبت و بداد عالی قتیل و غریق بحر فنا شده راجه مذکور بکار و لی
نعمت جان نثار گردید پس از آن نواب مستطاب کوچ فرموده غره صفر در خجسته بنیاد رسید و رگهناته راو
بظاهر شهر خجسته بنیاد دایره نمود بعد مصالحت سمت سرینگ پتن بنا بر مقابله حیدر علیخان مشهور به بهادر تعلقدار
آنجا و دشت پیما گردید

سرفرازی رکن الدوله بعهده وزارت از پیشگاه نواب غفران مآب

درین ایام رکن الدوله سید موسی خان بهادر احتشام جنگ بعطای خلعت دیوانی سرکار دولت سرفراز گشت
و نواب مستطاب غره ربیع الاول سنه مذکور از خجسته بنیاد نهضت فرموده رونق افزای بلده حیدرآباد شد
پس از آن بنا بر اخذ پیشکشات سمت ارکاٹ کوچ نموده چندی به تعلقه امیر الامرا شجاع الملک رعب افزا ماند
موصی الیه بصلاح حال و مال با بسنت خان قلعه ار قمر نگر کرنول پانزدهم صفر سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و
هشت هجری بعز قدمبوسی فایز گردید نواب مستطاب از آنجا سمت ترچنی لوای عزیمت برافراشت در آن
ایام سراج الدوله والاجاه از استماع آمد آمد لشکر منصور متوحش گشته از ارکاٹ به چینا پٹن شده بود بنا بر ان
باستمالت امیر الملک شیر جنگ را روانه فرموده چندی متوقف گردید و والاجاه مبلغ با تحف و هدایای
لایقه ارسال حضور ساخته عذر مافات نمود از آنجا که همت والاجرم بخشش عذر نیوش است مرسله درجه پذیرائی یافت

الویهٔ ظفر بجانب بجواڑه بنا بر قطب الدوله حسن علیخان که فوجدار سیکاکول و راجبندری بود بملازمت والا آمده
اتفاق مقامات شد بعد ازان متوجه حیدرآباد گشته پس ازان تقضای ایام برسات لوای عزیمت جانب
بلاد برار افراشت و نذری بطریق پیشکش از جانوجی بهاسله ازانجا تحصیل در آورده هنگام معاودت بجده
کروهی اورنگ آباد در سواد جالنه پور ورود موکب اقبال گردید و ازانجا متوجه حیدرآباد گشته سنه یکهزار و
یک صد و هفتاد و نه هجری داخل شهر شده بندوبست مهمات نموده سنه یکهزار و یک صد و هشتاد هجری
رایات عزیمت جانب سرینگ پتن باهتزاز در آمد در اثنا دراه سرداران فرنگ با جمعیت خود ملحق فوج
فیروزی شدند و مهم بر حیدر علیخان بهادر عرف حیدر نایک تصمیم یافت من بعد از نیرنگی روزگار و کید
فرنگ رمیده خاطر گشته منقود مناصح خود مراجعت نمود حیدر علیخان با فوج بسیار و توپخانه بیشمار متصل
جنود اقبال رسیده شرف اندوز ملازمت گردیده همراه رکاب شد و مهم بر انصاری قرار گرفت اما انجام کار
خاطرخواه صورت نه بست و جنگ صعب رو داد آخر حسب الاستدعای سراج الدوله والاجاه رکن الدوله
مدار المهام بچینا پتن رفته ملاقات کرده با استصواب مشارالیه مصالحت و موافقت با سران انگریز نموده مراجعت
فرموده ابراهیم بیگ ظفرالدوله را بسفارش والاجاه همراه خود به جمعیت پانصد سوار و دو هزار بار و بحالات
ولیپ کنده و پالونچه و بهدراچلم سرفراز ساخته آورده به منصب بلند رسانیده ششم ذی الحجه سنه یکهزار و
یکصد و هشتاد و یک هجری به حیدرآباد نزول موکب اقبال گشت ازانجا که درین سفر سراپا حرج خساره
کلی با اهل اردو رسیده بود قریب دو سال اقامت رو داد چون خاطر مبارک از مهمات مالی و ملکی فارغ شد
بست و دوم شعبان سنه یکهزار و یک صد و هشتاد و سه هجری اعلام ظفر طراز بتادیب ستابان جنوب
رویه باهتزاز در آمد از دریای کشنا عبور شده بعون الهی قلعه کرنه مفتوح گردید چون راجه رامچندر بغاوت
ورزیده بود و مفسد فرموده عنان عزیمت جانب قلعه کلیان با متعلقه اش معطوف گردانیده بضبط سرکار
دولتمدار در آورده بعد بندوبست جانب قلعه نرل متوجه گشته آن مکان را بکمند اقبال تسخیر فرموده وقت

مراجعت از راه بنده پروری نزول ظفر الدوله ضابطه جنگ بطریق سیورغال مرحمت شد و خود بدولت داخل بلده حیدرآباد
گردیده سالی چند طرح اقامت افگندند درین ایام اسمعیل خان پنی به نیابت نظامت برار مباهی شد و سنه یکهزار و
یکصد و هشتاد و شش هجری بجشن طوی مرشدزاده آفاق عالیجاه بهادر با صبیه امیر الامرا شجاع الملک بهادر
بصرف لکوکها حسن انعقاد یافته ذخیره انبساط اندوخت و در ایام اقامت شهر لبا امرا و منصبداران کهنه اکثر
را شکسته از سر نو تعمیر نمودند درین اثنا نراین راو که بعد فوت مادهو راو برادر خود بجانشینی نشسته بود رگهناتهه
راو عم او بقتل نراین راو گشته لوای خودسری بر افراشت و بخیال فاسد در ملک متعلقه سرکار در آمده شورشی
آغاز نمود لهذا نواب مستطاب بست و دوم شعبان سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و هفت هجری از بلده حیدرآباد
متوجه تنبیه او گردید بست و چهارم ماه مذکور در سواد موکله چهار ده گروهی شهر رکن الدوله دیوان سرکار که بنابر
درستی مقدمات برار تعین شده بود بحضور حاضر گشت و خود بدولت بقلعه بیدر داخل شدند و رگهناتهه راو
نیز رسیده مصدر خرابی رعایا و برایا گشت تا یکماه جنگ توپ و رهکلا ماند رکن الدوله بنابر مصلحت نزد او رفته
عهد و پیمان موکد ساخته با خلعت و فیل و اسپ حاضر گردید روز دیگر خود بدولت بملاقات خود رگهناتهه راو را
قایل گردانیده متوجه سواد بهمناباد شدند و استقبال فرمان شاهی با خلعت خاصه و زیارت درگاه حضرت
بنده نواز گیسو دراز قدس سره العزیز نموده بر قلعه درگلبرگه فرمودند عزیمت کالا چبوتره کرده کنار دریای بهیمرا
متصل قلعه اتکیر فرود آمده روز دیگر کوچ فرموده نزدیک قلعه رایچور بطرف دریای مذکور معسکر اقبال گردید
ناصر الملک راو راد هونی امتیاز گڈه نظامت داشته بود بشرف باریابی و سعادت قدمبوسی دریافتند و ششم
ذی الحجه مرخص شده به رایچور راهی گردیدند و نواب مستطاب باخذ پیشکشات آن ضلع مراجعت نموده بر کوکنور
ورود فرمودند و در آنجا از حیدرآباد نوید میلاد نونهال چمن دولت و اقبال رسیده نواب مسرور و بهجت گستر
شدند و تهنیت از نظر انور گذشته مولود مسعود به میر اکبر علیخان بهادر موسوم گردید

تولد نواب میر اکبر علیخان بهادر سکندر جاه سنه ۱۱۸۲ هجری

چون رگهناتهه راو خلاف عهد نموده از قلعه بیدر مبلغی گرفت و اعیان مرهته نیز متوهم بودند از حضور استعانت خواستند
بست و هفتم ذی الحجه بزیارت درگاه ملک المشایخ مخدوم شیخ علاء الدین لاڈلی انصاری قدس سره العزیز
که آن حضرت مرید بهاء الملة والدین شیخ نصیر الدین چراغ دهلوی قدس سره است در سنه هفتصد و هفتاد و
هفت هجری سواد قصبه الند رالوز آگین فرموده بعالم قدس خرامید گنبد و خانقاه در زندگی خود بنا فرموده
در سنه یکهزار و یکصد و نود و چهار هجری میر بدر الدین حسین خان نقارخانه پخته و احاطه پخته احداث نموده
باجرای بلغور خانه ذخیره عاقبت اندوخت خود بدولت و اقبال سعادت اندوز گشته عبور دریای بهیرا
فرموده قریب قلعه پیچ که رگهناتهه راو در آنجا قرار داشت ورود فرمود بست و یکم محرم سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و
هشت هجری قلعه پرینده استقرار اعلام شد از آنجا از راه کربلا سواد قلعه احمدنگر رایات عالیات نیز مضرب خیام
فرمود رگهناتهه راو از منزل والوج بجانب برهان پور رخت ادبار کشید و خود بدولت و اقبال در محمدی باغ
شهر مذکور فرود آمده از آنجا برآب کیلنا ورود فرموده ظفر الدوله و ساباجی را از گهاٹ نظام آباد پیشتر
فرستاده خود بعد ازان ازین طرف دریای تپتی برآهو باغ برهان پور نزول فرمود رگهناتهه راو خایف آن طرف
نربدا رفت درین ایام بزوجه نراین راو پسر تولد شده بسوائی نراین راو موسوم گردید چون موسم برشکال
شدت گرفته در اورنگ آباد چهاونی بعمل آوردند بعد برشکال آخر شوال سنه مذکور باراده تادیب رگهناتهه راو که در
نواح خاندیس آمده شور و شر برپا کرده بود ضابطه جنگ را بتعاقب وی تعین فرمود که از لشکر از سلطان پور نندربار
و تهالنیر جانب برهان پور گردید درینجا ضابطه جنگ نیز بالشکر فیروزی پیوست از آنجا بنا بر اصلاح مقدمات
برار که ساباجی و مودهاجی پسران رگهوجی بهوسله باهم منافقت نمودند اولین کشته شد آخر محرم سنه یکهزار و یکصد و
هشتاد و نه هجری سواد ناگپور مقر بهوسله مورد الویه ظفر طراز گشت و مودهاجی دست بسته حاضر شد بعد انفصال
معامله اش هنگام عزیمت لشکر جانب ایلچپور در راه رکن الدوله دیوان سرکار بشرحی که در احوال او بقلم خواهد آمد
مقتول گردید و اسمعیل خان پنی نیز دهم ربیع الاول از نا عاقبت اندیشی بمقابل فوج فیروزی ستمانه جان باخت

نواب

نواب بخطاب مقامی چند فرموده ظفر الدوله را باضافه منصب و خطاب مبارز الملک سربلند ساختند سید عاقل خان
بهرام جنگ را که داروغه هرکاره بود از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاری ذات و سه هزار سوار عطای پالکی جهالردار و
خطاب برهان الدوله و تقرر نظامت صوبه برار اوج بهای ترقی فرمود و خود بدولت اواسط جمادی الاول
داخل بلده خجسته بنیاد گردید بعد انقضای ایام قشلاق مبارز الملک را با فوج مرهٹه باستیصال رگهناتهه راو که
در مالوه آوارگی داشت تعیین فرمود و اوایل شوال از گهاٹ وهار ورگذشته بر دریای مالوه فرود آمده عشره محرم
الحرام سنه یکهزار و یکصد و نود هجری توقف رویداد از آنجا روانه قلعه کلیان شد مبارز الملک نیز آمده سعادت
قدمبوسی حاصل نموده بعد از ان بنابر اخذ پیشکشات شولاپور از راجه ونکٹپا نایک بحری بهادر قوم بیدر رخصت
دستوری یافت خود بدولت متوجه حیدرآباد گردید درین اثنا شهزاده آفاق عالیجاه بهادر را با نایب
صمصام الملک دیوان دکن طلب کرده حضور فرموده خود با بخت بلند و طالع ارجمند هفدهم رجب سنه مذکور داخل بلده
فرخنده بنیاد حیدرآباد شدند بعد انقضای ایام چهاونی هفدهم ذی الحجه نهضت فرموده ماه محرم سنه یکهزار و
یکصد و نود و دو هجری بر موضع گکن پهاڑ اتفاقات مقامات افتاد و از آنجا تا نواحی گولکنڈه بکوچ و
مقام سیر کنان عنان مراجعت معطوف فرموده باز داخل حیدرآباد گشتند اواسط ذی الحجه و ماه محرم سنه یکهزار
و یکصد و نود و دو هجری بر باغ گوردهن داس منقضی گشت از آنجا تا چپل گروهی پیشتر سیر کنان و شکار
افگنان پرداخته هشتم ماه ربیع الآخر سنه مرقوم ورود سعادت فرمود و سال دیگر مطابق سنه یکهزار و یکصد و نود و
سه هجری مرشدزاده عالیجاه بهادر را و صمصام الملک را تا کالا چبوتره دریای کشنا روانه فرمودند لهذا
بعد انصرام معامله آن ضلع هفدهم رجب به سعادت قدمبوسی پدر والا قدر فایز گشتند پس از آن تا دو سال خاطر والا
بتقریب زیارت و سیر کوه شریف و قلعه گولکنڈه و نخچیر افگنی حوالی شهر مشغول سرور و شعف گشت چنانچه شکارگاه
بر موضع لنگوجی کوڑه باهتمام شمس الدوله تیغ جنگ بهادر بعمل آمد که یوزو آهوی صحرای باتفاق در یک
گهواره بی اندیشه بیکدیگر نشسته رقص پری پیکران خوش آواز میدیدند و می شنیدند و بیدون حکم

یوزی بر آهو قصید میکرد معهذا در تمام شکارگاه که دوازده گروه بازه داشته بود و چون موسم گرما بشدت تمام بوده
بهاد بعضی جابجا آبدارخانه‌های سرد شیرین با گلاب از حساب خارج تیار و درست ساختند که هر وقت هر کس آب
سرد بهم رسید و نیز در آن ایام معین الدوله سهراب جنگ از نزد مبارز الملک ظفر الدوله حاضر لشکر فیروزی گشته
بملازمت مشرف و مباهی گردیده استدعای روانگی حکیم الممالک مسیح الدوله حکیم خواجه محمد باقرخان المعروف
به حکیم باقرخان والد عاصی مولف این تاریخ گلزار آصفیه و دادا پدر گورونا جراح نموده حکم خداوند نعمت
رسانیده هر دو باتفاق بر پته پالکی و اسپ ترکی روانهٔ قلعهٔ نرل گشتند سه منزل راه قطع نشده بود که خبر وفات
مبارز الملک رسید حسب الحکم مراجعت نموده بشرف مجرا مشرف گردیدند چون مبارز الملک باجل طبعی درگذشت
احتشام جنگ پسرش قلعهٔ نرل را مستحکم نمود در سنه یکهزار و یکصد و نود و شش هجری عزیمت نرل کرده تا
کولاس نزول فرمودند درین اثنا رکن رکین دولت صمصام الملک ودیعت حیات سپرد و موسم بارش
قریب رسید حصول مقاصد بر وقت دیگر داشته بگرفتن جزوی پیشکش بصوب حیدرآباد مراجعت فرمود درین
ایام شجاع الملک امیر الامرا نیز که مسافر ملک بقا بود رخت هستی بربست پسرش جوابت جنگ وارا جاه به تعلقهٔ
پدر سرفراز شده جانب دهونی و رایچور شرف دستوری یافت سال دیگر مطابق سنه یکهزار و یکصد و نود و هفت
هجری خود بدولت و اقبال لوای نصرت بسمت نرل افراشته بر محاصرهٔ آن همت گماشت احتشام جنگ
دست استیمان بعد شورش چند بدامان عفو زده والدهٔ خود را بنا بر استشفاع بحضور پر نور فرستاد از آنجا که
ذات عالی آیهٔ رحمت الهیست رقم عفو بر جریده‌اش کشیده بمعاوضهٔ نرل نظامت صوبه برار از تغیر بهرام
جنگ سرفراز ساخت و حراست قلعهٔ نرل و جگتیال وغیره به برهان الدوله مقرر شد و خود بدولت و اقبال
جانب حیدرآباد مراجعت فرمود و تمامی اموال و اثقال و امتعه و اضراب و کارخانه‌جات مبارز الملک داخل
سرکار دولتمدار گردید چهارم رجب سنه مذکور سایهٔ عظمت و اجلال بر سر شهریان حیدرآباد افگندند بعد از ان
چند سال بجشنها و سیر و شکار پرداخته امورات مالی و ملکی بر رسا بلند و تدابیر ارجمند اعظم الامرا معین الدوله

سنه ۱۱۹۵
در صفر نوبت العلم
پیشانی گرده ونا
مرقوم است ۱۲۰۳

سنه ۱۱۹۶
درینجا مراد از
صمصام الملک
خلف صمصام الدوله
مرحوم شاهنواز
خان است و
صمصام الدوله
اول بعد کشته
شدن حیدر جنگ
بمعرفت مسیس
بوسی بشهادت
فایز گردیده بود و
سن شهادت
یکهزار و یکصد
و هفتاد و دیگر
بود ۱۲ منه

سنه ۱۱۹۷
امیر الامرا بسالت
جنگ برادر حقیقی
نواب آصف
جاه ثانی در ۱۱۹۶
هجری وفات
یافت ۱۲ منه
محرره ۱۵ الوریا

مشیر الملک غلام سید خان بهادر سهراب جنگ که بعد رحلت مبارز الملک بمنصب جلیل القدر دیوانی سرکار دولتمدار سرفراز گشته بود اجرا می‌یافت و دریں ایام سنه یکهزار و دو صد و یک هجری میر ابو القاسم میر عالم بهادر را برای درستی امورات و مقدمات کلیات سرکارین و عهد و پیمان و تنامه جانبین درباب یکتائی و یکجهتی سرکارین که امورات سرکار عالی و سرکار عظمت مدار کمپنی انگریز بهادر باشد به کلکته فرستادند و او با پنج منصبداران سرکار یکی عاقل الدوله دویمی میر عباس علیخان بهادر نظام یار جنگ و سیومی میر عبد العزیز خان بهادر چهارمی غلام نبی خان بهادر پنجمی میرزا ابو تراب خان بهادر و هفت زنجیر فیل دو بنا بر عماری و دو بابت حوضه و سه بابت چارجامه و هفده شتران باربردار و شصت سواران سلحدار معه بازار لشکر که اینهمه از سرکار دولت مدار برای همراهی ایشان مرحمت شده بود از راه جگناتهه روانه کلکته شدند و در آنجا ده بار ملاقات میر ابو القاسم میر عالم بهادر مذکور بالارد کارنوالس بهادر که از پیشگاه بادشاه انگریز بخطاب مارکویس سرفراز بود بوقوع آمد پنج بار میر معز بمکان لارد بهادر رفتند و پنج بار لارد بهادر مذبور بفرودگاه میر ابو القاسم میر عالم موصوف آمدند و باهم اتحاد و یکجهتی ها بعمل آوردند چنانچه بعد ملاقات دهم بادصف کر رخصت حیدرآباد شده بفرودگاه خویش آمده بودند روز دیگر لارد بهادر باز باینمعنی گفته فرستادند که پنج بار اینجانب خود برای ملاقات آنصاحب بمکان شما آمده بودم و آنصاحب نیز پنج بار بمکان من تکلیف فرموده‌اند چونکه سیری خاطر نشد یکبار دیگر آنصاحب تشریف آورده بملاقات خود مسرور نموده باز روانه مقصود شوند پس یکبار دیگر میر ابو القاسم بمکان لارد بهادر موصوف رفته با جواهر و خلعت و تحایف دیگر لایقه معه منصبداران مذکور که هریک تواضع جواهر و خلعت معمور شدند رخصت مکرر شده روانه حیدرآباد گردیدند و دریں مقدمات بند و بست عرصه قریب سه سال منقضی گشته بتشریف و سعادت ملازمت مباهی شده تمامی تحایف مرسله لارد بهادر معه عرایض از نظر کیمیا اثر گذرانیده بعطای خلعت فاخره و جواهر اعلی و خطاب میر عالم بهادر سرفراز و ممتاز شده سر اعتبار تا فلک الافلاک رسانیدند و فرزند میر معز بخطاب میر دوران و برادرزاده اش بخطاب میر زمان خان و هریک منصبدار مذکور که همراه بودند بخطاب خانی و بهادری

و میر عباس علیخان بهادر خاله زاده میر عالم بخطاب نظام یار جنگ مشرف گشتند طرفه اتفاق اینکه نواب آصف الدوله بهادر رئیس لکهنو تغیر ورود میر عالم بکلکته مفصل دریافته مشتاق ملاقات شده تیاری دوازده لک روپیه بنا بر ضیافت وغیره میسر نموده خواهان ورود میر صاحب نزد خویش گشته سلسله طلب گردیدند که از راه لکهنو وغیره ملاقات کرده بحیدرآباد روند میر عالم بعد دریافت حال گفتند که ما نمکخوار سرکار دولتمدار آصفیه ایم ما را ملاقات با رئیس دیگر بغیر حکم حضور پر نور مناسبت ندارد معاف فرمایند پس نظر بر مدارات لکها روپیه بنذر فرستاده از راسته بنارس و ناگپور وغیره داخل حیدرآباد گردیدند معهذا به وقت بودن میر عالم در کلکته و چنانکه مسوده های عهدنامجات برای ملاحظه حضور پر نور و دریافت اعظم الامرا بالای پیش فرستادند بتحریر سری آمد یعنی لارد بهادر چنان مقرر نمودند که امر وکالت تا قیام سرکارین منحصر بر میر عالم و اولاد و احفاد ایشان باشد دیگر احدی را دخل نبود میر عالم این نیز را خلاف آئین نمکخوارگی دانسته با لارد بهادر ممانعت پیش آمده موافق مسوده ورقه نامه نویسانید که این مقدمات منحصر بر عنایت خداوند نعمت است هر کس را سرفراز فرمایند مختار اند پس مسودات صرف مدعای سرکار تحریر آورده بالای پیش ارسال حضور پر نور نمودند هرگاه پسند خاطر مبارک و منظور اعظم الامرا گردید بر طبق آن عهدنامجات طرفین تیار کرده همراه خویش آوردند و قبله نامه حضور پر نور سپرد لارد بهادر نمودند چون میر عالم در سنه یکهزار و دو صد و سه هجری داخل حیدرآباد شد هنگامه شورش و فتنه انگیزی تیپو سلطان ولد حیدر علیخان المشهور بحیدر نایک از سمت سرنگاپتن شیوع یافت و مهابت جنگ داراجاه خلف نواب شجاع الملک امیر الامرا بهادر قلعه ادهونی را با وصف جمعیت قلیل یورشهای افواج تیپو سلطان مذکور را بر گردانیده خود او قلعه مذکور را محفوظ داشته بعرض اقدس حضرت غفران مآب رسانید و مقارن آن حال اعیان راو و پندت پردهان و سران انگریز بهادر نیز عاجز آمده استدعا بحضور نمودند نظر بر فدویت و رسوخ حیدر نایک اهل مصالح دلپذیر شفیقانه آگاه فرمودند چون هیچ فائده از آن مترتب نشد بلکه ماشئی زاید حرکات ناشایسته او بظهور آمد ناچار در سنه یکهزار و دو صد و چهار هجری نایب القلعه با کل موکب اقبال با هتزاز در آمده از آنجا متشد زاده بلند

اقبال

اقبال سکندر جاه بہادر معه اعظم الامرا و سرداران افواج قاہره با جمعیت سرکار دولتمدار و سران انگریز بہادر با جمعیت
خویش و جمعیت راؤ پنڈت پردہان ہمراہی ہری پنڈت بہڑکیہ پیشتر تا قلعه سرنگ پٹن روانه فرموده خود بدولت
و اقبال تا سه سال جشنہای سالگره خاص و سیر و شکار و بخشش جواہر بیحساب که مفصل در تاریخ تزک آصفیه مرقوم است
مشغول بودند بعد انفصال معامله ٹیپو سلطان و گرفتن یک کروڑ روپیه نقد خساره جمعیت سرکار و محالات
یک کروڑ روپیه کرپه و سدہوٹ و کنجی کوٹه و غیره اعظم الامرا در رکاب مرشد زاده موصوف مراجعت نمودند و
خود بدولت و اقبال از رسیدن خبر سعادت اثر با آنکه شمس الامرا تیغ جنگ درہمین ایام بمالک بقا خرامیده
بود دیر و دیر تمام داخل بلده حیدرآباد گشتند تا یکسال در اصلاح مزاج خود که اندک از اعتدال خارج شده بود
و حکمای حاذق معالج بودند و نیز سفر غیر ضروری در پیش بوده ہیچ جانب توجه نه فرمودند ا در ان ایام قحط
غله در تمامی مملکت ہندوستان چنان بوقوع آمد که نام غله نایاب گشت و بقالان بلده و اطراف غله را بالمره مفقود
الاثر ساختند از عدم حصول رزق که ماده حیات مخلوقات است حال انسان و حیوان باین حال رسید که آدم
آدم را و زن بچه خود را و حیوان حیوان را خورده جان دادند مہر پدری و مادری از طفلان برباد رفت تا
بحیوان چه باشد روزی تمامی خلق الله بلوه عظیم کرده بالای دکاکین بقالان بازارہا افتاده غله لکھو
روپیه غارت نمودند و اسباب بسیار سوداگران و تجار بسبب غارت اینہا پامال گردید و دروازه چہچله
خاص را نیز از فرط شرارت آتش دادند درین صورت آتش غضب سلطانی شعله کشیده حکم شد که از بنادیق
اینہا را از زیر دولتخانه عالی بر آرند پلٹن بارزبانی که اندرون محل مبارک بر چوکی پہره ها میباشند از ضرب
بنادیق چندین کس را بعدم فرستادند و بلوه خلائق از زیر دولتخانه دفع شد آخر و نظامت از بسمت یار خان
تغیر شده به بدیع الله خان بہادر ناظم جنگ خویش حضور پر نور حضرت غفران مآب سرفرازی یافت و بقالان
و چوہیریان و سرخیل ہا و اٹہیان غله فروش حکم مجدد بصدور آمد که نرخ غله کم بکنند و افزایش غله نمایند
آنوقت روپیه غله دو آثار چہار آثار ہا دست میگردید خلق الله اینقدر مردند که از استخوانہای اینہا اطراف

اندرون تالاب میر جمله سفید بنظر می آید لکوکها کاسهای سر انسان و حیوان افتاده بوده میر جمله یکی از امرای قطب شاهیه بود که تالاب یادگار خود گذاشته و نیز درین اثنا سیف الملک مالی میان پسر اعظم الامرا که چراغ خاندانش بوده از عارضه اسهال کبدی درگذشت و بهادر مذکور در غم و الم او حرکات جنون میکرد و نواب مستطاب عالی بندگانعالی را کارفرموده با نامی میر عالم بهادر که دانای عصر و وکیل صاحبان انگریز از سرکار بود مرشدزاده سلیمانجاه بهادر را که یکساله بودند در فرزندی اعظم الامرا داده سر عزت اورا تا بفلک الافلاک رسانید و در سنه یکهزار و دوصد و هفت هجری بارادهٔ سفر بر باغ کوردهن دوس که مخاطب به زیبا باغ است رونق افزا شده محافل فوج ظفر موج بچشم عالم پرور خود ملاحظه فرمودند از آنجا که خبر راهی شدن باجی سندهیه از دار الخلافه شاهجهان آباد برای ملحق شدن فوج فیروزی سرکار که باهم شرائط اتفاق و اتحاد قرار یافته بود رسید کوچ بکوچهای متواتر داخل قلعه بیدر گشته چندی در سیر و شکار توقف واقع شد درین اثنا خبر فوت شدن سیندهیه مذکور نیز رسیده اعظم الامرا متفکر بسیار رو داده هرچند دولت راو سیندهیه پسرش را بخطوط مسلسل متوفای مذکور آگاهی نموده خواست که شریک خود نماید صورت نه بست نانا پهرنویس مدار المهام راو پندت پردهان و اکثر القسم های علاقه و شده او ممنون منت خود ساخته از آن خویش گردانید و هنگامه جمعیت مخالفان روبکار آمد خود بدولت و اقبال و اعظم الامرا توکل بر داور بیهمال نموده بیست دویم ماه شعبان سنه یکهزار و دوصد و نه هجری بعد طی مسافت بعیده و منازل چند مقابله و محاربه با افواج مذکوره در میدان متصل قلعه کهرله بوقوع آمد بعد جنگ صعب فرار نمودن اعیان مخالف نمک حرامان بی دین که در عداوت و مخالفت اعظم الامرا نخواسته بودند که کار شگرف سرکار بسعی بهادر معز انتظام پذیرد و بهادر مذکور مورد الطاف شاهانه گردد به اسلیخ قلیل با اعیان مرهٹه سستگی نموده اکثر سرداران جان نثار را از عدم کمک در عین یورش جنگ باشتن داده چنانچه روشن خان بهادر و مظفر الملک بهادر و نواب منصور الدوله بهادر برادر زاده اش تردد نمایان نموده بایستی که در عین کارزار بسبب عدم سعی ناعاقبت اندیشان و کمک بحر ایشان بدست غنیم

مرہٹہ افتادہ بود بعبرق ریزی و جانفشانی تمام از دست مخالفان برآوردہ سالماً غانماً بہمراہی دلاوران
جانباز بہ لشکر فیروزی اثر پیوستند و مورد تحسین و آفرین گشتند و وقتیکہ تاریکی شب مانع جدال و قتال گردید
دائرۂ جنگ و نبرد منطفی گشت خود بدولت و اقبال از رزمگاہ معاودت فرمودہ در قلعہ کھرلہ نزول اجلال
فرمودند و سرداران فوج دریاموج جابجا بحفاظت و نگہبانی و دفع اعدا مستعد رزم شدہ پای ثبات فشردند
و مردم بنگاہ در پناہ تحصین قلعہ مذکور فرود آمدند درینحال کشن راؤ بلال وکیل پنڈت پردھان رفاہ خلایق
در مصالحت باہمی اندیشیدہ تمہید مقدمات چند کہ سبب انحراف مزاج اقدس از غلام سید خان مشیر الملک بہادر
شود بعرض نواب مستطاب رسانید بنابر صلح با لشکر راؤ پنڈت پردھان رفتہ مقدمات نزاع رفع نمود و از آنجا
مراجعت کردہ ہشتم ماہ رمضان بشرف ملازمت فایز گردید و مقدماتیکہ مدار مصالحت بود بحضور پرنور عرض ساخت
و نہم ماہ وثیقہ صلح بزبان قلم آمد و پس از ان موافق قرارداد جانبین مشیر الملک بہادر را حوالہ اہل پونا نمودند
و دوازدہم ماہ علم معاودت سمت بلدہ حیدرآباد برافراشتند و چہاردہم ماہ میر عالم بہادر کہ برای درستی
بعض امور طرف پونا رفتہ بودند مراجعت کردہ درعین سفر بہرہ اندوز ملازمت شدند و راجہ شام راج و راجہ
رگھوتم راؤ ہم ہمین تاریخ از آستان بوسی مشرف گشتند و نواب مستطاب بکوچ متوالی و منواتر تا مستقر سلطنت رسیدہ
ہفتم ماہ شوال و بساعت نیک داخل بلدہ گردیدند و گوبند کشن کہ بمصحوب صلحنامہ بہ پونا رفتہ بود سوم ذیقعدہ
وارد بلدہ شدہ بعز ملازمت رسید و درہمین سال بعد ورود مسعود بلدہ حیدرآباد باندک فاصلہ فلک شعبدہ
باز نیرنگ دیگر برانگیخت مجملاً اینکہ راجہ شام راج در غیبت مشیر الملک بہادر امور ملکی و مالی تنہا تنہا ادا میکرد و بمحوی
رگھوتم راؤ کفایت سرکار اندیشیدہ مزاج خود بدولت را بطرف تخفیف سپاہ مایل ساخت و دران روزہا ناگاہ مدار
جمعیت انگریزی بنابر استحکام اساس موافقت فیمابین سرکارین و رعب و داب مخالفان بصلاح و صوابدید
میر عالم بہادر بعمل آمدہ بود آنہا را از حضور رخصت دادہ بیدرفوج انگریزی از مقر سلطنت کوچ بکوچ تا پتنہ و اڑا
پلی رسیدہ بود کہ درین بین مردمان فساد اندیش سلطنت کیش ترقی خود ما بہ تنزل مشیر الملک بہادر تصور بدہ بودہ

تمنای اوشان بر بنیاد خفاش وار خواهان زوال نور آفتاب عالمتاب نواب مستطاب گردیدند و مستقر
سلطنت را از فوج قاهره انگریزی و دیگران خالی دیده وقت را مغتنم شمردند و خفیه از مرشدزاده کبیر عالیجاه
بهادر درساختند و بر اطاعت صاحبزاده مستعد گشته آن بهادر زنی بهادر را بخیال باطل بغاوت آماده نمودند
چنانچه در نهم ذی الحجه یعنی شب عرفه آن مرشدزاده کبیر بدلالت گمراهان وادی ضلالت از جای خود حرکت
کرده دست و پای لاحاصل زده و قبیلک و بد نقش مطلوب درست نشست از دار السلطنت بدر رفته سداشیو ریدی
و غالب جنگ و سیف جنگ و بدیع الزمانخان ناظم جنگ و غیره بافساد پیشگان نامآل اندیش عازم قلعه بیدر شدند
و در آنجا رسیده قلعه مذکور بدست آورده قابض گشتند و حسب الارشاد خود بدولت و اقبال سید عبدالله
خان حبشی جمعیت جوانان با همراه گرفته عقب صاحبزاده برای تادیب رفت و در روزی سداشیو ریدی
در اثنای راه یعنی غفلت بر جمعیت ریختند فوج را پریشان ساختند و عبدالله خان مذکور هم زخم کاری برداشت
و اهل و عیالش بدست او گرفتار آمدند و چون منهیان اخبار این خبر وحشت اثر بمسامع اجلال رسانیدند
نواب مستطاب اولا از رحم و شفقت پدرانه فرموده خوش رقم خان را مصحوب عنایت نامه مهری بخشی بیگم صاحبه
بنا بر فهمایش و همواری مزاج صاحبزاده روانه فرمودند خان مذکور جمله مراتب اندرز و نصایح بیسود ساخت
و مزاج صاحبزاده مغرور بسبب اغوای رفقای بدسرشتان بصلاح و صواب نگرائید ناچار نواب مستطاب نظر
بتادیب صاحبزاده موسی ریمو عرف موسی رحمو را مع جمعیت او و افواج انگریزی را از دار ایلچی طلب
فرموده بسرکردگی میر عالم بهادر و افسران پایگاه مثل سردار الملک گهانسی میان و غیره جهت بازگردانیدن
صاحبزاده را از خودسری و ناهمواری و تنبیه فتنه انگیزان روانه فرمودند و سید محمد باقر خان نیچ بهیا از بهون
پلی محمد اعظم خان و یلسین خان و غیره جمعداران علاقه پایگاه که در آن روزها به پرگنات خود ها رفته بودند این خبر
وحشت اثر شنیده اوشان نیز راهی قلعه بیدر شدند القصه پس از وصول فوج نصرت موج قریب بیدر باغیان
بدکیش بمقابله پیش آمدند و افواج سرکاری از یکطرف یعنی موسی ریمو و از یک طرف دیگر افواج انگریزی و از یک سمت

وازیک سمت جمعیت پایگاه وازیک جانب باقر علیخان ودیگر سرداران عجب گیرودار سخت
نموده سلک جمعیت مغویان صاحبزاده را منتشر ساختند الحق در آن روز کارزار نمایان از موسی ریمو فرانسیس
وفوج انگریزی سرکردگی میر عالم بهادر وسرداران پایگاه وباقر علیخان وجمعیت سواران همراهی خود ودیگر
سرداران جان نثاران وجمعیت خونخوار درآنمیان بوقوع ظهور رسید آخر الامر عالیجاه بهادر بعد متفرق
شدن سلک جمعیت وفرار نمودن سرداران باغی همراهی خود بوقت شب باچندین سواران وپیاده ها
بکمال خوف وهراس خود را بزودی تمام داخل بلده اورنگ آباد ساخت سداشیو ریڈی وغالب جنگ وسیف
جنگ وبدیع الله خان ناظم جنگ وغیره از قلعه بیدر جدائی ورزیده جابجا متفرق شدند اما سداشیو ریڈی
که بسبب برآوردن مرشدزاده را از حیدرآباد وبرپا نمودن هنگامه ریاست بغیر جهت وسبب نهایت ترس
در دل او بود جدائی گزیده چندی در تعلقه متعلقه خویش مختفی بوده آخر رجوع در سرکار آورده چند روز
بدربار حاضر گردید باز در قلعه محمد نگر گولکنده مقید شد ودر عوض خون ناحق سیدی عبد الله خان بلند
رعد جنگ بسزای قتل رسید وسیف جنگ وغالب جنگ بعد استشفاع واستدعای عفو جرایم خودها چون ذات
قدسی صفات حضرت غفران مآب مظهر رحم وکرم ایزدی بود هر دو را با منقول مقرر کرده خانه نشین ساختند
وبدیع الله خان از بیدری ذاتی خویش سر دانه وطن گشت که دیگر خبری از او بسمع نرسید القصه عالیجاه در بلده
خجسته بنیاد با اژدر الدوله وموسی ریمو انجیل شریف در میان گرفته برای عفو جرایم خود عازم درگاه پدر عالیقدر
خویش گردیده در منزل کهیڑ بالای دریای گنگ دفعتاً تپ محرقه کرده بقضای الهی رحلت نمود بعضی گویند که از
ندامت این حرکت خود را مسموم کرد والغیب عند الله نعش او را امیر عالم بهادر واژدر الدوله ودیگر سرداران همراهی
بکمال تاسف وانتحاب آورده حسب الحکم در درگاه سید حسن برهنه صاحب مدفون ساختند حضرت غفران مآب
بنهایت غم والم تن برضای ایزدی در داده خاموش گشتند سانحه دیگر اینکه در ماه شعبان المعظم شب عید حضرت
غفران مآب برای نظاره تماشای آتشبازی بطریق معمول بالای سقف خلوت مبارک برآمده

تا نصف اللیل بجشن و سیر و تماشای و رخشان آتشبازی مذکور و حوالی و حلقه‌ها و غیره مشغول بودند دفعتاً
مزاج از اعتدال بیرون آمده لقوه و فالج عاید حال گشت عجب سانحهٔ ناگزیر بظهور رسید که خلق الله در حال
حکیم افتادند بعد از پیش ازین حکیم حمایت الله خان بمزاج اقدس در آمده معروض داشت که خانه‌زاد عرق آصفیه
با جواهرات و میوه جات و لحوم وحوش و طیور چنان تیار میکند که باستعمال آن پیر صد ساله مضمحل از کار رفته
بقوت جوانی بیست و چهار ساله عود میگردد حضور بدولت و اقبال مشتاق شده جواهر بسیار و میوه جات
بیشمار عنایت فرمودند و حکم شد که بزودی تمام تیار نماید هرچند حکیم الملک حکیم عبد الجلیل خان به کاربردازان
ديوڑهی مبارک زبانی به اصیلان و غیره گفته بودند که این عرق بمزاج حضور پرنور موافقت نخواهد کرد که همه
اشیاء مخلوطه گلاب خالص است و حضرت خود قهوه با گلاب و آب با گلاب همیشه استعمال میفرمایند اندیشه اینست که
از کثرت استعمال این عرق که همه جزو گلاب است فالج و لقوه عاید حال دشمنان گردد آنوقت هیچ تدبیر بکار نخواهد
آمد هر قدر فریاد کردند از خلوت و مصاحبت حکیم حمایت الله خان مذکور در مزاج اقدس هیچکس بعرض نرسانید
آخر همون معامله پیش آمد تمامی خانه‌زادان و رفقای راو کافه خلایق را آب و طعام دران روز حرام گشت
و به بستر حیرانی و پریشانی غلطیدند اگرچه حکمای حاذق بمعالجه پرداختند اما از عدم پرهیز فائده مترتب نشد
تا اینکه در سنه یکهزار و دو صد و دوازده هجری اعظم الامرا نیز از پونه حاضر گشته مساعی جمیله بکار معالجه خاص
بعمل آورد و مزاج مبارک هم بامتداد زمان بر یک طور قرار گرفت و در سنه یکهزار و دو صد و سیزده هجری
استیصال ٹیپو سلطان که خود را سلطان العصر میدانست بوقوع آمد حقیقتش اینکه چون حرکات ناپسندیدهٔ
ٹیپو سلطان صاحبان انگریز را بر سر استیصال آورد ناچار نظر بشراکت سرکارین شراکت صاحبان مذکور ضرور افتاد پس
میر عالم بهادر با جمعیت سرکار عالی بکمک لارڈ کارنوالس و جنرل حارس و غیره و دیگر سرداران انگریز تا
سرینگپٹن رفته شریک حال گردیدند چنانچه مفصل کیفیت جنگهای آنجا از کتب مبسوطه هویدا میشود اختصاراً
بر اجمال اکتفا نمود بعد فتح و کشته شدن ٹیپو سلطان که مادهٔ تاریخ شهادتش اینست مصرع

ٹیپو بوجهه دین محمد شهید شد ۱۲ میر عالم بهادر با جمعیت سرکار و پلٹن انگریزی حاضر دربار جهاندار گشته بسعادت
قدمبوسی مشرف گردید چهاؤنی جمعیت انگریزی ملازم سرکار تالاب حسین ساگر فرود آمدن مقرر گردید چنانکه
درین ایام آبادی بلدهٔ حیدرآباد از بیگم بازار و کوٹهی انگریزی که در عهد وکالت کرک پاترک حشمت جنگ
وکیل صاحبان انگریز بهادر با حداث درآمده معه چهاؤنی حسین ساگر وغیره تا بالوال شش کروهی از بلدهٔ
مذکور پیوسته است و عمارات انگریزی بانواع و اقسام ساخته اند که مطبوع طبع تماشائیانست خصوصاً عمارت
کوٹهی که نقشه عجیب و غریب منصوره حضرت غفران مآب و حضرت مغفرت منزل و نیز جناب بندگانعالی مد ظله العالی
حضور پرنور ادام الله اقباله حسب الاستدعاء وکلاء بضیافت رونق افزا شده تماشای آتشبازی انگریزی
وغیره فرموده اند که بکمال تکلف آرایش و پیرایش نموده بملاحظه اقدس آوردند و نذر و نیاز و تحایف بیشمار
گذرانیدند عاصی مؤلف هم همراه رکاب سعادت بچشم خود دیده است در سنه یکهزار و دوصد و چهارده هجری
شروع جشن طوی مرشدزاده آفاق سکندر جاه بهادر با صبیهٔ سیف الملک ثانی میان خلف اعظم الامرا ارسطوجاه
که درین زمان بخطاب جهان پرور بیگم صاحبه مشهور و معروف اند و در قلعه بیدر پیشتر رسم ایجاب و قبول بعمل
آمده بود بظهور آمده و متعاقب این جشن جشن شادی شاهیار الملک برادرزاده مظفر الملک اسد علیخان بهادر
جاگیردار بیگن پلی با صبیهٔ دیگر عالی میان سیف الملک مذکور شروع گردیده مزاج اقدس حضور مدتی در تماشا و تفریح عیش
و عشرت مسرور گشت اکثر بیان جلوس ساچق و مهندی و تکلفات سواری شب گشت آنحضرت و تقسیم جواهر و جوڑه ها
به اعلی و ادنی و آوردن منجه ها از هر سر خانه امرای سرکار و از نزد حشمت جنگ کرک پاترک وکیل انگریز بهادر نیز و دیگر
اقربای حضور که هر روز جشن دیگر و جلوس دیگر و تماشای دیگر تا چهار ماه بوده تحریر در آرد کتاب دیگر ترقیم آورده
شود احتیاطاً از طول کلام نموده مختصراً مطلب نویسی را بکار آورد چنانچه همه‌ای خود حاضر بوده بچشم خویش دیده
است و شریک بوده تا این زمان که سنه یکهزار و دوصد و پنجاه هشت هجری است اگرچه شادیهای دیگر بکمال تکلف
و تزک بوقوع آمده اند اما هیچ جشنی و مجلسی بجلوس و تکلف آن بدیده حقیر نرسید چرا که آن امیران نامدار و سرداران

ذوی الاقتدار علی الخصوص مرشدزاده های بلند اقبال مثل جناب فریدون جاه بهادر و جهاندار جاه بهادر و
دیگر مرشدزاده ها و صاحبزاده ها و امیران کجا که هر یک بجلوس شاهانه جلوداری سانچق و مهندی و شب گشت
نمایند و زیبنده مجلس و محفل عالی شوند و ضیافت ایشان رسمهای تهنیت و تفریح بوقوع آید القصه بعد انصرام
این جشنها میر عالم بهادر برای بند و بست ملک مفتوحه که بموافق تقسیم از ٹیپو سلطان داخل سرکار گردید
مثل کڑپه و قلعه سدهوٹ و گنجی کوٹه وغیره رفته بعد چندی بسببی از اسباب انقلاب روزگار ببابت حرکت
ناشایسته حشمت جنگ کوبل انگریزی با دختر شرف النسا بیگم دختر عاقل الدوله و طلبیدن میر عالم بهادر حکم وار
زیر چارمنار از کمپنی انگریز بهادر که مشهور شده بود بابهای ارسطوجاه بالعکس ساختن اعظم الامرا آن را برای
خصومت باطنی خویش با میر عالم پس میر معزز را از خدمت وکالت سرکار معذور نموده در قلعه ورود نظربند
نمود و وکالت بذات خود ضمیمه مدار المهامی از سرکار ساخت چنانچه مفصل در احوال میر عالم مذکور خواهد شد
و بقلم حقیقت رقم خواهد آمد و درینجا شروع جشن شادی بسم الله خوانی مرشدزاده کیوانجاه بهادر که ایشانرا
نیز در فرزندی ارسطوجاه داده بودند گردید و عین خورمی مزاج مبارک از اعتدال درگذشت و هیچ سعی از
هیچکس مفید نشد آخر بتاریخ هفدهم شهر ربیع الآخر سنه یکهزار و دوصد و هجده هجری بوقت یکپاس روز برآمده
روح پر فتوح مطهران سرور خاندان عالیشان آصفیه بسیر عالم قدس در جنت الفردوس خرامید انا لله
وانا الیه راجعون ماتم زدگان که عبارت از تمامی خانزادان موروثی سرکار است آنروز را روز قیامت
انگاشته از خود رفتند و شور محشر از محلات برآمده عالمی را از هوش و حواس در باختند بصلاح ارسطوجاه
در صحن مکه مسجد متصل مرقد منوره حضرت قدسیه عمده بیگم صاحبه مغفوره والده ماجده آنحضرت مدفون ساختند
و مقبره محجر از سنگ مرمر شفاف سفید باهتمام قادر یار خان و قادر نواز خان برادر عموی عزت یار خان حکیم الدوله
حکیم الحکما باحداث در آوردند و غفران مآب لقب کردند چنانچه قطعه تاریخ طبع زاد شیر محمد خان ایمان که در
مصرع چهارم دو ماده تاریخ بر می آید بر سر کتبه مقبره کنده است قطعه بر روح پاک میر نظام علی مدام ؎

زین

زین مصرع عجیب ز تاریخ رانجوان ❊ خوانند با وضو ہمہ اشخاص فاتحہ ❊ مستوجب بہشت و باخلاص فاتحہ ❊
بمجرد رحلت آنحضرت ارسطو جاہ جمعیت انگریزی ملازم سرکار را از نظام حسین ساگر طلبیدہ باتفاق حشمت
جنگ وکیل بر در دولت حضور پر نور و ہر یک مرشد زادہ یک یک سرکردہ گورہ والاینی دو دو صد جوانان
بارنشانید بعد انتقال ارسطو جاہ در دیوانی میر عالم بہادر برخاست جمعیت مذکور شد ایزد تقدس و تعالے
آن مرجع خلایق را ہشت فرزند جگر بند ارزانی فرمودہ نخستین نواب عالیجاہ بہادر کہ نام اصلی ایش
میر احمد علی است در علم و فضل و زہد و تقوی از جملہ بزرگان روزگار بودہ ہموارہ صحبت با علما و فضلا میداشت
بعد ارونق افزای حضرت غفرانمآب از قلعہ بیدر بتاریخ نہم ذی الحجہ شب عید الضحی سنہ یکہزار و دو صد و نہ
ہجری باغوای سداشیو ریڈی خروج کردہ بعد جنگہا بالقول بعضے مسموم گردید چنانچہ ذکرش گذشت
دوم کہ از ہمہ بہتر و اصل و اصول خاندان آصفیہ کہ ہمین نور خلافت حقیقتا عبارت از آنحضرت است
اعنی جناب حضرت مغفرت منزل میر اکبر علیخان بہادر سکندر جاہ علیہ الرحمہ کہ ذکر خیر آنجناب خواہد آمد انشاء اللہ
تعالی سیوم نواب والا مرتبت فریدون جاہ بہادر کہ نام اصلی ایش میر سبحان علی است ہمشکل و ہمشبیہ با حضرت
غفرانمآب بودہ در متانت رای و صلابت ہیبت ہم بازوی برادر بزرگ خود حضرت مغفرت منزل بودند حاصل
در تمام عمر خویش مانند حضرت مغفرت منزل و فریدون جاہ بہادر صاحب شان و شوکت شاہانہ و ہیبت و صولت
و صلابت خسروانہ سوای شوکت و صلابت و صولت و ہیبت و وجاہت حضرت بندگانعالی متعالی مدظلہ العالی
خداوند نعمت اعلیحضرت حضور پر نور ناصر الدولہ آصفجاہ آدام اللہ اقبالہ و عمرہ و خلد اللہ ملکہ کہ از فضل ایزد
متعال بہمال تمامی خصایل پسندیدہ بزرگانہ خاقانہ کہ الولد سر لابیہ عبارت از آنحضرت است کہ
در بشرہ منور آن اعلیحضرت بعینہ معاینہ است تا این زمان بچشم خود بدیگری ندیدہ معہذا ترحم و اشفاق و بذل
و اخلاق حضور پر نور با فوق ہمہ است بہادر موصوف را یعنے حضرت فریدون جاہ بہادر بتاریخ رابع جلوس
حضرت مغفرت منزل بر سریر سلطنت دفعتا عارضہ خبیثہ عاید حال گشتہ از حدت اشتعال ادویہ حارہ مصریان مزاج

از جادهٔ درستی منحرف شده روح مبارک در سنه یکهزار و دوصد و بست هجری بسیر عدن خرامیده در خانه باغ
خود مدفون گردیدند جناب حضرت مغفرت منزل را نهایت ملال واقع شد که فیما بین تفاوت سن و سال ششماهه
بوده همیشه تا سن تمیز و رشد باتفاق در محل مبارک مانده اوقات عزیز شبانه روز باتحاد و اخلاص بسر برده بودند
آن سرشتهٔ محبت از طرفین جاری بود **چهارمی** حضرت مغفرت پناه میر ذوالفقار علیخان بهادر جهاندار جاه
که آنجناب خیر محض بودند با مشارالیه از محل خود بتقریب عیدین و جشن نوروز و غیره برآمده نذرها میگذرانیدند
و ملازمان خود را بکمال شفقت پرورش مینمودند راجه چندو لعل مهاراجه بهادر را که بسبب قرب و جوار زیر سایه
دولتخانهٔ آنحضرت اند گاهی به هیچ وجه تکلیف نرسید که خود بهادر هم مداح و مشکور اند در سنه یکهزار و دوصد و چهل
و دو هجری بعالم بقا توجه فرمود حضرت مغفرت منزل برای ملاحظه نعش و جنازه ایشان در گهریال خانه
برآمده ملاحظه میفرمودند ولی اختیار بگریه پیچیده در آمدند عاصی مولف این تاریخ گلزار آصفیه عرض کرد که آنچه
مقدر و منظور خالق بود بظهور آمد اینقدر ملال چاید حال مزاج مبارک موجب هلاک خلق الله متصور است
وفقتاً بچشم غصه بطرف عاصی ملاحظه کرده فرمودند تو نمیدانی که بازوی من امروز شکسته برادرم جدائی گزیده
بخاک عدم میرود و فی الحقیقت این پیغام موت من رسیده است اگر گریه نکنم پس سرور و شغف نمایم عاصی دم
بخود کشیده خاموش گشت آنحضرت هم در خانه باغ خود مدفون شدند **پنجمی** میر جمشید علی جمشید جاه بهادر که
او شان بسن پانزده سالگی از عارضه فساد خون دنیا انتقال کردند فریدون جاه بهادر و ایشان از یک
والده عنایت النسا بیگم صاحبه بوده و بشیر النسا بیگم صاحبه همشیره حقیقی ایشان در ازدواج شمس الامرا بهادر
امیر کبیر اند و ریاض النسا بیگم صاحبه همشیره حقیقی ایشان در ازدواج خان ایران بهادر بودند **ششمی** اکبر جاه
بهادر نام اصلی میر تیمور علی است که برادر حقیقی خورد حضرت مغفرت منزل بودند آنجناب هم بجمیع صفات موصوف
و قدم بر طریقهٔ پدر بزرگوار خود میدارند درین ایام در غم و الم جدائی برادر بزرگوار خود ترک برآمد دربار نموده
اکثر مقیم محل خویش هستند **هفتمی** حضرت سلیمان جاه بهادر نام اصلی ایشان میر جهانگیر علی است که منبع خوبیها و نکوئیها است

ذات والا اینش در جمیع علوم مستثنای روزگار و در تمامی فنون مثلی و مانندی ندارد علی الخصوص در سواری
اسپ که شهسواران زمانه هرگاه نام نامی اسم سامی آنجناب بر می آرند همه مقر و معتقد میگردند که آنجناب استاد
زمانه اند عاصی در ایام خدمت وکالت اکثر سواری اسپ آن حضرت بچشم خود دیده که قدرت خدا تعالی به نظر
می آید گویا اسپ خود فرمانبردار آنجناب است هرگونه که منظور خاطر مبارکش میشود اسپ سواریش پیش از ایما
و اشاره بجا می آرد و سوای دیگر کمالات و صناعات آنجناب مثل تیراندازی و برق اندازی و خوشنویسی
مشهور آفاق هستند او تعالی شانه سلامت دارد با مؤلف آنقدر سرفرازیها فرمود که تا دم زندگی فراموش
نخواهد شد هشتمی کیوان جاه بهادر که آنجناب هم مرنج و مرنجان بکمال بذل و الطاف مشهور روزگار بودند
در سنه یکهزار و دوصد و چهل و سه هجری بجنت خرامیده بباغ خانه خویش مدفون گشتند البقاء لله الواحد
القهار جهان و کار جهان جمله هیچ در هیچ است ٭ هزار بار من این نکته کرده ام تحقیق ذکر شمهٔ از احوال
ستوده خصال جناب حضرت بخشی بیگم صاحبه قبله و حضرت تهنیت النساء بیگم صاحبه کعبه محلات خاص حضرت غفران مآب
والدهٔ ماجدهٔ حضرت مغفرت منزل اعنی بیگم صاحبه جنتبانی هر دو سرو فتران نسوان با عصمت روزگار جمیل مستورات
با عفت عالی تبار تا بودن آن هر دو محیط دولت و سلطنت احدی از سادات صحیح النسب و پیرزاده های
والا نسب و حسب بی حصول مقصود از در دولت خالی نرفت کتخدائی بسیار دختران ناکتخدا از سرکار خود بپایان
بعمل آوردند که مشهور آفاق است از خیر و خیرات شبانه روزی عالمی بهره ور بوده دست بدعاء فراوان
داشت و تا الی الآن میدارند الغرض نام نامی حیات بالصاحبه والدهٔ ماجده سلطان عبدالله قطبشاه
درین بلدهٔ حیدرآباد که مشهور و معروف بوده است درین زمان نام نامی و اسم سامی این هر دو دریای
عصمت و عفت و بذل و کرامت تا شیوع زمانه از یکی هزار و از یکی بسیار لب بجد و شمار مشهور روزگار است
مسهند از محدثات آنحضرت یعنی حضرت غفران مآب یکی روش بنگله در روشن محل و غنی محل باهتمام غنی یار خان
خانسامان و نوازش محل باهتمام نوازش علیخان خانسامان قدیم و چهار بنگله خلوت مبارک و گلشن محل

وشادی خانه وچهل وهابت محل وغیره همه از محدثات آنحضرت است سوای این در قلعه گولکنده محمد نگر نیز
عمارات بتعمیر آمده اند واز محدثات حضرت بخشی بیگم صاحبه حصار بیگم پیٹه معه چاوڑی وغیره ولب وتهنیت نگر معه
حصار ومحل وباغ وغیره همه از محدثات حضرت تهنیت النسا بیگم عرف بیوی صاحبه معه عمارت درگاه حضرت
حسین شاه ولی صاحب قدس سره است

ذکر امیر الامرا شجاع الملک بسالت جنگ بهادر

از پنجمین پسر نواب مغفرت مآب است نام اصلی اش میر محمد شریف در حیات پدر بزرگوار بخطاب بسالت جنگ
ودر عمل امیر الممالک صلابت جنگ بهادر بصوبداری بیجاپور وبخطاب شجاع الملک امیر الامرا نامزد گردیده
در امور مالی وملکی ریاست دخل بهم رسانیده چون نواب مستطاب میر نظام علیخان بهادر ولیعهد شد او که
به بیجاپور نامزد گردیده بود بآنجا شتافت هرگاه نواب موصوف بجانب راجبندری نهضت نمود باز آمده
دخیل کار گشت چون حل وعقد سلطنت بذات والاصفات نواب موصوف قرار گرفت او متوحش بوده دیگر
پیرامون مخالفت نگشت ودر [illegible] ادهونی ورایچور قناعت ورزیده میگذرانید وهمیشه خیال عظیم
در سر داشت در خفا پرور بوده در سنه یکهزار ویکصد ونود وشش هجری بملک بقا خرامید پسرش مهابت
جنگ بهادر داراجاه که شهزادی حضور نقشبندی بیگم باو منسوب بود بجایش مسند نشین گشته چند مدت
آوازه شجاعت وسخاوت وغریب پروری را بلند آوازه گردانید وبا ٹیپو سلطان جنگهای نمایان نموده
نام آور گشت آخر در سنه یکهزار ودوصد وهشت هجری رحلت نمود دیگر احدی در اولادش لایق اینکار
شگرف نبوده تعلقات همه داخل سرکار شده باختیار تعلقداران سرکار اند

ذکر معتقد الدوله حسین قلیچ خان بهادر ناصر الملک همایون جاه المشهور به مغل علیخان بهادر

او شستی پسر نواب مغفرت مآب است از بدو حال با اختلاف مزاج خود با ہیچیک از برادران موافقت نیاورده با اغوای مفتریان مشغول بکارات بیحاصل بوده آخر الامر در قلعه بیدر بارشت بدیار ستوری مانده ہرگاه عالیجاه بہادر خروج کرده ببلده بیدر خواستند که ہمراه خود باورنگ آباد برند اوشان از راه نصایح بمبالغت پیش آمده خودرا بالمره کناره نموده ہر چند سعی موفور بعمل آورد بالکل انحراف ورزیده شریک حال عالیجاه بہادر نشده اینمعنے بنہایت موافق مزاج مبارک حضرت غفران مآب درآمد بکمال شفقت و دلداری در بلده حیدرآباد طلبیده مشمول عواطف خویش ساختند بدین تا حیات خود بفراغت تمام گذرانیده و حالیه بنو و خلفهای ایشان بمراتب عالیه موجود و بفراغت بمعاش مشمول اند ۱۱

ذکر سربرآرای اعلیحضرت سلطنت و دولت پناه شوکت و عظمت دستگاه شاہنشاہ بیہمتا سروری و سرداری جالس سریر دولت و کامرانی المختص بعنایات الاله منزل سکندر جاه نور الله مرقده و جعل الروضة من ریاض الجنة مسکنه و مضجعه

ذات عالیقدر آن منبع نیکوئیہا و نیکنامیہا از ارقام قلم خارج از انجمله عشری از عشایر تحریر می آرد که نام آنجناب میر اکبر علیخان بہادر است و سال ولادت آنحضرت سنه یکہزار و یکصد و ہشتاد و ہفت ہجری بقول صاحب تزک آصفیہ شاه تجلی علی در پیشگاه پدر بزرگوار بخطابہا معروف سرفراز و در ہر معرکه جنگ پیش و پیشقدم از ہمه برادران بوده چون روح پاک حضرت غفران مآب بجنت خرامید اعیان دولت و ارکان سلطنت باصلاح اعظم الامرا ارسطو جاه مدار المہام بدولتخانه آنجناب حاضر گشته بہزار الحاح و عاجزنالیہا که قبول منصب نمود بسواری عماری جلوسی جلوه آرا گردانیده بتزک شاہی و طمطراق شہنشاہی از دولتخانه قدیم از راسته پنجه شاه و چارکمان بدولتخانه عالی آوردند آنروز در خواصی خاص راجه راجندر رگھوتم راؤ پیشکار سرکار

مباهی شده بود هرگاه آنجناب بچشم گریان و دل بریان داخل دیوان عام گشت بسواری نالکی همکان ارسطوجاه
که در ماتم مرحوم مغفور منزوی بود رونق بخشیده باستمالت تمام دستار بر سرش از دست مبارک بسته نذر و جواهر
پذیرا فرموده در خلوت مبارک آوردند و از آنجا بدولت و اقبال بجلوس شاهی پرداخته مسند سلطنت را رونق
تازه بخشیدند تمامی امرا و خوانین و اعیان اکابر نذر و تهنیت گذرانیدند و سرفراز شدند و بعد دو پهر روز
مراجعت فرموده بدولتخانه قدیم تشریف بردند روز دویم باز بجلوس تمام بدولتخانه عالی رونق افزا شده
نذر برادران و خویشان و اقربایان و تمامی سلحداران و باگیران از اعلی و ادنی بدرجهٔ پذیرائی در آوردند
بعد برخواست اندرون محل مبارک تشریف برده اول ادای مراسم تعزیت نموده بعد از آن نذر تهنیت جلوس جناب
حضرت بخشی بیگم صاحبه و حضرت تهنیت النسا بیگم صاحبه عرف بیولیا صاحبه و سلطانی بیگم صاحبه بکمال گریه و زاری
و عاجز نالی گذرانیده باز رخصت شده بدولتخانه قدیم مراجعت نمودند بعد سه روز بسواری عماری زر و معه
محلات و مرشدزاده های بلند اقبال و تمامی کارخانجات بدولتخانه عالی خلوت مبارک داخل گشته مسکن و
مقام ساختند درین ایام فریدونجاه بهادر که سه هزار روپیه ماهوار ایشان از سرکار مییافتند باضافه چهار هزار روپیه
سرفراز و ممتاز مباهی گشتند و دیگر برادران که سه هزار روپیه ماهوار ایشان بود باضافه مضاعف سربلند
شدند از جواهر بیز مسرور و مبتهج گردیدند چون دران ایام قلعچه و رنگ و چاوری و بازارها نو تیار شده بود
ارسطوجاه مجوز بملاحظه والا شده متواتر ضیافتهای شاهانه بجا آورده طرح مینا بازار که معمول سرکار است
آراسته که از رشته کتام و سوزن تا اقمشه پشمینه باب و جواهر و فیلان و اسپان عربی و عراقی و دکهنی و کاتهیواره
و غیره و شترگاوان گجراتی و شام و مالوی و غیره و شتران بغدادیه و مارواری و غیره جنس انواع و اقسام مال
سوداگران اطراف و جوانب اکثار روپیه بخریداری سرکار و خریدی ارسطوجاه و امرا و خوانین و منصبداران
و جمعداران و سایر الناس بقدر مقدور درآمد که سوداگران نهال شدند تا ده ماه متواتر همین طور مشغول
سیر و شکار و تماشای جنگل و گلزار از جانبی بجانب دیگر سیر و فرحتهای عالی علی التواتر و لوالی ترتیب داده

بجلو ظهور ۱۲

بجلوه ظهور آوردند خصوصاً جشن بسم الله خوانی کیوانجاه بهادر که بسبب رحلت حضرت غفران مآب بتوقف در آمده بود
از سر نو باز در جلوس آنحضرت شروع شده مهندی نقره تیاری ده هزار روپیه باهتمام کاظم علیخان و ضیا بیگخان
خانسامان بجلوس و تزک تمام از دولتخانه خاص بخانه ارسطوجاه رسانیدند و مجلسهای شاهانه بجلوه در آوردند
تا اینکه بتاریخ بست و هشتم محرم الحرام روز چهارشنبه سنه یکهزار و دو صد و نوزده هجری از تپ محرقه که هشت روز
عاید حالش شده بود روح ارسطوجاه پرواز نمود مرد باینکه با قباحت فهم بودند ازینواقعه خوشنودی کردند
بندگانعالی حضور پر نور حضرت مغفرت منزل در عین شدت مرض دو بار بخانه اش برای عیادت رونق
افزا شده بودند اما او بیهوش محض بود بعد ازین تا دو ماه کچهری و مهر از راجه راجهندر رگهوتم راؤ که به پیشکاری
سرکار معمور بود و بهر صورت اجرای امورات سلطنت میکنانیدند آخر الامر بتاریخ پنجم شهر ربیع الآخر سنه یکهزار
و دو صد و نوزده هجری میر ابو القاسم میر عالم بهادر را که در فطانت عقل و متانت رای فرد فرید روزگار
بوده و بسبب گذشت چندی در قلعه رودرور در موضع ناکل پلی جاگیر خود عقب قلعه گولکنده مقید
بود بعد ازان بمکان خویش در بلده حسب الحکم منزوی گشته بمفصل احوالش در احوال او بقلم خواهد آمد به فرط
الطاف از کنج عزلت و تواری بر آورده بدیوانی و مدار المهامی سرکار دولتمدار خود سرفراز و ممتاز فرمود و راجه
راجهندر را در خانه اش بعد دو ماه خانه نشین ساختند بیش از دیوانی میر عالم حشمت جنگ فرنگی وکیل انگریزی
در بعضی امورات و مقدمات خود سری از جهل میکرد و در عهد میر عالم خود بخود ازان منفعل گشته دیگر سر امور
آن نگردید چنانچه بوقت حاضر شدن دربار جهانمدار فیل عماری خود را تا به دروازه خلوت مبارک متصل
دیوار غلام گردش می آورد و در آنجا از عماری فرود می آمد روزیکه میر عالم برای سرفرازی خلعت دیوانی
بمصاحبت وکیل مذکور حاضر دربار عالی گردید بالای دروازه دیوانخانه سرکار که معمول همه ها از اعلی تا ادنی است
از میانه سواری خویش فرود آمد حشمت جنگ وکیل گفت که بالای دروازه خلوت مبارک فرود آیند میر عالم
جواب داد که این دیوڑی مبارک خداوند ماست اینقدر مقدور من نیست که قدم از جاده حد خود بیش گذارم

وشما مختار ید هرچه خواهید بکنید لکن برای شما هم بهتر نیست که معمول مستمره چنین است از آن در نگذرند حشمت
جنگ نیز بر طبق معمول بر دروازهٔ دیوانخانه از فیل خود فرود آمد و دیگر خلاف معمول بعمل نه آورد در سنه
یکهزار و دوصد و بست و هشت میر عالم تیاری جشن سالگره حضور پرنور بمکان خود نموده در ماه رجب المرجب سنه
مذکور بکمال تکلف باتمام رسانید خود بدولت و اقبال معه مرشدزاده ها و محلات خاص تا اتمام جشن و برآوردن
مهندی بروز حنابندی بنهایت تزک و طمطراق و بخشش جواهر و جوڑه ها در مکان میر صاحب مذکور رونق
افزا شده بعد اختتام جشن و سیوم سالگره جلوه آرای دولتخانه خاص گشتند در آن جشن میر جعفر علیخان بهادر
و میر حسین علیخان بهادر کوکه حضور بخطاب جعفر یار جنگ و اسد نواز جنگ و بمنصب سه هزاری و رساله
سواران صرف خاص و جواهر سرفراز شدند و نظام یار جنگ برادر خالزاد میر عالم بخطاب حسام الملک و محمد
قمرالدین خان خوشنویس استاد حضور بخطاب اکبر یار جنگ و منصب سه هزاری و رساله سواران خاص و جواهر و
محمد منیرالدین خان خلف معین الاسلام خان قاضی بلدهٔ حیدرآباد نیز استاد حضور بخطاب سکندر یار جنگ
و بمنصب هزاری و رساله سواران و جواهر و علی هذا القیاس دیگر خانزادان سرکار بخطابها و مناصب مناسب ممتاز
و مباهی شدند معهذا پیش از رحلت حضرت غفرانمآب چون هنگامهٔ نایکان و پنڈاره ها قطاع الطریق بسمت
ایلچپور و خجسته بنیاد بسبب باغی شدن سرداران مرهٹه از باجی راو والی پونه مثل ملهار راو هولکر و دولت راو
سندهیه و رگهوجی بهوسله وغیره از حد گذشته بود و عالمی پایمال هنگامهٔ ایشان میگشتند و راههای اطراف
و جوانب ممالک محروسه بالکل مسدود گردیده صاحبان انگریز بصلاح ارسطو جاه خواستند که جمعیت سرکار عالی
و جمعیت انگریزی را برای تنبیه آنها و حفاظت ملک و شوارع و طرق معه سرداران ذی تدبیر روانه آن سمت
نمایند بعد دریافت و استنباط بسیار راجه چیت رام را که بدیوانی مرشدزادگی حضور پرنور حضرت مغفرت منزل
سرفراز بود و نیز وکالت جمعیت چهارده هزار بار ازدر الدوله بهادر و موسی ریمو فرنگی فرانسیس ملازم سرکار
ضمیمه خدمت دیوانی خویش داشت و در فکر رسا و ذهن و ذکا ماهر و هنرمند بوده با جمعیت سرکار عالی قریب

چهل

چهل هزار سوار و پیاده های پلٹنها و علی غول و عربان و روهیله ها وغیره روانه بالاگهات گردانیدند و از جانب
صاحبان انگریز قریب ده هزار جمعیت بسرکردگی ولزلی صاحب بهادر و کرنل سیکلین صاحب بهادر
وغیره متعین و شریک راجه مهیپت رام گشته او مدتی بانتظام آن سمت پرداخته معامله دو صوبه بدست خود داشت
و وز اندک زمان بمقابله ریاست دیگر جلوه آرا گردید اکثر امیران نامدار و سرداران عالی تبار مثل محمد صلابت خان
بهادر و محمد سبحان خان بهادر و دیگر امیران و سرداران و منصبداران و جمعداران با جمعیت های خودها بفرمان
برداری راجه مهیپت رام مذکور حاضر بوده کارهای نمایان بظهور آوردند و انعامات بی پایان میمودند هرگاه جشن
جلوس سریر آرای سلطنت حضور پرنور و دیوانی میر عالم بهادر براجه مهیپت رام رسید و برطبق طلب حاضر دربار
جهانمدار گشت در آن ایام فیما بین میر عالم خود بدولت و اقبال اندک سوء مزاجی بود ناقباحت فهمان آن زرات
یکی هزار و از اندکی بسیار ساخته تمامی اهل دربار از میر عالم برگشت و شریک حال راجه مهیپت رام شده او را بر آن آوردند
که او در ضمیر خود هوس سرفرازی دیوانی از تغیری میر عالم بهادر قرار داده چنانکه نخوت و غرور خویش را از میر صاحب
مستور برگردانیده خیال دیگر بالای امر دیگر پیدا نمود که از طرف هیچکس متوجه نمیشد و علاوه برین باریابی هنوز از نشئه
در حضور پرنور نشئه می غرور را بالای ترک دیگر آورد که بالکل میر عالم بهادر را در خیال خویش ناچیز دانست چون
مزاج حضور را با میر عالم مع اعیان و ارکان دولت از طرف خود برگشته و برآشفته دید مصلحتاً راجه مهیپت رام را در
خلوت و تنهائی بقسم کلام مجید ذهن نشین خاطر ساخت و باستمالت تمام ایما نمود که بالفعل نیمکاری سرکار معطل
است شما را از حضور پرنور سرفراز میکنم دائم معهذا تا زندگی من خیال دیوانی خود و عزل من نکنید که چراغ سحری
ام بعد من هرچه خواهند بگیرید برین هم اگر خیال عزل من خواهند کرد هیچ فائده مترتب نخواهد شد شما میخواهید
که فک حرمت من نمائید و من نه میخواهم که حرمت ریزی شما کنم ان شاء الله تعالی بالعکس آن بظهور خواهد آمد
درینصورت غیر از نقصان مقدمات سرکار امر دیگر متصور نیست چون او مجبول نخوت و غرور گشته بود و مردمان
ناقباحت فهم و خوشامدی مصاحب و مقرب که او بودند او را از جاده عقل مآل اندیش منحرف گردانیده برعداوت

او بہمی کار میر عالم مستعد ساختند و علاوه دیگر برین باد فرمای حضور پرنور شبانه روز راور او و دماغش را از باده
نخوت پر ساختند الست که مآل کار چگونه شود و کجا خواهد رسید کاه را با کوه چه نسبت هرگز هرگز نه فهمید میر عالم
را به آزری و بی تسلی داده سعی موفوره در انهدام بنیاد کار و بار دیوانی میر عالم از نیش زنی و فتنه انگیزی می نمود
پس میر صاحب مسطور برگشتگی مزاج مبارک حضور پرنور و اهل دربار بچنین حال زیاده تر دیده تا چار سوار سیانه از
خانه خود به بیرون باره دری خویش که متصل دروازه دهلی است آمده از آنجا از دروازه نزلولیه که حالا دربار ادری
میر معز مسدود است بیرون شهر رفته داخل کوٹهی صاحبان انگریز نزد کپتان سدنم صاحب وکیل انگریز بهادر گردیده
فرود آمد و باهم شریک مصلحت گردیدند چون خبر رفتن میر عالم بحضور پرنور رسید البته تشویش عاید حال گشت
از آنجا که ذات والای آنحضرت کوه متانت و بردباری بود هیچ چیز را ظاهراً نشده بدستور معمور امورات
بودند اما اینقدر حکم بنام داروغهای هرکاره و اهل اخبار و خفیه نویسان شهر صادر یافت که خبر میر عالم و
آیندگان و روندگان نزد ایشان ظاهر و پنهان دریافته اخبار تحقیق بعرض رسانند در مضورت متوسلان
میر مذکور احدی و از امیران سرکار نیز هیچکس در آنجا نرفت بلکه اقربای قریب میر صاحب هم نرفتند مگر منیر الملک
بهادر که نسبت دامادی جدید داشت همراه میر عالم بود روز دوم کپتان سدنم صاحب حاضر دربار جهانمدار
شده سوال و جواب در معروضه میر عالم بعرض رسانید که میر عالم خیرخواه دولت خداوند نعمت و نمک حلال موروثی
است هرگز از وامری که خلاف مرضی مبارک باشد بعمل نخواهد آمد امیدوار آنست که عفو جرایم او شود و مورد
الطاف شاهانه گردد بعد رد و قدح بسیار در عرصه قریب بیست روز مزاج مبارک را بر آن آورد که میر عالم
بخانه خود رفته تیاری ضیافت حضور نمود و خود بدولت و اقبال رونق بخش خانه میر صاحب مذکور شده
سر عزت او را باسمان تفاخر رسانید و با ستمالت تمام پرداخته راجه مہپت رام را که مصدر فتنه و فساد گشته بود
معزول نموده راجه گوبند بخش برادر راجه چندو لعل را بجایش با مور لشکر فیروزی وغیره فرمود میر عالم جواهر
و اقمشه گران بها وغیره امعه اسباب لایق نذر شاهان گذرانیده حضور پرنور را روانه دولتخانه عالی نمود

من بعد راجه مهیپت رام را بتشدد تمام از بلده حیدرآباد اخراج کرده به اورنگ آباد فرستاد که او از آنجا بقلعه سنگر
شاه پور رفته منزوی باشد مشار الیه بقلعه سنگر شاه پور مذکور رفته جمعیت فراهم کرده بمحاربه جمعیت سرکار و انگریزی
پیش آمد بعد جنگ صعب و کشته شدن گاردن صاحب انگریز و مردم طرفین مآل کار خویش درست ندیده خود را
در لشکر ملهار راو هولکر رسانید که در آن ایام ملهار راو مذکور بکمال تزک و طمطراق با جمعیت بسیار در محاربت
سرداران انگریز مصروف بود و شریک حال او گشت و از آنجا بجاهای دیگر رفته مجهول الخبر شد تا که پسر او و برادر
زاده اش راجه سری پت رام و دیگر معلوم نشد که چه شدند و کجا رفتند و راجه گوبند بخش باستقلال بندوبست
معاملات لشکر فیروزی و صوبجات نموده همواره حاضر دربار جهانمدار میگردید درین اثنا هر چند میر عالم
خواست که راجه چندو لعل را به پیشکاری خود از حضور سرفراز نماید چون گماشته راجه بهوانی داس دهرم ونت
راجه سورج ونت نام الیف رو به راجه شیر ل که دانای روزگار و مختار و فقیر مال بود و دیوانی راو پیشپر
دستی میر عالم سرانجام میداد بالغ آمده لعل آوردن نداد لهذا امیر عالم راجه چندو لعل را در سوال و جواب حضور
پر نور از طرف خود مقرر نمود که شبانه روز حاضر دربار بوده آنچه معروضه میر عالم باشد عرض حضور نماید و هرچه
ارشاد شود بمیر صاحب مذکور ابلاغ امر خداوند نعمت کند بعد انتقال راجه سورج ونت مذکور بتاریخ بست و دوم
صفر المظفر روز چهارشنبه سنه یکهزار و دوصد و بست و یک هجری میر عالم راجه چندو لعل را به پیشکاری خویش از
پیشگاه حضور پرنور سرفراز و سربلند و ممتاز گردانیده عزت او را بفلک الافلاک رسانید و نیز درهمین ایام
از سنه یکهزار و دوصد و بست و یک هجری میر عالم کنته بالای دریای عیسی که بزبان مردم اینجا مشهور بیسانکل
است بصرف شصت هزار روپیه متصل موضع کو نوال گوڑه باحداث در آورده متصل عیدگاه بلده بسمت مغرب
تالاب عمیق کلان به منبع آب نهر کنته که نقشه عجیب و غریب است بخرچ سه لاک روپیه ساخته نهر آب و آب نهر در
تمام بلده حیدرآباد خانه بخانه کوبکو گردانیده از زلال آب سعادت دارین حاصل نمود و هم مبلغ یک لاک روپیه
بخرچ ناله نهر در آمد چون کمانهای سد تالاب مذکور بتجویز انجنیر صاحب فرنگی که داروغه عمارات انگریزی بود

وعلم ریاضی خوب میدانست باتمام رسید و آب کنبه مذکور در تالاب مسطور گذاشتند و حوض کلان متصل حوض
رکن الدوله مرحوم ساخته پر آب نموده آب نهر روان کردند چنانچه تاریخ آن بالای دیوار شهر پناه بر سر حوض
مذکور مرقوم کرده نصب نموده اند بسم الله مجریها و الحمد لله مجریها و زیر این سجع سنه یکهزار و دو صد و
بست و یک هجری بر سر قطعه سنگ سیاه نوشته شاید تیمنا و تبرکا نوشته است چرا که سنه مذکور ازین تاریخ بر نمی
آید الغرض از درزهای کمانهای سد تالاب آهک معه آب جابجا بیرون آمده چنان معلوم میشد که سنگهای کمانهای
متفرق شده خواهد افتاد لهذا میر عالم انجنیر صاحب را اطلاع نمود که مردم اینجا را چنین گمان بخاطر راه داده است
او جواب داد که بسبب اینکه ریگ تالاب تا حال در درزهای کمانها نه پیوسته و گل سیاه و آهک باهم آمیخته بدر رز و
کمانها نه چسپیده است البته تا دو سال همینکه تالاب سال بسال پر آب خواهد شد دیگر آب از هیچ جا بیرون نخواهد
تا دو سال اگر چیزی در کمانها تخلل واقع شود در وسبت رقم تیاری تالاب ذمه بنده است از سرکار کمپنی داده
خواهد شد و فی الحقیقت چنین بظهور آمد که بعد دو سال از هیچ جا آهک و آب بر نه آمد و برای خاکریز عقب
کمانهای بیرون تالاب انجنیر صاحب مذکور بسیار بسیار تاکید و شدید کرده بود که اگرچه در خاکریزش یک لک
روپیه صرف خواهد شد اما تالاب را تا مدت هزار سال هیچ اندیشه نیست میر عالم در همین فکر بود که قضا
مهلت نداد و منیر الملک بهادر را زمانه بمهوت حال گذاشت و نیز باغ باره دری بالای جو تیاری سوی سمت
شمالی بلده پیوسته بشهر پناه بخرچ سه لک روپیه باهتمام علی بیگ خان بهادر و ابواحمد خان بهادر و بخشی اسمعیل خان
وغیره بتعمیر در آورده و جلو خانه و حمام باره دری و حمام جلو خانه مذکور و عمارت بالا محل و پایین محل باره دری
را آرایش و پیرایش تمام داده ضیافت حضور پرنور بعمل آورده جواهر بیبها که در معرکه استیصال دولت تیپو سلطان
حصه حضور پرنور و اعظم الامرا و نیز حصه خود از لارد بهادر کارنوالس گرفته بودند که چشم فلک مثل آن کم دیده باشد
ذکرش در احوال میر مذکور خواهد آمد همه معه باره دری پیشکش ضیافت حضور پرنور گردانید جوهریان وقت
مثل رادها کشن و سیتهه بنکتی داس و بیج رتن داس و موری داس و سیتهه گنشیومدن واله و سیتهه رگهناتهه

داس نیبره کیشوداس وغیره اهل کاروان و دیگر جوهریان ندی پار بیگم بازار و سیتهه رگهناتهداس رام و غیره و اهل چار کمان و ٹکسال همه بالاتفاق قیمت جواهر مذکور سه لک روپیه تشخیص نمودند سوای مالای یاقوت که صد دانه بقدر کنار و شستی کلان بود و رنگش اصل رومانی مجموع جوهریان مذکور یک زبان شده گفتند که این مالای یاقوت لاقیمت است که هیچکس از مایان و هیچ ریاست مثل این رقم نادر العصر بچشم خود ها ندیده پس چگونه بقیمت رسد عاصی مولف این تاریخ گلزار آصفیه این همه جواهر مذکور معه یک پاندان طلای مرصع که بجواهر اعلا از الماس و یاقوت و زمرد تیار شده بود با هفت برگ تنبول یک یک پارچه زمرد شفاف که قیمت آن نیز لاقیمت بود و از نزد مستقیم الدوله برادر نسبتی میر عالم که بسبب از تجویز ارسطوجاه که ذکر آن در احوال میر عالم مفصل خواهد آمد در موضع دکوال متصل قصبه کوهیر جاگیر خود مقیم بود بر طبق ایمای میر صاحب موصوف معه محمد علیخان شوشتری نایب میر عبد اللطیف خان ولایتی که برادر میر عالم مشهور شده بود و علی بیگ خان سوداگر در راجه بالمکند پیشکار خانگی میر عالم فتح دوست علیخان بهزاری موفوره آورده بخدمت میر عالم رسانیده بود با وصف آنکه هر چند که این همه صاحبان مذکور برای آوردن جواهر مذکور دست و پا زدند اما هیچ فائده مترتب نشد و مستقیم الدوله راضی نگشت اگرچه امانت میر عالم بود لیکن مستقیم الدوله این مقدر جواهر را منحصر بر طلبیدن خویش در بلده منظور داشته بهانه و مسابله مینمود و اصلاً در آن وقت باختیار منیر الملک بهادر بود که وی داماد نوشده شریک تمامی امورات دیوانی میر عسکر گشته بودند لکن نه هیچ خواستند که شریک غالب و رسد و مخالفت در دلیل باشد که از دانای دانایان بعید است که اختیار بدست دیگری در آید لهذا ممانعت تمام مینمودند چنانچه یکبار بالای باغ قدسیه که حضور پرنور رونق افزا شده بودند مستقیم الدوله دفعتاً از موضع دکوال جاگیر خویش آمده در خیمه میر عالم نشست میر عالم بمجرد شنیدن خبر ورود ایشان از خیمه دیگر که خوابیده بود بخیمه اعتصام الملک بهادر منشی حضور پرنور در آمده تقید بلیغ نمود که احدی را آمدن نه دهند و منیر الملک از مستقیم الدوله سلام علیک کرده نزد میر عالم رفته برای مستقیم الدوله طعام فرستاد و میر عالم در حضور پرنور عرض کنانید که مستقیم الدوله برادر اعظم الامرا غلام سید خان اند بغیر حکم و طلب سرکار از مقام خود آمده اند

حکم عالی شد قصد و پایاب تا بجائیکه بودند همه بجا بروند حکم شد که ایشان اقربای شما اند هرچه مناسب دانند بعمل آرند پس
میر عالم محمد صاحب میان خلف سلطان میان را با پنجاه سواران افغان مهدی همراه داده بمقامش روانه نمود
چون سخن عاصی نزد مشار الیه بسبب بودن پنج سال از دوستی برادر کلان عاصی بلا تکلیف دامی درمی موثر
بود بسیار بسیار قباحت ها ذهن نشین خاطر ایشان نمود و براه آورده جواهر مذکور بمیر عالم رسانید میر عالم در دعوت
جواهر مذکور در ضیافت باره دری نذر حضور نمود معهذا وقتیکه کتبه بالای دریای عیسی باهتمام سعید الدوله
بهادر و میر محمد علیخان بهادر و میر خلیل الله خان بهادر خلفان بهادر مذکور باحداث و اتمام در آمد میر عالم
مجوز ملاحظه اقدس شده هشت روز ضیافت شاهانه حضور پر نور در آنجا نمود بعد مراجعت خود بدولت
میر مذکور حسب الحکم حضور پر نور تیاری جلوخانه و چوکی خانه و دکاکین و دروازه کلان کمانی وغیره در دولتخانه
قدیم حضور از طرف خود از سنه یکهزار و دوصد و نوزده هجری شروع کرده تا سنه یکهزار و دوصد و بست و یک
هجری باهتمام میر محمد علیخان بهادر و علی بیگخان بهادر و میر خلیل الله خان بهادر مسطور و برادر عاصی خواجه
غلام حسن خان و عاصی مولف بتعمیر در آورده مورد تحسین و آفرین از حضور گردید و نیز کاروان سرا و مساجد
در هر منزل از چنیاپتن تا اورنگ آباد و پونا و مچلی بندر که در احوال میر عالم مفصل بقلم خواهد آمد باحداث
آورده بتاریخ بست و سیوم شوال المکرم روز جمعه سنه یکهزار و دوصد و بست و سه هجری ازین جهان فانی
بجهان جاودانی خرامید عالمی را افسوس ها دست داده چون سخت گیری اعظم الامرا مدتی عاید حال خلق الله
بود بعد انتقالش در عهد میر عالم همه فارغ البال زندگانی نمودند و هر صاحب مقدور بسیر و شکار و تماشای
گل و گلزار و رقص پریرویان شیرین گفتار حسب خواهش خودها مصروف گشتند و اخبار این مقدمات میر عالم
منع نمود که در لفافه های اخبار نه نویسند که اگر سر مو هم خلقت متنفر میشود و اگر خاموش باشم فردای قیامت خود
ماخوذ گردم لهذا در انداختند پس نوبت بآن حد رسید که هرگاه تیاری باره دری باتمام و اختتام در آمد خود
میر عالم مردمان اعزه را میگفت که شما در باره دری بمیر و پیر بروند و سیر و تماشا نمایند مردمان بپاس خاطرش [illegible]

وطوایف پری پیکران رقاص همراه خود میبردند و سیر و طیر و تماشا مینمودند و از اخبار آنجا نهایت خوشنودی
میر عالم میگردید بلکه طعام عمده برای هر یک هر فوی عشرت از باورچیخانه میر صاحب موافق او و مردم همراهیانش
میرسید الغرض ذات میر عالم خیر محض و محض خیر بود و سرداران کلکته که عبارت از لارڈ بهادر و جنرل و غیره
است چون ملاقات میر عالم نمودند دیگر احدی برابر قابلیت و شخصیت و متانت عقل و فطانت رای و علو
همت و شان و شوکت میر صاحب مذکور تفوق ندادند و همیشه میگفتند که مانند میر عالم هیچکس از هیچ
ولایت در کلکته وارد نشده و بنظر ما هرگز نه آمده و بسیار پسند کردند و خاطر داریها نمودند چنانچه روزی
میر عالم در تخلیه با لارڈ بهادر در مصلحت بالای کوچ که مراد از کرسی دراز باشد نشسته بودند و عصای دستی
میر صاحب که کار عاج بر و کرده بود در پهلوی خویش بدیوار استاده داشته بود و لارڈ صاحب آدم خود
را بزبان خود گفت که عصای مذکور را بی اطلاع میر صاحب بحکمت بردارد که خبر بایشان نشود بعد
فراغت بوقت رخصت چون میر عالم تفحص عصای خویش نمود لارڈ صاحب پرسید که چه چیز میجویید میر عالم
گفت عصای خود را لارڈ بهادر بعد شغف بسیار جواب داد که عصای پیر بجای پیر این عصا در دست شما باشد
نه عصای کار عاج پس عصای یک پارچه شاخ دارچینی که بالای سرش الماس های قیمتی بالی ده هزار
روپیه تعبیه کرده بود بدست میر عالم داد و خوشنود نمود معهذا دیگر تحایف بسیار نیز داده رخصت انصراف فرموده
روانه حیدرآباد گردانید میر عالم عصای مذکور را با همه تحایف دیگر نذر حضور نمود میر عالم در حین حیات
خود برای دفن خویش در پنجه شاه تیاری سرا و حوض و چبوتره و غیره کنانیده بسیار آرزو داشت که
در آنجا مدفون شود چون خاکش از خاک دایره میر مومن علیه الرحمه بوده و هر دو نسبت ولایت ایران
داشتند در پهلوی پدر خویش سید رضی قدس سره مدفون گردید و بموجب وصیت شان هیچ از مکان
بتعمیر نه آوردند بعد رحلت او منیر الملک از حضور خلعت خدمت جلیل القدر دیوانی سرکار دولت مدار
سرفراز گردیده سر عز و وقار بآسمان اعتبار رسانید تا اجرای کار خلق الله و ریاست منحصر بر ذات

راجه چندو لعل مهاراجه بهادر بود تمامی اهل دفاتر بمکان بهادر موصوف شبانه روز حاضر گشته چلکش را انجا
می آوردند و مهر دیوانی زیر مهر راجه مذکور می بود در سنه یکهزار و دو صد و بست و شش هجری
بست و یکم شهر رمضان المبارک ستاره دنباله دار که در علم هیئت ذو ذنب گویند بسمت مغرب جانب
بایان بالای آسمان هویدا گشته تا یکماه طلوع سر شام مینمود و تا یکپاس شب میماند بعد غروبش در عرصه
قریب هنگامه پنڈاره ها و جنگ مبارز الدوله بهادر با جمعیت انگریزی بوقوع آمده بفضل الهی شامل
حال گردید بمفصل بقلم اظهار می آید یعنی در سنه یکهزار و دو صد و بست و نه هجری شروع هنگامه پنڈاره
ها در تمام مملکت دکن شایع گردیده عالمی پامال حوادث گشته تعلقات همه ویران مطلق شدند زمینهای
رعایا و برایا و غربا و شرفا در قصبات و قریات باندیشه جان و ناموس در چاه ها افتادند و جان
خود ها دادند و آنها که بدست آن ملعون ها آمدند خراب شده از جان و آبرو تلف گشتند هزاران خانها بی
چراغ گردید و هزارها مردم زخمها برداشته مردند مال لکوکها روپیه بردند و غله بیشمار سوختند و هزارها خانه را
آتش دادند اما از هر جا که هوشیار شده بنادیق بالای اینها سر میدادند خیال آنجانه میکردند بلای ناگهانی
بود حال مملکت فسحت آباد دکن گشت که گاهی این حادثات باین طور هیچکس بنظر خود ندیده بلکه در تمام
عمر بگوش خویش نشنیده آخر الامر صاحبان انگریز مثل مالکم صاحب و غیره سرداران ذی عقل و تدبیر سراغ
این فتنه و آشوب و فساد جا بجا که برآورده بذمه باجی راؤ ثابت نمودند و اوّل سوال و جواب بدلایل
واثق کرده چهار هزار سوار برای شرکت جمعیت سرکار خود و جمعیت سرکار عالی آصفیه که در هر آن و زمان
هر دو سرکار حیز لا انفکاک دارند بجهت تنبیه پنڈاره های نابکار از باجی راؤ والی پونا درخواستند چون
او در دل خود در فکر حیلش بوده اقبال ننمود و صبر بجا بپرده از روی کار برآمده یقین شد که بانی مبانی همه
فساد خود آن نا قباحت فهم است ناچار پونه را از اطراف در گرفتند و او دولت خداداد صد ساله را
گذاشته جا بجا در فرار آورده و بکدو جنگ مغلوبه کرده لاعلاج خود را الفنسٹن مالکم صاحب مذکور نمود

که هرچه ورحق من صلاح وقت دانند بعمل آرند لهذا الکم صاحب بعد قرار وعدا لیبا یک لک روپیه ماهوار مقرر
کرده در قصبه بیتور متصل بنارس کاسی مقید و منزوی ساختند که هیچ جا بدون حکم صاحبان صدر نمیرود
جمعیت انگریزی محیط است انتقال دولت صدساله برهمنان پونا بیک حرکت نالایق بابت صاحبان
انگریز بهادر نمود خود کرده را علاجی نیست که کرد که بنیافت الله تقدس و تعالی منتقم حقیقی است خانه خرابی
لکها خلایق که ودایع و بدایع الهی اند وبال گردنش نمود هرچند راجه چندو لعل مهاراجه بهادر بهزار تدبیر ظاهر
و باطن ایما و اشاره به باجی راو کردند که مناسب وقت آنست قسمیکه طور اتحاد و اخلاص سرکار با صاحبان
انگریز بظهور می آید بر طبق آن عمل نمایند که مقتضای ایام چنین است چون او از خود رفته بود گوش
بر نصیحت نداشته خرابی دولت خویش از دست خود نمود و سخن شنوی هیچ دولت که گفته اند بالکل فراموش
ساخت درین ایام حکم صاحبان انگریز در تمامی ملک محوله برهمنان مذکور نافذ است و خزانه کرورها
روپیه معه اسباب و اشیای بیحساب که باجی راو در هر جا گذاشته بود به تصرف صاحبان مذکور گردید در سنه
یکهزار و دوصد و سی هجری

جنگ مبارز الدوله با جمعیت سرداران انگریز

جنگ مبارز الدوله بهادر با جمعیت و سرداران انگریزی بوقوع آمد کیفیتش اینکه شیر بیگ نام مرثیه خوانان
با خیاطان بازار چهاونی انگریزی مناقشه نموده در حمایت مرشدزاده مبارز الدوله بهادر پناه گرفت
و این مقدمه بطول کشید و به گفتگو انجامید ثابت جنگ رسل صاحب [illegible] وکیل انگریزی حاضر دربار
جهانمدار گشته نالش مرشدزاده موصوف در پیشگاه حضرت مغفرت منزل نمود که از راه تظلم خلق الله را
اذیت میرسانند خود بدولت و اقبال ارشاد کردند که بندوبست ایشان نمایند هرچند منیر الملک بهادر گفتند
که بندوبست مرشدزاده خود خود بکنیم احتیاج دیگری نیست اما ثابت جنگ مذکور حکم حضور را متمسک نموده
گفت که حکم بنام من صادر گشته من بندوبست ایشان بکنیم پس دو سردار انگریزی را با جمعیت یکهزار ابار

سه دو ضرب توپ بدولتخانه مرشدزاده مذکور فرستاده از همه جانب درگرفته شلکها سر دادند مراد اینکه
ازین هنگامه مرشدزاده ها را تنبیه دست دهد تا دیگر بر خلاف مرضی ارکان دولت بظهور نه آرند از آنجا که
مرشدزاده آفاق شجاعت ذاتی داشت از غیرت بجنگ پیش آمد و از طرفین هنگامه عظیم برپا گشت
درین عرصه از تیر و تفنگ کمان مرشدزاده موصوف یک سردار انگریز بر زمین افتاد سردار دیگر بغصه درآمده
ضربها را سرداده بهر جانب و بهر سمت که خواست گوله های توپ انداخت دفعتاً جوانان بار انگریزی از برق
اندازی ملازمان مرشدزاده توپ را گذاشته رو بفرار آوردند جوانان حبشی توپ را برگردانیده و مردم بازار
و تماشای خاک و سنگ بر سر اینها ریخته بخرابی پیش آمدند پسر ممتاز الدوله حال داماد حضور نیز بر سر دروازه
خود بالای راسته تا لا سپه جمله برآمده سنگ تفرقه بر سر سفروران انداخت و اینمعنی را ثابت جنگ رسل صاحب
هتک حرمت خود و جمعیت خود پنداشته بوقت شب هشتصد جوانان گوره ولایتی انگریزی را از چهاونی
لشکر جیبن ساگر اندرون بلده در باره دری راجه چندولعل طلبیده بر سر هنگامه دیگر گشت و خواست
که باز بر سر مرشدزاده مبارز الدوله بهادر بار دیگر رفته بدست آرد هر چند که فساد عظیم برپا شود و تخلل در امور
کلیات واقع گردد آن روز راجه چندولعل آنچه که شرایط فدویت و جان نثاری و حق نمک حلالی بود
بتدابیر الابقة صائبه لعل آوردند که اگر اعظم الامرا ارسطوجاه و میر ابوالقاسم میر عالم بهادر میبودند تحسین و آفرین
مینمودند یعنی ثابت جنگ مذکور را و جمعیت انگریزی را بزبانی محکوم حکم خود ساخته برگردانیده و در همون
شب روانه چهاونی ایشان نمود اینقدر امر لیست مشکل تر هر کس که جرات کرده لعل آورده باشد او خود
داند که چه کار عمده کرده است روز دیگر راجه صاحب مذکور حاضر دربار جهانمدار گشته رخصت رفتن خود نزد
ثابت جنگ مذکور در کوتهی از حضور پرنور گرفته روانه آنجا گردید در آنجا بعد رد و قدح بسیار و سوال
و جواب بیشمار آخر چنان مقرر شد که مرشدزاده ها یعنی مبارز الدوله بهادر و صمصام الدوله بهادر که شریک
حال یکدیگر بودند معه ممتاز الدوله چند روز برای رفع ندامت اینها در قلعه محمدنگر گولکنده به عنوان

سیر و شکار سکونت فرمایند لهذا بروز چهارم هر دو مرشدزاده و ممتاز الدوله را الصحابت حضرت تهنیت النسا بیگم عرف بیوی صاحبه قبله والده ماجده حضور پرنور و حضرت جهان پرور بیگم صاحبه محل خاص آنحضرت روانه قلعه مذکور فرمودند چنانچه در سنه یکهزار و دوصد و سی و پنج هجری باز داخل بلده حیدرآباد بدولتخانهای خود ها گشتند درین مقدمه همه آنچه که حق سعی موفوره از راجه چندو لعل بعمل آمد اظهر من الشمس است والا نه بعد رفتن و تغیری ثابت جنگ اگر رونق افزای مرشدزاده ها از قلعه مذکور در تعویق و تعذر میماند آینده بهزار شکل صورت پذیر میگردید که آئین انگریزی چنین جاری شده است الحمدلله آنچه شد بهتر شد و آنچه گذشت بهتر و بخیر گذشت اقبال خداوندی کار خود کرد در جلدوی این خدمت

شگرف و فدویت بلند و ارجمند درین سال مذکور

خطاب مهاراجگی راجه چندو لعل پیشکار آصف جاه ثالث

راجه چندو لعل بخطاب مهاراجه بهادر و بجواهر عمده و علم و نقاره و نوبت و بمنصب شش هزاری شش هزار سوار سرفراز و ممتاز از پیشگاه خلافت گردیده مشهور آفاق گشت و تصفیه کلی بوقوع آمد که تا رحلت خود بدولت و اقبال اعتبار احدی نمی فرمودند و هر چه منظور خاطر مبارک میبود حکم جهان مطاع بنام مهاراجه بهادر شرف صدور مییافت چنانچه تا لندن انگریزی احوال این سانحه عجیب و غریب تر فهیم در آمده مشهور گردید در سنه یکهزار و دوصد و سی و دو هجری خود بدولت و اقبال پانزدهم ذی الحجه متوجه باغ حضرت قدسیه شده جعفر یار جنگ بهادر کوکه خود را در خواصی عماری زردهم بازوی منیر الملک بهادر جاداده سرفراز فرمودند و بوقت سه پهر روز نیز در خواصی عماری شکاری که سکهه چال گوبند بهادر مذکور را نشانیده متوجه سیر صحرای اطراف باغ مذکور شدند بهادر مذکور بعرض بلاحظه جمعیت همراهی خویش مشتمل هفتصد و پنجاه نفر از سواران و بار پلتن و عبدالعلی غول و روهیله وغیره معه و ضرب توپ بملاحظه مبارک آورده گذارش کرد که اینهمه جمعیت خانزاد که بحکمت عملی از دیوانی فراهم کرده حاضر داشته است

محض برای کار سرکار همراه خود دارد و اینها همه محکوم حکم خداوند نعمت اند علاقه از غیر ندارند و تنخواه اینها از
دیوانی میبابند حکم شد که متصل فرودگاه زیر سراپرده خاص فرود آرند و لبسیار تحسین و آفرین نمودند در سنه
یکهزار و دو صد و سی و چهار هجری سواری مبارک در هودج زر داسد نواز جنگ بهادر کوکه خود را در جواب
فشر انداز فرموده از دولت خانه قدیم متوجه درگاه سید حسن برهنه صاحب شدند و در همین سنه
مذکور شروع اختلاف هوای مخالف وبا در بلده حیدرآباد و دیرونجات و تمامی بلاد و امصار و حصون
و قریات شده عالمی تباه گشت در طرفة العین از یک استفراغ و یک اجابت انسان جان بحق تسلیم
میکرد اهل اسلام دعاها و عملهای صالح کردند و هندوان برغم خود دیول ها را پرستش و پوجا نمودند و
مهاراجه بهادر در چارمنار و دوازده بازار کلان بلده برای دفع این آفت بر طبق خواهش برهمنان
پوجا کنانیدند که صدها مرغ و جاموش و گوسفندان و غله بسیار و زر و نقره بتصرف پوجاریان بدقوم
در آمد و بعضی مسلمانان هم بترس جان پوجا کنانیده همون آن مردند خسر الدنیا والآخره شدند اما
ازین حرکات هیچ فائده مترتب نگردید طرفه اینکه در سال سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و هفت هجری که از
بست و چهار سال هوای مخالف وبا قایم است شخصی از هندوان نهایت تکلف و فیها نواخته پوجا
در دیول می برد و قریب پنجاه کس همراهش بودند چون رو بروی دروازه مکه مسجد رسیدند شهدای[له]
انجا و فعتاً بیرون آمده اسباب پوجا را غارت و لوت کردند و گوسفندان و مرغهای پوجا و غله وغیره را
بردند و شور و زور نموده دو سه گوڑ بها یعنی دیول چوبی را شکستند و یک علم بزرگ برآورده بنام حضرت
محبوب سبحانی قدس الله سره العزیز که جهنڈه نامند در میان چارمنار استاده کرده نوبت نواخته فاتحه
جاری ساختند خلقت خدا مطابق اینها از هر خانه جهنڈه ها و بیرقها برآورده در چارمنار برده کنده و
فی العمل آوردند و دیولها را شکستند لهذا بلوه عظیم برپا شد قریب بود که فیما بین اهل اسلام و هندوان
مناقشه شمشیر بوقوع آید مهاراجه بهادر بسیار بسیار تهدید و تاکید کرده به ممانعت در آمدند انسان آنچه شدنی بود

[له] مراد از [illegible] ۱۲

پیشم

پیش ازین حرکات کہ بود ازین بسیار تخفیف گشت اگرچہ زور و شور وبا آنقدر نیست کہ سابق بوده اما سلسلہ
ہنوز بالکل موقوف نشده است چنانچہ در سال یکہزار و دو صد و پنجاه و ہشت ہجری در اوایل ایام تا دو ماه
شدت وبا بوده قریب یکہزار انسان از مسلمانان رو بہ بہشت آوردند و از ہنود ان غربا بسیار تلف شدند
بعد از آن موقوف گشت تا اینکہ بفضل الٰہی جناب حافظ حقیقی دافع البلیات و الآفات تمام سال سنہ
یکہزار و دو صد و پنجاه و نہ ہجری تا الآن کہ بست و دویم ماه محرم سنہ یکہزار و دو صد و شصت ہجری است
بخیریت تمام گذشت کہ احدی باین مرض نقصانی نمود نہ مسلمانان و نہ ہنود و الحمد للہ حمدا کثیرا او و افراد لعالی
شانہ در تمام ہفت اقلیم خلقت خود را از جمیع آفات و بلیات مصون و مامون دارد آمین رب العالمین
معہذا درین ہنگامہ وبا کہ محض آزمایش بود ایمان و اعتقاد صاحبان ایمان و اعتقاد و بتصدق سرور
انبیا علیہ و آلہ و اصحابہ صلوات بی غایات باد آنچنان ثابت و قایم ماند کہ او تعالی شانہ نصیب ہمہ مسلمانان
گرداند بنہ در سنہ یکہزار و دو صد و سی و ہشت ہجری سانحہ تازه با قوم مہدویان بر مقام چنچل گوڑه متصل
دروازه دبیر پوره بلده حیدرآباد بوقوع آمد کیفیت آن اینست کہ در عہد حضرت غفران مآب میر نظام علیخان
بہادر چون جمعیت پایگاه بسرداری و کرگی شمس الامرا بہادر تیغ جنگ قریب ده ہزار سوار ملازم رکاب
ظفر انتساب سرکار دولتمدار گردید دلدار خان نامی جمعدار مہدوی با دو صد سواران ہم قوم خویش نیز نوکر
بہادر معز گشت و بالای چنچل گوڑه مسکن و مقام خود ساخت و ہر روز برای سلام حاضر دربار میگردید
رفتہ رفتہ و چند مدت چنچل گوڑه آنقدر آباد شد کہ ہمہ احتیاج در آنجا بہم رسیده سوداگران این قوم از چہار
طرف اجناس فروختنی آورده خوشحال گذرا اوقات مینمودند و قریب چہار ہزار سوار ازین قوم با سرداران
و جمعداران و سپاہیان بیش قرار نوکر سرکار در رسالہ ارسطوجاه و دیگر امیران و راجایان گردیدند تا نوبت
دلدار خان از فتنہ و فساد و ہنگامہ آرای بر سر کسی قرضدار در اندیشہ بودند بعد انتقال خان مذکور کہ سر خیل
این قوم بود سلطان میان یکی از پسر زاده ہای بزرگش ایشان مرد بہادر صاحب قسمت بود دیر و عقل رسای

خویش باعظم الامرا ارسطوجاه رشد سهم رسانیده قریب بده هزار سوار و بار و پیاده ها و محالات کنگگیری و گنگاوتی
وغیره از سرکار بهره مند شد پس در دیوانی ارسطوجاه و میر عالم کار ثروت این قوم بآندرجه و بلند مرتبه کمال رسید
که معامله داد و ستد از ادنی تا اعلی منحصر بر معامله ایشان گردیده همه ملازمان سرکار هندو و مسلمان مقروض ایشان
گشتند کسانیکه مال اندیش و قباحت فهم صاحب مروت و آدمیت بودند معاملات را بسرکار رسانیده قسمیکه
تراضی طرفین میشد بعمل می آوردند و قضیه برطرف ساختند و آنهاکه بد معامله و کوتاه اندیش قباحت نافهم
و بدنام کننده قوم بودند معاملات را از بی مروتی به پیچان نوشته دگرگون ساختند خود هم بدنام شدند و قوم را نیز
بدنام کردند شعر چو از قومی یکی بی دانشی کرد * نه که را منزلت ماند نه مه را * مشهور آفاق است و قرضداران
بد معامله را نیز حال همین هر دو از اهل مرکب تباه شدند و برباد رفتند چنانچه در سنه یکهزار و دوصد و بست
و هشت هجری بست و هفتم ماه رمضان المبارک بوقت شب در عین خواندن تسبیح معمولی ایشان هفت
کس از قوم سلیمان زئی که برای رقم جزوی قرض مدتی در حویلی پنی خان که دران ایام آنکهان در اختیار
سلطان میان بود فرود آمده بودند و مشار الیه خبرگیری ایشان از احتیاج نمود و قریب بود که صورت ادای
رقم هم شود بعد چند سال آنشب بی صبری را بکار آورده قابو کرده هنگامه پیچیپی برسر سلطان میان برپا
نموده از طرفین سیحان رفتند تا سلطان میان آنشب کار نشانه کرد چون گلشیر خان کلان هم بمقابله ایشان
آمد اگر اندک پهلوتهی نمیکرد آنها تا البابه سلطان میان هم نمیرسیدند که سردار بود هر چند رفیقان گفتند که
درگذرند آن بهادر میدان مردی جواب داد که او از مقابله سلطان میان درنگذرد و سلطان میان از مقابله
گلشیرخان درگذرد و این مقدمه تا قیامت زبان زد عام باشد پس استقبال عدو کرده از کوته یراق چه هر
طرفین کار هر دو دست و گریبان باختتام رسید تا حال مشهور زمانه است و محمد صاحب میان را زخمی برجبه
دست راست آمد و او از دانائی خود از دست ایشان گرد و جانب کتاره بالای هر دو پهلویش در آورده نشانیده
بودند به حکمت عملی فرزانه خویش خود را چنان بر آورده که دانای روزگار تحسین و آفرین کردند و هکسیر

ازان

ازان مخالفان جان برنشدہ ہمہ ہفت کس تقتل رسیدند از باعث رحلت سلطان میان اگرچہ جمعداران دانا و مآل اندیش و قباحت فہم بسیار بودند و کار بموافقت و مطابعت و رضامندی سرکار عمل می آوردند اما بعضی جہلا خودرائی را کار فرمودہ چون در اختیار ایشان نبودند ہرچہ در دل خود داشتند بے اطلاع ایشان بظہور آوردند چنانچہ گویند یاسین خان پسر دلدار خان جمعدار مذکور روزی در مشیر آباد و بابکی استاد طفلان گفت کہ شما چرا مذہب ما قبول نمیکنید کہ از احادیث و آیات مسلم الثبوت است او جواب داد کہ بزرگان ما ہمہ اہل سنت و جماعت بودند و من پیرو بزرگان خویش ام و دو سہ بار ہمین طور تکرار بعمل آورد استاد مذکور لاچار شدہ گفت اگر مولوی حافظ عبد الکریم بفرمایند کہ مذہب شما حق است البتہ قبول خواہم کرد پس ہر دو باتفاق در مسجد جلوخانہ میر عالم بہادر نزد مولوی حافظ عبد الکریم آمدہ یاسین خان سوال کرد کہ مولوی صاحب چیزی از فضایل مہدی علیہ السلام ارشاد فرمایند مولوی صاحب مذکور فرمود کہ فضایل کدام مہدی را بیان کنم کہ مہدی دو اند یکی مہدی ما کہ تا حال ظہورش بظہور نہ آمدہ و دیگر مہدی شما کہ نزد ما حقیقت حال ایشان باستحقاق کلی نرسیدہ ثابت نشدہ پس یاسین خان بغضب در آمدہ گفت کہ مہدی ما حق است و تفوق بالا مرسلان اولی العظم دارد و ہر کس کہ قایل مہدی ما و ایمنے نیست یقیناً کافر مطلق است مولوی صاحب گفت کہ این شخص نہ برای پرسش مسایل آمدہ است بلکہ برای انتشار فتنہ و فساد بنظر می آید این را از مسجد بیرون کنند پس مردم جمع شدہ قیل و قال و کشش و کوشش نمودند درین ہنگامہ زخم خوردہ بر پیشانی یاسین خان رسید کہ یک دو قطرہ خون بیرون بر آمد او از مسجد بر آمدہ بالای حوض جلوخانہ مذکور نشست کہ یکی از قوم او رسیدہ ملحق شدہ مطلع گردیدہ جا بجا خبرش رسانید در عرصہ چہار گہڑی تمامی مردمان قوم مہدوی از ہمہ جا جمع شدند قریب شام ہنگامہ عظیم در جلوخانہ میر صاحب مذکور برپا شد منیر الملک بہادر آنروز در حویلی خود کہ مشہور بچہتہ است برای استاد کردن علمای عشرہ محرم کہ سلخ ذی الحجہ روز شنبہ بود رفتہ بودند ہرچند خواستند کہ تصفیہ این مفسدہ شود لہذا حکیم خواجہ احمد خان برادر حاجی محمد راوراق را کہ تعلقہ عمارت و

باز ارشاد شد برای فهمایش اینها فرستادند هر قدر که فهمایش اینها میکردند زیاده تر هنگامه برپا میشد درین حال
دایم خان بهادر و برادرش حسن خان بهادر مند وزئی که مذهب سنت وجماعت دارند از خانه خود آمده
در مسجد جلوخانه مذکور شریک حال مولوی مسطور گشتند دایم خان بهادر گفت مولوی صاحب کار با قوم غیر افتاده
است و هنگامهٔ عظیم برپا شده شما بخانه ما تشریف برند تا این فتنه تسکین یابد و الا سخت قباحت است
مولوی گفت که از مدت مدید در آرزوی بهجور روند برای شهادت بر طبق ارشاد رسول کریم صلی الله علیه
و آله وسلم که در حین اقامت مدینه منوره در عالم رویا فرموده اند که مولوی تو از اینجا بحیدرآباد رفته در آرزوی
شهادت مقیم باش که از پردهٔ غیب چه در جلوه ظهور می آید لهذا خانه خود گذاشته خانه خدا اختیار نشسته ام و آن
ارشاد الحال صورت پذیر گشت پس چگونه از مسجد که خانه خدا را الذارم هر چه شدنی باشد باشد از من نخواهد
شد پس عنایت خان پرورزئی که سوار فیل آمده بود خواست که اندرون مسجد که برتقید مولوی مذکور هر دو
در مسجد کشاده بودند داخل شود دایم خان و حسن خان بمانعت پیش آمده گفتند که برادر عنایت خان ترا
لازم نیست که فساد در خانه خدا برپا کنی و گرنه فیما بین قوم ما و شما تا قیام جهان سررشته شمشیر موقوف نخواهد شد
و انتقام ظلم بر مولوی غیر بی تقصیر حق سبحانه تعالی روا نخواهد داشت بلکه بهتر اینست که گوش بر سخن ما
نهاده این فتنه بیجا و آشوب ناگهانی را بر طرف سازد که در پیچ نام آوری گشت هر چند نصایح دلپذیر
بالا نصایح دلپذیر نشود و هیچ فایده مترتب گشت آخر از شمشیر طرفین بعد جدالهای بسیار هر دو مقتول شده دایم خان بهادر
بشهادت رسید و حسن خان بهادر جنگ نمایانه کرده مخالفان را از پا در انداخته زخمهای کاری برداشت
بعد از آن چون دیگر مهدویان جوق جوق رسیده تفنگها سر دادند از آن تاج محمد خان پسر قادر نواز
خان حکیم و یک جوان عرب که در خواندن سنن مغرب مشغول بودند کشته شدند پس یاسین خان و
دیگران اندرون مسجد در آمده تلاش مولوی مذکور نمودند مولوی خود بخود آواز داد که بیا ای نامهربان
اینجا هستم درین اثنا یاسین خان بر سینه پر نور ایمان مولوی صاحب موصوف بر آمده به شمشیر ظلم و ستم خود

آنمظلوم

آن مظلوم بی تقصیر را ذبح نمود آن ذبیحه خداشناس و آن رکن دین متین مبین محمدی صلی الله علیه و آله وسلم
عقیدت اساس بوقت جاری شدن شمشیر کین بآئین همین زمزمه لا اله الا الله محمد رسول الله،
انا لله وانا الیه راجعون و جان بحق تسلیم شد مهدویان چون دیدند که احدی بمقابل با نیت تسبیح خود
خود خوانده از مسجد بیرون آمده کشتگان خود را که چهارده کس مقتول و ابرهیم خان بهادر و حسن خان بهادر
مندوزئی بهادران میدان نبرد بودند برداشته بمقام خویش بردند حالتی گذشت که مردم شهر ازین واقعه
در تحیر و تفکر افتادند که چه شد و آخر انجام چه خواهد شد و هیچکس بداد مظلوم بیداد و برآمد سید نصرت پیرزاده
ایشان وار وغیره هرکاره های سرکار در همون شب همه کیفیت سرگذشت بر طبق مدعای خویش بعرض اقدس
حضور رسانیدند که مولوی عبدالکریم از سر جهل خود جان خویش دادند و تقصیر مایان درین مقدمه بالکل نیست
ناگاه و ناحق فضیحه بر پا نمودند هژدهم محرم الحرام روز چهارشنبه یک حادثه تازه بظهور آمد مردمان شهر قسمیکه
بودند خاموش بودند دفعتاً دویم شهر مذکور روز پنجشنبه سید نور الاولیا صاحب برادر سید نور الاصفیا صاحب
فرزندان حضرت مولوی حافظ حاجی سید نور العلی صاحب قبله قدس الله سره العزیز بنام تمامی علمای بلده
حیدرآباد رقعه ها نوشتند بدین مضمون که دیدید خون حافظ حاجی عبدالکریم که رکنی از ارکان مذهب ما بود
چگونه ریخته شد و کسی به فریادش نرسید پس از روی شریعت مذهب ما بر ما واجب است که تمامی اهل مذهب
خود را یکبار اعلام دین مبین نمائیم اگر همه اهل سنت و جماعت بر سر قصاص جمع شوند و جرأت نمایند کار بایست
ماست و اگر حمیت دین خود را از دست داده نامردی را کار فرمایند حق بطرف ماست و اتمام حجت با همه از
مواخذه عقبی فارغ البال ایم دیگر سنگ جلاوطن میکنیم آینده شما دانید و کار شما و گرنه از جهالت این قوم خون
هریک از ما همین طور ریخته خواهد شد پس همه علما در اتفاق کرده در یک مسجد جمع شدند و خلقت خدا را
تحریص نمودند چون این خبر بسمع مهاراجه بهادر رسید مآل اندیشی را کار فرموده زبانی غوث خان
جمعدار به علما گفته فرستادند که اجماع شما درین مقدمه بسیار خوب و مناسب است و ما هم شریک حال شما ایم

وتابع اعلام دین مبین اما از که مسجد دولتخانه حضور پرنور قریب تر است اندیشه ها دارد و بهتر اینست که در جامع
مسجد بوده قسمیکه لعل خواهند آورد ما همه شریک حال شما هستیم مدعای مهاراجه بهادر این بود که مکه مسجد وسعت
تمام دارد و در جامع مسجد اگر چند کس جمع خواهند شد بسهولت فهمایش آنها نموده رفع هنگامه بوقوع آورده
خواهد شد تا خونریزی خلقت خدا آینده نشود در بصورت همه مولوی و علما از مکه مسجد برخاسته در جامع
مسجد قرار گرفتند اما خلقت خدا یک نشان بزرگ در چارکمان بالای حوض استاده کرده جهنده محمدی
نام نهاده خلق الله را زیر لوای محمدی علیه السلام در کشیدند تا اینکه قریب یک لک آدم مسلح و مکمل با ساز و یراق
و آلات حرب در سایه لوای مذکور جمع گشته مجموع بر سر جنگ مستعد گردیدند هر چند فهمایشها از سرکار نموده
شد هیچ کس بگوش هوش نشنید بلکه جوابهای بالعکس داده بر سر قیل و قال دیگر در آمدند درین اثنا علمای
حاضرین اهل مجمع را گفتند که وقتیکه شریعت پناه بلده همراه ما و شما اتفاق نکند اجماع ما استوار و معتبر نیست
اصلاً شیخ حیات الله و مفتیان سرکار قاضی محمد ذوالفقار خان بهادر شریعت پناه رفته بر لیت طلب علما ایشان
را نیز حاضر نمود پس اجماع را قوت تازه حاصل آمد و خلق الله از حد زیاده مستعد جنگ گشتند چون خبر جمع شدن
خلق الله همراه علما و مولویها و آمدن شریعت پناه بسمع مهدویان چنچل گوڑه رسید نهایت مشوش شده
وکیل معقول خود را بخدمت مهاراجه بهادر راجه چندو لعل فرستاده برسوخ تمام معروض داشتند که مهاراج مالک
ما اند بهر صورت که دانند و توانند این بلوه عام را موقوف سازند و یا در عیوض مولوی شما یاسین خان
را که ممد فساد و باعث این هنگامه است سپردیم تا هر چه خواهند بکنند مولویها مجموع گفتند که ما را با یاسین
خان هیچ سر و کار نیست اگر تسلی خاطر ما میخواهند بعیوض مولوی ما روشن میان را دهند تا قصاص برابر
باشد آن روز و آن شب در فهمایش و سوال و جواب طرفین گذشت صبح روز جمعه سیوم ماه محرم سنه یکهزار و دو
صد و سی و هشت هجری همینکه برای نماز جمعه دروازه های مکه مسجد کشادند تمامی خلقت خدا و مولویها همراه
مولوی حافظ حاجی میر شجاع الدین حسین صاحب و مولوی حاجی سید نور الاولیا صاحب و غلامی صاحب

خطیب مکه

خطیب یکی مسجد و شریعت پناه و دیگران نیز داخل که مسجد شدند بعد ادای فریضه جمعه مولوی هاشمی مسطور خلقت خدا را
تحریص نمودند به همین نمط که هر کس امروز بر سر این قوم رود و کشته شود فردای قیامت در بارگاه احدیت جل شانه
فارغ البال در زمرهٔ شهدای بدر و احد چنین همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم محشور خواهد شد
بر همین ما که اهل شریعت ایم ضامن این شخص هستیم که اگر برای جز نفع خود ما گفته باشیم روز قیامت در حضور جاه و جلال
خداوند حقیقی کبریای حال گناهان شما ایم پس نیاز بهادر خان بهادر و منصور خان بهادر و دیگر جمعداران
و سپاهیان تمامی برخاسته بر سر چنچل گوڑه با انبوه کلها مردم و صالح محمد خان و عبد الرحیم خان خلف الشان
و پسر احمد خان و محمد خان گکیانی و غیره رفتند و دروازه یاقوت پوره شهر کشاده با انبوه عام بیرون شهر
بمقابل چنچل گوڑه رفتند و مقام افغانان مذکور قرار گرفتند چهار گهڑی روز باقی بود که جنگ از طرفین بوقوع
آمد و فتنا شمشیر خان بمقابل نیاز بهادر خان بر آمد و جوق کثیر مهدویان بر سر منصور خان بهادر بر افتاد
نیاز بهادر خان همراهیان خود را برای کمک منصور خان که فرستاده خود تنها استاده بود فیما بین شمشیر
خان و نیاز بهادر خان محاربه شده از شمشیر نیاز بهادر خان کار شمشیر خان و از شمشیر شمشیر خان کار نیاز
بهادر خان باتمام و انصرام رسیده هر دو بر زمین افتادند و دست بدست خدمتگاران نیاز بهادر خان نعش
او را در میانه سواری انداخته بمکانش بردند سبزه میان همشیره زادهٔ منصور خان جوان بست ساله نوشه
بعد حملهای بسیار و در انداختن عدوهای خویش بعالم باقی خرامید و منصور خان بهادر نیز داد مردی و
مردانگی داده بعد جنگ صعب و کشتن مخالفان بشمار جان خود نثار دین و آئین محمدی علیه السلام نمود
مهدویان میدان او خالی دیده توپ منصور خان را که همراه خود آورده گولها سر داده بود بمقام خویش
در چنچل گوڑه بردند میرزا نصیر بیگ ولایتی بی استفاثت غیر حملهای رستمانه کرده جهان فانی را پدرود نمود
محمد خان گکیانی جمعدار حملها کرده زخمی بالای دست برداشته عدوی خود را کشته معه پسر کلان خویش
امانت الله خان بسلامت بر آمد غلام جیلانی خان پسر کنو میان جمعدار نیز حملهای بسیار نموده شهید گردید

با بعضی که بسبب قرض در قید اینها اذیت ها کشیده بود و بسیار کسان را او را انداخته بحفظ جان بر آمد تا بسیار زخمها
برداشته بود که در چهار پنج ماه صحت یافت شیخ حیات الله بانی مبانی بلوهٔ نابکار دل حمله ور گشته بسیاری
را از تیغ بیدریغ در آورده سلامت بر آمد چون مغرق بلباس زری بود در تمام جنگگاه بنظر هر کس در می آمد
که سور و تحسین و آفرین گشت جوانان بیگن پلی واله ها که بیست نفر یکجا استاده بودند بعد حمله های مردانه
و جنگهای رستمانه مخالفان بسیار را ته تیغ نموده همه ها رو بآخرت نمودند و علی هذا القیاس جوانمردان دیگر
و رزم آرایان علحده همین طور جا بجا میدان رزم را محفل بزم والنسته داد مردی و مردانگی داده بعضی بسلامت
بر آمدند و برخی عاقبت پیر هستند که ذکر فرداً فرداً موجب طول کلام است عربها تا یکپاس شب بنادیق ها
سر داده بسیاری را زده چون میدان خالی دیدند ناچار رو بخانها کردند و مهدویان بمقام خود در تحیر تمام
شب بسر بردند که شب حامله است فردا چه زاید هرگاه خبر کشته شدن امیران سرکار باین صورت بحکم سرکار بحضور
پر نور رسید دفعتاً دریای غضب سلطانی که فی الحقیقت نمونه قهر الهی است بجوش آمده بوقت نصف اللیل
حکم جهان مطاع بنام راجه چندو لعل مهاراجه بهادر بکمال تشدد و تعصب شرف صدور یافت که مهدویان چنچل گوڑه
امیران سرکار ما را که بازوی دولت و جان نثاران بکار سرکار بودند یک یک را بیجا کشتند و از قهر و غضب
خداوندی هیچ نترسیدند همین وقت پلٹنهای انگریزی ملازمان سرکار را بر سر اینها فرستید که صبح مقام چنچل
گوڑه را با خاک برابر سازند و احدی را نگذارند بمجرد ورود حکم خداوند نعمت مهاراجه بهادر هم که داغ بدل نشسته
بودند بسرداران چهاؤنی الوال ابلاغ امر خداوندی نمودند و در عرصه چهار گهڑی چهار هزار جوانان بار معه
ده ضرب جلوی و قلعه شکن خورد و بزرگ و سرداران انگریز بارنٹ صاحب و مارٹن صاحب و کپل و سادلین
صاحب وغیره چهار گهڑی شب باقیمانده بر سر چنچل گوڑه آمده از هر طرف جنبان در گرفتند که بغیر صبح صادق
احدی را خبر آمدن اینها نشد علی الصباح چون مهدویان خفته بخت بیدار شده جمعیت انگریزی را گردا گرد
خویش بچشم خود ها معائنه کردند نهایت متحیر و متفکر شدند چون کار از دست رفته کار در بر حلق رسیده بود

هیچ تدبیر بکار نیامد لاعلاج شاه عالم خان جمعدار که مشهور بسالم خان بود بغیر سلاح و یراق پیش سرداران انگریز
بهادر مسطور رفته گفت که من در این مجلس شریک این قوم نبودم و در خانه خود نشسته‌ام من خیرخواه سرکارم طعام
ضیافت مرا قبول فرمایند صاحبان صدر جواب دادند که شما اگر شریک ایشان نمی‌بودی لازم که بخدمت مهاراجه
بهادر حاضر باندی که وقت کار نوکر پیش آقای خویش میباشند بودن شما در خانه خود در بنجا دلیل قطعی بر
شراکت قوم است معهذا ما همه منتظر حکم خداوند نعمت خود حضور پرنور ایم ما را با ضیافت شما چه کار و با این همه
جلادوراستی گفته اند نه در جنگ جای تشنه است و بالعکس بروید بفکر خود باشید که ما نیز مامور کار خویش
بر طبق حکم سرکار هستیم هیچ حکم حضور به کمال تشدد صادر یافت که باید ولیت ملاحظه مینماییم تا حال آواز
توپها نه آمد جای سر و هند از آنجا که مهاراجه بهادر ترحم شعار اند به جمعداران گفته فرستادند که حکم حضور پرنور
به برانداختن بیخ و بنیاد شماست و من نظر بر حال اطفال صغیر بی گناه مستورات بی تقصیر شما بعاجزانه التماس و عذر
مافات از طرف شما در پیشگاه خداوند نعمت جرأت مینمایم او تعالی شانه ترحم فرماید که عذر من بدرجه پذیرائی
در آید زنهار زنهار اگر احدی از سر جهل حرکتی نامناسب کند بیقین خاطر شما باشد که تا طفل شیرخواره هم
باقی نخواهد ماند حکم قتل عام است و بس جمعداران بمجرد شنیدن کلمات جان بخش مهاراجه بهادر بهزار جان
قبول کرده دم خود را بستند دم در این [illegible] در کشیدند و ممنون منت شدند که هرچه در حق ما نمک خواران
صلاح دانند از راه بنده نوازی بعمل آرند و تابع امر هستیم بقول اینکه مصرع این وقت کرم هاست
نه هنگام تغافل بعفو گناهم [illegible] پس مهاراجه بهادر عرض حضور فیض گنجور کنانید که مجموع اهل جمعیت گوده از
پیر چهار ساله تا طفل شیرخواره سلاح و یراق خود پیش سرداران جمعیت سرکار ورانداخته با چشم گریان و
سر عریان دست بدعای سلامتی حضور پرنور بدرگاه مجیب الدعوات بلند ساخته بعذر مافات خجل و محجوب
معروض میدارند که ما همه نمک خواران قدیم سرکار دولتمدار ایم چه مقدور دارند که دم نمک حرامی زنند
و آنچه جاهلان ما کردند بسزای عمل جهل زشت خود رسیدند و ما همه تصدق فرق مبارک روزی خواهیم شد

وحالا بدعای ازدیاد عمر و دولت مشغول هستیم درین باب هرچه امراز آنجا که ذات عالیه درجات حضرت
مغفرت منزل علیه الرحمه مظهر جمال با کمال ترحم بود از معروضهٔ معقول و الحاح و عاجز نالی مهاراجه بهادر
دریای رحمت بجوش آمده حکم خداوندی شرف صدور یافت که همه جلا وطن نمایند اگر احدی خواهد ماند
بقتل خواهد رسید حسب الحکم همه ها بعضے بسوی کرنول و برخی بجانب هندوستان برداشتنی را برداشته
و گذاشتنی را گذاشته بقرار مهلت سه روز راهی شدند و اکثر غربا افغانان و غیر ان بحال تباه هرجا که خواستند
در قصبات و قریات قرار گرفتند شاه عالم خان را مهاراجه بهادر فرمودند که کشتگان قوم خود را که بی دفن و
کفن افتاده بودند و مهلت تدفین نبود مجموع را بجا که سپرده روند و بپاس خاطر او باربرداری هم دهانیدند
بعد از آن عرض حضور شد که مقام چنچل گوڑه خالی شده احدی از قوم مهدویان نماند همه ها رفتند حکم
شد که جوانان پلٹن بارسهاهی شاهیار الملک بهادر در آنجا فرود آمده حفاظت عمارات وغیره نمایند
بعد اخراج اینها قدغن بلیغ شد که ازین قوم احدی اگر در بلده بنظر در آید گرفته بکوتوالی رسانند مگر دو سه نفر از
ذی اعتبار سرکار که گاهی شریک حال قوم نشده بودند بفرط الطاف خداوندی در تعلقات متعلقه خود بوده بعد
چندی باستعانت مهاراجه بهادر وارد بلده گشته بشرف ملازمت و سعادت آستان بوسی حضور پرنور
مشرف گردیدند یکی محمد صاحب میان که درین ایام مخاطب بصف شکن جنگ شده بودند خلف سابانیان
معه برادران و اقربا در تعلقه کنگلیری و گنگاوتی وغیره با جمعیت همراهی خویش بغیر قوم مهدوی و دیگر
کرار نواز خان بهادر المعروف بدوله خان عم پسر خویش امیر نواز خان بهادر در تعلقه قلعه بلدرگ وغیره
مامور کار و بار خود بودند و نذر و نیاز فراوان در حضور پرنور گذرانیدند از آنجمله سه زنجیر فیل سواری
لایق سوای دیگر اجناس عمده گذرانیده محمد صاحب میان و علی هذا القیاس دوله خان بهادر و نیز
در خدمت مهاراجه بهادر گذرانیده درستی امورات خود ها بدرستگی تمام نمودند و مورد الطاف شاهانه
گردیدند طرفه اتفاق اینکه در سنه یکهزار و دو صد و چهل هجری محی الدوله حکیم الحکما عزت یار خان

مغفرت

منصبدار و مصاحب و معتمد حضور پرنور را چهار کس افغانان مهدوی پسران یکی پیرزادهٔ ایشان که ناحق
عداوت با شاه عالم خان جمعدار داشتند بسبب اینکه در سوال و جواب طلب خان مذکور حکیم الحکماء موصوف
ساعی بودند برای برهمی کار شاه عالم خان از کرنول وارد بلده شده در چارکمان متصل حوض درمیانه
سواریش به بهانه ملاحظه کنانیدن نبض خود از کوته یراق جمدهر ناحق کشتند و سه کس بجانب چارمنار
آورده بسمت کوتهٔ عالیجاه بهادر که در آنجا نواب مرشدزادهٔ آفاق مبارز الدوله بهادر مقیم بودند راهی
شدند و یکی ازین چهار کس از جنوبی دروازه بلده بیرون شهر گریخت چون خبر کشته شدن محی الدوله مرشد
زاده موصوف رسید هر سه کس را کشته بالای دروازه های بلده آویختند و حکم حضور پرنور بنام طالب الدوله
حسن علیخان بهادر کوتوال بلده حیدرآباد صادر گشت که خانه بخانه تفحص کنند و تلاش نمایند که کسی ازین
قوم مخفی پوشیده نمانده باشد که مبادا با کسی از امیران و سرداران سرکار بدغابیش آید و نیز سند بسبب
دروازه های بلده دارند که بدون اطلاع و حکم سرکار احدی ازین قوم داخل شهر نگردد در سنه یکهزار
و دوصد و چهل و دو هجری خود بدولت و اقبال متوجه سیر و شکار و نخچیر افگنی بسمت سرورنگر و تهنیت نگر
عنبرالله کوره گشته تماشای مجمع خلائق عرس کوه شریف ملاحظه در آورده داخل دولتخانه عالی
گردیدند در سواری کرار نواز خان بهادر عضد الدوله خان بهادر مع خلف خود امیر نواز خان بهادر و
همراهیان خویش قریب دوصد سوار و پیاده های پیشتر از شرف مجرا مشرف گشته بالای قدوم فیل سواری
مبارک حضور پرنور در افتاده دو هزار روپیه نقد و یکصد و یک مهر که بعبارت اشرفیست باستصواب مهاراجه
بهادر نذر گذرانیده مشمول عواطف خاقانی گردید و در سنه یکهزار و دوصد و چهل و سه هجری از قضای
الهی فیروز بیگم مرشدزادی که از بطن سرج نگار بائی صاحبه تولد شده بود و بمزاج اقدس خیلی در سن
یازده ماهی مخنبش در آمده همواره متوجه تماشای حرکات طفلی اش میگشتند بتاریخ نهم محرم الحرام سنه
مذکور از عارضه ام الصبیان که در بلده حیدرآباد عام است قضا نمود و لهذا بذات مبارک نهایت غم و الم

جدائیش تاب نیاورد تا ہنگامِ شب و روز گریہ باواز بلند می‌نمود در روز رحلتش از فرط بیقراری خواستند که از اندرون محل مبارک نوازش محل ہمراہ نعش گریہ کنان بیرون برآیند خان محمد مرد بالبعی سرچوکی چوبداران و عاصی مولف این اوراق دفعتاً جرأت کرده عرض نمود که سلامتی خداوند نعمت باشد معمول مستمرہ سرکار دولتمدار چنین نیست الصبر مفتاح الفرج گفته اند مجبوراً استماع سخن قدم متین سلیم و پای مبارک مستقیم را قایم کرده فرمودند انا للہ و انا الیہ راجعون ما بدولت خوب میدانیم که این امر ناگزیر تقدیر است بجز چاره غیر از صبر و شکیبائی چاره دیگر ندارد ولکن محبت جوش خون مارا درمی اندازد چہ توان کرد و فی الواقع چنین شد که آخر کار از صدمہ این غم و الم شبانہ روز در گریہ بجید صبح و شام انداختند که در عرصۂ قریب یکسال خود بدولت بیمار گشتند معهذا در وقت شروع بیماری مرشد زادی مرحومہ مذکوره حکیم احمد یار خان محی الدولہ خلف حکیم الحکما عزت یار خان مرحوم و بعد چند روز حکیم محمد اکبر حسین ولد حکیم صادق حسین خان المعروف حکیم منان صاحب مرحوم معالج بودند و عاصی مولف که زیر روشن بنگلہ خلوت مبارک حاضر میبود ہر دو حکیمان مذبور را باو اطلاع نمود که شما در معالجہ مرشد زادی مذکوره پنجشش حکمای دیگر را نیز شریک خود نموده بمعالجہ پردازند که اگر صحت کامل حاصل شود آنچہ فائده الغام خواہد شد ہمہ حصۂ شما ہر دو صاحب است کسی از شما طلب نخواہد کرد و اگر معاملہ بالعکس گردد در شرکت چند کس آفت ناگہانی سلطانی فقط بر یک کس عاید حال نخواہد شد چنانچہ در مجمع کثیر خون خلیفہ رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم حضرت عثمان غنی رضی اللہ عنہ بر ہیچکس ثابت نشد این امر بیت باریک تر از مو و نازکتر از جان ہنگام از عمر سن شناس و دراز دارم و در حاضر باشی و مزاجدانی حضور پرنور بقدر حوصلہ خود تماشای عجیب و غریب دیده ام و نیز صحبت با در خدمت حکیم صاحب مرحوم والد شما داشته ام سخن مرا ناچیز ندانند آئنده اختیار دارند ہرگز نشنیدند و نظر بر مآل کار ندانسته شراکت دیگری راضی نشدند اعتصام الملک بہادر حاضر اند رو برو بہادر موصوف نیز فہمانیدم که خود بہادر معز سر را عاصی تحسین و آفرین نمودند آخر شد آنچہ شد الا مجبر گذشت خدا تعالی جلشانہ بہتر میداند که عاصی در ہمہ باب

در مقدمات اصلاح کار ایشان از خود در حضور پرنور قصور ننمود این همه احوال بذات اعتصام الملک بهادر مبرز وعن هویداست بلکه بیش پا افتاده الله تقدس تعالی بهادر موصوف را همواره در ظل ظلیل خداوند نعمت محفوظ دارد مثل بهادر معز الیشان کامل پیدا شدن مشکل در خیر خواهی و جان نثاری و فدویت سرکار و مآل اندیشی فرد فرید یکتاست نه اینکه عاصی محبت بدل دارد فی الحقیقت حقیقت امر چنین است از آنجا که ایزد تقدس و تعالی ذات جناب بندگان عالی مدظله العالی را جوهر شناس بنی نوع انسان گردانیده برای همین هر روز ناشی ء زاید قدر شناسی بهادر معز فرموده در سایه عاطفت خود که نمونه ظل الهی است مامون و مصون دارند القصه از وفور کاهش غم و الم ضعف جگر بهم رسیده بالای هر دو پای مبارک آماس ظاهر گردید و مزاج از منهج اعتدال گذشته رو بانحراف آورد اطبای مصری و حکمای یونانی وغیره در خلوت مبارک مثل حکیم شفائی خان و حکیم مسیح الزمان خان و حکیم رضا علیخان و حکیم تاج الدین چنیا پٹنی معه برادر خود و شاگردان شفائیخان ملازمان دیوانی وغیره و رام بهٹ و ونکٹ رام وغیره اهل عیدگاه کهنه مجموع باتفاق نزد اعتصام الملک بهادر عرض بیگی حسب الحکم حضور پرنور که سررشته علاج و دریافت نسخه و تدابیر و علاقه دوا خانه محی الدوله و دوای خاص استعمالی شبانه روزی که بتجویز حکما هر روز تیار میشد ضمیمه خدمت عرض مکرر بهادر موصوف شده حاضر میبودند و بالای دیوڑهی مبارک خاص زنانی سمت نوید محل و موتی محل و گهڑیال خانه بهای مدام بودن و استراحت و آرام فرمودن آنحضرت فقط عاصی مجرا و راف شبانه روز در گهڑیال خانه بارباب و در دوا خانه محول جو حاضر که بے شراکت دیگری می بود و بدون استفسار عاصی هیچ دوای حکمای دیگر باستعمال خاص نمی آمد که اعتماد کلی عاصی بوده دلیل اینمعنی روزی عاصی در باب معالجه نورجهان بیگم صاحبه مرشدزادی دیگر طال الله عمرها عاصی رقعه بخدمت مهاراجه بهادر نوشته فرستاد بدینمضمون که عاصی تن واحد بی شراکت غیر بر دیوڑهی مبارک زنانی حضور پرنور حاضر است و مقدمات معالجه نازک تر سابق انچنانکه بسحال حکما در معالجه مرشدزادی مرحومه بوقوع آمد بهتر معلوم است اگر یکدو طبیب دیگر برای شراکت

عاصی مقرر کرده ارسال فرمایند کمال الطاف و تقویت خاطر نیازمند راست مهاراجه بهادر همون وقت یکے
ونکٹ رام و دیگری ملنا نام اهل عیدگاه کهنه از اصحابت غوث خان جمعدار بالای دیوڑهی مبارک زنانی
فرستاده زبانی ماما مراد عرض کنانیدند که راجه چندولعل و طبیب مصری را برای معالجه مرشد زادی صاحبه
نورجهان بیگم ارسال نموده اند که شبانه روز حاضر بوده معالجه نمایند ارشاد شد که ما بدولت هیچکس را سوای حکیم ما
خواجه غلام حسین خان که حاضر دیوڑهی است نمیدانیم و نمی شناسیم این هر دو را از جاییکه آورده است همو بجا
رساند معهذا روزی آنحضرت در گهڑیال خانه برآمد فرموده بودند و باریابی عاصی و خان محمد مرحوم و محمد حسین
داماد شش و سه کس از خاص تراشان برای اصلاح خاص حاضر شده بودند درین اثنا بعاصی حکم شد که نسخه مرهم
داخلیون از قرابادین قادری برآورده برای آماس پای مبارک تیار نماید عاصی را بجهة برآوردن نسخه
مذکور عرصه گذشت حضرت را خیال شد که دیده و دانسته قصداً عرصه میکند بغصه در آمده بطرف خان محمد
ملاحظه کرده فرمودند این خان زاد چهار پشتی سرکار ماست و ما بدولت این را زیاده از پدر و مادر این شفقت
کرده خدمت میگیریم هرگاه دیده و دانسته عدول نماید بکدام سزا رسانیم درین عرصه عاصی نسخه را بر آورده
گذرانید حضرت خوشوقت شده فرمودند که جلد تیار نماید درین حال دفعتاً خان محمد مرحوم عرض کرد که مدار المهام
و پیشکار یعنی منیر الملک بهادر و راجه چندولعل مهاراجه بهادر معه حکمای یونانی و مصری در خلوت مبارک
حاضر اند و معروضه ایشان اینست که آماس پای مبارک را حکما به بینند که بچه سبب بتعصب عا است تا فرو شدن
آماس همه ها حاضر باشند ارشاد شد که اگر حکما را آورده اند مریضان را نیز پیدا کرده بنمایند ما بدولت که بیمار
و یک حکیم ما خواجه غلام حسین خان از قدیم معالج و واقف مزاج و یک نسخه از یک کتاب قرابادین قادری
مرهم داخلیون تجویز کرده بر آورده اند تیار کرده باستعمال می آرند از چند روز مرهم که منجر شده است
البته بمرور خواهد رفت اینقدر فسادهای حکما برای کدام بیمار است باز خان محمد عرض کرد که کارپردازان
سرکار را بدون دیدن آماس قدم مبارک خاطر جمعی نیست امیدوار باریابی اند فرمودند ایشان را اگر علم طب

بهره نیست که بسبب سابق و لاحق و زمان ابتدا و انتها و اشتداد و انحطاط دریافت نماید خواجه غلام
حسین خان را بسیار بسیار از ایشان همه کیفیت دریافت کنند و لعاصی حکم شد که برود و تشفی خاطر ایشان
کرده روانه نماید بهمینکه عاصی در خلوت مبارک آمد دید که زیر درخت آلوپالو منیر الملک بهادر و مهاراجه بهادر
معه تمامی امیران سرکار و حکمای یونانی و مصری نشسته اند پس مفصل کیفیت ذهن نشین خاطر ایشان نموده
روانه ساخت خان محمد حیدر ها منیر الملک بهادر و مهاراجه بهادر ظاهر کرد که امروز آنچه کمال شفقت و بنده پروری
بود در باره خواجه غلام حسین از حضور پرنور بنظر ما آمد که در حق احدی ندیده ایم الغرض آنچه تدابیر لازم بود
حکما و معالجه خاص بعمل آوردند و در سعی موفوره و مساعی جمیله سعی قصوری ننمودند و بفضل الهی بالکل مرض
استسقا که ام الامراض باشد زایل شده صحت کامله بحصول انجامید که بروز عید الضحی در نوازش محل برآمد فرمودند
و جسم مبارک از رفع آماس حقیر تر بنظر آمده تمامی خانزادان شکر خدای شفابخش جلت شانه بتقدیم رسانیده ابتدای
گذرانیدن نذر عید و صحت بود چنانچه شمس الامرا بهادر معه فرزندان و منیر الملک بهادر و مهاراجه معه
فرزندان و امیران و خوانین و راجه ها و اهل خدمات دیگر و تعلقه داران و قلعه داران و مجموع خانزادان
بکمال خوشی و خرمی حاضر دربار جهاندار گردیده نذرها در عید و صحت باهم گذرانیدند تا ماه جمادی الاول سنه
مذکور مزاج مبارک بسبب احتیاط غذا و استعمال دوا که اعتصام الملک بهادر قدغن بلیغ کرده بودند بعینه بدون
اطلاع من هیچ چیز از اغذیه مخالفه اسپیک و لوازمی مبارک بحسب بسکیپ از اصیلان سرکار و تمامی محلات وغیره
داخل محل مبارک نشود بعد انقضای ماه مذکور دفعتاً مزاج برهم هم رسانید چه شد هر چند منظور خاطر مبارک شد
هر صورت حاضر میگشت و باستعمال خاص می آمد خاطر از معالجه برخاست آخر نوبت بآنجا رسید که خارج از تحریر
و تقریر است روز بروز اشتداد مرض مصاحب غش گردانید تا اینکه نوبت دراز کردن پای مبارک از فرط
تنفس متعذر گشته تا پنج ماه و چند روز همیشه بالای پلنگ نشسته بودند بهمان صورت ماندند که خواب و
خورش همه بالای پلنگ و تکیه میگردید تا آنکه تمام جسم مبارک آب شده بهیئتی گاهی لفظ آه یا حسرت

مابوسانه که در وقت درد شدید از بیخودی خود بخود بر زبان بیمار می آید هرگز هرگز نه آمد و با اینهمه هر وقت که
چشمان مبارک کشاده بطرف هر کس که ملاحظه میکردند از صلابت و هیبت وصولت آنحضرت زهره آب
میگشت خدا ایتعالی بهتر میداند که بطرف شیر خونخوار نگاه جرارت میکرد و بهنگام روبرو شدن بآنجناب خود بخود
کناره میکشید و دل جوابت مثی نموچکما معجون کاکلانج و قرص مروارید با اوراق طلا و نقره و شربت بزوری
با بار الجبن شیر شتر باستعمال خاص می آوردند شعر سخن شد چو اعتدال مزاج ٭ نه عظمت اثر کند نه علاج
چون قضای آلهی چنین بود که روح آن سرخیل مسند آرایان عالی تبار و فخر خاندان والاشان آصفیه بلند
مقدار متوجه فردوس برین شود هیچ فائده مترتب نگشت و هیچ تدبیر بکار نه آمد طرفه ماجرا اینکه در همین شدت
بیماری مزاج خاص که تمامی محلات و اهل دربار بلکه همه ریاست مشوش و متفکر بودند خادمان محل خزانه زیر موتی
محل را حکمت خود از یکجانب دیوار شکسته قریب یک لک روپیه بر آورده فیما بین خودها تقسیم نموده متصرف
شدند چون این خبر در آن بیقراری مزاج بسمع اقدس رسید از فرط همت خداداد ارشاد شد که راجه روپ لعل
مشرف و چی رام هزاری حاضر شده خزانه را از جائیکه شکسته اند مسدود نمایند و دیگر احتیاط تمام دارند هر چند
عاصی که شب و روز بر در دولت حاضر بود پانزده روز پیشتر بخدمت مهاراجه بهادر اطلاع نمود که از زبانی
بعضے جیلان محلات بالا بالا خبری رسیده که خادمان محل بعضے اراده کشادن یا شکستن دروازه خزانه
سرکار نموده اند هنوز خبر تحقیق نرسیده معهذا محمد فاضل را نقیب بلیغ شود که بند و بست محل و خزانه از
جوانان بار زنانی که در علاقه شما بالای خزانه وغیره چوکی پهره ها دارند احتیاط تمام نمایند که امر دیگر بوقوع
نه آید ذمه شما ست چنانچه بهادر موصوف بمشار الیه بالمشافه بسیار بسیار تقید نموده بعاصی ایما کردند اما
خادمان محل بآن تدبیر متصرف شدند که در گوش و هوش احدی از محلات نرسید تا بدیگری چه رسد
در شدت اعتدال مزاج مقدس از نهایت حد اعتدال در گذشته بتاریخ هفدهم ماه ذیقعده روز شنبه
سنه یکهزار و دو صد و چهل و چهار هجری بوقت یکپاس روز بر آمده روح پاک آن مظهر انعم الطاف

وسایهٔ ایزدی بآرامگاه فردوس اعلی خرامید حادثه رو بداد که هر گز بنیاد عالم ته و بالا گشته صورت قیامت معاینه گردید اگرچه بندولست مهاراجه بهادر از سابق بیش از بیش بود که خشت بندی سقف موتی محل افتاده اشتهار ارتحال آنحضرت از شور و غل محل در تمام شهر گردیده بود دمشند عالمی زیر و بالا میگشت چون حال بدینوال منظر آمد مهاراجه بهادر از همون روز بندولست امورات آنچنان بود که روز رحلت آنحضرت غیر از ندای منادی سلطنت و فرمان روای بندگانعالی حضور پرنور عالم پناه ناصر الدوله آصف جاه آدام الله اقباله و عمره خلد الله ملکه و سلطنته حرفی دیگر از زبان هیچکس بآواز بلند احدی نشنید تا بعمل دیگر چه رسد این مجبر و شنیدن ندای جان بخش جانشینی زیبنده دولت و فرمان فرمای فرازنده لوای شوکت و شاهی اعنی بندگان قوی قدرت حضور پرنور خلف الصدق آن برگزیده حق آیه رحمت الهی یعنی ممدوح موصوف تشنگان وادی حیرت و اضطرار را بشربت خوشگوار مژده جلوس والا سیراب گردانید او تعالی شانه تا قیام جهان و قیام جهانبانان بر زمین و آسمان بعمر خضر و الیاس سرفراز فرموده در ظل ظلیل خود محفوظ و مصئون دارد آمین رب العالمین تمامی علما و فضلا و مشایخین عصر مؤتمر لیت پناه قاضی محمد و ذوالفقار خان بهادر و مولوی حافظ حاجی میر شجاع الدین حسین و مولوی حیدر لکهنوی و حضرت غلامی صاحب خطیب مکه مسجد و دیگر خانزادان موروثی معمولی حاضر شده به تغسیل و تکفین پرداختند و با همه ارکان و اعیان دولت و شوکت در مکه مسجد نماز خوانده متصل مرقد شریف حضرت قدسیه عمده بیگم صاحبه مرحومه جده آنحضرت بخاک پاک سپردند و مغفرت منزل لقب کردند کُلُّ مَنْ عَلَیْهَا فَانٍ وَیَبْقٰی وَجْهُ رَبِّکَ ذُو الْجَلَالِ وَالْاِکْرَامِ تاریخ وفات آنحضرت بالای پیشانی دروازه مقبره محجر منوره بدینصورت مرقوم قلم فولاد رقم بخط تجمل رقم برادر نادر قلم خان محمد با فراست

قطعه چون سکندر جاه از آفاق رفت ✤ در غمش هر خانه شد بیت الحزن ✤ برکشیدم آه گفتم سال او راهی فردوس شد شاه دکن ✤ مادهٔ تاریخ دیگر که در یک بیت از حروف مصرع آخر تاریخ بر می آید نیز رقم زده است بیت کرد شاه دکن ز دهر کنار ✤ در هزار و دو صد و چهل و چهار ✤ آنا بالای کتیبه جانب

شمال نیز تاریخ نوشته است با چند ابیات دیگر که ماده تاریخ این مصرع است مصرع آه رفت آفتاب از دنیا *
الغرض ذات همایون آنحضرت مجمع علوم عقلی و نقلی بوده هر روز و شب بغیر از مطالعه کتب بجانب دیگر توجه
نبود مراد این سخن نیست که توجه بطرف علم بسیار بوده نه اینکه متوجه مر انتباهات امورات سلطنت نه میشدند
والله بالله ثم بالله از آنجا که عاصی شبانه روز حاضر جناب آنحضرت میبودمی دیدکه از وقت صبح که بیدار
میشدند تا وقت استراحت شب و مشهور شدن دلیوڑهیهای سرکار هم شبانه روز بر سر تمامی اهل خدمات
و تعلقداران سلطنت احکامهای دریافت محولات الشان جاری بوده هر کس که در تمام عمر یکبار بار یاب
میگشت همو نوقت تمامی حوایج اداز دیوانی انتظام مییافت با ینعنی که مبادا نالش نادرستی امورات
خویش بعرض حضور رساند پس حال حاضر باشان شبانه روز و خدمتگذاران نزدیک از ینعنی بدریافت باید آورد
که در بار بالای آن حضرت در خدمت گذاری چه قوایا کثیر بر سیاه آشفتند و چگونه در عیش و لذت دنیا بسر می بردند
از محدثات آنحضرت نوبد محل و فرحت محل و گهڑیال خانه و موتی محل و جلوخانه دروازه آهنی سمت نوبد محل ا
تا درین ایام حضور پرنور آدام الله اقباله فرحت محل را با احداث عمارات دیگر تزئین بالای تزئین دیگر
داده مسکن خویش فرموده اند باغ و چوتحله الپنتی و مجلس ار دو دلکشا خانه قدیم و دیوانخانه آنجا سه دیگر عمارات و سبز
بنگله همه از محدثات آنحضرت است که در ایام شهزادگی تعمیر فرموده و همه عمارات باغ لنگم پلی که موسوم
چندام باغ است آنحضرت با هتمام کپتان سدنم صاحب بتعمیر در آورده تا حال موجود اند و سیرگاه حضور پرنور

نقل عجیب

از بسکه شیخی و بلند فکری و انصاف پروری و ترحم شعاری آنشهریار نیک کردار با ظهار می آید در عهد حضرت
غفران مآب موافق معمول سر رشته خاندان تیموریان بادشاهی دستوره جاری بود که هر گاه کسی از امیران سرکار
و جاگیرداران و منصبداران هر کس که میمرد منصبداران بیت المال فوراً ضبط سرکار بر خانه اش برده رخت
بدرش گذاشته دیگر همه سامان و اسباب اشیاء او جمله در سرکار ضبط میشد بعده قدر قلیل لپسرش را با هر که بجایش بوده باشد

آنرا

آن را یاد فرموده خلعت ماتمی عنایت کرده خود بدولت و اقبال بزبان مبارک میفرمودند که ای شخص
تا حال پدر تو اوقات عزیز خویش بسر برده و ودیعت زندگانی خود نمود و آنچه خورد و خورد و آنچه گذاشت
مال سرکار بوده که داخل سرکار گشت الحال معاش او را بنام تو بحال و جاری کرده سرفراز فرمودیم پس
در پرداخت پسماندگان پدر خود قصور نکرده بدرستی تمام مشکور داشته بکار بجای رسان که مورد تحسین و
آفرین شوی و ماخوذ عاقبت نگردی پس نصایح دلپذیر کرده سرفراز میفرمودند چون اعلیحضرت قطب فلک
معدلت حضرت مغفرت منزل بر سریر سلطنت جلوس فرمودند در همون ایام رسول یارخان نامی منصبدار سرکار که
زن و بچه هیچ نداشت در دو صد و پنجاه روپیه ماهوار از سرکار مییافت قضا نمود و عظم الامرا ارسطوجاه بر طبق
معمول ضبطی سرکار بر خانه او فرستاده بند و بست نمودند خانه منصبدار مذکور زیر دولتخانه عالی رو برو پهاٹک
دیوڑی زنانی از قدیم بود و آنحضرت از احوال او بسیار واقف بودند آواز گریه و زاری کنیزکان و غلامان
و خدمتگاران اش شنیده فرمودند که ضبطی از خانه او بردارند و آنچه اثاث البیت از نقد و اجناس وغیره همه به
وابستگان رسول یارخان مذکور واگذارند خبردار احدی متعرض حال اینها نشود و در باریابی بالمشافه
به ارسطوجاه فرمودند که تا حال اینچنین رسم ضبطی در عهد حضرت غفران مآب جاری بود خیر گذشت الحال ما بدولت
این بدعت را بالکل متروک ساختیم و از آن احتراز تمام فرمودیم که حق پسماندگان هر کس است که برای اطفال
صغیر و دختران ناکتخدا و زن بیوه گذاشته باشد نه برای ظلم ظالمان انسان را با همه خوف خدا و اندیشه
عاقبت ضرور بقول شیخ سعدی شیرازی شعر نیم شبی آه زنی پیر زال به دولت صد ساله کند پایمال و نهها
زنها تا بسلامتی ما بدولت مجوز این امر شنیع نشود الغرض تا حلت آنجناب ضبطی لعمل نیامد مگر مال کسیکه بالکل
وارث نداشته باشد بعد تحقیقات داخل بیت المال میگردید چنانچه در دیوانی میر عالم گوسائین مالک بست
لک روپیه قضا کرد هرچند میر عالم خواست که مال او داخل سرکار شود خود بدولت و اقبال فرمودند که در
دنیا و رحبه نگر نه سر کسی که وارث او باشد او را طلبیده تحقیق نموده حواله او نمایند تا بر طبق معمول سنتوی معامله کنند

و همین جا باشد چنانچه از بنارس برادرزاده شخصی آمده و بعد استحقاق مبلغ خطیر صدر بسر داد گردید و اورا حکم شد که بر طبق عمومی خود دوکان در بلدهٔ حیدرآباد داشته داد و ستد نماید بجای دیگر نرود ٭٭ + ٭٭

نقل نادره

اینکه در تمام ایام سلطنت خود قتل احدی نفرمود هرگاه قصاص کسی ضرور می گشت حواله شریعت پناه مینمودند روزی منیر الملک بهادر و راجه چندو لعل مهاراجه بهادر باریاب شده برای قصاص شخصی عرض حضور نمودند که قصاص آن شخص خیلی ضرور است حکم جهان مطاع شرف صدور یافت که بر طبق حکم شریعت پناه عمل نمایند عرض کردند که رقعه شریعت پناه درباب فتوای قصاص نیز حاضر است حضرت خاموش شدند یعنی بعمل آرند چنانچه بعد برخاست دربار مهاراجه بهادر خونی را بطور معمول همراه دو صد جوانان بار وغیره برای خرچ کردن او بالای موسی ندی فرستادند آنوقت پیر و مرشد از دربار در گهڑیال خانه بالای کرسی تشریف ملاحظه راستهٔ کلان مینمودند گهڑیال خانه عبارت است از عمارت مرتفع که مدتی دران عمارت گهڑیالهای خورد و کلان ولایتی داشته بودند اسم موسوم گهڑیال خانه گردید رد و بدل می حضور پرنور آن وقت فقط عاصی محرر اوراق و یکدو اهیلان سرکار حاضر بودند که دفعتاً آواز طنبور و غوغای تماشائیان بسمع مبارک رسید فرمودند که این چه شور و غل است و چه معامله چوبداران خبر آوردند که همون خونی را که مهاراجه بهادر بپروانگی قصاص گرفته برای خرچ کردنش می برند که تا حال بتفصیل حال او بالشافه زبان او معلوم نشد و برای قصاص او را می برند فرمودند که پیشگاه ما بدولت حاضر سازند تا رو برو دریافت کرده شود همرگاه حاضر شد و عاجزانه التماس نمود و بر زمین افتاد و بیقرار بها کرد ارشاد شد که تا حال حواس خمسه او بحال نیست چگونه دریافت آید بالفعل او را به پهره بدارند بوقت سه پهر روز از اندرون محل مبارک طعام بنام او فرستادند چون پاسی از شب گذشت بایک اهیل ماما امینه نام الطف پهاتک گهڑیال خانه برآمده عاصی محرر اوراق را از دو واخانه یاد فرموده یکصد روپیه نقد که در پارچه سفید

بستہ بودند بدست عاصی داده فرمودند کہ بآن شخص کہ در بہره است بدہند و بگویند کہ تو جلد ازین بلده بہشت کہ وانی دنوانی خود را برسان اگر خواہی ماند و دیگر بار اہر گز نخواہند گذاشت بہر صورت شریعت پناه خواہد گشت وار شارع تمام مرد کہ شناختہ شوی عاصی حسب الحکم بجا آورده داد دعا ما بتقدیم رسانیده روانہ گردید روز دویم بعاصی کہ تنہا باریاب شده بود فرمودند کہ اگر آنکس را از پیشگاه ما بدولت نمی بردند ہیچ پرواه نبود چون بملاحظہ ما آمد بیقراریش دل را بیقرار ساخت نمیخواست کہ بچشم خود دیده بکشتن دہد سبحان اللہ ترحم بادشاہان زنده گی عباد اللہ است اَللّٰھُمَّ اغْفِرْہُ وَارْحَمْہُ وَاَدْخِلْہُ فِی الْجَنَّۃِ وَاَنْتَ اَرْحَمُ الرَّاحِمِیْنَ الحمد للہ والمنہ درین زمان میمنت قران اینچنین ترحم و شفقت بر حال ما غریبان در مزاج مقدس معلای حضور پر نور بمقتضای حدیث شریف ۲ لُوْلَاکَ ہُمْ کا اینہ جاری و بحال و مبذول و نوال است کہ لکھو کہا خلق اللہ در مہد امن و امان ہم آن جالس سریر سلطنت و کامرانی ہمچو در شکم مادر خویش پرورش یافتہ بدعای از دیاد عمر و دولت مشغول و مؤظف اند اللہ تقدس و تعالی آن مظہر ظل ظلیل خود را در حفظ و حمایت خویش با ہر شہزاده ہا ما سون دارد بمنہ و کرمہ

نقل دیگر

بہ حرارت مزاج وزور آنحضرت و کمال اقبال آنصاحب اقبال روزی سواری مبارک در سکہ جپال یعنے عماری شکاری بالای کلاب پری ماده فیل از لنگم پلی بہ بلده رونق افزا میگردید و در اثنا راه نظر کیمیا اثر دفعتاً بر سر و تخش فیل سواری خاصہ کہ نہایت مست و بیہوش بود افتاد کہ در میدان گوشہ محل بزنجیرہا مسلسل بستہ اند بعد ملاحظہ ارشاد شد کہ تا حال این فیل را در سواری حاضر نکردند سید محمد خان عرف راجہ میان برادر فوجدار خان داروغہ فیلخانہ عرض نمود کہ این فیل بسیار مغرور است بدون شہنشاه بہوش خود نمی آید چنان معمول دارد کہ آب و دانہ و راتب و رستی از دور میدہند و خدمتگار ... نزدیکش نمیرود تا بہ دیگری چہ رسد فرمودند کہ ما بدولت ملاحظہ میفرمائیم راجہ میان را

هوش و حواس مختل شده در تحیر افتاد که از دیدن ماده فیل رافیل مذکور که مست است چه هنگامه نماید و چه رنگ
در پیش آرد و آنحضرت خود سوار ماده فیل نزدیکش اراده میفرمایند الله تقدس و تعالی خیر و فضل خود فرماید
و تمام خانه زادان مشوش شده در تفکر در آمدند ناچار راجه میان بازجرات کرده جان بدست در اثناء
راه عرض نمود که سرورنجش در عین مستی و بیهوشی است و هرگاه ماده فیل را خواهد دید خود را بحال نخواهد داشت
آینده هرچه حکم هیچ ارشاد نشد تا اینکه ماده فیل مذکوره را نزدیک سرش برده باواز بلند خود فرمودند که
سرورنجش زنهار حرکات ناشایسته نکنی خبردار بمجرد شنیدن آواز حضور پرنور بالک خود را فیل مذکور سر بزیر
آورده از حرکات خود نادم و از ادب آوره خاموش گشت حکم شد که فیلبان او را بیارند فیلبانان
لرزان و ترسان چون نزدیک و رفتند و هرچه ایما و اشاره و حکم نمودند که بنشیند یا برخیزد همه بجا می آورده
محکوم گشت پس فیلبانان اسباب او را درست کرده تیار نمودند ارشاد شد که پیش بیارند و خود بدولت
و اقبال سوار شده داخل دولتخانه گردیدند و دیگر حرکات مستی نمود فیلبانان و راجه میان روبروی
اعتصام الملک بهادر عرض بیگی حضور بیقیبه ظاهر کردند که این محض اقبال خداوند نعمت بود که سرورنجش
در ایام مستی باینصورت محکوم گردید و گرنه سه ماه کامل بهوش آمدنش باقی بود اگر با منظور کسی دیگر از پایان
نزدیک او میرفت بغیر دادن جان امر دیگر بظهور نمی آمد تمامی اهل سواری مبارک گفتند که ذات آنحضرت از مقبولان
خدا تعالی مؤید من الله است جل جلاله و عم نواله و اعظم شانه این را قدرت تعالی گویند و بادشاهان همین طور
منظور نظر الطاف خداوند حقیقی میباشند تا کار و بار جهان از ایشان برمی آید معهذا روزی اندرون محل
مبارک یک ضرب طلب فرمودند گاردنان قریب پنجاه آسامی کشان کشان در محل بردند وقتاً یک پایه توپ
مذکور در میان بدر روآب که بزبان هندی موری گویند در افتاد هرچند گاردنان ریسمان بسته میکشیدند
هرگز بیرون نیامد آخر الامر در حضور پرنور عرض نمودند خود بدولت و اقبال در آنجا تشریف آورده چنان از
پای مبارک بر تخت او تکانی دادند که از آنجا بیرون آمده توپ مذکور در زیر پای [illegible] ندید

گویا مرا بر چهار رستم و تهمتن و فیل نشان زور آنحضرت بنظر آمد معهذا دیگر احوال عجایب و غرایب آنحضرت بسبب طول کلام و بجهت مشهور تر بودن آن بارقام نه آورد

ذکر احوال فرزندان سعادت و اقبال نشان آنحضرت که مرشدزاده های آفاق نه طاق نیلی رواق روزگار اند بقلم حقیقت رقم مجملا می آرد

ایزد تقدس و تعالی که از افضال خویش نه صاحبزاده و هشت صاحبزادی عطا فرموده بود نخستین از صاحبزادگان جناب فلک قباب مالک رقاب انام اعظم الاعاظم زیب افزای وساده سلطنت میر فرخنده علیخان ناصر الدوله بهادر دویمی صمصام الدوله میر بشیر الدین علیخان بهادر سیومی مبارز الدوله میر گوهر علیخان بهادر چهارمی میر تفضل علیخان بهادر عرف میر بادشاه پنجمی منور الدوله میر منور علیخان بهادر ششمی ذو الفقار الدوله میر ذو الفقار علیخان بهادر هفتمی میر محمود علیخان بهادر هشتمی قمر الدوله میر دلاور علیخان بهادر نهمی مظفر الدوله میر فتح علیخان بهادر **صاحبزادیان** اولی جمال النساء بیگم صاحبه دویمی غفور النساء بیگم صاحبه سیومی نامدار النساء بیگم صاحبه چهارمی بخت افروز بیگم صاحبه پنجمی سلطان النساء بیگم صاحبه ششمی نور افروز بیگم صاحبه هفتمی حشمت النساء بیگم صاحبه هشتمی نور جهان بیگم صاحبه از جمله ذکور و اناث صاحبزاده بلند اقبال نواب مستطاب نواب ناصر الدوله بهادر و صمصام الدوله بهادر و مبارز الدوله بهادر و جمال النساء بیگم صاحبه و کمال النساء بیگم صاحبه از بطن مطهر فضیلت النساء بیگم صاحبه بوجود آمدند و غفور النساء بیگم صاحبه و نامدار النساء بیگم صاحبه و میر تفضل علیخان میر بادشاه از بطن مقدسه جهان پرور بیگم صاحبه لعرصه شهود آمدند و بخت افروز بیگم صاحبه و میر محمود علیخان بهادر از شکم رفعت النساء بیگم صاحبه متولد گردیدند و باقی از امهات جداگانه [illegible] باد که تخدانی نامدار النساء بیگم و سلطان النساء بیگم و نور افروز بیگم صاحبه و حشمت النساء بیگم صاحبه

بعد نواب مغفرت منزل العهد فرخنده مهد نواب ناصر الدوله بهادر خلد الله ملکه شده و باقی غفور النسا
بیگم صاحبه و نور جهان بیگم صاحبه هنوز ناکتخدا هستند

ذکر جلوس فرمانفرمائی و سلطنت آرای زیبندهٔ چار بالش ریاست نوازندهٔ دیهیم شاهنشاهی و خلافت خلاصهٔ خاندان مصطفوی و نقاوهٔ دودمان مرتضوی یعنی بندگانعالی متعالی حضور پرنور نواب ناصر الدوله مظفر الممالک نظام الملک آصفجاه رابع میر فرخنده علیخان بهادر خلد الله ملکه و سلطنته

وقت رحلت نواب مغفرت منزل سکندر جاه بهادر خداوندنعمت و بادشاه ماخانه زادان در حویلی قدیم رونق افزا بودند بمجرد وقوع این امر ناگزیر حسن علیخان طالب الدوله بهادر کوتوال بلده حسب الایماء راجه چندو لعل بهادر مختار کار سرکار عالی منادی این بنام نامی نواب ممدوح در چهار سمت بلده گوش گذار هر صغیر و کبیر و برنا و پیر نمودند و بعد انفراغ فاتحه سوم نواب مغفرت منزل جمله ارکین دولت برای ادای مراسم تعزیت حاضر در دولت شده بعرض آداب و مجرا پرداختند درآنوقت خود بدولت و اقبال منیر الملک بهادر و راجه چندو لعل بهادر و شمس الامرا بهادر را یاد فرمودند بهادران معززین از باریابی خداوندنعمت مفارق تفاخر را باوج سموات رسانیده اول دای تعزیت عرض نمودند و بعده منیر الملک بهادر و راجه چندو لعل بهادر و شمس الامرا بهادر نذرهای تهنیت جلوس میمنت مانوس و فرمانفرمای گذرانیدند [illegible] تمامی خانزادان و مجموع اهل خدمات بشرف نذر و مشرف گشتند و کپتان مارٹین صاحب [illegible] بل

صاحبان

صاحبان انگریز بهادر نیز بتشریف وسعادت آرای رسم تعزیت وتهنیت درآمد پس از آن بعد رخصت وکیل مذکور
بارعام شده کهین ومهین اعلی وادنی همه از دیدار جهان افروز خداوند نعمت مشرف ومباهی گشته نذرها
گذرانیده بدعای ازدیاد عمر ودولت بدین نمط مشغول گردیدند ــه بکام تو بادا سپهر بلند ؛ بچشم بدانت
مبادا گزند ؛ نشستی تو بر کاخ فرخنده باد ؛ سران جهان جمله چون بنده باد ؛ روز دیگر بجلوس عماری
باتزک شاهی وطمطراق کماهی از راسته بنجه شاه آراسته وپیراسته بسرشته معمولی که منیر الملک بهادر وراجه
چند ولعل مهاراجه بهادر در خواصی عماری زر بتشرف اندوز بودند رونق بخش خلوت مبارک شدند
هجوم خلق الله راجه در راسته وبازار وچه دربار حدی ونهایتی نبوده که اگر ریگ صحرا برافتد تا بزمین نرسد
ضرب المثل است که بنظر درآمد الغرض در نعمت خانه خلوت مبارک جلوس اجلال واقع گشته اول منیر الملک بهادر
ومهاراجه بهادر وبارنین صاحب وکیل مذکور باریاب شده در مقدمات ورسمی کلمات سوال وجواب بعمل آمده
وکیل مذکور را رخصت انصراف حاصل گشته بعد از آن برمسند شاهی خلوت مبارک زیر شامیانه طلائی جلوس
برآمده نذر تعلقداران واهل خدمات وتمامی اقربای سرکار بدرجه پذیرائی درآمد واز آنجا بعد فراغت در محل مبارک
توجه نموده اول رسم تعزیت بجناب حضرت جهان پرور بیگم صاحبه وحضرت فضیلت النساء بیگم صاحبه عفت
بی بی صاحبه بجا آورده نذر جلوس خود گذرانیدند واقامت دولتخانه فرمودند وهر روز بدربار جهانمدار برآمده
متوجه دریافت کارخانجات سرکار شدند ومتواتر دربار خاص وعام کرده ارکان دولت را بنوازشات شاهانه
سرفراز نموده باستمالت سپاه ورعایا وبرایا پرداخته خوشحال گردانیدند وعلما وفضلا واهل شریعت را بانعام و
اکرام خسروانه مسرور ومبتهج ساخته از خود راضی وثنا گر فرمودند وفرامین استمالت بتعلقداران وقلعه داران
وصوبه داران واهل خدمات جابجا فرستاده خاطر جمعی ایشان نموده بسرفرازیهای انواع واقسام وعنایات
خلاع فاخره و [illegible] الاقبال کرده خوشنود ساختند ودر آن ایام قحط غله بدرجه کمال رسیده بود که
بامساک [illegible] خلق الله پدید آمده آن مظهر ظل ایزدی از اطراف ممالک محروسه غله های فراوان

از بخارهٔ ناطلبیده زر خطیر مرحمت کرده آنقدر ارزان نمود که خلقت خدا از اذیت قحط الغرا غبالی گذراوقات
مینمودند و بعد جای ازدیاد عمر و دولت مشغول گشتند تا دو سال متواتر همین منوال گذشت که اکثر سواری
مبارک متوجه دولتخانهٔ قدیم میشد و چند روز اقامت داشته باز دولتخانهٔ عالی میگردید و گاه گاهی متوجه
شکار شده بجانب سرورنگر و نظام نگر عرف چنپا پیٹھه و نظام آباد عرف بڑن پیٹھه و باغ حضرت قدسیه
عمده بیگم صاحبه جده بزرگ آنحضرت و قلعه محمدنگر سیر و طیر میفرمودند و نیز در باغ نظام بات عرف باغ
لنگم پلی و شیفت نگر عرف لاله گوڑه در ایام عرس کوه شریف و در زیبا باغ متصل آصف نگر الغرض از جانبی
بجانب دیگر و از سمتی بسمت دیگر سیر و شکار تا دو روز و چهار روز و اگر دور تر اراده میشد تا انجا بوپیرگاه
سرکار تشریف برده تا پانزده روز متوجه سیر و طیر و شکار گشته داخل بلده گردیدند اما امورات کلیات
و دریافت کواغذ دفترها و سوال و جواب سلطنت همه برطبق معمول مستمره برای متین مهاراجه بهادر انصرام
مییافت و برای همین مقدمات به بهادر معزز فرمودند که در سواریهای نزدیک همراه رکاب سعادت
حاضر نبوده متوجه و مصروف انتظام امورات دولت کما بایست مع راجه دهیراج بهادر باشند و در ایام
بسنت مهاراجه بهادر خود مجوز تکلیف رونق افزای باره دری خویش که موسوم بر راج باغ است شده
تا چهار روز و هشت روز هم مشغول سیر بهار لاله و نافرمان که قدرت خدا بنظر می آید گردانیده همه اخراجات
ضیافت خاص از جواهر اعلی مع جوڑه های معمولی خاصه و طعام خاصه و پاندان و عطردان و دیگر لوازمات
شاهانه و نیز ضیافتهای محلات حضور پرنور و محل حضرت غفرانمآب و محل حضرت مغفرت منزل که خود
بدولت و اقبال در ملاحظه تماشای سیر و شکار محلات والده ماجده و جده اعلای خود را هرگز هرگز گاهی
فراموش نکرده بدون ملاحظهٔ ایشان سیر و طیر و تماشا نمیفرمایند از جواهرات و اچکنها و طعام شبانه
روز و عطردان و پاندان در دو وقته و اخراجات انعام و اکرام شاگرد پیشه ها [illegible] و طوائفان
رقاص و قوالان و جمیع ارباب نشاط و غیره بذمه خود گرفته هر سال بجا می آرند [illegible] تفصیل آورده

مسرور و مبتهج مینمایند که معمول مستمره شده است در سنه یکهزار و دو صد و چهل و شش هجری چهار سانحه تازه
بوقوع آمده که مقدمات عجیب و غریب عبارت از آنهاست یکی طغیانی آب دریای موسی که حدی و نهایتی
نداشت هرچند در ایام سابق چند بار طغیانی آن بظهور آمد اما نه باین زور و شور که فصیل بازوی دروازه
پل را شکسته آب اندرون بلده آمده تمام خانهای بازاریان و غربای بازار سیدی عنبر خان چپله سرکار
و مکانهای بازار سردار الملک عرف گهانسی میان و حوض چار محل همه غرق آب شده در رفتند که اثری از
بنیادها باقی نبوده گویا آبادی خلایق برین زمین هموار گاهی بوقوع نه آمده باشد طرفه ماجرا اینکه هر وقت که
چنین حادثه بعرصه دوازده سال سکان آن زمین رو میدهد ساکنان آنجا را روز دیگر بر سر همون زمین
برای ساختن مکانهای نو و دکاکین نو باهم جنگ و جدال است که یک وجب زمین زیاده در تصرف یکدیگر
رفتن نمیدهند و از مدت مدید بالای همون زمین مکانها و دکاکین نو ساخته خرید و فروخت پارچه وغیره
مینمایند هیچ اندیشه جان و مال ندارند اما لعل چند حلوائی که نبیره اش چهوتم لعل سیته موجود است و مکانش
در همونجا بیازار با حدات آمده چون مقدور او از همه ساکنان آنجا زیاده تر است چبوتره زینه مکان خویش
را از سنگهای بزرگ نهایت مرتفع کرده آنچنان مستحکم ساخته که از اثر آب جوشش دریای مذکور هیچ ایذا نرسید
باو نسبت معهذا یک تخته بازوی راست دروازه پل را آب دریای مذکوره از آنجا سنگین که وزن پلها
دارد مانند پر کاه آورده در باغ امین الملک بهادر متصل فصیل بلده عقب عاشورخانه بادشاهی که مسافت
بعیده دارد انداخت و یک تخته بازوی دهلی دروازه را پاره پاره ساخت و روبروی دروازه پل در میان
راسته کلان اندرون دهلیز شش غار عظیم نمود برابر ده فیل حادثه رو داد که دیگر بنیاد هزارها خانه غرق آب
شدند و هزارها مردم غریق بحر فنا گشتند سانحه دوم رحلت امیر الامرا امیر الملک بهادر است که ذاتش
از جمله مغتنمات [illegible] پژمرده خاطر گردانید بعد اعظم الامرا ارسطو جاه و میر عالم بهادر هیچ امیری ذیشان
مانند بهادر [illegible] الی القدر وزارت بنظر نه آمد مفصل احوال بهادر مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی

سانحه سیوم کشته شدن محمد صاحب میان خلف دوم سلطان میان المخاطب بصف شکن جنگ بهادر علاقه
دار تعلقات لکهاروپیه سرکار و سردار ذی اعتبار فوج فیروزی سرکار دولتمدار روبروی دروازه خلوت
مبارک که در آنجا مور را از بار رنجی نمیرسد بروز عید الفطر در عین هنگامه دربار بعد برخاست حضور پرنور
امر نادر بوقوع آمد گویند دو شخص مرد آدمی از سپاهیان نوکر بهادر مذکور در تعلقه ایشان برای طلب تنخواه خود
خیره‌گی نمودند و کلمات نامناسب از طرفین بمیان آمد هر دو شخص تنخواه خود را گذاشته برخاستند هرچند فهمائش
بعمل آمد فایده نکرده منجر بآن شد که گرفتن تنخواه در دیوان عام حضور پرنور قرار یافت بعد چند روز آن هر دو
شخص در رساله بنده علیخان بهادر علی یاور جنگ نوکر شده منتظر وقت خود بودند آن روز دفعتاً هر دو
شخص نزدیک محمد صاحب میان آمده سلام کردند و طالب حق خود نمودند مردمان همراهی چون از معامله ایشان
واقف بودند مصلح طرفین شده اگر میدهانیدند و فهمائش مینمودند میتواند شد و دفع قضیه بود اینها تماشائی گشته
سکوت اختیار نمودند نوبت بآن حد رسید که هر دو شخص با بهادر مذکور دست و گریبان شدند و درافتادند
و هر سه مقتول گشتند تعجب اینکه سردار هزارها مردم بالای دیوڑهی مبارک خداوندنعمت با وجود همراه داشتن
رفیقان جان نثار این بیچارگی بقتل رسید و هیچکس از رفیقان او زخمی نشود جای حیرت و مقام تعجب
است شاید همه رفیقان در پرده شریک حال یکدیگر بوده باشند افسوس هزار افسوس آن روز آغا قربان قلی
بیگ ولایتی رفیق خاص قدیم حضور پرنور کارستانه کرد یعنی چون این هنگامه گشت و خون محمد صاحب میان
در عقب صحن دیوان عام برپا گشت بعضی مردمان دل باخته غوغا نمودند که دروازه مبارک خلوت خاص که بارگاه
عام شده بود می‌بندند تا احدی از اهل فتنه و فساد اندرون نه آید آغای مذکور قربان قلی بیگ با پسر خود
حسن قلی بیگ و پسرزاده خود حیدر قلی بیگ بالای عتبه فلک رتبه دروازه مبارک [illegible] همه غرق یراق
بوده بزجر ممانعت نموده گفت در دولت شاهان را از هنگامه برابر آسمان بند نمی‌کنند [illegible] غوغای دو
کس بیحوصله خویش گرفتاری می‌بندند هرگز نخواهیم گذاشت تا استادن ما اگر کاکس [illegible] قابل نیست

سلامت باشند هیچ پروا نیست تا به سه پهر روز حاضر دربار بماند حضور پرنور بسیار بسیار آفرین و تحسین فرموده بخانه اش رخصت نمودند **سانحه چهارم** هنگامه مرشدزاده مبارز الدوله بهادر است کیفیت آن اینکه چندروز پیشتر بهادر معز جمعیت روهیله ها وغیره فراهم آورده برای تنخواه خویش که چندماهوار بهای بسیاری از اسباب ریاست و کارخانجات سلطنت از دیوانی بهادر معز رسید مصدر فسادگردیده خواستند که کارپردازان سرکار را متنبه سازند و چیزی بظهور هم آمده هرگاه حقیقت حال ایشان دریافت آمد باصلاح کارپردازان سرکار جمعیت انگریزی ملازم سرکار دولتمدار اطراف مکان بهادر معز زادر گرفته حکم حضور پرنور رسانید باینمعنی که بالفعل مرضی مبارک خداوندنعمت نظر بر صلاح حال و مآل کار جناب همین است که بر طبق معروضه هواخواهان دولت و دانایان ریاست و سلطنت که در دارالانشای مصلحت و مشورت قرار یافته است چندروز برای تسکین خاطرهای ایشان که اهم امورات است در قلعه محمدنگر گولکنده بسیر و طیر مشغول باشند بعد از آن موافق تجویز صلاح کاران دولت عنقریب بتصفیه طرفین بعمل آورده داخل مکان نموده خواهد شد مرشدزاده موصوف نیز حسب الحکم خود بدولت و اقبال مآل بکار خویش و مرارت عقل دوربین بآئین بهین بعینه معائنه کرده طوعاً و کرهاً راضی شده اراده روانگی قلعه مذکور فرمود در روز سواری مرشدزاده مسطور مبارز الدوله بهادر از دروازه کوتله عالیجاه مرحوم که مسکن و مقام بهادر موصوف بود تا دروازه قلعه محمدنگر هر دو جانب راسته چوک و دروازه ها خلقت خدا برای تماشا هجوم کرده بالای کوتهها و سقفها و عمارات و بنگلها و دکاکین بلکه بالای درختان که در راسته و بازار اند جمع شده میباشند کثرت خلق الله از زن و مرد طفل و جوانان تا پیر صدساله و بچه شیرخواره برای دیدن سواری مرشدزاده حاضر گشتند تا اینکه مرشدزاده موصوف سوار اسپ [illegible] رفتار معه صاحبزاده ها و کارخانجات و ملازمان رکاب و تعلقداران و اهل خدمات بدبدبه و شوکت [illegible] فرمودند چون متصل چوک سواری رسید کرامت شاه فقیر مجذوب استاده ملاحظه [illegible] ز الدوله بهادر باشاره طلب فرمود که نزدیکتر بیایند شاه صاحب موصوف

متوجه شده نه و قدم پیشتر نگذاشتند آخر پنج اشرفی بدست ملازم سرکار خود فرستادند خدام ایشان اشرفیها را
گرفتند و کرامت شاه موصوف توجه بهیچ سو نکردند قریب سه پهر روز داخل موتی محل قلعه محمد نگر گولکنده شدند
آن روز و آن شب بالای خلقت بلده بتحیر و تاسف گذشت که در حالت اضطرار خوابیدند و جناب خداوند نعمت
حضور پرنور را نیز مکروهی بخاطر مبارک ماند و تمامی محلات حضرت غفران مآب و حضرت مغفرت منزل را بسیار بسیار
ملال خاطر با گذشت که احدی در محل آن شب رغبت بطعام ننمود بروز چهارم جناب حضرت فضیلت النسا بیگم صاحبه
والده ماجده مرشدزاده موصوف و حضور پرنور برای استمالت و اطمینان خاطر فرزند خویش داخل
قلعه مسطور شدند چنانچه بروز سواری بیگم صاحبه ممدوحه عاصی مولف اوراق نیز همراه رکاب سعادت حاضر
بود از راه غلام پروری شریک انعام ساخته دو مهر سکه حالی مرحمت فرمودند تا قریب دو سال مرشدزاده
موصوف بهمین منوال در قلعه مذکور سکونت داشتند بعد از آن بالطاف حضور پرنور و مساعی جمیله بیگم صاحبه
موصوفه باز داخل دولتخانه خود مرشدزاده مذکور گردیدند آن روز هم کثرت خلایق از سابق زیاده تر بوده
خوشی و خوشوقتیها نمودند بعد ورود مبارز الدوله بهادر شروع جشن سالگره حضور پرنور جهان افروز و جشنهای
دیگر بوقوع آمد هر روز و شب در تماشای رقص پریرویان سیم بر میگذشت عالمی را سرور فراوان و خوشنودیهای
بی پایان حاصل آمد درین جشنها بسیار خانزادان بجواهر و خطابهای خانی و بهادری و جنگی و دولائی
و ملکی و راجگی و مناصب مناسب و جاگیرات سیر حاصل و نوبت و نشان و علم و نقاره و پالکی جهالردار سرفراز
شدند چنانچه شمس الامرا بهادر بجواهر اعلی و بخطاب امیر کبیر ممتاز و منیر الملک بهادر باضافه منصب هفت
هزاری پنجهزار سوار و خطاب امیر الامرا و جاگیر عمده و جواهر گران بها سرفراز و خلفان بهادر یعنی محمد علی صاحب
بخطاب شجاع الدوله و عالم علی صاحب بخطاب سراج الدوله و عبدالله صاحب بخطاب [illegible] شجیع الدوله و صفدر
[illegible] صاحب بخطاب اکرام الدوله و به مناصب مناسب هر یک به پنج پنج هزاری و چهار [illegible] هزار سوار
و سه هزار سوار و جاگیرات عمده و جواهر بیش قیمت و نوبت و علم و نقاره سربلند و [illegible] راجه بهادر

باضافهٔ خطاب راجایان راجه و باضافهٔ منصب شش هزاری پنجهزار سوار و جاگیر محاصل بسیار و جواهر اعلی کامیاب
و راجه بالاپرشاد بهادر بخطاب راجه مهراج و باضافهٔ منصب پنجهزاری چهار هزار سوار و جاگیر عمده و علم و نقاره
و نوبت سربلند و راجه نانک بخش بهادر بخطاب راجه بهادر و به منصب چهار هزاری سه هزار سوار و علم و نقاره
و جواهر و جاگیر وغیره بهره مند و میر عباس علی خان بهادر عرض بیگی حضور باضافهٔ منصب پنجهزاری سه هزار
سوار و جواهر گران بها قیمت و نوبت و علم و نقاره و خطاب اعتصام الدوله اعتصام الملک بهادر ممتاز جنگ
و رساله سواران و پالکی جهالردار و جاگیر سیر حاصل سربلند و راجه گوبند بخش بهادر صوبه دار بلدهٔ خجسته
بنیاد اورنگ آباد و ایلچپور باضافهٔ منصب پنج هزاری چهار هزار سوار و علم نقاره و نوبت و جاگیر عمده و جواهر
مفتخر و راجه رام بخش بهادر و راجه کور بخش بهادر خلفان بهادر معز باضافهٔ منصب چهار چهار هزاری و
و سه سه هزار سوار و خطاب راجگی و علم و نقاره و جاگیر و جواهر مباهی و میر اسمعیل خان بهادر به بحالی خدمت
دار الانشای موروثی و باضافهٔ منصب پنجهزاری سه هزار سوار و نوبت و علم و نقاره و جاگیر سیر حاصل قدیم
و جدید بمعه قلعداری قلعه مبارک دولت آباد و بخطاب رشید الملک سعادت اندوز و حسام الملک بخطاب
حسام الامرا خان خانان هفت هزاری پنجهزار سوار و جواهر و جاگیر و نوبت و علم و نقاره سرفراز خلف بهادر
مذکور بخطاب فخر الملک و باضافهٔ منصب پنجهزاری سه هزار سوار و نوبت و علم و نقاره و جواهر مورد الطاف
و راجه بالکشن بهادر باضافهٔ منصب چهار هزاری دو هزار سوار و بحالی خدمت کروڑگیری بلدهٔ حیدرآباد و
نوبت و علم و نقاره و جاگیر و جواهر مبذول بذل خداوند نعمت راجه تلجا پرشاد بهادر و راجه کالکا پرشاد
بهادر خلفان راجه بالکشن باضافهٔ منصب چهار چهار هزاری دو دو هزار سوار و رساله سواران قدیم و
جدید و پلٹن [illegible] و بحالی خدمت موروثی کروڑگیری و جاگیر و جواهر پر آوازه راجه شنبو پرشاد
بهادر باضافهٔ [illegible] هزاری دو هزار سوار و رساله سواران قدیم و جدید و پلٹن یکهزار جوانان بار
و بحالی [illegible] خزانهٔ عامرهٔ سرکار و تعلقات لکهار و پیه عز افتخار و میر کاظم علیخان بهادر

باضافه منصب پنجهزاری سه هزار سوار و نوبت و علم و نقاره و جاگیر محاصل سی هزار روپیه و خطاب مختار الدوله
و جواهر وغیره سرفراز و میر مهدی خان بهادر خلف بهادر معز منصب چهار هزاری دو هزار سوار و خطاب
سزاوار جنگ و جواهر و جاگیر بیست هزار روپیه ذات و علم و نقاره ممتاز و محتشم الدوله بهادر خلف اعتصام
الملک بهادر عرض بیگی حضور باضافه منصب چهار هزاری دو هزار سوار و خطاب جنگی و دولائی و جاگیر ذات
و جواهر سعادت مند و حسن علیخان بهادر کوتوال بلده حیدرآباد خلف طالب الدوله مرحوم مغل جان
باضافه منصب پنجهزاری سه هزار سوار و خطاب طالب الدوله و خطاب جنگی فیضیاب جنگ و جاگیر عمده قدیم
و جدید و جواهر و نوبت و علم و نقاره و بحالی خدمت موروثی کوتوالی و قلعداری جگتیال و جمعیت معمولی
خدمت مذکور از رساله دوصد سوار مغلیه ایران و یکهزار بار پلٹن و علی غول دو دوصد جوانان عرب و سندهی
وغیره و خدمت قدیم داروغگی طویله های اسپان عراقی و عربی و هندی و دکهنی سرکار معمور و مشرف و باقر
علیخان بهادر خلف دومی طالب الدوله مذکور مرحوم باضافه منصب چهار هزاری دو هزار و خطاب
شاه نواز جنگ و جاگیر و جواهر و قربان علیخان خلف سیومی مرحوم مسطور باضافه منصب چهار هزاری
دو هزار سوار و رساله دوصد جوانان عرب ولایتی و داروغگی هفت صد نفر هرکاره ها و خدمت باورچیخانه
سرکار و خطاب فیضیاب الدوله اعتبار جنگ و جاگیر و جواهر مع قلعداری گلشن آباد میدک و سواران
بهره مند و ذوالفقار علیخان بهادر خلف پنجمی مرحوم مذکور باضافه منصب چهار هزاری دو هزار سوار و
خطاب غالب الدوله و جاگیر ذات و جواهر عزت اندوز و جمال علیخان بهادر خلف چهارمی مرحوم باضافه
منصب چهار هزاری دو هزار سوار و خطاب مجاهد جنگ و بجاگیر و جواهر مشرف و میر محمد سعید خان بهادر
خلف میر خلیل الله خان بهادر مرحوم باضافه منصب چهار هزاری دو هزار سوار و علم و نقاره و نوبت
و بحالی خدمت و نظامت بلده حیدرآباد و خطاب سعید الدوله سعید جنگ [illegible] و جواهر عزت
افروز و راجه تلجا پرشاد باضافه منصب هزاری هزار سوار و خطاب راجگی [illegible] بحالی

و سرفرازی

وسرفرازی خدمت موروثی خزانہ صرف خاص حشمت اندوز و خلفان راجہ راؤ رنبھا جیونت بہادر
بنالکر یکے باضافہ منصب پنجہزاری سہ ہزار سوار و علم و نقارہ نوبت وخطاب ارجن بہادر کہانڈی راؤ
و رسالہ سواران و پیادہ ہا و جاگیر سیر حاصل محالات بہوم وغیرہ و دیگران بخطاب دولای سرفراز و
غلام حیدر خان بہادر بمنصب چہارہزاری دوہزار سوار وخطاب اقتدار جنگ و جاگیر پنجہزار روپیہ
ذات و علاقہ محالات بار رعد جنگ بہادر و دیگر مقطعجات و دیہات متفرقات و تعلقات خاص ماموروہ میر
محمد حسین خان بہادر بخطاب فرخندہ یار جنگ و خدمت خانسامانی خاص بمنصب چہارہزاری دوہزار
سوار و جواہر و جاگیر پنجہزار روپیہ ذات و تعلقات محالات کونڈل واڑی وغیرہ و جاگیر ذات و جواہر و
خطاب خانی و بہادری معزز بہرہ اندوز و میر محمد حسین خان بہادر و برادر بہادر معز میر عبداللہ خان
بہادر برادرزادگان عموی میر عالم از اصل و اضافہ بمنصب چہارہزاری دوہزار سوار سرفراز و فتح اللہ
بیگ خان بہادر خلف رضا بیگ خان مرحوم بمنصب چہارہزاری دوہزار سوار و بحالی خدمت خانسامانی
بلدہ و قلعہ گولکنڈہ وخطاب نصیب یار جنگ و جاگیر و جواہر ممتاز و میر محمد حسن خان بہادر میر حسن صاحب
داماد خان ایران برادرزادہ عموی میر عالم از اصل و اضافہ بمنصب چہارہزاری دوہزار سوار
سرفراز و نواب بیگ خان بہادر بمنصب چہارہزاری دوہزار سوار وخطاب معظم جنگ و بحالی خدمت
موروثی شکار خانہ و جاگیر قدیم و جدید و جواہر مفتخر صارم جنگ بہادر از اصل و اضافہ بمنصب پنجہزاری
سہ ہزار سوار وخطاب عزیز الدولہ و بحالی قلعہ داری قلعہ پنال باڑی و جاگیر ذات و جواہر سربلند خورشید
جنگ باضافہ منصب چہارہزاری دوہزار سوار و بحالی قلعہ داری بھاتمرا و سرفرازی تعلقہ داری و تحکی
ہر کارہ سرکار وخطاب اعتبار الدولہ [illegible] میر احمد خان بہادر باضافہ منصب سہ ہزاری ہزار سوار وخطاب مسعود یار جنگ و محمد عبدالکریم
خان بہادر [illegible] سوار وخطاب [illegible] یار جنگ مشتہر و منصبداران سرکار یک صد و اسم بمناسب
وخطابا [illegible] سرفراز گشتند و نقل ہاء الاقتباس در ہر جشن سالگرہ مبارک نور و زجہان افروز امیران و منصبداران

وملازمان سرکار باضافه منصب ها وخطابها وجاگیرات وجواهر وتعلقات سربلند وسرفراز میگردیدند وهموار
سرفرازیهای خانزادان الی الآن جاریست بسبب طول کلام مجملاً بقلم آمده اگر تفصیل تکلفات
جشنها بتحریر در آید دفتر بی پایان میگردد ودرهمین سال فیمابین عربان وسکهان هردو ملازمان
سرکار دولتمدار جنگ صعب در جلوخانه راجه چندو لعل مهاراجه بهادر دوبار از خیرگی سکهان بظهور
آمده عربان بر سکهان غالب آمدند وقریب دوصد سکهان بقتل رسیدند ومال هزارها روپیه اینها
بدست عربان بغنیمت در آمد وسکهان در خانها پنهان گشتند وسرهای اکثر از تنهای سکهان بریده
بگیسوهای اینها در دست خودها آویخته از بیرون شهر اندرون آورده در راسته وبازار انداختند که گوی
چوگان عربان شدند وهرجا که خبر پنهان بودن سکهان بعربان رسید غلو کرده در آمکان رفته بقتل
آوردند ومال هزارها روپیه سکهان پامال وتصیب عربان گشت که مرفه الحال شدند وبسیار سکهان برطرف شده
باوطان خودها رفتند آخر مهاراجه بهادر فیمابین عربان وسکهان قسم های غلاظ وشداد تصفیه کنانیدند
چنانچه در ینولا قریب دوهزار سکهان ملازم سرکار همراهی جمعیت مهاراجه بهادر راجه چندو لعل جابجا
در دیهات وتعلقات وطرق وشوارع متعین ومامور حفاظت اند واز برآمدن سکهان عربان قریب
شش هزار عرب ولایتی ومولد نوکر سرکار در جمعیت همراهی مهاراجه بهادر هستند الحال زور وشور
عربان از قوم دیگر زیاده تر است اکثر معامله داد وستد وقرض ودام میکنند هرچند از سرکار در باب
معاملات با اینها تقید بلیغ است برین هم کسانیکه نوکر سرکار اند مخفی معامله میکنند ودیگران علی العموم لکن در میان
این قوم عساره که جاری است از آن بسیار متضرر شده واز کار وجاوش نهایت لرزان وترسان اند یعنی
هرگاه کسی تقصیر جمعدار بکند یا عدول حکم نماید ویا خلاف آئین معمول مستمره اینها بعمل آید گرفتار عسکره میگردد
عسکره عبارت از گنهگاری است پس بر تقصیر عسکره قرار داده اند که مال وصلاح [illegible] آن کس را
فروخته مصری آورده قهوه پخته بتمامی عربان میخورانند پس آن شخص در طرفة العین [illegible] میشود

ومراد از کارو چاوش اینست که هرگاه جمعدار کسی سپاهی را خرج ندهد و یا فیمابین اینها قضیه یا قضایا بوقوع آید و بهر
طور فرو ننشیند چاوش یعنی نائب جمعدار با عرب دیگر از میان برخاسته کارد را از کمر خود برآورده سر کارد
در دست خویش گرفته و قبضه اش را بسوی صاحب مناقشه کرده میگوید توقیف توقیف یعنی حالا نزاع
توقف کردنی است پس مقدور جمعدار وغیره نیست که بدون اذن صاحب کارد خود بخود برخیزد یا جای دیگر
رود بعد فهمایش او هرگاه او در کمر خود کارد را بگذارد رخصت و بعد آنوقت او بکار خود مشغول شود ازین
بندوبست ظلم اینها صریحا ظاهر نمیشود و معهذا خونی را خود بقتل می آرند در سرکار نمیدهند بعد ثبوت خون
بلا تامل خونی را در صحرا برده بدرخت بسته دو صد بندوق بر سر او میرسانند که بمیرد و اگر احیانا از تقدیر
که نادر الوقوع است خونی زنده بماند یا فقط زخمی شود و نمیرد او را بنهایت تعظیم در میان خویش آورده مختار
میسازند که دیگر دعوی خون از سر او نیست بلکه از زبان مقتول خود از وعذرها میکنند و میگویند طرفه اینکه
بسیار مردم این دیار اکثر دهاتی و قصابی سلاح بسته همراه اینها نوکر شده اند و مشهور بولد گشته اند
یعنی عرب زاده از زن این ولایت لکن بوقت جنگ همراه اینها پیش قدمی میکنند که اینها خود قبایل
منظور طی آنها هستند هرگز هرگز از پیش اینها نمی گریزند و نیز معمول این قوم است که اگر یک صد جوانان
عرب بقید خال و خط چهره ها نوکر بدارند پنجاه کس شبانه روز در نوکری حاضر خواهند بود و پنجاه کس
جای دیگر نوکر شده بروقت داخله حاضر گشته بمقابله چهره ها بداخله رسیده باز بجای خود خواهند بود اگر
همراهی هشت جمعدار جای دیگر نوکر باشند بروقت داخله هر یک هر ماه میرسند دالانه دو دو روپیه ماهوار
میگیرند و بوقت [illegible] هستند همراهی هر جمعدار که باشند هر چند که در سفر روند بوقت ضرورت بلا عذر خود را
میرسانند و [illegible] سپاهی سراسری چهارده روپیه مقرر است و جمعداران و چاوشان و منصدیان
ماهوارهای [illegible] میدهند و در تنخواه اینها تعلقه ها از سرکار هم داده اند مگر جائیکه ده دوازده نفر متفرق
کم و زیاد [illegible] جمعداران وغیره نوکر اند تنخواه خود بزور و شور ماه بماه میگیرند اما اگر یک بار

مهلت دهند دهند بار دیگر مهلت دم زدن نمی دهند عادت متعهده خویش جاری ساخته اند
در سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و یک هجری در ماه ذیقعده شروع جشن شادی راجه نرندر بهادر خلف
راجه دهراج بهادر نبیرهٔ راجایان راجه راجه چندولعل مهاراجه بهادر شده تمامی ملازمان سرکار امیران وغیره
بقدر مراتب از جواهر و جوڑه ها و توره های طعام لذیذ بست و یک خوانی تا یازده یازده خوانی علی العموم
تا بحدیکه اهل بازار از هر قوم بضیافتها و مردمان برادری از جواهر و جوڑه ها و ضیافتها مسرور و مبتهج گشتند
احدی از هیچ قوم باقی نمانده که بضیافت نرسیده باشد تکلف جلوس رونق افزای و ضیافت حضور پرنور
و محلات و مرشدزاده ها و سواری نوشه وغیره را پایانی نیست غیر از بیان اجمالی مفصل نمیتوان نگاشت که
ملول کلام است و درهمین سال فیمابین روهیله ها و جوانان بار متصل کاروان بر خرید و فروخت غله یعنی جوان روهیله
برای خریدن غله بر دوکان غله فروش استاده بود و جوانان بار نیز بر سر دوکان او آمده فیمابین هر دو
گفتگوی سخت بوقوع آمد و هر دو زخمی شدند جوانان دیگر از طرفین رو بمقابله آورده فیمابین اینها جنگ
صعب رو داده غلام حسین کمیدان جوانان بار مذکور معه قریب پنجاه جوانان که بقتل رسیدند زخمی شده
بخانه خود آمده تمامی پلٹنهای سرکار را تحریص مقابله بار روهیله ها نمود تمامی پلٹنهای بار حاضرین قریب
بست هزار جوان معه توپخانه بیرون دروازه پل تا سنگ پوره و کاروان بمقابله آنها بر آمدند و روهیله ها
نیز قریب چهار هزار جوان محاذی اینها بالای کوهسارهای درگاه شاه شبلی قدس سره وغیره بازوے
کاروان فرود آمده بجای خود قرار گرفتند هنگامه عظیم برپا شده بود که خون هزارها آدم ریخته شود آخر الامر
راجه چندولعل مهاراجه بهادر سرداران عرب مثل عبد الله علیخان مایر جنگ و شیخ احمد علی خان عیاری
بیر جنگ وغیره را در میان روهیله ها و جوانان بار در آورده تصفیه طرفین [illegible] در سنه یکهزار
و دو صد و پنجاه و دو هجری فیمابین روهیله ها و عربان برای دنگه قرض [illegible] آوردن [illegible] برائے
طلب قرض خودها دنگه بر سر پسر حسین یاور جنگ مرحوم کرده در خانه اش نشستند [illegible] سخت

بمیان آمده دو چهار جوان طرفین کشته شده جابجا در بلده در میان اینها دفعتًا پای شمشیر بمیان آمده
بسیار عربان از دست روهیله‌ها بقتل رسیدند و فساد عظیم برپا شد لهذا سرداران عرب زبانه معقول
به مهاراجه بهادر گذرانیده اخراج روهیله‌ها کنانیدند چنانچه تا حال روهیله‌ها در بلده حیدرآباد اندرون
شهر نمی‌آیند در بیرون نجات نزد زمینداران نوکر اند و بسیار روانه وطن خودها گردیدند در سنه یکهزار و
دوصد و پنجاه و پنج هجری مذهب وهابیه در تمامی مملکت دکن از هندوستان وارد شده شیوع یافت
و خلفای سید احمد که بانی مبانی مذهب بود و با شیر سنگه پسر رنجیت سنگه جنگها کرده بقتل رسید جابجا
متفرق شده مذهب وهابیه را رواج داده هزارها خلق الله را از مذهب سنت و جماعت برگردانیدند
و مرید خودها نمودند چنانچه مولوی ولایت علی و مولوی سلیم در بلده حیدرآباد آمده مذهب مذکور را
اشتهار تمام داده هزارها مردم را بمذهب خود در آوردند و مذهب ایشان اینکه سوای جناب اقدس
الهی دیگر هیچ کس را نمی‌شناسند و میگویند که پیغمبران که بودند در عهد خودها حسب الامر الهی تبلیغ رسالت نموده
در گذشتند دیگر از ایشان هیچ سروکاری نیست و نباید داشت که بیفایده است و قایل شفاعت
رسول الله الکریم صلی الله علیه و آله وسلم بالکل نیستند و میگویند که انبیا و اولیا و غوث و اقطاب
و علما و فضلا و جنیات و شیاطین و بهوت و پلید بعد مردن همه یکسان اند از ایشان نفع و ضرر نیست
و میگویند که نذر و نیاز بجز ذات پروردگار دیگری را لازم نیست و نباید کرد و فاتحه را بدعت میدانند
و قایل ولایت هیچ اولیا نیستند و سخنان گو خلاف شرع شریف و آیین مجتهدین صریحًا میگویند و مریدان
خود را تلقین میکنند که بر قول و فعل مجتهدین سنت و جماعت گوش ندارند و [illegible]
و غیره نوشته [illegible] اجرا اینکه مولوی ولایت علی چندی در بلده حیدرآ[باد]
خود ساخته [illegible] فرار نمود و مولوی سلیم در جناب مرشدزاده
[illegible] گشت که سوای او و مریدان او دیگری را بار یا[فت]

ذهن نشین خاطر نمود که میل مزاج بجانب مذهب وهابیه شد و مشهور تر است که تمامی خلایق بر زبان دارند
یعنی مولوی سلیم مرشدزاده مزاج را مصمم خاطر ساخت که اگر جناب مذهب وهابی را اختیار فرمایند همه معتقدین
این مذهب و دو لک آدم صاحب شمشیر معه مردان پلٹنهای انگریزی از پشاور و لاهور و دهلی وغیره تا حیدرآباد
وازپایان گهات و بالاگهات و چیناپٹن وغیره تا بندر بمبئی و سورت جناب را امیر المؤمنین دانسته در رکاب سعادت
حاضر خواهند بود پس بهر سمت که اراده فرمایند بندوبست ملک و سلطنت آنجا بوجه احسن خواهد شد
و بغیر خرج دامی و درمی جان نثاری ها خواهند کرد و فی سبیل الله شهید خواهند گشت و دقیقه از دقایق
فدویت فرو نخواهند گذاشت پس بسیار ملحوظ خاطر مبارک باشد که درین مقدمات دینی چه قدر مقدمات
دنیوی در پرده بندوبست می یابند جناب تاریخهای پادشاهان سلف ملاحظه کرده اند که چون بندوبست
سلطنت را دیدند که بهیچ وجه صورت پذیر نگشت پادشاهان اولی العزم مذهبی نو اختراع نموده مریدان
جان نثار بهم رسانیده کارهای نمایان بظهور آوردند و بمراد رسیدند آخر الامر چنین گفتگوها مزاج مرشدزاده موصوف
را برگردانیده معتقد مذهب خویش گردانید که شب و روز خیال مرشدزاده خیالهای دیگر مصمم گشت و عمل بر قول و فعل مولوی
سلیم اجرا می یافت و او خود در مسجد متصل کوٹهٔ عالیجاه هر روز بعد نماز ظهر نشسته وعظ بلیغ در اثبات مذهب وهابی بیان نموده
و خلق الله را تحریص و وعد و وعید می ساخت و رساله های مذهب خود را بخوبی تمام می فهمانید و جابجا خطوطها فرستاده نائبان
خود را آگاه نمود که بفلان تاریخ و روز در هر جا که بوده باشند همه مذهبیان خود را جمع کرده غلو کرده
خلقت آنجا را اور اطاعت و مذهب خویش در آرند هر چند که کار شمشیر بوقوع آید در نگذرند و درینجا هم همان
تاریخ و روز مقرری را مقرر کرده بود که آن روز مردم بیرونی از هر جا که بوده باشند اندرون بلده
در آمده کار خود نمایند و حکم خویش جاری سازند اگر کار شمشیر در آید قصور نه کنند نائبان مولوی
سلیم از مردمان لاهور و پشاور و از پسر میر خان و از سرداران دیگر نیز که در مذهب آن [illegible] قرار داد
طلب کرده بفلان تاریخ و روز با هم شریک حال یکدیگر بوده [illegible] مقرر یافته است [illegible] سبیل [illegible] یعنی

[illegible] قسمها

قسمهای غلاظ و شداد یاد کردند الغرض مشهور شد و زبان زد خاص و عام بلده حیدرآباد است که مجموع وهابیان
و مولوی مذکور منتظر روز موعود بودند معهذا اکثر مردم اینجا مشهور کرده اند که غلام رسول خان حاکم قمرنگر
کرنول نیز در پرده شریک وهابیان گشته در تیاری آلات حرب از توپها و سرب و باروت مصروف
بود طرفه اتفاق این شد که دفعتاً این راز نهان و سر پنهان و این ماده فساد عظیمه از مخبری سید رپشکر
حسین ساگر افشا گشته بصاحبان انگریز رسید و دستاویزات مهری مولوی سلیم وغیره بدست صاحبان
مذکور بکر در آمد چون نیک دریافت نمودند در تحیر و تفکر افتادند که هی هی اگر هشت روز دیگر همین منوال
میگذشت آفت ناگهانی عاید حال خلقت جا بجا میگردید که بیکشته شدن خلقت بی شمار و بیکسے علی
حکام در عین غفلت امر دیگر نموده لهذا میجر اسٹورٹ صاحب بهادر وکیل حاضر دربار جهاندار گشته مفصل
کیفیت ابلغ بعرض حضور پرنور رسانید حضور را نیز کمال استعجاب ازین مقدمه بخاطر مبارک در آمد
آخر الامر بعد مشاوره تمام چنان مقرر شد که جمعیت سرکار دولتمدار از عربان و پلٹنهای بارسعه امیران
سرکار مثل خانخانان وغیره و جمعداران عرب مدبر جنگ و سیار جنگ و محمد نصیب خان وغیره جمعداران
مهدوی و دیگر سرداران قاسم خانی و جمعیت جماعت وغیره بالای کوٹله عالیجاه که مسکن و مقام شاهزاده
مسطور بوده رفته از هر چهار طرف در گرفتند قریب بود که پای شمشیر بمیان در آید اما شاهزاده مذکور
مآل کار خویش را در میزان عقل خرده سنج برسای خود سنجیده بر طبق حکم حضور پرنور برای رفتن بقلعه گولکنده
راضی شده مدبر جنگ وغیره سرداران عرب را نزد خود طلبیده مهلت دو روز خواستند روز سیوم
سیزدهم ماه ربیع الاول سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و پنج هجری سوار میانه داخل قلعه مذکور شدند
بعد ازین وهابیان [illegible] مولوی سلیم و دیگران در زندان مسلسل مقید نمودند و از ممالک محروسه در هر جا که
وهابیان بود [illegible] آورده در قید انداختند و تا مدت مدید صاحبان انگریز را تلاش وهابیان
بوده [illegible] از آنجا که ایزد تقدس و تعالی مذهب حق را تا ابدالاباد قایم خواهد داشت

هر کس که رخنه در دین محمدی صلی الله علیه و آله وسلم خواهد انداخت بهمین مثابه در قهر الهی خواهد افتاد
الحق یعلو و لا یعلی علیه فرموده اند معهذا چون او تعالی شانه بندگان عالی را از بندگان خود استنباط
کرده بمدارج سروری و سرداری و فرمانفرمائی و کامرانی سرفراز و ممتاز فرموده است هر کس که خروج بالای
برگزیدهٔ او خواهد کرد بسزای انجام کار نخواهد رسید القصه بعضی مردمان میگویند که مرشدزاده موصوف دو شتر
باده را آماده تیزروی و دور رسانی ساخته تیار داشته بودند که بوقت ضرورت بکار آرند اما در همه باب
العلم عند الله و هو العلیم الخبیر انما کان الخبر یحتمل الصدق و الکذب فرموده اند لهذا حقیقت
امر را بخدای علیم و کریم سپرده آنچه بگوش رسید بتحریر در آورد و کیفیت حال غلام رسول خان پسر
الف خان مرحوم که یکهزار و یکصد ضرب توپ با وجود بودن توپهای سابق تیار کنانیده و هزارها روپیه
در خرج باروت صرف نموده و سرب یک لک روپیه از چینا پٹن مدراس طلبیده اینکه چون حال بدینمنوال
باوراک صاحبان انگریز بدریافت در آمد چندی مهلت داده بعد بندوبست مبارز الدوله بهادر
دفعتا جمعیت پلاٹنها از کرپه و غیره بر سر کرنول فرستاده سوال نمودند که قلعه را برای ملاحظه صاحبان
انگریز که تازه وارد اند خالی کرده دهند غلام رسول خان بخود دریافته قلعه را خالی کرده در زهره پیٹهه
با جمعیت عربان و روهیله ها قریب هشت صد نفر فرود آمد دیگر بار جمعیت انگریزی بر سر اینها آمده گولها را
از توپها سر دادند پس فیما بین روهیله ها و عربان و جمعیت انگریزی جنگ صعب بوقوع آمده هر دو جانب
مردم بسیار کشته شدند آخر غلام رسول خان را در میانه سوار کنانیده به چینا پٹن بردند در اثنا راه
چپایه خان مذکور بجهت اینکه در میان مذهب صاحبان انگریز خواسته بود که در آید شاید باین وسیله باز
مرا بسر حکومت نشانند بر نصیحت آمد او ناخوش شده دشنام ها دادن گرفت ... ن و دشنام چیله
مذکور که از طرف زن خود که خان مذکور بتصرف خویش از راه زبردستی آورده ... الت جهد اجل
حوالهٔ آتش نمود که کارش با تمام رسید جان خود را بلا بیل مقصود داده ناشاد ... رفت

معاذ الله معاذ الله بعد ازان تمامی اسباب و کارخانجات سالهای سال را اخراج کنانیده نقدے داخل خزانه سرکار انگریز بهادر شد و پس ماندگان را در باره ماهانه مقرر کرده ماه بماه بلا وقت تغیر میدهند که همه خوشنود اند و برادران او نیز بطبق معمول مواجب مامی یابند و آنها که اراده رفتن نزد مادر و پدر و برادر خود نمودند آنها را معه اسباب و زیور و نقد آنها بلا مزاحمت روانه اوطان آنها ساختند ملک هجده لک روپیه وصولی که مانند نمونه بادشاهت بود ازان مآل اندیش بک بیا قباحت فهم داخل سرکار کمپنی گردید غلام رسول خان تا حال در رهائی قبول نکرده امیدوار حکومت موروثی خویش است آئنده باید دید معهذا امتیاز الدوله بهادر را نیز خواسته بودند که جای دیگر بدارند تا حضور پرنور در قلعه محمد نگر که آن هم دولتخانه سرکار است در موتی محل داشتند تا حال مقیم موتی محل مذکور اند عربان سرکار و جوانان وغیره در حفاظت و فرمان برداری و چوکی پهره حاضر هستند هر گاه وهابیان از اطراف و جوانب گرفتار آمدند صاحبان انگریز در چهادرنی حسین ساگر کونسل مقرر کرده مولوی بهار احسب الحکم حضور پرنور نزد خود طلبیده رشید الملک بهادر منشی حضور و اعجاز الدوله بهادر و خورشید جنگ بهادر و بی نظیر جنگ بهادر را شریک کونسل از جانب سرکار دولتمدار نموده هر روز تا سه ماه حال فرداً فرداً وهابیان را بدریافت تمام آورده بسیار کسان را از قید رها کردند و مولوی سلیم را معه دیگر مولویان و اشخاص مخصوصان ایشان تا حال مقید داشته اند که رهائی اینها بنظر نمی آید وَالْعِلْمُ عِنْدَ اللهِ از ابتدای سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و چهار هجری تا آخر سال مذکور جشنهای سالگره حضور پرنور والور و نزول فرزند و جشنهای شادی کتخدائی مرشدزادها که یکی ازدواج محمد سلطان الدین خان بهادر و دویمی در تزویج محمد رشید الدین خان بهادر فرزندان ششم [illegible] الله بهادر امیر کبیر بزرگ آوردند و سیومی مرشدزادی نامدار النسا بیگم صبیه جهان پرور بیگم صاحبه که [illegible] سید [illegible] میر ابو القاسم قرابتی میر عالم مرحوم که بخطاب معین الدوله سهراب جنگ بهادر [illegible] آورده بوقوع آمده از هر خانه امیر سرکار و ساهوران نذر بار و غیره منجمله

عبارت از آوردن جواہر و جوڑہ ہای عمدہ با تکلف و جلوس نوبت و نشان وغیرہ است در دولتخانہ بیگم
صاحبہ ممدوحہ موصوفہ داخل گردید تا مدت مدید در سر ہر شادی جشنہا و خورمی ہا روز و شب جاری بودہ کہ
چشم تماشائیان را بسیر متفرج و تنشف زینت دادہ درین جشنہا اکثر اقربا و امیران و منصبداران
سرکار بخطابہا و منصبہا و جواہر و جاگیرات و تنافقات و خدمات معہ دیگر سرفرازیہای نوبت و گھڑیال و پالکی
جہالردار سرفراز و ممتاز و مشرف گشتند چنانچہ از فرزندان امیر کبیر محمد رفیع الدین خان بہادر بخطاب
عمدۃ الملک و منصب شش ہزاری چہار ہزار سوار و علم و نقارہ و نشان و نوبت و جاگیر و جواہر وغیرہ سربلند
و محمد سلطان الدین خان بہادر بخطاب بشیر الملک و منصب شش ہزاری چہار ہزار سوار و علم و نقارہ
و نشان و نوبت و جاگیر و جواہر بہرہ مند و محمد بدر الدین خان بہادر بخطاب معظم الملک و منصب پنجہزاری
سہ ہزار سوار و علم و نقارہ و نوبت و نشان و جواہر و جاگیر وغیرہ ممتاز و محمد رشید الدین خان
بہادر بخطاب اقتدار الملک و منصب پنجہزاری سہ ہزار سوار و علم و نقارہ و نوبت و نشان و جاگیر و جواہر وغیرہ
نامور و سراج الدولہ بہادر باضافہ منصب و خطاب سراج الملک و جواہر و بحالی جاگیرات وغیرہ شرف اندوز
گردیدند و خضر خان بہادر بخطاب رستم خان بہادر و باضافہ منصب پنجہزاری دو ہزار سوار و علم و
نقارہ و نوبت و بحالی جاگیرات و جواہر وغیرہ و محمد اعظم خان بہادر بخطاب شاہ نواز الدولہ و بہ منصب
چہار ہزاری دو ہزار سوار و علم و نقارہ و بحالی جاگیر و جواہر و احمد خان بہادر بخطاب مستعد جنگ و منصب
سہ ہزاری ہزار سوار و علم و نقارہ و بحالی جاگیر و جواہر سلیمان خان بہادر بخطاب بی بہا جنگ و بہ منصب
سہ ہزاری ہزار سوار و علم و نقارہ و جواہر و جاگیر و محمد خان بہادر بخطاب مختار جنگ و منصب ہزاری
ہزار سوار و علم و نقارہ و جاگیر و جواہر و ہمت خان بہادر بخطاب استقامت جنگ [illegible] ہزاری ہزار
سوار و علم و نقارہ و جواہر و جاگیر سرفراز و سربلند و سعادت اندوز و محمد بر[illegible] بہادر کہنالا
بخطاب سبقت مآب جنگ باضافہ منصب چہار ہزاری از سابق و دو ہزار س[illegible] [illegible] و

[illegible] صا[illegible] و جواہ

وجواہر و جاگیر قدیم وجدید بہرہ مند و علی اللہ خان بہادر بخطاب حیدر الدولہ و منصب پنجہزاری سہ ہزار
سوار و علم و نقارہ و نوبت و جاگیر و جواہر مشرف و محمد سعد الدین خان بہادر جسارت جنگ بخطاب جسارت الدولہ
و بہ منصب چہار ہزاری دو ہزار سوار و جاگیر و جواہر مباہی و خلف آن بہادر مذکور یکی بخطاب عظمت جنگ
و دیگر بخطاب عزت یاب جنگ و منصب سہ ہزاری مفتخر و صف افگن جنگ بہادر خلف سلطان میان بخطاب
سلطان نواز الدولہ و منصب چہار ہزاری سہ ہزار سوار و علم و نقارہ و نوبت و جواہر و بحالی جاگیرات و
تعلقات قدیم وجدید مشتہر و سیف جنگ بہادر بخطاب امجد الدولہ و منصب چہار ہزاری سہ ہزار سوار
و علم و نقارہ و نوبت و نشان و جواہر و جاگیر قدیم وجدید مشہور تر و سردار علیخان بہادر بخطاب
علی یاور جنگ و منصب ہزاری ہزار سوار و علم و نقارہ و جاگیر قدیم مثالا و جواہر معزز و رونق علیخان
بہادر بخطاب شاہیار الدولہ و منصب چہار ہزاری چہار ہزار سوار و جاگیر و جواہر و یوسف مرزا بخطاب
ظفر الدولہ و رسالہ شیر بچہ ہا و جاگیر ذات و جواہر و برادران بہادر مذکور یکے بخطاب احتشام جنگ و دیگری
بخطاب ظفر یاب جنگ و سیومی ثابت جنگ و منصب سہ ہزاری ہزار ہزار سوار نام آور و ابن صاحب
بخطاب مرزا شمس الدین خان بہادر و منصب ہزاری ہزار سوار و بشرف باریابی دربار معزز و راجہ
اوجاگر چند بخطاب راجہ بہادر و منصب ہفت ہزاری پنجہزار سوار و علم و نقارہ و نوبت و بحالی خدمات و تعلقات
قدیم وجدید و جاگیرات موروثی و جواہر گران بہا سعادت اندوز و راجہ رام پرشاد بخطاب لالہ بہادر
و منصب چہار ہزاری دو ہزار سوار و جاگیر و جواہر ممتاز و راجہ موتی پرشاد بخطاب کیرت بہادر و منصب
سہ ہزاری ہزار سوار و جاگیر و جواہر و راجہ انجنی پرشاد بخطاب پرتاب بہادر و منصب سہ ہزاری ہزار سوار
و جاگیر و جواہر و آ[illegible] پرشاد بخطاب راجہ کرن بہادر و منصب چہار ہزاری دو ہزار سوار و علم و نقارہ بخدمات
و جاگیرات و ج[illegible]ت مید[illegible]جی رام راؤ بخطاب رایرایان بہادر و باضافہ منصب پنجہزاری سہ ہزار سوار
و علم و ن[illegible] بحالی خدمات دفاتر صوبجات و تعلقات و جاگیرات و جواہر ممتاز و رائے

بال مکند بخطاب راجه بالمکند بهادر و منصب چهار هزاری دو هزار سوار و علم و نقاره و پیشکاری تمامی جمعیت
صرف خاص از سواران و پلاٹنهای بار و عربان و پیادگان وغیره و دیگر تعلقات لکها روپیه سرکار
مختار و بحالی جاگیر ذات و جواهر عمده سربلند و رای لکهن لعل بخطاب راجگی و منصب مناسب و بحالی خدمت
عرض و معروض دیوانی و جاگیر و جواهر مفتخر و رای اسونت راو بخطاب راجگی و بحالی خدمت وکالت
جمعیت عربان ملازم سرکار علاقه دیوانی و تعلقات بهره اندوز و رای منولعل بخطاب راجه منولعل بهادر
و بحالی خدمات و تعلقات و منصب هزاری هزار سوار و علاقه خانسامانی و جاگیرات محلات سرکار و بحالی جاگیر
ذات و علم و نقاره و سواران و جواهر نامور و رای رنگ راو بخطاب راجگی و بهادری و منصب هزاری
هزار سوار و جواهر و تعلقات و خدمات لکهو کهها روپیه سرکار و علاقه جمعیت پلاٹنهای چهار ده هزار جوانان
بارموسی ریموازدر الدوله و سرگردگی سواران رساله های مهدویان و دیگر جمعیت عربان وغیره و جواهر
سرفراز و سوناجی پنڈت بخطاب و منصب و بحالی خدمت پیشدستی دفاتر وغیره صوبجات علاقه راجه
رایرایان و مختاری کارخانجات عمود الشان معمور و بجواهر سربلند و رای چونکی ناکراو بخطاب و منصب
مناسب و خدمات معمولی و شرف باریابی شبانه روز و پذیرائی عرض و معروض در حضور پرنور و جواهر
مفتخر و رای لچهمن داس بخطاب و منصب و خدمت دفتر و تعلقات عزت اندوز و فرزند سعید نور الاصفیا
صاحب بخطاب قادر جنگ و منصب و بجاگیر ذات و جواهر مباهی و ممتاز و خلف نور الامرا بخطاب
علی یار الدوله بهادر و منصب چهار هزاری دو هزار سوار و علم و نقاره و نوبت و جاگیر و رساله سواران
و جواهر و ممتاز و حسین دوست خان بهادر سالار الدوله بخطاب سالار الملک و منصب پنجهزاری دو هزار
سوار و علم و نقاره و بحالی تعلقات لکوکهای سرکار و بجاگیر ذات و صفات و ج[illegible] خلفان بهادر
مذکور غلام زین العابدین خان بهادر بخطاب اعتضاد جنگ و به منصب هزار[illegible] و علم و نقاره
و جاگیر و جواهر نامور و غلام عسکری خان بهادر بخطاب شیر افگن جنگ و عل[illegible] و بخطاب

شهید جنگ و به مناصب سه هزاری هزار سوار و جاگیر ذات و جواهر مشرف و برادران نسبتی سالار الملک بهادر
محمد یوسف علیخان بهادر بخطاب داراب جنگ بهادر و محمد عبد العزیز خان بهادر بخطاب انتظام جنگ و
بمنصب سه هزاری هزار سوار و جاگیر ذات و جواهر اوج پذیر و محمد اصغر حسین ولد حکیم محمد اکبر حسین خان
بخطاب نعیم الدین خان بهادر و بجاگیر ذات و بحالی خدمت علاقه منصبداران سرکار باسوار و به منصب
دو هزاری پانصد سوار ممتاز و امیر نواز خان بهادر خلف دوله خان بخطاب امیر نواز الملک و به منصب
چهار هزاری دو هزار سوار و بحالی تعلقداری لکهو کهای سرکار و قلعداری قلعه بیتر و نلدرگ و قلعه دهارور
و جاگیر ذات و صفات و جمعیت سواران و عربان و بار و غیره و جواهر آبرو پذیر و خورشید جنگ بهادر
بخطاب اعتضاد الدوله و منصب چهار هزاری دو هزار سوار و جاگیر ذات و خدمت دارو غگی هرکاره های
سرکار و جواهر بهره اندوز و وحید الدوله بهادر بسرفرازی باریابی خاص و عنایت جاگیر و انعام بدست
مبارک و منصب چهار هزاری و بحالی جاگیر قدیم و جواهر معزز و مکرم جنگ بهادر ولد بهادر معز بخطاب جنگی
و منصب سه هزاری هزار سوار و جاگیر و جواهر سربلند و میر جوهر علیخان بهادر بخطاب اسد نواز جنگ و منصب
سه هزاری هزار سوار و بحالی جاگیر قدیم و جواهر مشرف و محمد امام الدین خان بهادر بخطاب بهادر و منصب
مناسب و بحالی جاگیر قدیم ذات و جواهر مفتخر و محمد قمر الدین خان بهادر بخطاب قطب یار جنگ و منصب سه
هزاری و رساله سواران نامور و رود به باریابی حضور پرنور پسران سید احمد خان یکی بخطاب میر امام علیخان
دویمی میر هدایت علیخان بهادر و سیومی میر سردار علیخان بهادر و منصب مناسب و خدمات و تعلقات
دیهات و باغات و غیره و رساله های جوانان بار و جاگیر ذات و باهوار بهبا و جواهر سربلند و دیگر خانزادان
و منصبداران و امرا و رساله داران و دفترداران و اهلی بات و تعلقداران و از مقربان خدمت محمد
برهان الدین [illegible] و عنایات دیگر فایز و شاگرد پیشه سرکار همه از خطابات و جاگیرات و انعامات
و سرفراز [illegible] م سرفراز که اگر مفصل تحریر آرد کتاب علیحده از این مجموعه بقلم آورده شود

نظر بر اختصار کلام مجملاً بتحریر در آورده و نیز اگر تکلفات و تزک ساچق و طمطراق رسم مهندی و سواری نوشه
باظهار آرد موجب تطویل است لهذا فقط برهمین ایما و اشاره صاحبان ادراک بدریافت آرند که هرگاه
در دولتخانه چنین عالیقدر و دولتمند بهت شادیها بوقوع آمده باشند پرسیدن تکلفات و اظهار آن
دلیل نادانیست الله تقدس و تعالی آن مظهر اتم افضال خویش را تا قیام جهان و جهانیان قایم دارد
که هر سال در هر جشن بهجت افروز نوروز و سالگره خاص عالم افروز خانزادان قدیم و جدید بنوازشهای
شاهانه و الطاف کریمانه سرفراز بهادارند و درین ایام میمنت فرجام فرخنده انجام که آخر ماه ذی الحجه سلخ
ماه مذکور سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و هشت هجری است این تاریخ گلزار آصفیه در سال سه و چند ماه باتمام
رسید و بفضل الهی بادشاه جوان بخت چتر و سریر بر سریر سلطنت و دولت ابد مدت دکن بکمال تزک
و طمطراق حشمت و شوکت جلوه افروز جهان و جهانیانست او تعالی شانه تا ابد الآباد در حفظ و حمایت
خویش مصون و مامون دارد این ضعیف العباد مؤلف تاریخ مذکور خواجه غلام حسین خان المعروف
خان زمان خان خانزاد موروثی دست دعا بجناب کبریا بلند کرده برین بیت که بیت السرور معمور
است اختتام کلام نظام انجام فرخنده فرجام مینماید شعر بود تا که قایم زمین و زمان ۰۰ تو باشی و
دولت ترا جاودان ۰۰ آمین رب العالمین و دشمنان این دولت خداداد روز افزون را همواره
در ذلت و خواری روز به نه بیناد آمین آمین آمین از محدثات آنجناب تا این زمان یکی راحت محل
که کاخ خسروی عبارت از آنست و نیز در سنه یکهزار و دو صد و چهل و پنج هجری احداث پل نو بالای
جویبار موسی بیرون دروازه چادرگهات که باهتمام میجر استورت صاحب وکیل صاحبان انگریز و سعی
راجه چندولعل مهاراجه بهادر بخرچ هشتاد و پنج هزار روپیه باتمام در آمد تاریخ بنایش از طبع زاد میرزا عابد بیگ
ظهور تخلص اینست قطعه ناصر الدوله شاه آصفجاه ۰۰ که عدیلش کهی ندید نگاه [illegible] به راجه
چندولعل ۰۰ زود سازند پل بشام و پگاه ۰۰ از سر عقل میجر استورت ۰۰ [illegible] و ماه ۰۰

درنه

ونیز تعمیر چار منار که گویا از سر نو بار آرایش و پیرایش تمام در آورد چنانچه ذکرش در آخر احوال سلاطین قطبشاهیه بتحریر آمده است و چاه‌ها و عمارات دیگر و باغات علیحده ایزد تقدس و تعالی جل شانه آن مهر سپهر سلطنت و کامرانی و آن نیر اعظم برج فلک جهانبانی را از فضل و عنایت خویش دو فرزند جگر بند ارجمند عطا فرموده آن دو گوهر دریای حشمت و شوکت و آن دو جوهر شمشیر شجاعت و کان سخاوت و آن دو شیر بیشهٔ جلالت و ایالت یکی آفتاب و عالمتاب فلک سعادت و اقبال که عالم عالم از ذرات نور عالم فروزش بهزاران نور نور علی نور منور است یعنی جناب میر تهنیت علیخان بهادر افضل الدوله بهادر آدام الله اقباله و عمره و دیمی ماهتاب جهانتاب سپهر ابهت و اجلال نیر اعظم برج دولت فلک عرش تمثال که جهان جهان از ضیای فروغ بخشش مانند تاب ماهتاب جلوه گر یعنی جناب میر جهانگیر علیخان بهادر روشن الدوله مد الله عمره و قدره و منزلته او تعالی شانه بفرط الطاف خویش هر دو نیرین را در حفظ و حمایت خود زیر سایهٔ عاطفت والدین بعمر طبیعی خضری و حشمت سلیمانی رساند بیت

دعا کرده ام از سر عجز من ٭ فلک گو بیا آمین ای ذو المنن

باب سوم

در ذکر احوال وزیران و امیران و سرداران و منصبداران دربار جهانمدار آصفیه دام اقباله و نیز در احوال فقرا و علما و فضلا و حکما و شعرا معه اشعار ایشان و منجمان هیئتی و رملی و خوشنویسان و حفاظ کامل القرات شیرین مقال و سرداران قوم افغانان سنت و جماعت و افغانان قوم قایم خانی و مهدوی و نیز اندازان صناعت شعار و برق اندازان قدر نهاد و جمعداران قوم عرب و سندی و سکهان و ذکر سرداران رسالها و طرز ولایتیان رومی و انگریزی و کمندانان پلاتنهای بار و نیز رخیل توپخانه آتشبازو [illegible] کردار و خاص برداران قدر انداز و ذکر شاگرد پیشه سرکار دولتمدار از [illegible] فراشان و باربرداران وغیره همه ملازمان سرکار فلک اقتدار

ذکر وزرا و امیران سرکار موافق حروف تهجی

حرف الالف اعظم الامرا ارسطوجاه معین الدوله مشیر الملک غلام سید خان بهادر سهراب جنگ فرزند ارجمند وکیل مطلق مختار دولت آصفیه

نام اصلی اش غلام سید است که هم نام و هم تاریخ تولد اوست تنتش منوشیروان عادل منتهی میشود و پدرش فرخ نژاد خان در عهد حضرت مغفرت مآب بخطاب خانی و صوبه داری برار سرفراز گشته وقت موعود در گذشت غلام سید خان همواره برکاب فلک انتساب حضرت غفران مآب حاضر بوده در معامله کشن جنگ چیدر مختار رسوی لوبی عمدة الملک شریک حال ماند پس از آن بدیوانی محالات برار و صوبه داری خجسته بنیاد اورنگ آباد مشمول عواطف گشت و بخطاب معین الدوله سهراب جنگ سرفراز گردید و نیز بتصفیه راو پنڈت پردهان و رگهوجی بهوسله به پونا و ناگپور رفته کارهای نمایان بظهور آورد و چون مبارز الملک ظفر الدوله رانوجی بخاطر راه یافته بجهت استمالت او از قلعه او سه بزل رفته از آنجا بحیدرآباد آمده دخیل مصلحت کلی و جزئی گردید و بعد رحلت مبارز الملک چون عقل رسا و فهم درست داشت بدیوانی سرکار دولتمدار سرفراز گشت و بخطاب مشیر الملکی و منصب هفت هزاری هفت هزار سوار سربلند گردید بعد از آن بخطاب اعظم الامرا مباهی شد و در سفر پانگل همراه رکاب مرشد زاده آفاق سکندر جاه بهادر تا العلقه سیرنگ پٹن برسر مهم ٹیپو سلطان حاکم آنجا رفته بشراکت لارڈ کارنوالس و جنرل هارس وغیره سرداران انگریز بهادر و هری پنڈت پهڑکیه با جمعیت سرکار عالی و جمعیت انگریزی و جمعیت راو پنڈت پردهان وغیره تردد نمایان و کارهای شایان بظهور آورده مبلغ یک کرور [illegible] و محالات یک کرور روپیه مشتمل کرپه و سدهوٹ و گنجی کوٹه وغیره قلعه های عمده داخل [illegible] بدار نمود

و نیز حصه خساره جمعیت بهمین قیاس لشکرکشی کار تقسیم در آورد و با صاحبان انگریز موافقت کلی بهم رسانیده محکوم حکم سرکار گردانیده داخل بلده حیدرآباد بر کاب مرشدزاده موصوف گشت و مهم در سفر کهرله که بذات خود سرانجام کرده بود با وصفیکه در همون ایام سیف الملک مالی میان خلف او که چراغ دودمانش بوده قضا نموده و او در غم و الم جدائیش حرکات جنون میکرد و برین هم چون معامله جنگ از خود بوده حضور پرنور حضرت غفرانمآب را بعد فاتحه سیوم بالای زیبا باغ عرف باغ کوره همن داس فرود آورده محله فوج فراهم کرده خویش بملاحظه اقدس در آورد و خود به دولت و اقبال در جلدوی اینخدمت شگرف فرزند جگر بند خود سلیمانجاه بهادر را که در آن ایام یکساله بودند بعد رضای میر عالم بهادر در فرزندیش عنایت فرموده سر عزت او را تا فلک الافلاک رسانیدند چنانچه ذکرش مفصل گذشت بهمه جا هر روز در فکر و سعی پیش قدمی بوده تا قلعه بید رسیر کنان و شکار افگنان با جمعیت یک لک سوار قریب دو لک پیاده پلاتنها وغیره رسیده و از آنجا خبر فوت شدن مهادیو جی سندهیه که شریک غالب و دوست و همبازی و دولت و مصلحت بود شنیده نهایت مشوش خاطر گشت هر چند دولت راو سندهیه را هموار نمود دربدانش نه آمد که نانا پهرنویس بحجره و مردن پدرش او را بامیدواری ریاست بدام خود آورده بود آخر توکل بر کریم کارساز نموده بمقابله در آمد روز اول داد مردی و مردانگی داده مظفر و منصور گردید چون مفتریان که مخفی با مخالفان در عداوت آن خیرخواه دولت آصفیه برند قلیل ساختگی کرده از عدم کمک و فتور کار جنگ بالعکس ساختند و کار بجای رسانیدند که با یما و اشاره ایمها نانا پهرنویس مجوز آمدن اعظم الامرا نزد سوای مادهوراو آقای خویش گردید و اعیان دربار مقرر کرده بودند که چون مشار الیه صبح برای رخصت حاضر دربار حضور ... در قلعه کهرله شود در اثنا در راه حرکات ناملایم کرده بقتل رسانند و هرگاه از اخبار ایشان خبر ... ذاتی را کار فرموده یکپاس شب باقیمانده بکمال تکلف و تجمل حاضر دربار گردیده رخصت ... امورات سلطنت که باظهار مخالفان خود خراب کرده بود از حضور طلبید

آن ناقباحت فهمان نمیدانند که کار از نامردگی شما باین صورت بالعکس صورت گرفت وگرنه اگر بفضل الهی
تقدیر موافق تدبیر میگشت آنوقت تمامی مملکت دکن از دریای نربدا تا دریای شور در سرکار دولتمدار
می آمد چنانکه بر اعظم الامرا میگردید افسوس هزار افسوس چرا که اسد علیخان بهادر مظفر الملک و منصور الدوله
بهادر هنوز عرض کنانیدند که باقبال خداوندی فتح رو بکار است اندک کمک بایان برسد و حکم حضور
علی التواتر به تشدد تمام صدور مییافت که فلان و فلان کمک مظفر الملک بهادر نمایند و اینها
صبح گاه چشم پوشی کرده با آن صدر رسانیدند که بهادر مذکور زخمی شد و منصور الدوله در میدان جنگ
زخمها برداشته در افتاد و لعل خان بهادر با معدودی چند حملهای بسیار کرده لباس سرخ شهادت
پوشید و وزیر خان بهادر با آن خورده بکار ولی نعمت جان در باخت و معامله جنگ بالعکس گردید
مصرع: وای بر جان سخن تا بسخندان نرسد ** هر چند حضور پرنور برای رفتن بهادر هنوز راضی
نشده فرمودند که فردا باز بمقابله برآمده خواهد شد آن غمخوار خیرخواه اندیش بمبالغت پیش آمده
عرض کرد که ملال خاطر نصیب اعدا باشد غلام در عرصه یک دو روز تصفیه ایشان کرده حاضر دربار میشود
هرگز قصد دیگر نباید فرمود که معامله خود بخود دست بسته بر طبق مراد آمده است خود بدولت و اقبال
با چشم گریان اعظم الامرا را روانه لشکر راو پنڈت پردهان فرمودند چون قریب لشکرش رسید نانا پهر
نویس با پنجهزار سوار سه گروه پیشتر باستقبال آمده در میان هر دو سوار بها شامیانه استاد کنانیده
فرود آمدند و باهم بغلگیری نموده نشسته باستفسار خیریت طرفین پرداختند اعظم الامرا پیش از ورود
نانا پهرنویس بفوجدار فیل خود تقید بلیغ نموده بود که هرگاه فیل سواری نانا پهرنویس برابر و محاذ
فیل سواری من آمده بایستد و خواهند که برابر من بنشانند تو آنقدر حیله نما [illegible] که فیل تو
بعد نشستن فیل و نشیند فیلبان بهون طور بعمل آورد [illegible] است
اول حرفی که بر زبان نانا مذکور برآمد این بود که نواب صاحب کرٹور [illegible] آمد

آنچه که هفت لک روپیه بکار آمدند یعنی شما اجی سندهیه را کرور روپیه فرستاده برای شراکت خود از هندوستان
طلبیده بودند و او فوت کرده بکار شما نه آمد و هفت لک روپیه با که با عیان سرکار شما دادیم کارهای نمایان
بظهور آوردند و سبب سعادت ملاقات جناب گردیدند اعظم الامرا جواب داد که این هم از اتفاقات روزگار
است بعده نانا پهرنویس گفت که جناب از حضور پرنور اقرار کرده بودند که درین سفر بمهمان پونا را بایک
و هوتی و لوتا روانه کاسی خواهم کرد الحال که معامله بالعکس شد حالا چه اراده است اعظم الامرا جواب داد که
حالا شما مرا روانه بیت الله شریف زاد الله شرفها نماید او جواب داد که انشاء الله تعالی جناب
به بیت الله شریف و معاصی بکاسی بجوئی تمام خواهم رفت و ثواب دارین حاصل خواهم کرد اما بالفعل
چند روز مهمان سرکار بوده سیر و طیر و تماشا و تفریح مزاج کنند که این هم خانه دولتخانه حضور پرنور است
فیما بین نسبت جدی و بزرگی دارند اعظم الامرا گفت فی الواقع چنین است و مرا البیار خاطر جمعیت که
بار اهل است و کار اهل بعد سوال و جواب هر دو باهم روانه لشکر راو پنڈت پردهان شدند چون متصل
خیمه خاص ایشان رسیده هر دو مدار المهام دست بدست یک دیگر خواستند که اندرون خیمه بروند اعظم الامرا
بر در خیمه ایستاده از نانا پهرنویس پرسید که این خیمه کیست و مرا کجا میبرند وی جواب داد که این خیمه خاص
راو صاحب سری ونت است و جناب را لازم است که ملاقات کرده داخل خیمه خود شوند اعظم الامرا گفت
که مرا از ملاقات ایشان هیچ سر و کاری نیست ملاقات شما کافیست باین جهت که اوشان اگر تواضع
من کنند بهتر و الا از من نیز حرکت نامناسب بوقوع آید و موجب ملال خاطر طرفین گردد پس مناسب
همین است که مرا معاف دارند نانا رندگور گفت که جناب اندکی توقف فرمایند که من اینک حاضر میشوم
پس نانا [illegible] رفته او را [illegible] فهمانیده باز آمده گفت که حالا جناب بلا اندیشه
تشریف [illegible] دست بدست پهرنویس باهم در سخن روی خود را بسوی نانا کرده تا لب
فرش خیمه [illegible] نا همچنین راو پنڈت پردهان شده سلام کرد او همین که برای تواضع تا بزانو

بلند شد اعظم الامرا بالای دست ایست او آمده نشست و باهم استفسار خیریت نموده باندان رخصت گرفته
روانه گردیده داخل خیمه خویش گشت و از آنجا کوچ بکوچ روانه پونا شده در باغ کهنه خراب که مقرر کرده بودند
فرود آمده یکهزار جوانان بارلیتن انگریزی وضع و یکهزار جوانان عرب و ولایتی گرد باغ مذکور برای
حفاظت ایشان نشانیده چندین آدمیان خدمتگار و فراش وغیره شاگرد پیشه و چند مرد آدمیان
همصحبت مثل حافظ یار جنگ و اسمعیل یار جنگ و لعل محمد خان و لعل علیخان و رحمان نواز جنگ و رفیق یار جنگ را که در آن
وقت بی مقدور و بغیر منصب و خطاب بودند جمله قریب یکصد نفر مقرر کردند که سوای اینها دیگر هیچکس را
اندرون رفتن ندهند و هر کس که بیرون آید یا اندرون رود تلاشی گرفته بغیر کاغذ مرقومه چیز دیگر
را ممانعت نه کنند بندگان عالی حضرت غفران مآب از قلعه کهرله بعد رفتن اعظم الامرا به پونا بکوچهای متواتر
داخل بلده حیدرآباد گشتند و ممتاز الامرا و راجه شام راج رای رایان را پیش دست خود کرده متوجه
امورات جزئی و کلی سرکار خود گردیدند و اعظم الامرا تا قریب سه سال در همون باغ اوقات خود بسر برد
و هیچکس اظهار و خبر ایشان نرسید و هیچ صورت رهائی باسباب ظاهری با دراک و فهم نه می آمد تا اینکه ایشان
ورد دعای سیفی شروع نمودند و آب دعا خوانده در میان درخت کوسه خشک انداختند باین
امید که اگر در عرصه بست روز این درخت خشک شاخ سبز بر آرد دیگر بست روز محنت قوی کرده بمراد
چله رسانیده بمقصد خویش کامیاب خواهم گشت پس شروع در خواندن دعا نمود چنانچه در عرصه بست روز
درخت خشک کوسه با وصفیکه از چند سال چه پیمایش باران خورده پوسیده شده بودند شاخ سبز نو
و برگهای تازه برآورده قدرت کامله قادر مطلق بجلوه ظهور در آورد و مردمانیکه ازین معنی آگاه بودند شکر
الهی بجا آورده امیدوار برآمد حاجات گشتند پس اعظم الامرا با دل قوی ام[illegible] ال یزدی
گشته ترک حیوانات نموده بست روز دیگر بطهارت تمام و صدق کلام چله را [illegible] بیند روز دیگر
چله ایشان تمام شد یکپاس روز برآمده دفعتاً هرکاره خبر آورد که سرلوتنت ماد[illegible] افتاده

مردم نمد اعظم الامرا بکمال استعجاب شده متحیر ماند و نیت دعا خوانی هم همین بود که انقلاب رئیس اینجا شود
تا بحالی ناگردد که بدون تبدیل حاکم و اختلاف فیما بین اعیان و ارکان صورت رهائی نا معلوم او تعالی
شانه که بهمه شئی قادر است بر طبق مدعای ایشان بظهور آورد القصه بمجرد رسیدن خبر افتادنش نانا پهر
نویس دست و پا گم کرده گفت که ای مردمان بدانند که ریاست پونا العبد یکصد سال امروز جواب داد دیگر
امید عروج دولت نیست روز بروز در انحطاط و نزول خواهد بود دلپس بهولونت سوار پالکی آمده دید که مادهو
راو بالای فواره حوض افتاده گلدسته او در پهلو در آمده تا بجگر رسیده همون حال ورا برداشته
اندرون بردند چون بسیار آواز گریه و زاری و نوحه و بیقراری بگوش او رسید یکبار چشم کشاده به نانا پهر
نویس گفت آنچه که شما خواسته بودید مراد شما بر آمد الحال بفراغت تمام حکمرانی کنید که هیچکس مزاحم حال شما
نیست و روح او پرواز نمود نانا پهرنویس بعد گریه و زاری بسیار اشتهار سلامتی مادهو راو و واده داده و
روز و شب نعش او را داشته آنچه که منظورش بود بند و بست آن نموده بوقت کدام از شب آتش
داد که احدی را آگاهی نشد و در فکر نشانیدن رئیس دیگر مشغول گشت حقیقت اینکه باجی راو و چمنا آپا
از یک مادر بودند و امرت راو از مادر دیگر بوده و این هر سه پسران رگهنات راو معروف راگهوا اند که نانا پهرنویس
این هر سه را در قلعه پونا دهر مقید داشته بلونت راو نامی مختار خود را با دو هزار سوار برای حفاظت ایشان
گماشته بود و مشهور است که مادهو راو متوفی پسر زرگری بوده چون نراین راو برادر زاده راگهو رئیس
پونا بود و اولاد نداشت و زن او بوقت کشته شدن او یعنی نراین راو حامله بود و دختر زائید
کارکنان محل و دخترش را در خانه زرگری که همون وقت پسر زائیده بود انداخته پسرش را آورده مشهور
کردند که زن [illegible] پسر زائیده است و او را در مهد پرورش و پرداخت پرورده بر مسند ریاست
نشانیده [illegible] اتفاقاً روزی باجی راو رقعه بدست خود نوشته بمادهو راو پسر بلونت
فرستاد [illegible] ما برادریم و ما دشمن دولت شما نیستیم بلکه میخواهیم که همراه شما بوده سیر باغ کنیم

و در مجلس شما جشنها ببینیم و در سواری دسهره وغیره همراه رکاب باشیم و تفریح دل خود سازیم نه اینکه بار خبر نیست
کرد انها بچه طور در زمین میکاشتند و چگونه درو میکنند و اگر فی الواقع با دشمن شما هستیم باید که ما را بقتل رسانند
والا نه فکر می کنند که ما و شما باتفاق در یکجا بسر بریم پس رقعه را بصلاح و صحابت بلونت راو که همراز ایشان
شده بود به مادهو راو رسانید مادهو راو رقعه را خوانده جوابش بدستخط خود نوشته فرستاد که انشاء الله
تعالی قسمیکه نوشته اند بند و بست آن کرده طلبیده میشود خاطر خود جمع دارند چون جواب باصواب
به باجی راو رسید از فرط اشتیاق بهر وقت آنا فانا تلمیذان خویش طلبیده رقعه جوابی را بر آورده
میدید و خوشحالی ها میکرد و تفریح مینمود خدمتگاران نانا پهرنویس که متعین اخبار باجی راو وغیره بودند هرگاه
انقدر اشتیاق آن را بر رقعه دیدند با نانا پهرنویس اطلاع کردند که عجب رقعه بدست باجی راو صاحب
آمده است که هر وقت بکمال اشتیاق آن را بر آورده می بینند و خوشوقت میشوند نانا گفت
بهر طور که بدست آید آن رقعه را بمن برسانید تا خوشنود سازم روزی خدمتگاری آن رقعه را بهار دست
نموده دست بدست نانا پهرنویس رسانید او دید که رقعه دستخطی خاص مادهو راو سوای است که
در جواب باجی راو نوشته فرستاده اند روز دیگر نانا رقعه را گرفته حاضر دربار گشته بعد عرض مقدمات
بسیار عرض نمود که مهاراج چیزی به باجی راو صاحب نوشته فرستاده اند در کدام مقدمه نوشته باشند
فدوی را هم خبر باشد مادهو راو جواب داد که ما را با باجی راو چه کار و چه علاقه که رقعه بازی کنیم او باز عرض کرد
که البته نوشته باشند اگر رقعه خاص بجنس بملاحظه رسد آن وقت معروضه فدوی صحیح خواهد بود مادهو راو
گفت البته پس نانا پهرنویس رقعه بجنس بدست مادهو راو داده عرض کرد که فدوی را با پسران رگهناتهه راو
هیچ عداوت نیست آنها مالک این دولت اند و معامله جناب قسمیکه شده است [illegible] هویداست
و آنها نیز خوب میدانند بعهد رگهناتهه راو انگریزان بندر منبئی را چه تحفه [illegible] نوشته
داده اند و دستاویز نزد صاحبان انگریز موجود است هرگاه احدی از اولاد [illegible] رسانید

با دخیل کار و بار شود لا محالا انگریزان هم مداخلت خواهند کرد لهذا فدوی میخواهد که سررشته اتحاد با ایشان
جاری شده دخیل شوند و انگریزان را مداخلت در کلیات و جزئیات ریاست گرود آینده مختار اند پس
بطرف چوبدار دیده گفت دو هزار سواران چوکی را که حاضر اند حکم رساند که همین آن بر سر بلونت راو رفته
او را گرفته در قلعه جنیر داخل نمایند تا مقید باشد مادهو راو جواب داد که این رقعه جعلی است و خط من چنان
آمیخته است که سر مو تفاوت ندارد و من هرگز هرگز ننوشته ام و هرگاه تقصیر ثابت شده باشد باید که
مرا مقید نمایند تقصیر بلونت راو چیست که ناحق مقید شود نانا گفت بالفعل صلاح وقت چنین است مادهو راو
خاموش گشت و نانا برخاسته بخانه خود رفت درین اثنا سواری دسهره شد و مادهو راو متواتر
خواست که خود را از عماری بزیر اندازد و بلونت آپا نامی سردار دیگر که در خواصی بود دامن مادهو راو کشیده
مانع قصد او گردید و این خبر چون به نانا پهرنویس رسانید او بست نفر خدمتگاران خود را متعین با مادهو
راو ساخت که روز و شب نزدیک او بوده در محافظت دقیقه فروگذاشت نکنند روزیکه او از بام افتاد
آن روز در پتنگ بازی مشغول بود دفعتاً برخاسته متصل لب بام آمده خود را بزیر انداخت خدمتگاری
گوشه دهوتی اش گرفته کشید تا پارچه دهوتی قدری بدست خدمتگار ماند و او بالای فواره حوض که زیر بام
بود برافتاده بیهوش گردید عجب تهلکه بپونا بظهور آمد که تمامی خلایق در خود نبودند و هر یک در فکر خویش
متحیر گشت اعظم الامرا بمجرد شنیدن این سانحه لعل جانیجان را رقعه نوشته در کفش پالکی مخفی نهاده
بلشکر دولت راو سندهیه که از پونا بفاصله سه کروه فرود آمده بود فرستاد بدین مضمون که حالا واقعه
ناگزیر که بوقوع آمده است نانا پهرنویس را اراده آن خواهد شد که امرت راو را بمسند نشانیده مختاری
کلی نماید که طفل [illegible] زنهار شما که دانای وقت اند و دست استیلا دارند هرگز قبول نکرده باجی راو
را که سن تمیز رسیده [illegible] است بنشانند در بسته‌های بسیار اند و فواید خلق الله و خوب در میزان
خرد سنجیده اند که رئیس بخودی خود باشد نه بدست دیگری گرفتار آینده اختیار دارند

پس بمجرد دیدن رقعهٔ اعظم الامرا دولت راؤ را بر لوح خاطر نقش کالحجر گردید و یقین شد که صلاح وقت
همین است جواب رقعه با صواب داده لعل علیخان را رخصت نمود درین اثنا چند روز نانا پهرنویس
در فکر خود بوده بعد انقضای ایام سوتک مادهوراؤ امرت راؤ را بر مسند ریاست نشانیده با شریکان
خود که یکی از آنجمله پرسرام بهاؤ بود نذرها گذرانید و چندی بزور بازوی خویش اوقات بسر برد
درینصورت فیمابین ارکان دولت اختلاف بسیار بوقوع آمده همه سرداران ذیقدر و مقدور شریک
دولت راؤ سندهیه گشتند و هنگامهٔ عظیم برپا کردند تا آنکه نانا مذکور نیز ناچار شده بر نشانیدن باجی راؤ
و پسر دولت طوعاً و کرهاً بظاهر راضی گردیده او را از قلعهٔ پونادهر طلبیده بیرون آبادی پونا در خیمه
فرود آورد که بتجویز اعیان و ارکان و منجمان روزیکه مقرر خواهد شد آن روز اول در دیول بهوانی
رفته ادای رسم تشقه بجا آورده بعد از آن بر مسند حکومت برآمده نذرها بگیرند اما در باطن باشراکت
پرسرام بهاؤ که هر دو کنفس واحد متفق بودند چنان تجویز و مقرر نمود که هرگاه باجی راؤ داخل دیول
بهوانی شده ادای رسم تشقه نموده برگشته سوار پالکی بر طبق معمول برآید دو هزار بهوبتیان و پنجهزار
سواران عرب تیار باشند که پالکی اش را دوش بدوش مانند هوا داخل قلعهٔ جنیر نمایند و سواران
معتمد پنجهزار دیگر متعاقب عربان برای مقابله جنگ بروند که احدی دست انداز نشود بعد از آن
هر چه بوده باشد اما بدون امرت راؤ باجی راؤ را هرگز هرگز بر در دولت نشانیدن بهیچوجه مناسبت
ندارد که قباحت کلیات است پس درین فکر چندی به لطائف الحیل گذرانیده باجی راؤ را در خیمه
داشته هر روز از طرف خویش پرسرام بهاؤ را نزد او حاضر میداشت درین ضمن اتفاق حسنه اینکه
باجی راؤ پرسرام بهاؤ را بر امید مختاری و کارپردازی خود هموار نموده از [illegible] اخت که باهم
بقسمیکه شریک حال یکدیگر گشتند و پرسرام در باطن از نانا پهرنویس بالمره کناره [illegible] و نانا را اصلاً
و مطلقاً خبر اینمعنی نشد درین اثنا طرفه ماجرا اینکه چون بروز مقرری که نانا [illegible] ست

در سال [illegible] ۱۱۸۸

امرت

امورات مقرری خود نموده برای آوردن باجی راؤ را در دیول بهوانی سردار ذیقدر معتمد خود را مع
اسباب جلوس سواری نزد باجی راؤ فرستاد و تمامی ارکان دولت را حکم کرد که جا بجا مع جمعیت
خودها منتظر طلب سرکار برای نذرها باشند پرسرام بهاؤ و باجی راؤ را پیش ازین از همه کیفیت تجویز
کرده نانا پهرنویس آگاه نموده ایما کرده بود که شما بوقت عرض سواری جلوس بر امروز فردا گذاشته
حقیقت حال ما فی الضمیر نانا دریافت نمایند که از غیب چه بظهور می آید پس باجی راؤ بمجرد عرض معتمد نانا برای
سواری جلوس جواب داد که امروز مزاج من از شب بسیار نادرست است امروز نمیتوانم که سوار شوم فردا یا روز
دیگر مقرر نمایند تا مزاج ما درست باشد چون مسلهٔ نانا آمده از سخن باجی راؤ مطلع ساخت نانا را لیقین شد
که پرسرام با باجی راؤ آمیخته این تدبیر نموده و از همه حقیقت آگاه کرده است پس کار از دست رفت
و کار دیگر است چون مرسید الحال فکر خویش باید کرد مع هذا علاوه برین اینکه تا بودن اعظم الامرا در باغ پونا
گاهی نانا پهرنویس برای ملاقات الشان نه آمد روزی دولت راؤ سندهیه عالیجاه برای سیر و شکار بسوی
صحرا رفته از متصل باغ فرودگاه اعظم الامرا گذشت موافقان اعظم الامرا که برای مطیع و منقاد محبت نمودن
سندهیه راؤ زر خطیر از اعظم الامرا میخوردند و دخیل مزاجش بودند ذکر اسپ هادم بابت سوارے
سیف الملک بالی میان خلف اعظم الامرا که بیمثل بود بارها پیش دولت راؤ بخوبی نموده او را مشتاق ساخته
بودند آنروز که دولت راؤ از متصل دیوار باغ گذشت موافقان مذکور یاد دهی تازه کرده عرض نمودند
که مهاراج اعظم الامرا بهادر درهمین باغ میباشند و اسپ هادم بالی میان نیز درهمین جا حاضر است اگر بکدو
قدم رنجه فرمایند اسپ مذکور ملاحظه و بلکه پسند والا می آید چون او در عالم ابتدای جوانی
مخمور و مشتاق [illegible] بود و با هیچکس اندیشه نداشت بلا تامل اراده نمود جوانان [illegible]
همه ها بمجرد اجابت مسند [illegible] امرا استقبال کرده بر مسند نشانیدند و اسپ مذکور را با ساز و سرانجام لایق
داده [illegible] و بمجرد رفتن عالیجاه بیکایک نانا پهرنویس نزد اعظم الامرا آمده پرسید که

نواب صاحب دولت راؤ برای چه کار آمده بودند اعظم الامرا جواب داد که اخبار یان شما حاضر بودند شاید
ذکر اسپ سپهدار شنیده اند برای گرفتن او آمده بروند دیگر هیچ کاری نبود تانا گفت نواب صاحب برای خدا
آنچه نفس الامر است بفرمایند تا تسکین خاطر شود هر چند او انکار نمود تانا از تکرار درنگذشت ناچار اعظم الامرا
گفت مهاراج خیر است راز نهفته عالیجاه را کسی نمیتواند که افشا نماید و خون ناحق خود از دست خویش
کند من از زندگانی خود سیر نشده ام تانا پهرنویس قسمهای غلاظ و شداد بمیان آورده چون بسیار
الحاح نمود اعظم الامرا گفت هرگاه شما پای اقسام بمیان آورده اند ناچار یک سخن از آن دفتر سخنها میگویم
دیگر سخنان بر همین معنی تصور نمایند تانا راضی شده پرسید آن سخن کدام است اعظم الامرا گفت سخن این است
که فکر شما است بفکر نباشند تانا گفت چون جناب دوست من هستند و دانای عصر لیس هر چه در حق من صلاح
وقت باشد بفرمایند دریغ نکنند چرا که دولت راؤ نظر بر قوت خود باجی راؤ را طلبانیده اند و اعیان دولت
شریک ایشان شده قباحت را ملحوظ نمیدارند که دشمنان دولت بر وستا دیر پدر ایشان در قابو و
کمین اند و من تنها تا کجا برسم هر چه در حق من صلاح وقت باشد بفرمایند که دست من بالای دستهای ایشان
قوی بود اعظم الامرا گفت صلاح وقت در حق شما همین است که بمقابله گوکن رفته با ایشان سوال و جواب
کنند اگر اینها بر طبق مصلحت شما که خیر محض در آن منصور است عمل نموده خاطرخواه بند و بست شما بقسم
و اقسام و حیل و تمهید نمایند بهتر اراده اینجا کنند و اگر بر صلاح شما عمل ننمایند در فکر تدبیر خود با رو ند
پس هر کدام اعتماد ایشان خاطر جمعی شما باشد باید که شما هم انگریزان را شریک خود کرده خاموش باشند
تا از پرده غیب چه در جلوه ظهور درآید آنوقت صلاح بمقتضای وقت است و بس تانا گفت بسیار
بهتر اما جناب هم همراه من شریک باشند او گفت ازین چه بهتر لیس تانا پهرنویس [illegible] سپهر شب
با جمعیت قلبی خود کر دوازده هزار عسکر ولایتی بودند روانه گوکن گردیدند [illegible] اعظم الامرا
یک رساله دار مرهته را با دو صد سوار مخصل گذاشت که مشار الیه را بزودی تمام [illegible] همانجا

ماندن نمی‌بینند اعظم الامرا نیز ممنون توقف رفته بدولت راو سندهیه نوشته سعی لعل عالیجاهان فرستاد که نانا پهرنویس
فراری شده و برای بردن من رسالدار خود را با دوصد سوار گذاشته بود و تشدد تمام درین شب تا رسیدن من
بلطایف الحیل صبح ساختم و شما بزودی تمام مرا در گیرند هرگاه ما و شما هر دو متفق بوده تدبیر خواهیم کرد هیچ از تدابیر
شما پیشرفت نخواهد شد و نیز اطلاع به باجی راو و پرسرام بهاو نموده هر دو گفتند که شما بفکر بجای خود باشند
که الحال هیچکس دشمن شما درینجا نیست هر چند رسالدار تشدد نمود اعظم الامرا بحیله‌ها در گذرانید تا اینکه برابر طلوع
آفتاب نشانهای سواری و جمعیت دولت راو سندهیه نمودار گشت رسالدار مذکور خود بخود بمجرد ورودش
فرار نمود و هم بهاو جوانان بار که برای حفاظت اعظم الامرا در چوکی و پهره از سابق اطراف باغ بودند همینکه نانا
فراری شد اینها هم فرار نموده همراهش رفتند اعظم الامرا الغرض عنت بی ممانعت غیر باختیار خویش گردید چون دولت
راو سندهیه در پونا با جمعیت خود آمده از اعظم الامرا در باره نانا پهرنویس مصلحت نمود او را اصلاح داد که با جمعیت
و توپخانه جلوی خود بزودی تمام تعاقب نانا نمایند و دستگیر نمایند که داخل قلعه گوکن نشود و خود از سندهیه
مذکور و باجی راو و پرسرام بهاو پروانگی گرفته برای تبدیل هوا بیرون پونا در میدان گهالسی رام کوتوال
خیمه نمود و سی هزار سوار مخفی در پونا نوکر داشته و یک کرور روپیه از ساهوکاران پونا قرض هم در گرفته
مستعد و منتظر وقت خویش گشت چون سندهیه خواست که بر سر نانا پهرنویس افتاده دستگیر دهربان از چهار طرف
بمقابله در آمده آنچنان بنادیق با مردادند که دست قوت سندهیه بر سر نانا نه فتاد و او داخل قلعه گوکن
گردید و سندهیه برگشته بیرون پونه فرود آمد طرفه تر ماجرا اینکه بعد چندی فیمابین باجی راو و پرسرام بهاو
هم نا اتفاقی و سوء مزاجی بهم رسیده او اراده کرد که امرت راو را همراه خود برده بقلعه جنیر رفته نانا پهرنویس
را شریک خود نموده [illegible] موافقت کرده مجموع بالاتفاق امرت راو را باز بر سر حکومت پونا نشانیده
کارهای باجی [illegible] سندهیه [illegible] راو عالیجاه را برهم درهم نمایم این خبر مفصل با اعظم الامرا رسید و او بسمع دولت راو
و باجی [illegible] شنود شده گفتند که شما از جمعیت خود مخفی که در خیال هیچکس نه آید پرسرام بهاو را

که صاحب جمعیت بسیار است و لشکر او به دو گروهی پونا همراه پیشوا مقام دارد دستگیر نمایند اعظم الامرا جواب داد که من
غریب الدیار در دست شما افتاده بی دست و پا هستم جمعیت از کجا آرم ایشان گفتند که شما جمعیت از بندگان عالی
طلب نمایند و عرایض خود بر پته زود روانه سازند که هیچکس را خیال این معنی در فهم نه آید بمجرد شنیدن این سخن
قریب بود که اعظم الامرا شادی مرگ شود همون آن عرایض خود روانه حیدرآباد نموده منتظر وقت
گشتند حضور پرنور بمجرد ورود عرایض حکم تیاری جمعیت فرموده بڑو بهیک را که در دو نیم روز از حیدرآباد
به پونا می آمد نزد اعظم الامرا فرستادند که بچشم خود دیده مفصل احوال اعظم الامرا العرض رساند اعظم الامرا از
ورود بڑو بهیک خوش شده مفصل حقیقت خویش بارقام آورده طلب جمعیت بزودی تمام نمودند بندگان
عالی جیلے میان المخاطب میران یار جنگ را و محمد سبحان خان بهادر را و موسی پیرو فرانسیس آورده موسی
ریموند را با جمعیت سه هزار سوار و هشت هزار بار اول روانه پونا ساختند و متعاقب ایشان جمعیت بسیار
قریب شصت هزار سوار و بار معه راجه راو رنبها جیونت بهادر و سردار الملک گهانسی میان و مظفر الملک
اسد علیخان بهادر و دیگر امیران و سرداران و جمعداران وغیره همه را به پونا ارسال فرمودند و قریب
هشتاد لک روپیه از قسم اشرفیها و هون ها نیز برای اخراجات جمعیت مرسله نزد اعظم الامرا بر طبق معروضه
ایشان ارسال درآوردند چون خبر ورود میران یار جنگ و محمد سبحان خان بهادر با سه هزار سوار بر دریای
سیونا رسید که از باعث عدم خرچ راه در آنجا توقف نموده اند همو وقت اعظم الامرا هنڈوی یک لک
روپیه بنام ساهوکار قلعه اوسه باد و هرکاره خود نزد میران یار جنگ و محمد سبحان خان بهادر فرستادند
که خرچ راه گرفته بجناح استعجال خود را در یکجا رسانند روزیکه داخل پونا شدند اعظم الامرا تا آمدن ایشان
که وقت قریب سه پهر روز رسیده بود از فرط خورسندی طعام نخورده منتظر بودند [illegible] بعد مدت
خواهم خورد هرگاه از دور گرد سواری ایشان بنظر آمد بیرون خیمه خود تا [illegible] ایستاده میدید
چون ملاقات شد هر دو امیر بالای قدومش افتاده بغلگیری نموده نشستند [illegible] پرنور

باظهار آورند بعد از ان اعظم الامرا فرمود که دستر خوان کشند و طعام حاضر نمایند که بعد مدت مدید کریم کارساز
بی نیاز چنین روز مبارک نصیب فرموده بخوشنودی تمام طعام خواهم خورد تا خوردن چیزی همین کلام او
بود که سلامتی حضور باشد دیگر همه بهتر است بعد فراغت از طعام فرمود که در پهلوی خیمه من هر دو جانب
هر دو صاحبان مع جمعیت خود فرود آیند بعد چند روز موسی پیرو با هشت هزار بارگیر و توپخانه
آتش باز نیز آمده قوی تر ساخت او را نیز بجای مناسب متصل خیمه خویش فرود آورده بدولت راؤ
سندهیه و باجی راؤ را ایما نمود که حسب الایما جمعیت از حضور پر نور آمده و من منتظر حکم شما ام هر دو گفتند که
جمعیت خود را بگویند که نصف اللیل بر خانه پرسرام بهاؤ رفته احاطه نموده در گیرند اعظم الامرا محمد سبحان خان
بهادر و میران یار جنگ و موسی پیرو را گفت که شما هر دو با سواران خود و موسی پیرو با چهار هزار بارگیر و پیاده
ضرب توپ در نصف اللیل همراه هرکاره ها از اندرون راسته شهر پونا رفته خانه پرسرام بهاؤ را احاطه کرده
دستگیر نمایند ایشان مطابق حکم خانه اش را در گرفتند راؤ بمجرد دیدن جمعیت اطراف خانه خویش امرت
راؤ را عقب خود بر اسپ مادیان نشانیده خدا داد تا از کدام راسته مخفی روانه لشکر خود که به دو کروهی
پونا معه لشکر پسرش فرود آمده بود گردید هرگاه این خبر هرکاره های محمد سبحان خان بهادر دریافت آورده
به بهادر مذکور رسانید با اسپ و فوجی تعاقب او نموده در نیم شب یکایک بر سر لشکرش افتاده تفضل آورده تمام
لشکر او متحیر که این چه آفت ناگهانی است بغیر از فرار چاره ندید و پرسرام چون دید که درینجا هم درین هنگامه
بغیر استحقاق لشکریان ملاقات با پسر خود نمودن و پناه بردن نمیتوانند ناچار همون حال در شب تار
روانه قلعه جنیر گشت محمد سبحان خان بهادر نیز بر باطنی هرکاره ها و ادراک خویش و نیز خبر رسانیدن سوار
ایشان که از راه دیگر [illegible] گفت که دو کس بالای اسپ همردیف بسمت قلعه رفتند بهادر مذکور را اینقدر هوش
رسیده بود که [illegible] ست میدان رت راؤ بالای اسپ مادیان روانه لشکر پسر خود شده است بر همون خیال روانه
عقبش گ[illegible] صبح صادق پرسرام بهاؤ بالای دروازه قلعه جنیر که اصلی ساکنان آنجا

بیدار نشده بود از اسپ فرود آمده برای حاجت استنجا نشست و امرت راؤ اندرون دروازه قلعه مذکور
داخل شد که بهادر مذکور با چند سوار خود را برسرش رسانیده پرسرام بهاؤ را دستگیر نموده که متعاقب ایشان
هفتصد سوار همراهی بهادر معز رسیدند امرت راؤ خبر گرفتار شدن پرسرام شنیده از اندرون دروازه
قلعه بیرون آمده به محمد سبحان خان بهادر گفت که این نمک حرام را مسلسل نماید که مرا ناحق حیران کرده بود را
به پونا رسانند بهادر معز بچشم و سر قبول نموده امرت راؤ را بالای فیل سوار کرده خود در خواصی اش نشسته
با جمعیت خویش روانه پونا گردید و پرسرام را در میان میانه به سواری مسلسل همراه خود آورده هر دو را پیش
اعظم الامرا رسانید و او نزد دولت راؤ سندهیه فرستاد و باجی راؤ سندهیه بسیار خوشوقت شده بهادر
مذکور را روبرو طلبیده همه کیفیت بالمشافه شنیده انعام معقول دادند آخر کار بجای رسید که هر کس را
که گرفتن منظور میشد به اعظم الامرا میگفتند و ایشان گرفته میرسانیدند چنانچه هری پنت پهڑکیه را نیز توقف
خورانیدن برهمنان که همه جمعیت خود را منع کرده بود که امروز کار خورانیدن برهمنان است هیچکس
برای سلام حاضر نشود معاف است پس در میدان بیرون پونا سی هزار برهمن را میخورانید و خود با یک
دهوتی برهنه اجناس خوردنی بدست خود به برهمنان میداد این خبر با اعظم الامرا رسیده به دولت راؤ اطلاع
نمود و او اشاره کرد در طبق آن جمعیت خود فرستاده در همون حال در گرفته حوالۀ دولت راؤ مذکور
نمود بعد از آن اعظم الامرا تبدیل مقام خود کرده دو دو کروه بفاصله پونا خیمه خود نمود و کسی متعرض
حالش نشد متعاقب این متواتر جمعیت بسیار همراه مظفر الملک و سردار الملک گهاسی میان و دیگر امیران
سرکار آمده ملحق شدند و سی هزار سوار که مخفی نوکر شده بودند علی العموم متصل خیمه اش فرود آمده لشکر
عظیم بهم رسید و اعظم الامرا باز از جای بجای دیگر حرکت کرده دو دو کروه بسوی [illegible] سیونا میل نمود
درین اثنا تکوجی راؤ با خطوط مخالفان اعظم الامرا در باب مخالفت بهادر [illegible] سرداران پونا
آمده داخل پونا گشت و از شان و شوکت اعظم الامرا متحیر ماند مضمون خطوط آن [illegible] ائی را

از قید محض نامناسب است وخلاف مرضی مبارک حضور پرنور در ینولا از اخبار چنان وچنین بسمع رسیده
زنهار هم چو آدم را که در دست خویش شما گرفتار باشد باز رها کردن از دانائی دانایان عصر بعید تر آینده
انجام این مقدمه بد واقع است چون رگهوتم راو را با سرداران پونا وقفیت تمام بود و بنیز عظم و شان
اعظم الامرا بحال فوت وتحمل و بدو ولقه پرسش بر ستر نامید بوده وقعتا با اعظم الامرا ملاقات کرده حقیقت
حال بدین قالب باظهار رسانید آورده که سرداران دربار حضور پرنور فلان فلان خطوطها درباره
عدم رهائی جناب به فلان وفلان سرداران پونا نوشته بدست معتمد خود فرستاده اند وآنچه
فهمیده منشای قباحت است بجناب بهتر معلوم اگر حکم شود آن معتمد را همراه نموده مع خطوط حاضر نماید
اعظم الامرا البسیار متفکر شده گفت که شما نهایت خاطر داری او را از دین بیار نشود که نزد مخالفان
کرسیار قباحت هاست انشاء الله در جلدی اینجا هست سلوک معقول خواهم کرد روز دیگر رگهوتم راو
حاضر شده عرض کرد که فدوی آن شخص معتمد را البسیار بسیار تسلیها وتشفی خاطرش بامیدواری ممتاز نمود
معروض او اینست که هرگاه من خطوطهای معلومه را از موافقان خود که امیدوار هزاران سرفرازیها
ساخته فرستاده اند برگشته بدهم وشریک حال جناب شوم آیا کدام سرفرازیها مبذول حال بنده خواهد شد
اعظم الامرا پرسید که آن شخص از کدام قوم است ولایق کدام خدمت او عرض کرد که برهمن متصدی است
نهایت معقول بهر خدمت عمده که سرفراز خواهند کرد بخوبی سرانجام خواهد داد تا اینکه اگر از پیشکاری سرکار هم
سرفراز خواهند فرمود می‌شاید اعظم الامرا بی اختیار گفت که هرگاه او شریک حال ما خواهد شد وفدویت و
جان نثاری بظهور خواهد آورد انشاء الله تعالی بعد روانگی از اینجا از حضور پرنور بخلعت پیشکاری سرکار
سرفراز خواهیم کرد [illegible] پنجه فیما بین الثنان کلام الله زاد الله شرفها میان آمد آنوقت رگهوتم راو
ظاهر ساخت [illegible] است میان معتمد فدوی است وخطوطها که آورده ام اینهم حاضر اند ملاحظه فرمایند تمامی خطوط
فرد [illegible] ن روز در سوال وجواب اعظم الامرا نزد باجی راو ودولت راو سندهیه رگهوجی بهوسله

وغیره دیگر سرداران پونا رگهوتم راو مقرر شده هرپاجی نایک موقوف گشت لهذا بسیار امورات درستی پذیر
گردید و رگهوتم راو و رگهوجی بهوسله را که با اعظم الامرا ملاقات کرده بود بسیار بستایید آورد بعد چند روز
گروه سرداران پونا تفرقه بظهور آمد دولت راو سندهیه و باجی راو وغیره مصلحت کردند و بدریافت آوردند
که این همه تفرقه و سوء مزاجی فیمابین سرداران اینجا که بهم رسیده است باعث نا اتفاقی چه بوده باشد
لیکن بسیار استفسار اکثر و استفهام بسیار آخر الامر بدریافت آمد که همه برهمی امورات اینجا از فتنه اندازی اعظم الامرا است
اگر چند روز دیگر بایند و خرابی بسیار در دولت پنڈت پردهان راه خواهد یافت که بهیچگونه درستی پذیر
نخواهد گشت پس بودن ایشان درینجا هرگز مناسب نیست ایشان را روانه حیدرآباد نمودن بهتر است
دولت راو و باجی راو وغیره اتفاق کرده به اعظم الامرا گفته فرستادند که شما را علاقه بحضور بندگان عالی
است و شخصی که شما را درینجا داشته است و خلاف مرضی حضور نموده او بسزای اعمال خود رسید و ما را در همه
حال خوشنودی بندگان عالی که در حقیقت جای ابجدها هستند منظور و ملحوظ است و متواتر از حضور طلب شما
رسیده است پس لازم نیست که اراده آستان بوسی حضور نمایند هیچکس مانع شما نیست بلکه بخوشی و خورسندی
تمام رخصت میکنیم پس اعظم الامرا ازین مژده جانفزا نهایت خوشوقت شده از هر یک سردار پونا مرخص
گردیده بوقت رخصت اول نزد باجی راو ملاقات نموده او جواهر عمده و خلعت فاخره داده رخصت ساخت
و علی هذا القیاس از دولت راو سندهیه و رگهوجی بهوسله و دیگر سرداران عمده نیز مرخص شده روانه منزل مقصود
گشتند هرگاه بالای دریای سیونا مقام نمودند وکیل ناناپهرنویس با خطوط مهری مسله و رسید یعنی بکمال
عاجزنالی و الحاح تمام نوشته بود که جناب ما از قلعه کوکن لی بنیل مقصود و در نفس الامر خود مفید کنانیده
بحصول مقصود خویش روانه حیدرآباد گشتند مبارک است اما هرگز مناسب وقت نیست [illegible] ارتباط سروری
و سرداری و بزرگی نیست که تصفیه عاجی با همه اعیان و ارکان دولت و باجی راو [illegible] صواب خود
کنانیده و ایشان را بر دولت پونا قایم کرده و عاجی را بمدار المهامی ایشان برطرف [illegible] بازند

و سرفراز گردانیده بمبارکی و فرخی و فیروزی و نام آوری روانه حیدرآباد شوند که تا قیام این دولت
نام آوری جناب زبان زد خاص و عام اینجا باشد اگرچه اینهمه خرابی مخلص بقول خواجه حافظ شیراز شعر
صبا بلطف بگو آن غزال رعنا را * که سر بکوه و بیابان تو داده ما را * از الطاف و عنایات جناب بوده
اما این وقت احسان است وقت تغافل و چشم پوشی و یادآوری ما فات نیست در جلدوی این عنایت
یک کروڑ روپیه نقد برای خراج راه خود و دستاویز سه کروڑ روپیه بابت خساره جنگ کهرله هدیه
بندگان عالی و گذاشت محالات و قلعه دولت آباد که در سرکار ما آمده اند معه سند معافی چوتهه صوبه بیدر
گرفته بحیدرآباد تشریف فرما شوند که موجب نام آوری شما و خوشنودی حضور پرنور گردد و گرنه دست
خالی پیش خداوند نعمت بعد مدت رفتن چه لطف دارد اعظم الامرا ازین معنی بسیار خوشوقت شده
خطوطهای خود بباجی راو و غیره سرداران پونا نوشته باز روانه پونا گردید و در آنجا مصلحت نموده
همه کارها هموار ساخته تصفیه نانا پهرنویس بعمل آورد زیرا که همین منافقه در میان بود که پهرنویس سر حکومت
باجی راو را راضی نموده میخواست که امرت راو را بر مسند دولت نشاند هرگاه او هم راضی شد پس داشتن
نانا پهرنویس را بر کارپردازی و مدارالمهامی همه کارها منظور بود لهذا اعظم الامرا خطوط خود و سرداران
پونا معه عنایت نامه باجی راو بقسم اقسام فرستاده نانا را از قلعه کوکن طلبیده در خیمه خود فرود آورده همراه
خویش بدربار باجی راو برده ملازمت او کنانیده تصفیه کلی با همه سرداران نموده بروز مبارک
باجی راو را بر مسند ریاست نشانیده و اول رسم تهنیت از طرف حضور پرنور خود بجا آورده بر طبق اقرار نانا
پهرنویس یک کروڑ روپیه نقد و دستاویز سه کروڑ روپیه حضور و سند معافی چوتهه صوبه بیدر و گذاشت
محالات و قلعه دولت آباد گرفته و یک کروڑ روپیه قرض ساهوکاران پونه را که گرفته بود در نشان بر نانا
پهرنویس داد و دست همه سرداران رخصت شده با دل خوش و بحصول مراد و مقصود بکوچهای شاد شاد
کرد و چند ... رگاه قلعه محمد نگر گولکنده گشت بندگان عالی از ورود خیر و فرحت اثر مخلص اعظم الامرا

رسیدن ایشان متصل سرحد سرکار دولتمدار بتعجیل شتافت و سردار از موضع تهنیت نگر عرف لاله گوڑه داخل قلعه محمد نگر گولکنده مذکور گشته بروز ملازمت که با هشتاد هزار سوار و بار و پیاده های بیشمار آمده بود خود را معه جمعیت بملاحظه حضور آورد و بشرف قدمبوسی و گذرانیدن نذرها حضور پرنور را در عماری جنز دار که از پونا آورده بود سوار کنانیده داخل قلعه مذکور گشتند و باز رونق افزای بلده شدند چنانچه بهادر دلخان و سید محمد خان عرف کوهی بیگ خان و صالح محمد خان وغیرهم جمعداران متعلق ملازمان اعظم الامرا بودند و آنچه که تحایف و نفایس و جواهر وغیره آورده بود از نظر انور گذرانید چون دستاویز مهری خاص و گذاشت محالات و قلعه دولت آباد و سند معافی چوتهه بملاحظه مبارک آورده خاطر همایون را مسرور و منتهج گردانید در جلدوی این فدویت و خیرخواهی آنحضرت اعظم الامرا را بخطاب ارسطوجاه فرزند ارجمند وکیل مطلق مختار دولت آصفیه بمنصب هشت هزاری هشت هزار سوار و ماهی و مراتب و مورچهل طاوسی سربلند گردانیدند و با تفویض شدن حویلی شمشیر جنگ که در چوک بلده واقع است برای سکونت ایشان در خلوت مبارک مقام کنانیدند در سنه یکهزار و دوصد و دوازده هجری چون بهادر مذکور از پونا داخل بلده حیدرآباد گشت و مزاج مبارک حضرت غفرانمآب نیز رو بکاهش آورده بود شادی مرشدزاده آفاق سکندرجاه بهادر و شادی شهریار الملک و هم رسم بسم الله خوانی مرشدزاده کیوانجاه بهادر از شروع سنه یکهزار و دوصد و چهارده هجری تا رحلت حضرت غفرانمآب که ذکرش گذشته باتمام رسانیده بعد رحلت آن حضرت تا دو ماه در فدویت و جان نثاری حضرت مغفرت منزل بسر برده بتاریخ بست و هشتم ماه محرم الحرام سنه یکهزار و دوصد و نوزده هجری روز چهارشنبه بعارضه تپ محرقه که هشت روز بود در روضه جنت خرامید مدت دیوانی اش بست و پنج سال و مدت حیاتش شصت و هفتاد و سه سال بوده از معززات او حویلی قدیم که درین زمان مرشدزاده بلند اقبال میر تفضل علیخان بهادر سیف الملک فرزند حضرت [illegible] بیگم صاحبه در همون مکان رونق افزا اند و دیگر قلعچه سرور نگر معه باغ و مقبره هائی میان متصل [illegible] صاحب

مدنی که خود هم همونجا مدفون است موجود اند امیری بود زنده دل خوش مزاج لطیفه پسند بیشتر فکر همواره در فکر
جمع کردن فوج مصروف اراده ملک گیری تا دم زندگی داشت بذاته بهادر و در عبادت الهی شب را صبح میکرد
نماز پنجگانه و نماز تهجد گاهی قضا نمیشود قرآن شریف با نماز تهجد میخواند و اوراد و وظائف فرو گذاشت
نمیکرد و در تهنیت تولد آئمه معصومین علیهم السلام نذرها میگرفت و در تعزیت لعزا میگذرانید چنانچه
تا الی الآن همون طور عاشور خانه او که در محرم بکمال تکلف با علمهای طلائی و نقرئی و برنجی وغیره استاد
میشود جهان پرور بیگم صاحبه بحال و جاری میدارند و بعده آن میر سند و تاریخ دانی و شعر فهمی مهارت
تمام داشت شان و شوکت و صلابت و متانت و وجاهت او را حاجی نمیر سید امارت بروختم شده
سواری اسپ را در جوانی بکمال رسانیده که همه سرداران پونا نهایت پسند کردند خریدی اسپها کاهی
موقوف نکرد هر چند درین که عمرش از هفتاد سال تجاوز کرده و جسامت بدنش غالب آمده بود سوار اسپ
نمیشد برین هم دو سه بار در سواری حضرت غفران منزل بالای اسپ ترکی سوار شده برای نذر شکار لوز
تا سنه تالاب کیمن گهت آمد آن حضرت بیاس پیرانه سالگی اش از بالای سه تالاب مذکور بزیر رونق افزا
شده نذرش گرفته باز بالای سه تالاب مذکور بر آمده متوجه تماشا شکار لوز شدند نعمت الله خان
ترین جمعدار نامور که در سواری اسپ یکتای عهد بود که در یک یک روز سه هزار روپیه در عیاشی و اشنائی
چندراجی یعنی ماه لقا سالها خرج کرده و پیش بند اسپ خویش از دوشاله عمده کاشمیری مال پانصد
روپیه می بست و شفیع خان و محمد ماه و شهسوار شاهباز وغیره شهسواران چابک سوار استاد مجموع حاضر
بوده بوقت سه پهر روز اسپان عربی و عراقی و کاتهیواری و دکهنی روبرو پیش میگردانیدند و گاهی ناغه
نمیگردید و پتنگبازی دوازده ماهی جاری بوده برای پتنگبازی جاگیرها بمردمان داده بود و نیز کبوتر
بسیار دوست میداشت و هزارها روپیه خرج کرده از مکان های دور هر جا که بهتر میدانستند می طلبید
و همیشه ا و شوق حقه و تنباکوی خوشبوی خمیره پسند خاطر او بوده بر روز شنبه مرغبازی

ولوا بازی وغیره وشطرنج وچوپڑ میدید وافسانه گویان برمعمولی خود حاضر گشته میگفتند همیشه صحبت با علما
وفضلا وشعرا وحکما میداشت وصنایع وبدایع علمی خوب میشناخت وسیر میدید وهمراه سواریش که در دربار حاضر
میشدند اکثر امیران سرکار مثل نور الامرا ونعمت الملک وفرزندان دلاور الملک وغیره گرد وپیش پالکی اوشان
با پیاده میرفتند وتا سائبان روشن بنگله سوار پالکی همراه گشته می آمد وگاهی پالکی اوشان را چهتری می بستند
چهتری های زرتار کار مقیشی وکلابتون بر سرش میگرفتند وسر انجام مقیشی پالکی او بخرچ سه هزار روپیه فقط
پوشش بانس پالکی تیار شده در باریابی حضور اکثر نقل وحکایات بیان کرده مزاج مبارک را تفریح می آورد
بغیر ملاحظه حضور احدی را خلعت سرفرازی خدمت در خانه خویش نمیداد باحجاج وزواران وساکنان
اماکن مقدسه سلوکها می نمود وزر خطیر نذر ونیاز می فرستاد ۰

امیر الامرا امیر الملک بهادر

نام اصلی اوشان بدیع الزمان خان قدس جد او صاحب از قوم نوایت ونجابت وشرافت وسلسله انتسابت
وغیره بهادر معتصم تا بحضرت طاوس یمنی خواجه اویس قرنی بارگاه رسول صلی الله علیه وآله وسلم میرسد چنانچه
کرسی نامه علیحده معتبر دلیل بینی است بجهت طول کلام باجمال پرداخت جدش میر الملک شیر جنگ از عهد حضرت
مغفرتمآب نواب آصفجاه ونواب شهید ناصر جنگ بهادر وآصف الدوله امیر الممالک صلابت جنگ بهادر
تا ابتدای جلوس حضرت غفرانمآب میر نظام علیخان بهادر آصفجاه ثانی بمراتب بلند وخدمات ارجمند سرفراز
شده بجاگیر عمده میر حاصل ومنصبهای گزیده ممتاز بوده کارهای نمایان بظهور رسانیده در ایام صوبه داری
خجسته بنیاد اورنگ آباد ودیعت حیات نمود خلف مرحوم غیور جنگ بهادر بعد رحلت پدر بزرگوار خود وارد
بلده حیدرآباد گردیده بملازمت حضور درآمده باضافه منصب پنجهزاری سه هزار سوار وخطاب سرفراز گشت
وصبیه خود را بازدواج سیف الملک ثانی میان خلف اعظم الامرا ارسطوجاه درآورده اتحاد دلی بهم رسانیده
روزگار بخوبی وعزت تمام گذرانیده بمنوجه جنان گردید چهار فرزند دلبند ارجمند داشت [illegible] امیر الملک بهادر

که بخانسامانی حضرت غفرانمآب سرفراز بوده جهان فانی را در سنه یکهزار و دوصد و دوازده هجری پدرود
نمود دومی اشجع الملک بهادر ناظم بلده اورنگ آباد او هم در همون ایام بتفاوت چند ماه ودیعت حیات
کرد سیومی که از همه نامور امیر الامرای مذکور است چهارمی امین الملک بهادر که ذکرش خواهد آمد
الغرض منیر الملک بهادر در عهد حضرت غفرانمآب بخطاب ملکی و منصب پنجهزاری سه هزار سوار و علم و نقاره
و نشان و نوبت و عماری و پالکی جهالردار و خدمت بخشیگری بادشاهی که بلال کچهری مشهور است و در عهد
و عهد حضرت مغفرت منزل خداوند آگاه میر اکبر علیخان بهادر سکندر جاه نور الله مرقده چون میر ابوالقاسم
میر عالم بهادر بعد انتقال غلام سید خان بخدمت جلیل القدر دیوانی خاص سرفراز و ممتاز گشت و صبیه
دومی خود را نیز بازدواج منیر الملک بهادر در آورده بجای خلف خویش در خانه خود داشته شریک
مصلحت کلیات و جزئیات نمود بعد انتقال میر عالم او خود بخدمت دیوانی و کارپردازی سرکار
دولتمدار سرفراز گردید چنانچه گذشت بعد رحلت حضرت مغفرت منزل در سنه یکهزار و دوصد و چهل
و چهار هجری در جلوس میمنت مانوس بندگانعالی مدظله العالی خداوند نعمت بادشاه ذیجاه ناصر الدوله
آصفجاه خلد الله ملکه و عمره بهجالی خدمت جلیل القدر دیوانی و خدمات قدیم سرفراز بوده بخطاب
امیر الامرای مباهی شده سر افتخار بآسمان عز و وقار رسانید امیری بود بکمال امتیاز و شان و شوکت
که در عهد خویش یکتای روزگار بوده هر کس را که نوکر میداشت دیگر برطرف نکرد و باورچیخانه اش
همیشه با اطعمه لذیذه گوناگون معمور اکثر باورچی ها بدرماهه دو دو صد روپیه نوکر بودند خوش مزاج
شایسته وزارت حشم دوست سپاه پرور نجابت شناس سادات و حجاج و زوار اماکن مقدسه را که برده
خاص بیت الله شریف آورده بودند و نیز هر سال می آیند و هم سادات قلعه خیبر و امروهه را در مکان خود
داشته طعامهای لذیذ عمده شبانه روز خورانیده هزارها روپیه داده با وطان ایشان رخصت میفرمود
در بیت الله [illegible] مدینه منوره و نجف اشرف و کربلای معلی و کاظمین و بغداد شریف زادهم الله شرفهم

برای سکان آنجا العلما و خدام و نشو کلان هزارها روپیه هرسال میفرستاد و بتاریخ هفتم ماه محرام الحرام
هرسال سواری عماری سبز معه فرزندان واقربا شده بتبرک تمام در عاشورخانه های حسینی علم و نعل صاحب
و علم حضرت بیوی بفرط اعتقاد میرفت و نذرها از نقد و علمهای طلا و نقره و دهتی هاے طاش وغیره
بیگذرانید و یک صد و بیست ویکر و پیه جیل داده در پارچه سفید بسته آورده در سه هر عاشورخانه های
مذکور از دست خود در صندوق غله نذر روخال مینمود و بسیار خیرات هر روزه آتش فی آدم سه فلوس هر قدر
که هر روز جمع شوند میداد و بدچشم مروت خوش گفتاری قدردانی مردم خاندانی برآن امیر عالیجاه ذیشان
ذیشان ختم بوده تا حین حیات خود صوبه دار بها و خدمات بزرگ سرکار و حفظ بها مردم کم پایه ذلیل
و خوار سرفراز نمودن نداده سخن حق اینست که از رحلت امیر الامرا منیر الملک بهادر امارت از صفحه
روزگار خصوص از اقلیم دکن برخاسته آمابفضل الهی و از الطاف بیغایات خداوند نعمت آنچه که خصایل
پسندیده و افعال حمیده خاندانی است همه در ذات سراج الملک بهادر خلف الرشید مرحوم مغفور موجود
آما بقول شاعر شعر تا در نرسد وعده هر کار که هست + سودی ندهد یاری هر کار که هست ها انشاالله
تعالی بر وقت مقرری که در بارگاه جناب اقدس ایزدی قرار یافته بلا شبه و شک بظهور خواهد آمد که نظر توجه
خداوندی همواره مبذول حال خود دار دلیکن وقت موعود رسیدن ضرور تر الغرض امیر الامرای
موصوف بتاریخ هفتم ماه شعبان المعظم سنه یکهزار و دوصد و چهل و هفت هجری در غم و الم جدائی فرزند
جگر بند کلان خود شجاع الدوله محمد علی صاحب که بصفات موصوف بود و فقتا از عارضه سوء الهضمی در عرصه
سه روز رحلت نموده در دائره میر مومن استرآبادی قطبشاهی در پهلوی پسر مرحوم خویش مدفون گردید
تاریخ رحلت بهادر معز اینست قطعه صاحب منزلت منیر الملک + یافت اندر بهشت چون رحلت +
سال تاریخ گفت هاتف غیب + مومن پاک داخل جنت + چهار پسر النش بودند یکی اشجع الدوله که او
مهین پور بوده از ابتدای تولد و شباب در سایه عاطفت جد مادری خود میر [illegible] منیر الملک خویشتن

سنه
در احوال
عهد نواز دوای
ناصر الدوله
غفرانمنزل
سن دفات
منیر الملک
امیر الامرا
درست نموده
شد تیاوعلیه
اینجانب
تطبیق شش
کرده می آید
دیعهد راے
سن دفات
در تاریخ
رشید الدین
خانی ۱۲۴۸
بجری مرقوم
است و جمشتار
بنای ثقات
بست و هفتم
شهر شعبان
سنه رسیده
تعداد [illegible]

زیب النسا بیگم زوجه میر صاحب مذکور اوقات بسر برده بعد رحلت پدر ذیقدر خود جهان را در گذرانید
دوم بی بی شجاع الدوله مرحوم که ذکرش گذشت سیوم سراج الملک بهادر که ذکر خیرش خواهد آمد چهارم
اکرام الدوله بهادر نیز احوال خیر مآل ایشان خواهد آمد انشاء الله تعالی البقاء لله الواحد الغفار از
مخترعات ممدوح مذکور دیوانخانه عالیشان سه چینی خانه و آئینه خانه و باغهای دیگر بیرون بلده و نیز
عمارات امیرانه از بزرگان بهادر معز در بلده خجسته بنیاد اورنگ آباد که همه بنظر این احقر در آمده اند
معهذا عمارت دیوانخانه مذکور که به چینه سیر الملک بهادر مشهور است در تمام شهر نظیر خود ندارد بعد
عمارات حضور پر نور همین عمارت دیوانخانه مذکور زبان زد خاص و عام است و بس ÷ ÷ ÷

ابن الملک بهادر

برادر خورد امیر الامرا اسطور عشرت یار صاحب است بعد رحلت پدر بزرگوار خود غیور جنگ بهادر که در
سنه یکهزار و دو صد و پنج هجری بمقام قلعه پانگل بوقت رونق افزای حضرت غفران مآب بوقوع آمده از
پیشگاه حضور پر نور متعلقداری فیلخانه سرکار دولتمدار مع محالات سیر حاصل اخراجات فیلخانه مذکور سرفراز
و ممتاز گشته کارخانه مذکور را بآن تیاری اسباب و هوشیار و خبرداری انتظام داد که مزیدی بر آن متصور
نیست تا حین حیات خود در حزم و احتیاط و آبادی و افزایش تعلقات خود را مصروف میداشت
و نیز کارخانه خانگی خود هم بآن راستی و درستی بسر برد که احدی گاهی لب بشکوه طلب تنخواه و نان و
پارچه نکشاد همه ملازمانش مرفه الحال دست بدعای سلامتی اش بودند و مواجب خود ماه بماه بلا حرکت
میبافتند و فیل شناسی و سواری فیل ید طولا داشت و همواره باریاب حضور پر نور حضرت غفران مآب
و در عهد حضرت مغفرت منزل بسجالی خدمت صاحب منصب پنجهزاری سه هزار سوار و علم و نقاره و نوبت
و خطاب ملکی و جاگیر عمده سیر حاصل سرفراز ماه بقابای عشر جیبداجی طوایف را سه هزار روپیه ماهوار
داده تا حین [illegible] خویش نوکر داشت امیری بود صاحب اخلاق و مروت گشاده دست عمده خیال

بجمیع صفات امیرانہ موصوف دو خلف لایق بزرگ و یک پسر صغیر در وقت خویش داشت بزرگتر ازینہا موسوم بخان صاحب در بری پدر خود قضا نمود بہادر مذکور در غم و الم خواہش حرکات جنون پیدا کردہ در ہمون حال در سنہ یکہزار و دوصد و چہل و سہ ہجری عازم ملک بقا گشت پسر دویمی بنام ورگاہی صاحب المخاطب بدرگاہ قلیخان بہادر بعد رحلت پدر در حالت بیماری صعب ضعف اعضا ارادہ حج و زیارت نمودہ زندگانی تمام خود قریب بست لک روپیہ از نقد و جواہر ہمراہ خویش بردہ شتہ عازم حسنات باتفاق سید عاقل خان بہادر کہ باہم اتحاد بسیار بود گردید و توبہ نصوحہ نمودہ متوجہ عبادت معبود حقیقی گشتہ چون بمقام بڑگاؤن کہ متصل پونا لیعنی منزلی پونا است رسید طاقت اعضا بالکل نماندہ در ہمون مقام در سنہ یکہزار و دوصد و چہل و شش ہجری بدار البقا خرامید و در ہمون جا مدفون گشت اثاث البیت و نقد و جواہر بر طبق وصیت او در علاقہ صاحبان انگریز بقی امانت است بعد رسیدن پسر صغیر امین الملک مرحوم موسوم بہ امین الدولہ بسن رشد صاحبان انگریز مذکور بہ او خواہند رسانید

اکرام الملک بہادر

نام اصلی اش صفدر صاحب خلف چہارمی امیر الامرا شمس الملک بہادر است در عہد حضرت مغفرت منزل مشغول پرداخت پدر بزرگوار خود بودہ گاہ گاہی بتقریب عیدین و نوروز حاضر دربار جہان مدار میگردید در عیدین بندگانعالی مدظلہ العالی تا بودن پدر ذی قدر خویش مورد الطاف شاہانہ گشتہ بخدمت خانسامانی سرکار دولتمدار مشرف و مباہی شدہ شبانہ روز در اطاعت امر خداوند نعمت دقیقہ فرو گذاشت نمیفرماید چون خسارہ بدو داد سپاہ و قرض خواہان از انتقال مرحوم مذکور امیر الامرای مسطور عاید حالش گردید اعلیحضرت حضور پرنور نظر بر فدویت و جان نثاری و قدامت قدیمانہ بزرگانہ بہادر معزز از خزانہ عامرہ سرکار دولتمدار لکھوکہا روپیہ مرۃ بعد اولی و کرۃ بعد اخری مرحمت نمودہ

جاگیر بدستور بحال و برقرار دارند اینقدر عنایت کبری موهبت عظمی در سلف هم شاید بحال کسی قدری بظهور
نه آمده باشد معهذا امیریست ذی اخلاق مروت شعار گشاده چشم ذی همت دست تنازل بدرجه دراز دارد
که احدی را بدون حصول چیزی بجیبی خالی نه میفرستد شیرین گفتار انداز طبیعت خود را بانداز طبیعت
بزرگان خویش داشته بجمیع صفات موصوف و شکر پرداخت خداوند نعمت مشکور است چون مراتب
پرداخت بحال امیر الامرا حضور پرنور را همواره منظور نظر عالی بود و بعد جلوس نیز بدستور و پرداخت اینخاندان
قدیمه نشان آنچنان نظر الطاف شاهانه بحال و برقرار است که بتحریر و تقریر نمی آید صاحب منصب
مناسب و خطاب و نوبت و جاگیر وغیره بجمیع مراتبات سرداری و امارت سرفراز و ممتاز است +

اعتصام الملک بهادر

خلف اعتصام الملک بزرگ منشی میر حیدر خان بهادر منشی حضرت غفرانمآب میر نظام علیخان بهادر آصفجاه
ثانی نور الله مرقده نام اصلی اش میر عباس علیخان بهادر است اما میر حیدر خان بهادر منشی مذکور از بلده
خجسته بنیاد اورنگ آباد و قلعه مبارک دولت آباد که قلعداری قلعه مذکور از وقت بادشاهان تیموریه
در خاندان بهادر معزز بود وارد بلده حیدر آباد شده بموافقت شیر جنگ بهادر و رکن الدوله بهادر مدار المهام
سرکار که از وقت بزرگان طرفین اتحادها داشتند باریاب حضور پرنور گشتند بمساعدت طالع بلند و نصیبه
ارجمند بخدمت منشی گیری حضور پرنور که پاکیزه روزگار گفته اند سرفراز و سربلند گردیده بمرتبه مصاحبت
تقرب رسید که رشک امیران دربار شده بلکه همراز حضور پرنور بوده صاحب منصب پنجهزاری سه هزار سوار و علم
و نقاره و پالکی جهالردار و بجاگیر عمده معبر حاصل نیز سرفراز گشت و تا رحلت خود بمور کار و بار خدمت خویش
بود و بعد ازان در عهد حضرت مغفرت منزل چون عالم پیرانه سالی بدرجه بود که قریب هشتاد سال رسیده خدمت
دار الانشائی را بفرزند کلان خویش رشید الدوله بهادر از پیشگاه آنحضرت سرفراز کنانیده خود در عالم
انزوا در عبادت معبود حقیقی در سنه یکهزار و دو صد و سی و پنج هجری عازم خلد برین گردید امیری بود

که در دربار جهاندار مانند او هیچکس چه در خوشوضعی و چه در اصابت رای و متانت خرد که همواره شریک مصلحت
کلیات و جزئیات حضور پرنور بود و چه در علم و فضل و کمال که در انشا آرائی بی مثل و بی مانند خود بوده
بنظر نه آمد اقربا پرور و خداپرست اوقات معمور فرد فرید منتخب روزگار که اگر زمانه صد سال دیگر چرخ زند
همچو امیر بصفات مذکوره بنظر آید بلکه نه آید اما میر عباس علیخان بهادر خلف سیومی بهادر موصوف نتیجه
میر حیدر خان بهادر مرحوم چون از بدو شعور و ابتدای حال آثار رشادت و حوصله بلند از ناصیهٔ حالش
هویدا بود در عالم صغر سن هم ناپسندیده را هرگز نمی پسندید و همیشه خود با ادب می نشست و از بی ادبی
نفرت تمام داشت در عهد حضرت مغفرت منزل در سنه یکهزار و دو صد و سی و سه هجری منظور نظر خاقانی
و مشمول عواطف سلطانی گشته بداروغگی دیوانخانه عرض مکرر بتجویز آنحضرت سرفراز و ممتاز گردیده بمدارج
اعلی رسید و همیشه معتمد کلی بود و در همه باب در امورات سرکار علی الخصوص در نادرستی معاملهٔ مرشدزاده های
بلند اقبال صمصام الدوله بهادر و مبارز الدوله بهادر چه در وقت تغیری و روانگی ثابت جنگ رسل صاحب
وکیل انگریزی در بارهٔ طلب مرشدزاده های مذکور از قلعه بلده براجه چندو لعل مهاراجه بهادر و چه در انتظام
مزاج آوری حضور پرنور که هرگز اقبال نسفرمودند آنچه بهادر معز مساعی جمیله بکار آورد اظهر من الشمس است
و علی هذا القیاس و نادرستی مزاج خاص آنحضرت دربارهٔ تشخیص مرض و دوا و تجویز غذا برطبق رای های حکما و نیز
در احتیاط اشیاء مضره چه اندرون محل و بیرون از آن بعهد سلطانی فدویت ها و جان فشانی ها و نمک حلالی
بظهور آمده که تا حال مانند آفتاب روشن تر است تا رحلت آنجناب بخدمت متعلقه خود مامور بوده بجواهر گران بها
و دو شاله بیش قیمت یکهزار روپیه با کار کلابتون کشمیری یا بدر مبارک خاص سرفراز و مشرف و مباهی گشت و درین
عهد میمنت مهد بندگان عالی خداوندنعمت عالم پناه خورشید کلاه جم آگاه ناصر الدوله بهادر آصف جاه
ادام الله اقباله و عمره به بحالی خدمت عرض مکرر با اضافهٔ منصب و خطاب جنگی ممتاز جنگ و والائی اعتصام الدوله
و اعتصام الملک با نوبت و رساله سواران و علم و نقاره و نشان و عماری و پالکی جهالردار [illegible] جواهر اعلی

وجاگیر عمده محاصل بسیار بقرری سور دالطاف شاهانه ومصدر عنایات خسروانه گردید وسر عزت و وقار باسمان
اعتبار رسانیده وبسایه عاطفت خداوندی معمور کار وبار محوله خویش است این سبیت صاحب شان وشوکت
ووجاهت که درین زمان هیچ امیر بصلابت وشوکت او نرسد با اخلاق حمیده واشفاق پسندیده ومراتب
اعلی از خداوند نعمت برگزیده هرکس که با او رجوع کرد دیگر محتاج خانه دیگری نشد اقربا پرور رحم شعار همواره
از خیرات یومیه سادات وحجاج وزوار ونجبا وارباب استحقاق وپیرزالان بیطاقت را که بدست خود دست
بدست بی اعتماد ولتفه غیر میبدهد مسرور وبدعای ازدیاد عمر ودولت حضور پرنور معمور ودر عبادت الهی
از چهار گهری شب مانده مصروف تهجد گذاری گاهی بی وضو نمیباشند چشم از خوری حال خلایق محروم
واز هیچ احوال مردم متفکر ودر فکر رسانیدن راحت واز درستی امورات دوستان خوشدل کینه وحسد و
بغض وچشمک زنی واشاره وبشاره فتوری ومفسدی استغفر الله در مزاج خیر امتزاجش بلکه در محفل ودیبانه
اش هرگز هرگز نسبت محض ناپسند است تا به شکوه وغیبت چینی بعضی مر بعضی چه رسد از نماز صبح تا اراده دربار
سوای ذکر وبیان آیات کلام مجید واحادیث وذکر پادشاهان عالی تبار خصوصا همواره ذکر علو مراتبات
ودرجات خاندان عالیشان آصفیه رطب اللسان ودر بیان الطاف عنایات حضور پرنور درباره خود
عذب البیان است از عطر مالی بسیار شوق نه بذات خود بلکه عملی بوسن الاشیاها در خوشنویسی وانشا
پردازی یکتای عصر خصوص در تحریر کلام مجید ثانی شاه سکین مغفور تواند گفت چنانچه بسیار مردم را السعادت
حسنات تحریر قرآن شریف خوشنویس گردانید عاصی محرر اوراق نیز از ادنی التلامذه ها در موصوف
است که هیچ محنت نکرده معهذا در علم تیر اندازی وصنایع وبدایع آن فرد فرید روزگار هر روز توده مشق
تیراندازی در خانه خود تیار کنانیده بلا ناغه با تمامی تیراندازان عصر مشغول حسنات است صبح وشام
طعام لذیذ با برادران واقربا ورفقا وسادات وحاجیان وزواران واکثر محتاجان را که کسی نزد خود
بانشانند هر روز نیز هرکس که از عباد وارد ووارد مجلس باشد میخورد هیچکس خالی نمیرود اگر رود بطلب او آدمان خود

فرستاده تا به آمدنش دست بلغه دراز نمیکند شوق اسپان عربی و عراقی و کاٹھیواڑی و دکهنی و فیلان
تیز رفتار بسیار و سر انجام نیز و با اسباب زیور و زیب سادات و حجاج و زوار اماکن مقدسه را در سال تمام هزارها روپیه
داده روانه میفرمایند و در بیت الله شریف سبیل آب دوازده ماهی مقرر نموده اخراجات آنرا انشاوی کرده بارسال می آرد
کریم دمیم همت بانعلیم دعای خیر میدهند و این همه امور حسنات را محض از اعتقاد خویش برای ازدیاد عمر و دولت خداوند نعمت خود
حضور پرنور دام اقباله بحال و برقرار دارند نه برای حصول حسنات ذات خویش از جمله آن مرمت مسجد جامع
بلده حیدرآباد است که بعد امتداد مدت از سر نو تعمیر شکست و ریخت پرداخته کٹهره چوبی برای احتیاط
در سه سه طاق و رواق مسجد مذکور نصب کنانیده که حالا موجود است و صحن مسجد از آهک ریزی چنان
همواره گردانیده که نمازیان را بهیچ جهه اذیت نیست و از محدثات آن منبع خوبیها عمارات بلند با فرش و مساند
منعقد دوده و باغ دلکشا و چاه عمیق بر سر راسته کوه مبارک که خلقت خدا آب شیرین و اهل عسس و
مسافران روز و شب میخورند و محظوظ میشوند و باغ دیگر در قلعچه سرور نگر با زیب و زینت مکان و اشجار
دلچسپ الغرض زبان و قلم در توصیف آن منبع کرم طاقت تحریر و تقریر ندارد شمه از آن باظهار آورد
از جمله انشاپردازی آن مجمع کمالات فقرات چند که یادداشت بتحریر درآورده بیادگار است

رقعه در رسید ارسال تسبیح

و سبحان الله زهی معبود حقیقی که عبادتش نتیجه ظهور کائنات و طاعتش مطیعان را سبب نجات پس ورد
تهلیلش و تسبیح همه ذی عقول را از جمله واجبات چون سهو و نسیان که لازمه ماهیت انسانیت اکثر اوقات
از آن غفلت رو میداد لهذا جناب مقدس نبوی علیه و آله و اصحابه صلوة و السلام که طبیب بیماران معصیت
کار است سبحه را بذکر یاد الهی و تازیانه نفس سرکش ساخت پس من سرگردان تیه ضلالت در تلاش آن بود که
تسبیح مسلسل مانند آیه رحمت از آسمان مکرمت شرف نزول بخشید حقا که این تسبیح اگر بدست مسیحان فلک رسیدی
بر سر سبحه آن کواکب را نثار کردی و از مشاهده آبداریش گوهر اکتفا بحجاب نکرده در [illegible] المااصحبان

ترنشین گشت وحابد سپهر با وجودیکه از ابتدای آفرینش در رکوع است از رشک غلطانی این سبحه از شبنم
اشک حسرت ریخته الله تبارک وتعالی بمقتضای اَلدَّالُ عَلَے الْخَیْرِ کَفَاعِلِہٖ ثواب تهلیل وتسبیح
برذرگاران معاون خیر روزی کناد تا زاهد نیلی پوش فلک به سبحه انجم در ورد تقدیس وتهلیل است
رشته عمر بالقای لیل ونهار در تزاید باد

رقعه دیگر در ارسال دستار

از روزیکه خامه بدایع نگار صنع لم یزلی رقم هستی کائنات از گنجینه عدم بر صفحه شهود نگاشت بمقتضای
حکمت بالغه هر شی را بقدر قابلیت استعداد بزینتی که ما فوق آن متصور نباشد بدل آیه وافی هدایه
مَاتَرٰی فِیْ خَلْقِ الرَّحْمٰنِ مِنْ تَفٰوُتٍ فَارْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرٰی مِنْ فُطُوْرٍ ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ کَرَّتَیْنِ یَنْقَلِبْ
اِلَیْکَ الْبَصَرُ خَاسِئًا وَّهُوَ حَسِیْرٌ بقسمی مزین گردانید که عقول عقلای زبان کرسه شناسان عالم ملکوت
اندازه احصای کنه آن بعجز معترف بل بقصور مقر اند از آن جمله صفحه سما را بزینت کواکب وشاخ اشجار را
بزینت اثمار وسر مردان را برونق دستار آرایش تازه وپیرایش بی اندازه عطا فرموده پس بهتر از
دستار مردان را زینتی نیست خصوص وقتیکه از دوستی بطریق تحفه برسد بجا توجه از دل اخلاص منزل برآید
دستار مرسله وصول بهجت شمول نموده سر ودست اخلاص را وقف تسلیم ونیاز ساخت حبذا دستار که هر تارش
بدل فریبی مرغ دل کردار دام صیاد برده بلکه چون تار شعاعی آفتاب تسخیر عالمی نموده شاید از سویدای
دل وکافور شمع سفیدی تار پود دستش را منسوخ نموده اند که از نظاره اش ظلمت چشم بینندگان روشن
درخشید بست تارش برای دفع عین الکمال بمثابه جوشن اگر صفائی آنرا حریر میدید بگر سر زنش میکرداند
واگر کتان از ملاحظه اش بهره مند میشد چادر خود بر ماه میدرید کلاه خسروی را اگر باین دستار بدل
نماید رد او هیچیک قرص ماه را در پله اش سنجیدن سزا است خلاف جمهور اگر آرایش دست خواهم میتواند شد
که سر را از ... افت ودست را از سجیدنش گرامی حاصل شده الله تبارک وتعالی تا زمانیکه

سر در گرد دستار است آن سرکردہ ارباب دانش و سرکردہ ارباب بینش را بسرفرازی جاوید مسرت بخش دارد

رقعہ دیگر بحکیم شفائی خان معتمد الملوک قلمی یافت

از انجا کہ حکیم علی الاطلاق جلت آلاؤہ و عمت نعماؤہ کہ ترکیب بخش فراج انفس و آفاق است وجود عالم را
بمضمون ہدایت مشحون وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون از سویدای عدم بعرصۂ شہود آوردہ
بمصداق وان من شیء الا یسبح بحمدہ ولکن لا تفقہون تسبیحہم مترنم گردانید و بنی نوع انسان را
ودیعت فیض لم یزلی نمودہ و بحلیہ خلق الانسان فی احسن تقویم جلوہ گر ساخت در صورت عبادت خالق
ما انت خیر بر ہر فردی از افراد انسانی واجب و لازم و ترک آن موجب خسران نوع آدم است و حصول
آن سعادت کہ تکمیل نفس انسانی عبارت از آنست موقوف بر اعتدال فراج عنصر لسیت ہرگاہ حضرت واہب العطا
با فردی از آن افراد برگزیدہ بخلعت ومن اوتی الحکمۃ فقد اوتی خیرا کثیرا بر نواخته مصدر فیض عام و مظہر حسنات تام
گردانید پس ہمہ ذی عقول را باید کہ وجود او را از جملہ معتنمات پندا شتہ شکر آن بر خود لازم دانند و آن
موہبت عظمی درین عصر بان ذات فائض البرکات آن جالینوس الزمانیست کہ آئینہ دل صفا منزل
جامع حکمت علمی و نظریست بلا نظری و بیش نظرش چہ حسیت پس بنا بر استفاضان شکر این موہبت عظمے
عموما لازم گشتہ بر ذات آنمصدر حسنات خصوصا واجب و متحتم است و متوجہ اصلاح احوال مردم شدن
در حقیقت ادای شکر نعمت الہی کردن است خصوص توجہ بر احوال دوستان یکرنگ موجب حسنات و باعث
برکات لا تعد و لا تحصی ست آمل زمانہ از دست کشاکش معدہ در آزار و محض بتنگی آن گرفتار
اگرچہ تقویت این بیت الداء ہر قدر کہ شود موجب زیادتی صحت است لیکن توسن نفس ما با بجلان
علایق دنیا را اگر از ضعف استرخای عنان شود متحمل بار گران عبادت نمیتواند شد بنا بران تقویت
او واجب نظر را اگر از نوشدارو ی عنایت دگلقند اخلاق بمعالجہ بپردازند بمہ اللہتہم علما و لوا

بالبرّ و التقوی خالی از حسنات و عاری از برکات نخواهد بود تا زمانیکه فلاطون این خم و ربادهٔ پیمای ایام
ولیالی است پیمانهٔ نشاط لبریز بادهٔ مسرت و انبساط باد

رقعه در صلهٔ انشا آراے

از آنجا که منشی تقدیر ایجاد کائنات را وابستهٔ لوح و قلم گردانید و برافراد لیل و نهار بمراد قدرت رقم تقدیرات
مثبت ساخته و بیرون پای چوبین قلم اسرار درونی دور افتادگان طریق محبت حجاب خفا از روی برمیدارد
و سر رشتهٔ زلف مستورهٔ مطالب بدست دلدادگان سلسلهٔ مودت در نمی آید پس همه ذی عقول را از تحصیل
آن گزیری نیست بنا بر آن جلیهٔ دل نیاز منزل چون سر بر خامه در وادی تلاش نوا سنج تمنای حصول مقصود بود
شقهٔ دلها همه در نشیمن راز مه بر یکدیگر انبار پر تو انداز مه قلمهای مرسله مانند شاخهای مشکبید پاک قلم صفحه
خاطر را به گلگشت مودت نشاط بوستان گردانید و بعضی از آن بی شائبه تکلف مانند نگاه عشاق در تحریر
قلم و معانی امواج مطالب زیر حکم خود آورده از نهایت راستی و وفاق با وجود دو زبان از راه جهتی
گاهی کار دو زبانی از آن ظاهر نمیگردد از اعتمادش چه ترقیم نمایم که هزاران مطالب مجهول او بیگر در تحریر
خموشی لب وانمیکند از انتهایت عجز با وجود یکه رقوششی کحل الجواهر دیدهٔ بینا است داغ سیاهی بر جبهه
کشیده سر از سجود اطاعت بر نمیدارد نٓ وَالْقَلَمِ از نشان او آیتی و جَفَّ الْقَلَم از کتاب کمالش
حکایتی است تا افراد سیاه و سفید لیل و نهار بنقوط کواکب زینت بخش صفحهٔ سپهر است عنان کمیت تیز
خرام قلم از محبرهٔ دوات بمرادات اهل زمانه بدست آن شهسوار میدان مردی و مروت باد بالنون و الصاد

رقعه در ارسال کمان

کمانیکه در دلربای مانند ابروی خوبان جلوه نما بلکه چون هلال نو ضیا بخش دیدهٔ پیر و جوان از کمان
خانهٔ عنایت باین گوشه نشین کاشانهٔ محبت رسید از ملاحظهٔ رنگ نسبتش من حلقه بگوش بودند را
حلقه وار سر گر [illegible] صنع صانع حقیقی ساخت بی شائبه تکلف بمژگان دلبران که در تاراج خانهٔ دل عشاق

تا فاق و فان نشسته از شست همین کمانست و نقاش ازل قوس قزح را نظیر رنگ همین کمان
رنگ آمیزی نموده اگر تار رنگ صرف چله این نماید روا و رگ ولی دلدادگان نموده بلا را در پی این بکار
برند سزاست قبضه اش مرکز دائره ظفر و شستش شهباز فتح را شهپر چله اش لنگر سفینه دریای وغا
و فاتش مانند قطب فلک سلاطین فیروزی رهنما تا گوشش چشم زره را مژگان و خدنگش صرف قضا را ترجمان
اگر اسفندیار را هدف تیر این نماید لب سوفار زبان پیکان را چون لب معشوق بوسه روئین پیشه وغا
از سهم آن خون نابه جگر نوشد غرض از رو زیکه قوس قزح زینت بخش حمایل سوار نیلی خنگ فلک است
چنین کمان از استاد ازل یاد ندارد تا تیر شهاب ناف از قبضه کماندار قدرت در کشاد است اعادی
بی سر تکبر لقب بان بلکه چون تیرهای ترکش زیر دست فرمان باد ✢ ✢ ✢ ✢ ✢ ✢ ✢ ✢

رقعه دیگر

از آنجا که سحاب نیسان از همت بلند به تشنه لبان صدف از آبیاری خود دریغ نکرده و آفتاب عالم تاب
از پرورش سنگ خارا را با وجود علو مدارج صرفه نموده قادر علی الاطلاق و خالق بی نیاز قطره را
بگوهر و جرم سنگ را بلعل مبدل ساخته تا بزبان روشن بیانی ضیا بخش نام مربی در عالم باشد نظر بر این اگر
از ابر نیسان بکرمت آن بحر مواج باین تشنه لب قطره داران آفتاب آسمان مرحمت باین سنگ خارا
جوهری نصیب گردد و در نظر اهل بینش که دقیقه شناسان رصد آفرینش اند ابر دراز منبع سحاب و درخشانی
از چشمه آفتاب است خصوص درین اوقات که ابر گوهربار با وجود سخای ذاتی بجای گوهر از اشک حسرت
هم مضایقه کرده اگر آب سحاب آسمان مردی و مروت و آب آفتاب فلک همت و سخاوت نیز بوضع زمانه
پرواز ند صدف دست امیدواری برنگ سفال و شیشه دل عقیدت سگالی از سنگ حوادث پامال

خواهد شد

اقتدار جنگ بهادر

نام اصلی ایشان غلام حیدر خان بهادر است از قوم نوایت بزرگانش همواره بمراتب بلند و مناصب ارجمند رسیده کارهای نمایان بظهور آورده اند و متعلقات لکهاروپیه معمور کار و بار گشته نام نیک بر صفحهٔ روزگار گماشته اند و او در عهد حضرت غفران مآب بخطاب خانی و منصب مناسب سرفراز گردیده از پیشگاه حضرت مغفرت منزل متعین خدمت گذاری مرشد زادهٔ آفاق ناصر الدوله بهادر گردیده تا جلوس میمنت مانوس آنحضرت شبانه روز حاضر جناب بوده بخدمت داروغگی فیلخانه و فراشخانه وغیره خدمات دیگر معمور گشته مورد الطاف ماند چون سریر دولت خداداد بسیر و ال از جلوس آنحضرت رونق تازه یافت از پیشگاه خلافت بسرفرازی خطاب بهادری و جنگی و اضافه منصب چهار هزاری دو هزار سوار و تعلقجات لکهاروپیه معه دیهات جاگیرات محلات و مقطعجات هزارها روپیه مبلغ خطیر و رساله جوانان بار قدیم علاقه رعد جنگ بهادر خانزاد سرکار ممتاز و مباهی گشته مبذول بذل و عنایت خاقانی است امیریست کشیده مزاج کم گو پر فکر است کردار راستی پسند بهرکس که زبان داد دیگر مانند در رو و قیامت تغیر پذیر نیست اخلاق حمیده و اشفاق پسندیدهٔ ایشان عالمی را در گرفته و ابستهٔ همت عالیش گردانید کشاده دست شگفته جبین خندان رو خوش ظاهر و نیک باطن رحم دوست با اراذل متنفر و با نجبا معشر بلند حوصله سیر فکر مآل اندیش رموز دان خفی و جلی مرتبهٔ حوصله ایشان بآن مرتبه رسیده که همواره شریک صحبت کلیات و جزئیات خداوند نعمت است بهر خدمت جلیل القدر که از پیشگاه خاقانی سرفراز شوند بآن حوصله سر انجام دهد که مزیدی بر آن متصور نباشد عقل سلیم و رای مستقیم او منشاء کارهای عمدهٔ دیگر است که در فهم خردمندان روزگار مرتسم خاطر هاست اَلْعَاقِلُ يَكْفِيهِ الْاِشَارَةُ پس چرا که بفضله جمیع کمالات صوری و معنوی که لازمهٔ بزرگ منشان عالی فطرت است همه در ذات آن منبع کمالات موجود اما بقول ✣ ✣

شاعر غنچه بر وقت خویش گل گردد ✣ گو کند سعی باغبان بسیار ✣ همواره بعلاقه های

خود خبردار و با ارباب و متعلقان کل سلطانیت

اشرف الدوله بهادر

نبیرهٔ اشرف الدوله بهادر مرحوم که قلم را طاقت تحریر ستوده خصال آن منبع اخلاق وکرم بالکل نیست فرشته
قدسی نژاد در قالب انسان در آمده بود واو خلف ارشد داور الملک بهادر ولد اشرف الامرا بهادر
برادر رکن الدوله بهادر مدار المهام سرکار حضرت غفران مآب بوده که زبان در توصیف این خاندان سعادت
نشان بعجز معترف اما اشرف الدوله حال ولد میر موسی خان مرحوم است پسر اشرف الدوله مرحوم مذکور که
او در عین عالم شباب جهان فانی را پدرود نمود که خلقی را افسوس است مگر مشار الیه بعد رحلت پدر خود
از پرتو افضال خداوندی بجاگیر حاصل قدیم وخطاب ومنصب موروثی وکارخانجات قدیمانه سرفراز شده
بامور کار وبار معمولیست میسرست که در عالم ابتدای شباب اخلاق بزرگانه دارد رفیق پرور بامروت
ادیب باهم صحبت وبا الفاظ نامطبوع کشاده همت خوش خلق وضع خندان رو وجمیع صفات امارت قدیمانه
خویش موصوف

اسد نواز جنگ بهادر کوکه

برادر خرد جعفر یار جنگ بهادر کوکه نام اصلی اش میر حسن علیخان است نسبش از سادات خراسان که به مشهد
رضوی والد ایشان مشهدی بود مفصل در ذکر احوال جعفر یار جنگ بهادر کیفیت ایشان هم بارقام خواهد
آمد اما میر حسن علیخان مذکور در عهد حضرت مغفرت منزل خدیو حق آگاه سکندر جاه بهادر که نسبت
کوکلتاشی با آنحضرت داشت در عالم شاهزادگی همواره بجناب حاضر بوده بعد سریر آرای آنحضرت
بدرماهه دو صد روپیه ذات وپنجاه دو سواران صرف خاص ودو صد جوانان بارپلتن ویک صد
جوان بارگیر اشراف سرفراز گردیده همیشه باریاب حضور پرنور بوده سوای این از دیوانی سواران
وبارگیران وجوانان بارپلتن قریب سه صد نفر معه جاگیر هزارها روپیه معاش دیگر سپرد اشت ضریح مبارک
جناب سید الشهدا علیه السلام از نقره ده هزار روپیه تیار کنانیده در عشره محرم الحرام بار روشنی های

بسیار در عاشورخانه بنا کرده خویش استاد میکرد که در ده شب البته از بست پله روغن سیاه کم خرج روشنی
نمیگردید چون شب نهم سواری مبارک ضریح مذکور بری آورد و بردارندگان پنجه‌ها و بختیا خرهای
روشنی از عاشورخانهٔ ایشان که متصل دروازهٔ پل است تا اطراف گرداگرد چار منار و چوک بازار کسابته
وغیره سراسر آراسته پهلو به پهلو پنجه‌ها در دست گرفته بجای خودها تا برگردیدن ضریح مذکور و رسیدن
بعاشورخانه خود می‌ایستادند و سواری ضریح از اندرون روشنی معه هزارها خلق الله تعزیه کنان
برمی‌رفت و پیش پیش ضریح مبارک بهادر مذکور بلباس سبز جامه و دستار و دوشاله سیاه ماتمی پا پیاده
کمر بسته حقه پیچوان بتکلف تمام بدست خود گرفته سینه زنان با هزاران مردم چنان می‌رفت که وجاهت
سیادت از چهرهٔ منورهٔ او که سرخ و سفید رنگ بود در لباس سبز مانند آفتاب در مزرعهٔ سبز فلک میدرخشید
و دو نقارخانهٔ عالیشان بزرگ که بالایش نقارچیان و شهنه‌نوازان خوش صدا معه اسباب نوبت
و دیگر روشنی شمع بتیها و کنولها معه نقارهٔ کلان دمامه که برسموت نقارخانه روان داشتند میتوان گفت
و قریب چهارصد صوبیان هر دو نقارخانه را دوش بدوش برداشته پیش پیش ضریح مبارک درجلو
میبردند از ملاحظهٔ آن حالتی میگذشت که از بیان آن دل شنونده مضطر میگردد و بدو تسلی نمییافت بغیر
دیدن آن قریب یک لک دوازده هزار فتیله معمولی روشنی در آنشب بخرج می‌آمد هرگاه ضریح مبارک
برمی‌آمد از اعلی تا ادنی از امیر تا فقیر زن و مرد بلکه اطفال شیرخوارهٔ صغیر تا شیخ کبیر از حامله و غیر حامله تا پیرزال
صدساله برای دیدن ضریح افتان و خیزان می‌آمدی و میدیدی از وقت احداث بلدهٔ حیدرآباد
تا الی الآن هیچ عصر باین صورت تکلفها مجلس تعزیه برداری نکرده و نخواهد کرد معه ابرو زر دگل مرثیه
خوانی مرثیه خوانان تمامی بلده را طعام لذیذ حلیم و قورمه سیخو اسید و شیرلی وغیره لوازمهٔ معمولی دگل معه قهوه
باکتورهای نقره بوزن شش شش روپیه که بجای حباب در عاشورخانه نصب میکرد میبرد و نزد دگل بهر هر
جماعت یک کتوری میداد الغرض هزارها روپیه بخرج عشرهٔ محرم و تیاری عاشورخانه و تعزیه داری امام علیه السلام

صرف میکرد که در تمام اقلیم مشهور تر است و مخفی نیز آن قدر خیرات به پیرزالان میداد که بروز رحلت
او از هر محله هجوم بیوایان شده گریه کنان سینه زنان همراه تابوتش میرفتند گویند قریب بالصد روپیه
ماهوار در خیرات ظاهر و پنهان و خرج نیازات و عرس وغیره بود و بیوه ها را آنچنان مخفی میداد که احدی
را خبر نمیشد بروز رحلت از اظهار بیوایان معلوم شد حاجتمندان کارپرداز و بیت المال منصدی میگفتند
که جز این خیرات ما را هرگز نیست که کی میداد نادر سنه یکهزار و دو صد و سی و پنج هجری بروز عید الفطر
رهرو راه فنا گردید امیری بود سپاه پرور وجیه با صلابت سخی عیش دوست راگ پسند بجمیع خوبیها موصوف
روزی در دربار جهاندار که حضرت مغفرت منزل بالای بنگله دیوانخانه دولتخانه قدیم بر آمد فرموده بودند
داخل دربار همه حاضر اسد نواز جنگ بهادر عرض کرد که سید احمد مرشد خانزاد که از لاهور وارد بلده حیدر آباد شده
اند از تصرف و توجه باطنی خویش شراب را شیر میکنند خود بدولت و اقبال فرمودند که این از جمله قلب ماهیت
است که مینمایند پس لطف حاصی مولف اوراق ملاحظه کرده ارشاد فرمودند که این حکیم ما نیز قلب ماهیت
میکنند یعنی شراب را فوراً اسرکه میسازند پس تصرف و توجه هر دو واحد است ایشان هم اگر کسی را مرید خود
کنند میتوانند شد که ولایت وارند الحاصل اسد نواز جنگ شخصی بود ساده مزاج که از حاجات خود خاطر شکنی
احدی نمود در مزاج حضور پرنور ربط تمام داشت و مورد الطاف بکلمات شفقت و سرور میگشت صاحب منصب
و جاگیر ده هزار روپیه که موضع مدور پرگنه نرساپور و دیگر دیهات کونداپور وغیره از آنجمله اند عقب قلعه محمد نگر
گولکنده مقطعه خارج جمیع خریده پیته معتبر با فصیل و دروازه های نشین و چاوڑی و عمارت دیگر باحداث
در آورده آباد نموده باسد نگر موسوم ساخت تا حال بازار در هفته میشود و نیز عاشور خانه و مسجد و باغ متصل
دروازه پل از محدثات اوست که میر جوهر علیخان بهادر اسد نواز جنگ حال خلف مرحوم مقیم و او خود مدفون
است و بس

اسد نواز جنگ بهادر حال

خلف مرحوم مذکور نام اصلی اش میر جوهر علیخان بهادر است بعد رحلت پدر خود در عهد حضرت مغفرت منزل بجمیع کارخانجات سرفراز و ممتاز گردیده بر طبق معمول مرحوم عمل کرده ضریح مبارک استاده نموده و دو سال موافق معمول سواری هم برآورد و بعد رحلت حضرت مغفرت منزل بقدر استطاعت خود روشنی هم میکند و همه امور بحال دارد اما سواری موقوف است درین عهد از پیشگاه حضور بخطاب و منصب پدری سرفراز و به بحالی جاگیر مورد الطاف و همواره حاضر دربار جهاندار صاحب اخلاق کشاده فراخ حوصله پسندیده صفات بزرگانه خود موصوف و مشهور روزگار است

امیر الدوله بهادر

خلف امیر الدوله شهامت جنگ مرحوم ولد شهامت جنگ محمد طاهر خان بهادر کوکه حضرت غفرانمآب میر نظام علیخان بهادر آصفجاه ثانی که ذکر خیرش مشهور آفاق است و امیر الدوله کلان در عهد حضرت مغفرت منزل سکندر جاه بهادر بعد تغیری و انتقال اعظم الملک محمد عظیم خان خانسامان بسرفرازی خانسامانی حضور ضمیمه خدمت موروثی جواهر خانه خاص سرفراز و ممتاز بوده اوقات خویش بسر برد نهایت نفیس مزاج از آنجا که دست بیعت ارادت بدست حضرت شاه غلام علی صاحب فرزند حضرت شاه موسی صاحب قادری داده بود و بدرجه خلافت رسیده لهذا ترک لباس کرده منزوی گشته بعد چندی ودیعت حیات نموده روبروی روضه منوره آنحضرت در مقبره نواحدات خود مدفون گردید اما امیر الدوله بهادر حال در عهد حضرت مغفرت منزل بمناصب و خدمت جواهر خانه و خانسامانی از وقت انزوای والد خود معمور و حاضر کار و بار دربار جهاندار شده مورد الطاف شاهانه گردید و درین عهد حضور پرنور دام اقباله نیز بدرجه قدیم به بحالی خدمات و جاگیرات قدیم کوکٹ پلی و طاهر خان پیٹه وغیره دیهات هزارها روپیه سرفراز است بسیار نفیس مزاج خوش اختلاط و پر اخلاق صاحب سلوک با احباب و نجیب شناس قدردان کمال و اهل کمال صاحب منصب پنجهزاری سه هزار سوار از علم و نقاره و نوبت و پالکی جهالردار نیز سرفراز و ممتاز و مشرف است سلیقه خاندان بهادر معز که نام نامی اصلی اش محمد بدر الدین خان

بهادر است مافوق سلیقه دیگر امیران سرکار دولتمدار است که از برآوردن جلوسهای شادیهای سرکار
مثل سانچق و مهندی و سواری نوشه و تکلف جلوس لنگر مبارک حضور و دیگر لنگرها وغیره که خود بدولت و اقبال
ملاحظه میفرمایند سلیقه بهادر مذکور منظر اولی الابصار می آید که چه قدر باریکی ها در آن منظور است و بس

اکبر یار جنگ بهادر

نام اصلی اش به بزرگ صفات محمد قمر الدین خان بهادر است بزرگانش همواره معزز بودند و او در عهد
حضرت مغفرت منزل بمصاحبت و نیز باستادی خوشنویسی از وقت شاهزادگی حسب الحکم حضرت غفران مآب
بتجویز ارسطوجاه مدار المهام سرکار مشرف شده حاضر جناب می بود و لهذا سریر آرای دولت بخطاب بهادری
و جنگی و جاگیر ذات وغیره و منصب مناسب و رساله صرف خاص و دستگیری شاگرد و پیشه حضور پر نور مشرف و
مباهی گردیده مشهور روزگار گشت در خوشنویسی هفت قلم مشهور و معروف ید طولا داشت خصوص در خط
نستعلیق یکتای عصر بوده شیرینی حروف از قطعاتش هویدا است معهذا ذات والاش خیر محض بود که کارهای
غربا و فقرا و علما و مشایخین و اهل استحقاق هند و دکن عموما و ممالک محروسه سرکار خصوصا و بومیه داران
و دوامداران از یکی هزار و از اندکی بسیار بی حد و شمار از دیوانی برآورده بغیر خرج درمی و دیناری بلکه بعضی
بی مقدوران را از ظرف خود سلوکها کرده روانه اوطان ایشان می شود که بدعای دوام دولت آصفیه
موظف اند اگر هزار سال زمانه چرخ زند همچو ایشان فرشته صفت پاک نفس خداپرست بنظر نخواهد آمد
هرگز در سنه یکهزار و دو صد و [illegible] هجری [illegible] بمکان قدم رسول صلی الله علیه و آله و سلم در سجده
اول فریضه عصر جان بحق تسلیم گشته بمدارج اعلی علیین فایز شد سبحان الله برگزیدگان خدا را
حال چنین است که از جانب دیگر کشش و کوشش دارند تا محمد امام الدین خان بهادر خلف ارشد
مرحوم مغفور بعد رحلت پدر بزرگوار خود قدم بر قدم بزرگان نهاده در عهد حضرت مغفرت منزل که همواره مصاحبت
و مورد الطاف بوده علم و فضل و کمال و حسن رشد و تمیز بمراد رسانیده مشهور روزگار گشت و نزد راجه

چندولعل مهاراجه بهادر هم مساعی جمیله بکار برده بابستور والد خویش کارهای لسنه خلق الله را به آسانی تمام برمی آرد که یک عالم دست بدعاست اما همون سررشته لی لفسی لغیر تکلیف دام و درم که مشهور تر است و در عهد حضور پرنور از پیشگاه خداوند نعمت هم بجاگیر قدیم و منصب مناسب سرفراز و حاضر دربار جهاندار صاحب اخلاق و مروت در کار خیر اهل حاجت مصروف اقربا پرور بجمیع صفات بزرگانه موصوف برادران بهادر معز معین لوپر محمد نظام الدین خان بهادر که انتظام امورات خانگی وابسته ذات ایشان بوده به بهادر صفات اخلاق متصف دومی محمد فخر الدین خان بهادر که اشبه تر به پدر بزرگوار خود بوده فخر خاندان خویش است و همواره بمصاحبت مهاراجه بهادر حاضر سیومی محمد بدر الدین خان بهادر که بداروغگی باغ سعید آباد به نیابت راجه دهیراج بهادر از حضور پرنور سرفراز و مدام بمصاحبت راجه موصوف مشرف و همه ها بخطاب بهادر و مناصب ممتاز و بعواطف سلطانی بخدمات عالیه علیحده مشمول عنایت اند

اعتضاد الدوله خورشید جنگ بهادر

خلف نجیب اعتصام الملک بهادر بزرگ یعنی میر حیدر خان بهادر مرحوم منشی حضرت غفران مآب است نام اصلی اش میر ابراهیم علیخان است از پیشگاه خداوند نعمت بسرفرازی خطاب و منصب و خدمت داروغگی هرکاره ها و جاگیر موروثی قدیم و جدید و قلعداری بهانمرا سرفراز و همواره حاضر دربار جهاندار و به همه فضایل خاندان خویش موصوف

اعجاز الدوله بهادر

خلف رفعت الملک بهادر بزرگ است بعد رحلت پدر بزرگوار خود چندی بخودی خود گذران اوقات نمود چون رفعت الملک حال میر اکبر علیخان نیز قضا کرد از الطاف خداوند نعمت متعلقه نادیر که علاقه موروثی ایشانست و رساله سواران سرفراز شده به بندوبست آن معمور است امیریست قدیم که جمیع خوبیهای خاندان خود در ذات خویش موجود دارد صاحب منصب و بجاگیر ذات ممتاز

اعتضاد جنگ بهادر

نام اصلی ایشان غلام زین العابدین خان خلف سالار الملک حسین دوست خان بهادر بهادر معز درچین بودن
چینا پٹن مدارس نزد سراج الدوله والاجاه بخطاب خانی و منصب هم مشهور بود و بخدمات معمور سرگاه وارد بلده
فرخنده بنیاد حیدرآباد گردید اول ندی پار در چهاؤنی صاحبان انگریز بهادر فرود آمده بملاقات راجه
چندو لعل مهاراجه بهادر رسیده بسیار پسند خاطر گشت چون آثار بلند حوصلگی از ناصیه ایشان هویدا
بود در اندک سعی تعلقداری محالات لکهو کهار روپیه قابض گشته بعد چند بار بار یاب حضور پرنور شده بخطاب راد
جنگ و سالار الدوله و سالار الملک علی التواتر والتوالی سرفراز و به منصب پنجهزاری و علم و نقاره و جاگیر
ذات وغیره و رساله سواران و پیاده ها مامور شده نام نیک در زمره امیران سرکار برنگاشت امیری بود
راست کردار راستی پسند رعایا پرور آبادان کار که گاهی شکوهٔ بدعملی ایشان در سرکار نرسید ما لگذار داد رس
پاسداری سخن خود با مرتبه داشت که گویا النقش کالحجر است همواره در فکر عاقبت مصروف صاحب سلوک
اقربا پرور در سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و هشت هجری بعالم باقی خرامید بسیار اشخاص را که بارام تمام
تنخواه سرکار می‌یافتند افسوس گشت اما اعتضاد جنگ بهادر که از عالم صغر سن جلوهٔ دولت بر جبین خود
داشت بعد رحلت مرحوم مذکور قدم بر قدم بزرگان استوار کرده بان دستگی و انتظام امورات خود از
پیشگاه خلافت و از دیوانی نیز بجلوه ظهور آورد که دولت تازه زینت تازه گرفته مشهور عالم گردید پیر است
جوان بخت جوان سال کهن تدبیر صاحب اخلاق و سلوک با اقربا و احبار رعایا پرور داد رس عدالت پسند
که بار از مور رعمل او نیز سد در عدالت و رعایا پروری بذاته متوجه میشود سخن احدی را اعتبار و اعتماد پیش
او بدون استحقاق خود نیست اگرچه تعلقداران سرکار با خصوصیت پرداخت حال رعایا نمایند هیچ تعلقه
سرکار رو بکمی نه آرد صاحب منصب و خطاب و تعلقه بیست لک روپیه سرکار مفوض و با مورات متعلقه خود خبر دار
و همواره حاضر دربار جهانمدار برادران بهادر معز نیز بخوبیها متصف ذکر هر یک علیحده خواهد آمد ۱۱

امیر نواز الدولہ امیر نواز الملک امیر نواز جنگ بہادر

نام اصلی اش امیر نواز خان بہادر از قوم افغانان بنی مہدوی آبا و اجداد و پدرش دولت خان المخاطب کرار
نواز خان بہادر را اعتقاد و اثق بطریق مستقیم اہل سنت و جماعت بوده چنانچہ بعد اخراج مہدویان جنگل
کوڑہ ہر دو خانان مذکور دست ارادت بدست حضرت مولوی شاہ رفیع الدین قندہاری قدس اللہ
سرہ العزیز داده مرید شدند و پیش از بیہم بسبل بطریقہ قوم خویش نداشتند چنانچہ عاصی مؤلف را صحبت
بسیار با ایشان بود دولت خان مذکور در عہد حضرت غفران مآب در رسالہ سواران میران یار جنگ حبشی ببازار
بذات خود نوکر بوده در تعلقات کارہای رستانہ کرده مشہور گشت از آنجا کہ اعتقاد کلی در جناب ائمہ معصومین
علیہم الصلوات والسلام نیز داشت روزی بوقت گذرانیدن نذر عید ہمراہی میران یار جنگ مذکور پیشتر
نزد ارسطو جاہ بہادر عرض نمود کہ بروز فاتحہ حاضری حضرت عباس علیہ السلام یاد فرمائی این غلام ہم شود
بہادر معز بسیار خوشنود شده خاموش گشت و بروز پنجشنبہ چوبدار خود فرستاده از میران یار جنگ طلب دولت
خان نمود میران یار جنگ بگمان استعجاب خان مذکور پرسید کہ یاد فرمائی شما بچہ سبب بوده باشد او بالمرہ کنارہ
نمود کہ مرا معلوم نیست خدا تعالیٰ داند کہ چہ سبب بوده باشد پس ناچار او دولت خان را ہمراہ چوبدار ارسال
نمود ہر گاہ حاضر شد در مکان نیاز حاضری کہ امیران را بار یابی در آن مکان مشکل بود یاد فرمودند و شریک
طعام ساختند چون در چوکی بہرہ متصل پلنگ شخصی معتمد دلشان بود بعد فراغت از طعام حاضری ارسطو جاہ
فرمود کہ دولت خان شما چوکی پلنگ ما میداده باشید و رسالہ یکصد سوار بنام خان مذکور مقرر شده شبانہ
روز حاضر میبود و با ہمراہیان خود نشست پلنگ میداد بعد از آن از مساعدت بخت تعلقداری
نلدرگ و تعلقداری آن معمور گشتہ روانہ آن سمت گردید در آنجا پدا جی نبکر نام مرہٹہ مفسدی با دہ ہزار
سوار در تعلقات سرکار در عملہ راو پنڈت پردہان نیز لوٹ و غارت نموده اوقات خویش بحال

فتنه آرائی و مفسدی بسر می برد و هر گاه کسی قلعدار از سرکار والا در قلعهٔ نلدرگ می گردید اگر موافق طبیعت
ادمی بود چندی بسر میبرد و اگر مخالفت مینمود در چند روز او را بنهایت بی عزتی از قلعه مذکور بزور بیرون
اخراج کرده روانه حیدرآباد میساخت القصه چون دوله خان وارد قلعه نلدرگ گردید اول وکیل چرب زبان
نزد نبگر مذکور فرستاده باظهار آورد که فدوی با شخصه از سرکار سرفراز شده درینجا محض وابسته
شما ام اگر نظر توجه بحال من داشته میباشند در تابعداری قصور نخواهم کرد و اگر منظور نباشند فهمیده آمده ام
باز روانه حیدرآباد میشوم نبگر جواب داد که هر گاه شما بخصوصیت در محبت من مصروف هستند بخاطر جمعی و
خوشنودی تمام معمور کار و بار خویش باشند که مرا هم محبت دلی با شما است چون موسم جاترای دیوالی
رسیده مردم اطراف و جوانب جمع شده بودند بر آوردن صنم دوله خان خبر ورود بداجی نبگر مذکور
شنیده بر فیل بزرگ سوار شده سردار خان برادر نسبتی خود را که نهایت قوی الجثه بود همردیف خویش
نشانیده اراده جاترا نمود و سواران و پیاده های همراهی خود قریب دو صد کس را فرمود که پیشتر از
دسته های متفرق ده ده کس چنان داخل جاترا شوند که احدی را خیال همراهی ما نباشد و هر وقت که
هوائی آتشبازی از هر جا که بنظر شما آید مجموع با بنادیق خودها را در آنجا رسانند پس دو سه هوائی
آتشبازی بدست آدم هوشیار داده همراه خود با دو چهار خدمتگار و چند پیاده روانه جاترا گردید هر گاه
داخل مجمع شد باطراف او نظر تماشا مینمود و میگشت درین اثنا نظر خان مذکور بنظر بداجی نبگر
دو چار شده یکدیگر را شناختند دوله خان از دور بالای فیل سلام ها کرده خود را نزد او رسانید و گفت
که از روی فدویت آرزو دارم پس فیل خود را نشانید و او که سوار اسپ بادپای کلان بوده هم پهلوی فیل آمده
گفت شما بجای خویش باشند احتیاج فرود آمدن نیست دوله خان دست خود را دراز کرده بطرفش
خمیده برای بغلگیری در کمرش آویخته باشاره فیلبان را گفت که فیل را برخیزاند بمجرد یکه فیل بلند شد
بداجی نبگر که خفیف الجثه بود از خانه زین بر آمد سردار خان بازوی او را گرفته بخود کشیده پیش خویش

نشانیده هوای آتشبازی راسر دهانید سواران وغیره مجمع خود را رسانیده یک دوشالک بنادیو سر داده
مجمع جانثاری آنجا معه جوانان همراهی بنکر را متفرق ومنتشر ساخته نامبرده را در قلعه تلدرک آورده مسلسل
نمود بنکر بعد عاجز نالیها گفت که الحال شما در حق من بجای پدر هستند لازم است که شفقت پدرانه درباره
من مبذول دارند که نام آوری شماست ومن از حرکات ناشایسته خود توبه کردم دیگر هرگز بعمل نه آرم دوله خان
گفت هرگاه شما بر اظهار خود ثابت قدم خواهند بود انشاء الله تعالی شما را در بلده حیدرآباد به پیشگاه خداوند نعمت
برده سرفراز کنانیده خواهم گذاشت خاطر خود مطمئن دارند چون خبر دستگیر نمودن بداجی بنکر مفسد مذکور
براو پنڈت پردهان وعمله ایشان رسید نهایت خوشنود شده بدوله خان تحسین وآفرین بقلم آورده نیز
اعظم الامراء ارسطو جاه نهایت خوشوقت شدند پس خان مذکور نامبرده را همراه خویش در حضور پرنور آورده
ضامن معتبر گرفته بجواهر سرفراز کنانیده روانه مقام ومسکن او ساخت واو تا دم زندگی همیشه در قلعه تلدرک
نزد دوله خان بهادر حاضر میگشت الغرض دوله خان بهادر نهایت مرد عاقل در مقدمات تعلقداری
فرد فرید روزگار بلند همت بهادر سخی رفیق پرور با همه موافق در هر رنگ برنگ آب می آمیخت در سنه
یکهزار و دو صد و سی و پنج هجری محرر اوراق چون بقلعه تلدرک نزد خان مذکور رفته ملاقات نمود
شش روز اتفاق اقامت نزد ایشان گردید هر روز تماشای شکار شیر کردن صحرا البیار اند و هر شب
راگ ورنگ قوالان وپریزادان رقاص بود بروز رخصت یکهزار روپیه نقد ویک هزار روپیه را جوڑه با
دوشاله کشمیری ویک راس اسپ دکهنی توخیز که باصطلاح دکن تهیره گویند تواضع عالی کرده همراه میر
هاشم علی جمعدار خود معه ده سوار وچهارده جوانان بارکه در میان راسته هنگامه قطاع الطریق نایکهها
بسیار بود رخصت انصراف فرمودا تا بوقت رخصت قرار داد گرفت که یکبار دیگر خود را در قلعه مذکور رسانند
که خاطر خواه سیر وتماشا کرده آید ومسلوک معقول شوم در سنه یکهزار و دو صد وچهل ویک هجری رهسپر راه
فنا گردیده در باغ احداث کرده خود که عقب چنچل گوڑه است مدفون گشت امیر نواز خان بهادر خلف ارجمند

بعد رحلت والد مرحوم خود باستصواب راجه خوشحال چند بهادر و راجه اوجاگر چند رای بهادر و ونکت پنڈت
در امورات متعلقه خویش بمعرفت وکلای خود از مهاراجه بهادر دست کشاینده معمور کار و بار خویش گردید و دو
بار حاضر دربار جهانمدار گشته بسرفرازی جواهر و خطاب جنگی و دولائی و پالکی ممتاز و مباهی شد و بجمیع متوسلان
و متعلقان وقت مرحوم سلوک ها نموده بهمه جهت از خود راضی و شاکر گردانید و رعایا را نیز بحصول مشکور
ساخت و پیشکشهای مقرری سرکار بمعرفت لکهمن کبیر گوسائین ساکن قادیکلیان موافق اقساط سرکار بلا
اهمال میرسانید و تنخواه داران سرکار را آرام تمام رقم فردگا فردگا داده ممنون نمود و بکمال شرف وقت ترک
چندی در قلعه تلدرک که مسکن و مقامش بود و چندی در قلعه بیڑ و دهارور وغیره مانده خبر گیری تعلقات
را بسر میگرفت هرگاه دوباره حاضر دربار جهانمدار گشت دو لک روپیه خرج انعامات شاگرد پیشه وغیره
حضور پرنور و دیوانی و اهل دفاتر وغیره و قریب پنج لک روپیه نذر حضور و محلات و دیوانی گذرانید
و سلوک با احبا و آشنایان و خیرات و انعام ارباب طرب وغیره سوای اخراجات مرقومه ساخت صاحب
منصب پنجهزاری و نوبت و علم و نقاره و جمعیت سواران و پیاده های علی نخول و پلاٹن بار وغیره بوده
عاصی محرر راقم این تاریخ چون در سنه یکهزار و دوصد و پنجاه و یک هجری اراده اورنگ آباد نموده
وارد قلعه بیڑ گشته مهمان بهادر معز شد در آن ایام مردمان خانه بهادر موصوف از عارضه زچگی بجان رسیده
بود و حکمای هستی که معالج بودند جواب صاف داده برخاسته رفتند و تیاری قبر در درگاه کوچک ولی صاحب
هم نمودند آنوقت رجوع بعاصی کردند پس بفضل الهی آنچنان مشمول گشت که صرف جان تازه در قالب مرده
دمید نوبت خورمی بر آوازه گردید مفصل در بیان کیفیت قلعه بیڑ در باب چهارم لقلم خواهد آمد انشاء الله تعالی
در جلدوی این علاج با عاصی سلوک چهار هزار روپیه از نقد و پشمینه و اسپان وغیره کردند و بالای بیٹه بهوئیان
در پیش سواری خویش برای سیر اورنگ آباد فرستادند و باز بر بهون بیڑ آوردند و بوقت رخصت
تا به قصبه انبای جوگائی آمده از آنجا روانه حیدر آباد نمودند الغرض امیر نواز الملک امیری بود که تکلف

امارتش با خوف تکلف بعضے دیگر امیران سرکار بود از پتنگ بازی نهایت شوق در هر جا که میرفت پتنگها و اسباب
آن همراه سواری خود میداشت و شکار شیر بسیار میکرد در سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و هفت هجری از عارضهٔ
فالج بعالم عقبی خرامید پسرش که فرزند خلف است بعد رحلت پدر خویش امورات متعلقه خود را باستصواب راے
بهادر و سونا باجی پنڈت از دیوانی درست کرده تعلقات را آنچه مناسب دانست مثل قلعداری قلعه گلبرگه
و قلعه دهارور و غیره بعلاقه خویش داشت بعضے تعلقات مثل بیڑ وغیره گذاشت نمود و کپل سنبر خود در سرکار
دار و دار نشینگاه خداوند نعمت بخطاب و منصب موروثی سرفراز است و بطریقه آبا و اجداد خویش با خلاق
پسندیده و باتصاف حمیده موصوف

انوار جنگ بهادر

خلف انوار جنگ کلان ابن مختار جنگ که در عهد حضرت غفران مآب بداروغگی باورچیخانه سرکار دولتمدار
مامور بوده اوقات عمر عزیز خویش بکمال اعتبار و اعتماد بسر برده ودیعت حیات فرمود انوار جنگ کلان
بعد رحلت پدر بزرگوار خود بخدمت باورچیخانه موروثی از سرکار سرفراز گشته در عهد حضرت مغفرت منزل
نیز معمور خدمت خویش بوده مدت مدید بسرفرازیهای بسیار معزز و موقر مانده جهان فانی را در عین جوانی
پدرود نمود تا رحلت حضرت مغفرت منزل تعلقه باورچیخانه در انقلاب در آمده بطوریکه ماند چون آفتاب
فلک سلطنت و معدلت حضور پرنور آدام الله اقباله بجلوهٔ تازه در آمده جهانبان و عالم عالم را منور ساخت
از راه قدردانی و قدیم پروری خلف ارجمند مرحوم مذکور را بخطاب موروثی اش سرفراز و ممتاز نموده داروغگی
باورچیخانه بمشار الیه مرحمت فرموده که حق بمرکز قرار گرفت و دیولا بکمال اعتبار و اعتماد معمور کار و بار محوله
خود است امیریست قدیم الخدمت بزرگان بهادر مذکور از وقت حضرت مغفرت مآب بالطاف شاهانه و عنایات
خسروانه مباهی و مشرف بودند و او صاحب اخلاق و همت و منصب مناسب بجمیع صفات بزرگانه خویش
مشهور و همواره با بابت حضور پرنور است

حرف البا بهرام الملک بهادر

خلف برهان الدوله ابن سید عاقل خان بهادر لب چاک چون لب زیرینش زخمی بود و او هرگاه بعادت معهود
خاندان خود که سادات باربه را لازم و معمول است بقصد رزم می آمد لب مجروح خویش را بدندان میگزید که تمام
عمر التیام نیافت لهذا لب چاک مشهور گشت پس خان مذکور در عهد محمد فرخ سیر پادشاه در دهلی ملازم رکاب
سلطانی بود و بعد برهمی معامله پادشاه شریک حال نواب مغفرتمآب گشته بوقت ورود دکن همراه رکاب آنحضرت
بدکن با هفت صد سواران بعیت تمام بسر برده و ودیعت حیات نمود پسرش بهرام علی در عهد حضرت
غفرانمآب میر نظام علیخان بهادر آصفجاه ثانی علیه الرحمه بخطاب برهان الدوله بهرام جنگ و بجاگیر حاصل
سرس گاؤن برار و منصب پنجهزاری سه هزار سوار و بصوبه داری ایلچپور سرفراز و مباهی گشته نام نیک
بر صفحه روزگار نگاشت و مدت مدید بسر برد تا اینکه مبارز الملک ظفر الدوله سفر آخرت بربست و فرخ
مرزا احتشام جنگ پسر کلان او در قلعه نرنال علم خودسری برافراشت ناچار حضرت غفرانمآب اراده
آن سمت فرمودند بعد فتح نرنال و بندوبست آنجا صوبه داری ایلچپور بنام احتشام جنگ که نبیسه
برهان الدوله مذکور بود تقرر یافته روانه نمودند و برهان الدوله را از ایلچپور طلبیده بقلعه داری نرنال
معمور ساختند که مدتی مامور کار و بار آنجا ماند اما در سفر پانگل از قلعه داری قلعه مذکور نیز معزول گشته بداروغگی
هرکاره های سرکار مباهی گردیده در سنه یکهزار و دوصد و هشت هجری بجنت خرامید آدمی بود فهیم افعال
و اقوال و حرکات و سکنات سنجیده او بر طبق معمول زمانه حضرت مغفرتمآب نواب آصفجاه مرحوم مغفور بودند
اما بهرام الملک بهادر پسر زین العابدین بعد رحلت پدر بزرگوار خود مورد الطاف خاقانی گشته بجاگیر و منصب
هفت هزاری سه هزار سوار و پالکی جهالردار و علم و نقاره و نوبت و خطاب ملکی بهرام الملک و دولائی بهرام الدوله
و جنگی سطوت جنگ سرفراز گردیده همواره حاضر دربار جهاندار بود لکن در عهد حضرت مغفرت منزل در بعضی حسابات
درآمده و در دیوانی میر عالم بجاگیر یک لاک روپیه ذات سوای جاگیر قدیم محال کلپاک و دوصد سوار مشرف گردید

وهمیشه بیشتر یک طعام دستر خوان خاص که در سیر و شکار اتفاق می افتاد میگشت امیری بود زنده دل پهلوان شبانه روز در عبادت الهی و زور کشتی و گرز گردانی مصروف بریاضات شاقه بوده بهادر سخی قبیله پرور تکلف سواری خود بکمال تزک داشت از نشان برداران و گرز برداران و بانداران و خاصبرداران و سواران و پیادگان و خدمتگاران و نیز از فرزندان که هر یک تزک سواری خویش علیحده علیحده میداشت در ایام عشرهٔ محرم الحرام عاشور خانهٔ قدیم خود و حسینی محل را بکمال آراستگی و پیراستگی و طعام لذیذی آراسته و در مجلس مرثیه خوانی نیز مجمعهٔ امرا و منصبداران و مردم آمیان قابل و خوانندگان کتاب و اهل عزا میکرد و در غم و الم امام علیه السلام مصروف بوده در سنه یکهزار و دو صد و سی و دو هجری دویم ماه جمادی الآخر بعارضه استسقا متوجه خلد برین گردید خاندان بهادر موصوف از سادات صحیح النسب بارهه بود و قطع و برید شمشیر در دست بهادر معنی بآن درجه بوده که اهل ولایت هرگز بمقابله او بر نمی آمدند و نیز در تیر اندازی ید طولا داشت پنج پسر گذاشت اولین بهرام جنگ بهادر نام اصلی اش میر غلام حسین خان است از بدو شعور بشوخ مزاجی بوده بجاگیر هشت هزار روپیه قدیم و دو هزار روپیه دیگر جمله معاش ده هزار روپیه ذات محال رخداوند پور و موضع ونپل داشت که در ان میان حصه پس از برادران را دخل نبود و بعد رحلت پدر خود تمامی محال کلپاک دیهات بچی بلند باره وغیره جاگیر را دست هزار روپیه نیز بدست آورده اوقات خویش بخوبی تمام بسر برده هموارهٔ تکلف ظاهری از فیل و اسپان عربی و کاٹھیه وار وغیره و دیگر کارخانجات امیرانه از یوز و جره و بحریان و شاهین وغیره جانوران شکاری میداشت در سنه یکهزار و دو صد و سی و سه هجری بعارضه سوء القنیه وفات نموده در دائرهٔ میر مومن صاحب استرآبادی و ریاوی پدر و جد خویش مدفون گشت چون اولاد نداشت جاگیر در سرکار ضبط شد اما موضع ونپل بنام زوجه اش جاری بود دویمی سید عاقل خان بهادر در عهد پدر بزرگوار خود بر تمامی کارخانجات حاوی و محیط بوده بندوبست تعلقه وغیره در دست خود داشته بسیار مفسدان زمینداران را بجنگ کشته و بعضی دستگیر نموده در بلده آورده مقید داشت ـــ

وبرا کھالو با جمعیت قریب ہفتصد سوار و پیاده و بار پلٹن و ضربان توپ جنگ کرده که اکثر مردم بکار آمدند
و بعضے نجیب شهید شدند آخر کشتار پاڑی وغیره مفسدان شوره پشت مثل قطاع الطریق آن ضلع را که تمامی رعایا
و برایا از آنها عاجز بودند دستگیر نموده بقتل رسانید امیری بود سخی بهادر قوی الجسم پهلوان موثر دو گاوی
پرآب را بطور سهل از دست خود میکشید در قصبه کلپاک دیوار گل سیاه را که یکدرعه عریض بوده و نهایت خشک
بیک تکان هر دو دست خود بر زمین بر انداخت که جمعی را و تمامی حاضران را حیرت تمام دست داده برابر زور
و قوت فیل کلان گفته شود مهند اسپان عربی و کاٹھوار قریب ده راس معتمد خود را فرستاده از معدن
طلبیده در سواری خویش میداشت با جانوران شکاری باز و بحری و شاهین و چرغ و باشه ولیور نهایت
شوق هزارها روپیه خرچ کرده تماشای شکار مینمود چنانچه جمعی هم اکثر همراه بوده دیده است و نیز از پتنگبازی
بسیار انس بود نجیب پرور سپاه دوست عیاش از جلسه طوائفان رقاص و مجمعه محبان دو دوستان الفت
تمام داشت و سلوکها مینمود در عرس کوه شریف بتکلف تمام میرفت و خرچ زر بسیار میکرد و بعد انتقال پسر خورد
میر امام علی که در دوازده سالگی از هوای مخالف و باد گذشت در غم و الم او اراده بیت الله شریف نموده
از حج و زیارت مدینه منوره زاد الله شرفهما معه دو مان خانه خود یعنی زوجه و خویش صبیه خورد مستقیم الدوله مرحوم
مشرف گشته چون وارد قصبه آنبا جوگائی گردید از عارضه و باد فالج و لقوه ودیعت حیات نمود امیر
نواز الملک بهادر بپاسداری محبت های قدیمانه بزرگانه خود متوجه شده چهار ماه در آنجا بنجا که امانت سپرده
بعد از آن در زیر کوه شریف مبارک در مقبره مستقیم الدوله که نسبت دامادیش داشت در سنه یکهزار و دو صد و چهل و چهار
هجری مدفون گشت سیوم سید غیرت خان بهادر الشان هم منصب چهار هزاری دو هزار سوار و جاگیر
قریب سی هزار روپیه و خطاب بهرام الدوله سرفراز بوده درین ایام از گهوڑ چهل در افتاده از کمر ضایع گردیده
در جنون بعید است که از خود خبر ندارد و جاگیر ضبط دیوانی سرکار شده قلعه شاه پور و دو سه موضع برائے
سد رمق طفلان جاری و بحال داشته اند چهارمی قنبر علیخان بهادر که رنگین مزاج بسیار بود و لطیفه گو

فقیر دوست در سنہ یکہزار و دوصد و سی و چہار ہجری از عارضہ سوء المزاجی و با وفات نمود و تجمل سید محمد علیخان اوہم در عین نشو و نما درگذشت ہر وقت کہ بہرام الملک در خانہ ہا ہیر کہ برای ملاقات عید وغیرہ می آمد از اولاد ایشان تمام دیوانخانہ آن مملو میگشت الحال فقط سید غیرت خان باقیست بیچارہ اوہم زندہ درگور است فاعتبروا یا اولی الابصار ؂ ✣

بہبود علی خان بہادر

ولد مظفر الدولہ بہادر سیم جدی افتخار الملک بخشی بادشاہی از طرف مادر پسر زاہدہ بیگم مرحومہ صبیہ لطفی حضرت تہنیت النساء بیگم صاحبہ مغفورہ کہ آنجناب در مہد پرورش پروریدہ بہ بہادر مسطور منصوب نمودند وہموارہ نظر الطاف بر احوال ایشان داشتند ازان عفیفہ سہ پسر متولد شدہ یکی صادق دلخان بہادر صاحب منصب جاگیر دوم ثابت دلخان بہادر کہ ایشان نیز بہ منصب و خطاب و جاگیر سرفراز بودند ہر دو در عین شباب بعد رحلت والدین قضا نمودند اما بہادر معنون یعنی بہبود علیخان بہادر صاحب منصب مناسب و خطاب و جاگیر از حضور پرنور بہرہ مند است آنچنکہ صنایع و بدایع خان مسطور را در باب پتنگبازی و جنگانیدن جانوران جنگی مثل لوا و بٹیر وغیرہ بدل منتسم است ہیچکس را مقابلہ در آن نیست ہموارہ مرشد زادہ ہای بلند اقبال باشتیاق و توجہ تمام باہم شغل دارند و مبالغ خطیر صرف میفرمایند تماشای عجیب و غریب است سوای این اخلاق و مروت و محبت و آدمیت با دوستان و محبان و آشنایان و سلوک با ارباب احتیاج قسمیکہ بخان مذکور ملحوظ موجود است کم بنظر درآمدہ درین سال حال سنہ یکہزار و دوصد و پنجاہ و ہشت ہجری بہادر موصوف تعلقداری قلعہ نرنالہ از سرکار سرقرار شدہ نایب خود را روانہ نمود و عمل و دخل بواجبی گردید ✣

حسن الحکیم جعفر یار جنگ بہادر کوکہ

خلف میر مہدی مشہدی است میر مذکور در عہد دیوانی رکن الدولہ مدار المہام سرکار بدار فرنگی با و چینیانہ اشتر

معمور کار گردیده گذرا وفات بفراغت نمود آنا بهوری بیگم که زوجهٔ میر مهدی مذکور نجیب الطرفین بوده
وهمواره بتقریب مهمانی بجناب حضرت بخشی بیگم صاحبه وحضرت بیوی صاحبه در محل حضرت غفران مآب حاضر
میگشت دران ایام دختر زائیده بعد انقضای ایام چله برای نذر در محل مبارک آمد چون درهمون روزها
مرشدزاده آفاق میر اکبر علیخان بهادر سکندر جاه قدم مسعود از عدم بوجود آورده هشت روز منقضی گشته
بود هر دو بیگمات موصوفه بخاطر داری بسیار نظر بر نجابت و شرافت مشار الیها برضاعت مرشدزاده
موصوف معمور فرمودند که شیر دیگری تا ایام رضاعت باستعمال آنحضرت نه آمد پسر و دو دختر داشت دختر یکه
همشیرهٔ رضاعی آنحضرت باشد در ایام شیرخوارگی قضا نمود آنا دختر دیگر با در واجد بیگ و شاکر بیگ بود
و پسر کلان میر مفضل علی که مدتی در جناب حضرت مغفرت منزل در ایام مرشدزادگی حاضر بوده ودیعت
حیات کرد بسیار شجیع بود و اندک جنون داشت که بسیار مطبوع طبع مبارک ماند دومی میر جعفر علی است
و سیومی میر حسن علیخان بهادر اسد نواز جنگ است که ذکرش گذشت لکن میر جعفر علی چندے در بلدهٔ
حیدر آباد خونی گائی سرکار کرده بطرف پونا رفته و در آنجا کارهای مردانه بنظر در آورده نزد بالوبا
که سردار نامور آنجا بود معزز و موقر اوقات بسر برد که اورا برادر خویش میدانست و سلوک بسیار مینمود بعد
ازان چون عفو تقصیرش از حضور پرنور حسب سفارش مرشدزاده موصوف گردید در بلده آمده در رساله
شمس الامرا بهادر بهمراهی سردار الملک گهاسی میان بدرماهه چهار صد روپیه نوکر شده گذرا وقات نمود
وقتیکه جلوس سلطنت حضرت مغفرت منزل بظهور آمد حاضر جناب خداوند نعمت خود گشته بدرجه بلند
بسرفرازی خطاب خانی بهادری و جنگی و منصب مناسب و رساله سواران صرف خاص و علم و نقاره رسیده نام
نیک بر صفحهٔ روزگار برنگاشت پس ازان بعلاقهٔ سید آباد که متصل عیدگاه کهنه است معمور گردید و همواره
باریاب حضور پرنور می بود و مهذا از حسن تدابیر لائقه و خرد و دوررسائی خویش با مهاراجه بهادر راجه
چندو لعل نیز اتحاد بهمرسانیده جمعیت یکصد و پنجاه سواران پایگاه خود و سلحداران در عمل و دخل

ودوصد جوانان با پلٹن انگریزی وضع ورو هیله‌ها وجوانان عرب وجوانان هر پایه جمله هفتصد و پنجاه
نفر معه دو ضرب توپ همراه خویش گرفته بالای سید آباد چهاونی همه جمعیت داشت که شبانه روز تیار وحاضر
ومستعد یکجا باشند وموضع مذکور نیز از حضور پرنور باختیارش مانند جاگیر ذات بود امیر بوده که زبان از بیان
شجاعت وسخاوت واشراف پروری وغریب نوازی او قاصر صاحب اخلاق واشفاق خوش مزاج
خوش خوراک خوش لباس صبح وشام مشغول راگ ورنگ قوالان سرکار دولتمدار وقوالان ملازم
مهاراجه بهادر نیز که برای تعلیم دو آکهاڑه کلاونتان که خود تیار میکنانیدند شبانه روز حاضر بوده تعلیم میدادند خود
متوجه بوده ساعت میشنود اما بوقت نماز پنجگانه تعلیم راگ موقوف شده بنماز مشغول میگشت وصبح تا آدای
ورد کلام شریف که در نه ماه تمام کلام الله شریف بدرس خوانده بود راگ نمیشنید ورروزه‌های ماه مبارک
رمضان گاهی قضا نمیکرد وباخوشنودی تمام روزه میداشت ودر روزه داشتن باهیچکس غصه
وبدزاغی نمیکرد وباسی کس از پسران واقربایان ورفیقان افطار وسحر میخورد ودر ایام دیگر یازده
ماه یا ده دوازده کس مرد آدمی طعام در وقت تناول میبود وخاصی در همه اوقات شریک بود باورچیخانه
متعدد وچهار جا طعام پخته میشد کم از پانصد روپیه ماهوار خرج مطبخ درونی وبیرونی نبوده چراکه اخراجات
محلها بسیار بود ومثلاً دو طوایف رقاص نوکر بودند یکی زیرنجش دیگر فرحت بخش که هر یک را پانصد پانصد
روپیه ماهوار ماه بماه میدادند سوای این اخراجات سالگره وبرسی وطوف وغیره پسران واخراجات بالائی
از انعامات وجشنها وجلسه‌ها غیر محسوب توان گفت از زیرنجش سه فرزند متولد شدند چنانچه دو تا حاضر اند
وجوان شده ویکی در طفلی از عارضه وبا مرد آن هر دو را پنجاه پنجاه روپیه ماهوار از حضور پرنور مقرر است
عاصی مولف این تاریخ یکصد وپنجاه روپیه ماهوار ماه بماه می یافت ودر سال تمام یک دوشاله کاشمیر مالی وصد پرده
ورخت شبانه روزی تمام سال از سفید باب سیاه وآغابانی وپنجر خالی عمده ودستارهای نادر وسیله‌ها
ونهالی‌ها کمخواب ومشروع وکهاروی وگلبدن وغیره عنایت میفرمود از عمر بست وچهار سالگی تا رحلت

بهادر سن کرده سال باشد در پرداخت شفیقانه خود عاصی را پرورش فرموده با عزت و حرمت تمام نزد
خویش داشت و بکار سفارت از طرف خود نزد مهاراجه بهادر مامور نمود و برای تحصیل علم طب نزد حکیم شفائی خان
بجهت علم نجوم و رمل نزد شمس الدین خان بهادر نجومی و برای حصول علم ریاضی هیئت و هندسه وغیره بخدمت
جناب صفدر علیخان بهادر که جامع علوم عقلی و نقلی بودند خود بخانه ایشان رفته در باب عاصی سفارشها نمودند
و بر سر عاصی تفقد بزرگانه داشتند که هر روز برای سبق بیرفته باشد و هرگز ناغه نکند و در هر دو جلسه جشن
بسم الله خوانی میر امیر علی خان و میر باقر علیخان فرزندان خاصه خویش سوای جوڑه های مردانه و زنانه
پنجاه پنجاه دو شاله های کشمیری که دران ایام این مال ابتری که دو شاله تا به دوازده روپیه بخریدی
می آید جاری نشده بود به رفیقان و متوسلان داده مجلس را بالوان مختلف رنگارنگ گردانید معهذا
در هر تقریب رسم شادی کتخدائی هر دو خلفان مذکور بیست یک لک روپیه باخراجات شادی در آمد که
تکلفات زائد القدر و بوده حساب اخراجات قمشه از هر قسم طول کلام است در طویله ایشان اسپان ولایتی
و دکهنی قیمت هشتاد اسپ خاصه بودند که هر یک از چهار صد روپیه کم و از چهار هزار یا لفصد روپیه زیاده تر
در خریدی نبوده چنانچه یک اسپ بوزنیله بچهار هزار یا لفصد روپیه از سوداگران بریده بمعرفت
عاصی خریده بالای زر قیمت یک دو شاله و دستار هم دادند و زیور طلائی که عبارت از هیکل و چندن هار
و چهار کهنکرو با قیمت هفتصد عدد باهم در ریسمان مقیشی با دو سموسه در آویخته بودند باشد همه از طلای
احمر خالص دو هزار روپیه بنگهداشت عاصی تیار کنانیده با دیگر سر انجام خاصه کلاه توفی چار جامه وغیره بکمال
آراستگی و درستگی و پیراستگی تیار نموده سوار شدند و تا بدرگاه حسینی برهنه صاحب رفتند خلقت خدا
برای دیدنش جمع شده دیدند و خوشنود گشتند که تا الآن مشهور است و یک اسپ دیگر ولایتی بچهار هزار
روپیه خریده نذر حضور پر نور نمود که در تحویل شمس الامرا بهادر در خلوت مبارک زیر سائبان اندرون قنات
یعنی بجبر بسته بودند که تا حال بود و هیچ زنجیر فیل در کارخانه خویش موجود داشت که همواره در باره حاضر بودند

واکثر در سواری خاصه اش میرسید و تعلقهٔ ابراهیم پٹن از نزد راجه چندو لعل مهاراجه بهادر بجاگیرش بود که همیشه
میرفت و سیر و شکار میکرد و در قفس‌ها میبرید و طعام لذیذ میخورانید دو لک روپیه از محالات کتهل وغیره بابت
تنخواه سواران و جمعیت همراهی می‌آمد هرگاه اراده ابراهیم پٹن مینمود تا چهار روز هر روز رقص طوائفان رقاص
و زربخشش و فرحت بخش و شکار جره و باز و بحری و شاهین وغیره جانوران شکاری می‌بود و چون در عرس
کوه شریف با تمامی جمعیت و فرزندان و طوائفان آشنا و بیگانه و رفقای بیگانه. اراده مینمود در میانه بطور سواری
زنانه خود میرفت و عاصی فقط همراه بر اسپ گران بها میماند و باقی همه‌ها را همراه امیر علیخان فرزند بزرگ خود
بتاریخ پانزدهم سفر فرستاده در دو میانه دیگر و زربخشش و فرحت بخش بابت پنج جوان علم بردار همراه خویش
همراه داشت و بوقت آمدن لبدهٔ خود سوار عماری مینشد و عاصی را در خواصی جا میداد و به تکلف تمام با جمعیت
داخل مکان خود میگردید بالای کوه مبارک شبانه روز بریانی لذیذ با سرانجام دیگر از کتا مه همه‌ها را میخورانید
و حساب شیرنی و میوه خریدی و انعامات وغیره از یکهزار پانصد روپیه کم نخواهد بود دو بار از حضور پرنور
کمال سرفرازی بهمرسیده اراده رفتن پونا بابت پنج سوار همراهی مینمود آخر الامر حضور پرنور خود بخاطر
داریش پرداخته سرفراز فرموده نشست سواران ایشان در دو بنگله صحن خلوت مبارک مقرر فرمودند
الغرض اخراجات بهادر معزز الیه حدی نبود مانند او مرد خوش ترکیب زور کش با این خوش وضعی مردانه
بنظر کم آمده آنچنانکه مصاحبت و پرداخت آن منبع اخلاق و کرم مبذول عاصی بود بر حال هیچکس نشده معهذا
در بعضی ضروریات دو بار نقد یک یک هزار روپیه معافی بعاصی عنایت کرد که رشک دیگران گردید آخر
بعارضه استسقا بتاریخ دوم ماه جمادی الثانی سنه یکهزار و دو صد و سی و سه هجری روز پنجشنبه بوقت ظهر
مرغ روح آن سید بزرگ بسیر فردوس برین خرامید شب نهان داشته صبح بعد ادای فریضهٔ جمعه
با کثرت و انبوه خلایق نماز جمعه نماز میت در مکه مسجد خوانده در درگاه سیدن سرینه صاحب در مقبره
بنا کردهٔ خویش مدفون گردید هشت پسر گذاشت مهین کو میر امیر علیخان است که بعد رحلت پدر خویش

در عمر هشت سالگی بمرتبهٔ بلند رسیده مصاحب الوقت حضور پر نور گشته بخدمت داروغگی فیلان سرکار قریب سی
و پنج زنجیر در تحویل خود داشت و نزد راجه چندو لعل مهاراجه بهادر نیز موافقت کلی بهم رسانیده حسب المصلحت
عاصی جاگیر سی هزار روپیه محال پداپلی وغیره سرکار آراکمر و تی چتور وغیره سرکار ورنگل از دیوانی بنام
خود گرفته حواله عاصی نمود که بندوبست آن نماید بسبب اینکه سکهان در پداپلی وغیره آنچنان حکمرانی
مینمودند که حکم حاکم پیش حکم ایشان معطل بود و از دیسمکهه و دیسپانڈیه تا دهیڑان و چماران آنجا همه مقروض
سکهان بوده در اطاعت و فرمانبرداری ایشان فیمکه میخواستند بجامی آوردند لهذا احکام نائب قرار واقعی
جاری نمیگردید چون عاصی در پداپلی با پنجاه جوانان عرب و بیست و پنج جوان دکهنی وغیره رفت دیدکه
راجبیشر راو دیسمکهه آنجا که مالک سی و دو پٹه متعلقه بوده همواره در قید اینها مقید میماند پس عاصی بندوبست
کچهری در پرکوٹه آنجا از جوانان خود نموده اول تقید کرد که هیچکس از اینها با سلاح در کچهری نه آید و فرداً
فرداً بذاته حاضر شده عرض حال خویش نماید و بعد چند روز فیما بین اینها چنان فتنه انداخت که باهم
دشمن یکدیگر شده فریاد پیش عاصی آوردند روزی از یک حرکت ظلم بار سنگ سرغنهٔ اینها که بر سر زوال
غیبت کرده بود و بلوهٔ عام تمامی ساکنان پداپلی بر سر اینها کنانیده اینها را تاسه کرده بموضع کلولا جاگیر
سنگی باو شمار سانیده بندوبست نمود که احدی ازین قوم اندرون آبادی پداپلی نه آید پس ازین
بندوبست حکم عاصی چنانچه باید و شاید جاری گشت و بندوبست رقم آنجا نیز قرار واقعی نشست باز
عاصی مرزا جمال بیگ نائب خود در آنجا گذاشته روانه قصبه چتور گردیده در آنجا نیز بعد تردّدات بسیار و دو سه جنگ
با رتنگ راو دیسمکهه عمل امانی جاری نمود مردمان قدیم آنجا میگفتند که از وقت مبارز الملک ظفر الدوله مرحوم
تا الآن درینجا هیچکس عمل امانی ننموده همه نائبان سرکار و تعلقداران بطبق مرضی زمینداران اینجا رقم تعهد
مقرر کرده باقساط علی السویه میگرفته بودند لهذا زمینداران نمیخواهند که درینجا عمل امانی جاری شود
که فائده اینها عاید سرکار میگردد و عاصی که بهزار خون نابه جگر عمل امانی جاری کرده اند فواید کثیره خواهند دید

الغرض میر امیر علیخان که برادر جعفر یار جنگ نام آور شده بود دفعتاً از عارضه وبا در ماه ربیع الاول سنه یکهزار و دوصد و سی و نه هجری در بست و یک سالگی که جهانی را افسوس است جهان فانی را پدرود نمود و عاصی تعلقات گذاشته نزد مهاراجه بهادر آمد در ماه جمادی الثانی سنه یکهزار و دوصد و چهل هجری تعلقه سه لاک روپیه بدعت بلده حیدرآباد سپرد عاصی شد که در دیوانخانه راجه دهراج بهادر کچهری نموده باشد و بست و دویم ماه گذشته سنه مسطور راجه دهراج بهادر تعلقه قلعه فرخ نگر بعاصی سپردند و آخر ماه مذکور راجه مسطور پانزده هزار روپیه پیشگی باستصواب خود بعاصی از دوکان کنجر راج لنگم ساهو ساکن عماره بازار دهانیده همه تعلقه پرگنه زیباپور و پرگنه ابراهیم پور و پرگنه توپران برقم قریب لاک لاک روپیه از سرکار بعاصی محرر اوراق سپردکنانیدند در سه صورت از تعلقداری سه سال منقضی گشت که یاد فرمائی عاصی در حضور حضرت مغفرت منزل گردید عاصی گذاشت تعلقات مذبور در سرکار داده بارباب حضور پرنور گشته مشمول عواطف سلطانی شد آناً و بنو لابراد حقیقی میر امیر علیخان میر باقر علیخان بماهوار دوصد روپیه موروثی سرفراز و همواره حاضر دربار جهانمدار است و دیگر برادران ایشان بمواجب سرکاری دنیا را بسر می برند ❊

جسارت الدوله جسارت جنگ بهادر

خلف محمد سعد الدینخان بهادر است جد اعلای بهادر مذکور در ولایت توران بعلاقه بیعت و ارادت باین مرتبه داشتند که اکابر و اصاغر آنجا سر نیاز بر آستانه اعتقاد داشتند و همواره بخدمت میرسیدند و خدمت ها بجا می آوردند چون از اتفاقات اراده هندوستان فرمود بآن شروت و سرانجام دنیوی لا بدی وارد هند گردید که مزیدی بر آن متصور نباشد و در آن اثنا چون حضرت مغفرت مآب از دهلی اراده دکن فرمود جد بهادر معزز را بکمال اتحاد و اعتقاد در دکن آوردند که همین جا بجوار رحمت الهی پیوستند آنا و الد ماجد بهادر مذکور خواجه محمد سعد الدینخان بهادر با سواران و پیادگان و ثروت ظاهری همواره معزز و موقر بود و

و نسبت دامادی و قرابت با میر معانی خان بهادر جسارت جنگ که از امرای قدیم مغفرت مآب بودند داشتند
و همواره در امرای عهد با اعتبار بوده اوقات عزیز خویش بنهایت عزت بسر برده ودیعت حیات نمودند چنانکه
خواجه محمد ظهور الدینخان بهادر زاد و غه گردسر کار یعنی علاقه داخبرداری و هوشیاری نشانیدن چوکی و پهره
ها از جمیت سرکار اطراف دولتخانه و گرداگرد خیمه مبارک خاص حضور پرنور در عین شباب قضا فرمود از آنجا
که فیما بین خان مسطور و بهادر معنز یعنی جسارت الدوله حال بذلو نسبت برادری نسبتی بود جناب حضرت
مغفرت منزل خود بهادر مذکور را بافرموده از تعلقه گردسر فراز و ممتاز فرمودند تا رحلت آنحضرت
همواره حاضر دربار بوده مامور خدمت گردیده و در جلوس میمنت مانوس اعلیحضرت بندگانعالی مدظله العالی
در اندک خدمت گذاری منظور نظر خاقانی و مشمول عواطف خسروانی گشته سر عز و وقار بلند ساخته امیریست
که اخلاق پسندیده اش عالمی را پسندیده مشهور آفاق ساخته خندان روی و گشاده جبینی او رخ چهره منورش
مانند کهکشان فلک دُر افشان عجب صاحب همت که از مقدور خود و مراتب زیاده تر در کار حسنات مصروف
نیک نیتی اش کار خود از برکات میکند و سرمایه خود را نثار بارگاه خداوند نعمت خود میداند آدم شناس
با احباب و آشنا مسلوک هر کس که بقریبادش احدی نرسد پیش بهادر معنز خود را میرساند و از خواب شیرین بیدار
میسازد و هر جا که منظورش باشد بزور و لغدری همراه خویش میبرد و سفارش خود میکناند و بمقصد میرسد
آنوقت جبین حسنات آگین آن بهادر با دین پر چین نمیشود بلکه از حصول مقصدش شکریه جناب اقدس
الهی بجا آورده از حصول مطالب مآرب خویش زیاده تر خوشنود میگردد و درین معنی شاذ و نادر نیت دایم الوقوع
است مثلاً سوار پالکی بدربار میرود و احدی از آشنا و بیگانه در بازار ملاقات کند و بگوید که اینوقت مرا پالکی نهایت
ضرورت است عنایت فرمایند همانوقت پالکی را حواله اش میکنند و خود تا رسیدن سواری دیگر از فیل و اسپان
گران بها پیاده میرود انصاف شرط است که چه قدر نفس شکنی و کسر نفسی است شاید در زمان سابق هم ذکر
بعضی از امیران سلف لبماعت رسیده باشد که چنین صفات موصوف بوده اند الغرض بهادر مذکور

نسبا نیکو ذات است صاحب منصب مناسب و خطاب لایق سرفراز و بجاگیر ذات ممتاز هر دو خلف بهادر عزیز بیگ
عظمت جنگ بهادر دومی عشرت یار جنگ بهادر بجمیع صفات بزرگانه خاندان خود موصوف و اعتبار

بقلم آورد

جهانگیر یار جنگ

خلف سزاوار الملک قلعه دار اودگیر است بعد رحلت پدر خود بجاگیر قلعه موروثی و سواران رساله و همه کارخانجات
رسیده نام آور گردیده در عهد حضرت غفران مآب و حضرت مغفرت منزل اوقات بفراغت تمام گذرانیده
و درین عهد میمنت مهد حضور پرنور بندگانعالی ادام الله اقباله مخالفان او با مخالفان دیگر آمیخته اندرون
قلعه خلاف شرع شریف حرکت نالایق ناشایسته در حین غفلت که مشار الیه بیرون قلعه به سیر باغ معه مستورات
بود به سر بازار و چاوڑی بظهور آوردند و نام جهانگیر یار جنگ در تمام آفاق بدنام کردند تا اینکه مورد عتاب خداوند
نعمت هم شده از قلعه و جاگیر وغیره معزول گردیده اخراج شد و قلعه معه دهات از سرکار بسپرد خانخانان
حسام الامرا گشته بهر سال خانه بدوش ماند آخر الامر بعد چندی بصره و بتکالیف شدید بسفارش محلات
دربار از رحم خداوند نعمت که قدردان خانزادان قدیم است بجوش و خروش بخشش در آمده مبلغ هشتاد
هزار روپیه نقد از خزانه عامره سرکار به مهاراجه بهادر نذرانه ایشان عنایت فرموده باز بجاگیر و قلعه سرفراز و ممتاز
نمودند و بجواهر و خلعت سرفراز کرده روانه قلعه مذکور ساختند چنانچه بر طبق معمول با سوار است امیریت بادشاهی
قلعه مذکور از عهد و عنایت جهانگیر بادشاه با اجداد خویش سرفرازی دارد و در سواری اسپ یکتائی وقتش است
و لصفات بزرگانه موصوف

حضر الحاجبدار الدوله بهادر

نام اصلی اش سید علی الله خان است ولد خلاصه خواجه سعد الله خان مرحوم که خان مذکور مرحوم پرورش و تربیت
یافته حضرت مغفرت مآب بود و در سن صبی باریاب محل مبارک بوده همواره در خدمتگزاری مانده و در عصر

خواهی میبافت و بسبب حفظ خود سماعت کلام شریف آنجناب مینمود شخص بسیار دانا و ذهین و مدبر بود چنانچه
غلام سید خان مرحوم ارسطوجاه مدار المهام سرکار رای بلند و تدابیر ارجمند خان مذکور را در کلیات بسیار
بسیار پسند خاطر مینمود اگرچه صاحب حلم بود اما بسیار توجه بتصوف میداشت هرچند بظاهر البوضع امرای عالمگیری
بوده لکن باطناً خداپرست و عابد بسبب سخاوت خرج از آمدنی زیاده نزد داشته بمصرف میرسانید و اکثر هم
صحبت علما و مشایخین بود صاحب منصب و جاگیر هشتاد هزار روپیه ذات سرفرازی داشت والد خان مذکور
خواجه عبد الله خان مرحوم مرد ولایتی توران از مشایخین عمده آنجاست در عهد محمد معظم بهادر شاه وارد
ملک هندوستان شده چندی بحضور بادشاه مانده ابعد از آن در دکن آمده حاکم مچهلی بندر گشتند
در ایامی که جناب حضرت مغفرت مآب بعد تسخیر تمامی ممالک دکن وارد مچهلی بندر شده خان مذکور و خواجه
رحمت الله خان برادر ایشان ضیافت حضور از اطعمه لذیذه انواع و اقسام نموده یا لصد چهنگی باساز
سفرلاتی و غیره و ظروف چینی عمده ارسال حضور گردانید که همه خوانها و سینیها و ظروفها همه نذر حضور است
هیچ چیز مسترد نشدنی نیست و ملک مچهلی بندر نیز در دولت داخل سرکار کرده بوقت ملازمت جهتی نه لک
روپیه نقد بابت تحصیل آنجا که جمع شده امانت بود همه بی طلب و بغیر جستجو گذرانیده رخصت حج
بیت الله شریف خواستند حضور فرمودند که ما بدولت هم اراده حج داریم بالاتفاق باهم خواهیم رفت
و در محل مبارک رفته به صاحب بیگم صاحبه و سیدة النسا بیگم صاحبه فرمود که دوگانه شکر بدرگاه مجیب الدعوات
بجامی آریم شما هم بجا آرند که دو فرشته برای اطاعت ما آمده اند بیگمات موصوفه عرض کردند که فرشتگان
چگونه آمده باشند خود بدولت فرمودند و مشایخ زاده ولایت که حاکم این ملک اند بوقت ملازمت
ملک را داخل سرکار نمودند و نه لک روپیه نیز اگر اینقدر زر خطیر گرفته بالای جهاز بسمت دیگر میرفتند از ما
چه میشد که واقف نبودیم اینها صفت فرشته خصال اند تا حین حیات ایشان همواره مورد الطاف
و شریک کلیات و جزئیات بودند که مردم به رازدار آنحضرت مشهور ساختند مرد خداپرست باخبر در یک روز

هفتصد مقطعجات خلقت خدا از سرکار پروانگی معافی گرفته جاری گردانید که همه دست بدعای این دولت بودند
آدم ترحم شعار کریم الاخلاق مدبر سخاوت بسیار میکرد بوقت ارتحال زیاده از یک کرور روپیه گذاشته
رحلت نمودند مسجد چوک بلده حیدرآباد و مسجد مغل پوره بلده مذکور از محدثات و باقیات الصالحات
ایشانست فرزند کلان مرحوم یعنی خواجه عبدالله خان مذکور مسمی بخواجه نعمت الله خان بهادر تهور جنگ
خزانه دولت والد خود را بهمت خویش قسمیکه صرف کرده مشهور تر است که لک لک روپیه بخشش و احسان
هم نموده صوبداری بیجاپور و سیکاکول و راجبندری و مچهلی بندر وغیره همه بتعلق بخان مذکور داشت
و بصفاتهای بسیار موصوف بود خلف ایشان شکوه الدوله اقتدار الملک از تعلقات لکها روپیه و صوبداری
بلده حیدرآباد معمور بوده بعزت و حرمت تمام اوقات خود بسر بردند از آنجاکه درین خاندان اکثر صاحبزادیها
منسوب شده بودند همون سررشته معهود حضرت غفران منزل صاحبزادی برادر خود حضرت فریدون جاه
بهادر را از دواج سید علی الله خان بهادر حیدر الدوله در آوردند چنانچه حضرت تهنیت النسا بیگم صاحبه
مغفوره مرحومه والده ماجده حضرت غفران منزل علیه الرحمه بخواهش و خوشنودی تمام انصرام شادی
فرمودند از ان صبیه یک فرزند مسمی بخواجه سعد الله خان بهادر بوجود آمد درین عهد میمنت مهد حضرت
بندگانعالی حضور پرنور اعلیحضرت ناصر الدوله آصفجاه خلد الله ملکه و عمره آن سررشته قدیمی را از سر نو تازه
کرده صاحبزادی برادر خود صمصام الملک بهادر را از دواج خواجه سعد الله خان بهادر حال در آورده
شریک محفل شاهانه گردیدند الغرض بهادر موصوف در سخاوت و آدمیت و جمیع صفات امیرانه موصوف
صاحب منصب مناسب و خطاب و علم و نقاره و جاگیر فراوان سرفراز و سه هزاره حاضر دربار جهاندار است

حسین یاور جنگ

ولد میرزا شاه علی بیگ نام اصلی اش حسن علی بیگ از قوم مغل است که پدر مذکورش در عهد دیوانی رکن الدوله
مدار المهام سرکار را مور سرکردگی جوانان بار بوده در همون ایام قضا نمود دو پسر داشت یکی حسن علی بیگ

دوم شجاعت علی بیگ واو یعنی دویمی با میر عالم از اقربای قریبه زوجه اش بود در دولت میر عالم اوقات خود بمرزا منشی بسر برد هرگز از خانه خویش بیرون نمی آمد و به همین طور عمر خود را بپایان رسانید اما حسن علی بیگ در عهد وکالت میر عالم بخطاب خانی و رساله سواران از پیشگاه حضرت غفران مآب سرفراز گردید تا مقید ماندن میر صاحب مذکور در این قدوبیت دجان نثاری از دست نداده بکمر بسته همواره شریک رنج و راحت ماند و چون میر عالم از دیوانی و مدار المهامی سرفراز گردید او را خدمت عرض بیگی گری خود داده مامور گردانید کر لکها روپیه در صرف راگ و رنگ و سلوکها با سپاه و آشنایان و در تیاری عاشور خانه محرم الحرام که آئینه های یک یک لک روپیه بخرید در آورده در انتظام عاشور خانه رشک آئینه خانه ها ساخت هر سه آئینه طولاً سه درعه عرضاً دوم درعه بوده در تمام هند و دکن عاشور خانه باین تکلف شاهانه بنظر هیچکس نیامد بعد رحلت میر عالم از راجه چندو لعل مهاراجه بهادر اتحاد و اتفاق داشته تا دم زندگی جاگیر پنجاه هزار روپیه بغیر سوار و پیاده فقط برذات خود خورده و دیعت حیات نمود در حینیکه میر عالم بدیوانی سرفراز شده تیاری سالگره حضرت مغفرت منزل نموده آنحضرت رونق افزا شدند خان مذکور را بخطاب حسن یار جنگ سربلند فرمودند الغرض خان مذکور بنهایت خلیق سخی خوش مزاج هزارها روپیه بسپاه و آشنا و بیگانه داده در سنه یکهزار و دو صد و چهل و نه هجری رهرو راه بقا گردید ✣

حسب الحال خانخانان حسام الامرا نظام یار جنگ بهادر

نام اصلی بهادر معز میر عباس علیخان بهادر است برادر عم جدی میر عالم در عهد حضرت غفران مآب بخطاب جنگی و بجاگیر ذات سرفراز گشت چون آثار ترقی دولت از ناصیه اش هویدا بود در اندک حاضر باشی و حضوری در عهد دیوانی میر عالم از پیشگاه حضرت مغفرت منزل بسعی میر عالم مشمول عواطف خسروانی گردید در جشن سالگره خاص در مکان میر صاحب مذکور بخطاب حسام الملک و منصب پنجهزاری سه هزار سوار و علم و نقاره و نوبت سربلند شده مشهور آفاق گشت چون فیما بین بهادر معز و نور الامرا بهادر محبت دلی از قدیم بود بهادر مذکور

مذکور عهد

درعهد ارسطوجاه سعی موفوره دربارهٔ ایشان کرده لهذا حسام الملک مذکور درباب درستی امورات
نوزالامرا بهادر نزد میر عالم مساعی جمیله بکار برده نام نیک برگماشت معهذا چون هنگامهٔ شورش فساد پنڈاره‌ها
در ممالک محروسهٔ سرکار از حد گذشت و ویرانی تعلقات سرکار صریحاً معائنه گردید از پیشگاه حضور پرنور بهادر
معزا جمعیت پانزده هزار سوار و پیاده‌ها و پلٹنهای بار و بعضے امیران و منصبداران و جمعداران وغیره
عمده سرکار دولتمدار بجهت استیصال و تنبیه شوره پشتان مذکور مقرر شده روانه سمت غربی گشته قرار واقعی
در فدویت و جان نثاری و تنبیه مخالفان قصور نکرده مورد تحسین و آفرین از خداوند نعمت گردیده
بمرتبهٔ بلند رسید آنا درین عهد میمنت مهد پادشاه دیجاه عالم پناه حضور پرنور خلد الله ملکه آدام الله اقباله
چون از عهد مرشد زادگی مبذول بذل و عنایات خاوندی بود لعد سریر آرای دولت در عرصهٔ قلیل
بخطاب حسام الامرا خان خانان و منصب هفت هزاری پنجهزار سوار سرفراز گشته سر عزو وقار باسمان اعتبار
رسانید و از دیوانی تعلقات مجموع قریب ده لک روپیه و سواران و عربان و پلٹنهای بار و رو هیله‌ها
معه جاگیر دو لک روپیه ذات و صفات جمله قریب دو هزار جمعیت ملازم رکاب خود داشته بآن عهدهٔ بلند
و مرتبهٔ ارجمند مامور کار گردید که مزیدی بران متصور نباشد امیری بود بکمال خوشوضعی و وجاهت تمام
کثیر الاخلاق عمیم الاشفاق راست گو راستی پسند بهادر سخاوت بمرتبهٔ کفاف و سلوک با نوکران و احبا
بقدر احتیاج ضروری مینمود در سواری حضور پرنور با وصفیکه سن بهادر معز قریب هشتاد سال رسیده بود
اما گاهی غیر حاضری نمیکرد بلکه از غیر حاضری احدی از ملازمان خویش متنفر میشد و اکثر بسرفرازی خواصی
خاص مشرف و مباهی گردیده چند روز از بینائی چشمان که معذور شده بود شخصے از غیب بمعالجه
اش رسیده علاج خوب کرد که تا حین حیات خود محتاج دیگر نگشت در سنه
یک هزار و دو صد و پنجاه و شش هجری
بعالم جاودانی خرامید

غضنفر خان بهادر المخاطب به رستم خان بهادر

خلف ابراهیم خان بهادر فرزند رستم خان بهادر بزرگ که بجای ایشان الف خان بهادر خلف ارجمند بش
معمور دولت قمر نگر نزول شده آنچه داد و دهش کرده و اخراجات بحساب نموده از که تا مه ظاهر است
آنا ابراهیم خان بهادر فرزند دویمی رستم خان بهادر بزرگ مذکور برادر الف خان بهادر بسلو بسببی در عهد
حضرت غفران مآب میر نظام علیخان بهادر آصفجاه ثانی نور الله مرقده وارد بلده حیدر آباد گشته بجاگیر
قدیمی بزرگانه خویش محال جعفر آباد و شاه گڈه مضاف صوبه خجسته بنیاد اورنگ آباد معه جمعیت
سواران و پیاده ها باعزاز و اکرام تمام اوقات عزیز خود بسر برده چنانچه رستم پوره بیرون بلده حیدر آباد
جانب غرب از محدثات ایشان است در همونجا مقام کرده و ودیعت حیات خود نمود لکن فرزندان ابراهیم خان
بهادر یکی داؤد خان بهادر که جهان فانی را الحال بدرود نمود و بطور روزگار بکار بلند پدر خود فرموده خاقان
مرحوم مغفور یعنی داؤد خان بهادر موصوف یکی اعظم خان بهادر المخاطب شاهنواز الدوله دویمی احمد خان
بهادر مستعد جنگ سیومی سلیمان خان بهادر جنگ چهارمی محمد خان بهادر مختار جنگ پنجمی همت خان
بهادر استقامت جنگ همه اینها فرزندان بهادران روزگار اند که جمیع وفات امیرانه موصوف الغرض رستم
خان بهادر امیر بیست صاحب شوکت که سلسله امارت ایشان به نواب داؤد خان بهادر عالمگیری صوبه دار دکن
میرسد که جد اعلای بهادر موصوف بوده و رفیق خاص نواب ذوالفقار خان بهادر فرزند نواب اسد
خان بهادر جمدة الملک وزیر اعظم عالمگیر بادشاه بود که درباره داؤد خان بهادر مذکور بوقت قلعه گیری
دکن نواب ذوالفقار خان بهادر این فقره بدستخط خاص خود نوشته فرستاد که (ای کس بیکسان داؤد خان
خود را زود برسان) بمجرد ورود نوشته مذکور داؤد خان بهادر بجناح استعجال شتافته سواری قلعه را مفتوح
نموده بهر دو وندر ورود خود و فتح قلعه باهم گذرانید حسب الحکم حضرت خلد مکان فتح نامه بنام داؤد خان

بهادر موصوف خوانده اشتهار دادند معهذا بهادران موصوف یعنی رحمت خان بهادر و شاه نواز الدوله
بهادر فرشته صفات اند زاهد عابد وظایف خوان نجیب پرور قدردان کمال و اهل کمال صاحب منصب
پنجهزاری سه هزار سوار و علم و نقاره و نشان و عماری و نوبت و خطابهای لایق از پیشگاه خلافت سرفراز
و ممتاز و بمدارج بلند کامیاب بجاگیر موروثی جعفرآباد و شاه گده مشرف و سوای جاگیر موروثی
نیز بجاگیر دیگر بهره منداند و فرزندان نواب رحمت خان بهادر مذکور فتح خان بهادر و حمید علیخان بهادر
بر طبق منش خاندان خود باخلاق حمیده و اشفاق پسندیده مشهور روزگار بفضله همه عالی فطرتان همواره
حاضر دربار جهانمدار و در رحمت پوره بکمال تزک و ثروت عمارات و باغات نو احداث و باز از تعمیر در آورده
مشغول عبادت الهی و شکور شکر نامتناهی نعمت خداوند نعمت هستند

حسب الحال داراب جنگ بهادر

برادر نسبتی سالار الملک بهادر مرحوم نام اصلی آن اهل مروت و آدمیت محمد یوسف علیخان بهادر است از ابتدا
نشو و نما در عهد پر دولت بهادر مغفرت مرحوم صید ترکیع امور مشهور گردیده باعتبار بلند و حوصله ارجمند رسید که از
پیشگاه خلافت و فرمان فرمای بخطاب داراب جنگ و منصب هزاری هزار سوار سرفراز گشته نام نیک
به نیکنامی تمام برنگاشته و همیشه در سوال و جواب تعلقات کلهار و پیه متعلقه محوله بهادر صدر اعتضاد جناب
بهادر خلف بهادر مذکور چه در بارگاه حضور پر نور و چه در دیوانی نزد مهاراجه بهادر و چه بالای هر دو دفتر
تال نزدی بهادر و رای رایان بهادر مامور شده چنان با آئین بهین و انتظام قرین مساعی جمیله بکار
میبرد که مزیدی بر آن متصور نباشد صاحب اخلاق کریمانه و اشفاق شفیقانه نجیب شناس قدردان کمال
و اهل کمال در عین ابتدای شباب عقل صد ساله بزرگانه داشته بمراتب خفی و جلی و برموز مخفی و ظاهری بخوبی
تمام میرسد سخی بهادر کشاده جبین خندان رو صاحب همت زیاده از مقدور در کار خیر اعضا و ارباب احتیاج

و استحقاق بدل معمور متقی متشرع عابد بر طبق عادت معهود بزرگان خویش قدم بقدم گذاشته بر جادهٔ مستقیم
خاندان خود ثابت قدم است از طول کلامی احتراز کرده مختصری چند از دفتر اوصافش بتحریر در آورد

دلاور نواز جنگ بهادر

نام اصلی آن محمد خان قایم خانی نسبت مرد قایم مزاج حاضرانه وفا نهادست بکیسوی بزرگانش در دولت راجایان
مارواڑ بکارهای عمده مامور بوده کارهای نمایان بظهور آورده اند و او وارد ناگپور شده در آنجا نیز بکارهای
لایق فایز گردیده چون وارد بلدهٔ فرخنده بنیاد گشت بزور تدبیر و تقویت بازوی تقدیر چندی در تجارت
بسر برده هرگاه بملازمت مهاراجه بهادر رسید بسیار پسند خاطر گشته اول بدرماهه ذات و ده سوار بسراسری
معمولی سرکار سرفراز و ممتاز گردید رفته رفته بجاگیر ذات و یکصد سواران بشیقدار و بخطاب دلاور نواز
جنگ و تعلقات گولکنڈه وغیره برار و بعضی از صوبه اورنگ آباد و بعنایات نوبت و گھڑیال و علم و
نقاره سرفراز و بلند آوازه بیشگاه خداوند نعمت گردیده مشهور آفاق گشت معهذا السبب بر آوردن
کارهای نمایان همراهی صاحبان انگریز بهادر حسب الحکم سرکار مجدداً مشمول عواطف شاهانه گشته مباهی و مشرف
شد صاحب اخلاق تنخواه همراهیان خود را بلاتعذر رسانیده در نوکری سرکار سر موقصور کردن نمیدهد
صاحب جرأت سرخیل اکابر قوم خویش نمازی در پنجگانه تساهل هرگز نمینماید و با جماعت میخواند نقارچیان
خوشنواز داشته تمامی خاطر خود را مصروف خوشنوائی نوبت چهار پاسی دارد در خیر و خیرات و سلوک
با فقرا و ارباب استحقاق بقدر ضرور است هر وقت که حکم سرکار میرسد با جمعیت حاضری خود شبانه روز
حاضر است در تاریخ دانی نهایت شوق در راگ و رنگ بسیار مائل همواره صحبت با علما و صاحبان علم و فضل
داشته در مسایل فقهی خبردار و همیشه با ارباب دربار

حضرت رکن الدوله میر موسی خان بهادر احتشام جنگ

مدار المهام سرکار نام اصلی او میر محمد یار وطن بزرگانش بخارا است جد او در هند آمده نزد غازی الدین خان
بهادر فیروز جنگ برای تعلیم نواب مغفرت مآب آصفجاه بهادر نوکر شده بخطاب ترکی خان مسمی گشت
بعد فوت او خلفش میر موسی بوقایع نگاری دیورکنده معزز شد و در رفاقت هدایت محی الدین خان
بهادر مظفر جنگ صوبه داری بیجاپور اختیار کرده برساله سواران امتیاز پذیرفت چون او بسرای
باقی خرامید پسر کلانش میر محمد یار مذکور مورد الطاف او شده برساله ارثی کامیاب گردید بعد کشته
شدن مظفر جنگ بر دست افاغنه در سرکار امیر الممالک صلابت جنگ بهادر نوکر گشته بمنصب شایان
و خطاب پدر میر موسی خان و به تقرر رساله جزایر اندازان و رساله سواران بتدریج لوای روشناسی
برافراخت چون دران ایام صوبه داری برار بنام نامی نواب مستطاب معلی القاب خورشید فلک
سروری و سرداری جناب حضرت غفران مآب قرار یافت خان مسطور بواسطه صمصام الملک شاه نواز
خان وکیل مطلق امیر الممالک به بخشیگری سایر سرفراز گردیده ملتزم رکاب نواب موصوف ممدوح گشت
از انجا که طالع یاور بخت مددگار داشت در عمل نواب مستطاب از اصل اضافه بمنصب چهار هزاری و علم
و نقاره و نشان و خطاب احتشام جنگ و پالکی جهالردار مرتقی مدارج دولت گشت در سنه یکهزار و یکصد
و هفتاد و هفت هجری از اصل و اضافه بمنصب هفت هزاری شش هزار سوار و عطای ماهی مراتب
و خطاب رکن الدوله بدیوانی سرفراز فرمود و بعد استقلال تمام و کارروائی امورات مالی و ملکی و بدست
ذخیره نیکنامی اندوخته در سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و نه هجری که حضرت غفران مآب در فتنه مودهاجی
بهوسله برادر ساباجی و درگهوجی بهوسله معه اسمٰعیل خان رفته بودند در منزل قصبه بنیر مضاف صوبه برار روز پنجشنبه
بست و ششم صفر سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و نه هجری بخیمه حضور پرنور از ضرب جمدهر بدست فتنه گاردی
مقتول گردید نعشش او را بنابر وصیتش زیر دامن کوه مبارک جناب حضرت امیر المومنین علی بن ابی طالب
علیه الصلوٰة والسلام در باغچه مدفون ساخته عمارت خورد بارو اقفهای پخته به تعمیر در آوردند که تا حال

معه مسجد و چاه و مقبره موجود است اما در مینولا باغ و عمارات دیگر نیز باحداث در آورده اند مادهٔ تاریخ
بقول شاه تجلی علی صاحب تاریخ تزک آصفیه اینست مصرع سیر جنت نصیب شد باو ۱۱۸۹ و تاریخ دیگر که
بر سر کتیبه دروازهٔ مقبرهٔ اش نوشته است اینست مصرع داخل آمد از شهیدان باحسین تنه عدد هاے
هر دو تاریخ مطابق یکدیگر را بسنه مذکور اند سبب کشته شدن رکن الدوله میر موسی خان مذکور بدو وجه
اینست که رکن الدوله در مدار المهامی خویش اکثر بوقت شب بسمع نقل و حکایات تفریح مزاج و خورمی دل
خویش میکرد چون اقبال او بدرجه کمال رسیده بود روزی حضرت کالی بیگم صاحبه همشیره حضرت غفرانمآب
بزبانی پوربیه دیوڑی خود برکن الدوله گفته فرستادند که در مینولا سفر طولانی در پیش است هر روز علی التواتر
کوچ بکوچ بندگانعالی میروند نرگاوان رتهه سواری من بسبب پیری لاغر شده اند نمیتوانند که
به آرام رسانند لهذا یک جوڑی نرگاوان گجراتی جوان داخل سازند بهادر مذکور قبول کرد و پوربیه
مذکور معه یک متصدی بیگم صاحبه ممدوحه هر روز برای یاددهی و تقاضای نرگاوان نزد رکن الدوله
می آمد و او اقرار تجویز میکرد روزی بسیار تنگ آمده پوربیه مذکور تقاضای سخت نمود چون (که قاعده
کم مایه است وقتیکه حکم سرکاری پیش کسی میبرند پاس و ادب امیر و تمیز شریف و نجیب ملحوظ ندانسته پا از حد
دائره مرتبه خود فراتر می نهند و هر چه به ذهن و خیال جاهلانه اش میرسد بر زبان می آرند و شخص شریف
بر داشت شنیدن اینگونه سخن نمیکند) و این پوربیه مرسله بیگم صاحبه بود طلب جفت نرگاوان بشمول الفاظ
نامناسب نمود در آنوقت او جواب درشت داد که لایق حوصله او نبود و پوربیه خیلی آزرده خاطر گشته
خاموش برخاسته بر دیوڑی خود آمد و هیچ اظهار نمود لیکن دو سه روز بیگم صاحبه موصوفه پوربیه را غمگین دیده فرمودند که تا حال نرگاوان
از نزد رکن الدوله نیآورد و عرض کرد که این فدویه را اینجا نزاد دیگر حکم شود غلام بیچاره رکن الدوله هرگز نخواهد رفت آخر الامر
ناچار عرض نمود که این فدویه را حال چنین است هر گاه بندگانعالی حضرت غفرانمآب اندرون محل برای استعمال خاصه رونق افزا
شدند کالی بیگم صاحبه روبرو نشسته فرمودند که ای برادر اگر در اولاد حضرت غفرانمآب شما هم دختر متولد میگردیدند

چه خوب و چه بهتر میشد که در ریاست و استقلال دولت شما حال ما چنین باشد که غیرت پوربیه هم پسند
نکند تا به غیرت دیگر غیر چه رسد آنحضرت فرمود که جناب پر اقبال به برادر تقریر نمایند که من مرد خاندان آصفیه
نیم بلکه مرا الضرور بدختر کنند که بباعث جنگ وجدل مرهٹه وغیره واختلال سلطنت بسخت ناچارم بیگم صاحبه فرمودند
هرگاه شما چنان ناچار و بی اختیار بوده باشند پس ما را رخصت دهند تا هرچه از دست ما بر آید بعمل آریم
خود بدولت فرمودند که کدام کس مانع شما است مختار هستند هرچه خواهند بکنند پس بیگم صاحبه فیضو نام جوان
کارڈی را که در پهره ها بالای ڈیوڑی زنانی حاضر میبود طلبیده فرمود که فیضو من ترا کاری فرمایم که
در آن میان اندیشه جان تو باشد از تو خواهد شد یا نتوانی کرد او عرض نمود که اگر از تصدق شدن
جان غلام کار عمده سرکار بر می آید هزار جان گرامی خود تصدق فرق مبارک میدانم بیگم صاحبه فرمود
اگر سلامت مانی از تو عزیز تر دیگری نخواهد بود و اگر میری از اولاد تو کسی عزیز تر نخواهد شد فیضو منت
قبول کرد و بعد چون او را از کشتن رکن الدوله آگاه ساختند او عرض کرد بشرطیکه حضور پر نور از زبان خود
بغلام فرمایند غلام بلا تعذر میبایند بیگم صاحبه فرمود که حضرت از زبان خود نخواهند فرمود اما بوقت حکم
کردن من حضرت سماعت خواهند کرد پس تو خاموشی حضرت را دلیل رضامندی دانسته بعمل آر
و فیضو بالراس والعین قبول نمود روز دویم بوقت شب بیگم صاحبه و حضور اندرون پرده باریک نشسته
بایک اصیل محرم راز فیضو را طلبیده فرمودند که فیضو شبیه حضرت را و شبیه مرا از بیرون پرده بنظر خود دیده
فیضو عرض کرد بلی خداوند نعمت دیدم پس فرمود حالا سخن مرا بگوش جان بشنو که حکم حضرت چنین است که
رکن الدوله را بکشی فیضو دست قبول بر سر و چشم خود نهاده بصدق دل قبول نمود وجه دیگر درین ایام
اینست که دران زمان معمول محلات حضور پر نور این بود که تمامی بیگمات و خانمات وغیره کار سجاف
از چهینٹ های مچهلی بندر میگرفتند چنانچه مثلی از بندر مذکور چهینٹ های عمده آورده بود و مال بقصد
روپیه بخرید می سرکار هم آمده چٹهی رقم قیمت او بدستخط خاص حضور بالای رکن الدوله گردید شنشاه

منقضی گشت از جهة اینکه بسبب سرپائی جنگ و جدال متواتر سوای ادای زر تنخواه فوج و مهیا کردن
اسباب جنگ و مصارف دیگر لازمه سلطنت و عدم معموری خزانه عامره جهت بجای اینطور مخارج بسیار
وقت میشد چونکه درآنوقت ضرورت افواج جرار بی انتها بود و در سرکار حضرت غفران مآب در زمانه
مدارالمهامی این وزیر با تدبیر افواج نهایت آراسته بود و بدین وجوه نتوانست که مشار الیه یک حبه بدهد
برامروز فردا انگیز رانید مغل مذکور ناچار شده روزی در حین سواری کوچ سر راه استاده فریاد کرده
ودهائی خدای تعالی جلشانه و رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بحضور داد که یا زر بنده عنایت فرمایند
یا مال بنده واپس دهند که از تاخیر وصول زر خرابی بسیار غلام شده است حضرت غفران مآب باوجودیکه
رکن الدوله در خواصی سوار حاضر بود هیچ نفرموده از عماری فرود آمده اندرون محل مبارک رفته
چندین نهالیهای چهینٹ سالم و باقی سجاف ها در کشتیها مع سه صد روپیه نقد آورده بمغل فرمودند
که این مال شماست و این سه صد روپیه تقصیرانه است هر جا که خواهند بفروشند و سوار شده روانه مقصد
گردیده رفته رفته عداوت بیگم صاحبه و بی التفاتی حضور درباره ایشان مشهور آفاق گشته خلق الله
را وسوسه بخاطر راه یافت شبی رکن الدوله درخیمه خود بالای بستر استراحت میکرد آدم صمصام الملک
رقعه آورده اندرون خیمه فرستاد رکن الدوله رقعه را خوانده بالای شعله شمع سوخته جواب داد که
معلوم شد و بخواب رفت درین اثنا شرف الدوله برادر خورد ش اندرون خیمه آمده دست خود بالای
پایش نهاده بیدارش نمود او پرسید که اینوقت غیر برای کدام کار حاضر در آمده اید شرف الدوله گفت
مردمان در حق جناب چنان و چنین میگویند صلاح وقت اینست که چندی روز احتیاطا دربار فرمایند
وگریه کرد رکن الدوله جواب داد که ای برادر چرا گریه میکنی بخیمه خود برو من بچه گوسفند نیستم که کسی مرا ذبح
خواهد کرد و میکشد شما خاطر جمع دارید چون بمنزل تنبیر رسید خود بدولت خواستند که از عماری فرود آیند
رکن الدوله نیز سوافق معمول از خواصی بزیر آمده استاد خود بدولت دست مبارک بر سر مبارک

خویش نهاده همه‌ها را از خود رخصت فرمودند و رکن الدوله را هم ارشاد شد که بخیمه خود روند چرا که
نخواسته بودند که خون سید صبر بیچاره و بردی ما بدولت شود رکن الدوله عرض کرد که غلام را بعضے مقدمات
ضرور عرض کردنیست امیدوار باریابی تنهائیست حضرت ارشاد کردند که حالا از هیچ و مهیج منزل بمقام
آمده ایم اینوقت رفع احتیاج ستہ ضروریہ است چرا در خواصی عرض نکردند بوقت دیگر حاضر شوند
چون نزدیک خیمه خلوت مبارک رسیدند او باز عرض کرد و همون جواب شنید تا اینکه خود بدولت نزدیک
خیمه محل مبارک آمدند رکن الدوله باز با صرار تمام همون عرض نمود دفعتاً مزاج مبارک برهم شده فرمودند
هر چند میخواهیم که دفع الوقت شود شما را هیچ خیال نیست بیایید و بنشینید که کدام عرض ضروریست پس
حضرت اندرون خیمه محل تشریف فرما شدند و رکن الدوله هم بیرون خیمه خاص محل نشست درین
اثنا فیضو جوان که بر پهره خود ایستاده بود بندوق خود را در گوشه خیمه گذاشته عقب رکن الدوله آمده
دست خود بالای کتفش داشته گفت نواب صاحب ملح است و جمدهر اجل حواله اش نمود که از پهلو و کلیه
او گذشته بیرون طرف پهلوی دیگر بر آمد و لکن برهان الدوله بهادر که از طرف رکن الدوله در حضور
پر نور وکیل بود و تعاقبش نموده بیک ضرب تیغ بیدریغ کارش باتمام رسانید باین خیال که شاید این
مقدمه از حضور باشد و مبادا ظاهر گردد بهتر همین که بمیرد و میرند پس حضور معاً بر آمده فرمودند ما نگفته بودیم
که شما بمقام خود روند آخر حال شما باینحال رسید رکن الدوله عرض کرد که جان نثاری معلوم نوکریست
اما اگر بجای مناسب میشد مناسب تر بوده خیر شد آنچه شد لکن مبارز الملک بهادر و اسمعیل خان بهادر ازین
سانحه ناگذیر مشوش و متوحش خواهند شد لهذا اعلام طمانیت و تسلی اینها میکنند پس منشی خود را طلبیده
خطوطها نویسانیده و بدست خویش هم دستخط کرده بارسال آورد که (این امر بی اطلاع حضور بوقوع آمده
است خود بدولت را درین مقدمه بالکل مداخلت نیست اصلا و مطلقا هرگز هرگز خیال دیگر نکرده باشند
اگرچه من زنده ام لکن در هر امر فرمابرداری و نمک حلالی و جان نثاری سرکار باید کرد) بعد ازان

حسب الحکم حضور جراحان چالاک دست حاضر شده مشار الیه را در پالکی نشانید بخیمه اش برده بدوختن زخم مشغول شدند بوقت صبح صادق جان بحق تسلیم شد و خود بدولت و اقبال داخل بلده حیدرآباد گردیده متوجه امورات ریاست خویش بذات خود گشتند **نقل عجیب و غریب** دیگر اینکه رکن الدوله روزی در خیمهٔ خود با وقار الدوله که باهم ربط زیاده بود نشسته اختلاط میکرد که سید نجابت خان بهادر نبیرهٔ بهادر دلخان بهادر شجاعت الدوله صوبدار حیدرآباد امیر ذی مرتبه بر در خیمه اش رسید چوبداران در آنوقت حاضر نبودند نبیره والد بالغ اندرون رفتن ایشان گشت و بهادر مذکور خواست که موافق معمول اندرون بروند نوبت بآن حد رسید که باهم کشمکش کردند و گریبان خان مذبور از دست کارڈیان پاره شد و خود رکن الدوله و وقار الدوله بچشم خویش میدیدند و هرگز منع ننمودند بلکه خنده کردند درین اثنا چوبداران رسیده کارڈیان را زجر کردند که ایشان امیر سرکار صاحب منصب اند با ایشان باین بی ادبی پیش آمدید و به خان مسطور عذرها نمودند و ایشان از دست پاجیان رهائی یافته برگاه اندرون خیمه رسید برودی رکن الدوله آمد و از راه استهزا گفت خانصاحب بیائید بیائید سید نجابت خان بهادر نزدیک آمده فرمود که من برای این نه آمده ام که بخدمت شریف حاضر باشم بلکه برای این آمده ام که حق سبحانه تعالی عاصی را دیگر نزد شما نه آرد و برگشته بمقام خود رفت اعتصام الملک منشی میر حیدر خان بهادر بنقسیمه میفرمود که من هم دران مجلس نزد رکن الدوله نشسته بودم و بچشم خود دیدم که از اهانت آل رسول دیگر زیانه با رکن الدوله موافق نبوده در همون هفته مقتول گردید فاعتبروا یا اولی الابصار از محدثات رکن الدوله تا حال چشمه ایست که آنرا موسی بم میگویند آب از رگ زمین بر آمده که گاهی در موسم گرمای شدید نیز از صد خود کمی نمیکند هزارها مردم خصوصا امیران سرکار آب از آنجا طلبیده باستعمال می آرند سابق نهر ش در بلده بعضے جای آمد درین ایام نهر تالاب میر عالم خانه بخانه کو بکو جاری است برین هم اعزهٔ بلده آب موسی بم را باستعمال می آرند که بسیار سبک تر است

رشید الملک بهادر

خلف رشید الدوله بهادر مرحوم ولد منشی میر حیدر خان بهادر اعتصام الملک بزرگ است چون رشید الدوله
بهادر بعد رحلت پدر بزرگوار خود منشی میر حیدر خان بهادر موصوف مرحوم از پیشگاه حضرت غفران منزل
علیه الرحمه بخدمت دار الانشای خاص سرفراز و ممتاز گشته بعد مدت مدید پیش از رحلت آنحضرت ودیعت
حیات نمود خلف ارجمندش که نام اصلی آن اصل لیاقت و امارت میر اسمعیل خان بهادر است و از بدو شعور
آثار رشادت از جبین مبین او درخشان بود در اندک حاضر باشی منظور نظر خاقانی و مشمول عواطف سلطانی
گشته بدرجه بلند رشید و بخدمت موروثی معمور گردید نقل عجیب و غریب که مشهور آفاق
است و دلیل قطعی بر عقل رسا و فهم و ذکای آن ذی فطرت رساست روزی در مجلس میر عالم مدار المهام سرکار
دولتمدار کپتان سدنم صاحب وکیل انگریز بهادر که جامع علوم عقلی بود و میر صاحب موصوف باهم در گفتگوی
امورات کلیات سرکار عالی مشغول بودند رشید الدوله مرحوم با میر اسمعیل خان بهادر مذکور خلف خویش
وارد شده شریک مجلس گردیدند دران زمان هشت مرحله از مراحل عمر خان مسطور یعنی میر اسمعیل خان
بهادر گذشته بود و چون شمشیر برطبق معمول مستمره دربار بدست خود داشت سدنم صاحب که مرد ظریف
و لطیفه گو و از علم فارسی و عروضدانی و شعر فهمی نیز ربط کمال میداشت از راه لطافت طبع از خان مسطور
سوال کرد که میر اسمعیل خان بهادر شما که خدمت دار الانشای حضور پر نور دارید شمشیر را باشمایان که اهل قلم
اند چه نسبت است بهادر معز الیه آن صغر سن فوراً بدیهه جواب داد که ما از خاندان عالیشان سیادت صاحب السیف
والقلم هستیم سیف و قلم هر دو وابسته خاندان واجب الاحترام ماست میر عالم بے اختیار مانند گل شگفت
و سدنم صاحب را کمال استعجاب حاصل آمد هر دو کامل العصر و الزمان بهادر معز الیه را خود تنگ کشیده دعاهای
فراوان درازی عمرش دادند و رشید الدوله بهادر را بسیار بسیار تحسین و آفرین نمودند سدنم صاحب اینهمه
واردات مجلس را بعینه صورت مجلس از مصوران ولایتی خود درست کنانیده بولایت لندن و کلکته و مدراس

و بندر بمبئی فرستاد بعد چند روز زبانی سدنم صاحب بمیر عالم معلوم شد و میر صاحب مذبور
بر رشید الدوله بهادر بکمال الطاف ظاهر ساختند که نزد سدنم صاحب مفصل خبر آمد که این صورت
مجلس واردات آن هر گاه پیش بادشاه و صاحبان کمپنی و گورنر و کلکته و مدراس و بمبئی رفت همه با مجموع
ادراک این حقیقت تفریح و تفرج و شغف و سرور در آمده گفتند که از قیافه این شبیه چنان معلوم میشود که
این طفل در سن رشد و تمیز خویش علامه عصر خواهد شد که در دربار آصفیه بمجلس لفظ ات او نخواهد رسید
و فی الواقع چنین است القصه بعد رحلت رشید الدوله بهادر پدر بزرگوار خویش از پیشگاه خداوند نعمت
حضرت مغفرت منزل بخدمت موروثی دار الانشا در سن قریب بست و پنج سالگی سرفراز و ممتاز
گردیده جوابات عرایض گورنر کلکته بآن درستی و جامعیت عبارت و مطالب و آداب درست کرده بلاحظه
اقدس حضور پرنور آورد که پسند خاطر مبارک گشته مورد تحسین گردید چراکه در جمیع علوم دران هنگام بهره
کامل داشت معهذا در عهد میمنت مهد جناب بندگانعالی مدظله العالی حضور پرنور ادام الله اقباله
و عمره و خلد الله ملکه و سلطنته بکمال قدردانی بهادر معز بخطاب جنگی و دولائی و ملکی و منصب مناسب
عمده و علم و نقاره و نوبت و جاگیر قدیم و جدید و بحالی خدمت موروثی دار الانشائی سرکار و قلعداری
قلعه مبارک دولت آباد و پالکی جهالردار و عماری وغیره که لازمه امیران ذیشان دولت است سرفراز
و مشرف و مباهیست و همواره در مقدمات کلیات سرکار ارباب که احدی را در آن میان دخلی نیست
هرگاه فرمان واجب الاذعان بادشاه دیجاه هندوستان شرف صدور می یابد و نیز عرایض گورنر
لارد بهادر کلکته در حضور پرنور میگذرانند بهادر معز در دربار جهانمدار بغیر مطالعه و ملاحظه دران مجمع
کثیر بآن طلاقت لسان و فصاحت بیان در پیشگاه خداوند نعمت حضور پرنور علی رؤس الاشهاد
بکمال درستگی و شایستگی عبارت بجلوه بیان می آرد که مورد تحسین و آفرین سلطانی و اهل دربار میگردد
امیریست بکمال لیاقت و وجاهت با اخلاق پسندیده و اشفاق حمیده که در جمیع علوم عقلی و نقلی

وتمامی فنون وصنایع وبدایع کمالات بہرۂ کامل دارد وتیز فہم بلند خیال کمال دوست نجیب شناس دشمن ارازل رفیق نواز خوش مزاج سیر فکر بجمیع صفات موصوف عاصی مؤلف این اوراق از بدو شعور خود باین علم وفضل کم بنظر خود دیده است که در امیران سرکار بلکه در روزگار شاذ ونادر لغو انگشت از محدثات آن منبع کمالات متصل دروازه پل بالای راسته کلان دو عمارت عالیشان ویک خانه باغ دلچسپ بنهایت نضرت ونضارت موجود که مسکن ومقام بهادر معزّ است باین همه اوصاف صاحب همت فیض رسان خوش لباس راگ پسند شکار دوست جانوران شکاری از یوز وباز وجره بهاو چرغ وشاهین وغیره همیشه همراه سواری خود داشته تا پنج شش گروهی بلده مشغول شکار میگردد ودرمیان سیر وشکار احبا واقربا را فراموش نمیفرماید زوار وحجاج را نیز سال بسال راضی وخوشنود میدارد ۰۰

رفعت الملک بہادر

خلف رفعت الدوله زور آور جنگ است چون رفعت الدوله در عهد حضرت غفران مآب لبعد جان نثار بها بسیار ودیعت حیات نمود رفعت الملک مهین پورش که نام اصلی او میر مظفر است بمزید الطاف خداوند نعمت بمنصب هفت هزاری پنجهزار سوار وخطاب ملکی وبحالی سرکار نادیر وغیره وجاگیر پنجاه هزار روپیه ذات وبسالدوصد سواران مغلیه توران سرفراز ومباهی ومشرف بوده لعلو مدارج امارت و ایالت او فات عزیز خود لبسر برد هرگاه اعظم الامرا ارسطو جاه از پونا وارد بلده حیدرآباد گشته مختار کار دولت آصفیه گردید بسبب نا اتفاقی برادران مال واموال اندوخته او ضبط سرکار شده مقیم گوشه انزوا گشت بعد رحلت غلام سید خان اعظم الامرا در دیوانی میر عالم السبب موافقت سابق باز بجاگیر قدیم وجدید سرکار نادیر وغیره وتعلقات لکها روپیه دیگر وجمعیت سواران وپیاده ها وعلی غول وغیره معمور گشته روانه تعلقات گردیده در اندک ایام بمراتب ومقدور زیاده از سابق فایز شده نام نیک خود طوعا وکرها مشهور تر گردانیده ودر مختاری راجه چندو لعل مهاراجه بهادر پانزده لک روپیه نقد که بعد امتداد مدت

از تعلقات وارد بلده شده بود بهم صرف نذر و نیاز سرکار دربار نموده پس از آن صرف بر جاگیر ذات وصفات چندری خانه نشین بوده از عارضه خلل شانه و دلبیت جان شیرین ساخت امیری بود نهایت طویل القامت و عریض الجبامت خوشش ترکیب که هیچکس چون خوش ترکیبش بنظر نه آمد قوت بدن بانمرتبه داشت که احدی بمقابله اش نمیرسید خم برنجی را که از پنج پکهال آب پر میشد از زور بازوی خود بر داشته از دیوانخانه خویش تا دروازه کلان که تا صاحب قدم باشد می آورد و باز میبرد این زور برابر زور فیل کم نیست و علی هذا القیاس بسیار نقلهای عجیب و غریب که صاحبان راستی بچشم خود ها دیده اند بیان میکنند که عقل در آزمایان حیران است و فی الواقعی بی شائبه کذب درست است و هم چنین بوده جای مولف اوراق هم بچشم خود دیده است الغرض از آن ایام تا این زمان که سنه یکهزار و دوصد و پنجاه و هشت هجری است هیچکس با آن قوت و زور و وجاهت اندام باین بزرگی جسامت بنظر نه آمد چه در امرا و چه در غربا آنا زور و قوت و وجاهت و بزرگی جسامت و شوکت جناب حضرت مغفرت منزل ما فوق صفات بهادر معزز بوده که تمام خلایق این ولایت بیدا اند و سید عاقل خان بهادر خلف دویمی بهرام الملک بهادر نیز هر چند قوی الجسم بوده موتی دو گاو پر آب را از دست خود بر آب میکشیدا و جاهت جسامت و بخوشش ترکیبی رفعت الملک بهادر نمیرسید و زورش بحساب دست راست و دست چپ از بهادر معزز بوده و در آن زمان در زور آوران روزگار چهار کس معصر خودها بودند یکی رفعت الملک بهادر مذکور دویمی افسر الدوله بهادر سیومی محمد خلیل خان بهادر استاد زاده حضور پرنور حضرت غفرانمآب چهارمی بهرام الملک بهادر و حساب زور ایشان مطابق تفصیل اسامی مرقومه است یکی بعد دیگری و سید عاقل خان بهادر مذکور در زمان انحطاط قوت و جوانی ایشان بعرصه ظهور آمده مفصل احوالش در احوال بهرام الملک بقلم آمده گذشت و در سنه یکهزار و دوصد و چهار هجری رفعت الملک بهادر لیبار خنه که بقلم آمده گذشت نقلی عجیب و غریب از زور و قوت بهادر معزز در احوال قلعه کنجی کوته مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی

ذکر راجہ ...

ذکر راجه‌های سرکار دولتمدار آصفیه ادام الله اقباله راجایان راجه راجه چندو لعل مهاراجه بهادر

سلسلهٔ بزرگان بهادر معزّ بقول خویش که در مختصر تذکرهٔ خود نگاشته آورده تا به راجه تودرمل اکبرشاهی می‌رسد
چون راجه نانک رام عموی بهادر مذکور در عهد حضرت غفران‌مآب میر نظام علیخان بهادر آصفجاه ثانی طاب
نور الله مرقده بخدمت کروڑگیری بلدهٔ حیدرآباد سرفراز شده مدتی مدید اوقات خود بتکلف تمام
بسر میبرد و بهادر معزّ را که برادرزاده بود برای میوه‌خوری برابر پسر خویش رای لکهپت رای یک روپیه روز
میداد و گوبند رای مذکور و گوبند بخش برادر خرد مهاراجه بهادر هر چه منظور خاطر میشد میخریدند و خرج میکردند
و بهادر معزّ همه بفقرا و غربا خیرات مینمود و حبه بخرج دیگر نمی‌آورد چون این خبر بسمع راجه نانک رام رسید
یک روپیه یومیه دیگر اضافه نموده خوشنود ساختند بعد انتقال راجه نانک رام و برهمی کار لکهپت رای
مهاراجه بهادر که از بدو شعور آثار رشادت و بلند حوصلگی از ناصیه‌اش هویدا بود در چندی ایام بوسیلهٔ اعتقاد الدوله
شمشیر جنگ بهادر که دران ایام بنظامت بلدهٔ حیدرآباد مامور بود منظور خاقانی و مشمول الطاف
خسروانی گشته از پیشگاه حضرت غفران‌مآب بخدمت موروثی کروڑگیری مذکور سرفراز شده اوقات
عزیز خویش بنهایت خوبی و نکوئی بسر میبرد دران اثنا بعد چندی تغیری میر ابو القاسم میر عالم بهادر
از ملک مفتوحه کرپه و قلعه سدهوت و قلعه گنجی کوٹه وغیره بوقوع آمده بتجویز حضور پرنور و باستمزاج
اعظم الامرا ارسطوجاه مدار المهام سرکار بهادر معزّ را با جمعیت سواران و پلٹنهای بار و علی غول و عماری و
دیگر تزک امیرانه با شان و شکوه برای بندوبست آن سمت رخصت انصراف فرمود و خدمت کروڑگیری
ضمیمهٔ خدمات بوده سپرد راجه گوبند بخش برادر خرد بهادر مذکور بنا گردید پس آن منبع خوبیها

در اندک مدت درستی امورات آنجا نموده نام نیک بر صفحهٔ روزگار برنگاشت و در دیوانی میر عالم معمور کار
و بار پیشکاری سرکار دولتمدار گردیده بمرتبهٔ بلند رسیده عالمی را فیضیاب ساخت بعد رحلت میر عالم بهادر
در دیوانی منیر الملک بهادر از پیشگاه خداوند نعمت حضرت مغفرت منزل علیه الرحمه بدرجهٔ بلند ارجمند
مختاری امور ریاست و وکالت انگریز بهادر که امریست جلیل القدر و نازک مامور گشته بمنصب هفت هزاری
هفت هزار سوار و پیاده ها و بار پلاٹهنا و غیره و نوبت و گهڑیال و جواهر عمده و جاگیر لکها روپیه حاصل
و خطاب مهاراجه بهادر سرفراز و ممتاز و مباهی گردیده جهانی را مالامال بخشش فرمود اما درین عهد
میمنت مهد اعلیحضرت خورشید سپهر سلطنت و کامرانی نیر اعظم جهانبانی و کشورستانی عالم پناه خورشید کلاه
بندگان تعالی ظله العالی حضور فیض گنجور ناصر الدوله نظام الملک میر فرخنده علیخان بهادر آصفجاه خلد الله
ملکه و عمره و سلطنته که ماه ذی الحجه سنه یکهزار و دوصد و پنجاه و هشت هجری است از پیشگاه خلافت فرمان
فرمانفرمای باضافه خطاب راجایان راجه راجه چندو لعل مهاراجه بهادر مشرف شده باقبال بی زوال خداوند نعمت
امور کاروبار سلطنت رفیعهٔ آصفیه است انچه که احوال بهادر معزز باشد احتیاج اظهار و بیان ندارد بر همه ها
هویداست معهذا در احوال بخشش حقیقت حال اینست که دوشاله ها و رومال شالی که فی الحقیقت قدر دارد
از ابتدای بخشش تا حال نوبت بهزارها رسیده و هر سال در جوڑه های دسهره که بهمه خواص و عوام سلطنت بیش
از یکهزار زیاده تر بخشش می آید میر حسن دهلوی در مثنوی بی نظیر بر هشتصد دوشاله نواب آصف الدوله
بهادر که یکبار به بخشش در آورده بودند تحیر و استکبار نموده است بقول شاعر شعر محل نشین هین کتنی هی
خدام بارین * لیلی کا آیا نه سو بهان کس قطارین * هر گاه نوبت دوشاله ها باین نوبت رسیده باشد
دیگر اقمشه و امتعه و زر نقد و غیره بقیاس فرزانه باید دریافت از آنجمله خیرات سدابرت است که در کاسی
و جگناته و رام ناته و تریپتی و دیگر جاهای نزدیک و دور منعقد همواره شبانه روز جاریست دیهات
هزارها روپیه در خیرات چه مسلمانان و هندوان و سالکان و پیرزاده ها را تواضع نموده که بدعای دوام

دولت

دولت آصفیه واز دیاد عمر حضور پرنور شب و روز مشغول و موظف باشند و بالای هر مسجد و به خدمتگاران متعین و مقرر اند که یومیه‌های ایشان مع میوه‌ها و شیرنی و طعام پخته برسانند و خدمتها کنند که بی رنج و تعب خورده مصروف دعا باشند یومیه هر روزه یومیه خواران قریب دو هزار روپیه است بلکه زیاده و در روز دوشنبه دو هزار روپیه تا سه هزار روپیه کم و زیاد بدست خود به مسافران هفت کشور میدهد و از سه صد روپیه معمول دان هر روزه کم نیست سوای این خیرات دیگر روزهای گوکل اشتمی و رام نومی و شیو راتری وغیره مبلغ خطیر نوا نگفت ماورای این خرچ غله و پارچه وغیره دیگر بحساب گفته نشود معهذا حجاج بیت الله شریف و اماکن مقدسه را که پرده خاص آورده بودند و اکثر هر سال وارد میشوند از هزارها روپیه مالامال زر نموده رخصت فرموده میکنند که در هفت اقلیم شهره بخشش دولت آصفیه دام اقباله مشهور آفاق گشت و بسمع بادشاهان هفت کشور رسید و در سلطنت آصفیه هزارها کس از جاگیر و ماهیه و یومیه و خیرات وغیره بهره مند اند در هر دو جشن شادی راجه دهراج بهادر و راجه نرندر بهادر انچه خرچ لکها روپیه در ضیافتهای رونق افزای حضور پرنور و مرشد زاده‌های بلند اقبال و محلات و امرا و خوانین وغیره تمامی سلطنت از اعلی تا ادنی از جواهر اعلای بیشمار و جوڑه‌های عمده بسیار و طعامها لذیذ بی مقدار که بمصرف درآمد تا کجا شرح داده آید تا بجدیکه دهیڑان و چماران و پارینه دوزان کفش از طعام و پارچه رنگین شادی باقی نمانده دیگر ذکر کدام قوم انسان بقلم نوا ند آورد اخراجات جاتراهای الوال و عرس کوه مبارک و عشره محرم الحرام مع روشنی و تیاری و تکلف ٹٹی مینا کار خارج از حساب عقلی است در بیت الله شریف سبیل آب سرد دوازده ماهی مقرر کرده اخراجات آنجا میرسانند که خلق الله هفت اقلیم در آن بهر که گرمای شدید که شبانه روز است سیراب شده دعای خیر میدهند در سرای فرودگاه حضور پرنور که متواتر دیر و جلد بوقوع می آید طعام لذیذ از باورچیخانه مهاراج بخاصان و عوام دربار حضور پرنور میرسد حساب جائیده دار د حکما و شعرا و مرثیه خوان و سوزخوانان

وارباب انشا ماده طب مع طوایفان رقاص الخبکیا نا هوار بها و انعامات می یابند در حساب آن احدیرا
دخلی نیست که زر خطیر لی قیاس است وبس اخراجات تیاری عمارت از انجمله باره دریست که براج باغ سوم
است که سنج زیاده از بست وپنج لک روپیه باتمام رسید که هیچ چشمی همچو باغ دلچسپ ندیده و هیچ گوشی
نشنیده با این همه خرچ رونق افزائی هر ساله حضور پرنور چنانچه گذشت ودیوانخانه کلان که بنقام محل
تسمیه دارد و مجلس او بهجت محل و آئینه خانه وچینی خانه وتصویرخانه و باره دری خانه باغ معه آئینه خانه وچینی
خانه دیگر و عمارات علیحده دیگر وعمارات کوه شریف و نقاره خانه درگاه مسلے و غیره همه از محدثات مهاراجه
بهادر است که جمله قریب پنجاه لک روپیه بمصرف تیاری درآمده دو روپیه بو بیه خرچ نقارخانه وگهریال
حسنی علم از طرف بهادر موصوف است که هر روز جاریست محض بجهت سلامتی حضور پرنور سوای این
پل موسی ندی را که ریخته و شکسته شده بود بهادر موصوف از سر نو بتعمیر درآورده که مدت مدید دیگر احتیاج
تعمیر بالکل نیست صاحب تصانیف کتب از انجمله عشر تکده که مملو از احوال دلچسپ است و دو دیوان بزرگ
یکی بزبان فارسی فصیح و دیگر بزبان هندی اردوی خاص بهادر معز مشهور زمانه اند ++

راجه دهراج بهادر

فرزند راجه چندو لعل مهاراجه بهادر است نام اصلی اش بالا پرشاد از ابتدای نشو و نما چون آثار
سعادتمندی و فطانت رای و متانت خرد از جوصلا او هویدا بود مهاراجه بهادر باستادان کامل سپرده
کماحقه تربیت نموده وجمیل و آگاه امورات کلیات سرکار ساخت اکثر درپیشگاه حضرت مغفرت منزل
باریاب شده برآمد مطالب و مآرب ضروری سلطنت بنیابت پدر خویش بخوبی معروض داشته مورد الطاف
بیکران دید وبسرفرازی خطاب راجگی وعطای جواهر زرو دستبند الماس عمده بدست مبارک خاص مشرف
ومباهی شده بمرتبه ارجمند فایز گشت هر گاه بسن رشد و تمیز که عبارت از عقل سلیم وخرد مستقیم است رسید
شریک مصلحت و مشورت پدر ذی قدر خود گشته باسندرا که دفاتر محاسبه سلطنت و دولت

وانتظام امورات اعلی وادنی ریاست خلافت گردیده از صبح تا شام و از شام تا وقت استراحت و آرام کم
یک پاس شب مانده اوقات مقرر نیست دقیقه از دقایق امور لابدی سرکار دولتمدار فرو گذاشت نمی نمود
معهذا تا درین ایام فرخنده انجام که عهد میمنت مهد بندگان عالی خورشید کلاه عالم پناه حضور پرنور
ناصر الدوله آصفجاه ادام الله اقباله سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و هشت هجری است و این تاریخ
گلزار آصفیه باختتام رسیده بر طبق معمول مستمره آنا فانا بهادر معز مصروف امورات محوله و مشغول
مقدمات مرجوعه دولت خداداد بزوال حضور پرنور در بندوبست سپاه و رعایا و برایا و داد دهی
خلایق و حال پرسی بندگان الهی که ودایع و بدایع ایزدی اند شمه قصور نمی فرماید و برای همین انتظام
ریاست از پیشگاه خلافت تکلیف سواری معاف است که بحال درستی امورات جزئی و کلی پردازند
همراه سواری مبارک حاضر شدن ضرور نیست در سنه یکهزار و دو صد و پنجاه هجری بهادر معز بور اراده
تلجاپور و پندرپور وغیره دیگر معابد نموده برخصت حضور پرنور در عرصه چهار ماه تماشای قصبات و
قلعجات و بلاد علی الخصوص بلده پونا و خجسته بنیاد اورنگ آباد و قلعه مبارک دولت آباد که در تعریف
آن شعر شاعر دلیل قطعیت شعر حصاری که مثلش ندید است کس * بود قلعه دولت آباد و بس *
و تماشای عجائب کارالوره که سنگ تراش کار است بمثل و سیر احمدنگر وغیره نمود اکابر و اعیان آن سرزمین
باستقبال و مشایعت در آمده خواستند که ضیافتها کنند قبول ننموده بالمره کناره ورزید بعینه مشهور است
صاحبان انگریز پونا و نگر وغیره نیز باستقبال و مشایعت رخصت پرداختند و همین قیام و آئین سیر قلعه
دولت آباد پیاده از زیر قلعه تا بالا حصارش که ارتفاع او یکصد و چهل درعه و دور شش چهار درعه است
بقدم خود رفته باز بزیر آمد با وصف گرانباری بدنی امر نادر است که نموده بوقت نصف اللیل داخل بلده
خجسته بنیاد گشته مردمان آنجا از ملاحظه ترک سواری و شان و شوکت و وجاهت بهادر معز بسیار
پسند کردند الغرض ایلیت صاحب مرتبه بلند و درجه ارجمند که مرتبه امارت او از فرط الطاف شاهانه

خداوند حضور پرنور با فوق درجات امیران دیگر سرکار دولتمدار است و با تخت درجات دیوان سرکار خوش اخلاق صاحب ادراک خفی و جلی نکته سنج دقیقه رس مدرک مدارج دولت علی محرک سلسلهٔ معارج سلطنت والا اقتدار دوران کمال نجیب شناس با کمال صاحب منصب عمده پنجهزاری سه هزار سوار و علم و نقاره و نوبت دماری و نشان فیل و پالکی جهالر دار و بخطاب راجه دهراج بهادر و جاگیر بمحاصل لکها روپیه ذات و صفات سرفراز و ممتاز و همواره با ارباب دانش راکب معضلات کلیات و جزئیات خداوند نعمت است از محدثات بهادر معز دیوانخانه و عمارت نواحات محاذی عمارات قدیم عجیب و غریب است و در قلعه فتح نگر معبد عمده بخرچ مبلغ خطیره تجدید در آورده بسیار مرجع است در اینجا جواهر و جوره و دو شاله ها داده هسر در نمود احوال فرزندان بهادر مذبور بنوک قلم حقیقت رقم بمقتضای حروف تهجی می آید

راجه بهادر

خلف دویم مهاراجه بهادر نام اصلی اش راجه نانک بخش است در عهد حضرت مغفرت منزل چون سن صغر داشت گاه گاهی بتقریب عیدین و نوروز و سالگره خاص حاضر دربار جهانمدار سیگردید و درین عهد حضور پرنور آدام الله اقباله حسب الحکم به نیابت پدر خود همواره حاضر دربار دولتمدار و در هر سواری مبارک با جمعیت همراهی مهاراجه بهادر همراه رکاب سعادت اندوز امیریست صاحب دولت بلند و مرتبه ارجمند صاحب منصب چهار هزاری دو هزار سوار و علم و نقاره و نوبت و پالکی جهالر دار و خطاب راجه بهادر از پیشگاه خلافت سرفراز و ممتاز نجیب پرور گشاده همت هر کس که باو رجوع نمود دیگر محتاج کسی نشده بمراد دل فایز میگردید بهر خدمتی که از سرکار سرفراز کردد آنچنان در رسد که مزیدی بر آن متصور نباشد چنانچه درباره موجودات سپاه و دیگر خدمات گاهی نالش هیچکس در سرکار نرسید و نام نیک مشهور گردید در موضع جلیل کوره بخرچ بسیار معبد با حداث در آورده هر سال در ایام جاتره

پنج لیسا میکند و برهمنان آنجا را تقید نمود که هر صبح و شام دعای سلامتی حضور پر نور مینموده باشند

راجه نرندر بهادر

خلف راجه دیبراج بهادر نام اصلی اش راجه رام پرشاد است از بدو آفرینش آثار فطرت و خرد هویدا
در سایهٔ جد بزرگوار و پدر ذیقدر باستفادهٔ علوم پرداخته بهرهٔ کامل حاصل نموده درین ایام ببلوغ
ادراک در جمیع امور پیر و بزرگان خویش است و در استدراک کلیات و جزئیات مصروف و در همه
مقدمات خیال عمده بکارهای اعلی در خیال خویش پیش پا دارد از فهم و ادراکش چنان بقیافه در می آید
که در ایام تکمیل خرد بخدمت کامله از پیشگاه خلافت اگر سرفراز خواهد شد میتواند ✣ ✣ ✣ ✣ ✣

راجه گوبند بخش بهادر

برادر خرد راجایان راجه راجه چندو لعل مهاراجه بهادر است آنچه که احوال بزرگان بهادر موصوف است
در احوال مهاراجه بهادر مفصل تحریر در آمد و نیز احوال خیر مآل حضرت غفران مآب و حضرت مغفرت منزل
علیهم الرحمه احوال ذات بهادر بعض لقلم آمده است معهذا در وقت روانگی مهاراجه بهادر برای بندوبست
ملک مفتوحه کرپه و ساهنوٹ و کپنی کوٹه وغیره که از نزد ٹیپو سلطان والی سرینگ پٹن داخل سرکار دولتمدار
گشت بهادر بعض معموری خدمت کرلا و ڑگیری بلدهٔ حیدر آباد که نصف معاملهٔ پیشکاری و دیوانیست از
پیشگاه خلافت سرفراز و ممتاز گردیده در اطاعت حکم جهان مطاع خداوند نعمت و فرمانبرداری اعظم الامرا
ارسطو جاه مدار المهام سرکار موفور نموده بمرتبهٔ بلند مراتب ارجمند رسید چون از بدو شعور آثار
بلند حوصلگی و سیرفکری و متانت رای و لطافت خرد از جبینش ظاهر و هویدا بود در عهد دیوانی میر ابو القاسم
میر عالم بعد تغیری و برهمی راجه مهیپت رام بخدمت بزرگ لشکر فیروزی که بندوبست دو صوبه برار بالاگهاٹ
و پایان گهاٹ و صوبهٔ خجسته بنیاد اورنگ آباد با جمعیت بست و پنج هزار سوار و پیاده ها و پلٹنهای بار

سرکار و توپخانه سرانگاره و دیگر جمعیت سرکار دولتمدار محوّل انگریزان ملازم سرکار فی الحقیقت بند و بست
نصف ریاست ازان متصور است سرفراز و مباهی و مشرف گشته مدتی مدید مشغول کارهای آنجا گردید که
امیران نامدار و خوانین عالی تبار سرکار مثل جلال الدوله بهادر و محمد صلابت خان بهادر و فتح جنگ خان
بهلول و محمد سبحان خان بهادر و صالح محمد خان بهادر و علی هذا القیاس دیگر امیران و منصبداران و سرداران و جمعداران
و کمیدانان مجموع در اطاعت امرش شبانه روز حاضر بودند و از پیشگاه حضور پرنور بمنصب شش هزاری
چهار هزار سوار و جاگیر لکها روپیه ذات و صفات و نوبت و علم و نقاره و نشان فیل و پالکی جهالردار
با جمعیت سواران و پیاده ها و رسالهای خاص معمور کار و بار کبیر فرازی سراپای جواهر اعلی مشرف
و مباهی شده عالمی را فیضیاب فرموده امیری بود با شان و شوکت و صلابت و صولت شجیع سخی
نجیب پرور رفیق نواز عدیم المثال صلابت دربار خویش بآن هیبت و صولت داشت که احدی را
طاقت گفتار غیر عرض ضروری لابدی هرگز نبوده که باهم مختلط باختلاط پریشان شوند هر کس را
که نوکر داشت تنخواه او بلا حرکت متصدیان دفاتر و خزانه ماه بماه میرسانید بلند حوصله گشاده
مزاج خوش اخلاق عالی همت همواره صحبت با علما و فضلا و حکما و فقرای شریعت و طریقت داشته
اینها را فارغ البال از حوایج روزگار گردانیده که مشکور و ممنون احسانها بوده تا حال شکریه
بجا می آرند چون بعد دو سه سال از لشکر فیروزی حاضر دربار جهانمدار گشت بسیار بسیار مورد الطاف
حضرت مغفرت منزل گردید هر گاه معاودت لشکر فیروزی را خلاف مرضی خویش معائنه فرمود
بحکمت عملی که آئین عاقلان روزگار است بالمره کناره نموده تا جلوس در گاه فلک اشتباه
خداوند نعمت حضور پرنور گردیده در دربار جهانمدار حاضر و سرگرم فدویت و جان نثاری و همواره
مورد الطاف شاهانی و مصدر عنایات خسروانی بود تا اینکه در سنه یکهزار و دو صد و پنجاه هجری
پانزدهم ماه رمضان المبارک ودیعت حیات نموده عالمی را ملال از ارتحال آن منبع بذل و نوال تا حال

قطعه تاریخ شخصے باین صورت تحریر نمود **قطعه** رحیل گشت چو با خیل خیل نیکوئی + ز دار لیست نموده بسر که
نوکه مقام + بسال صوری و هم معنوی آن فیاض + خرد لتقلب رسنده ز غیب این الهام +
شده بسر که بخوان سال راجه گوبند بخش + هزار و دو صد و پنجاه و نصف شهر صیام

راجه رام بخش بهادر و راجه گوور بخش بهادر

فرزندان راجه گوبند بخش بهادر اند بعد انتقال پدر بزرگوار خویش در عرصه چند روز که ایام عزاداری داشتند بخانه خود بوده پس از انقضای ایام برطبق یادفرمائی خداوند نعمت حضور پرنور بادشاه دنیا عالم پناه ناصر الدوله پسر فرخنده جلبخان بهادر فتح جنگ آصفجاه ادام الله اقباله وعمره و دولته حاضر دربار جهاندار گشته بخلعت سرفرازی مناصب بلند و خطاب ارجمند و جاگیر ذات سرحاصل محالات انبر وغیره مضاف بلده خجسته بنیاد اورنگ آباد و معه جمعیت و تعلقات خاص الخاص محالات بهنا باد وغیره سرفراز و ممتاز گردیده گوی سبقت و مدارج و معارج از چوگان همچشمان روزگار ربوده همواره مبذول نوازشات خاص خداوند نعمت اند و در سیر و بار و سواری مبارک باریاب از ابتدای نشو و نما آثار رشادت و بلند فطرتی از پیشانی هر دو کشاده جبین هویدا بوده عروج تمام دارد با اینهمه درین آوان شروع شباب باخلاق پسندیده و اشفاق حمیده کهن سالان زمانه مشهور و معروف شده که بهین و مهین و اهل دربار و خویش و تباری رایان مراتب و مناصب مناسب ممنون منت و احسان خود میدارند که مزیدی بر آن متصور نیست هر دو در یکتائی محیط عقل و ذکا و فهم رسا دارند و از کلیات و جزئیات و تدبیر فکری و مآل اندیشی فرد فرید روزگار اند محالات متعلقه خود را بآن مرتبه انتظام میدهند که موجب رضامندی خداوند نعمت و باعث آبادی رعایا و برایا که ودایع و بدایع الهی است در شجاعت و سخاوت و سلوک با نجبا و ارباب کمال کمال داشته مشهور آفاق

نیلی روان سه طاق اند صاحب منصب پنجهزاری سه هزار سوار و نوبت و علم و نقاره و نشان فیل وغیره پالکی جهالردار مشرف و مباهی اند و همیشه صحبت با علما و فضلا و حکما و شعرا و اهل علم و کمال دارند خصوص از نشره و نمای فرزند راجه رام بخش بهادر بادراک و استفهام می آید که بخدمت جلیل القدر سرکار دولتمدار عنقریب فایز شوند اجمالاً القلم در آورده

راجه سکه لعل بهادر

برادر نسبتی راجه گوبند بخش بهادر مسطور است از ابتدای نشو و نما در الطاف بهادر موصوف بوده بجمیع کمالات ظاهری و باطنی و صوری و معنوی معمور گردیده کارهای نمایان بظهور آورده در خجسته بنیاد کارهای خلایق بدرجه کمال بر آورده مورد تحسین و آفرین خلقت خاص است خلایق اورنگ آباد تا حال دست بدعای خیر اند درین ایام تا آخر ماه ذی الحجة الحرام سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و هشت هجریست باتفاق راجه رام بخش بهادر و راجه گوبند بخش بهادر باسپرداری الطاف خداوند نعمت و مساعدت زمانه قدرشناس در فکر عمده کارها صاحب انزواست و لیس آثار فرزندی های سلطنت است که بسرفرازی کار بزرگ حوصله بلندش نقاب از چهره اعتبار و اقتدار خواهد کشید ✢ ✢ ✢ ✢ ✢ ✢ ✢ ✢ ✢ ✢ ✢

راجه بالکشن بهادر

برادر عموی مهاراجه بهادر است از ابتدای شباب کشیده مزاج بلند و حوصله بزرگ فهم از جمیع بی تمیزیهای مردم بی تمیز متنفر بوده بکار پردازی پایگاه علاقه شمس الامرا بهادر امیر کبیر مامور بوده کارهای نمایان بظهور آورده مشهور ریاست گشته بعد ازان بکار کرادرگیری بلده فرخنده بنیاد حیدرآباد سرفراز شده علاقه پایگاه بتجویز مهاراجه بهادر براجه ملک رام ولد راجه جی شنکرداس گردید پس آن خردمند با رپاسبانی سند یافت کرادرگیری را بسهل الوجوه انتظام داده نام نیک بر صفحه روزگار برنگاشت و حسب الحکم خداوند نعمت حضور پر نور حضرت مغفرت منزل هر روز حاضر دربار جهاندار میگردید

و در همین ایام از فرط الطاف شاهانه بخطاب راجگی سرفراز و ممتاز گشت صاحب منصب چهار هزاری دو هزار
سوار و علم و نقاره و نشان و پالکی به نهایت نزاکت حسن و خوش صورتی تخم و چم و عماری خوش ترکیب
و اسلوب آسیری بود صاحب اخلاق کثیر الاشفاق خندان رو کشاده جبین سیر و تماشا دوست در هر
عرس و جاترا اشتر که تمام رفته تماشا مینمود روزی چند افغانان روهیله در اثنای راه که بهادر معنر برای
تماشای مجمع آصف نگر رفته بود ناگاه بالای کرسی سواریش بر افتاده چند زخم کارد و شمشیر زدند و کسر
از ان چهار روهیله بجان کشته شدند و دو کس فرار نمودند آن بهادر هیچ پروا نکرده بدستی تمام بخانه
خود آمده بخوبی تمام بخیه کنانیده در عرصه قلیل صحت یافته حاضر دربار جهاندار گشت چون قضا دارد
گردید بتاریخ غره صفر المظفر سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و هشت هجری جهان فانی را بعارضه ناتوانی
گذاشته بسرای جاودانی خرامید با راجه چندو لعل مهاراجه بهادر بسیار مشابه بود که از دور احدی
نمی شناخت

راجه تلجا پرشاد بهادر و راجه کالکا پرشاد بهادر

خلفان راجه بالکشن بهادر اند بعد رحلت بهادر مذکور پدر دلپذیر خود چون لمعات رشد و سعادت از سیمای
شان درخشان بود بعد انقضای ایام سوگ مورد الطاف خسروانی گردیده بمراتب بلند رسیدند
و بمنصب مناسب چهار هزاری دو هزار سوار و خطاب راجگی و خدمت موروثی کروڑگیری و نوبت و جاگیر
سیر حاصل ذات و صفات سرفراز و ممتاز گشتند و امورات متعلقه خود را بکمال انتظام ترتیب دادند که
مشهور آفاق گردید و نام آوری بدرجه کمال رسید هر دو منشای ارادت خوش مزاج کشاده دست
و چنین سخاوت و شجاعت کردار آل اندیش با اخلاق حمیده و افعال پسندیده جلوس سواری خود
بآن قرینه ترتیب میدهند که از دیدن آن تفریح مزاج میشود شتر سواران با نذاران هرکاره ها

پیادہ ہای علی غول علم برداران بہالہ برداران خاصبرداران جوانان عرب وسکہان وغیرہ معہ شاگردپیشہ وسواران وغیرہ مجموع بتکلف تمام با اسپان کوتل عربی وعراقی وفیلان ہودج وعماری باسرانجام کلابتونی وزیور طلاکار ونقرئی ہمراہ فیل عماری خویش قرینہ بقرینہ در ہر سواری مبارک حضور پرنور ودر سیر وتماشا معمول مستمرہ دارند سعہند ارفیق پرور نجیب دان قدرشناس نجبا قدرفرمای کمال واہل کمال ہموارہ بکارہای تعلقات خود مامور وبامورات محولہ خویش مصروف کہ تا حال ہمہ رعایا وبرایا واہل بازارات درونی وبیرونی بلدہ زبان خود ہا بصفت وثنا رکشادہ میدارند

راجہ جی رام راؤ رایراپان بہادر

راجہ رایراپان کلان در عہد حضرت غفران مآب میر نظام علیخان بہادر آصفجاہ ثانی بکارہای دفتر صوبجات سرکار فایز گشتہ بعد مدت ودیعت حیات نمود راجہ شامراج خلف موحی الیہ بر سر دفتر موروثی سرفراز شدہ بہ پیشکاری دیوانی کہ نیابت وزارت شش صوبہ دکن است معمور گردیدہ سر افتخار واعتبار بفلک رسانیدہ بہ نیکی ونیکنامی بسر میبرد بعد رفتن اعظم الامرا مدار المہام سرکار بہ پونا در معاملہ جنگ کہرلہ بہ مختاری وپیشدستی حضور پرنور سیاہی گشتہ کار وبار دیوانی سرکار را بذات خود انصرام وانتظام میداد بعد ورود بہادر مذکور از پونا وانقلاب امورات دربار دست از مقدمات کارپردازی کشیدہ ارادہ جاگیر خود متصل قلعہ بیدر نمودہ بخوشی سیری وتماشای باغ وراغ مصروف شدہ بتقسیم مقام تواری وانزوا گردیدہ بعد چندی خرت ہستی بربست من بعد راجہ چمنا راجہ بہادر دیانت وثبت بسعی وتابیر وانتظام رای ترک ببندت کہ فردی از افراد انتخاب روزگار بود بر سر حکومت ودولت بر آمدہ مدتی معمور کار وبار خود گشت کہ مراد از دفاتر صوبجات برار معہ بالاگہاٹ وپایان گہاٹ وصوبہ خجستہ بنیاد اورنگ آباد وصوبہ محمد آباد بیدر ومحالات صوبہ دار الظفر بیجاپور است

و اوقات عزیز خویش باستفاده علوم عربی و فارسی مصروف ساخت و همواره مورد تحسین و آفرین
خداوند نعمت گشته در عین جوانی جهان فانی را پدرود نمود مهندارای ترنبک پنڈت مختار کار و بار
درونی و بیرونی و امورات دفاتر و غیره بنمک حلالی و خیر خواهی آن تا بر عقل کامل انتظام داد که
خلقت خدا تحسین و آفرین نمود یعنی راجه جی رام راو بهادر مذکور را بر سروری و سرداری کارخانجات
محوله و مرجوعه اینجانبان بر آورده از حضور پر نور و از مهاراجه بهادر به سرفرازی خلعت و جواهر خدمت
سرفراز گردانید و بعد چندی است آنجا عازم ملک بقا گشت و رای سوناجی پنڈت خلف خود را
درباب درستی اینجانبان نصایح دلپذیر نمود چنانچه بر طبق آن راو مذکور عمل نموده گوی سبقت
از همچشمان ربوده با اینهمه راو مذکور نیز در عالم ابتدای شباب بجمیع صفات امیرانه موصوف و در
سخن شنوی سوناجی پنڈت معمور حسب مناسب عمده و علم و نقاره و نوبت و نشان فیل و عماری
و پالکی جهالردار نجیب پرور قدردان اهل کمال همواره بامورات سرکار مصروف ۰۰۰

راجه تلجا پرشاد

نبیره راجه دیو چند بهادر است که در عهد امیر الممالک صلابت جنگ بهادر بدیوانی خاص معمور بوده
کارهای نمایان بظهور آورد که از تاریخ تزک آصفیه مفصل هویدا میشود خانزاد قدیم سرکار بزرگان
ایشان در عهد حضرت غفرانمآب آنچه بمراتب بلند سرفراز و ممتاز بودند مانند روز روشن روشن است
علی الخصوص راجه دیا بهادر که همواره بخدمت معتمد خزانه صرف خاص رکابخاص معمور بوده همیشه
مورد الطاف خداوند نعمت گشته اوقات عزیز خویش بکمال ثروت بسر برده عازم دار البقا گشت
بعد از انتقالش برادر بزرگ راجه تلجا پرشاد مذکور یعنی رای شنکر پرشاد مورد الطاف حضرت
مغفرت منزل گردیده براستی و درستی تمام همواره در تنخواه خاص باریاب گردیده معمور امورات محوله خود
بوده در عین عالم جوانی انتقال نمود عاصی را بسبب درباداری و ملاقات شبانه روز

نهایت التفات طرفین بود بعد انتقال ایشان حضرت بندگان عالی حضور پرنور آدام الله اقباله
از فرط الطاف شاهانه راجه تلجا پرشاد مذکور را یاد فرموده بسرفرازی خدمت موروثی معمور فرموده
سربلند ساختند فی الواقع در حوصله بلند و مراتب ارجمند و حسن ملاقات و شیرین کلامی کلمات
و نجیب شناسی و قدردانی فرو فرید است امانت و دیانت ایشان مرتسم خاطر مبارک خداوند نعمت
و همیشه باریاب خلوت مبارک لفظ آدمیت که در جهان مشهور است در مزاج آن منبع اخلاق منظر
در آمده بفضله بطبق عادت معهود بزرگانه همواره با دوستان محبت ها دارد

راجه رنگ راؤ

از میراث داران تعلقه ابراهیم پتن است بزرگانش از ابتدای دولت خویش معمور میراث تعلقات
بوده اوقات خود بفراغت تمام بسر می بردند راجه مذکور در عهد حضرت غفران مآب باستصواب راجه
چهپیت رام به کار پیشکاری چهارده هزار جوانان بارپلا انهامی اثر در الدوله موسی ریموا سرکار
مباهی و ممتاز گشته کارهای نمایان بظهور آورده و در عهد خدیو حق آگاه حضرت مغفرت منزل
سکندرجاه بهادر علیه الرحمه بعد برهمی معامله راجه چهپیت رام چون آثار رشد از ناصیه اش ظاهر بود
در حاضرباشی چندی روز منظور نظر خاقانی و پسند خاطر سلطانی شده بتعلقات للوکهار دهپیه و
پیشکاری داران رساله خاص وغیره و دیوانی سرفراز گردیده بمدارج بلند و مرتبه ارجمند رسیده
نام نیک بر صفحه هستی برنگاشت و درین عهد میمنت مهد بندگان عالی حضور پرنور ادام الله اقباله
و دولته چون مهدویان چنچل کوره بعد اخراج بسعی مهاراجه بهادر بازوار و بلده حیدرآباد گشته در رساله
خاص بهادر موصوف قریب دو هزار سوار معه جمعداران و متفرقات بنوکر ملازم سرکار شدند همه
در علاقه بخشیگیری بهادر مذکور یعنی راجه رنگ راؤ در آمده محکوم حکم سرکار اند سوای این محالات قلعه
بهونگیر و شعلگده و امراوتی و کهول و دیگر دهات متفرق و جاگیرات محالات حضور پرنور که خود بدولت

واقبال از پیشگاه خویش بالمشافه مرحمت فرموده اند ضمیمه خدمات و تعلقات خود دارد از کثرت ارباب
احتیاج و هجوم سپاه وغیره محفل او نمونه محفل مهاراجه بهادر بنظر می آید صاحب منصب سه هزاری دو
هزار سوار و خطاب راجگی از پیشگاه خلافت سرفراز از بسکه شوق سواری اسپ بدرجه است اسپان عربی
و کاتهواړ و دکهنی در کارخانه خود بکمال درستی داشته همواره بسواری خویش تماشای عجیب بنماید
و فیلان کوه تن نیز بهمین قیاس ایشان است صاحب منصب بلند فکر بخشش شناس قدردان اهل کمال سپاه
دوست بذاته سپاهی بهادر سخی با ارباب احتیاج چنان میرسد که مزیدی بر آن متصور نیست همواره
بامورات محوّله خود معمور

راجه نانک رام

خلف رای سجن لعل است که قرابت با مهاراجه بهادر راجه چندو لعل داشت انچنانکه کمال علیات و اسما و
الله خوانی رای مذکور بود مشهور آفاق است که احدی بمقابله اش نمیرسید اکثر مهاراجه بهادر را
کارهای عمده و پیش آمده که حیران و پریشان خاطر میداشتند چون رای مسطور بدل توجه باطنی نمود
بسهل الوجوه برآمد مقصود گشت همواره بتوفیر تمام اوقات بسر برده ودیعت حیات نمود
اما راجه نانک رام از بدو شعور آثار عقل مندی و فراست از چهره اش ظاهر بود اراده تعلقداری
سرکار نمود اول از سرکار متعلقه سرکار ببدر سرفراز گردیده بخوبی تمام بند و بست نمود که نام نیک
بلند آوازه ساخت بعد ازان روز بروز ترقی تعلقات قریب پنجاه لاک روپیه از سرکار میدک
مذکور تا سمت مثم و برار وغیره در علاقه خویش درگرفت و قریب دو هزار سوار و پنجهزار پیاده
و ده ضرب توپ با پانزده فیلان پرشکوه همراه رکاب خود داشت و مدتی باین تزک و ثروت
معمور کار شده اوقات بسر برد و سلوکها با سپاه و نجبا و اهل کمال نمود که تا حال یادگار ازان بر زبانها
جاریست پس ازان به بعضی وجوه از عداوت مخالفان ناقدرشناس از همه خدمات و تعلقات

بالمره کناره کشیده منزوی گشته بعارضه استسقا جهان فانی را پدرود نمود عاصی مؤلف اوراق
در تمام عمر خود مانند رای بال چند کلان تعلقدار لکهاروپیه سرکار سمت جنوبی کدوال وتکهل وغیره
تا دریای کشنا و راجه نانک رام مذکور احدی باین کاردانی و دانائی تال کار رعایا پرور مال گذار
آبادان کار بچشم خود ندیده با اینهمه صاحب اخلاق وسلوک و اکثر محبت با اهل اسلام داشته
در صحبت ایشان میگذرانید با عاصی نهایت محبت میفرمود بدون خورانیدن چیزی رخصت نمیکرد
در قلعه سیدک عاصی برای بندوبست موضع راجپلی جاگیر خویش در سنه یکهزار و دو صد و سی و سه
هجری رفته با بهادر موصوف ملاقات نمود تا یکماه نزد خود داشته از سیر و شکار و تماشای
گل و گلزار و خورانیدن اطعمه لذیذه اقسام و دیدن رقص طوائفان آلشمت مسرور گردانید
بعد ازان بندوبست جاگیر عاصی نموده زمیندار آنجا را حلقه بگوش اطاعت عاصی ساخته
بهزار سعی موفوره رخصت الفراق داد عجب انسان خوشدل شگفته مزاج بی کینه آشنا پرست قابل
کارهای عمده سرکار تا زندگی ایشان نداد همچو انسان بسرفرازی خدمات بلند و علاقهای ارجمند
سرکار لایق تر میباشند از همه نباتت بهادر معز نانک رام کوڑه مشهور تر است اما راجه بالا پرشاد
فرزند ایشان که بتجویز ذاتی و آدم شناسی و گشاده پیشانی بجمیع صفات پدری موصوف است
اما از نامساعدت زمانه بمعاش ذات پابند از زوا است ✣ ✣

راجه گیانچند بهادر

خلف الصدق راجه نانک رام مذکور نبیره رای سجن لعل است که ذکر ایشان در احوال سابق گذشت
معهذا راجه گیانچند بهادر مسطور چون از بدو شعور برشد و تمیز در آمد والد ایشان بصبیه راجه
بالکشن بهادر برادر عموی راجه چندو لعل مهاراجه بهادر که بخدمت کرلا وڑگیری بلده حیدرآباد

از پیشگاه خلافت معمور بود خواستگاری نمود تکلف تمام بجلوه ظهور در آورد اظهار تکلفات طرفین موجب
طول کلام است بعد انصرام جشن طوی از پیشگاه خداوند نعمت بسرفرازی جواهر و خطاب و منصب مناسب
سرفراز و ممتاز گردید و همواره حاضر دربار فلک اقتدار میبود تا اینکه بعد ایامی چند فرزند نرینه از کتم عدم
بعالم شهود قدم نهاده خویش و بیگانه را خوشنود ساخت او تعالی شانه بمراد رسانید چون راجه نانک رام
بهادر سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و پنج هجری رهرو راه فنا گردید خلقت خدا را افسوس بها دست
داده کر بوقت ضرور از امورات ضروریه لابدیه کناره کشید جای حیرت است پس راجه گیانچند بهادر
بعد اتمام ایام سوگ از فکر رسائی خویش در عالم ابتدای جوانی بکاردانی از پیشگاه حضور پرنور از اولی
امورات محول خود را بدرستی تمام پرداخته مشهور روزگار گشت و بسبب نا اتفاقی ابنای زمانه دست از
تعلقداری سرکار کشیده بجاگیر ذات پابند انزوا گردید صاحب فطرتیست که از فیض قدردانی اش
بسیار کسان مرفه الحال شده با سپهداری افزایش دولت او منزوی گردید سیر چشمی از جبین او هویدا
خردمندی از فحوای کلامش پیدا صاحب مروت سخی بذات خود شجاعت خاندانی دارد همواره بر طبق
عادت پدر ذیقدر خود با آشنایان و دوستان والد خویش طریقه اتحاد مرعی و رشته سلوک ما میفرماید
نجیب شناس سپاه پرور نیک طینت بجمیع صفات بزرگان خود موصوف

ذکر راجه‌های عهد حضرت مغفرتمآب آصفجاه طاب ثراه راجه راو رنبها جیونت بهادر نبالکر

بزرگان بهادر معز منصبداران بادشاهی بوده‌اند چون حضرت مغفرتمآب نواب آصفجاه بهادر علیه الرحمه
از دهلی باراده تسخیر دکن تشریف بدکن آوردند سلطانجی نبالکر جد پدر ذیقدر الشان را با دو هزار سوار

و جاگیر سه لک روپیه و منصب هفت هزاری سرفراز کرده رفیق خاص خود ساخته همراه رکاب ظفر انتساب
آوردند و ایشان از راه نمک حلالی و جان نثاری در هر معرکه کارهای نمایان بظهور رسانیدند و کمال
معتمد سرکار بودند و در عهد حضرت غفران‌مآب راجه راو رنبها بخطاب جیونت بهادر و به منصب مناسب
هفت هزاری چهار هزار سوار و جاگیر موروثی مامور بوده در پرداخت آنحضرت مورد قدر و منزلت
گردیدند و نیز در عهد حضرت مغفرت منزل همچون قدر و مراتب اوقات عزیز خویش بسر بردند چندی
بسبب امورات چند در دیوانی سیر عالم بجاگیر خود محال کرملا وغیره رفته باز حسب الحکم حضور داخل مکان
خویش گشتند و در آخر عهد آن حضرت در سنه یکهزار و دو صد و سی و پنج هجری برای درستی امورات
خود بدولت خانه قدیم حضور پرنور فرود آمدند آنحضرت از راه قدردانی و قدوی نوازی منیر الملک
بهادر و راجه چندو لعل مهاراجه بهادر تقید بلیغ فرمودند که جلد مقدمات ایشان را انتظام داده
بعرض رسانند که ایشان بخاطر جمعی کلی بخانه خود روند و بیفکر باشند و تا بودن ایشان در حضور
یکصد روپیه هر روز برای رسدی خاص ایشان از محل مبارک بدست اصیل محل میفرستادند و میوه جات
و شیرینی بملاحظه آورده بدست بندگان عنایت میکردند بعد چند روز منیر الملک بهادر بر یکی شده
باطلاع و حکم حضور پرنور بخانه خود برده امورات محوله ایشان را بانتظام در آورده روانه مکان ایشان
نمودند و درین عهد میمنت مهد حضرت بندگانعالی حضور پرنور ناصر الدوله بهادر دام اقباله متواتر
درباره ادای قرضداران و سرفرازی سواران و پیاده‌ها و درستی جاگیر که بسبب رفتن محال کرملا جاگیر
ایشان در معاوضه محالات دیگر که در سرکار آمدند بجانب انگریز بهادر متعذر بود آنحضرت از راه
قدرپروری و بنده نوازی و درستی امورات فرموده لکها روپیه از خزانه عامره مرحمت کرده بحال
سهوم وغیره ممتاز و سرفراز نموده دست شفقت بر سر ایشان و اولاد و احفاد ایشان سایه گستر دارند
ایزد تعالی شانه آن فخر خاندان آصفیه را تا قیام جهان و جهانیان بر سر ما غلامان موروثی ابدالآباد

در بلد

دریایه خود نگاهدارد و در همولا چون عارضه لقوه و فالج رو نمود قوای بدنی را مضمحل ساخت با این همه
بسن یکصد و چهار سال مشغول دعای عمر و دولت خداوند نعمت است گویند جد راجه مذکور در عهد فردوس
آرامگاه محمد شاه بادشاه بسبب معامله تعلقات سرکار در قید امیر الامرا سید حسین علیخان بهادر از چند
سال مقید بود و هیچ صورت فیصله معامله بظهور نمی آمد اتفاقاً در ایام عشره محرم الحرام متصل مکان مقیده
ایشان امام باڑه بهادر معمور بود و شروع تعزیه شده آواز بگوش جد ایشان رسید بصدق اعتقاد
عرض کرد که یا امام علیه السلام فرزند شما مرا مقید داشته هیچ متوجه حال فیصله من نمیشود اگر از توجه عالی
رهائی من درین ایام عشره محرم شود تعزیه داری شما سال بسال بذمه خود و اولاد و احفاد خویش
گرفته بجا خواهم آورد اینچنین مشهور است که هم آنشب دفعتاً حسین علیخان بهادر بغیر سعی احدی
متصدیان خود را و دفتر بادشاهی را پرسید که تا حال فیصله فلانی که نکرده اند چه سبب بوده باشد
جلد ایشان را حاضر نمایند همین که روبرو آمد حسب رد و قدح نموده خلعت داده روانه مکان ایشان
نمود ایشان همون روز که ایام عشره محرم بودند تعزیه از بازار خریده در دار الخلافه شاهجهان آباد
بمکان خویش استاده کرده تعزیه داری بجا آوردند و تا حیات خود سال بسال مصروف غم و الم
و تعزیه داری از تیاری تعزیه عمده و خورانیدن غربا وغیره گردید ابا جیونت بهادر در عهد خویش
دوازده هزار روپیه یعنی در تیاری تعزیه دو هزار روپیه و در اخراجات روشنی و طعام هر روز
یکهزار روپیه جمله دوازده هزار روپیه خرج تعزیه داری عشره محرم هر سال خرج کرده بجلوه ظهور می آورده
بودند عاصی خود بچشم خویش دیده است که روشنی چراغان تخته بندی بالای آن چادرهای سرخ
راحتی نبود روغن مانند آب از بدر رو مکان بر می آمد و غربا برای روشنی چراغ خانهای خویش
میگرفتند و در خیابانهای صحن وسیع برآبها و شترزه ها و آهوها و شیرها وغیره صور مختلف از سبزی گندم
چنان درست میکاشتند و میکردند که چشم تماشائیان بحیرت در می آمد و تعزیه نهایت بزرگ

ویکار میناکاری ابرک وبراده وغیره زینت‌بخش باصره ناظران اولاالبصار بوده بعد عشره محرم روز
شهادت تعزیه را در آب می انداختند و باز بروز فاتحه چهلم از سر نو شروع کرده در تمام سال تیار نموده
استاده میکردند و دو شیر رو بیده بزرگ در مکان پهلوی تعزیه‌خانه می بستند و براجه مذکور بسیار الفت
میداشتند الغرض جیونت بهادر سپاه پرور کشاده همت نجیب شناس مجمع صفاتهای سرداری موصوف
اکثر سپاهیان بدولت ایشان جمعدارها شده فوائد لکهها برداشته متمول شدند چنانچه در بیوتلا
حاضر اند

راجه کهانڈے ارجن بهادر

خلف راجه جیونت بهادر است احوال بزرگان بهادر معزکه بقلم آمد سهنداجون جد بهادر مذکور در خلوت
مبارک سبرآدابگاه آمده مجرا نمود حضرت مغفرت مآب سرو قد بر مسند مبارک استاده شده مجرای ایشان
میگرفتند و بزودی حکم نشستن میفرمودند هرگاه بار او بشارت بر دهان پرخاش بظهور می آمد و شورش
جنگ بعرصه شهود میرسید آنحضرت ایشان را با سرداران دیگر و افواج قاهره سرکار اول بمقابله
میفرستادند ایشان از حسن خیرخواهی و کاردانی مخالفان را بحکمت عملی و بدلائل و براهین بر تصفیه
آورده میگذرانیدند که خونریزی مسلمانان و هندوان نمیشد و کار بصلح و اتحاد می انجامید
صاحب علم و نقاره و پالکی جهالردار و همواره بعزت و حرمت و علی هذا القیاس ارجن بهادر مذکور
درین عهد بندگانعالی بجمعیت سواران و پیادگان و جاگیر محالات بوم وغیره به سرفرازی
منصب عمده و خطاب مذکور سرفراز و ممتاز و در ظل عاطفت مورد عنایات بیغایات است
امیر قدیم صاحب منصب رفیق پرور جان نثار سرکار صاحب سلوک بهادر عصر قدم بر قدم بزرگان
خود نهاده در فدویت و جانبازی معه فرزندان خویش در تابعداری سرکار دولتمدار سرگرم
و با مورات محوله خود خبردار

راجه اوجاگر چند رای بهادر

فرزند جگر بند راجه خوشحال چند بهادر است بزرگان بهادر معز وقتیکه در سنه یکهزار و یکصد و پنجاه [illegible] هجری
فیمابین فردوس آرامگاه محمد شاه بادشاه هندوستان و نادر شاه دارای ایران صلح واقع شده
نواب آصفجاه بهادر برای انتظام دکن از پیشگاه خلافت رخصت انصراف یافتند راجه ساگرمل بهادر جد بهادر
موصوف را بقدردانی و افزایش مراتب عزت و حشمت همراه رکاب از دار الخلافه شاهجهان آباد
بدکن آورده مختار کاروبار دفاتر مال و ملک ساختند مشهور آفاق است که متصدیان
ذی مرتبه در کچهری مال در پیشدستی و اطاعت امر راجه موصوف مبهوت نارو میپوشتند و خدمتها بجا
می آوردند و اجرای کاروبار ممالک ششصوبه دکن از یک کچهری راجه مسطور انتظام و انصرام مییافت
و در عهد نواب شهید ناصر جنگ بهادر و نواب آصف الدوله امیر الممالک صلابت جنگ بهادر نیز فرزندان
بهادر معز راجه بهوانی داس دهرم ونت بهادر و راجه درگاداس دیاونت بهادر و هم در دولت
و عهد حضرت غفران مآب میر نظام علیخان بهادر آصفجاه ثانی نور الله مرقده هر دو بهادر مذکور و خلف
کلان راجه دهرم ونت بهادر راجه کیول کشن بهادر بامور کاروبار محوله خود بکمال ثروت و آبرو و عزت
بوده بمدارج اعلی رسیدند و کارهای نمایان بظهور آوردند و مورد الطاف شاهانه گشتند و در عهد
اعلیحضرت مغفرت منزل نواب عالیجناب سکندر جاه بهادر طاب ثراه راجه کیول کشن بهادر مذکور بسبب
عوارض بدنی و اعتماد کلی فقط حاضرباشی دربار فلک مقدار را بر ذات خود قرار داده راجه خوشحال چند
بهادر فرزند راجه دیاونت بهادر را و عموی خود را مختار کاروبار دفاتر سرکار و غیره نموده دست
استیلای ایشان بر تمامی مقدمات ریاست جاری گردانیده خود بعد فراغت از باریابی حضور پرنور
باستراحت و تفریح مزاج از پیرویان نواسنج و نوا سنجان پر پری مشغول بودند بعد ودیعت حیات ایشان

راجہ خوشحال چند بہادر کہ آثار رشادت و فراست و بلند حوصلگی از جبین او روشن بود مدتی بانتظام امورات کارهای عمده خدمت جلیل القدر سرکار پرداخته بکمال عظم و نشان و شوکت نمایان رونق تازه و زینت بی اندازه داده جهان فانی را وداع فرمود اما درین عهد بهجت مهد اعلیحضرت فخر خاندان آصفیه زبدهٔ دودمان سیادت و خلاصهٔ دوران نجابت و شرافت بندگان حضرت حضور پرنور عالیجناب معلی القاب عالم پناه خورشید اشتباه ما

شعر

مراورا سزد سلطنت کامگار :: که ذاتش بود سایهٔ کردگار

اعنی ناصر الدوله نظام الملک میر فرخنده علیخان بهادر آصفجاه خلد الله ملکه راجه اوجاگر چند رائے بهادر که تاریخ تولد الشان (دفتر مال کی نشانی ہے) شخصے گفته بدستور معهود مسطور بامورات ملک و مال دولت خداداد و بزوال تمامی سلطنت و ریاست بحسن فکر رسائی خویش بخوبی تمام انتظام و انصرام میدهد که مزیدی برآن متصور نیست امیر نسبت باشان و شوکت و دبدبه و صولت با اخلاق پسندیده و اشفاق حمیده خود عالمی را در گرفته برآمد کارهای خلق الله از جزئیات و کلیات بوجه احسن وابسته ذات گرامی اوست و غریب پروری و قدر شناسی نجبا و سلوک با ارباب احتیاج فرد فرید روزگار و رسم شادی برادران فرزندان و اقربا عالمی را بهره مند فرموده نام نیکنامی بر صفحهٔ روزگار می نگارد برادری و غیر برادری آشنا و بیگانه همه مشکور منت اوهستند مسافران وطن بمقصد کامیاب و تا هندوستان صیت همتش مشهور آفاق است امیران و سرداران و جمعداران و نظامی ملازمان و خانزادان سرکار دولتمدار همه باجرای امورات خود ها وابستگی بآن منبع خوبیها دارند صاحب منصب هفت هزاری هفت هزار سوار و علم و نقاره و نوبت و نشان و خطاب عمده و جاگیرهای سیر حاصل از پیشگاه خلافت و فرمانفرمای معمور منصبداران سرکار را از ذات والاش جان تازه است

محض بر قدردانی ایشان زندگانی بسر نمایند و جاگیرداران ہموارہ از فرط توجہش اوقات خود صا
بخوبی تمام بسر میبرند و از مصاعب و آفات محفوظ میمانند الغرض خوبیہای او را انتہایی و ہمت والا
نہمتش را حدی نیست تا کی بقلم حقیقت رقم بتحریر درآید برادران خوردان بزرگمنش از آنجملہ
راجہ رام پرشاد لالہ بہادر کہ قوت بازوی دولت است عجب اخلاق مجسم و ہمت باکرم ذی فطرت
عال اندیشش خردکیش در مقدمات باریک بینی دفاتر فرد فرید یکتای روزگار با اینہمہ صفات خاندان
خود مرد میدان کارزار بہر خدمت لایقہ کہ از پیشگاہ خداوند نعمت سرفراز شود بآن مدارج بلند و
معارج ارجمند انتظام بخشد کہ رشک ہمسران دیگر گردد آدم شناس نجیب قدر ہموارہ بسعی ارباب احتیاج
مصروف و نیز راجہ موتی پرشاد کیرت بہادر و راجہ گنجی پرشاد پرتاب بہادر ہمہ در مکارم اخلاق
و اشفاق و بکارہای محولہ موروثی اتفاق داشتہ بہ نیکنامی مشہور و معروف دربار جہاندار
و از فرزندان گرامیقدر رہین پدر خاندان ذیشان سعادت نشان راجہ کرن بہادر کہ از جبین
تفرج آگینش سر حاجت سند را قوت تازہ و امید بی اندازہ ببر آید کار خویش دست میدہد اخلاق
و فروتنی و سادگی مزاج و ہمت بخشی بہر طینت از بام افتادہ بر ذات آن ستودہ خصال ختم است کہ
سر دست جان تازہ در قالب بیجان فکر ہمند با امید بیکران میرسد و علی ہذا القیاس دیگر نونہالان
ستودہ خصایل و بلند فکرتان نیک شمایل ہمہ ذرات لمعات و الا نیز اند مثلاً راجہ اندرجیت بہادر
کہ راجہ اندر این زمانہ باید گفت در خوش اخلاقی و بلند ہمتی و خیرخواہی سرکار فردی از افراد
منتخب روزگار است و نیز راجہ آنندمل بہادر کہ سراپا فیض عالم از جبین منش ہویداست و از صفات
خاندانی مانند آفتاب جلوہ ہا دارد و راجہ دہن راج بہادر و راجہ بہوم راج بہادر فرزندان راجہ
لالہ بہادر کہ گوہر یکتای عدیم المثال بحر مواج فیض سائی اند کہ بجلوہ ظہور خواہند آمد بصفتہای
خاندان خود موصوف و تمامی باب قلم و اجرای کارہای سرکار دولتمدار از جزو و کل بہ نمک حلالی

و نیک خصالی معروف که خارج از تحریر و تقریر زبان و قلم است

راجه شنبو پرشاد بهادر

خلف ارجمند راجه شنبو پرشاد بهادر ابن راجه روشن رای بهادر است جد بزرگ بهادر معزز در عهد شاه عالم بهادر بادشاه غازی همواره معمور خدمات سلطانی و مورد الطاف خاقانی بوده در شاهجهان آباد ودیعت حیات نموده دو خلف ذی فطرت گذاشت یکی بخطاب بخشی بهادر سرفراز و ممتاز بوده تا انقلاب معامله سلطنت آنجا و برهمی امورات اوقات عزیز خود بسر میبرد دیگری راجه روشن رای مسطور از برهمی روزگار و مخالفت اعیان دربار چندی در دار الخلافه انزوا گزیده عازم سفر دکن گردیده وارد بلده فرخنده بنیاد حیدرآباد گشته باستدعا و طلب راجه چندو لعل که دران ایام در پیشدستی اعظم الامرا مدار المهام سرکار معمور بود ملازم شده معمور کاروبار محوله ایشان گردید طرفه اتفاق و نادر واردات اینکه در آن وقت یکی از مقدمات کلیات در پیشگاه حضرت غفران مآب علیه الرحمه درپیش بود که اعظم الامرا معه تمامی متصدیان علاقه دیوانی مانند راجه سورج ونت و راجه بهارا مل و راجه نیونت و غیره و خود راجه چندو لعل معه محرران دفاتر مال و استیفا نیز در انتظام و ارقام مقدمه مذکوره عاجز بودند و هیچ تدبیر و تقریر و تحریر مطابق مرضی مبارک آنحضرت صورت پذیر نمیگردید و مجموع اهل دربار در همین فکر متشوش و متفکر ماندند از حسن اتفاق راجه چندو لعل آنروز راجه روشن رای را نیز همراه خویش بدربار برده بود چون اعظم الامرا ایشانرا دیده از راجه چندو لعل پرسید که ایشان کیستند و کجا نوکر اند مشار الیه عرض کرد که از شاهجهان آباد تازه وارد اند و بالفعل در مکان فدوی فرود آمده شریک حال بنده هستند و بزرگان ایشان بخدمات شایسته بنده های بادشاهی بودند و الحال نیز بخشی بهادر برادر بزرگ ایشان معمور کاروبار پیشگاه ظل الهی هستند و ایشان بمخالفت اعیان دربار منصب و خدمت

موروثی را گذاشته بر اشتهار قدردانی حضور پرنور و جناب حاضر گشته اند اعظم الامرا فرمود که اینقدر مه
نازک را به ایشان نشان دهند شاید درستی آن باوراک و فهم ایشان موافق مرضی حضور پرنور صورت
پذیر شود که از قیافه ایشان سر افطرت بدریافت می آید پس راجه پنهو لعل و دیگر اعزه دفتر همه کیفیت
مقدمه معلومه را شرح جابیان نمودند راجه روشن رای آن مقدمه را الفهم درست خویش در آورده
آنچنان نقشه تازه جوابدهی آن صورت بست که در فهم هر ذی فهم بسهولت و عدم تشویش در آمده
تسکین خاطر بفزا گردید راجه پنهو لعل بسیار بسیار خوشوقت شده با اعظم الامرا عرض کردند و تمامی اعزه
بنهایت قدرسعی موفوره بعمل آوردند اعظم الامرا نیز بمجرد شنیدن و دیدن فرد کیفیت بندوبست
مقدمه معلومه کمال تفرح بخاطر راه یافته فرمود که راجه پنهو لعل راجه روشن رای قابل آنست که در زمره
ملازمان حضور پرنور باشد پس احوال ایشان مفصل بعرض اقدس رسانید که مورد الطاف گشت
و در پیشدستی اعظم الامرا به پیشکاری و سررشته داری سپاه ملازم سرکار مامور گردیده رونق تازه
بجلوه ظهور در آورد و به مراتب ارجمند فایز شده انتظام مهام جزئی و کلی بآیین بهین نمود که مصدر
تحسین و آفرین خداوند نعمت گشته بعد مدتی بروقت موعود ودیعت حیات فرمود فرزند
کلانش راجه شیو پرشاد بهادر بعد ارتحال والد خود بر تمامی کارخانجات و امورات سرکار دولتمدار
و علاقه های اعظم الامرا ارسطو جاه بهادر مدار المهام سرکار آن درستی و آراستی پرداخت که مزیدی
بر آن متصور نباشد و در دیوانی میر عالم نیز بوجه احسن اوقات عزیز خویش بسر برد که تمامی اهل دربار
را ابتهاج با آن منبع اخلاق بود و به مقصد های خویش کامیاب گردیده ممنون احسانها بودند و میر صاحب
موصوف را نیز از ان معتمد اعتماد کلی بود و هم در دیوانی منیر الملک بهادر مدار المهام سرکار دولتمدار ی
راجه چندو لعل مهاراجه بهادر هم مدار علیه امورات محوله خویش بوده که در باب توقیر و دلجوئی اش دقیقه
از دقایق خاطرداری فرو گذاشت نمینمودند صاحب منصب چهار هزاری سه هزار سوار و علم و نقاره

ونشان جنگ و پنڈاره های ممالک غربی بانتهاء فتنه و فساد باجی راو گورنه اندیش والی پونه هنگامه آرای
ممالک فسحت آباد دکن گردیده خرابیهای نامناسب بیحد و شمار کرده درباره رعایا و برایای ممالک
محروسه سرکار دولتمدار باعث ویرانی و بربادی گشتند بهادر معزّز از پیشگاه حضور پرنور حضرت مغفرت منزل
بسرفرازی جواهر و شمشیر و سپر میناکار و پاندان رخصت بدست مبارک خاص سرفراز و ممتاز شده با جمعیت
قریب ده هزار سوار و پیاده و پلٹنها وغیره معه ضرب آتشبازی بسرکردگی اکثر امیران صاحب فوج
و سالارداران و منصبداران سپاه ظفر موج که محکوم حکمش بودند چنان درستی رفع اعدا و مخالفان
و مفسدان و شرارت پیشگان برسائی عقل خرده دان بعمل آورد که مورد الطاف شاهانه
و مصدر نوازش خسروانه گردید چون وعده وصل در رسید در سنه یکهزار و دو صد و هجری
عازم سفر آخرت گشته نام نیک بر صفحه روزگار گذاشت امیری بود باخلاق پسندیده نجیب شناس
عالی طبیعت قدردان کمال خوش ترکیب حریفانه بجمیع صفات امیرانه موصوف آنا راجه شنبو پرشاد
بهادر بعد رحلت پدر ذیقدر خود امورات محوله خویش بآن درستی و راستی بانتظام در آورد که
اثری از اندیشه های زمانه صورت پذیر نگشت بلکه بوهم و خیال هم نه آمد و از پیشگاه خداوند نعمت حضرت
مغفرت منزل نیز مورد الطاف شده حکم شد که شبانه روز حاضر دربار جهانمدار باشد اینهم فرط دانائی
و فطرت آن بهادر است چنانچه تا رحلت آن حضرت بامور کاروبار بود و در جلوس میمنت
مانوس بندگانعالی عالم پناه ناصر الدوله بهادر آصفجاه ادام الله اقباله بافزایش مراتب و منصب
و خطاب راجگی و سرفرازی نوبت و جمعیت یکهزار با پلٹن های نو ملازم و معموری خدمت معتمد خزانه
عامره سرکار تعلقه موروثی و تعلقات لکها روپیه سابق و ایزاد سرفرازی حال امروز سربلند
و مفتخر است امیریست کشیده مزاج خدمات بزرگان روزگار و اولیای نامدار بصدق اعتقاد
معتقد خصوصاً در جناب با فیض انتساب حضرت حافظ حاجی مولوی میر شجاع الدین حسین زاد الله برکاته

اعتقادی که او دارد مانند روز روشن نزد من راست بذاته بهادر سخن نفیس مزاج تیز فکر تمال اثر باخلاق حمیده ستوده قدردان کمالات ارباب صناعت عجیب دان رفیق پرور بارازلان متنفر و بانجبا مالوف بجمیع صفات امیرانه موصوف

راجه منولعل بهادر

فی الحقیقت در نفس الامر فرزند جانشین راجه بهوانی پرشاد است که نسبت لایق و سعادت اصل از فرزند جدا نباشد راجه مذکور از قدیم الایام از بزرگان خود مورد الطاف حضرت غفران مآب گشته همواره شریک خدمت متعلقه پیشکاری خانسامانی ممتاز در عهد آنحضرت آنچه کارهای نمایان در درستی امورات سرکار در او پنڈت پردهان مادهوراو والی پونا از راجه مذکور بظهور آمد زیاده از دفتر است معهذا تا بودن عهد حضرت غفران مآب هیچ امر ضروری محلات خاص بدون اعتماد و اعتبار و اختیار راجه مذکور جاری نمیگردید تا بدیگری چه رسد بعد رحلت آنحضرت در عهد حضرت مغفرت منزل نیز تا بال عشرت و آبرو و حشمت اوقات عزیز خویش بسر برده همواره مصدر الطاف و اشفاق شاهانه گردیده ترددات فدویانه و تدبیرات عاقلانه معائنه میگردانید سوای فدویت و جان نثاری ظاهری در عالم باطن هم از اسرار مخفی که از بزرگان عالی تبار و فقیران واقف اسرار سینه بسینه که بایشان رسیده بود از انهم در درستی حال خداوند نعمت قصور نمینمود دلیل این معنی اینست در ایامیکه حضرت مغفرت منزل را عارضه استسقاء عاید حال گشته آماس بالای هر دو پای مبارک ظاهر گردید بلکه بر بدن مبارک نیز ظاهر شد و اطبای یونانی و مصری معالج بودند روزی راجه بهوانی پرشاد موصوف بر دیوڑهی مبارک زنانی بطرف نو بار محل که دواخانه متعلق عاصی محرر اوراق بود نزد عاصی نشسته مفصل کیفیت مزاج مقدس دریافته گفت که شما شاهد این حال باشند که امروز آماس بدن مبارک آنحضرت را من بالای بدن خویش از اسرار بزرگان که بمن عنایت کرده اند بر داشتم

فرداجه بنبید که آماس بالای بدن مبارک هرگز نخواهد ماند و حضرت را روز بروز صحت خواهد شد عاصی شاهد عادل حاضر است فی الواقعی که صبح روز دیگر بهمین طور همه ورم از بدن مبارک زایل گردیده بالای هر دو پای راجه بهوانی پرشاد که حاضر دیوڑی مبارک شده بود ظاهر گشت و تمام آن سال مزاج مبارک بصحت ماند عاصی اینقدر مه بعد دو روز بعرض اعلی رسانید پس خود بدولت و اقبال راجه مذکور را روبرو یاد فرموده ملاحظه کرده مبذول الطاف ساختند بار دیگر از عدم احتیاط شد آنچه شد اما حقیقت اینست که راجه بهوانی پرشاد را فقرا بسبب خدمات بسیار از اسرار بزرگانه آگاه ساخته بودند چنانچه از محذبات ایشان جا تراى رام لونی در رام باغ است که مردان هفت اقلیم می آیند و میخورند و میبرند و بعضے دو دو ماه چهار چهار ماه در آنجا اقامت ورزیده آرام میبابند و از کونات خود آگاه میسازند و اینحال مشهور آفاق است در بلاد و امصار پوشیده و پنهان نیست مهذا راجه منو لعل بهادر بعد رحلت راجه موصوف بامور امورات مرجوعه محول گشته آن طریقه معهوده را رونق تازه داد و صیت اخلاق و خدمات بزرگان را بر آوازه گردانید و مورد الطاف خداوند نعمت گردیده درباره ترحم شعاری و نیک کرداری و قدردانی و نصفت سانی فروغی هشت و در خیرخواهی سرکار و افزایش و آبادی تعلقات و تحثیر زراعت و تدابیر لایق فراهمی رعایا و برایا بند و بست امورات محلات خاص از جاگیرات و ماهوار بهانکه از نکات لابدی نامرعی نمیگذارد جناب حضور پرنور ادام الله اقباله از راه قدردانی نوبت نوازی در رام باغ مقرر فرموده در عوض اخراجات آن بجاگیر سیر حاصل سرفراز و ممتاز نموده با فزایش عزت و حرمت در ابنای روزگار مفتخر و مباهی ساختند الغرض راجه موصوف خوش مزاج بلند همت کشاده دست با خلاق پسندیده و صفات حمیده موصوف مهذا راجه منو لعل برادر ایشان نیز بصفات خاندانی موصوف است لکن چون بامورات کلیات دربار کم توجه میباید لهذا او را مورد دستی متعهدات خانگی و مروت و آدمیت از جمله نیک کردار انست

راجه بالمکند

راجه بال مکند بهادر

از اقربای قریبه مهاراجه بهادر راجه چند و لعل است چون از بدو شعور آثار رشادت و بلند حوصلگی از ناصیه اش هویدا بود مهاراجه بهادر از قیافه عاقلانه دریافته شار الیه را از طرف خود برای عرض و معروض امورات کار سیت نازک بجناب حضور پرنور بندگانعالی مدظله العالی در عالم مرشدزادگی مقرر و معین و حاضر نشانه روزگار داشت آن ممنبع فطرت و خرد در چند روز چنان منظور نظر خاقانی و مطبوع طبع اقدس سلطانی گشت که آنا فانا بار یاب میگردید و مورد تحسین و آفرین مهاراجه بهادر شده و کارهای نمایان بظهور آورده رونق تازه و جلوه بی اندازه گرفت بعد رحلت حضرت مغفرت منزل چون حق بمرکز قرار یافت و جهان از جلوس میمنت مانوس اعلیحضرت بالاامال شادمانی و کامرانی شد آن فردی یکرنگ مصدر الطاف شاهانه و مورد عنایات بی غایات خسروانه گردیده بسرفراز خدمات ممتازی و مختاری تعلقات و جمعیت سواران و پیاده ها و پلاتنهای بار و جاگیرداران و منصبداران و جاگیرات و مقطعه جات و محالات و دهات محلات و نیز به جزئیات و کلیات درونی و بیرونی دربار وغیره و به پیشکاری و بخشیگیری قریب بیست هزار جمعیت سواره بار و پیاده های بیشمار و خانزادان سرکار مشمول عواطف خاقانه است و فی الواقعی آن منبع حوصله بلند و فطرت ارجمند لایق ازین زیاده تر سرفراز بهاست گویا حضور پرنور بعلم قیافه دریافته کرامت فرمودند الغرض بهادر معزالیه بمراتب بلند و حوصله ارجمند بجا پرور صاحب سلوک با شرفا و احبا شیرین کلام نرم گفتار سخت کردار در معارک کارزار بر حال افتادگان مهربان در دستان مصیبت رسیدگان معقول گو معقول پسند متوجه بحال غریبان گشاده همت و گشاده دست قوی بازو و در معرکه سراپا جان نثار بکار سرکار فرد یکتای روزگار با وقار همواره در خیر و خیرات مصروف و در کار حسنه مالوف صاحب منصب مناسب و خطاب لایق سرفراز بهادار قلم از تحریر اوصاف او

بعجز مستشرف لهذا مختصری بتحریر و ترقیم درآورد

راجه مکهن لعل

در ابتدای حال لبلاقه پیشکاری سواران سرکار همراهی راجدار خان المخاطب قزادل خان که راجدار خان بیچاره از محیه ثبات او متصل آصف نگر تا حال آباد است مامور بود لعد ازان در حینیکه جناب حضرت مغفرت منزل در سنه یکهزار و دو صد و سی و چهار هجری در دولت خانه قدیم دو سال چون اقامت فرمودند در مقدمات دریافت احوال اسپان پایگاه محوله خان مذکور مشار الیه را یاد فرموده مامور پرداخت اسپان سرکار ساختند و بعد چندی هرگاه حکم جهانمطاع درباب ارسال ضروریات اسپان مذکور بنام راجه چندو لعل بهادر شرف صدور یافت همین ایشان را مسفر مودند که نزد بهادر معز رفته بند و بست آن نموده حاضر نمایند بعد چون حضور پرنور بدولتخانه عالی رونق افزا شدند و موافق معمول غله خاص خوراک آنحضرت مهاراجه بهادر بدست غوث خان جمعدار میفرستاد روزی حکم شد که خانه مذکور بی علم است غله بصحابت متصدی متدین داخل سرکار مینموده باشند لهذا مهاراجه بهادر راجه مکهن لعل مسطور را حسب الایما و اشاره اعتصام الملک بهادر عرض بیگی حضور پرنور که توجه بحال مشار الیه داشت مقرر کرده در حضور عرض کنانید که مکهن لعل را غلام یا بخدمت مقرر نموده است بصحابت او غله داخل سرکار خواهد کرد پس ازان روز چنان معمول که هرچه حکم حضور بنام مهاراجه بهادر صادر میگردید بنام مکهن لعل ارشاد میشد که به مهاراجه بهادر ابلاغ امر کند گویا بوکالت از طرف مهاراجه بهادر مامور گشت یکبار در ایام موسم سرما بسرفرازی دوشاله هم مباهی شدند تا رحلت آنحضرت بکار محوله خویش مامور بود و بعد جلوس و مسند آرای بندگانعالی مدظله العالی چندی سوال و جواب و عرض معروض مهاراجه بهادر بدستور قدیم باستصواب راجه بالمکن لعل می آمد

چون امورات خاصه که بذات راجه مذکور متعلق بود باز راجه لچهمن لعل مامور خدمت گردید و تا حال همون دستور مقرر و معین است و به منصب مناسب و خطاب راجگی نیز سرفراز لبسیار خلیق با اوصاف مشهوره معروفه موصوف با وجود خدمت لا ابقه معتبره که به هیچکس میسر نیست گاهی نخسته و عجب نظر آمد که نیز احتراز بوده باشد

راجه گوبند نارائن

ولد راجه بهونت که نام اصلی اش هرباجی نایک پیشکار قدیم خانگی اعظم الامرا ارسطو جاه است بعد انتقال پدر خود بالطاف شاهانه حضرت مغفرت منزل بماموری خدمات خزانه و جواهرخانه و جمعیت سواران و پیاده های سرکار و تعلقات و جاگیرات ذات و منصب موروثی و خطاب راجگی سرفراز و ممتاز گردیده مشهور آفاق گشت الغرض مشار الیه شیده طبیعت سپاه دوست در فنون سپهگری از تیر اندازی و برق اندازی و اسپ دوانی منفرد است و لسبر فرازی نوبت و گهریال نامور پسران ایشان نمونه وال خود اند بجمیع صفات

راجه اسونت راؤ

سابق در رساله عربان سید عمر خان جمعدار بماموری پیشکاری بوده بدرستی سرانجام سید اد لعبد ازان به پیشکاری عبدالله بن علی و شیخ احمد عبادی و بن شامش وغیره جمعداران در رساله همراهی مهاراجه بهادر مقرر شد و بخطاب راجگی سرفراز گشت در ینولا بخدمت محوله خود حاضر دربار و به نهایت آدمیت و فطرت خبردار است

راجه دلسکه رام و راجه رگهنانهه رام

خلفان رای راگهورام اند چون حال رای مذکور از ضعف پیرانه سالی باز و از آمد و بکار دربار معذور گشت

هر دو پسران مذکور معمور کار و بار دربار شدند چنانچه راجه دلسکهه رام بکار سررشته پیشکاری منصب اراز سرکار معمور و بصفات لائقه مشهور و باعتقاد بزرگان مستعد در چنچل گوڑه مسجد و باغ دل فزا و مکان برای مسکین شاه درویش که یکتای عهد خود بود نا تعمیر و احداث در آورده بعد رحلت ایشان مدفون ساخت و بخدمت مصروف است و در راسته کوه شریف متصل کوٹهی عمارت بزرگ و باغ دلکشا بجدیت در آورده که کار تعمیرش جاریست آدم بسیار خوش خلق با فیض در خدمت فقرا بجدیات حاضر متصل بهادر گوڑه دیولی گلشن باغ و برادرها باغ احداث نموده جا نزای آن بخرج بسیار و خیرات بغربا میباشد راجه رگهناتهه رام پسر دویم بخدمات دفاتر سرکار معمور و بصفات خاندان خود مشهور است

راجه مکٹ رام

ولد راجه جی شنکر داس ابن راجه چتربهوج داس است جد راجه مذکور راجه چتربهوج داس دیوان و کارپرداز و مختار سرکار مرشدزاده آفاق عالیجاه بهادر بوده کارهای نمایان بظهور آورده همواره بارباب حضور حضرت غفرانمآب میگردید و در همون ایام که مرشدزاده مذکور خروج کرده چنانچه ذکرش گذشت راجه مذکور مآل کار مرشدزاده موصوف درست ندیده همراهی نکرده حاضر دربار حضور پرنور بوده بعد چندی ودیعت حیات نمود عاصی ایشان را بچشم خود دیده که مرد نهایت معقول و ذی خیر و خیرات بوده بعد انتقال و راجه جی شنکر داس پسرش هرگاه بسن رشد و تمیز رسید اینبگاه حضرت خلافت بخدمت دیوانی شمس الامرا بهادر معمور گشت و بعد ازان بکرڑوڑگیری بلده حیدرآباد سرفراز شد و دیوانی امیر کبیر براجه بالکشن تعلق گرفت من بعد ازسو مزاجی طرفین بدیوانی امیر کبیر باز مباهی شد و کرڑوڑگیری براجه بالکشن پذیرفت پس ازان باز بخدمت کرڑوڑگیری بلده فایز گشت هرگاه فیما بین مرشدزاده آفاق مبارز الدوله بهادر و راجه چندولعل

بسبب بعضی وجوهات نزاع لفظی بوقوع آمد و به مقدمات چند نبیره شکوه جنگ از دست جوانان رسله
راجه چندو لعل کشته شد مخالفان راجه جی شنکر داس که برادر زاده موصوف و همحال طرفین فهمانیده
باعث خون راجه جی شنکر داس مسطور در عوض خون نبیره شکوه جنگ مذکور گردیده بوقوع آوردند
پس از چندی مزاج مقدس حضرت غفران منزل نهایت منغص شده راجه بکت رام پسرش را که خورد
سال بود بفرط الطاف شاهانه بخدمت موروثی کروڑگیری بلده مباهات بخشیدند و در اندک
مدت چون بسن تمیز رسید در آمد برآمد دیوانی امیر کبیر معمور گردانیده کروڑگیری بلده براجه بالکشن
بخش فرمودند چنانچه تا الآن راجه بکت رام معمور کاروبار دیوانی باستقلال تمام است
در آدمیت و مروت و قدردانی سپاه و نجبا مشهور

راجه مرلی دهر

نبیره راجه بنسی دهر برادر نسبتی راجه جی شنکر مذکور است به پیشکاری بعضی منصبداران سرکار معمور
چون بسن رشد رسیده در دبستان علم سیاق و سباق مصروف و حاضر دربار حضور است

راجه بشن سنگه

برادر حقیقی خورد راجه نانک رام است حقیقت حال بزرگان ایشان در احوال راجه نانک رام با تمام
آمدا، رای مذکور اول همراهی راجه چهبت رام مشاک روزگار بوده بکارهای فراوان معمور گشته
بعد برهمی کار راجه چهبت رام و سرفرازی راجه چندو لعل بخدمت پیشکاری سرکار در روانگی راجه گوبند بخش
بکار عمده لشکر فیروزی به پرداخت بزرگانه راجه گوبند بخش رای مذکور اکثر بکار فرمائی تعلقداران
و سر مقدمات مرجوعه آنجا در تعلقات برار و اورنگ آباد معمور بود و نیز تجویز و اسنرضای راجه
موصوف بسوال و جواب کاغذات نزد صاحبان انگریز هم مدتی اوقات بسر میبرد و سرگاه همراه لشکر فیروزی

از راجه گوبند بخش درگذشته وارد بلده حیدرآباد گردید رای مذکور رای گوبند بخش نیز پا بانزدا
داشت بعد انتقال راجه مذکور بسرگاه صبیت آبادان کاری ومال گذاری ونمک حلالی وجانفشانی
او بعرض اقدس حضور پرنور درآمد از راه خانزاد پروری یاد فرموده بباریابی وحاضرباشی
دربار جهاندار سرفراز وممتاز نموده ودر اندک حضوری بتعلقه تانډور سربلند ساختند چنانچه
بالطاف شاهانه زعنایات خسروانه بمعموری خدمت شبانه روز حاضر دربار جهاندار است آدم ذوالقدر
بذات خود شجیع با همت خلیق مزاج با همه محبان مسلوک محبت است

راجه سکهه لعل

برادر علاتی راجه نانک رام است دربنولا بالطاف حضور بدبهات جاگیرات سرکار معمور کار وحاضر
دربار جهاندار است آدم هوشیار پراخلاق

رای چونگی رنگ راو

بزرگان ایشان در عهد حضرت مغفرت منزل همواره معمور کارخانه خزانه دستی خاص که بالای دیوڑھی
مبارک تویه محل گردیده همیشه حاضر دربار وباریاب می بودند ومشارالیه نیز همراه بوده مصروف
تنقیح حساب آنجا میگشت هرگاه بسن رشد وتمیز رسید در جناب اقدس حضور پرنور بعالم مرشدزادگی
ملازم رکاب دولت واقبال شده بخدمات سرفراز گردیده حاضر حضور ماندند وبعد مسند آرایی سلطنت
بتعلقات لکهاروپیه سرفرازی یافت چنانچه دربنولا شبانه روز مشغول عواطف سلطانیت
کامل الخرد راست کردار خیرخواه سرکار در کار حسنه مصروف شخصیکه باحوال او هیچکس نپردازد واو در
گرفتاری احتیاجات خویش حیران وپریشان باشد رای مذکور نظر بر خداترسی وخداشناسی بذات
خود برآمد کارش از ضداد بذمت نموده خالصا لله بمراد ومقصدش میرساند که محض موجب خشنودی

خداوند

خداوند حقیقی و درازی عمر و دولت خداوند نعمت و رضامندی خلقت خدا باشد در سینه بیگانه و بیگانه دو نقش یکسان است درین زمان همچو انسان کمیاب و لایق خدمات لایق برادرش رای سکهارام نیز بسیار دانا قابل بصفات خاندان خود موصوف

رای لچهمن داس از مدت بسیار و پرداخت و تربیت و بنده نوازی خداوند نعمت ممتاز گشته و به تعلقات سرکار و علاقه کارپردازی دیوڑهی مبارک سپاهی بوده همواره مورد الطاف شاهانه بودن بعد بعارضه تپ محرقه در همین سال بسر راه فنا گردید بسیار آدم ذی اخلاق بود پسرانش بکار موروثی سرفراز اند

رای لچهمن داس

بزرگان رای مذکور از قدیم الایام در سرکار دولتمدار بخدمت مشرفی دیوڑهی خوابگاه مبارک بسر برده اند و در عهد مختاری مهاراجه بهادر مدار المهامی راجه نانک بخش راجه بهادر معمور گردیده از امورات جزو کل در دست اختیار خویش دارد صاحب همت زیاده از مقدور خود است در باریک بینی داخل جمعیت سرکار فرد کامل روزگار که مهاراجه بهادر شکور همیشه اند آل اندیش بصفات بسیار موصوف لایق کارها لایق و عمده است پس از آن یک ڈبه در مشهور بقیمت هفتاد هزار روپیه از جواهرخانه راجه نانک بخش بهادر دزدیده مقید شده نمک حرام بعالم مشهور گردید و راجه عذر معافی قصور فرموده و تابعداری خود میدارند و تا حال موجود است

حرف الزا زبردست خان بهادر

خلف خانجهان خان بهادر و والد زبردست خان کلان که در معرکه کشتن حیدر جنگ مختار بوسی بهوسی

شریک حال حضرت غفران مآب بود مولد بزرگانش شهر قصور است که همراه رکاب حضرت مغفرت مآب بدکن
آمده کارهای نمایان بظهور آورده مورد الطاف خداوند نعمت ماند زبردست خان بهادر کلان
همواره رفیق خاص حضرت غفران مآب از وقت مرشدزادگی شریک حال بوده حیدر جنگ مذکور
را بقتل رسانید و تا جلوس سریر دولت همراه رکاب گشته سر موجدائی نورزیده به منصب پنجهزاری
رسیده بعالم باقی خرامید خلفش خانجهان خان بهادر حال بمراتب علیه فایز گشته همیشه مصاحب
حضوری بود صاحب منصب پنجهزاری و تعلقداری بیدر و پانگل و بجاگیر حال قریب بیست هزار
روپیه و تعلقداری فراشخانه سرفراز بوده ودیعت حیات در عهد حضرت مغفرت منزل نمود
دو پسر خاصه و دو پسر از دیگری گذاشت مهین پور نظر بهادر خان که ذکرش خواهد آمد از زبردست خان
بهادر حال بجاگیر چهار هزار روپیه موروثی که تقسیم یافت و تعلقه فراشخانه از پیشگاه حضرت مغفرت
منزل مباهی گشت و بمنصب سه هزاری هزار سوار سرفراز گردید و باتحاد و سلوک مهاراجه بهادر
بجاگیر قلعداری سرکار اللکندل وغیره معاش قریب بیست هزار روپیه نیز فایز گردیده همواره
مامور کار و بار خود بوده است امیریست قدیم سبز فکر در گفتگوی فقیرانه خیلی مهارت داشته
با فقیران همه گروه ها محاربه لفظی مینماید در علم تصوف قدرتی بهم رسانیده از پیشگاه حضور پرنور دام الله
اقباله رخصت زیارت درگاه فلک مرتبت حضرت خواجه معین الدین چشتی هند الولی عطائی رسول
قدس الله سره العزیز گرفته باجمیر تشریف رفته سعادت حاصل نموده و از آنجا تبرکات پیراهن و
دستار خاص وغیره آورده در مکان علیحده متصل مکان خویش در محل پوره آستانه و درگاه
آنحضرت مقرر کرده بتکلف تمام عرس مینماید چنانچه بتاریخ سیوم ماه رجب المرجب هر سال صندل شریف
بتزک طمطراق می آرد و چهارم ماه مذکور مجلس و روشنی چراغان با جلسهٔ رقص و راگ میکند مریدان
شاه قاسم حالی قدس سره را بسبب اینکه بهادر مذکور بجناب آن حضرت مرید شده خلافت حاصل کرده ا

سید محمد شفیع خان جمعدار که خلیفه و جانشین است جمع نموده حالت وجد می آرد تا سه روز نوبت و رقص جاری میباشد بعد الوقت مراجعت از درگاه شریف اجمیر در ناندیر نیز رفته با سرخیل سکهان ملاقات نموده حکمنامه بنام راجه چندو لعل مهاراجه بهادر آورد که زبردست خان بهادر اگرچه فی الحقیقت در مذهب و ملت بزرگان خویش مستقیم است اما انظر العالم دیگر از بابان هم جدا و خارج نیست هرگاه بملاقات مهاراجه بهادر و راجه راجهای سراج بهادر میرفت سلام بآئین سکهان میکرد لیکن واگرو گی فتح میگفت و ایشان اندرون مکان پوجا بالای آسن مینشانیدند و همواره در خانه متگذاری قبر شریف شاه قاسم حالی مذکور که در بازار اردوی حیدرآباد است میماندند و اخراجات عرس وغیره بذمه خویش داشته بعمل می آرد و یک خیمه بزرگ برابر میدان قبر آنحضرت پنج پنج هزار پانصد روپیه معه دیگر فرش شطرنجی و چاندنیها تیار نموده نذر درگاه کرد که حالا در هر عرس استاده نموده مجلس میکنند و یک باغ دلچسب پر از میوه های بسیار و درختان بیشمار بوسعت دو رو نیم کروه با عمارات هفت طبقه در موضع قطب بذات خود زمین خارج جمع خریده باحداث در آورده و بازار دوکاکین نشستر آباد ساخت که در هر هفته بازار آنجا میشود و خلقت اطراف و جوانب برای خریدی اجناس از دور می آید و همواره در آنجا بوده بسیر و راگ و رنگ مشغول میماند آخر الامر بتاریخ دهم صفر المظفر سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و هشت هجری یک سال بعارضه استسقا و تکلیف کشیده متوجه عالم عقبی گشت و در روضه حضرت موصوف پائین قبر شریف مدفون گردید

حرف السین سراج الملک بهادر

نام اصلی آن منبع امارت و شهامت میر عالم علی صاحب است خلف سیوم امیر الامرا منیر الملک بهادر بعد رحلت پدر عالیقدر خود بجمیع امورات کارخانجات مرحوم مغفور رسیده مشغول انتظام گردید

وجناب بندگانعالی مدظله العالی حضور پرنور ادام الله اقباله لکهوکها روپیه از خزانه عامره سرکار برای
ادای قرض افغانان و عربان و گوسائیان و ساهوان و تنخواه داران وقت مرحوم وغیره که هنگامه
آرا بودند عنایت فرموده فارغ البال گردانیده سر عزّ و افتخار باسمان اقتدار رسانید که هیچکس
پدر فرزند و در باره پسر مطبوعه خویش چنین نوازش و شفقت نکرده باشد طرفه اتفاق و نادر ماجرا
اینکه مندوخان بونلی مهدوی پسر کلان نامدار خان بونلی که تقاضای یک لک روپیه بابت
قرض خود و تنخواه پنجاه سواران ملازمان رساله بهادر معز بذمه بهادر موصوف داشت و همیشه یکی
از افغانان خود را که مرد معامله فهم بود بخدمت بهادر معز برای سوال و جواب و طلب زر میفرستاد
و بهادر ممدوح در تشفی خاطر می نمود بر اینمعنی که هر چند فیصله تمامی قرض خواهان مرحوم مغفور از سرکار شده
اما قرض شما خاص بذمه من است اندکی صبر کنند هرگاه رقم از حضور بیجا میشود عوض شما را بخوبی میدهم
هیچ فکر نکنند او در اخیال چنان شد و واهمه صورت بست که بهادر معز عوض قرض تمامی قرضخواهان
در حضور پرنور معروض داشته نزد متصدیان سرکار نویسانیده اند اما هیچ از قرض و تنخواه من در حضور
خبر نکرده اند این چه معنی باشد شاید اراده ایشان ندادن حق ما است لهذا مشوش و بیقرار می غلطید
و فکرها میکرد لیکن ندانست که بهادر معز برای ادای اینقدر بار گران یک لک روپیه نزد اگر دست خود
خواهد افشاند بر زمین خواهد افتاد خدا داند کدام مصلحت بود که حال قرض نزد حضور پرنور اطلاع نمود
صبر را کار فرمودی تو کجا میرفت روزیکه حضور پرنور اراده قلعه گولکنده فرمودند صبح دو صد جوان
دکهنی نوملازم بر مکان سراج الملک بهادر فرستادند که در حزم و احتیاط ایشان خبردار باشند که هیچکس
از تقاضا داران به بهادر معز اذیت نرسد چون این خبر بسمع مندوخان مذکور رسید و قضا هم روکش
بود از سواری مبارک حضور پرنور برگشته بخانه خود آمده با پنجاه سوار مهدوی شریکان خویش در مسجد
متصل دروازه چادر گهات اندرون بلده که نزدیک تر از خانه اوست در مصلحت تیار نشسته

اوّل

اول دو افغان را یکی معمولی و دیگری نو بدستاویز وسیلهٔ سرخ بخدمت بهادر معزز فرستاد باین بهانه که این
جوان ملازم جناب در رسالهٔ سواران است در میان موضع ایکیلی شادی خود کرده برای نذر حاضر شده
است هرگاه باین حیله و بهانه نزدیک بهادر معزز رسند هر دو پهلو در آمده نگذارند که برخیزند تا رسیدن
من بنشانند که اینک من هم میرسم و آدم دیگر را برای خبر اندرون رفتن اینها همراه نمود که زود خبر
آورده دهد چون هر دو مسلح خان مذکور در دیوان خانه آمده نشسته بمعرفت سید عیسی علی عرض
کنانیده بهادر موصوف از سید علی مسطور که در میان معاملهٔ ایشان شریک بود پرسید که این جوان
را چه باید داد نامبرده عرض کرد فقط پانزده عنایت کرده رخصت فرمایند بهادر معزز در بنگله
مکان چهته بالای کرسی نشسته هر دو را طلب فرمودند پس هر دو نزدیک تر آمده نذر گذرانیده
هر دو در پهلوی سراج الملک بهادر متصل غیر منفصل نشستند نهایت متضبود و مستعد با اسلحه خود هر چند
خدمتگاران وغیره منع کردند که خلاف معمول این چنین با ادب نیست فیمابین شما هم امروز فردا بخوبی خواهد شد
خاطر جمعدار ندادو شان جواب دادند که ما را آنچه حکم جمعدار شده بود بعمل آورده ایم جمعدار او هم حاضر میشود
وقتیکه او بجناب خواهد رسید با علیحده خواهیم شد الّا چون او مالک ما است بر طبق ایمای او
حاضریم درین عرصه آفتابی مسند و خان بنظر بهادر موصوف درآمد که بازخان با پنجاه جوان سوار
داخل جلوخانه شد پس سراج الملک بهادر از کوچ یعنی کرسی دراز برخاسته بالای مسند نشستند و منتظر
آمدن او گردیدند و هر دو کس قسمیکه متصل نشسته بودند بودند مسند و خان از اسپ خود تنها فرود آمده
خواست که اندرون دیوانخانه رود محمد غالب جمعدار عرب پسر لطفی شیخ احمد خان عبادی همراه جناب
که بر دروازه بایکه و نفر جوان خود نشسته بود گفت جمعدار جوانان شما که اندرون هستند شما نیز
اطلاع کنانیده بروند و سلاح خود را در بیجا داشته باید رفت که حکم حضور پرنور است اینکه معزز نشسته
اصل و سود بود سود و سهو خویش در همین دانست که لغضه در آمد و از خود بیرون شد و بر تفنگ

بعد قتل و قتال طپنچه که مخفی در بغل داشت بر آورده بطرف جمعدار مسطور سر داد بفضل الهی که شامل
حال راست کردار است تیرش از پهلو تهی کرد یعنی جمعدار مذکور همینکه یک قدم بجای دیگر گذاشت
تیر طپنچه او خالی رفت چنانچه عقبش استاده بود جنبیه از کمر خود فورًا بر آورده چنان بالای پهلوی
آن نمک حرام بد باطن زد که از سر پهلو تا اسفل در آمد و در افتاد و زخم دیگر امعا و احشا را بیرون
گردانید بمجرد رسیدن آواز طپنچه و شنیدن این حال فتح علی معه برادر خود میان جان کار رستمانه
کردند همینکه متصل بهادر معز استاده بودند از راه نمک حلالی و جان نثاری دفعتًا بر سر هر دو جوانان
که قریب بهادر موصوف در گرفته نشسته بودند برافتاده از خنجر و جمدهر و شمشیر و لگد کار هر دو بانصرام
و اتمام رسانیده نعش او نهار از بر انداختند پس بهادر موصوف را عرض کردند که الحال جناب
بلقیس مکان زیب النسا بیگم تشریف ببرند درینجا هرچه خواهد شد تدارک آن بعمل خواهد آمد
بهادر معز از منت و عاجزنالی خیرخواهان با استقلال تمام روانه مکان میر عالم مرحوم گشته بفراغت
تمام نشستند و چهار جای اخبار یک یک کس گردیدند عرب درین عرصه قریب یکصد جوان بهم جمع شده
زیر و بالای مکان چهته را مضبوط ساختند و دروازه جلوخانه بند شده سواران سند و خان
در مسجد جلوخانه که بودند بنادیق بطرف عرب سر دادند فیما بین اینها و عربان جنگ عظیم و هنگامه
مستقیم روداده هشت نفر از افغانان و دو اسپ سواری اینها بکار آمدند و دو سه کس که اندرون
دیوانخانه آمده در پائیخانه پنهان شدند جان خود که در همو بجا که مقدر بود دادند عرب از چهار طرف
غلو کرده جوق جوق سقف و جدار عمارات را در گرفتند و تا دروازه دهلی و فصیل شهر در قبض و بند و بست
خویش در آوردند چون این خبر به بازخان برادر خرد سند و خان رسید او نیز با پنجاه سواران
افغان جهدوی از خانه خود بر آمده تا بکناره دریای موسی آمد عربان که بالای فصیل بلده مستعد بودند
چنان بنادیق ها سر دادند که قدم اندرون دریای مذکور نتوانستند که گذارند آخر الامر مهاراجه بهادر

به بازخان

به بازخان گفته فرستادند که بخانه خود بروند و دیگر مصدر فساد و هنگامه نگردند که در حق شما همین بهتر
است وگرنه ناحق از دنیا خواهند رفت و کشتگان خود را بالای یکه و منزل گاڑی بازاری بر داشته
ببرند و دیگر مصدر فساد شدن بیخ از بنیاد خود بر کندن است بمجرد ورود احکام خان مذکور بخانه
برگشت و خدمتگارانش دو تا گاڑیان شهری بازاری کرایه آورده مردگان خود را بردند
و اسپان مرده را حواله چماران کردند که گوشت بخورند و پوست برای ایشان آرند چون سراج الملک
بهادر در مکان میر عالم مرحوم داخل گردیدند و این همه کیفیت بعرض اقدس حضور پرنور رسید دو صد
جوانان بار آورده لون صاحب فرنگی نیز فرستادند که بسمت جلوخانه میر عالم بوده خبرداری نمایند
و احدی را بدون حکم سرکار نگذارند و دو صد جوان دکهنی دیگر برای حفاظت اطراف مکان حرمت
نمودند و تقید بلیغ فرمودند که بیشتر الغیر حکم سرکار اندرون رفتن ندهند تا بدیگر کس چه رسد
مصرع رسیده بود بلای ولی بخیر گذشت یعنی دشمنان در فکر خود تصور کرده بودند که بالکل
خاطر جمعی شود اما فضل الهی شامل حال شد و توجه خداوند نعمت نگاهداشت و نیکی نیت و بدر روح
مرحوم بکار آمد الغرض بهادر موصوف امیریست با شان و شوکت و صلابت و وجاهت تیز فهم آل اندیش
کم گو پر اخلاق با فطرت قویم و خرد مستقیم متین کشاده جبین فراخ همت با آئین بهین منتظم دولت
واقف رموز خفی و جلی ریاست با رأی بهین بردبار یکتای روزگار منشار خدمات جلیل القدر
وزارت صاحب منصب هفت هزاری هفت هزار سوار مورد الطاف سلطانی مشمول عنایات
خسروانی بسرفرازی نوبت و خطابهای بزرگ و پالکی جهالردار و علم و نقاره در فدویت
و جان نثاری سرکار مامور رفیق پرور قدردان کمال و اهل کمال
اقربا نواز بجمیع صفات امیرانه و وزیرانه
موصوف

سردار الملک بهادر

نام اصلی اش گهاسی میان است برادر نسبتی شمس الامرا تیغ جنگ بهادر در عهد حضرت غفران مآب برساله ها
هفت هزار سوار و پیاده ها وغیره سرفراز بوده همیشه مصاحب مقرب و باریاب حضور پر نور بود حسب
منصب هفت هزاری و علم و نقاره و نشان و نوبت و پالکی جهالردار و خطاب ملکی از پیشگاه خلافت
سپاهی مشرف بالای دبل کنڈی با جمعیت سنقه حشم احتشام جنگ فرخ مرزا آنجنان کارهای
نمایان بظهور آورد که مورد تحسین گشته مشمول عواطف سلطانی گردید و باضافه قدر و منزلت بمرتبه
بلند رسید چون اکثر مهدویان در جنگها بجمعیت بهادر معز بقتل در آمدند علی الخصوص در جنگ احتشام
جنگ مذکور که ابو میان با دو هزار مهدویان دیگر بمقابله سردار الملک بهادر در آمد و بسیاری از آنها
مقتول شدند از آن عداوت نادانان این قوم در عشره محرم الحرام بتاریخ پنجم شهر مذکور سنه یکهزار
و دوصد و پانزده هجری بوقت قریب یک و نیم پاس شب بر آمده به بهانه سلام در عاشورخانه
مهر فزا بانی عمر نهنی جی هندوستانی که ملازم بهادر موصوف بود و همیشه بهادر در عاشورخانه آتش
تمام تمام شب بوده مرثیه می شنیدند آنشب تنها بغیر اسلحه یافته چهار کس از قوم ایشان ضرب شمشیرها
نمودند آن بهادر بمیدان نبرد بعد خوردن زخمهای کاری اینها یکی از آنها را چنان در گرفت
قریب بود که از جان برود از آنجا که خود دست خالی بود و کمک از هیچ جانب نرسید دیگران
بفراغت کار خود کرده رفته پنهان شدند لیکن مردم محرم در بر بسته و بازار بودند که میرسید گرفت
اما کسانیکه در برانداختن نخل حیاتش سعی موفوره بکار برده بودند بعد شهادت بهادر معز بهم در غضب
سلطانی که نمونه قهر یزدانیست گرفتار شده بسزای اعمال خود رسیدند چنانچه حکم جهان مطاع بعد ادراک
و استحقاق بسیار صادر شد که بنی نهنی و پسر چهار برادرانش را بریده سوار خران کرده از بلده اخراج
نمایند و مهدویان تا پنج شش روز یک قلم بالکل مفقود الاثر گشتند بعد چندی از تصفیه اعظم الامرا

بنظر

بنظر درآمد هرگاه نعش آن مظلوم را در مکه مسجد بالکها خلق الله آوردند عاصی نیز همراه بود تمام مسجد و صحن تا چارمنار و از آنجا تا کوتله عالیجاه و از آنجا تا دروازهٔ تالاب میر جمله و از آنجا تا درگاه برهنه صاحب و مدفن ایشان مقبرهٔ شمس الامرا تیغ جنگ بهادر علی الاتصال تماشائی بودند که اگر ریگ صحرا بر سر اینها پاشند بر سر زمین نمی افتد معهذا پیش ازین یک روز سردار الملک بهادر خوابی دید که سواری مبارک جناب سید الشهدا علیه الصلواة والسلام می آید و تمامی سبز پوشان فرشته چهره در جلو سیر دارند همینکه توسن فلک سیر خاصه محاذ نیش درآمد بهادر مذکور آداب بجا آورد حکم شد که یک اسپ از کوتل های سواری مبارک به گهاتنی دهند و اشاره نمودند که سوار شده همراه رکاب سعادت حاضر باشد پس مشار الیه سوار شده داخل جلو سواری مبارک گردید که چشمش بیدار شد آنوقت صبح صادق بود روز دیگر این خواب بابرکات را بهادر بحضرت تجلی علی شاه که بسیار محبت باو داشت ظاهر ساخت شاه صاحب تعبیر نیک داده تسلی خاطرش نموده بخانه خود آمده رو برودی بعضی محرمان خویش گفت که حق سبحانه تعالی جنت بسردار الملک کند ازین خواب معلوم میشود که آنکار از بشمشیر درآید پس در عرصهٔ یک روز واقعهٔ ناگذیر صورت پذیر گشت امیری بود که تا حال مانند او عالی همت کم بنظر درآمده لکها روپیه در بخشش انعام صرف نمود بهادر سخی بلند حوصله مدار علیه خداوند نعمت چهار فرزند گذاشت مهین پور سردار الدوله عرف بهتر و میان دویم اعظم جنگ حسینی میان هر دو بجمیع صفات پسندیده مشهور بودند و در عین شباب بجنت خرامیدند و فرزند دیگر که ذکر ایشان خواهد آمد انشاء الله تعالے

سلطان نواز الملک سلطان نواز الدوله صف افگن جنگ بهادر

نام اصلی اش میر غلام حسین خان بهادر است خلف سلطان میان از جانب جد مادری سادات

صحیح النسب که میر محمود خان بهادر سید عالیخاندان از ملازمان قدیم سرکار آصفیه جاه بادر سے
بهادر معتبر باشد تا حین حیات پدر بزرگوار خود در عالم ناز پروردگی بسر برد بعد رحلت شان در سایه
عاطفت برادر شفیق خویش محمد صاحب میان المخاطب صف شکن جنگ بهادر بسن رشد رسیده بجمیع
امورات مالی و ملکی بهره کامل بهمرسانید هرگاه واقعه ناگزیر بهادر مذکور در دربار جهاندار از سر تقدیر
دفعتاً عاید حال گشت میر غلام حسین خان بهادر مسطور باوصفیکه ابتدای شباب سن تمیز داشت امورات
محوله برادر بزرگوار خویش را بآئین بهین زیب و زینت و تزئین از پیشگاه خلافت و فرمانفرمائی
وازدیوانی باتحاد و کمال راجه چندولعل مهاراجه بهادر و نیز از دفاتر مالک محروسه سرکار به محبت
و یکجهتی رای بهادر ورای رایان بهادر داده انتظام تمام فرموده بکمال آبرو و عزت و شان
و شوکت روانه تعلقات لکها روپیه محوله که مراد از سرکارات کنکری و رای چور وغیره و محالات
کنگاونی وغیره باشد باجمعیت سواران و پیاده های بار و بیلداران و علی غول و عرب و سکهان
و روهیله ها وغیره گردید و بعد ازان بالطاف خداوندی بار دیگر باریاب حضور پرنور شده به منصب
مناسب عمده و خطابهای لائق دولتی و ملکی و نوبت سرفراز و ممتاز گشت و همواره بارسال عنایات
خلعت و جواهر و پشمینه بافت موسم سرما مباهی و مشرف میباشد الغرض امیریست که در پیولا هیچکس بعزم
و شان و سعد و سلی پایان او اگرچه پسر رفیقان خود را بآن شفقت پرورش مینماید که احدی
روبسوی بلاد و اماکن و امیران دیگر نمیکند از سالهای سال قدامت قدیمت دارند سنجی بهادر دل اندیشه
صاحب سیاق و سباق همواره صحبت ادیبانه اش از لغض و کبر و حسد و کینه با کلمات بی محابانه نا دیدنی
پاک اسپان خاصه اش مانند گلرویان پریچهره از جمیع اقسام جانور و فیلان کوه پیکر بلباس و زیور
معمور هر کس از نجیبان گرفته روزگار بیلاز منتش رسید بدون الطاف نان و پارچه جای دیگر رفتن
نمیدهد هر منصبداری که از برهم افتادگی روزگار تباه شده خود را بخدمتش رسانید اگر با نسلوکها باید

واگر

واگر بر وو بسلوک معقول زیاده از حوصله اش ممنون عنایات ساخته باسپ و خلعت و نقد و پشمینه وغیره روانه حیدرآباد سفیر باید الغرض متقاضیست که امیدگاه افتادگان زمانه توان گفت و خود بذاته خوش اختلاط کشاده طبیعت بلند همت بجمیع صفات امیرانه موصوف

سزاوار جنگ بهادر

نام اصلی آن منبع خرد میر غلام مهدی است خلف الرشید میر کاظم علیخان بهادر مختار الدوله در بیست سالگی منظور نظر خاقانی گردیده از پیشگاه حضرت مغفرت منزل بداروغگی هر کاره های سرکار متعلقه سید نصرت مهدوی که در جنگ چنچل گوڑه بکار آمد فایز گشته گوی سبقت در هم چشمان ربوده امیر کیست شجیع و سخی شعر فهم تاریخ دان خوش مزاج کشاده اخلاق خوش لباس نفاست پسند نجبا دوست ارازل دشمن در شکار چرند و پرند نهایت مصروف جانوران شکاری همراه خود داشته اکثر بتفریح مزاج مامور در سواری اسپ نیز کمال وارد صاحب منصب هزاری یکهزار سوار و بجاگیر قریب سی هزار روپیه ذات سرفراز بهر خدمتی که از پیشگاه خلافت مامور شود و چنان بانتظام آرد که مزیدی بر آن متصور نباشد همواره در دربار حاضر و سرگرم خدمت است

سرفراز جهان جنگ بهادر میرزا محمد نصیر بیگخان

خلف ارشد و اکبر میرزا علی بیگ خان بهادر است که خان مذکور در عهد دیوانی میر عالم بهادر مرجع مخلوق حیدرآباد بود و تالاب میر ساغر و باره دری و سرا و منازل نو احداث وغیره عمارات نامبرده صاحب موصوف تمامه باهتمام خان مذکور انصرام یافته و نیز بسبب وزیر با تدبیر خان مذکور از پیشگاه حضرت مغفرت منزل برساله دو صد سواران و خطاب و جاگیر وغیره بامتیاز بها سرفراز گردید و شادی خان مرحوم یعنی میرزا نصیر بیگخان سرفراز جهان جنگ بهادر از دختر منعلیخان بهادر طالب الدوله کوتوال [illegible] شده

سرکار دولتمدار آصفیہ آدام اللہ اقبالہ پدر حسن علیخان بہادر طالب الدولہ در غایت تکلف و زینت رو براہی پذیرش گردید و در آن شادی میر عالم بہادر مرحوم رونق افروز بزم عشرت شد فرق سفاخرت او را از فرق فرقدین بلند گردانید و تمام امرا و اعزہ و جمعداران و ثقات بلدہ درین شادی مدعو بودند و بعد شادی برای خطاب داماد خود مغلیجان التماس از میر عالم بہادر نمودند میر صاحب در پیشگاہ حضرت مغفرت منزل معروضہ نمودہ خطاب خان بہادر و جنگی و خدمت دار الضرب سرفراز کنانید و بعد انتقال علی بیگ خان بہادر پدر را از خدمات رسالہ و دار الضرب معزول گردید چندی منزوی بودہ بحسن رای و تیزی فہم رسائی خود بحضور بادشاہ ناصر الدولہ بہادر آدام اللہ اقبالہ نمودہ بیاوری طالع از ہمان رسالہ سواران و خدمت دار الضرب ثانیاً سرفراز شد و واضح باد کہ خان مرقوم الصدر در علم ہیئت و رمل و نجوم چنان مشق بہم رسانیدہ بودند کہ در آن وقت مثل خود نمیداشتند بلکہ نظیر او ہر زمان کمتر پیدا میشود و حضرت بندگانعالی بادشاہ ما ناصر الدولہ بہادر اکثر حکم استخراج احکام میفرمودند و را بر جواب یافتہ خوشوقت میشدند و این عاصی محرر اوراق چندبار امتحاناً سوالات کردہ ہم وقت جوابات در کمال صداقت میداد ہر طوریکہ گفتہ بودند بہمان طور اثر قول او شان ظاہر شد الحق بہادر مرقوم الصدر شخصی بمثل زمانہ خود بودند کہ سخی و رحمدل و صاحب مروت بود و ذکر او در شعرا و صاحب کمالان نیز خواہد آمد

سیف جنگ بہادر

خلف امجد الملک بہادر است کہ را و نسبتی تیغ جنگ بہادر بود چون امیر کبیر صغر سن داشت او تمامی کارخانجات را بدست خود داشتہ مدتی با نتظام مہام پرداختہ جہان فانی را پدرود نمود تا سیف جنگ بہادر

بعد رحلت پدر مرحوم مذکور چندی باتفاق بوده بسر برد بعد ازان از علاقهٔ امیر کبیر برآمده بامورات
خویش پرداخت آما درین عهد از فرط الطاف حضور پرنور از آفت قرضداری که خارج از حساب
و کتاب شده بود برآمده بر اکتفا اخراجات قلیل اکتفا نموده از پیشگاه خلافت بسرفرازی سواران
و پیاده ها معمور گردید و بخطاب امجد الدوله نیز مباهی شده بدرجهٔ بلند رسیده پابند خانهٔ خویش
در نفس شکنی است و بهنگام سواری مبارک حاضر دربار است

سعید الدوله بهادر

صوبه دار بلدهٔ فرخنده بنیاد حیدرآباد نام اصلی اش میر محمد سعید است خلف میر خلیل الله خان بهادر
سعید جنگ ابن میر محمد سعید خان بهادر سعید الدوله کلان که بعد رحلت پدر خود میر محمد علیخان مرحوم
ولایتی ایرانی ایشان و برادر خورد ایشان میر محمد هادیخان هادی الدوله همراهی خسر خویش میر
خلیل الله خان در سرکار حیدرآباد در سررنگ پٹن نوکر شده چندی بسر برده بعد ازان در سرکار
بسالت جنگ بهادر امیر الامرا در قلعهٔ امتیاز گڈه عرف ادهونی ملازم رکاب گردیده تا مدت
حیات آن حضرت شریک بزم و رزم بودند بعد رحلت آنحضرت چون دارا جاه بهادر ترهین اویر
مرحوم مغفور را داماد حضور پرنور حضرت غفرانمآب مسند آرای ریاست پدری گشتند همرده سرا
پسند خاطر نموده میر محمد سعید خان را مامور سفارت بجناب حضور پرنور ساختند و میر محمد هادیخان
را بخشی جمعیت سواران و پیادگان وغیره سرکار خویش نمودند که هر دو بخطاب دولائی از حضور
پرنور سرفراز شدند و مدتی باین خدمت مامور بودند آما سعید الدوله مرحوم همواره در حضور پرنور
از طرف نواب دارا جاه حاضر گشته با ستصواب میر ابو القاسم میر عالم بهادر سوال و جواب میکردند
و باریاب میشدند بعد رحلت دارا جاه بهادر و برهمی دولت و داخل شدن ملک سرکار دولتمدار

هر دو برادر در حضور پرنور حاضر گشته باستیلاد باریابی و آستان بوسی مشرف و مباهی گردیده
بدرماهه چهار چهار صد روپیه سرفراز شدند و سعید الدوله چند بار از حضور بتجویز میر عالم معه خلعت
وجواهر و عنایات دیگر با عنایت نامه حضور روانه دربار پس چنیاپتن نزد تاج الدوله والاجاه گشته
فائده کلی بر داشت و نیز همراه میر عالم به پونه رفته بعد جنگ کهرله وارد بلده گردیدند و باتحاد و الطاف
اعظم الامرا ارسطوجاه اوقات عزیز خویش بسر بردند هر دو پسران خود میر محمد علیخان بهادر و میر
خلیل الله خان بهادر را در سن بیست سالگی در رساله مرشدزاده کیوان جاه بهادر بدر ماهه یکصد یکصد
روپیه در سر رشته راجه شیو پرشاد نوکر کنانیده متقین مرشدزاده موصوف ساختند بعد رحلت
اعظم الامرا چون عهد دیوانی میر عالم بهادر شد میر صاحب موصوف خواستند که تیاری کنیه آب
در بیتواره موضع کوتوال کوڑه لعمل آرند لهذا بهادر مذکور را معه هر دو فرزندان مذکور الشان بامور
تیاریش نمودند چنانچه در سنه یکهزار و دو صد و بیست و یک هجری کنته تیار شده آب جویبار
عیسی که بزبان هندی ساتکل گویند در بلده حیدرآباد خانه بخانه در حوضها در آمده باعث خوشنودی
و خورسندی خاطر میر صاحب معز گشت و پس از آن بکار تیاری تالاب نیز مساعی جمیله تا یک سال بکار برده
فراغت حاصل نمود از انجا که سعید الدوله مذکور از تیز فهمی و فراست رای و فصاحت زبان و حسن
تقریری و منز احدانی و دور اندیشی یکتای روزگار بودند و با میر عالم مذکور قرابت قریبه داشتند
در چند باریابی حضور پرنور حضرت مغفرت منزل پسند خاطر مبارک گردیده همواره به مصاحبت بار یاب
میبودند و اینمعنی خلاف مرضی میر عالم گشت چرا که در هر وقت که از حضور در مقدمات کلیات تهدید
و تاکید بمیر عالم میگردید الشان را خود بدولت و اقبال نزد میر صاحب مذکور میفرستادند و الشان
بسبب اینکه در سن و سال و رشته داری نیز بزرگی داشتند میر عالم را بدرشتی ابلاغ امرمی نمودند
لهذا میر عالم مقرر کردند که سعید الدوله السر کردگی لشکر ظفر پیکر سرکار از حضور پرنور سرفراز کنانیده

روانه سمت ۵۴۵

روانه سمت بلده اورنگ آباد نمایند هرگاه در حضور عرض کردند ارشاد شد که برای رفع
ملال طبیعت خود که احوال جابجا شگفته اظهاری بیان میکنند ما بدولت ایشان را در پیشگاه خویش
داشته‌ایم و شما میخواهید که از ما جدا کنید هرگز نپذیرا نخواهد شد بالفعل ما بدولت ایشان را بخدمت
نیابت صوبه‌داری بلده حیدرآباد سرفراز فرمودیم که امور کاروبار نظامت بوده هر روز حاضر دربار
دولتمدار باشند بیکاره ننشینند میر عالم بجان قبول کرده دست از فکر جدائی ایشان از دربار کشیده
خاموش گردید پس بهادر معز تا حین حیات خویش معمور خدمت نظامت و داخل سپاه بجاگیره هزار
روپیه ذات بوده در سنه یکهزار و دوصد و بست و نه هجری بعالم باقی خرامید آیه جنت تاریخ یافتند
عجب انسان خوش اختلاط بود که در مجلس امیران و در دربار جهانمدار مجلس بطلاقت لسان تقریرش
تمیز سید اهل محفل محو حیرت از خوش گفتاریش میگردیدند فارسی بنهایت فصاحت بلهجه اهل ایران
میگفت دو فرزند دلبند گذاشت اولین میر محمد علیخان بهادر دویمی میر خلیل الله خان بهادر
اما میر محمد علیخان بهادر بعد رحلت پدر خویش بخدمت نیابت نظامت بلده مذکور از پیشگاه خلافت
سرفراز گردیدند و بست امورات متعلق خود قرار واقعی نمودند به نیکنامی مشهور گشتند و علی محمد خان
صدیقی را که وکیل خان شیراز بود نائب متقل خانگی خویش گردانیدند امیر محمد علیخان مذکور عجب
انسان مدبر متین متحمل بردبار که در آن ایام با وصفیکه جوان سی ساله بودند در میان امیران کهن سال
و در چشم مردم بزرگ تر نظر می آمدند عاصی و بهادر معز از مدت سالگی و یکجا نشو و نما یافته بسن تمیز
رسیدند در سن صبی هم گاهی مشغول لهو و لعب نگشته با طفلان در طفولیت که هم عمر بودیم نام
ایشان کوه تمکین داشته بودیم عاصی محرر اوراق و بهادر معز از میزان الصرف تا قطبی و میر در جناب
حضرت سید نور الاصفیا صاحب هم سبق بوده تحصیل نمودیم زبان را طاقت اظهار فضائل بهادر مذکور
نیست فرشته بصورت انسان بوجود آمده بود در سن چهل سالگی در سنه یکهزار و دو صد و سی و [illegible]

چون عارضهٔ استسقا مخفی داشت که هر روز جسامت بدن فربه میشد شبی نماز عشا و دعای عدیله خوانده قدری بر روی پشت بالای بستر استراحت چادر کشیده چون خواب دیگر حرکت نکرد یکبارگی روز بر آمده معلوم شد که روح پرواز نموده است و مقام عبرت گشت از بسکه داماد سید احمد علیخان ماژندرانی اقربای قریبهٔ منیر الملک بهادر بود لهذا بهادر موصوف خود متوجه امورات مرحوم مذکور گشتند و اولاد نداشت اما میر خلیل الله خان بهادر بعد رحلت سعید الدوله بهادر مرحوم پدر خود در مختاری راجه چندو لعل مهاراجه بهادر بقلعداری محمد آباد بیدر از حضور مغفرت منزل سرفراز شده تا دوازده سال بامور کار و بار آنجا مانده بعد ارتحال میر محمد علیخان مرحوم برادر بزرگ خویش بصوبداری بنیابت نظامت بلدهٔ حیدر آباد و خطاب جنگی مباهی گشته در امیران سرکار مرافتخار با سامان اعتبار رسانیدند بدرو نشو و نما عاصی و بهادر معزمتفق تا سن تمیز بوده اند مجتمعه که فیما بین هر دو برادر بود تا الی الان در هیچ برادران بنظر نه آمد هر دو برادر بصفات پسندیده و اخلاق حمیده یکتای روزگار بودند ایشان هم دفعتاً از عارضهٔ سرسام در سنه یکهزار و دو صد و چهل و نه هجری بجنت خرامیده در دائرهٔ میر مؤمن صاحب هم پهلوی برادر خود مدفون گشتند آغا میر محمد سعید خان سعید الدوله حال خلف میر خلیل الله خان بهادر مرحوم که از بطن صبیه سلطان میان متولد گردیده بعد رحلت پدر ذی‌قدر خویش با وصفیکه ابتدای شباب داشت از پیشگاه بندگان لقا حضور پرنور ادام الله اقباله بخدمت موروثی نیابت نظامت سرفراز و ممتاز شده بسرفرازی نوبت و جاگیر و خطاب جنگی و دولائی نیز مشرف و مباهی گردید که در تمام سلطنت نام بزرگان خویش بمرتبه بلند گردانید درین ایام با اینکه سن بهادر معز قریب به بیست و پنج سالگی رسیده است خرد و فراست و عقل و کیاست از ناصیه اش مانند نجم ثاقب میدرخشد و تمامی نشانهای بزرگان خاندان خود بحال خویش موجود دارد و بفضله بامورات محوله خود معمور کار و بار خدمت نظامت

رحاضر دربار جهان مدارانست

سطوت جنگ بهادر

خلف سید عاقل خان بهادر مرحوم نام اصلی اش سید زین العابدین خان بهادر است بتفصیل احوال خاندان ایشان در احوال جد ایشان بهرام الملک بهادر بقلم آمده بهادر مذکور بعد ارتحال پدر ذیقدر خود در صغر سن بدست عموی خویش بهرام الدوله سید عزت خان بهادر بوده در اطاعت امر فروگذاشت نمود چون بسن پانزده سالگی رسید از فراست خود بامورات خویش پرداخته بقصبه کلپاک وقصبه گهاٹ ناندوره جاگیر خود رفته درستی آنجا نموده بامور کاروبار خویش است وبصفات خاندان خود موصوف درین ابتدای شباب قدم بقدم بزرگان نهاده باوصاف حمیده مشهور وبمنصب مناسب وخطاب جنگی مشرف وبباهی وسرگرم حاضر باشی دربار جهان پناه هست

حشمت الشان شمس الامرا بهادر تیغ جنگ

از اولاد امجاد حضرت شیخ فریدالدین شکر گنج روحه الله تعالی روحه است موطن آباء کلانش پوربب چندیری وشکوه آباد صوبه اکبرآباد ورنگ سکونت ریخته بشکوه آبادی شهرت شار جد امجد گرامی شیخ بهاؤالدین درعهد خلد مکان عالمگیر بادشاه بمنصب مناسب عمده وخدمت صدارت وامانت خزانه سرکار اکبرآباد کامیاب گردیده وقت موعود بعالم عقبی خرامید خلف ارشدش شیخ ابوالخیر خان درعهد ناصر جنگ بخطاب خانی وبمنصب مباهات اندوخته در بدو حال توسل محبت واتحاد برحمت خان داشت بعد ازان بنهایت قدر دانی مورد الطاف حضرت منفرت مآب گردید چون نقوش جمعیت در طالع او مرتسم بود روز بروز قرب واعتبارش افزایش پذیرفت ابتدا بمنصب دو هزاری پانصد سوار وخطاب خانی وعطای جاگیر سرفراز گردیده در ایام مراجعت نواب مغفرت مآب

از دار الخلافه جانب دکن به تقرر نیابت صوبه مالوا و فوجداری ماند و سامانات اندوخت و بعد چندی
حسب الطلب در حضور رسیده از اصل و اضافه به منصب چهار هزاری دو هزار سوار و خطاب بهادری
و عطای علم و نقاره لوای بلند رتبگی افراخت و در سنه یکهزار و یک صد و پنجاه و هشت هجری که
بالونایک سرگروه مرهته با فراوان جمعیت بنابر وصول چوتهه سمت کرناتک حیدرآباد آمده شور و شر
برپا نمود و بهادر مسطور بسرکردگی افواج سرکار و ذات بجهت تادیب او کام سرعت برداشت و به نیروی
همت و شجاعت خود فوج غنیم را شکست فاحش داده تمامی اسباب و سامان و لشکر او را بتالان
آورد که رد و داد این امر زبان زد خاص و عام گردید پس ازان بفوجداری سرکار بگلانه و نیابت
صوبداری خاندیس مباهی گشت و در عمل نواب عالیجناب ناصر جنگ شهید بخطاب شمشیر بهادر و
تفویض نیابت صوبه خجسته بنیاد و دفعه ثانی به نظم صوبه خاندیس رایت اعتبار افراشت و در وقت
امیر الممالک صلابت جنگ بهادر بخطاب امام جنگ و پالکی جهالردار نامور گشته در جنگ دیدانی
به رگهناته داس تعلق گرفت در مقابله با مرهته رو نمود هراولی فوج ظفر موج باو تعلق گرفته بی محابا
خود را بر فوج مخالف زد از آنجا که حفظ الهی شامل حال بود بسلامت برآمد امیری بود سپاهی آموز
انکار و به مقدمات ملکی آشنا و همت درست و در تدابیر مالی و ملکی رای عالی داشت و نان دهی
مشهور بوده دو وقت با رفقا و عشایر و منصبداران تعیناتی طعام لذیذ علی حده میخورد در سنه یکهزار
و یک صد و شصت و پنج هجری بملک جاودانی خرامید دو فرزند جگر بند گذاشت کلانی ابو البرکات
خان بهادر امام جنگ او در عین شباب بآخرت شتافت نشه همت و شجاعت کمال داشت دومی
شمس الملک بهادر نام اصلی آن اصل دوحه شجاعت و نام آوری ابو الفتح است تا حین حیات والد
خود بمنصب و خطاب خانی سرفراز گردید و بعد انتقال پدر بزرگوار از حضور پرنور نواب غفران مآب
آصفجاه ثانی به ابو الخیر خان بهادر تیغ جنگ مخاطب شده مورد نوازش گشت چون مراتب حسن عقیدت

بحالها

بخاطر والا جا گرفت شریک بزم و رزم فرمود و بعد گذشته شدن رکن الدوله دیوان سرکار از اصل
و اضافه بمنصب پنجهزاری سه هزار سوار و عطای علم و نقاره و پالکی جهالردار و خطاب شمس الدوله
سرمایهٔ ناموری اندوخت و پس از آن بخطاب شمس الملک و شمس الامرا تارک مباهات افراخته بمرتبه بلند
اوج هما گردید و جمعیت پایگاه در رساله او ده هزار سوار بارگیر و ده هزار اسپ با دیما خریدی
خاص الخاص حضور که هر یک راس اسپ از یکهزار روپیه کمتر نبود و درماهه بارگیران فی نفر تا بیکهزار یالصد
روپیه هم رسیده سرفراز و ممتاز گشت و همواره در خلوت مبارک شبانه روز حاضر بوده در حفظ و حمایت
و هوشیاری خود بدولت دقیقه فرو گذاشت نه نمود امیری بود غیور مزاج شجاعت و سخاوت
راسجیه تمام رسانید و در راستی گوئی و درستی پسندی یکتای روزگار گاهی روادار اذیت احدی ننموده
صاحب منصب هزاری ده هزار سوار و ماهی و مراتب و سراپای جواهر معه لشکر و لوای که خاصه شهزاده
هاست از حضور ممتاز و سرفراز گوید چون بارها حضرت غفران مآب بتکلیف خدمت جلیل القدر دیوانی
سرکار و مدار المهامی فرمود آن منشئ شجاعت و مآل اندیش قبول نه فرموده بسرفرازی اعظم الامرا
معین الدوله ارسطو جاه ایما و اشاره نمود چنانچه بر طبق تجویز بهادر موصوف از قاعده اوسه طلبیده شد
در جنگیکه ظفر الدوله مبارز الملک ره باخرت نمود و فتح مرز ظفر الدوله پسرش باغوای مفتریان مصدر
فساد بالای قلعه نرمل گشت و انتزاع از افواج قاهره سرکار بظهور آمد جمعیت پایگاه سرکار محوله شمس الامرا
بهادر بسرکردگی سردار الملک گهانسی میان بالای فیل کندای کارهای نمایان بظهور آورد که موجب
تحسین و مورد آفرین خداوند نعمت گردید بعد مراجعت هنگامیکه اراده سفر پانگل و مهم سربرناگیتن
بوقوع آمده روانه سمت شرقیه شدند بتاریخ پنجم ربیع الثانی در سنه یکهزار و دو صد و پنج هجری در مقام
پانگل مذکور ودیعت حیات نمود حضرت غفران مآب را نهایت ملال خاطر نابه حال گردیده بسیار
بسیار گریه ها فرمودند تا فاتحه سوم متوجه خاصه بر خیمت نشدند و تا انقضای ایام چهلم توجه براگ و رنگ

ولباس رنگین وجواہر وسپر وشکار ودیگر تفریحات نمودند بموجب حکم در درگاہ سید حسن برہنہ صاحب مدفون ساختند مقبرہ ومسجد عالی وباغ دلچسپ تا ہنوز موجود است ودر عرس سالیانہ صندل بکمال تکلف امیر کبیر میبرند وخلقت خدا بلا حظہ روشنی ہیکنند وطعام لذیذ بریانی علی العموم میخورد ومحظوظ میشود

شمس الامرا بہادر امیر کبیر

خلف الصدق وارشد والیق ابو الفتح خان بہادر تیغ جنگ شمس الامرا بہادر است نام اصلی آن عالی مرتبت محمد فخر الدین خان بہادر است چون تیغ جنگ بہادر امر ناگزیر تقدیر الٰہی را لبیک اجابت فرمود شمس الامرا بہادر امیر کبیر کہ یازدہ مرحلہ از مراحل عمرش گذشتہ بود در بلدہ حیدر آباد مقیم مقام پرورش والدہ ماجدہ خویش بودند حسب الحکم حضور از بلدہ مسطور روانہ قلعہ بانگل با جمعیت ضروری در لشکر فیروز گردیدند روز ملازمت حکم جہان مطاع شرف صدور یافت کہ مرشد زادہ آفاق جہاندار جاہ بہادر برای استقبال آن صاحب مدارج ومناصب رفتہ ہر دو منظور نظر خاقانی در عماری خاص باہم پہلو دوش بدوش نشستہ داخل لشکر ظفر پیکر گشتہ باہم برای نذر حاضر دربار جہاندار شوند بر طبق حکم حضور پر نور مرشد زادہ موصوف باہم حاضر دربار شدہ نذر گذرانیدند ومورد الطاف شاہانہ ومشمول عواطف خسروانہ گردیدند بعد مراجعت از قلعہ بانگل در بلدہ حیدر آباد چون موکب اقبال بارادہ سفر غیر ضروریہ باہتزاز در آمدہ روانہ بلدہ محمد آباد بیدر شدند ہمیشہ آن عالی منصب برابر اعظم الامرا در خواصی عماری زر دوخاص حضور پر نور مشرف ومباہی میگردیدند پس از معاملہ جنگ قلعہ کھرلہ ہمین کہ حضور داخل بلدہ حیدر آباد شدند شادی میمنت آبادی بہادر مذکور با اقربای قریبہ خود بکمال تکلف وتزک واخراجات بسیار بوقوع آمد من بعد حضرت غفران مآب نظر بر درستی وانتظام امورات دولت وعلو مراتب ومدارج آن مرتبہ بلند ارجمند مرشد زادی

عالیقدر

عالیقدرهٔ خویش را در ازدواج بهادر موصوف مبارکی و میمنت در آورده از سر نو جلوس شادی
را از تقسیم جوڑه های عمده و جواهر گران بها بهر اعلی و ادنی از امیران سرکار دولتمدار و تکلف
و تزک ساچق رسم حنابندی و شب گشت و توره های طعام لذیذ بی انتها و اخراجات لکوکهار روپیه
نذر حضور پرنور و مرشدزاده های بلند اقبال و محلات عصمت اختصاص و به امرا و خوانین و اهلی ذات
و منصبداران سرکار جهانمدار از کِه تا مِه کنانیده رونق بخش کاشانهٔ شادی میمنت آبادی گردیدند
اگر مفصل احوال اخراجات طرفین و تکلف و تزک و طمطراق روز ساچق و شب رسم حنابندی
و سواری شب گشت نوشه از جانبین بارقام آرد کتاب علحیده شود لنظر لطول کلام که عادت
مورخان است مجملاً بتحریر در آورده بریک فقره برجسته اختتام نمود یعنی هیچ چشمی باین تزک ندیده
و هیچ گوشی باین طمطراق نشنیده الغرض بعد ادای رسم شادی تا رحلت آن حضرت بهادر معز کمال
شوکت و عظمت اوقات عزیز خویش در زمرهٔ عالی منصبان اقربای سرکار بسر برده نام آور
روزگار گشت و در عهد حضرت مغفرت منزل خدیو حق آگاه میر اکبر علیخان بهادر بلند جاه نور الله
مرقده یوماً فیوماً افزایش مراتب و مناصب او بظهور آمد که اکثر آنحضرت بتقریب شادی بسم الله خوانی
فرزندان بهادر معز رونق بخش محفل شادی خانه گشته بجواهر اعلی ممتاز و مشرف و مباهی ساختند
و در بن عهد میمنت مهد بادشاه ذیجاه اعنی حضور پرنور بندگانعالی ناصر الدوله آصفجاه خلد الله
ملکه و عمره و دولته بافزایش منصب نهزاری هفت هزار سوار و علم و نقاره و نشان فیل و عماری
و پالکی جهالردار و ماهی و مراتب و رساله سواران پایگاه قدیم و پلٹنهای بار و توپخانه آتشباز
و شترنالان برق کردار معمور بوده بخطاب امیر کبیر بالا از خطابهای دیگر سابق مفتخر و مشرف گردیده
سر عزو وقار بآسمان اقتدار و اعتبار رسانیده بجاگیر پنجاه و دو لک روپیه زبان زد خاص و عام است
و مشهور انام معهذا بحسن پرداخت رعایا و برایا و عدالت ستم دیدگان و لفریاد رسی ظلم رسیدگان

که مور را از بار رنجی نمیرسد شادکام و بداد دهی و عدالت گستری بهادر موصوف تمامی رعایا و برایا که
ودائع و بدائع الهی اند بجای خیر مصروف و از خردمندی و رسائی عقل رسائی آمنیع اخلاق و
اشفاق و کمالات صوری و معنوی کارخانه دولت و حشمت بامرتبه زیب و زینت و آبادی دارد که در هیچ
ریاست باین عظمت و شوکت از جمعیت مفصله مذکوره برابر جمعیت جنگی ولایتی تیار و هوشیار و خبردار
نیست سرانجام جنگی آنچه باید و شاید از سرب و گوله و باروت و لوازمات لابدی مهیا و حاضر امیدوار که
جمعیت فرداً فرداً از ابلا تا اهل و تا خبر منصبداران دفتر و خزانه بروز مقرری میرسانند که احدی
لب بطلب نمیکشاید و شبانه روز یکی از فرزندان جگر پیوند در دولت خانه حضور با جمعیت
مقرری سرگرم نوکری و حزم و احتیاط آلوده نشست حاضر میباشد اسپان باد پیما و فیلان کوه
شکوه با خود ادها و را تهامت اگرچه در دولت آصفیه صاحب جمعیت اکثر امیران سرکار جمعیت های
خویش معمور کار سرکار اند اما نه باین درستی و تیزدستی و خبرداری و تیاری که همه تیاری جنگی تیار
تمامی خبرداری خبردار و هوشیار و مشق و تعلیم روز و شب معمور کار و بار سرکار در و لنهار از اصحاب
اقتدار و اعتبار است که اگر تحریر آید دفتر بیست بپایان انجامد آن سرخیل امرای نامدار امیر کبیر
صاحب شان و شوکت و شکوه و انبوه جاه و حشمت قدردان اهال و جوهای اهل کمال رفیق پرور ستوده
خصال نجیب شناس صاحب تصانیف علوم حکمت علی الخصوص در علم ریاضی که عبارت از هندسه
و هیئت باشد و نیز در علم جبر و مقابله رساله های عمده تصنیف فرموده شمسیه که مشهور آفاق اند در نفس الامر
علم ریاضی را آنقدر سهل و آسان نموده که طفلی درانکه توجه و شوق تحصیل مقاصد و مطالب
بلند و آب دلپسند ارجمند میرسد اگر ابوعلی سینا زنده میبود داد این تحریر و لفظ امیداد و نیز در علم
حساب رساله خلاصه تحریر تصنیف آورده که آن علم لطیف خلاصه تر شده بفهم و ادراک هر ذی فهمی آید
اگر شیخ بهاؤالدین عاملی میدید بصد دل و جان ستائی بی پایان لب انصاف میکشاد

هم عهد

سهنا مدرسه های متعدد در بلده حیدرآباد با استادان کامل علوم مقرر فرموده که طفلان عزیز بشبانه روز بتحصیل علوم نقلی و عقلی مشغول و مصروف اند این سعادت کبری و موهبت عظمی در هیچ عهد سلف بادشاهان قطبیه تا این زمان حصه هیچ قدردان نبود که بظهور آمده و تا قیام روزگار مشهور خواهد بود و برای خوشنودی طفلان و توجه شوق الشان دو دو روپیه ماهوار مقرر فرموده خورسند بهر طفل میدهند چنانچه هر طفل سراپا شوق داشته از علم فقه خبردار عقاید و مسائل عبادات گردیده است و مجموع با استاد خویش مشغول نماز پنجگانه و صیام ماه رمضان المبارک هستند و علی هذا القیاس افعال حمیده کار حمیده و اقوال دلپسند و حرکات بلند با سخاوت بسیار و حسنات بیحد و شمار آن رونق بخش روزگار مشهور آفاق مثل طاق در رواق اند که از هزار یکی و از بسیار اندکی بتحریر در آمد قلم را طاقت تحریر و زبان را قوت تقریر مفصل نیست لهذا باندیشه طول کلام مجملا بارقام در آورد از محدثات آن منبع عقل سلیم و خرد مستقیم دیوانخانه عالیشان و عمارات مسکن و مقام خود و صاحبزاده ها متعدد که نقشه هر عمارات عجیب و غریب بلی مشارکت و مشابهت یکدیگر بخرچ لکها روپیه با حداثت در آمده حیرت افزای چشم و دیده نظاره کیانست که سیاحان هفت کشور بعدیم المثالی آنها منفرد معترف اند و باغ باره دری که مثلش را نادیده اهل ارباب استحقاق نشان بشبه تا کجا شرح داده آید و بیرون بلده عمارت خوش اسلوب جهان نما و عمارات متعدد بازار نو احداث سه عمارات کارخانجات توپخانه وغیره که سیرگاه حضور پرنور است معه تیاری تالاب چه و درستی و صفای ترانسته که بزبان مردم مذکور مشهور است و تعمیر مساجد و تقرر نمودن خطبا و موذنان و معمولی یک لاک روپیه خیرات ماه مبارک رمضان سوای یازده ماهی که عبارت از انعام و اکرامهای سالتمام باشد و سبیل دوازده ماهی بیت الله شریف و سلوک با علما و فضلا و فقرا و آبادی قلعه و بازار شمس آباد وغیره همه از مخترعات و محدثات و حسنات آن منبع دانش است

علاوه برین عجائبات جوابهای سخن گوئی کره فلکی مانند چیزی از چوب صنعت نقاشی یعنی هر کس که خواهد احوال خود دریافت آرد پیش آن کروی شکل برود و سوال کند از هر قسمیکه مدعائش باشد جواب باصواب خویش از دهنش بآواز بلند بشنود در عمارت جهان نما موجود است خلقت خدامی بیند و این مقدمه تا الی الآن در عقل و خرد دوربینان قیاس منکشف نشده مشهور به تسخیر جن نموده اند وعلی هذا القیاس صناعات و بدائعات آن مخترع روزگار خارج از حساب و شمار اند حق این است که ذات والا بش یکتای این عهد است الله تقدس و تعالی بسیار سلامت دارد انسان کامل کجا پیدا میشود بفضل الهی غنیمت باید دانست احوال فرزندان آنوالا مرتبت بجهت فرط محبت خلاف طریقه حروف تهجی علیحده نکرده شریک احوال سترده والا بش می نگارد

عمدة الملک بهادر

نام اصلی آن گوهر دریای شرافت و نجابت که دلیل بر رفعت خرد مستقیم و عقل سلیم دارد محمد رفیع الدین خان بهادر است خلف ارشد امیر کبیر از ابتدای آفرینش در سایه شفقت والدین شفیقین بکمال ناز و نعم بدرجه شباب رسیده مزاج وهاج از منهج اعتدال چندی درگذشت تا این حد رسید که حکمای عصر دست از معالجه و علاج بسبب کمال نحافت بدن و مزاج درکشیدند و بالمره انحراف ورزیدند آما ڈاکٹر انگریزی جرأت را کار فرموده آنجناب را تا بجائیکه منضافات بنگاله که دار الامارة حکام انگریزیست بسواری مرکب جهان پیمای جهاز سیر کنانات و عجائبات عالم بینان برده علاجی باقسام وانواع نمود که قدرت شافی مطلق معائنه گشت پس آن نوباده حشمت و دولت در آنجا تماشای عجیب و غریب بلاحظه درآورده خریدی هزارها روپیه از اجناس نادرات فرموده بعد انقضای قریب یکسال مراجعت نمود از آنجا که همراهیان رکاب از مردمان اعزه الخدمات غیره بسیار بود

درین سفر سمیت از اخراجات جہاز و مکانہای لایق و سلوک با ارباب استحقاق آنجا که از استماع خبر و رود جگر گوشهٔ امیر کبیر از کہنه تا مه از ہزاری و بازاری فقرا و غربا مجموع برای استفادهٔ خود ہا حاضر گردیده فوائدہای بسیار بر داشتند لہذا از خطیر بمصرف رسید و شہرهٔ فیض عام تا خاص و عام ولایات دیگر مشہور آفاق گردید و این سفر خجسته اثر در سنه یکہزار و دو صد و چہل و شش ہجری بوقوع آمد الغرض آن عالی منزلت صاحبزاده ایست صاحب شان و شوکت مجمع صلابت و لبالت و وجاہت با اخلاق کریمانه و اشفاق شفیقانه مورد الطاف شاہانه مصدر عنایات خسروانه خاقانه با جمیع مناصب بزرگانه نام آور زمانه صاحب مراتب و مدارج بسر فرازیہای موروثی و خطاب عمدهٔ ملکی از پیشگاه خلافت مشرف و مباہیست و ہمواره بر طبق معمول مستمره حاضر دربار جہانمدار است انچه که صفات و اوصاف پسندیدهٔ انجانداران سمو المکان از شجاعت و سخاوت و غریب نوازی و سپاه پروری و نجیب شناسی و دیگر ازین زیاده تر که بتحریر در آمده ہمه در ذات آن برگزیدهٔ صفات و آن مجمع خوبیہای بی نہایات مرتسم اند باندیشهٔ طول کلام سطری چند مختصر بقلم آورده که یادگار روزگار است اگر فضایل علمیه از حکمت و ریاضی و غیره بارقام آرد دفتر بی پایان باید

بشیر الملک بہادر

خلف الصدق دومی امیر کبیر نام اصلی آن دوحهٔ بر میوهٔ اقبال و دولت محمد سلطان الدین خان بہادر است آثار شہامت و شجاعت و سخاوت و سیر فکری و بلند حوصلگی و کشاده ہمتی و سپاه پروری و نجیب شناسی شعرا نوازی و قدر دانی ارباب کمال و فضایل علمی ریاضی ہندسی و ہیئتی و صنایع و بدایع فہمی اشعار ہندی و فارسی و بالاتر ازین ہمه از ناصیهٔ عالیش از ابتدای ورود مقدم مسعود والا الیش درین عالم شہود مانند نور شمس و قمر مشہور است والله جلشانه آن والا منزلت را

عجب جوهر خلق و کرم عطا نموده بود کسی سائل و ارباب حاجت سوای مملو نمودن دامن مقصد و مطلب
از پیشگاه آن پسندیده حق جلّ و علی تهی دست و خالی دامن برنگردید گویا حضرت آفریدگار آن
منبع امارت و مروت را خلق مجسم آفریده بود و از پیشگاه خداوند نعمت بدرجه های بلند و مراتب ارجمند
بخطاب ملکی و منصب بزرگی مشهور آفاق سعهد السعادت سرفرازی و افتخار از دواج مرشد زادی
عالیه درجات مشرف و مباهی و مفتخر گردیده سر عز و وقار باسمان اقتدار دارد اگر بیان تکلفات
و تجمل اخراجات جلوه رسوم شادی میمنت آبادی بقلم آرد این مجموعه گنجایش تحریر و تقریر ندارد
لهذا بر دو فقره برجسته مطلبی که در نظر دوربینان حقیقت حرز نزدیک تر است اختتام و التزام
نمود یعنی برای دیدن این تکلفات شاهانه مردم صوبه اورنگ آباد و صوبه ایلچپور و دیگر مملکت برهان پور
و بندر بمبئی و پونا و غیره مبلغ بسیار خرچ کرده در بلده فرخنده بنیاد حیدرآباد آمده تا اختتام شادی
تماشاهای عجیب و تکلفات غیر نادر الوقوع دیده متحیر و متعجب لشگفت و سرور روانه اوطان خود
گشتند پس حال اخراجات کثیره شادی و هجوم مردم اطراف بلده و ذات بلده از وضیع و شریف امیر
و غریب و فقیر ادنی و اعلی در نظر اولو الابصار کالشمس و النهار هویداست حاجت اظهار ندارد بروز رسم
چوتهی که رسم آوردن عروس از خانه میمنت کاشانه نوشه به دولتخانه همایون عالیست مرشد زاده بلند
اقبال مظفر الدوله میر فتح علیخان بهادر دام اقباله بجلوس سواری شاهانه رونق بخش شادی خانه
امیر کبیر شده متوجه تماشای رقص پریرویان خوش آهنگ گشته بعد ادای رسم شربت بدست خاص
امیر کبیر و نوشه در محفل جلوس و اندرون محل سواری باغ و بهاری عروس را همراه سواری خویش
با تکلفات خاقانه داخل محل مبارک فرمودند محرر اوراق نیز در خواصی مرشد زاده موصوف بامور
سور چل خاصه بود و بروز رسم حنابندی بوقت شب محلات سرادق نشین عصمت و عفت نیز به دولتخانه
نوشه تشریف ارزانی فرموده ادای رسم نمودند بفضله آن والا منزلت از آبا و اجداد مورد الطاف خسروانه

ومصدر نوازشات شاہانہ است انچہ پرداخت این خانہ زادان ہموالمکان منظور خاطر مبارک حضور پرنور
دام اقبالہ از عہد حضرت غفران مآب است باہیچکس از خانہ زادان قدیم این قدر پرتو الطاف نیست

معظم الملک بہادر

فرزند دلبند امیر کبیر نام اصلی آن عالی منزلت محمد بدر الدین خان بہادر است احوال ستودہ خصائلش
خارج از ارقام قلم حقیقت رقم نتوان گفت سہ ہذا ابتدای آفرینش جلوہ عالی منصبی از جبہۂ
منورش مانند آفتاب تابان ودرخشان در اندک حاضر باشی حضور پرنور مورد الطاف بیکران
ومشمول عواطف بی پایان شاہانہ گردیدہ بمنصب بلند ومراتب ارجمند فایز ومباہی گشت
وحکم جہا مطاع شرف صدور یافت کہ شبانہ روز با جمعیت مقرری حاضر خدمت دولتخانہ عالی
باشند ونیز بخطاب ملکی ومنصب مناسب عمدہ ولسبر فرازیہای دیگر موروثی شرف اندوز گشتہ
نام نیکنامی خویش بر صفحہ روزگار پاینده آوازہ ساختہ وگوی سبقت از ہمچشمان زمانہ بجز دفرزانہ
در ربودہ ودر فیض بارباب حاجات کشودہ امیر بسیت عالی ہمت صاحب نفس قدسیہ حافظ قرآن شریف
کلام الٰہی غریب پرور ترحم شعار بر حال افتادگان روزگار غمخوار قدردان اہل علم بعلوم عقلی ونقلی
یکتای عصر گشادہ جبین بشاش وبشاش کہ موافق حدیث شریف نبوی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
دلیل بر کاملیت ایمان آن کامل الایمان است اَلْمُؤْمِنُ بَشَّاشٌ وَبَشَّاشٌ واد ودہش آنمرجع خلایق
را حاجت نیست نہ بر بلا زمان خویش بلکہ علی رؤس الاشہاد وسلوک با مردم کمال مرتبہ کمال دارد کہ در
حصر نمی آید صاحب اوقات عابد زاہد بہ جمیع صفات بزرگانہ موصوف قلم را
طاقت ارقام شرح وبسط آن محض خیر وخیر محض نیست
کہ تواند نگاشت

اقتدار الملک بهادر

خلف ارجمند امیر کبیر نام اصلی آن والا شان محمد رشید الدین خان بهادر است که رشادت از جبین
مبینش باین بهین مبین گشته بهم باسمے گروید و باقبال خداداد خویش تنزویج مرشدزادی عالی
منزلت بمراتب و معارج اعلی و مدارج و منزلت والا رسیده سر بشکر و سپاس الهی را همسر فلک اعظم
گردانید الحق آن منبع اخلاق و کرم بخصایل پاکیزه خاندان سموالمکان خویش بخوشی مزاج شگفته رو
خندان طبیعت با جمیع صفات امیران عالی منصب مشهور آفاق و انجمله فضایل علمی ریاضی و طراحی
اشکال و اوضاع از ادراک مسایل باشد بهره از فرزندان عالی مدارج مانند بازی طفلان در دست
و زبان است مهتدا اگر تفصیل تکلفات این جشن سرور و سور بهم بتحریر در آرد زمانه فرصت نمیدهد
و دفتر دیگر باید لهذا ابر دو کلمه خلاصه معاینه میگرداند که تا انقضای ایام شادی خلافت خدا را سرور
موفور و انبساط نامحصور بود در روز سواری شب گشت قریب تر گردیده که عمارات بلند پایه و کاکبره
بازارها از گرانباری اهل تماشای بلاد و امصار در افتند یا خودها را از جنگ و جدال با هم برای
جای قیام هلاک کرده بجای دیگر اندازند الغرض عالی قسمتان را فیض از منبع فیاض است صاحب
منصب عمده خاندانی بعنایات موروثی جمیع مراتب سرفراز و همواره به پیشگاه خلافت موقر و ممتاز
بروز رسم چوتهی بدستور معهود مرشدزاده بلند اقبال مظفر الدوله میر فتح علی خان بهادر دام اقباله
رونق افزای کاشانه دولت امیر کبیر شده بر طبق مستمره بعد ادای رسوم مقرری طرفین سوارے
عروس بدولتخانه عالی رسانیدند محرر اوراق آن روز هم بارباب خواصی مرشدزاده موصوف
بود بفضل قادر علی الاطلاق در همون سال صاحبزاده نونهال بلند اقبال از بارگاه جاه و جلال
احدیت کرامت شد او تعالی شانه در سایه عاطفت حضور پرنور دام اقباله و پرتو والدین

وعنایانه

وعنایات جد و جدہ بعمر طبعی بلکہ خضری رساند آمین رب العالمین حضرت اعلی بندگان عالی بکمال
شفقت خود رونق بخش کاخ نو لگشتہ بجواہر اعلی سرفراز فرمودند و جشنها العمل آوردند در باب
ارقام فضایل انجیاندان والاشان فقط بر یک شعر اختتام کلام سنجیده شعر این سلسلہ از طلای
ناب است ❊ این خانہ تمام آفتاب است ❊ اللہ تقدس وتعالی ہمہ را زیر سایۂ عاطفت خداوند
نعمت بسیار سلامت دارد کہ خلاصۂ سلطنت و اصل اصول دولت ایشانند و بس آمین آمین آمین

شاہیارالدولہ بہادر

خلف شاہیارالملک بہادر برادر زادہ مظفرالملک اسد علیخان بہادر نام اصلی اش رونق علیخان بہادر
است بزرگان بہادر مذکور تابعہ بیگن پلی وغیرہ میراث و معاش از پیشگاہ بادشاہان تیموریہ خصوصاً
از عنایت حضور خلد مکان عالمگیر بادشاہ دارند و کارہای نمایان بظہور آوردہ اند معہذا در عہد
سلطنت حضرت غفرانمآب میر نظام علیخان بہادر آصفجاہ ثانی مظفرالملک بہادر مذکور صاحب فوج
شصت ہزار سوار بسفلا و جنگ قلعہ کہرلہ کہ بار اول سپاہ پنت پردہان والی پونا بوقوع آمدہ بود داد مردی
و مردانگی دادہ مورد تحسین و آفرین گردید چون نسبت کتخدائی شاہیارالملک بہادر مسطور با صبیۂ عالی میان
سیف الملک خلف اعظم الامرا ارسطوجاہ مدارالمہام سرکار دولتمدار بوقوع آمد درجہ امارتش بدرجہ بلند
مراتب ارجمند رسیدہ مشہور آفاق گشت و در عہد حضرت مغفرت منزل اعلیحضرت سکندر جاہ
بہادر ہموارہ مصاحب و مقرب بودہ خواصی نشین آن حضرت بود و با جمعیت سواران و پلٹنہای
بار ہمیشہ بامور کار سرکار مانند امیری بود کہ وجاہت و شجاعت و سخاوت و نجیب پروری و سلوک
با سپاہ و داد و دہش او با خلق اللہ کم بدیگری نظر آمد بعد جلوس اعلیحضرت حضور پر نور ادام اللہ اقبالہ
و عمرہ و سلطنتہ و دولتہ حیات نمود آنگاہ رونق علیخان بہادر بعد رحلت پدر بزرگوار خود

مامور کارخانه خویش شده در سایهٔ پرورش خداوندنعمت بخطاب شاهیار الدوله و جاگیر و منصب بزرگانه سرفراز و سپاهیست و بجمیع صفات خاندان خود موصوف و همواره حاضر دربار جهانمدار است و در علوم عقلی و نقلی و ادراک نکتهها استعداد و وافی شوق بسیار و محنت بیشمار بهم رسانیده مصروف تحصیل شبانه روز است چون در خاندان بهادر موصوف شوق شکار بسیار لهذا بهادر مذکور اکثر مالوف جانوران شکاری از باز و بحری وغیره گشته اوقات عزیز خود بتفریح مزاج بتماشای آن نیز مشغول دارد

شاه نواز جنگ بهادر

خلف دومی طالب الدوله بهادر مغل جان نام اصلی ایشان باقرعلیخان بهادر است در عهد حضرت غفران منزل علیه الرحمه بسبب ابتدای شباب بتقریب نذر عیدین و نوروز و سالگره حاضر دربار میگردید و درین عهد حضور پرنور دام اقباله مورد الطاف شاهانه گشته بخطاب سرفراز و به منصب و جاگیر مورد رتق ممتاز امیریست کشیده مزاج تیز فهم پرفطرت باسلیقه بکمال رسیدگی جزئی و کلی معاش خوش گذران در علم شعر فهمی و تاریخدانی و قدرشناسی اهل کمال کمال دارد و همواره موافقت باصاحبان دفتر تال داشته در برآوردن کارهای غربا مساعی جمیله بکار میبرد تا برآمد کار دیگران را بالاتر از سلوک ذات خویش میشمارد هرچند دیر نزباشد از دست خود نمیدهد ❋ ❋ ❋ ❋ ❋ ❋ ❋ ❋ ❋

حسن الطاف طالب الدوله بهادر

خلف الصدق بزرگ طالب الدوله بهادر مغلجان مرحوم کوتوال بلده حیدرآباد نام اصلی آن منبع خوبیها حسن علیخان بهادر است بهادر مرحوم در عهد حضرت غفرانمآب و حضرت غفران منزل بخدمت کوتوالی بلده و خدمت آخته بیگی طویلهٔ اسپان خاص بجاگیر عمده و منصب مناسب مباهی بوده و دولت حیات نمود

آنا بعد رحلت پدر بزرگوار خود بخدمات موروثی و قلعه داری قلعه جگنیال و جاگیر قدیم سرفراز و ممتاز
گردیده مورد الطاف شاهانه گشت و درین عهد اعلیحضرت بندگانعالی حضور پرنور بادشاه عالم پناه
ناصر الدوله آصفجاه خلد الله ملکه و عمره باضافه منصب و رساله دو صد سواران مغلیه اهل ایران
و بحالی خدمات موروثی مشرف و مباهی است امیریست کثیر الاخلاق صاحب فهم و فراست و عقل کیاست و
امورات سرکار را بآن راستی و درستی انتظام داده که مزیدی بر آن متصور نیست و در سواری اسپ
و اسپ شناسی و نجیب دانی و سخاوت و شجاعت فرد منتخب دولت با جمعیت سواران و پلاتنهای
بار و اضراب توپخانه آناً فاناً خبردار و هوشیار صاحب منصب پنجهزاری سه هزار سوار و علم و نقاره و
نشان فیل و نوبت بروز هر عید با جلوس تمام برای نماز بعیدگاه رفته هرگاه حاضر دربار میشد نذر
میگذرد اول نظر الطاف خداوند نعمت مبذول حالش شده نذر او بدرجه پذیرائی در می آید بعد
ازان نذر تمامی اهل دربار میگذرد با همه تعلقات خود حاضر دربار فلک اقتدار است

حرف الظاء ظفر الدوله

نام اصلی اش یوسف مرزا است خلف ظفر الدوله احتشام جنگ فتح مرزا نبیرهٔ ظفر الدوله مبارز الملک است
بعد کشته شدن احتشام جنگ مذکور مدتی بحال تکلیف بسیار از نا توجهی ارسطو جاه مدار المهام که فیمابین
ایشان عداوت بوده مع برادران و تمامی مستورات خانه در قلعه گلبرگه مقید بود و در دیوانی میر عالم
بهادر حسب الحکم حضرت مغفرت منزل وارد بلده حیدرآباد شده بدرماهه های معقول سرفراز گشته
مسروری گردید و درین عهد حضرت بندگانعالی حضور پرنور ادام الله اقباله بتائید تقدیر باریاب شده
منصب پنجهزاری سه هزار سوار علم و نقاره و رساله چهار صد جوانان شتر بچه و الا دفترهای توپ
و جاگیر پنجهزار روپیه ذات و درماهه های قدیم مشرف و سرفراز گشته اوقات خود بخوبی بسر برد برادرانش

کی بخطاب احتشام جنگ و دیگران ظفریاب جنگ و ثابت جنگ بدرماہہای ذات وغیرہ سربلند شدند
گویا نام ظفر الدولہ کلان کہ مفقود الاثر شدہ بود بالطاف خداوندی از سرنو اشتہار تازہ گرفت
چون قضا در پی بود در ایام قلیل در عین بہار قضا نمود و احتشام جنگ نیز متعاقب رہرو راہ فنا گشت
باستی برادران حاضر دربار جہانداراند

ظفریاب جنگ بہادر

ولد ظفر الدولہ فرخ مرزاست چون وارد حیدرآباد از گلبرگہ شدند در زمرہ حاضر باشان دیوانی نزد
راجہ چندو لعل مہاراجہ بہادر حاضر باشی نمودہ بدرماہہای معقول فایز گردیدند بعد سربرارا ے
حضور پر نور دام اللہ اقبالہ مورد الطاف شاہانہ گردیدہ در عبادت شبانہ روز جناب اقدس
الٰہی مصروف و باخلاق پسندیدہ و اتحاد با احبا نفس قدسیہ دارد و صاحب منصب مناسب و خطاب
جنگی سرفراز و حاضر دربار فلک اقتدار

حرف العین عزیز الدولہ صارم جنگ بہادر

خلف الصدق سردلاور جلیخان بہادر مرحوم فرزند اعتصام الملک منشی میر حیدر خان بہادر مغفور کہ
بہادر مرحوم در عین شباب بجمیع صفات علمی و عملی و آدمیت و بلند حوصلگی و عالی فطرتی موصوف بودہ
قضا نمود خلف گرامیش کہ نہایت سن صغیر داشت سپرد خشت جد شریف در ہنگام صبی و صبی موفورہ
خود و یاوری طالع بلند ادراک علوم عربی و فارسی و انشا آرائی و شعر گوئی و مطالب نویسی و سیاق
و سیاق ہمہ بہم رسانیدہ از پیشگاہ حضرت مغفرت منزل بہ منصب مناسب جاگیر و قلعداری قلعہ
بنیا البارٹی موروثی سرفراز و ممتاز گشت و از فرط الطاف بزرگانہ اعتصام الملک بہادر

عرض بیگی حضور پرنور عموی مهربان خود بدلدادی مشرف و مباهی و مسرور و مبتهج گردیده نام نیک
بر صفحه روزگار برگماشت و درین زمان از عنایات خداوند نعمت ادام الله اقباله به بجالی
خدمات و باضافه منصب و خطاب سربلند است امیریست بکمال اخلاق که زبان در بیان اوصافش
بقصور معترف همواره به تحصیل علوم عقلی و نقلی مشغول علامات سیادت از شجاعت و سخاوت و همت
بر جبین مبینش هویدا خوش مزاج نفاست پسند بهمه مراتب فرد کامل است

علی یار الدوله بهادر

فرزند نور الامرا بهادر است بهادر مذکور مرحوم که نام اصلی اش نور خان از قوم سرل در سرکار آصف الدوله
بهادر والی لکهنو با پانصد سواران رساله خاص ملازم بود چون اعظم الامرا ارسطوجاه مدار المهام سرکار
قرابت جدی داشت بهادر معزز را دو لک روپیه مساعده فرستاده طلب سرکار نموده از پیشگاه
حضرت غفران مآب بجاگیر قریب سی لک روپیه و جمعیت سواران وغیره و پلٹنهای بار قریب هشت
هزار و خطاب نور الامرا سرفراز و ممتاز گردانیده مشهور آفاق ساخت تا عهد حضرت مغفرت منزل
باقتدار بوده ودیعت حیات نموده امیری بود سپاه پرور رفقا نواز مردمانیکه همراه او آمده بودند آنها
بمراد و مقصود هر کس رسانید که تا هندوستان شهره تمام یافت دو وقته قورمه گوشت
و نان شیرمال بتمامی جمعیت صبح و شام میخورانید و هنودان را غله وغیره میداد نیز اسپان طویله اش
بریانی و شیر برنج و شیرینی غذای آدمیانه میخوردند در علم تیراندازی فرد کامل بود کمان چهار تانک
بقوت خود میکشید غرض فرد ممتاز و امیر نادر العصر زمانه بود در آخر العهد ودیعت حیات نمود اما
علی یار الدوله درین عهد حضور پرنور ادام الله اقباله بجمعیت سواران و بمنصب مناسب و خطاب
در پرده حشمت خداوند نعمت سرفراز و مباهیست

علی یاور جنگ بهادر

خلف علی یاور جنگ بنده علیخان بهادر ولد اعظم الملک محمد عظیم خان نام اصلی اش سردار علیخان بهادر است اعظم الملک در عهد حضرت غفرانمآب در تیاری پایگاه خاص و خریدی ده هزار اسپ از جانب ای مالیگاؤن در پیشبندی شمس الامرا بهادر تیغ جنگ و انتظام مملکت پنجاه و دو لک روپیه متعلقه بهادر مغفرانچکیه مساعی جمیله بعمل آورد در که و مه هویداست بعد رحلت آنحضرت در عهد حضرت مغفرت منزل مدتی مامور خدمت خالصا مالی خاص گشته ودیعت نمود و بنده علیخان بهادر بوقت فساد انگیزی احتشام جنگ بر سر دنبل کنڈی با فوج مهدویان مرسله فخر میرزا که بمقابله در آمده بود جنگ صعب نموده مورد الطاف شاهانه گشت و نیز هنگام انتهاز جمعیت و فساد مرشدزاده عالیجاه بهادر بر سر قلعه بیدر با فوج آورده سد اسپورڈی و بدیع الله خان وغیره که تمامی روهیله ها و مهدویان بودند کار رستمانه بالطف علیخان و قربان علیخان برادران خویش بظهور آورده فتح نمایان بکار آورد و بسرفرازی جواهر و خطاب سرفراز گشت و همیشه در پیشگاه حضرت مغفرت منزل نیز باعزّ و وقار بسند و ل عنایات بینهایات بوده جهان فانی را پدرود نمود آنا سردار علیخان بهادر باوجود ابتدای شباب تمامی کارخانجات خود در رسیده همه ها را از خود راضی و خوشنود ساخت و از پیشگاه خلافت بخطاب پدر و سرفرازی بحالی جاگیر موروثی محال مثالا سرفراز و ممتاز گردیده نام نیک بر صفحه روزگار بر گماشت صاحب اخلاق کشاده همت وجیه رفیق پرور تیز فهم اقربا نوازه بمنصب سه هزاری هزار سوار شرف و مباهیت

علی مردان خان بهادر

خلف قاسم بیگ خان بهادر که برادرزاده حضرت بخشی بیگم صاحبه مرحومه مغفوره بود بعد رحلت والد خود

در سن

و سن ابتدای نمو دار پیشگاه حضور پرنور ادام الله اقباله بجاگیر ذات قدیمی و خطاب خانی و بهادری
سرفراز و ممتاز و بحسن اخلاق در پرتو پرداخت خداوند نعمت امیدوار افزایش خدمات لیاقت
مقدور از کشاده همتی و قدر پروری و خبرگیری اقربا متصف بهر خدمت که سرفرازی یابد سرانجام خوب به
هنوز در ابتدای ایام فهم و ادراک است

حسن الیقین غالب الدوله بهادر

خلف یحیی طالب الدوله بهادر مغلجان مرحوم نام اصلی آن منبع اخلاق ذوالفقار علیخان بهادر است
سلسله بزرگان این خاندان از عهد حضرت غفرانمآب بسرفرازی خدمت معموره بوده کارهای نمایان بظهور
آورده اند چنانچه مجاهد جنگ جد اعلای ایشان در عهد امیر الممالک صلابت جنگ بهادر بدیوانی هم
بقول شاه تجلی علی صاحب تاریخ تزک آصفیه مشرف بوده جان نثار بهادر بوده اند اما از عهد حضرت غفرانمآب
فرداً فرداً از افراد ایشان بفرط شفقت و عنایات خداوند نعمت تا بعهد اعلیحضرت حضور پرنور
ادام الله اقباله بمدارج بلند رسیده امرای عهد و عصر خود ها شده به خدمات پسندیده سرفرازیها یافته اند
و هنوز آن پرداخت بحال او و او شان ملحوظ و منظور خداوند نعمت است او تعالی شانه تا قیام جهان
و قیام زمین و آسمان بعمر خضری و جاه و حشمت سلیمانی در سایه ظل ظلیل خود از حوادث روزگار آن
برگزیده خود را محفوظ و مصئون و مامون داراد که بر حال هر ادنی و اعلی خانه زادان موروثی بنظر
رعایت عالیش مرعیست آمین رب العالمین الغرض خان مذکور از پیشگاه حضور پرنور بجاگیر هشت هزار
روپیه موروثی ذات و قلعداری میدک مامور و همواره حاضر دربار جهانمدار است امیریست خوش مزاج
و پاکیزه اختلاط شگفته طبیعت با اخلاق بشیره از دوستان و محبان سلوک و محبت تمام دارد و قدر
قدیمان خود کرده بخوبی قدردانی مینماید تیز فهم نیک طینت صاحب منصب مناسب و خطاب بجمیع صفات امیرانه

خاندان خویش موصوف

حف الفا فخر الملک بهادر

خلف رشید حسام الامرا خان خانان مرحوم است انجیکه احوال خاندان بهادر معزاست در احوال خانخانان بهادر بند لور لقلم در آمد آبا بهادر موصوف فخر الملک که از عهد طفلی طبیعت سنجیده و افعال پسندیده و حرکات شایسته داشت تا سن تمیز با دراک علوم پرداخته شریک مصلحت کلیات و جزئیات پدر بزرگ [illegible] گردید و همواره از پیشگاه خداوندنعمت مورد الطاف شاهانه و مصدر عنایات خاقانه بوده مشهور و معروف گشت بعد رحلت پدر خود با مورات مالی و ملکی و پرداخت سپاه و رعایا و برایا که ودایع و بدایع الهی اند در رسیده اوقات عزیز خود صرف نمود تمام بسر میبرد امیرست سلیم الطبع کثیر الاخلاق صاحب همت رفیق پرور با دراک کثیره خردمندی در حرکات کلی و جزئی در فهم و خیال وارد و علامات سیادت از شجاعت و سخاوت و خردمندی از بلند خیالی و مآل اندیشی هویدا از چهره منوره اش سید رشید صاحب منصب و خطاب عمده و جمعیت سواران و پیادگان پلاتنهای بار و علی غول و عرب ها و غیره لبفرط الطاف خداوندی همراه رکاب داشته همواره حاضر دربار جهاندار است

فیضیاب الدوله بهادر اعتبار جنگ

خلف چهارمی علیجان طالب الدوله بهادر مرحوم نام اصلی اش قربان علیجان بهادر است در عهد حضرت مغفرت منزل گاه گاه در تقریب عیدین و نوروز و سالگره همراه پدر بزرگ وار خود حاضر دربار میگردید بعد رحلت مرحوم خود بذاته حاضر دربار شاهانه روز گشته بسرفرازی بحالی جاگیر

قدیم موروثی و خدمات سرفراز ماند و درین عهد از پیشگاه حضور پرنور از فرط شفقت بخدمت رساله سواران عرب و جاگیر ذات و قلعداری و داروغگی باورچیخانه ممتاز و مباهی است نسبت جوان ذی همت فیاض طبیعت عالیمنشت رفیق پرور آثار شجاعت و سخاوت از ناصیه اقبالش هویدا و آیات خردمندی و خیراندیشی از جبینش پیدا نهایت موزون طبیعت بلندفکر بلندخیال تا آن اندیشه لایق کارهای عمده سرکار است

حرف القاف قادر جنگ بهادر

فرزند حضرت سید نور الاصفیا صاحب قدس الله سره العزیز اند که ذکر آن حضرت خواهد آمد انشاء الله تعالی معهذا آن منبع علم و کمال بعد ارتحال آنجناب بجمیع کارخانجات والد ماجد خود متوجه گشته بندوبست امورات نحوی که عبارت از دیهات جاگیر وغیره باشد نموده بآئین بهین پرداخت متوسلان قدیم و جدید فرمود که در تمامی اقربا و آشنا و بیگانه نام نامیش مشهور است و آنچه که خساره قرض ساهوان بذمه آنحضرت مرحوم مغفور بود دام دام و درم درم بذمه خود قبول نموده همه‌ها را باقساط مقرری خوشنود و راضی و شاکر گردانید بجمیع علوم عقلی و نقلی و ریاضی و تصوف و علوم باطنی که سینه بسینه در خاندان ذیشان از بزرگان خود رسیده فرد یکتای روزگار اند در ماه ربیع الاول و ربیع الثانی و دو عشره محرم الحرام بدستور پدر عالیقدر خود در مسجد احداث کرده مرحوم مغفور بیان حدیث شریف سیفرمایند که از عالمی از گریه و زاری و بیقراری داخل حسنات میشود و فصاحت بیان و طلاقت لسان را حدی نیست محیط اعظم است که موج بالای موج می آرد زبان را طاقت فضایل اینخاندان عالیشان نیست که بتحریر در آرد مفصل در احوال جناب مرحوم مغفور خواهد آمد انشاء الله تعالی

محمد قطب علیخان بهادر

خلف نواب محمد سبحان خان مرحوم که یکی از امرای عظام این ریاست است و حضرت غفران منزل
سکندر جاه بهادر بسیار عزیز میداشتند و تفنگ پای خان مسطور شکسته بود حضرت غفران مآب جراح
و حکمای افرنساده معالجه کنانیدند و بادشاه ما خانزادان ناصر الدوله بهادر بسیار عزت و حرمت
میکردند و هر وقت میان دربار روبروی خود می نشانیدند و مهاراجه بهادر چنان عزت مینمودند
که جمله امیران رشک می برند

قطب یار جنگ بهادر

خلف منشی شمس الدین خان بهادر که مشهور بعلم نجوم بودند نام اصلی اش محمد قمر الدین خان است
از قوم افغانان ترین ذکر خان موصوف در آخر این باب در بیان اهل تنجیم مفصل تحریر خواهد آمد
بعونه تعالی شانه اما خان مسطور در حین آنحضرت والد خود در تحصیل علوم رمل و نجوم و صرف و نحو
و معقول و منقول در حین ابتدای جوانی مشغول بوده بهره کامل بهم رسانید و بعد رحلت آنحضرت
بر طبق معمول مستمره خود نزد مهاراجه بهادر باریاب تخلیه میگشت و جاگیر ذات و رساله سواران ماموریت
ثانی الحال در علم طب نیز فائده برداشته معالجه خوب بعمل می آرد از آنجا که عاصی محرر اوراق
در حنا خان مرحوم تحصیل علم نجوم و رمل نموده نسبت تلمذ دارد احوال اینجانبان مختصر
بقلم آورد که مبادا کسی را خیال دیگر بگذرد والا فضایل اینجانبان خارج از تحریر و تقریر اند هر کس که
دانسته باشد او بداند مهذا بالفعل از ملاقات بهادر معز موبدای ضمیر صاحب خرد میگردد

حرف الکاف کامیاب جنگ بهادر

خلف سید وهی سردار الملک بهادر گهاسی میان نام اصلی اش قطبی میان است بوقت شهادت
پدرش بسیار خرد و صغیر سن بود هر گاه سن رشد و تمیز رسید حضور الطاف شاهانه حضور مصدر عنایات مراتبه

شمس الامرا بہادر امیر کبیر گردیدہ بہ تنظیم و تنسیق کارخانہ خویش پرداخت و بربط لفقہ پدر بزرگوار خود کہ مشہور آفاق است بجمیع صفات خاندانی خود خود را پیراست الغرض بہادر مذکور از پیشگاہ خلافت بمنصب و خطاب و مراتب پدری سہ برادر ذلیقدر خود فرید میان سرفراز و بجاگیر عمدہ ممتاز و ہموارہ باخلاق پسندیدہ و افعال حمیدہ و رفیق پروری و نجبا دانی منظور نظر خاقانی است

حرف المیم میر ابوالقاسم میر عالم بہادر

خلف الصدق میر سید رضی موسوی شوشتری المتخلص بانندس است میر موصوف در عہد نواب مغفرتمآب آصفجاہ بہادر از ولایت وارد دکن گردیدہ لشرف ملازمت مشرف گشت از آنجا کہ مجتہد مذہب امامیہ بود و اہل تشیع بوقت گذشتن راہ بوسہ بر عتبہ دروازہ اش میدادند جناب مغفرتمآب علم و فضل ایشان را نہایت پسند کردہ فرمود کہ با بدولت شما را بخدمت دارالانشا حضور سرفراز میفرمائیم ایشان قبول نکردہ من بعد ارشاد شد کہ در ہفتہ یک روز بملازمت ملاقات با بدولت میرسیدہ باشند میر موصوف گذارش نمود کہ بشرط این از طرف ہر کس کہ سفارش کنم پذیرا شدہ باشد ارشاد شد کہ برای یک کس و بس لہذا روز سہ شنبہ روز ملاقات تقرر یافت پس بروز مقرری از دوام خلافت بر خانہ میر سید رضی ہا لوبسیگر دیدہ و امقرر نمود یعنی ہر کس کہ اول از ہمہ ہا میر موصوف رسید در باب اجرای کارش سفارش نماید در عہد حضرت غفرانمآب میر موصوف بجاگیر دہ ہزار روپیہ سرفراز گشت و ہمیشہ در کوچہ ایرانی کہ حالا مسکان میر عالم است در آنجا در حویلی خورد لیقدر احتیاج میبود و ہمہ ایران از شیعہ و سنی بملاقاتش می آمدند و بہ ہیچوجہ ذکر مذہب سنت و جماعت و نہ مذہب شیعہ در مجلس او گاہی بر زبان نمی آمد نہایت تقید استغنی داشت و او بخانہ ہیچکس نمیرفت تقدس و ممو ی اوقات او بدرجہ اتم بود در حین حیات میر موصوف میر ابوالقاسم فرزند کلان او کہ از بدو شعور ادراک کامل

بجمیع علوم عقلی و نقلی و صنایع و بدایع و علم عروض و فارسی و هندی و اشعارگوئی وغیره بهره
وافر بهم رسانیده بود چون در آن ایام علم ریاضی در مجلس صمصام الملک بهادر رونق بوده میر ابو القاسم
مذکور گوی سبقت از دیگران بسجوگان طبیعت تیز خویش برده منظور خاطر بهادر مذکور گردیده همواره
بملاقاتش میرسید اتفاقا اشعاری چند در تعریف و توصیف اعظم الامرا مدار المهام سرکار بتحریر در آورده
بدست مصاحب و بملاحظه اش فرستاد چون او خواهان اهل کمال بود بخواهش تمام طلبیده داخل
مجلس خود نمود تا اینکه میر سید رضی موصوف انتقال فرمود و اعظم الامرا بروز زیارت ایشان
بخانه میر ابو القاسم مسطور آمده نوید بحالی جاگیر موروثی داد و میر مذکور یک قبضه پیش قبض میناکار
ولایتی و یک جلد مصحف شریف ولایتی گذرانید بعد چندی که مستر جان سپین فرنگی از طرف کلاه پوشان
انگریز با میر محمد حسین علامه بوکالت آمده در باغ شمشیر جنگ بیرون دروازه چادرگهات فرود آورد
بشرف ملازمت حضور پرنور رسیده کامیاب مطالب متحوله خود گشت اعظم الامرا از راه فراست
دریافته میر ابو القاسم مسطور را در سوال و جواب وکیل مذکور باطلاع و حکم حضور پرنور معمور نمود
و در سنه یکهزار و دو صد و یک هجری از پیشگاه حضور پرنور حضرت غفران مآب بدرماهه پنجهزار روپیه
ذات و ده لک روپیه نقد برای اخراجات سفر مورد الطاف گردیده برای انتظام امورات کلیات
سرکار دولتمدار و آوردن و رسانیدن تهنیت نامجات طرفین با چهار منصبداران و فیلان و سواران
و بازار وغیره گذشت روانه کلکته شد و در آنجا لارد بهادر و دیگر سرداران عمده انگریزی چون بملاقات
میر عالم رسیدند احدی از وکلای رؤسای دیگر را بعقل سلیم و خرد مستقیم و کرم و علو همت و فهم و
فراست و عقل و کیاست و حسن گفتار و شیرینی کلام میر صاحب موصوف تفوق ندادند و بعد درستی
مطالب بلند و مآرب ارجمند با تحف و هدایای بسیار بسلوک پنج لک روپیه و اسپان و فیلان و جواهر
اعلی رخصت انصراف داده روانه بلده حیدرآباد در پیشگاه خداوند نعمت ساختند بعد ورود از آنجا

بشرف

بشرف آستانبوسی مشرف گشته بتحف و هدایا معروضه مناجات گذرانیده مورد الطاف شاهانه گردیده
بخطاب میر عالم بهادر مشهور آفاق شد پس ازان هرگاه فیصله مهم سرینگ پتن که با ٹیپو سلطان
بوقوع آمده بود و فتح قلعه با تکمل رونق افزای حضور پرنور هم گردیده چنانچه مذکور شد چون سفر
غرب روبه بر سر ریهبان پونا درپیش بود بندگان حضرت روانه قلعه بیدر گشتند از آنجا میر عالم
بهادر بوکالت راو پندت پردهان بحکم حضور پرنور روانه پونا گشت بعد انقضای مقدمات آنجا که
مفصل ارقام یافت میر عالم همراه رکاب سعادت داخل بلده حیدرآباد گردیده فتاوه و ورود اعظم الامرا
از پونا شریک مصلحت کلیات و جزئیات سرکار بوده همواره میگفت که آمدن اعظم الامرا از پونا یقین
کلی است مانند آمدن قیامت که بیقین تر است فاما بعضی مخالفان فیما بین اعظم الامرا و میر عالم آنچنان
رخنه ها انداختند که تا زندگانی اعظم الامرا هیچ جهه تصفیه باطنی از میر عالم بهادر نشد هر چند بظاهر جزو لاینفک
بودند بعد از بعضی از مقدمات دیگر علاوه برین ناخوشیهای باطنی ظاهرا پرده از روی کار کشیده
بعینه صراحتاً معاینه گشت چنانچه بقلم حقیقت رقم می آید که بعد ورود اعظم الامرا از پونا چون فیما بین
صاحبان انگریز و ٹیپو سلطان بالکل سوء مزاجی بوقوع آمده باستقبال طرفین خاطرنشین جانبین گشته صاحبان انگریز با جمعیت
آراسته و پیراسته روانه سرینگ پتن بر سر ٹیپو سلطان گشتند و بسبب اتحاد و شراکت سرکارین حسب الاستدعای لارڈ بهادر
کلکته میر عالم با جمعیت شایسته سرکار عالی شریک حال لارڈ بهادر شده بعد فیصله مهم بابت آمدن ملکت ٹیپو سلطان میر عالم حصه
شراکت سرکار عالی در ممالک محروسه ٹیپو سلطان و در جواهر الشان نیز گرفتند اما در باب حصه جواهر کمال الحاح بود از لارڈ
بهادر وغیره مختارنامه حاصل نمود باین معنی که جواهر مذکوره هر وقت مناسب هر قسمیکه منظور خاطر ست
خواهد شد داخل سرکار نمایم چون خاطر میر عالم بسیار بود صاحبان صدر اظهار این قدر جواهر در حضور
پرنور نکرده میر عالم را مختار ساخته دستاویز خود یعنی مختارنامه برای تسلی خاطرش دادند بعد ورود
میر عالم از سرینگ پتن که مرتبه اش بافلاک رسیده بود و انصرام یافتن جشنهای شادی میمنت آبادی

بجمیع علوم عقلی و نقلی و صنایع و بدایع و علم عربی و فارسی و هندی و اشعار گوئی وغیره بهرهٔ
وافر بهم رسانیده بود چون در آن ایام علم ریاضی در مجلس صمصام الملک بهادر رونق بوده میر ابوالقاسم
مذکور گوی سبقت از دیگران بیچیدگان طبیعت تیز خویش برده منظور خاطر بهادر مذکور گردیده همواره
بملاقاتش میرسید اتفاقاً اشعاری چند در تعریف و توصیف اعظم الامرا مدار المهام سرکار تحریر در آورده
بدست مصاحبی و بملاحظه اش فرستاد چون او خواهان اهل کمال بود بخواهش تمام طلبیده داخل
مجلس خود نمود تا اینکه میر سید رضی موصوف انتقال فرمود در اعظم الامرا بروز زیارت ایشان
بخانه میر ابوالقاسم مسطور آمده نوید بحالی جاگیر موروثی داد و میر مذکور یک قبضه پیش قبض میناکار
ولایتی و یک جلد مصحف شریف ولایتی گذرانید بعد چندی که مستر جان سپن فرنگی از طرف کلاه پوشان
انگریز با میر محمد حسین علامه بوکالت آمده در باغ شمشیر جنگ بیرون دروازهٔ چادر گهات فرود آورد
بشرف ملازمت حضور پرنور رسیده کامیاب مطالب متحولهٔ خود گشت اعظم الامرا از راه فراست
دریافته میر ابوالقاسم مسطور را در سوال و جواب وکیل مذکور با اطلاع و علم حضور پرنور مأمور نمود
و دستهٔ یکهزار و دو صد سوار و یک هزار از پیشگاه حضور پرنور حضرت غفران مآب بدر ماهه پنجهزار روپیه
ذات و دو لک روپیه نقد برای اخراجات سفر مورد الطاف گردیده برای انتظام امورات کلیات
سرکار دولتمدار و آوردن و رسانیدن عهدنامجات طرفین با چهار منصبداران و فیلان و سواران
و بازار وغیره گذشته روانه کلکته شد و در آنجا لارڈ بهادر و دیگر سرداران عمده انگریزی چون بملاقات
میر عالم رسیدند احدی از وکلای رؤسای دیگر را بعقل سلیم و خرد مستقیم و فهم و علو همت و فهم و
فراست و عقل و کیاست و حسن گفتار و شیرینی کلام میر صاحب موصوف تفوق نداده‌اند و بعد درستی
مطالب بلند و تار بار چمند با تحف و هدایای بسیار بسلوک پنج لک روپیه و اسپان و فیلان و جواهر
اعلی رخصت انصراف داده روانه بلدهٔ حیدرآباد و در پیشگاه خداوند نعمت ساختند بعد ورود از آنجا

بشرف آستانبوسی مشرف گشته تحف و هدایا معه نامجات گذرانیده مورد الطاف شاهانه گردیده
بخطاب میر عالم بهادر مشهور آفاق شد پس ازان هرگاه فیصله مهم سرینگ پٹن که با ٹیپو سلطان
بوقوع آمده بود و تا قلعه پانگل رونق افزای حضور پرنور هم گردیده چنانچه مذکور شد چون سفر
غرب رویه بر سر برهمنان پونا در پیش بود بندگان حضرت روانه قلعه بیدر گشتند از آنجا میر عالم
بهادر بوکالت را و پندت پردهان بحکم حضور پرنور روانه پونا گشت بعد انقضای مقدمات آنجا که
مفصل ارقام یافت میر عالم همراه رکاب سعادت داخل بلده حیدرآباد گردید فقط و ورود اعظم الامرا
از پونا شریک مصلحت کلیات و جزئیات سرکار بوده همواره میگفت که آمدن اعظم الامرا از پونا بیقین
کلی است مانند آمدن قیامت که بیقین تر است فاما بعضی مخالفان فیمابین اعظم الامرا و میر عالم آتش نفاق
رخنه ها انداختند که تا زندگانی اعظم الامرا هیچوجه نقشه باطنی از میر عالم بهادر نشد هرچند بظاهر جزو لاینفک
بودند سعد اله بعضی از مقدمات دیگر علاوه برین ناخوشیهای باطنی ظاهر اپرده از روی کار کشیده
بعینه صراحتاً معائنه گشت چنانچه بقلم حقیقت رقم می آید که بعد ورود اعظم الامرا از پونا چون فیمابین
صاحبان انگریز و ٹیپو سلطان بالکل سو مزاجی بوقوع آمده بانفصال طرفین خاطر نشین جانبین گشته صاحبان انگریز با جمعیت
آراسته و پیراسته روانه سرینگ پٹن بر سر ٹیپو سلطان گشتند و بسبب اتحاد و شراکت سرکارین حسب الاستدعای لارڈ بهادر
کلکته میر عالم با جمعیت شایسته سرکار عالی شریک حال لارڈ بهادر شده بعد فیصله مهم بابت آمدن ملک ٹیپو سلطان میر عالم حصه
شراکت سرکار عالی در ممالک محروسه ٹیپو سلطان و در جواهر الشان بیشتر گرفتند اما در باب حصه جواهر که مال کلها بود از لارڈ
بهادر وغیره مختارنامه حاصل نمود با بینیکه جواهر مذکوره بهر وقت مناسب بهر قسمیکه منظور خاطر بین
خواهد شد داخل سرکار نمایم چون خاطر میر عالم بسیار بود صاحبان صدر اظهار نمیفرمودند جواهر در حضور
پرنور نکرده میر عالم را مختار ساخته دستاویز خود یعنی مختارنامه برای تسلی خاطرش دادند بعد ورود
میر عالم از سرینگ پٹن که مرتبه اش بفلاک رسیده بود و انصرام یافتن جشنهای شادی بهنیت آبادی

مرشدزادهٔ آفاق سکندرجاه بهادر و نیز شادی شاهیار الملک بهادر و هم اختتام شادی میر
دوران خلف میر عالم با صبیهٔ بهرام الملک بهادر که تمامی رسوم شادی و ورود میر عالم معه مستورات خود
و میر دوران نوشه در مکان اعظم الامرا ارسطوجاه بعمل آمد و حضور پرنور هم مهمان میر عالم بودند چون
از حرکات خلاف مرضی باطنی میر عالم ارسطوجاه آگاه بود برای دفع الوقت میر عالم را بجهت بندوبست
ملک مفتوحه کرپه و قلعه اسد بوت و قلعه گنجی کوته وغیره از حضور پرنور رخصت کنانیده روانه نمود
و میر عالم نیز بخیال اینکه مالکیت یک کرور و چهار لک روپیه در دست من اگر باشد قوت عظیم است چرا دیگری
مسلط شود قبول کرده بخوشنودی تمام روانه آن سمت شدند بعد چندی که زمانه بیک حال نمیگذارد
اتفاق نادر بوقوع آمد یعنی حشمت جنگ کرک پاترک وکیل انگریز با دختر شرف النسا بیگم صبیه عاقل الدوله
حرکت نامناسب نموده او را بتصرف خود در آورد و این معنی باعث تنفر همه خلق الله گشت ارسطوجاه
میر عالم را همه کیفیت او بقلم آورده و بکرپه فرستاده میر صاحب را که بخدمت وکالت صاحبان انگریز
از سرکار مامور بود بر آن آورد که این قدر نامناسب و حرکت نالایق حشمت جنگ را بکلکته پیش
لارد بهادر نوشته حکم سزای معقول طلبند تا دیگران را عبرت شود میر عالم بر طبق ایمای ارسطوجاه
همه حقیقت مذکوره وکیل مسطور تفهیم نمود از آنجا چلپی یعنی خط مهر لارد بهادر در باره سزای شدید
کردن آنمیان نوبت بجان وکیل مذکور رسید در ورود یافت حشمت جنگ از این معنی مطلع شده پیش از
ورود چلپی از کلکته نزد ارسطوجاه آمده در تنهائی و تخلیه همه از کیفیت ارقام میر عالم و ورود چلپی مذکوره
در باب سزای شدید مطلع ساخته خواهان جان بخشی خویش گردید که اگر یک محضر مواهیر ورثای دختر
مذکوره و اعزه بلده باین مضمون که حشمت جنگ این حرکت از خود نکرده است بلکه دختر مذکوره از خود
برغبت او شده در تصرف او در آمده هرگز زبردستی از حشمت جنگ بظهور و وقوع نه آمده نزد لارد بهادر
ارسال فرمایند جان بخشی بنده میشود و بنده در جلدوی این عنایت تا مور بوده دل با خدمت وکالت

بجان

بجان مرهون منت واحسان والا بوده آنچنان درستی کلیات سرکار عالی واطاعت امر بجا خواهم
آورد که مزیدی بر آن متصور نخواهد بود ارسطوجاه جواب داد اولا اینکه اگر من بعد اینقدر مهر را در پیشگاه
حضور بعرض رسانم تا بر آمدن حکم محضر بندگان عالی مرهون وقت بسزای میرسانند که احتمال ماندن
جان من هرگز نباشد تا بجان بخشی شما چه رسد وثانیا اینکه متعهد اگر من بهر صورت وقتی موقوره
بسیار بند و بست محضر کنم تا جان بخشی شما شود آنچه که برعاوهر گوز خاطر من است شما هم بند و بست آن از
صدر خواهند کرد یا نمیتوانید نمود حشمت جنگ پرسید آن امر کدام است ارسطوجاه بعد تقیید قسم های
سخت در باب عدم اظهار آن گرفته گفت آن امر اینست که میر عالم را از خدمت وکالت معزول میسازم
وخود را از عهده منصوب می نمایم تا مدار المهامی سرکار و وکالت صاحبان انگریز بجا باشد شما چنان
بند و بست کنند که از صدر کلکته سفارش ایشان در باب عدم معزولی نرسد حشمت جنگ بجان قبول
کرده عهد و پیمان نمود و پس ارسطوجاه در حضور پرنور مراتبات انتظام امور کلیات عرض کرده محضر بمواهیر
ورشای دختر بر طبق مدعای وکیل مذکور درست کنانیده بعد رسیدن چلیتی لارد بهادر از کلکته
روانه کلکته نمود اعیان انگریزی بعد ملاحظه محضر جواب ارقام نمودند که هرگاه حشمت جنگ بی تقصیر
باشد و مورد خوشنودی سرکار عالی بود معمور کار خود باشد مدار النظر بر استرضای سرکار است و پس
آمادر باره آمیزی میر عالم از عرالجنس حشمت جنگ هم بوضوح پیوست و نیز لوکر نیز خامه الطاف
ختامه هست که حضور پرنور مالک و مختار اند هر کس که منظور خاطر مبارک باشد کار رجوع با وست
هرگاه خود ارسطوجاه بهادر باینکار سرفراز شوند اولی انسب از این چه بهتر لیکن درینقدمه میر عالم
دست انداز نشوند که عدم رضامندی ماست یکی جان میر عالم و دویم آبروی ایشان و سیوم مال
میر صاحب مذکور چون جواب باصواب بدین مضمون حشمت جنگ رسید بجنس ملاحظه حضور پرنور
واعظم الامرا ارسطوجاه درآورد پس میر عالم را از خدمت وکالت و تعلقداری باسم مفتوحه تغیر نموده

در قلعه روز دو روز نظربندی ساختند که بی ملاقات غیر مقید باشند و میر دوران خلف میر عالم و مستقیم الدوله
نایب ایشان در بلده بمکان خود نشسته بودند اما مستقیم الدوله شب و روز نزد ارسطوجاه و دربار
حضور پرنور نیز حاضر بوده سوال و جواب و عرض معروض از طرف میر عالم بر وقت احتیاج میکرد و
میر دوران در حالت کنج داری و هم نیز بیماری خانه نشین ماند چون فیما بین میر عالم و ارسطوجاه دشمنی
سخت بمیان آمد و حشمت جنگ ممنون منت ارسطوجاه گشت آن مقدمه مخفیه حصه جواهر حضور پرنور
بابت مال ٹیپو سلطان بارسطوجاه اطلاع نموده از میر دوران طلب تقاضا کنانیده بر میر دوران
جوهرداران سرکار محصل نشست که جواهر مذکور داخل سرکار نمایند میر دوران که بالکل مطلع نبود قسم کلام مجید
خورد که مرا ازین معنی هیچ آگاهی نیست و مستقیم الدوله که جواهر امانت داشت بالمره کناره کشید که
من ذکر جواهر مذکور گاهی بگوش خود از زبان احدی نشنیده ام آغا غلام نبی خان بهادر رفیق قدیم
و خانسامان میر صاحب مذکور را بدنام بامانت جواهر کرده خانه ایشان را از دست ارسطوجاه غارت
کنانید پس ازین رنج و ملال میر دوران که صاحب غیرت کمال بود بیمار سخت شد و میر عالم را که چند
در موضع ناکل بلی جاگیر ایشان عقب قلعه محمد نگر گولکنده طلبیده داشتند دو صد سوار و هرکاره ها
و جوانان بار وغیره برای محافظت ایشان متعین نمودند درین اثنا شبی خانه میر عالم آتش گرفت
و تمامی اسباب اموال احمال و اثقال سوخت فقط میر عالم بذات خود و مستورات بسلامت ماند و بعد
ایام چند میر دوران که در هجده ۱۸ سالگی فارغ التحصیل و دانای عصر خود بود به غم و غصه قضا نمود میر عالم را
غم بالای غم دیگر پامال حوادث ساخته مضمحل گردانید چون طبیعت ایشان بسیار بیمار شد و عارضه
جذام از حد گذشت مستقیم الدوله بارسطوجاه عاجزانه التماس کرده حشمت جنگ را نیز شریک خود ساخته
میر عالم را در بلده آورده که بجای خویش خاموش باشند هیچ کس ملاقات نکنند و اگر بمیرند در مدفن
بزرگان خود در دایره میر مومن صاحب مدفون شوند بعد ورود میر عالم بمکان خود لطیفه باد[ر] وقوع آمد

پسر میر عالم روزی در کمال اتحاد و اتفاق که با ارسطو جاه بود بر سبیل حکایت گفته بودند که پدرم
میر سید رضی را هرگاه منظور میشد که کسی از مخالفان خود را بکشند دعای داشتند که آنرا شروع خواندن
نموده هر روز نان و حلوا الفقرا و مساکین و محتاجان میخورانیدند تا اینکه در عرصه چهل روز مخالف
ایشان میمرد گاهی این عمل خطا نمیکرد یعنی کامل بود هر چند اصرار نمودم هرگز مرا اجازت نفرمودند
که نوجوان سالی مبادا در بلا گرفتار آئی این نقل عجیب و حکایت غریب در ذهن ارسطو جاه مانند
نقش کالحجر منقش بود تا اینکه چون اعظم الامرا دید که مستقیم الدوله در باب فرستی امورات کلیه میر عالم
تا الصدر کلانه مساعی جمیله بکار میبرد و تجسس و تفکرها مینماید و حشمت جنگ را نیز هموار ساخته که او
بر طلبیدن میر عالم امکانش اصرار میبود نشود که بمراد خاطر رسد و کار از دست ما برود و این را بابلغ وجهی
از میر عالم جدا باید کرد که فیما بین ایشان عداوت قلبی در آید پس روزی ارسطو جاه مستقیم الدوله را
در تخلیه گفت که مستقیم الدوله بهادر درینولا امری در پیش آمده که در فکر آن خواب و خور بر من
متعذر است هر چند فکرها و تدبیرها کردم هیچ اصلاح آن از هیچکس بنظر نمی آید چون نیک نظر کردم درستی
آن منحصر بسعی شما است مستقیم الدوله عرض کرد که خداوند اگر جان غلام بکار شما آید هزار جان گرامی خود را
تصدق دلجمعی جناب میدانم آن امر کدام است که اینقدر تشویش در پیش است بفرمایند تا بنده فکر آن
کند ارسطو جاه گفت شما بقسم خاطر جمعی ما نمایید پیش احدی این راز نهفته سربسته ما را بر زبان نه آرید البته
بگوییم پس مستقیم الدوله قسم کلام شریف خورده دلجمعی ایشان نمود ارسطو جاه گفت که درین ایام فیما بین راجه
راجندر و ما نهایت سوء مزاجی بدرجه کمال در باطن آمده است که بهیچ وجه از طرفین تصفیه نخواهد شد
لهذا میخواهیم که شخصی معقول معتبر را که در حقیقت دوست من باشد پنجه دست عهده دار حضور سرفراز
نماییم تا خاطر جمعی من باشد چون خوب خیال کردم و تجویز نمودم از شما بهتر کسی بنظر نمی آید اما شما صرف
وابسته ذات میر عالم هستند چگونه بلطف من خواهید شد مگر بشرطیکه شما کلام شریف را از دست خود

بدست من بدهند باین قسم که تا امروز من وابستهٔ میر عالم بودم اکنون دیگر پیرامون خیال ایشان
نخواهم گشت در صورت شما مختار تمامی کار و بار ریاست بشوید من که چراغ سحری ام بعد من
بجای من خواهید شد اینها را خوب در دل خود خوض کنند که چه قدر کار عمده بدست شما می آید
مستقیم الدوله بمجرد شنیدن این مژده جان بخش بلا اندیشه کلام شریف بدست اعظم الامرا ارسطوجاه
داده تشفی خاطرش نموده سر در بخانهٔ خویش آمد که تمام شب خواب نکرد قریب بود که شادی مرگ شود
و هر روز نزد ارسطوجاه می آمد و او از چیزی چیزی امیدوار کرده خوشنود میساخت و مستقیم الدوله
در درستی امورات میر عالم مداهنه و مساهله مینمود آخر الامر چون میر عالم از سستی حال مستقیم الدوله
فکر نمود دریافت که شاید اینمرد در ابله فریبی ارسطوجاه در آمده سستی میکند هر گاه خوب تجسس کرد
از اخبار اخبارنویسان مخفی میر عالم مفصل حال ایشان بدریافت آمد لهذا میر عالم چندی مهلت داده روزی
به مستقیم الدوله گفت که مستقیم الدوله بهادر خلقت حیدرآباد از قحط سالی بجان بلب آمده است هر قدر که
از دست بر آید قصور نکنند شما از ده پله برنج کنده فی آدم زن و مرد طفل و جوان یک یک آثار برنج و
چهار چهار فلوس در بارهدری جمع کرده بدهند که فی الجمله چندین گرسنه های اطراف محله یا اندک قرار گیرند
خلقت خدا را خداتعالی رزاق مطلق است اما شما هم داخل ثواب بشوید مستقیم الدوله دانست که این
چه هنر است اخراجات بالفعل فیلان من و شاگرد پیشهٔ من بخوبی بر می آید شروع در تقسیم غله نمود بعد
دو ماه که مستقیم الدوله را از طرف ارسطوجاه در سرفرازی پیشکاری تکاهل و تکاسل بنظر آمد دل تنگ شده
بود میر عالم بار دیگر بمشار الیه گفت که مستقیم الدوله بهادر از تقسیم غله خام ایشان را سر دست لقمه بدهن نیست
باید که ده پله آرد گندم را نانهای بقدر نیم نیم آثار در بارهدری پخته سه حلوای شیرین دو پله فی آدم
دو نان و پاؤ آثار حلوا بدهند که بهولوفت بخورند و سیر شوند و دعای خیر در حق بندگان عالی
بدهند بصدق دل که مستجاب گردد مستقیم الدوله همین طور تقسیم نان و حلوا میکرد و در فکر اصل کار پیشکاری مشوش بود

وارسطو ۲۹

وارسطوجاه نیز دانست که از لطایف الحیل من مستقیم الدوله البته آزرده خاطر است اما طرف میر عالم هم
مائل نیست که قسم خورده و اقرار نموده خیر مضایقه نیست چند روز هم چنین باشد درین اثناء بعد
چند روز خبر بارسطوجاه رسید که مستقیم الدوله هر روز نان و حلوا الفقرا و مساکین میخوراند او را
یقین شد که من از دست او کلام شریف گرفته در عیب و بعمل که انداخته ام او یقین آزرده شده
همون عمل سیفی بر سید رضی برای مردن من میخواند و نان و حلوا که معمول آن عمل است میخوراند
درین هیچ شبه و شک نیست پس بمجرد رسیدن خیال اینمعنی بفور ازمحض گشته در حضور پرنور
عرض کرده دفعتاً چوبداران سرکار را معه احکام نزد مستقیم الدوله فرستاد که بملاحظه احکام سرکار
سوار شده خود را در موضع دکوال جاگیر خود متصل قصبه کوهیر رسانند و همونجا تا طلب حضور
باشند و با هیچکس ملاقات نکنند هر چند مستقیم الدوله بچوبداران سرکار گفت که از اندرون خانه
ملاقات کرده می آیم هرگز پروانگی نداوند که اندرون برود همونوقت سوار پالکی نموده همراه
خود بموضع دکوال برده سه هرکاره برای اخبار شبانه روز ایشان متعین ساختند تا حین حیات
خود دیگر صورت حیدرآباد ندید آخر جنازه اش بالای کوه شریف شب چراغان در سنه
یکهزار و دوصد و سی و چهار هجری آمده مدفون گشت بعد ازان بعد چند روز رحلت حضرت
غفران مآب بوقوع آمده در عرصه ده ماه اعظم الامرا هم رخت هستی بربست حضرت غفران منزل میر عالم را
بعد دو ماه بتاریخ پنجم شهر ربیع الثانی سنه یکهزار و دوصد و نوزده هجری بخلعت دیوانی و
مدار المهامی سرکار سرفراز و ممتاز فرموده سر افتخار تا بفلک الافلاک رسانید در عرصه چهار سال
و شش ماه در ایام دیوانی خود میر عالم آنچه تیاری کنند مباره دری و سراها و مساجد از حیدرآباد
تا اورنگ آباد و تا پونا و بمبئی بندر و نیز تا چنیاپٹن و تالاب و حلوخانه و مکان خود که در تمام
شهر مانند او نیست معه مسجد و بازار موسوم بسکندر گنج تا هیچ کدام ازان خوش اسلوب معه نقارخانه

محاذی کمان بالای رسته نیز تعمیر در آورد مفصل در ذکر احوال حضرت مغفرت منزل بقلم آمده
احتیاج تکرار از خامه نیست چنانچه بر پیشانی بالاخانه بالا محل یعنی باره دری این ابیات مرقوم رقم
بخط نادر قلم خان است **قطعه** مقصد ز کاخ و صفه و ایوان نگاشتن * کاشانه های سر بفلک
بر فراشتن * گلهای رنگ رنگ و درختان میوه دار * در باغ و بوستان ز سر شوق کاشتن *
دانی که چیست تا مراد دل اندران * یک لحظه و دمی نتوان شاد داشتن * ورنه چگونه مردم
عاقل بنا کنند * از گل عمارتی که بباید گذاشتن * بعد اتمام باره دری میر عالم همیشه این شعر
میخواند **شعر** ساختم جای که تا صاحبدلی منزل کند * ورنه عاقل عمر خود کی صرف آب و گل کند *
لاله و نافرمان و پوست در باغ باره دری مذکور بنهایت شگفتگی بهار میکرد و خلقت خدا ابلا تقید
میرفت و سیر و تماشا مینمود طرفه اتفاق اینکه یکسال در عین بهار یعنی معمول شده بود که مردمان
صاحب مقدور در باره دری برای سیر آمده پتنگبازی هم میکردند و تا نماز مغرب از یکپاس
روز باقی مانده سیر و تماشا مینمودند چنانچه نیاز بهادر خان با مردم همراهی خود نیز بالای سقف
متصل آئینه خانه مصروف پتنگبازی بود دفعتاً سلطان میان مع چندین سواران همراه سواری
خویش مثل همت علی زئی جمعدار و جلال خان و دلیر خان وغیره افغانان مهدوی و جوانان
دیگر و شاگرد پیشه وغیره برای سیر آمده خواستند که در آئینه خانه روند چون راسته واحد بود
و دران ایام فیما بین سلطان میان و نیاز بهادر خان نزاع کلی بوده او دانست که شاید برای
پرخاش من اینطرف آمده اند دروازه زینه را بسته کنانید لهذا در میان اینها گفتگوی سخت
کار به تنازع و قتال بین از زیر و بالا بوقوع آمد چون دروازه را کشادند کار بشمشیر افتاده مردم
طرفین زخمی شدند و بعضی مردند و شیخ جی نامی رفیق نیاز بهادر خان که بسیار بهادر و با صناعت
سپهگری از دوانک و یک انک کمال داشت آنچنان کارنمایان بظهور آورد که اکثر بدستش کشته شدند و زخمها برداشتند

وبجان ورافتادند که تا حال مشهور است آخر خود هم بکار آمد تا مغرب دار و گیر بسر و بیان بود
چون تاریکی شب غالب آمد نیاز بهادر خان فرصت را غنیمت دانسته از بالای دیوار بعض باره دری
خود را در دریای موسی بیرون آمده انداخت و از آنجا داخل کوتهی صاحبان انگریز و کپتان سدرلم
صاحب وکیل گردید از آن روز تا الفت کلی از میر عالم بهادر بیرون باره دری شد که احدی بغیر پروانگی
نمیرفت و بعد چند روز میر عالم هم بتاریخ بست و سوم شهر شوال المکرم سنه یکهزار و دو صد و بست
و سه هجری روز جمعه رخت هستی بعالم عقبی بر بست در تمام شهر بدقی افسوسها مانده امیری بود بسیار
عاقل همواره مصروف بکارهای حسنات در ابتدای ایام دیوانی میر صاحب موصوف غله فروشان
فی روپیه دو آثار گندم و برنج و جوار همه بیک نرخ میفروختند او سه لک روپیه نقد از نزد خود به بنجاره
مدد داده غله از محالات دور طلبیده جوار زرد فی روپیه پانزده آثار بفروخت آورد که خلقت
خدا را فی الجمله آسایش بظهور آمد و سلوک با محتاج و زواران اماکن متبرکه بسیار نمود و در نجف
اشرف و کربلای معلی قلعه مضبوط با بروج بنا کنانیده ضربها بالای بروج نهاد که از هنگامه گوزر
وهابی ها مصئون و محفوظ گردانید و علی هذا القیاس دیگر حسنات که طول کلام است و باورچیخانه
بزرگ داشت که هر روز قریب دو صد مردم اقربا و غیره را علی الصباح ناشتای حسنه تحفه و کباب
شکم پر خانه بخانه میرسید و چاشت و طعام شب از بریانی لذیذ عمده و نان و قلیه ها و مزعفر اعلای
با گلاب و مشک و زعفران و کباب سنبوسه های ورقی و اچار و مربا و غیره میخورانید و جشن حیدری
بتکلف میکرد و احوال کلیات او سابق هم بقلم آمده احتیاج تکرار نیست

مختار الدوله بهادر

نام اصلی آن منبع علم و حلم دبیر کاظم علیخان بهادر است خلعت شهاب جنگ برادر منشی میر حیدر خان بهادر

اعتصام الملک در عهد دیوانی میر عالم باستر ضای میر صاحب موصوف برادر بهرام الملک بهادر
در آمده بجاگیر ذات و ماهوار از سرکار سرفراز گردیده بکمال امتیاز و لطاقت مزاج اوقات عزیز
خویش بسر برد اول برادر اعتصام الملک میر حیدر خان بهادر عموی خود خاید بود چون آن
عفیفه قضا نمود بعد ایام چند بتحریک میر عالم که از افعال و اقوال و فراست و خردمندی و جامعیت
علوم عقلی و نقلی و ریاضی و فارسی بلکه از همه دانی بهادر معز خورسند بود بمصاهرت بهرام الملک
در آمد از آن عفیفه مرحومه یک فرزند میر غلام مهدی بوجود در آمد و تا رحلت حضرت غفران منزل
بسن رسیده تمام و خوش گذرانی متوجه تحصیل علوم بوده و درین عهد بندگانعالی ادام الله اقباله و اوایل ایام
فیما بین بهادر معز و امیر الامرا شمس الملک بهادر برادر شجاع الدوله محمد علی صاحب خلف
امیر الامرای موصوف اتحاد کلی بهم رسیده بهادر موصوف خان مسطور را مختار کار خانجات خود
بعنوان انتظام کار پردازی خانگی ساختند تا رحلت شجاع الدوله مذکور که در عین عالم شباب که
تمامی خلقت خدا را داغ بر دل است آنچنان امورات خانگی را زیب و زینت داد که مزیدی بر آن
متصور نباشد بعد از آن خان معز انزوا اختیار کرده بود که در عرصه چند روز امیر الامرا هم رخت
هستی بربست و بهادر معز همواره در مد نظر خداوند نعمت مورد الطاف مانند صاحب منصب عمده
پنجهزاری سه هزار سوار و بخطاب دولائی و جاگیر قریب سی هزار روپیه سرفراز و ممتاز امیری بود عاقل
زمانه یکتای روزگار که هیچکس لیاقت فطرتی آنش نمیرسید تا اینکه راجه چندولعل مهاراجه بهادر را اندیشه
تمام بود که اگر بهادر معز بیاوری تقدیر بدرجه بلند رسد تمامی مشکلات کلیات آسان سازد لهذا
بسیار خاطر دار بها مینمود در علوم عقلی و نقلی و حکمت و فارسی و طبابت دریای مواج بوده و در
تعلقداری و آبادی تعلقجات و رعایا پروری ید طولا داشت راست کردار بلند حوصله سیر فکر بهادر سخی
صاحب اخلاق با آدمیت و مروت غریب پرور نجیب شناس اکثر حضور پر نور در کلیات از تفالی ادراک

مصلحت

مصلحت بیغر مودند به هر کاری که از سرکار معمور شود رونق بالای رونق ها و هر که از هیچکس بظهور نیامده و در علم
تیراندازی آنچه که صنایع و بدایع داشت تا حال هیچ تیرانداز استاد به نظر نه آمد که از کمان نرم یک ٹانک
جواب چهار ٹانک برابر آن خوبی و درستی میداد که مورد تحسین و آفرین حاضرین میگشت با وجود این همه
فضایل علمی و خصایل فضلی در آشنائی و آشنا پرستی فرد فرید روزگار چنانچه اتفاقاً قطاع الطریق
قریب سه صد کس مویشی تخمیناً یکهزار راس از تعلقه زیگنباره علاقه جعفر یار جنگ بهادر کوکه بغارت
برده از راه صحرا میرفتند و مختار الدوله بهادر از جاگیر خود با چند جوانان یعنی قریب بست و پنج جوانان
و کهنی وغیره که چهار جوانان همراه هم و آشنایان بودند از همون راه بلده می آمدند چون خبر دزدان
و بردن مویشی به بهادر معز رسید و نایب تعلقه مذکور بفریاد آمد دفعتاً تعاقب آنها نمود و از جانبین
کار بسر دادن بنادیق افتاد و بهادر معز بذاته بندوق رومی در دست خود گرفته و دو سه کس را از
قطاع الطریق بیجان در انداخت و جوانان همراهی خود را نیز تحریص نموده از چهار طرف در گرفت
و غلو کرده حمله نمود بمجرد افتادن شش کس از آنها و زخمی شدن چند کس همه مویشی را گذاشته فرار نمودند
و بهادر معز تمامه مویشی مذکور را احاطه نموده بنایب جعفر یار جنگ بهادر حواله کرده رسید گرفته روانه
بلده شده بمکان خویش در آمد و هرگز از هیچ احدی اطلاع نساخت بعد سه روز چون کیفیت آنجا
بسر محبت علی نایب مذکور بجعفر یار جنگ بهادر مفصلاً ارقام نمود بهادر مذکور خود بمکان مختار الدوله
آمده بسیار بسیار شکریه اینقدر به تعمل آورد و از آن روز فیما بین بهادران مذکور تا دم زندگی محبت قلبی
بوده در همه حال شریک یکدیگر باشند بتاریخ دهم محرم الحرام سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و شش هجری
رخت هستی بفردوس بربست

میر محمد حسن خان بهادر مشهور به میر حسن صاحب

خلف ارشد و اکبر سید عبد المهدی صاحب مرحوم عموزادهٔ حقیقی میر عالم بهادر مغفور وزیر سرکار
آصفیه ادام الله اقباله است در زمانه منیر الملک امیر الامرا بهادر وزیر سرکار آصفیه از مرشدآباد و دار الحکومهٔ
بنگاله وارد حیدرآباد گردیده موافق استدعاء وزیر با تدبیر بهادر موصوف در عقب مکان درگاه
حضرت عباس علمبردار حسین شهید علیه السلام سکونت نمودند که او و بعد مدت قلیلی بسعی امیر الامرا بهادر
شادی خان مذکور از دختر خان ایران بهادر که از بطن ریاض النسا بیگم صاحبه صبیه نواب میر
نظام علیخان بهادر غفران مآب بود کرده بود و از و یک پسر و یک دختر بوجود آمده تا حال تحریر این
تاریخ موجود اند و بعد کتخدائی از ماهوار یکهزار روپیه نقد سرفراز شد و پس از مدت دراز در زمانه
کلان صاحبی منتظمت صاحب بهادر سفیر کلاه پوشان بسفارش او و معروضهٔ منیر الملک بهادر منصب
مناسب و جاگیر بسر حاصل قصبه کهرالا و بدلور وغیره دیهات قریب پانزده هزار روپیه سالیانه محاصل
از سرکار حضور پر نور نواب سکندر جاه بهادر مغفرت منزل مرحمت شده و در نظر همگنان و بنی اعمام
گوی سبقت برده و این عاصی محرر اوراق بسیار مراتب شرف اندوز ملاقات با فیض او شده و عالمی
دیدم متبحر در علوم عقلی و نقلی و غیر ذالک مرتبه کمال داشت و درویشانه مزاج میداشت کرده بست کس
مقابله و نجبا و شرفای شهر هر روز از شاگردان با فیضان او بهره ور دولت یاب میشدند و در سنه یکهزار
و دو صد و پنجاه و پنج بعهد حکومت نواب قمر رکاب ناصر الدوله بهادر ازین سرای فانی رخت هستی به ملک
جاودانی بربست و واضح باد که پدر خان مذکور سید بزرگواری بود به زهد و تقوی آراسته و در
مرشدآباد در علو مدارج و مراتب زندگی بسر برد که حاکمان و فرمان روایان آنجا مثلاً مبارک الدوله
پسرش عالیجاه جناب عالی همزبان همه وقت رضاجوی خاطر شریف او می بوده نمیگذاشتند
که بکدامی نوع دل رنجی او شود و آن سید بزرگوار عالمی بود و هم صاحب رای که در آن وقت نظیر خود
نداشت اکثر حکام و فرمان روایان آنجا از رای سلیم سید بزرگواری تجاوز نمیکردند

و بر گفته او عمل می نمودند و در زمانه جناب عالیجاه بهادر فرزند نواب مبارک الدوله بهادر ناظم ناظم صوبه بنگاله در آنجا روح قدسش بروضه رضوان خرامیده در یکی از باغات آن شهر مدفون گردید و برای شرافت مقبره شریف او از طرف جناب العالی فرمانروای آنجا مسجد و عاشور خانه و خانقاه متصل مرقدش احداث شده موقوفات بسیار وقف مصارف مرقد مطهرش گردید و از زبان صادر و وارد در دولت مرشد آباد شنیده میشود که مرقد مبارک سید بزرگوار مطاف مشهوره مردمان آنجا هست ٭٭٭

میر محمد حسین خان بهادر و میر عبد الله خان بهادر

خلفان میر محمد علیخان بنا بر تخلص خان مذکور در دیوانی میر عالم بهادر برادر عموی خود از ولایت شوستر وارد حیدرآباد شده بعد چندی بحصول مراد روانه وطن خویش گشته و دیعت حیات فرمود اما میر محمد حسین خان بعد رسیدن پدر بزرگوار بوطن خود بحیدرآباد آمده تا بودن میر عالم بهادر بامداد مستقیم الدوله فایز گردید چون آثار رشادت از ناصیه اش هویدا بود در عرصه قلیل بمدارج بلند رسید و فی الواقع بهادر ممیز در علوم عقلی و نقلی و اخلاق و مروت با ادراک کامل فرد یکتای روزگار است صاحب منصب و جاگیر بالطاف خاقانی معمور تعلقه عمده سرکار بوده در ابنای جنس معزز و موقر و برادر بهادر موصوف نیز در وقت منشی گیری میر التفات حسین منشی وکیل انگریزی وارد فرخنده بنیاد گشته بامداد برادر منشی صاحب مذکور معمور گردیده بدرجه رسید و بعد روانگی منشی میر ابن علی تا بکلکته همراهش رفته بعد ایامی چند باز وارد حیدرآباد شدند و تا حال هر دو برادر مشمول عواطف خسروانه و حاضر دربار خاقانی اند

محترم الدوله محترم جنگ بهادر

فرزند ارجمند اعتصام الملک بہادر عرض بیگی حضور پرنور نام اصلی اش میر احمد علی است در عنفوان
شباب آثار نیکی و رشد از چہرۂ اش ہویدا بود در اندک توجہ بتعلیم معقول و منقول و صنایع و بدایع
فارسی بہرہ کامل ہمرسانیدہ منظور نظر بزرگان گردید و در پیشگاہ حضور پرنور مشمول الطاف گشتہ
نام نیک بر گماشت و بمنصب چہار ہزاری و دو ہزار سوار فایز شدہ ہموارہ حاضر دربار جہاندار است
امیر لیست پسندیدہ اخلاق صاحب مروت در علم تیراندازی کمال قدرت دارد ہر روز بر تودہ کہ
در مکان پدر بزرگوار خود بنیاد یافتہ مشق تیراندازی میکند و در عبادت الٰہی معبود حقیقی شب و روز
از نماز پنجگانہ و نماز شب و وظایف و اوراد مساعی جمیلہ بکار میبرد صاحب ہمت خندہ رو
کشادہ اخلاق بجمیع صفات بزرگانہ موصوف

مکرم جنگ بہادر

خلف رشید وحید الدولہ بہادر برادر بزرگ حقیقی اعتصام الملک بہادر عرض بیگی حضور پرنور است
از بدو شعور آثار فراست از جبین او ظاہر بود بحاضر باشی دربار از پیشگاہ خلافت بخطاب و منصب
مناسب سرفراز گردید و در علم عربی و فارسی بہرہ مند و در تہذیب اخلاق مشہور است
سہنداور امور کلیہ و جزئیہ خود نظر بر خدای کریم داشتہ بنا بر خویش درستی امورات خود نمود
ہموارہ حاضر دربار جہاندار است

میر عاشق حسین خان بہادر برادر خورد سید باقر علی مخاطب بہ میر زمان خان بہادر

برادر زادہ میر عالم بہادر خلف میر زین العابدین شوستری برادر خورد میر عالم مذکور کہ در سیر رنگ
پٹن در عہد ٹیپو سلطان بکمال عز و وقار بودہ پیش از انقلاب روزگار وفات نمود

ابن حیدر ہاشمی

بعد برہمی دولت آنجا میر عالم خان مغفر را که نہایت سن صغیر داشت معہ مستورات مرحوم در بلدہ فرخندہ
بنیاد حیدر آباد طلبیدہ در دیوانی خود نسبت کتخدائی باصبیہ سید مومن خان بہادر بکمال تکلف
نمود که عاصی معہ برادران خود و فرزندان سعید الدولہ میر محمد علیخان بہادر و میر خلیل اللہ خان
بہادر لطف سید مومن خان مذکور شبانہ روز شریک شادی بودیم که حق قرب جوار بود و بعد
رحلت میر عالم تا سن رشد توسل بہ منیر الملک بہادر داشت چون در علوم عقلی و نقلی و فارسی و اشعار
گوئی و قصیدہ آرائی لطرز شعرای نامور مشہور سابق بہرہ کامل بہم رسانیدہ با مہاراجہ بہادر
صحبت معقول دارد بسیار عالی طبیعت معہذا در بیہدائی و حسن اخلاق و آدمیت و ہر فنت خوش
اختلاط و از پیشگاہ حضور بجاگیر و منصب مناسب سرفراز و حاضر دربار قصیدہ که بہادر معتمد در ذکر
شعر انقلی خواہد شد

مرزا محمد شمس الدین خان بہادر المعروف بابن صاحب

ابن مرزا ابوالفضل خان بہادر ابن علی رضا خان بہادر است بہم جدی طالب الدولہ بہادر متعلی خان
آنا مشار الیہ بعد انتقال والد خود از برہمی کار روزگار و ہجوم افکار تکیہ بر توکل نمودہ اول شروع
تجارت نمود و در چند روز نام آور گشتہ مشہور و معروف شد معہذا در شادی شجاع الدولہ
بہادر خلف امیر الامرا منیر الملک بہادر ارادہ بمبئی بندر نمودہ قریب سہ لک روپیہ ہمراہ بردہ اشیار
بحر و کان ہمہ بخریدی در آوردہ اہل بمبئی را لیبنے سوداگران آنجا را محکوم حکم خویش باتحاد نمود
کہ ہر چہ منظور باشد بلا حرکت ارسال زر روانہ حیدر آباد نماید بعد رحلت منیر الملک بہادر با مہاراجہ
بہادر موافقت بہم رسانیدہ ہر گاہ ارادہ تعلقداری سرکار نمود محالات لکھا روپیہ مضافات
اورنگ آباد و برار بالاگھاٹ وغیرہ در قبضہ خود داشتہ رونق تازہ داد از آنجا کہ اعتقاد و الفت

باخاندان طیبین وطاهرین ازبس وثوق وشعور داشت وهمیشه رجوع بآنجناب میکرد چون نظر توجه مبذول
حال خویش دید خرچ هزارها روپیه نموده اول در راه کوه شریف تیاری آبدارخانه بکمال تکلف
کرده هر دو طرف بازوی راه مکانها وچبوتره های متعدد وسیع باصدارت در آورده درمیان
وسط هر دو بازوی مکانها کمانی خوشصورت بنهایت نزاکت خوش اسلوب محاذی کوه پرشکوه
تعمیر نمود که در هر دو نشیمن بازوی آن نقارچیان خوشنوا وروشن چوکی باجنتریان شیرین
صدا شب و روز در ایام عرس سامعه خلق الله را بوجد می آرند و در پهلوی کمان مذکور باغ جنت
سرشت بنهایت خوبی وشادابی که هر مکانش دلچسپ وهر جابانش دلربا انهار واشجار
همیشه بهار جاری و پر میوه رنگارنگ از جمیع اقسام وانواع درختان گلها چه از ولایت وچه از
هند ودکن همه معمور گلستان وحوضها همه پر آب وفواره‌ها همه از جوشش وخروش در جهندگی
وصدا اند چاهای وسیع وعمیق متعدد برای سرسبزی وشادابی باغ بخرچ بسیار ساخته وپرداخته
آب روان بهر سمت بوستان روان کرده سبز وخورم گردانید وعمارات باغ را بشیشه آلات
رنگارنگ ولقنادیل گوناگون منور ساخته بجلوه تازه در آورده وبالای عمارت باغ وآبدار
خانه وکمان ودیگر هر دو بازوی راه بهم پیوسته روشنی کنول رنگارنگ کاغذی میکنند که
چشم خلایق از دیدن آن محو حیرت میگردد وساکنان اطراف وجوانب دیهات را از دور تماشای
عجیب است معهذا ابر گل وگلزار باغ مذکور این شعر میرزا طغرای مشهدی دلیل قطعیت شعر
زمین گل آسمان گل بحر وبر گل ٭ نماند و در عدم گویا دگر گل ٭ ودر هر مکان فرش وقالین
مسندهای ولایتی وفرش چاندنی زیب وزینت تازه داده وهر شب از روشنی شمع کافوری و
روشنی روغن تمام راه وبازار عرس منور ساخته اطعمه لذیذه از همه جنس پخته اذن عام داده که
هر کس اندرون باغ یا آبدارخانه بیاید بتواضع طعام میکنند ودیگر برای غربا هم طعام پخته بصرف می آرد

خلق الله

خلق الله هفت کشور که در عرس شریف می آید تماشا کرده هرگاه با وطان خود ها میروند در ذکر عرس
اول بیان تکلفات آبدارخانه و باغ میکنند حرفی دیگر بزبان نمی آرند چون مهاراجه بهادر خود شنیدند
که در راه کوه شریف مکانهای متعدد برای فرود آمدن خویش باحداث آرند که هر سال در خیمه‌ها
از باران برشگال اذیت بسیار میشود چرا که از چند سال عرس شریف در موسم باران می آید همین صاحب
تدبیر فرموده‌اند لهذا در اندک سعی خود مکانهای متعدد و مسجد خانه باغ و منزل چنان تیار شود که مورد
تحسین و آفرین گشته بجواهر اختصاص یافت سوای این عمارات وغیره دکاکین و چوکی خانه و صفا
و مسجد و چبوتره ها و دالانهای متعدد دیگر از آبدارخانه تا مکانهای مهاراج سراسر تعمیر در آورد که از
چهار سال عرس شریف در عین شدت بارانست خلقت خدا بآرام تمام بسر میبرد و هیچ تکلیف نمیشود اینهمه
عمارات و باغ و تکامی بتعمیر بخرج مبالغ خطیر باحداث آمد و هر سال باشتیاق زیاد عمارات دیگر باحداث
در می آیند و از پیشگاه خداوند نعمت بخطاب و منصب وغیره سرفراز است و در خلدآباد در روضه نهر آب
که مسدود بود از سر نو تیاری آن کنانیده آب روان جاری ساخت و در راه برهان پور و
وهندوستان و برار آن دیول گهات مشهور است که بسبب ناهمواری او گذر بر آن دشوار بود چنانچه
عالمگیر بادشاه عبور کرده از گهات نظام آباد اجنته به خجسته بنیاد داخل گشتند خان معز زر بسیار
خرج کرده گهات مذکور را چنان هموار نمود که بغیر اذیت خلقت خدا مرور مینماید و لشکر صاحبان انگریز
بفراغت تمام بآرام میگذرد و نهایت مشکور شدند سوای این چاه ها و مساجد و تعلقات متعلقه خود
آباد کرده فیض عام جاری ساخته همواره بذات خود مصروف حسنات است و در عشره محرم الحرام
عاشورخانه در آبدارخانه در مکان سکونت خود بتکلفات روشنی وغیره و اخراجات دیگر بجلوه ظهور
می آرد و بتاریخ دهم و بستم محرم مجلس مرثیه خوانی کرده سامعین و خوانندگان را طعام لذیذ بخوراند
حتی که افیون خوران را نیز تکلیف نمیرسد خود میداد الغرض باعتقاد واثق خویش مصئون و مامون

درعنایت خداوند نعمت است و حاضر دربار جهانمدار و بس

محمد برهان علیخان بهادر سقفت یاب جنگ کهتالا

سلسلهٔ بهادر معزز تا به پادشاهان روم میرسد لهذا مطابق آن بزرگان بهادر موصوف نشان و جهنده و بیرق خود بوضع شاهان روم میگردانند چون در عهد شجاع الملک امیر الامرا بسالت جنگ بهادر مستفیض شده بمراتب عالیه سرفراز گشتند و لفظ کهتالا که زبان زد خاص و عام است هم عنایتی فقیر بزرگمنش بود که تا حال جاریست سعید البهادر معزز از فرط الطاف حضرت غفران مآب بسرفرازی سواران و پیادها و تعلقات لکها روپیه سرکار ممتاز و مباهی بود و درین عهد از کمال پرورش حضور پرنور جهانگیر ذات و منصب مناسب و خطاب سقفت یاب جنگ و تعلقات نیز سرفراز عالیجاه ندان است که زبان را طاقت اظهار فضایل او از اخلاق حمیده و افعال پسندیده نیست گویا اخلاق مجسم بجلوهٔ ظهور آمده در کار خیر خلق الله لله و فی الله شبانه روز مصروف که خلقت خداوند بدعاست شرایشان نمک حلالی و فدویت و جان نثاری بر ذاتش ختم است از آنجا که عاصی را محبت و اتحاد در خدمت شریفش بسیار است لهذا از هزار یکی و از بسیار اندکی بقلم آورد تا کسی بفضول گوئی نه پندارد حق اینست که بهادر معزز فرد منتخب روزگار است

میر رضا علی خان بهادر

خلف ارجمند میر جمال الدین حسین خان بهادر عظمت جنگ المعروف بجمال صاحب است بهادر معزز از ابتدای حال بسفارت مبارز الملک ظفر الدوله معمور بوده بخدمت بخشی نیز تعلق داشت و همواره بجناب حضرت غفران مآب باریاب میگردید چنانچه از محمدنات الشان کمان امرگاه کوه شریف و عمارت جنوبی

پہلوی درگاہ معلے ونیز در بلدہ عمارت قدم رسول علیہ السلام وپنجہ شاہ وعمارت علاوہ بی بی ہمہ از
تیاری خاص ذات بہادر معزاست کہ تا حال حسنات آن بروح مرحوم میرسند معہذا العبد برسمی روزگار
مدتی در حضور پرنور بخانسامانی حضرت مغفرت منزل در عالم مرشدزادگی معمور بودہ و دلعیت حیات نمود
فرزند جگر بند ش میر رضا علیخان بہادر مذکور چون صغر سن داشت حضرت غفرانمآب خود بپرداخت
وتربیت متوجہ بودہ تا رسیدن بسن تمیز و رشد میر عباس علیخان برادر نسبتی خان معزالیہ بخدمت
نیابتاً مقرر کردہ اجرای کار سرکار میفرمود ہر گاہ خان معزالیہ بادراک امورات
فایز گشت وخان مذکور یعنی برادر نسبتی ایشان را قضا ہم مہلت نداد باموراتِ محولہ خود پرداخته
تا حیات آنحضرت بخوبی تمام سرانجام داد بعد رحلت آنحضرت در پیشگاہ خلافت ادام اللہ
اقبالہ نیز مورد الطاف بودہ بخدمت خویش معمور وبہمہ جہت شکر خداوند نعمت است اما در سن
جوانی با اخلاق ومروت وحسن گفتار وسلیقہ معاش وسلوک با احبا و در تیاری عاشور خانہ
مکان خویش بطرز انواع واقسام وبمرثیہ خوانی معمولی مقتضی المرام است وہموارہ بسلامت روی
معروف وبدربار حاضر

معظم جنگ

خلف واحد بیگ خان بہادر مرحوم ولد بزرگ لطیف الدولہ بہادر مغفور داروغہ شکار خانہ حضور پرنور
کہ لطیف بیگ خان مرحوم جد کلان بہادر معز در عہد حضرت مغفرتمآب وحضرت غفرانمآب با جمعیت
خود کارہای نمایان بظہور آوردہ مورد تحسین گردیدہ اند چنانچہ مقبرہ ایشان از قدیم در درگاہ
حسینی بر ہنہ صاحب است آقا بہادر معز کہ نام اصلی اش تراب بیگ خان است از صغر سن در فطانت
رای ومتانت خرد منظور نظر خاقانی گشتہ بخدمت موروثی سرفراز وممتاز گردیدہ بدرباری
مساعی جمیلہ بکار بردہ در شکار گاہ برکاب سعادت شریک است ودر اخلاق وآدمیت ومروت وکشادگی ہمت بامور

چون حضور پرنور متوجہ شکار میشوند واحدی بارباب رکاب سعادت بغیر چند خواص خدمت
گذار و شاگرد پیشہ نمیگردد و بہادر معز با جانوران شکاری یوز و آہو و باز و بحری و شاہین
و باشا و بسیر و اشکرہ و سیاہ گوش و آہوان شکاری آہوگیر وغیرہ جانوران شکاری متعدد
پیوستہ حاضر سواری مبارک و باریاب است و با جمیع فضایل بزرگانہ خود موصوف

مستعد یار جنگ بہادر

نام اصلی آنش میر احمد خان بہادر ولد میر عثمان خان بہادر است ساکن بلدہ قنسور کہ بزرگان ایشان
ہمہ امیران بادشاہی بودہ اند صاحبان نوبت وجمعیت چون سلسلہ بیعت و ارادت در جناب حضرت
پیر مودود چشتی قدس اللہ سرہ العزیز دارند لہذا لفظ پیر بر اسامی ایشان عبارتی آنحضرت است
چنانچہ منصور خان خویشگی کہ در سیادت پشتی در عہد حضرت منغفرت مآب مشہور آفاق بودہ مرید
ہمین خاندان عالیشان بود القصہ پیر عثمان خان بہادر را اعظم الامرا ارسطو جاہ مدار المہام سرکار
دولتمدار در عین ہنگامہ سرداران مرہٹہ مثل ہولکر و سندھیہ و بہونسلہ وغیرہ کہ باجی راؤ والی پونا
داشتند بکمال اشتیاق و توقیر در سنہ یکہزار و دوصد و پانزدہ ہجری طلب فرمودہ با پانصد
سواران و آسامیان بیش قرار و تنخواہ معقول ذات وغیرہ مقرر کردہ محالات بسیر حاصل در عوض
تنخواہ عنایت نمودہ لشکر آصف نظام نواز الدولہ بہادر صوبہ دار بلدہ اورنگ آباد متعین حفاظت
بالا گہاٹ ممالک مغربیہ کردند بعد بر ہمی معاملہ آنجا چون راجہ مہیپت رام بر سر امورات لشکر
فیروزی سرکار بہ بند و بست و صوبہ خجستہ بنیاد و ایلچپور از پیشگاہ حضور پرنور روانہ آن
سمت شدہ داخل لشکر فیروزی گشت و تمامی جمعیت سرکار محکوم حکمش کردیدہ محمد صلابت خان
بہادر و محمد سبحان خان بہادر و دیگر سرداران و منصبداران و رسالداران و جمعداران

ویہا تہانے

وپلاٹنهای بارهه ها با جمعیت خود ها در لفٹنانی راجہ مذکور کہ بودند صالح محمد خان و پسر عثمان خان مذکور کہ باہم برادر حقیقی باشند نیز متعین راجہ مذکور شدہ کارہای نمایان بظہور آوردہ مورد تحسین و آفرین گردیدند و بعد برہمی معاملہ راجہ مہیپت رام و ورود راجہ گوبندبخش بہادر بسرفرازی خدمات متعلقہ راجہ مہیپت رام بہادر مذکور قسمیکہ در اطاعت و فرمانبرداری بودند بدستور فرمان بردار راجہ موصوف شدہ در تنبیہ لشکر فیروزی کودہ سر مو در اطاعت امر قصور نہ نمودند بعد دگرگون شدن معاملہ لشکر و روانہ شدن راجہ گوبندبخش بہ بلدہ حیدرآباد پسر احمد خان بہادر بعد رحلت پدر خود بصحابت و اتفاق صالح محمد خان بہادر کہ خسر الشان بودند بجای پدر خود مید النستند حاضر دربار جہاندار بر طبق طلب سرکار گردیدہ بشرف ملازمت مشرف گشتہ بسعی اتحاد راجہ چندو لعل مہاراجہ بہادر بامورات خویش از سواران و جاگیر وغیرہ سرفراز شدند چنانچہ حال بیرہ متصل ملکاپور مضاف صوبہ ایلچپور در عوض ذات و سواران خود دارند معہذا با اخلاق پسندیدہ بسخاوت و آدمیت و مروت معروف خوش مزاج خوش لباس و ترکیب صاحب نظم و نثر در علم فارسے ودرشش ہنر اندازی و صنایع و بدایع آن ید طولا دارد در علم انداز و خوش انداز است و ہموارہ حاضر دربار صاحب منصب ہزاری یکہزار سوار علم و نقارہ و فیل و پالکی فرزندان بہادر معزی الیہ پسر عمر خان و دیگر پسر خداداد خان بالطاف شاہانہ حضور پرنور سرفراز اند

حرف النون نصیب یار جنگ

خلف رضا بیگ خان مرحوم خان معزز در عہد حضرت غفران مآب بسمور کارخانجات نیا النساء مانی بلدہ حیدرآباد و قلعہ محمد نگر گولکنڈہ سرفراز بودہ کہ حکمش باطراف و جوانب تا دوازدہ کروہی بلدہ حیدرآباد ہموارہ جاری و مجال بانی و جمیشہ کارہای جلوس و تیاری اسباب شادی مرشد زادہ ہا وغیرہ

وشادی والبتگان ارسطوجاہ جابجا در مکانہای عمائدین وامرای سرکار ہمہ باہتمام وسعی خان مذکور بہ پدرستی وسلیقہ تمام انصرام مییافت در سنہ یکہزار و دو صد وسی و چہار ہجری بجنت خرامید مقبرہ اش متصل ایام باغ کاظم علیخان مرحوم بنقشہ عجیب وغریب موجود ست آقا النصیب یار جنگ کہ نام اصلی اش فتح اللہ بیگ خان است بعد انتقال پدر خویش باسور کار و بار سور وثی گشتہ بموافقت راجہ چندو لعل بہادر بالی حضرت مغفرت منزل ولبواطت خسروانی در آمدہ و در عہد میمنت مہد حضور پر نور بہ سنوز سور د الطاف خاقانیست وبہ افزایش خدمات وخطاب ومنصب مصدر عنایات خداوند نعمت است

نذر بہادر خان بہادر

خلف کلان خانجہانخان بہادر کہ داروغہ فراشخانہ سرکار بودہ تاحیات والد خود ہموارہ حاضر دربار جہاندار ماندہ اوقات بسر برد بعد انتقال پدر بخدمت قلعداری محمد آباد بیدر و قلعہ پانگل وجاگیرات سرفراز گشتہ نام نیک برگماشت وبکمال آبرو وحرمت وذیقدوری دولت گذرانید ایام نمودہ ہموارہ مورد الطاف حضور پر نور دام اقبالہ بودہ صاحب منصب پنجہزاری وخطاب وجاگیر وغیرہ در زمرہ امیران قدیم سرکار در سنہ یکہزار و دو صد و پنجاہ و ہشت ہجری بعارضہ استسقا قضا نمود یک فرزند دارد یادگار است اما بادشاہ بیگم زوجہ بہادر مرحوم عجیب عاقلہ دانا برابر صد مرد عقل رسا دارد انتظام امورات جاگیر و دربار چنان نمودہ کہ ہمہ دانایان روزگار تحسین وآفرین نمودہ از طرف حضور پر نور نیز مورد الطاف شاہانہ است ہیچو زن منتظمہ پیدا شدن مشکل سخی صاحب ہمت در خیر و خیرات مصروف ولبعبادت الٰہی شب و روز معمور

اہم حوالہ

حرف الواو وحید الدولہ بہادر

خلف الصدق اعتصام الملک منشی میر وحید خان بہادر است از بدو شعور توجہ بتحصیل علوم پرداخت در استعداد مدت بسعی موفورہ و شوق خویش فارغ التحصیل و فاضل متبحر گردید و از الطاف بے غایات حضرت غفران مآب بخطاب دولائی و منصب مناسب سرفراز و بعد از الطاف خداوند نعمت بندگان عالی متعالی مد ظلہ العالی شبانہ روز باریاب و مورد عنایات بے نہایت است بکمال سلیقہ علوم و مروت و آدمیت بمتوسلان خود مسلوک و با احبا غمخوار غریبان را در دستدہی بے نہایت بر میمنہ و بقدر وسع خویش شریک حال و در باریابی حضور سوای کلمہ خیر گاہی حرفی کہ موجب برہمی کار احدی شود ہرگز بر زبان نمی آرد اگر یکدو امیر با تصفات سعادات حسنات در دربار باشند کار ہیچکس از امیر تا غریب بند نگردد و ہر شخص بمراد و مطلب خویش برسد خداتعالی ہموارہ آنش باریاب حضور پر نور دارد

حرف الہاء ہمت یار جنگ بہادر

نبیرہ ہمت یار جنگ کلان صوبہ دار بلدہ فرخندہ بنیاد حیدرآباد بعد انتقال جد بزرگوار بموروثی جاگیر و خطاب و تعلقہ بخشیگیری و غیرہ از سرکار دولتمدار مبذول الطاف بود و درین عہد خدمتگذاری و حاضرباشی و قلعہ داری ظفرگڑہ و ابراہیم گڈہ سرفراز و ممتاز و بصفات بزرگانہ امیرانہ قدیمانہ خاندان خویش موصوف

ہیبت جنگ

از عالم طفلی منظور نظر پرداخت اعتصام الملک بہادر عرض بیگی بودہ بسعی بہادر موصوف و طالع محمود خود کہ روزی حضور پر نور ہمراہ عرض بیگی اعتصام الملک دیدہ فرمودند کہ این ہیبت جنگ است

فوراً عرض بیگی بہ آداب گاہ رسانیدہ نذر خطاب دہانیدند باز بپاس خاطر اعتصام الملک حکم سرفرازی خطاب موافق قاعدہ صدور یافت پس ازان بخطاب و منصب سرفراز گشتہ در دبستان تربیت پرورش می یابد

شرف الیار باور الدولہ بہادر

امیر قدیم خاندانی فرزند شرف الامرا بہادر بود با اخلاق امیرانہ بزرگانہ پسران مرحوم بمعاش مناسب حاضر دربار اند

ذکر اعزہ نامورخاندانی مرزا محمد عزت اللہ خان بہادر

جد بہادر معز در عہد سلطان عزیز الدین عالمگیر ثانی بادشاہ ہندوستان جنت نشان بہ بخشیگی وزیر و بخطاب سعد الدولہ کامیاب و سرفراز بودہ تا بہی معاملات سلطنت کارہای نمایان بظہور آوردہ و دلیعت حیات نمود و خلف ارجمند و دشت یکی عنایت اللہ خان بہادر دوم ویک محمد نور اللہ خان بہادر آغا عنایت اللہ خان بعد رحلت پدر بزرگوار خود چندی بہ نیابت سرفراز بودہ چون بالکل تباہی معاملات دولت و تسلط مخالفان شد ارادہ دکن نمودہ بہ خجستہ بنیاد اورنگ آباد رسیدہ برای گذر وقت نزد عظیم الدولہ بہادر صوبہ دار بلدہ مذکور بموجب مناسب لاایام اقامت ورزیدہ از حسن خردمندی و رای درست خود متعلقات کانڈا پور وبیضا پور معمور گشتہ او قات بسر میبرد اتفاقاً شخصی نزد ارسطو جاہ مدار المہام سرکار دولتمدار اقرارنامہ بمہر خویش دریاب بہم آوردن جہیل لک روپیہ بدرستی بند عظیم الدولہ گذرانیدہ بکمال استغنا و استکبار وارد خجستہ بنیاد گشت ہرچند بہادر معز خواست کہ بزر پاشی و چاپلوسی

وبجمیع تدابیر الفیه ازان خودساز دبدام الیشان نه آمد و هیچ فائده مترتب نشد معهذا برای مقابله
ومواجه حساب بهر کس از رفیقان خویش که سوال کرد هیچکس قبول نه نموده پهلو تهی کردند عظیم الدوله
بکمال عجز وانکسار رجوع به الیشان یعنی بعنایت الله خان بهادر آورده باین مقوله مترنم شد
مصرع ابنکار از تو آید و مردان چنین کنند ‡ ناچار بر طبق استرضای بهادر معزّ آن خوبی ودرتی
مقابله حساب نمود که یک حبه بذمه عظیم الدوله بر نه آمده مبلغ خطیر بهادر مذکور در سرکار دولتمدار باثبات
رسانید تا اینکه عدو را غیر از خوردن زهر و دادن جان خویش امر دیگر منصور نشده جان شیرین
خود از دست خویش داد چون اینمعنی باینصورت صورت پذیر گشت عظیم الدوله از هزار جهات
ممنون احسان عنایت الله خان گردیده مختار کار و بار خود گردانید تاحین حیات بهادر مذکور
در خجسته بنیاد بسر برد و برادر او فات بسر برد لیعد امر ناگزیر عظیم الدوله عنایت الله خان نیز لبیک
اجابت گفت آقا محمد نور الله خان چندی در آنجا بسر برده بخوشی گذرانی ایام حیات بپایان
رسانید چون از فرزندان بهادر معزّ مرزا محمد عنایت الله خان بسن رشد وتمیز رسیدند بکارهای
شایسته در اورنگ آباد وغیره میگذرانید آخر درین ایام از ده سال وارد بلده حیدرآباد شده
چندی باتفاق عظیم جنگ بهادر بود هرگاه صیت فراست او مشهور گشت و بملاقات مهاراجه
بهادر رسید تمامی کارخانه محمد بودهن خان که تعلقدار لکهاروپیه سرکار است بوساطت خانه مذکور
انصرام واجرا میگردد و نهایت خوش مزاج آشنا پرست معامله شناس رفیق پرور در امورات
حسنه بسیار مصروف وبعبادت الهی مشغول است

ذکر منصبداران سرکار

منصبداران سرکار قریب یکهزار و دو صد نفر از آبا واجداد خودها ملازم سرکار دولت مدار اند
که چون مورد الطاف شاهانه میگردند بخدمات شایسته بقدر حوصله خویش سرفراز میشوند.

تا اینکه دیوان و مدار المهام و مختار دولت عالی از همین منصبداران بقوت طالع شده اند
و میشوند و بمراتب بلند و خدمات ارجمند میرسند در بیولاسه جوق شده حاضر دربار هستند از هر دو سررشته
رگهوتم رای پیشکار و راجه دلسکهه رام پیشکار دیگر قریب دو صد و سه صد شبانه روز که از جمله سابقون اند
حاضر دربار جهاندار و مشمول عواطف بسیار خداوند نعمت اند و مشاهره اینها از خزانه خاص حضور
پرنور ماه بماه مرحمت میشود و جوق دیگر اصحاب میمنه اند در دیوانخانه قدیم حضور
پرنور شبانه روز میباشند و در خلوت مبارک نشست اینها مقرر است و مشاهره خود لیه منصبداران
سابقون مذکورین باستصواب سررشته داران می یابند و لعنایات طعام هم میرسند و جوق سوم
که اصحاب میسره اند قریب پانصد و سه علاقه بدیوانی دارند که وکیل مطلق اینها محمد نعیم الدین خان
بهادر اند که بسعی موفوره خود بعد تکلیفات بسیار که بقبض تام نعیم بنعمت رسیده اند که در عیوض
تنخواه اینها محالات چنور و ماده پور و سرکار آرام گیر از دیوانی مقرر شده و آن محالات سپرد
ڈیٹن صاحب انگریز که تعلقدار است اکر و بیه سرکار است و آدم بسیار رسا و معقول و در بند و بست
تعلقات جبلی دانای روزگار فهمیکه تعلقات متعلقه صاحب مذکور آباد و بغیر فساد اند و تشکیل آن
داخل سرکار میشود از دیگر تعلقداران معلوم و باستصواب اعظم علیخان وکیل صاحب مذکور رسیدت
او بر طبق اقساط بمنصبداران تقسیم میشود و وکیل مذکور یعنی اعظم علیخان موصوف نیز بسیار هوشیار
و در مقدمات محوله خود و خیرخواهی سرکار مستثنی است در اشعار گوئی فارسی و هندی مهارت تمام
دارد و در ماه رمضان المبارک تمام ماه تمامی اعزه بلده وغیره را دعوت افطاری روزه داده
طعام لذیذ میخورانند آدم یارباش بامزه

ذکر فقرای کاملین که در اندرون و بیرون بلده حیدرآباد آسوده اند

بعضی لقیه

بعضی بقید حیات نیز موجود و ذکر مشائخین و علما و فضلای عصر

حضرت حسین شاه ولی صاحب قدس الله سره العزیز

آن عارف اسرار خفی و آن کاشف انوار جلی قطب ولایت لقب آنحضرت نصیر الدین و نام مبارک ابی عبدالله الحسین عرف حسین شاه ولی است والد شریف عالیشان آنحضرت شاه صفی الله بن شاه اسدالله بن شاه عسکرالله بن شاه صفی کلان بن سید محمد اکبر بن حضرت سید محمد بنده نواز گیسو دراز حسینی قدس الله اسرارہم حسین شاه ولی ارادت و خلافت اجداد به سید اشتند و صاحب خوارق عادات بودند در اوایل حال ملازم ابراهیم قطبشاه باده هزار سوار ولید جلستاد در رفاقت سلطان محمد قلی قطبشاه پسرش و بعد و لیعت او نزد سلطان محمد قطبشاه خلعت او و لعد از و با جمعیت خویش همراه سلطان عبدالله قطبشاه می بودند اما سلطان عبدالله که از کمال ایشان آگاهی نداشت روزی سوار اسپ بادپیما بیرون رفت غلبوازی از آسمان بر چامه سلطان بنجال نمود آنحضرت که همراه بودند نظر جلال بر غلبواز فرمودند او سوخته شده بر زمین افتاد از آن وقت بادشاه را اعتقاد و اثق بخدمت آنجناب بهم رسیده معتقد گردید و سلطان ابراهیم قطبشاه دختر خود را در عقد نکاح آنحضرت داده بود از آن عفیفه پسری بوجود آمده مسمی به امام الملک گردید و آنحضرت خرقه به سید علی که مرید و خلیفه اش بود عنایت فرمود صاحب تاریخ محبوب القلوب گوید که آنحضرت ارادت جدیه داشت خوارق و عادات و کرامات بسیار از ایشان بظهور می آمده بود وفات آنجناب چهاردهم ماه جمادی الثانی سنه یکهزار و سی هجری است بقول صاحب مخازن الاعراس درگاه شریف متصل قلعه گولکنده مطاف خلقت است و عرس آنحضرت میشوند

یکی عرس خاص بتاریخ مذکور و ماہ مسطور و عرس دیگر بتاریخ شانزدہم و ہفدہم ماہ ذیقعدہ بروز عرس
حضرت خواجہ بندہ نواز گیسو دراز کسانیکہ در روضہ حضرت بندہ نواز جد آن حضرت نمیتوانند رفت
در روضۂ ایشان حاضر شدہ زیارت میکنند و ثواب حاصل مینمایند تہنیت النسا بیگم صاحبہ مغفورہ
والدہ ماجدہ حضرت غفرت منزل سکندر جاہ بہادر آنجا عمارتی عالیشان قریب روضۂ آنحضرت
باحداث در آوردہ اند کہ خلق خدا را آرام تمام در عرس شریف میشود و حضرت بندگا نعالی حضور پر نور
ناصر الدولہ بہادر آصفجاہ ادام اللہ اقبالہ و عمرہ بروز دوم عرس برائے زیارت رونق افزا میشوند

سید شاہ راجو صاحب قدس سرہ

نبیرہ زادہ سید شاہ راجو صاحب بیجاپوری برادر خورد حضرت حسین شاہ ولی صاحب مسطور نسب نامہ
ایشان بدین طریق است سید شاہ راجو صاحب حسینی حیدرآبادی بن سید شاہ اسد اللہ بن
سید شاہ صفی اللہ بن سید شاہ راجو صاحب بیجاپوری برادر خورد حضرت حسین شاہ ولی بن
اسد اللہ قدس اللہ اسرارہم در تاریخ قطب شاہی باعث رفتن شاہ راجو صاحب بہ بیجاپور
چنین بقلم آوردہ کہ در عہد سلطنت محمد قلی قطب شاہ برادرش خدا بندہ نام بسی سال بموافقت
برادر خود بودہ بفراغت کلی میگذرانید اتفاقاً باغوای بعضی حوالداران بوقت خالی بودن مملکت
از سلطان مذکور و سپاہ با فتح الملک حوالدار و انور خان و حسن علی عم عبد الکریم و چندے دیگر
از اعیان معتبر کہ مرید ایشان بودند در مکان شاہ راجو صاحب اجتماع خلقت نمودہ خواستند کہ
خدا بندہ را بر سریر سلطنت نشانند و آسیبے بسلطان مذکور رسانند در روز بروز اجماع خلقت
تزاید گرفت محمد قلی قطب شاہ ازین معنے مطلع شدہ بحکمت عملی دفع فساد نمودہ جمیع مفسدان را
اسیر و دستگیر ساخت شاہ راجو مذکور با وصفیکہ جاگیر سیر حاصل و تنخواہ نقد معاش داشت

بطرف بیجاپور گریخت علی عادل شاہ بیجاپوری مرید ایشان شدہ ایشان عمر خود در بیجاپور بسر بردند فرزند آنحضرت شاہ صفی و پسرش شاہ اسد اللہ در ہمو نجا ماندند اما شاہ راجو صاحب کہ در بیجاپور متولد شدہ نشو و نما یافت در عہد سلطان عبد اللہ قطب شاہ بحیدرآباد آمد خاقان زمان از جاگیر و معاش خاطر خواہ کامیاب فرمودہ در بلدہ مذکور داشت و ابوالحسن تانا شاہ مرید ایشان است و بتوجہ آنحضرت بسلطنت قطبشاہیہ رسیدہ دختران خویش را بفرزندان آنحضرت بنکاح در آورد و احوال توجہ آنحضرت دربارہ دامادی تانا شاہ ابوالحسن مذکور و رسیدنش بسلطنت در احوال تانا شاہ مفصل بقلم آمدہ احتیاج تکرار نیست کہ بقول صاحب مشکواۃ النبوۃ بازمام آوردچون آنحضرت قضا نمود سلطان ابوالحسن کہ مرید خاص بود بیرون دروازہ غازی بنڈہ بلدہ حیدرآباد گنبد عالی با عمارت سنگین بر مدفن آنحضرت باحداث در آورد ہنوز کاری یک پہلوی غربی عمارت ناتیار بود کہ دولت قطبشاہیہ بخاندان تیموریہ انتقال نمود تا حالت تحریر این تاریخ ہمون حال گنبد شریف قایم و مطاف عالم است اما کلس طلائی حضرت تہنیت النسا بیگم صاحبہ مغفورہ در عہد حضرت غفران مآب میر نظام علیخان بہادر آصفجاہ ثانی علیہ الرحمہ نصب فرمودند و حضرت بندگانعالی مدظلہ العالی ناصر الدولہ بہادر آصفجاہ دام اقبالہ بارہ دری چوبی بالای قبر شریف اندرون گنبد تعمیر کنانیدند در ینولا شاہ ... صاحب از اولاد آنحضرت بر سر سجادگی مقیم روضہ اند اگرچہ معاش بسیار بود حالا موضع کنکرہ خورد ذر تصرف اخراجات عرس وغیرہ دارند + +

سید حسن برہنہ صاحب قدس سرہ

آن سالک مستانہ و آن مجذوب بیخود او لیوانہ از ہندوستان بقول صاحب تاریخ اخبار الانوار و مشکواۃ النبوۃ وارد حیدرآباد گردیدہ عریان مادرزاد بالای سنگی کہ در ینولا مسمی بہ پیپل بندہ

متصل روضه شریف سمت شرقیست اقامت داشتند و مرید و خلیفه صوفی سرمد بودند شخصی از دهقان
ملازم مالک پرستخان وزیر سلطان عبدالله قطب شاه خدمت ایشان مینمود که در آنوقت بر آن
زمین اثری از آبادی نبوده سوای پنج شش خانه دهقان اتفاقاً اهلیه دهقان که حامله در ایام
زائیدن محتاج تا به چراغ شب بود در خدمت آنحضرت آمده عرض حال خود نمود تا آنوقت هیچ از خرق
عادت ایشان بظهور نه آمده بود آنحضرت فرمود که بر خدا تعالی کریم است هرگاه اهلیه دهقان
در کلبه خود بچه زائید و دهقان برای دفن کردن آلایش شکم اهلیه خویش عقب خانه خود زمین
کندید از آنجا یک سبوچه خورد پر از هون ها بر آمد دهقان زر مذکور را بخانه آورده اسباب
روزی خود درست کرده بفراغت گذرانید روزی پیش مالک پرستخان مذکور اظهار کمال
حضرت برهنه صاحب کرد و برای اولاد نهایت تمنا داشت چنانچه در آرزوی فرزند یک صد
زنان فراهم کرده بود و از هیچ یکی اولاد نشده بمجرد استماع اوصاف بخدمت ایشان آمده آداب آورد
و دست بسته استاد حضرت بایما و اشاره پرسید که چه مطلب داری او عرض کرد که فرزند میخواهد غلام
آنحضرت اندک بهنگ در پیاله که بود در دو آب انداخته بمالک پرستخان عنایت فرمودند خان
مذکور همانجا نوشید چون مالک پرستخان بخانه آمد و بهر زن که شب نزدیکی کرد آن زن حامله شد
غرض خان مذکور را آنقدر اولاد بهم رسید که از شمار عاجز آمد چنانچه گفته اند روزی سلطان
عبدالله از مالک پرستخان پرسید که چند فرزند داری او عرض کرد دفتر را دیده عرض خواهم نمود
از آنوقت خان مذکور کمال ارادت در جناب آنحضرت داشت راوی گوید فرزند اول مالک پرستخان
بعمر سه سالگی فوت کرد قبر آن کودک نزدیک قبر آنحضرت است باقی همه فرزندان بسلامت ماندند
و بمراد رسیدند چون آنحضرت بتاریخ ششم جمادی الاول سنه یکهزار و شصت و چهار هجری
در عهد سلطان عبدالله قطب شاه وفات یافت مالک پرستخان گنبدی مختصری بنا ساخت

مقبرهٔ ایشان بسمت مشرق یک و نیم کروه از بلدهٔ حیدرآباد واقع است تالاب پرست خان
و چند پسران او در آن گنبد مدفون اند سابق اطراف مقبرهٔ آنحضرت چند قبور شده بودند چون
شمس الامرا تیغ جنگ بهادر در آنجا مدفون گشت و مقبره و مسجد عالیشان بنا فرمود و نیز
عالیجاه بهادر مرشدزاده آرام گرفت و علی هذا القیاس دیگر عمائدین و مرشدزاده ها و خواصان
سرکار وغیره در آنجا مدفون شدند از کثرت مقبره ها دور زمین درگاه تا بتالاب میر جمله ملحق گردیده
و هر روز باشی زائد ازین دیده میشود و تمامی امیران سرکار و اقربایان سرکار دولتمدار را میل مدفن
در قرب جوار آنحضرت است آبادی بسیار شده قریب یکهزار کس از حفاظ و المجاورات شبانه روز
در آنجا بوده اوقات بسر میبرند و اکثر را خانه دار است و حساب غربا از شمار خارج است که در آن سرزمین
مدفون اند عزیز صاحب خلف برهنه صاحب دیگر مجاور و مجاور درگاه است در بیولا صندل آنحضرت
بتاریخ پانزدهم جمادی الاول از خانه مجاور مذکور بتکلف تمام می آرند و عرس و چراغان شانزدهم
میکنند شائق الله حسب جمیع میشود و حضور پرنور روز دوم عرس زیارت میفرمایند و پانصد
روپیه نقد معمول عرس عنایت میفرمایند و وقت زیارت اشرفیها میگذارند و خادمان اشرفی را فیما
بینهم بقدر قسمت ایشان تقسیم میکنند

شاه شبلی صاحب قدس سره

نام آنحضرت شاه زین الدین است که از اولاد خواجه ابوبکر عبدالله شبلی بودند و شبله موضعیست
از خراسان اولاد عبدالله شبلی که ملقب بشبلی گردیدند تا حالت تحریر همین لقب شده اند زین الدین
شبلی از بغداد شریف تشریف آورده در شهر حیدرآباد در کوهی که شمالی بلدهٔ مذکور واقع است
سکونت اختیار کرد و راوی گوید که وی مرید پدر خود شاه رفیع الدین شبلی است و مرید خلیفه

شاه ضیاء الدین شبلی و وی مرید پدر خود شاه صدر الدین شبلی و وی مرید پدر خود شاه عارف شبلی
و وی مرید و خلیفه قطب الاقطاب حضرت سید تاج الدین عبد الرزاق فرزند حضرت غوث الصمدانی
محبوب سبحانی رضی الله تعالی عنهما بود چهار برادر کامل و عارف بودند یکی از آن در بلده بیدر که
مقبره الشان زیر تل گهاٹ واقعست الغرض شاه زین الدین شبلی مدت مدید بر آن کوه منزوی
بودند بکمال جلال و کمال شاه حمزه الهی بزرگی میفرماید روزی در نهایت وحشت اتفاقاً من بر سر
قبر شریف شاه زین الدین شبلی بطواف مشرف بودم چنان حالتی بر من طاری شد گویا آنحضرت
از قبر خود بر آمده بر پشت من سوار شده اند و بسمت حیدرآباد کرده که تمامی شهر در نگاه من آمد
و در هر دو دست شمشیر برهنه دارند و دستهامی جنبانند صاحب معدن الجواهر گوید که آنحضرت را
یک فرزند بود مسمی شاه مصطفی شبلی که او را دختر بدر الدین بن شاه محمد ملتانی صاحب قادری
بیدری داده بودند وفات شاه زین الدین شبلی بتاریخ سوم ماه صفر سنه یکهزار و پنجاه هجری است
و مزار شریفش بالای کوه مذکور متصل محله کاروان و ملکاپور شاه شبلی مشهور و معروف است

حضرت بابا شرف الدین صاحب قدس سره

آنحضرت از خلفای اکمل شیخ الشیوخ شیخ شهاب الدین عمر سهروردی است در زمان مقدم تشریف
آورده بر قله کوهی جانب جنوب حیدرآباد که بفاصله سه کروه واقع است مدت مدید در اندرون
غار بانزوا گذرانیدند عرس آنحضرت بتاریخ نوزدهم شعبان بکمال تجمل میشود و خلقت خدا بتماشای
آتشبازی عید را و تیاری نور را در عرس آنحضرت میرسید هند تا سال وفات آنحضرت
تحقیق نشد و بنولا عمارات بسیار باحداث
آمده اند

حضرت میران صاحب کاروانی عرف میرانجی خدانما قدس سره
متصل کاروان بلده حیدرآباد

آنحضرت سید صحیح النسب اند نزد سلطان عبدالله قطبشاه در سر رشته عالم روزگار نوکر پادشاه بودند اتفاقاً سلطان مذکور ایشان را برای سوال و جواب مالی و ملکی نزد پادشاه بیجاپور آمده بعد درستی امورات محوله خویش وقت مراجعت خبری شنیدند که حضرت امین الدین اعلی از حجره خود بیرون بر آمده عالمی بزیارت آنحضرت میرود میرانجی را نیز تمنای حصول شرف ملازمت شان در سر افتاده در آنجا رفت و ملاحظه اجمال باکمال آنحضرت نمود و آنحضرت را دستور بود که بعد فراغت از غلبه حال بیرون حجره بر آمده بهدایت خلق مشغول میگشتند و سرنگون نشسته زمین را کاویدی هرگاه چشم باز کردی حاضران همه سرها نگون میساختی اتفاقاً نظر آنحضرت بالای سنگی افتاد فرمود این سنگ چه میگوید خادمان خاموش شدند اما میرانجی بپای ادب پیش آمده عرض کرد که این سنگ میگوید که امین الدین خدا شد و خدا بتعالی امین الدین گردید پس آنحضرت برخاست و دست میرانجی گرفته اندرون حجره برد و چند ساعت در آنجا بوده او را مانند خود ساخته رخصت فرمود راوی گوید چون میرانجی بمرتبه فنافی الشیخ رسیده بیرون آمدند خلفا و مریدین مجموع یقیناً تصور شد که خود آنحضرت بیرون آمدند سرها بسجود آوردند هرگاه سرها برداشتند دیدند که میرانجی اند بعد از آن آنحضرت خود برآمده فرمود که امین الدین میرانجی شد و میرانجی امین الدین گشت پس از آن میرانجی را چندی در صحبت محرمانه خود داشته خرقه خلافت ارزانی فرموده رخصت بحیدرآباد نمود چون میرانجی بحیدرآباد رسید بر مسند مشیخت تمکن کرد و بهدایت خلق مشغول شد و بسیار رساله های دکهنی در علم معرفت و سلوک مثل وجودیه و قربیه وغیره تصنیف فرموده بر آن بگذشت

که بخدمت مرشد خود عرضی نوشت از بیعت حاضران بجناب امین الدین اعلی عرض کردند که سید میرانجی
در حیدرآباد شور بزرگی برپا کرده و از آنحضرت روگردان شده است و اعتقاد بآن حضرت ندارد
فرمودند که ای فلان ما او را مانند خود کرده ام چنین نخواهد شد خوب اگر شما را یقین نیست دلیل ارادت
او شما بنمایم پس سگی را طلبید و او حاضر شد و پیش آنحضرت آمد چیزی بر رقعه نوشته در گلوی او بسته
گفتند برو بحیدرآباد و نزد میرانجی برسان و جوابش بیار راوی گوید آن سگ راهی شد و بحیدرآباد
نزد میرانجی رسید ایشان خبر ورود سگ یافته با همه خادمان باستقبال او آمدند و او را در پالکی نشانیده
خود نیز با حاملان دوش ارادت داده آن سگ را از آنجا بحیدرآباد آورده در تمام شهر او را
گردانیدند و بخانه خود آورده بالای مسند نشانده آداب تسلیمات بجا می آوردند چند روز آن سگ
که بود هر روز میرانجی بهمین احترام پیش می آمدند و دست بسته می ایستادند چون سگ مذکور اراده جلو
نمود با همه خادمان وغیره تا سه کروه بمشایعت آن سگ خود رفته رخصت نمود هرگاه سگ مذکور
در حضور آنحضرت آمد و رسوخ و اعتقاد میرانجی از عرضی و زبانی مردمان همراهی آن سگ معلوم شد
حاسدان و غمازان روی خجالت در خود کشیدند میرانجی را یک فرزند بود مسمی شاه امین الدین
ثانی وفات آنحضرت بتاریخ هجدهم ماه جمادی الاول سنه یکهزار و هفتاد و هجری واقع شد و قبر
شریف بیرون حیدرآباد طرف مغرب متصل مسعودپوره و کاروان در عبدالله پور زیارتگاه
خاص و عام است فرزندان آنحضرت گنبدی بالای مزار شریف بنا نموده اند که آن را لمر کی گنبد
میگویند و آنحضرت مشهور بمیرانجی خدانما اند گویند عالمگیر بادشاه بجناب آنحضرت عرض کرد که
جناب خدانما اند آنحضرت فرمود که بابا اگر خدانما باشم پس خودنما باشم سبحان الله بحمده کلام بزرگان
بزرگترین کلامهاست

حضرت شاه میر محمود اولیا قدس الله سره العزیز

آن مقتدای روزگار و عارف پروردگار سید عالی درجات ساکن نجف اشرف بودند بسبب
وجوهات زمانه بر آمده در عهد سلطان عبدالله قطب شاه بحیدرآباد تشریف آوردند و بر کوهی که
حالا مرقد شریف است پسند کرده برگزیدند و بعد چندی روز طرح عمارت آراستند که بنام آنحضرت
کوه میر محمود اولیا مشهور است و آن حضرت از گروه نعمت اللهی اند در قلعه بیدر رفته سال
بخدمت سید شاه شمس سوا که اولاد و سجاده نشین سید شاه خلیل الله بت شکن فرزند حضرت شاه
نعمت الله ولی کرمانی مرشد سلطان احمد شاه ولی بهمنی دکن بودند مانده مرید گردیدند و نعمت و
خلافت یافته بحیدرآباد آمدند چنانکه گذشت گویند حضرت شاه میر محمود اولیا را دست غیب بود
یعنی کیمیا نسبت میکنند این همه عمارات و چاه محمود و درستی پایه کوه و گنبد و عرش محل وغیره از
فتوح غیب ترتیب یافت مزدوران را زیاده از دیگران مزدوری میدادند و حامله را مزدوری
او و طفل که در شکم او بوده عنایت میفرمودند مردمان میگویند که بوقت تیاری چار محل تانا شاه
بادشاه راجو صاحب مرشد بادشاه مذکور و میر محمود صاحب نزاع واقع شد حکم شد که مزدوران
نزد شاه میر محمود نروند چون معماران بوقت شب برای نفع مضاعف مزدوری کار در روشنی
میکردند حکم شد که روغن بمردمان شاه محمود صاحب اقبال ندهند پس آنحضرت فرمودند از آب چاه
محمود مشعلها را روشن نمایند یعنی بخاطر عاصی راه مییابد چرا که اول نسبت بزرگان بزرگان را
خوب میدانند و ولی ولی را میشناسد چنانچه مشهور و ضرب المثل است مانند ماهیگیران که نزاع
لفظی بیجا بجهت هوای نفس کنند اگر چنین باشد حیف است بر کشف و کرامات حضرت شاه راجو صاحب
که اولیای کامل بودند وارد میشود که دیده و دانسته با ولی خدا عداوت نمودند استغفرالله آنحضرت
چنان نمودند حال الشان از توجه بالای چهار مناره سلطان ابوالحسن تانا شاه که مشهور آفاق
است پوشیده نیست دیگر اینکه سلطان ابوالحسن که خود فقیر مشرب صحبت یافته کاملین بودند

آنست کہ ناحق خلاف با بزرگان کردن نقص عقل است والعلم عند اللہ الغرض کوہچہ آنحضرت جای
متبرک است و زیارتگاہ خلق اللہ از بلدہ حیدرآباد جانب مغرب دو کروہ فاصلہ دارد زیر آن تالاب
میر عالم تماشای عجیب است وفات آنحضرت بتاریخ بیستم ماہ شعبان سنہ بتحقیق نیامد اما
از عہد سلطان عبد اللہ تا عصر ناناشاہ آنحضرت زندہ بودند رحمۃ اللہ علیہ و بوقت ورود
ایشان صحرای پر خطر بود شیر و پلنگ ہمہ باطاعت در آمدند کہ تنہا مدتی بالای کوہ مذکور مقیم بودند

شمس مولا قدس سرہ

نام مبارکش سید شمس الدین عرف شمس مولا است فرزند شاہ محمود اولیا در وقت نواب آصفجاہ
حضرت مغفرت مآب بقید حیات بودند و ہمیشہ بر کوہ مذکور خود سکونت میداشتند گاہی در بلدہ
حیدرآباد ہم می آمدند بجز روز پنجشنبہ از ہیچکس ملاقات نمیفرمودند بروز پنجشنبہ بجلوس تمام بیرون
می آمدند از خانہ خود بلباس سفید و کمربند سفید و کتارہ در کمر و حمائل بند تیغہ شمشیر در گلو و دستار سفید
بر سر و صاحب تصرف بودند و در عرس والد خود تکلفہا از طعام و روشنی مینمودند خلقت خدا از عابدین
و غیرہا بسیار حاضر میشدند اتفاقاً روزی در عرس شریف شیر بزرگ در دامن کوہ نشستہ بود
و خلق اللہ از ملاحظہ آن در رسیدن عرس حرکت نمودند چون خبر بآنحضرت گردید شمس مولا خود قریب
شیر تشریف بردہ بآواز بلند فرمودند کہ امروز عرس است و عالم برای فاتحہ جمع آمدہ انداز بودن شما
مردمان خوف کردہ نمی آیند بروید و باز میایید راوی میگوید کہ ناگاہ شیر برخاست و برفت و باز اثر
شیر گاہی پیدا نشد اکثر ہمچو تصرفات از آنحضرت بظہور آمدند بزرگی از چہرہ عالیش ہویدا بود
عمر شریف بہشتاد سال رسیدہ بود ہمیشہ بیاد حق مشغول میبودند وفات آنجناب بتاریخ
چہاردہم ماہ جمادی الاول سنہ یکہزار و یکصد و شصت و یک ہجری است قبر شریف پائین مزار پدر بزرگوار

گویند آن حضرت را چهار فرزند بودند اول شاه سید علی رضا که تصرفات خود مانند کرامات پدر خود نیز داشتند دوم سید محمد سوم شاه عظیم الدین چهارم چندان مشهور نیستند

شاه سید علی رضا حسینی قدس سره

آنجناب جانشین پدر عالیقدر خود حضرت شمس مولانا بودند بعد پدر بزرگوار خود یکسال بر مسند پدر سالک بوده بعد ازان مجذوب شدند که حضرت شمس مولانا فرموده بودند یعنی بعد من فرزندم شاه علی رضا تا دوازده سال در عالم جذب خواهد بود همچنان شد در آن ایام سید علی برادر خورد حقیقی ایشان بصلاح و مشورت شاه تقی همدم از طرف والده کاغذی نوشتند بدین مضمون که علی رضا درین ایام حالت جذب دارد و حرکات جنون میکند و هر دو نور چشم من اند میخواهم تا صحت برخوردار علی رضا نایب خلافت ایشان سید علی باشد پس محضر را بمواهیر مشایخین مختوم گردانیده آنحضرت را در حجره هنواره مقید کرده آب و طعام از سوراخ میدادند بعد مرور ایام فرزند آنحضرت میرن صاحب که نوجوان بودند باستصواب حشمت مآب جناب ظفر الدوله بحکم حضرت غفران مآب میر نظام علیخان بهادر آصفجاه ثانی از قید شدید برآورده بر سر مسند هدایت جلوه آرا گردانیدند اکثر خوارق عادات از آنحضرت در قید هم بظهور آمده که همواره طوطی های صحرائی از روزنه حجره اندرون آمده بالای دوش مبارک می نشستند و آوازها میکردند و آنحضرت بانها میفرمود که شما هم اکنون اینهمن شاه سید علی رضا حسینی ام و طوطیها همگی گرختند نغمه سنجی میکردند چون بر مسند بزرگانه جلوه افزا شدند بسلوک در آمدند و گاه گاهی سواری مبارک بالای اسپ مادیان که پیری نام داشت در یکه مسجدی می آمد و در صحن مسجد زیر درخت بر تشریف میداشتند هجوم خلایق آنقدر میشد که تا با آنحضرت رسیدن مشکل می افتاد از جانب حضرت غفران مآب اصیلان سرکار

ما اثرن و ما ما چینا حاضر شده سلام نیاز حضور بکمال اشتیاق ملاقات عرض مینمودند پس آنحضرت
میفرمودند که شما بجای خود بخوبی تمام معمور کار و بار سلطنت سلامت باشند و ما در دعای ترقیات
عمر و دولت شما نیز مامور هستیم احتیاج ملاقات ظاهری نیست و آنچه که نذر می آوردند قبول
میفرمودند و از آنجا اگر منظور میشد در حسینی علم الشریف آورده بکمال خلوص فاتحه خوانده در حجره
بازوی چوکی خانه درگاه شب بوده روز دیگر بمقام خود بالای کوه چه اراده مینمودند تا تشریف
داشتن آنجناب هزارها خلق الله از امیر و فقیر زن و مرد همه در جناب آنحضرت حاضر گشته نذرها
میگذرانیدند و طعام شب بست و پنج خوان از حضور بملاحظه مبارک در آمده می آمدند و از نزد امرا و غربا
حسابی نمیداشت ذو الفقار علی شاه خادم حسینی علم که مرید و فقیر آنحضرت بود حجره را آراسته میکرد
که اشتهر است فرمایند چنانچه تا حال مسند آنحضرت قسمیکه گذاشته اند موجود است هر روز عود میسوزند
و چراغ الشب روغن میکنند خرق عادات آنجناب را حدی نیست از آنجمله ورود آنحضرت بالای
کوه شریف در حین مجمع لکها مردم عرس از راه روبروی درگاه برخلاف راه صندل که اسپان
و فیلان و شتران صندل نیز از آن راه نادر درگاه بارام میبرند اما از راه که کاظم علیخان خانسامان
حضور بر دو بازو پیش دیوار خرد کشیده است تا مردم این طرف و آن طرف نه افتند آن راهیست
که انسان را گذر مشکل تر است تا به چهارپایه چه رسد آنحضرت بالای مادیان پری نام سوار از آن
راه دشوار گذار شمشیر عباسی ولایتی بر دوش و لباس سرخ در بر می آمدند و بعد زیارت درگاه همون
راه بر کوه شریف تشریف می بردند در اینجا عقل کامل خردوان حیران است غیر از تصرف آنجناب
امر دیگر نیست که هزارها خلق الله همراه سواری مبارک بوده بچشم خودها دیده اند و مطیع و منقاد
کرامت آنجناب گشته اند هر گاه اندرون درگاه مبارک می آمدند یا جد یا جد امیگفتند و روافها
نقره را پشت داده بالای تخت چوبی که مجاوران روبروی روافها میگذارند می نشستند

درآن وقت تمامی نذرها خلعت خدا یا بحضرت میگذرانیدند و سهره های گل بالای سر آنجناب میگذاشتند
و حضرت بخوشنودی تمام میگرفتند و بر سر خود میبستند و مجاوران درگاه معلی دست بسته روبرو
می ایستادند و خدمتها مینمودند و حکم عالی آنجناب بجا می آوردند نسبت بیعت سلسلة السلسله چون
بجناب حضرت شاه نعمت الله ولی صاحب قدس سره است تاج دوازده ترکی معمول آنخاندان
است و لیس روزی یکشنبه با جنگ حضرت غفران مآب بالای قلعه کهرله با راو پنڈت پردهان والی
پونا بوقوع آمد آنجناب از صبح تا سه پهر شب بیقرار بیقرار گشته طعام هر دو وقت باستعمال نه آوردند
درویش حسن که خادم مقرب الخدمت بود عرض کرد که یا مولا امروز حالتی می بینم غلام که
گاهی ندیده و طعام هر دو وقت ناغه شد آیا چه سبب بوده باشد آنجناب فرمودند تو نمیدانی
که امروز بالای ٹپیل یعنی بندگان عالی غفران مآب که لفظ ٹپیل نام حضور آنجناب نهاده بودند ٹپیل
در هندی مقدم و بهیر را گویند حالتی است که خدا تعالی خیر و فضل خود کند پس درویش حسن میگوید
که آنجناب را دیدم خلاف عادت که نه توجه و رغبت بر طعام بود و نه رغبت و خواهش بر شراب
معمولی تسبیح خاک پاک کربلا در دست خود گرفته در مسجد مشی میکردند و چیزی آهسته آهسته میخواندند
بعد سه پهر شب دفعتاً آواز دادند که درویش حسن حاضر شو و طعام آر که بفضل الهی شامل حال
ٹپیل گردید دیگر هیچ وسواس نیست چون دریافت نمودند جنگ کهرله در همون روز شده بود وقت
سه پهر شب حضور داخل قلعه مذکور شدند و صورت امن و امان بوقوع آمد و دیگر بسیار نقل و حکایات
از آنجناب مشهور و معروف اند بتاریخ بستم ماه رمضان المبارک سنه یکهزار و دوصد و پانزده
هجری از این دار فانی برای جاودانی اراده فرموده بالای کوه مذکور پائین مرقد پدر بزرگوار خود
مدفون گردید

حضرت شاه میر صاحب قدس سره

فرزند حضرت سید شاہ علی رضا صاحب قدس اللہ سرہ العزیز اند کہ بسیار دبدبہ و شوکت و صلابت بودند و چون با حضرت مغفرت منزل در صحرای اطراف قلعہ محمد نگر گولکنڈہ ملاقات باہم شد حضور از عماری شکاری یعنی سکہپال فرود آمدند و آنحضرت از دامان اسپ خود و باہم بنہایت اشتیاق بغلگیر شدند و نشستند و گفتگو کردند و ہر چہ درباره زمین خود فرمودند حضور بقدر تمام سیر عالم مدار الہام نمودند کہ زود بہ بندوبست کرده دہند پانصد روپیہ نقد حضور نذر کردند تا حیات آنحضرت شان و شکوه خاندان عالی این حضرات ظاہر و نیز خرق عادات ہویدا بود در سنہ ہزار و دو صد و پنجاه و شش ہجری فقط اسعادت زیارت بزرگان با قیست ایشان نیز در سنہ یکہزار و دو صد و سی ہجری رحلت فرموده متصل مرقد پدر بزرگوار خود مدفون شدند حالا بر سر سجادگی کہ ہستند قابل ملاقات نیستند

مراد شاہ دہوتی

صاحب حال بودند و خرقہ فقر از شاه فاضل صفا پوش یدند و وی از شاه امین الدین اعلی خرقہ خلافت در بر کرده بودند مراد شاہ دہوتی در بلده حیدر آباد سکونت داشتند ہر جا کہ در سلسلہ فقرا بدعوت رفتی غذا طعام میگرفتی طعام پختہ از دست ہیچکس نمیخوردی و لباس دہوتی اختیار کرده می بستند لہذا فقرا طعن ہا میکردند و در زمره خود جای نمیدادند اتفاقاً شمس مولا بالای کوه خود در عرس حضرت پیر محمود اولیا دعوت تمامی فقرای بلده نمودند ایشان ہم حاضر شدند تمامی فقرا گفتند کہ بخش ایشان کہ خام میگیرند بعد طعام خوردن ما یان بدہند والا ما ہمہ برخاستہ میرویم مراد شاه این معنے شنیده بشمس مولا گفتند کہ ہم چنین بکنند کہ فقرا میگویند الغرض بعد خوردن طعام ہمہ فقرا نی کردند ہیچکس باقی نماند کہ قی نکرده باشد فقرا ازین دعوی منفعل شدند

از شاه مراد دهوتی نقل است میگفت که چون شاه صفا صاحب شدند من بحالت وفات رسیده عرض کردم
که بنده میخواهد مکان مدفن جناب را در راه سازد و بجاروب کشی مشغول باشد فرمود این نشان
را از نشان چه کار است در پای تالاب کاریجه دفن نمایید و نشان تربت نسازند چنان کردند
لیکن چندی بعد مراد شاه بحیدرآباد آمده در مسجد کهنه که متصل قبر است سکونت نمودند طریق ایشان بلاتنه
بود بجای لنگ دهوتی می بستند و قشقه بر پیشانی و زنار در گلو می آویختند و چوکا کرده طعام مانند
هندوان از دست خود می پختند و میخوردند اتفاقاً در مسافرت که همراهیانش نقل میکردند که
شاه مراد را با چهار صد درویشان هنود از قوم بیراگی و گوسائین وغیره بیکجا مقام واقع شد
با اینها کلمه و کلام مذهب ایشان چنان کردند که بر همه ها ظاهر شد که ایشان نیز جوگی کبار هنود اند
بوقت طعام خوردن شریک پنکت خود ساختند بعد فراغت طعام کسی با اینها خبر کرد که شاه مراد
درویش مسلمان است همه ها ندامت کشیده گفتند که در مذهب و طریقه شما همین است که بابان را از
گروه و طریقه باهر کردند مراد شاه فرمود که آنچه کاذبان گفتند دروغ محض است و من از گروه
شما ام دلیلش اینکه غیر مختون ام چون برای تسلی اینها ستر خود را نشان دادند واقعی غیر مختون بود
همه را تسکین شد هرگاه فقرای مسلمان غلو کرده ستر ایشان دیدند بر طریقه اسلام مختون بود
جمله فقرای اسلام معتقد شدند وفات ایشان بتاریخ یازدهم جمادی الثانی سنه یکهزار و یکصد
و چهل هجری است قبر ایشان بیرون بلده حیدرآباد در موضع ملکاپور متصل باغ گوردهن داس
که به زیبا باغ مشهور است و آصف نگر نزدیک تر

سید احمد صاحب گوسفند والا قدس سره

آنحضرت اهل بیجاپور بودند نام پدر بزرگوار ایشان سید فقیر بدر روزگار رسیده بود و بعد وفات زوجه دختر از

از شهر بیدر در موضع چچولی آمده ترک لباس کرده در خدمت محی الدین صاحب بن سید شاه
خداوند بادی فقیر گردیده بعد چندی حالت جذب بهم رسانید سالک مجذوب بود سالها در خدمت
پیر خود بوده شغل دل بسیار اشتغال نمودند که دل صنوبری ایشان همیشه در یاد حق جنبش میکرد
و اجازت و دست هم داشت در عهد مبارز خان عماد الملک ناظم بلده حیدرآباد در قید حیات بودند
در زیر عمارت داد محل بادشاهی در کلبه کاهی می نشستند چون مبارز خان باراده جنگ با نواب
آصفجاه تیار شده برای تفاول بخدمت ایشان آمد از چوب کلبه آنحضرت که سرنگون شده بود
دستار مبارز خان از سر افتاد و از همون بدشگونی کشته شد گویند حضرت منع کرده بودند
که مقابله با آصفجاه نمایند نشنید و آخر کشته گردید و نواب آصفجاه فتح کرده داخل حیدرآباد
شدند الغرض آنحضرت مجذوب و سالک و صاحب تصرف بودند اکثر گوسفندان را دوست
میداشتند تا حال مردمان بدرگاه ایشان گوسفندان را نذر میکنند طرفه اینکه گوسفندان درگاه
ایشان در تمام شهر راه براه و در بیرون بلده و بیگم بازار همه جا میگردند و هرچه میابند میخورند
و باز در درگاه آمده شب بسر میبرند بعد رحلت آنحضرت همونجا در کلبه کاهی آنحضرت را دفن
نمودند بعد مدت خادمان مسجد خرد بنا نهادند و محمد یار جنگ ولد شهامت جنگ ماکوله حضرت
غفرانمآب بالای قبر شریف مسجد پخته آهکی تیار نمود چنانچه تا حال در محله کساره‌ته حیدرآباد
بر شارع عام موجود است گوسفندان همیشه در آنجا میباشند وفات آنحضرت بست و ششم ماه ذی الحجه
سنه یکهزار و یکصد و سی و دو هجریست و عمر شریفش هشتاد سال رسیده بود و در مینولا حضور
پرنور نقارخانه عمده محاذی قبر شریف در سنه یکهزار و دو صد و پنجاه
و هشت هجری باحداث در آورده اند عرس

	خوب میشود	

حضرت

حضرت شاه جان الله صاحب قدس سره

آنحضرت در اصل بیجاپوری بودند از شرفا و نجبای آن بلده و اجداد ایشان منصبداران بادشاهی
شده اند بعد وفات پدر خود ترک روزگار کرده بخدمت شاه محی الدین بن سید خداوند بادی
در قصبه چنچولی دست بیعت داده سالها در شغل و اشغال بوده حالت جذب بهمرسانیدند
و بحیدرآباد تشریف آورده سکونت چارمنار اختیار نمودند و ایشان از قوم شیخ بودند حالت
جذب بسیار بود که هیچ شعور از عالم شهود نداشتند و با هیچکس سخن نمیکردند صاحب تصرف بودند
هر که بخدمت ایشان می آمد و در دل خود مطلب را مقرر کرده گفتگو می نمود آنحضرت جواب
مطلبش ادا میکردند کمالات آنحضرت تا حال جاریست مثلاً چند بار طغیانی آب موسی بآن زور و
شور شد که هزارها خانه برباد رفت و فصیل شهر جابجا شکست و تخته دروازه پل از آنجا بر آورده
برده دورتر انداخت اما گاهی آسیب به تکیه حویلی قبر ایشان نرسید و بلکه سنگریزه های تربت متفرق
نشدند تا به قبر شریف چه رسد گویند نواب مغفرت مآب آصفجاه خواستند که تمامی بلده حیدرآباد را
آراسته پیراسته کوچه بکوچه در بند و بست نمایند ملاحظه فرمایند به بهادردلخان شجاعت جنگ
ناظم بلده حیدرآباد حکم شد که احدی از مردان شهر از پیر صد ساله تا طفل چهار ساله اندرون
بلده بخانهای خود نمانند همه را بیرون شهر نمایند خان مذکور بند و بست تمامی خانه بخانه
نموده نزد آنحضرت در چارمنار آمده عرض کرد که حضرت هم بیرون شهر تشریف ببرند آنحضرت
فرمود که با قای خود بگو که مهیا اند یا دیگر را تجویز نمائیم گویند بآن هیبت و صلابت فرمودند که
لرزه بر بدن بهادردلخان مستولی شد در و بر زمین افتاد و این کیفیت بحضور عرض نمود
حضرت مغفرت مآب بتاکید بلیغ فرمودند که دیگر آنحضرت را درباره رفتن تکلیف نرسانند وقتیکه سوار شدند

اول بخدمت آنحضرت آمده نذر دادند و از آنحضرت دربارهٔ قیام دولت تا قیام جهان بجناب اقدس الهی دعا ها کردند و خوشنود
شدند راوی گوید وقت انتقال از مکان چارمنار برخاسته جا بجا گشت میکردند و بتاریخ پنجم ماه
رجب سنه یکهزار و یکصد و چهل هجری برحمت حق پیوستند قبر شریف آنطرف کنار دریای موسی
بالای چبوتره بغیر عمارت محاذی دهلی دروازه شهر زیارتگاه خلایق است و عرس سال بسال هم میشود

حضرت شاه خاکی صاحب قدس سره

ایشان مرید شاه عبد القادر لنگ بوده اند در عهد مبارز خان عماد الملک بقید حیات بودند حالت
جذب میداشتند در ابتدای حال در تکیهٔ شهر می نشستند و شب بمکان سکونت خود که برکنار
آخر تالاب حسین ساگر است و تربت نیز در آنجاست میرفتند دو شخص همیشه خدمت ایشان میکردند
چون از تکیه بعد از یک پهر شب برمیخاستند آن دو شخص عقب ایشان روان میشدند شاه
موصوف چون برلب پال تالاب میرسیدند ایستاده شده ایشان را رخصت نموده خود بمکان
سکونت می آمدند روزی آن هر دو کسان با یکدیگر مصلحت نمودند که حضرت ما را تا بمکان خود
آمدن نمیدهند باید دید که درین قدر چه سر مولا است امروز رخصت یافته جای مخفی پوشیده
شده ببینیم که چه سر باشد شب چون آنحضرت بدستور ایشان را رخصت نمودند ایشان در جای
مخفی پوشیده شده میدیدند که خاکی شاه بالای آب تالاب رفته بمکان خود روان شدند
هم چنان که بر زمین میروند چون هر دو کس باظهار آوردند دیگر ایشان در تکیه نه آمدند روزی
شخصی بی ادب بر روی ایشان تف کرد ایشان هیچ ملال خاطر خود نکردند و تف پاک ساخت
شخصی دیگر روی مبارک را از رومال پاک نمود با آن شخص هم ملتفت نه شدند در مقام تسلیم و رضا
مستغرق بودند بقول سعدی شیرازی علیه الرحمه مصرع ای برادر چو عاقبت خاک است خاک شو پیش از آنکه خاک شوی

خاکی شاه

خاکی شاہ اسم با مسمے بود گاہی لباس رنگین و گاہی سفید می پوشیدی وفات ایشان دوم ماہ رجب سنہ یکہزار و یک صد و سی ہجریست

حضرت شاہ علی عباس ثانی قدس سرہ

آنحضرت خلافت و ارادت از پدر بزرگوار خود شاہ ابو الحسن حیدر الثانی داشت اکثر در بازار می نشست روزی والد ایشان در ظرف چینی طعام گرم برای ایشان فرستاد ایشان در حالت جذب پای خود در حوض انداخته نشسته بودند ناگاہ آن طعام معہ قاب در آب انداختند خادم والد ایشان را از نیفے آگاہ ساخت فرمودند با و بگو کہ طعام امانت شخصے بود و واپس بدہند آنحضرت دست خود دراز کردہ در آب حوض در آوردہ ہمون قاب پر از طعام گرما گرم بر آوردہ بخادم دادند او نزد شاہ ابو الحسن آورد وفات ایشان بتاریخ ہفتم ماہ محرم الحرام سنہ یکہزار و یکصد و سی و شش ہجریست در بلدہ حیدر آباد متصل حسینی علم یک دیوار درمیان قبر شریف است در مکان سکونت پدر بزرگوار مدفون گردیدند

حضرت داد و بادشاہ قدس سرہ

آنحضرت سالک مجذوب بودند گاہی سخن سالکانہ و وقتی کلام مجذوبانہ میفرمودند اکثر خلقت بتصرف ایشان معتقد بود سید انوار اللہ صاحب در تالیف خود نوشتہ اند کہ میر عباس حسن خان نقل میکنند روزی داد و بادشاہ ہمین گفتند کہ شراب بہتر بیار دمن دو شیشہ آوردم ایشان ناپسند فرمودند و خود برخاستہ آب از سبو چہ علیحدہ کردہ آوردند و فرمودند این شراب بہتر است وقتی کہ شراب دو آتشہ بود تمام شب ہفت کسان را مست و بیخود گردانید صبح دیدم

کہ بانقدر آب در سبوچہ کہ ہست گویند آنحضرت در اواخر عہد نواب آصفجاہ بہادر بقید حیات
بودند وفات ایشان ہفتم ماہ رمضان المبارک است قبر شریف بالای شاہ علی بنڈہ در وسط
آبادی بلدہ حیدر آباد بر سر راہ شارع عام در احاطہ چار دیوار دروازہ احاطہ ایشان نہایت
مرتفع از زمین چار منار کہ کلس چہار منار برابر دروازہ آنحضرت است

شاہ قناعت قدس سرہ

در ابتدای حال بعالم سپاہگری بودند و روزگار عمدہ میکردند بخدمت شاہ عبد النبی کہ مکان سکونت
ایشان چوک حیدر آباد بود اعتقاد تمام داشتند و از برکت صحبت ایشان عشق الہی پیدا کردہ بخدمت
ایشان ترک لباس نمودہ خرقہ درویشی پوشیدند روزی بخدمت شیخ عرض نمود کہ اسرار شب
معراج ظاہر سازند شاہ عبد النبی گفت کہ اگر روی خود را سیاہ کردہ و بر خر سوار شدہ و طفلان کوچہ گرد را
ہمراہ خود گرفتہ از زبان اینہا کلمات رسوائی عام شنیدہ نزد من آئی آن زمان گفتہ خواہد شد
چون دیوانہ این راز و شیفتہ این امر بود در روز دوم ہمین حال و شور و غل از تالاب میر جملہ کہ
مکان سکونت ایشان در آنجا بود بخانہ شاہ عبد النبی آمدند تا سہ روز شاہ صاحب موصوف
فہمایش و تسکین ایشان نمودند اما ہیچ مفید نشد آخر الامر از شاہ عبد النبی اجازت گرفتہ بخدمت
شاہ مراد دہونی آمدہ مقصود خود حاصل نمود و بعد وفات شاہ مراد بخانہ خود آمدہ پای توکل
بدامن قناعت کشیدند تا وقت مبارز خان در قید حیات بودہ بتاریخ یازدہم ذیقعدہ سنہ
یکہزار و یکصد و چہل و ہشت ہجری رحلت فرمود قبرش اندرون بلدہ متصل تالاب میر جملہ واقع است

حضرت شاہ مجید الدین قدس سرہ

خلیفه شیخ احمد بودند که مدتی در حضور مرشد کسب کمالات کرده و ریاضات شاقه کشیده و عالی جوهر
بودند و ایشان را خلفائی اکمل از مثل شاه غلام احمد کمل پوش و شاه حفیظ الله علوی و سید
جواد وغیره و قبر ایشان بیرون دروازه چادرگهاٹ متصل دریای موسی بهنگامه چوبی بالای نالهٔ
چادرگهاٹ است مشهور است که دجله موسی طغیانی میکند و عالمی را نهر و بالا میسازد با وجود
صدمهٔ عظیم سنگ فرش مزار ایشان از جای خود حرکت نمیکند جای سیر و خوش فضاست

حضرت شاه عنایت قدس سره

ایشان باشندهٔ هندوستان بودند عرف شاه ٹاٹ چونکه ٹاٹ پوشیده کلاه کاغذ بر سر خویش
می‌نهادند و بر آن ریسمان باریک مثل دستار می‌بستند چون در شهر اورنگ آباد آمدند باب فتوح
مفتوح شد همه را تقسیم میکردند مولوی سید قمرالدین صاحب را در خدمت ایشان اعتقاد بسیار شده
اکثر بملاقات میرسیدند و آنحضرت حافظ اسمای الٰهی بودند و مرید شاه کلیم الله مدنی و علم
ظاهری اینقدر نبود و در عهد نواب مغفرت مآب بقید حیات بودند

حضرت شاه جاروب عرف شاه جهاڑو قدس سره

نام ایشان زنده حسین است در اصل خاکروب کعبه شریف زاد الله شرفها بود به اتفاق زمانه از آنجا
بر آمده با برادر خود در کشتی نشستند کشتی شکست و برادر ایشان غرق آب شد و ایشان بسلامت
بر آمده بساحل بر تخته شکسته رسیدند و از آنجا محنت شاقه کشیده در ملک دکن بحیدر آباد آمدند و
بخدمت شاه اکبر حسینی فرزند کلان شاه راجو حسینی مرید شده بعد چندی حالت جذب بهم رسانیده
معمول بود که جاروب از خود جدا نمیکردند و هر جا که مسجد میدیدند جاروب نموده خس و خاشاک بر داشتند

جا بجا بگر می انداخت گویند روزی سواری ابوالحسن تانا شاه از آن صوب گذشت ایشان دشنام داد ند سلطان حکم کرد که ایشان را در قلعه گولکنده برده طوق و زنجیر کنند همچنان کردند روز دیگر در شهر بمکان خود موجود شدند خاص و عام معتقد ایشان گشتند و عمر ایشان هشتاد ساله بود مدفن ایشان متصل دروازه آهنی جلوخانه نوبت محل دولتخانه حضرت مغفرت منزل بر سر راه شاه علی بنده است و عرس هم متکلف میشود

حضرت شاه پیر اولیا قدس سره

قبر ایشان اندرون جلوخانه نوبت محل حضور است و سر مبارک در اینجا نیست در گرد دولتخانه بطرف مغرب است هر دو جا عرس میشود گویند با کفاران جنگ کنان سر تا اینجا رسیده در افتاده اند و بعضی گویند که در جنگ شاهزاده کامبخش از سر جدا گشته سر جای دیگر مدفون شد و تن در اینجا که بذکر در آمد العلم عند الله اما هر گاه حضرت مغفرت منزل عاصی محرر اوراق را از دواخانه که اندرون دیوڑی مبارک است لغصه یاد میفرمودند که نمونه قهر الهی می بود عاصی پناه با آنحضرت میبرد همه غصه فرو شده بالطاف ارشادات میمودند بارها تجربه آمد عرس از غیب میشود و صندل متکلف می آرند

حضرت شاه بودلی صاحب قدس سره

آنحضرت از مجانین بودند وطن ایشان بیجاپور است بلا واسطه از مریدان شاه امین الدین اعلی بودند در وقت سلطان عبد الله قطب شاه بحیدرآباد تشریف آورده بطرف محله دبیرپوره بیرون شهر سکونت نمودند و ایشان از قوم سادات اند و آبا ایشان سوداگری بسیار میکردند

بعد وفات والد خود همه اسباب و اموال در راه خدا صرف نموده بخدمت شاه امین الدین
علی اعلی مستفیض گشته بدرجه کمال رسیدند اکثر اوقات در راسته و بازار آن محله می نشستند
روزی بر سر رهگذر آنجا نشسته بودند که فیل مست بادشاه را گذر افتاد هر چند فیلبان آواز
داد که برخیزند ایشان که مست شراب عشق الهی بودند اصلا برنخاستند چون فیل نزدیک تر رسید
دفعتاً خرطوم خود را دراز کرده بر پای مبارک ایشان مالیدن گرفت و بهوش در آمد و باادب
استاد عالمی را در تماشای این واقعه متحیر و معتقد ساخت پس آنحضرت دست خود بر خرطوم
فیل مالیده فرمودند بمکان خود برو و شرارت مکن فیل بمکان آمد و دیگر مستی نکرد و مسکین
و غریب شد قبر ایشان در محله دبیرپوره بیرون کهڑکی که بنام آنحضرت مشهور است متصل فصیل
شهر خطیره فتوره است و عرس هم میشود

حضرت شاه یوسف صاحب و شریف صاحب قدس سرہما

دو برادر بودند در سررشته سپاهگری با یک اسپ ملازمان بهادرشاه بن عالمگیر بادشاه
نوکر اتفاق کمال درمیان هر دو برادر که برادران حقیقی نبودند بمحبت برادر شده بودند نهایت
بود هر دو در سلسلهٔ قادریه بیعت سید کلیم الله نمودند چون بهادرشاه برای تنبیه برادر خرد خود
بحیدرآباد آمد هر دو برادر همراه رکاب آمدند طرفه ماجرا اینکه شبی بادی تند که طوفان باشد وزید
و خیمه های لشکر همه خرد و بزرگ برافتادند و چراغ در هیچ جا روشن نماند اما پال کوچک این
هر دو برادر که در آنوقت قرآن شریف میخواندند قایم بود و چراغ هم بی اندیشه هوا روشن
بوده چون بنظر تمامی اهل لشکر در آمد اکثر مردم معتقد ایشان گردیدند راوی گوید چون بادشاه
بحیدرآباد آمد شاه یوسف صاحب ترک نوکری کرده در حیدرآباد سکونت اختیار نمود

وشریف صاحب بمتابعت برادر بوده از روزگار درگذشتند یوسف صاحب اصلاً از اہل مصر بودند
وشریف صاحب از اہل کنعان ہر دو دریاد الٰہی شبانہ روز مشغول چنان صاحب ریاضت وتقوی بودند
کہ اسپان سواری ایشان نگاه بگاه بیگانہ نمیکردند و در صحرا یک پرکاه صحرائی در دہن نمیگرفتند
بغیر خریدن وے و بروی اسپان انداختن ہرگاه دیدند کہ خادمان روبرو انداختہ اند
میخوردند واین ہر دو صاحبان درجہ قطبیت داشتند وہیچکس را مرید نکردند صاحب مخازن الاعراس
مینویسد کہ ہر دو برادر نوکر خانخانان ہم شده بودند الغرض وی گوید کہ یوسف صاحب
بعارضہ بیماری انتقال فرمودند در جائیکہ قبر شریف است مدفون شدند اما شریف صاحب
حاضر نبودند بعد یک پہر تشریف آورده پرسیدند کہ برادرم کجاست حاضران گفتند کہ حالا مدفون
شده شریف صاحب آه سرد از دل پر درد برآورده فرمود کہ این شرط رفاقت وبرادری
نیست ونباشد کہ یک برادر از جہان برود وبرادر دیگر در جہان باشد پس غسل کرده کفن
پوشیده وبر بستر خوابیده چادر سفید بر خود در حجره کشیده جان بحق تسلیم کردند مکان مدفن
ایشان بیرون شہر حیدرآباد در موضع نامپلی است تا حال مردم برای زیارت میروند وحظیره
ہزارہا قبور عابدین وغیرہا شده عمارات ہزارہا روپیہ باحداث در آمده اند وباغات بسیار
وعرس بتکلف تمام در ماه ذی الحجہ میشود درینولا احسن لقا بائی ملازم حضور پرنور دختر ماه لقا با
عمارت عالی وباغ دلچسپ مملو از ہمہ میوه جات وچاه عمیق بزرگ بخرچ ہزارہا روپیہ باحداث
آورده سعادت حسنات حاصل نمود کہ سیرگاه خلقت خدا است وآرامگاه بندگان اسکے
چہ در عرس وچہ در ایام دیگر خلق اللہ آرام میبابند وحضور پرنور روز دوم عرس زیارت
فرموده نذر خطیر بخدام عنایت میفرمایند فقط انہر فیہا ونذر ہم اشرفیہا میدادند فقط در اینجا در ہمہ درگاه
بزرگان وفات ایشان ہفدہم ذیقعده است اما درینولا عرس بتاریخ ششم ذی الحجہ میشود

سید انوار الله صاحب در احوال ایشان مینویسند که بعد مدت مدید ایام صاحب نوابت که دیوان سعد الله خان ناظم ارکاٹ بود بنای گنبد ایشان وحوض وغیره کرده بناری مقبره باتمام رسانید و وی گوید که هر دو صاحب از قوم سادات صحیح النسب بودند ولباس سفید میپوشیدند تاحال تصرفات ایشان جاریست روز پنجشنبه مجمع زواران میشود خلقت خدا برای مراد خود طعامها ومالیده ها فاتحه میکنند و نیاز و نذر میگذرانند و بمقصود خود ها میرسند حال بزرگان اسرار الهی است که با دراک هیچکس نمی آید

حضرت شاه عبد القادر چشتی قدس سره

فرزند و مرید و خلیفه پدر خود بودند از کثرت مراقبه کوز پشت شده خم گشتند ومجرد مزاج بودند واقف مذهب شافعی میبودند وحصه طعام خود برابر حصه درویشان از خانه خود طلبیده میخوردند بتاریخ بست وهفتم ماه صفر سنه یکهزار ویکصد و نود وهجری رحلت فرمودند قبر ایشان پایین پدر بزرگوار بیرون بلده حیدرآباد متصل محله دبیرپوره زیارتگاه مردم است

حضرت شاه ابو الحسن چشتی قدس سره

در ابتدا العالم روزگار بودند سلسله نسب ایشان بعبد الله بن جعفر طیار رضی الله عنه میرسد بمذهب شافعی ودر مریدان قادریه بودند ترک روزگار نموده در خجسته بنیاد اورنگ آباد رفته بخدمت شاه جعفر که خلیفه شاه نظام الدین اورنگ آبادی بودند لباس درویشی پوشیدند بعد از ریاضت سالها همراه مرشد خود که برادر نسبتی ایشان هم بودند بحیدرآباد آمده سکونت دبیرپوره اختیار کردند چون شاه جعفر چشتی رحلت نمودند شاه ابو الحسن قریب دروازه دبیرپوره بیرون بلده حیدرآباد مدفون کردند فرزندان ایشان بادشاه صاحب مجذوب

و شاہ عبد القادر عرف شاہ قادر صاحب کہ ذکرش بقلم آمدہ و علی صاحب بودند وفات شاہ ابوالحسن
چشتی بتاریخ پانزدہم شوال سنہ یکہزار و یکصد و شصت و ہفت ہجری قبر شریفش بیرون دروازہ
دبیرپورہ است

حضرت شاہ مومن حبیب قدس سرہ

از فقرای گروہ رزان شاہی بودند سیاحت بسیار کردہ تا بدیوار قہقہہ رفتہ چون در آنجا
رسیدہ ہفت درویش باہم بودند کہ مذکور شد بعد چندی از آن سمت در حیدرآباد
تشریف آوردند و بطرف محلہ علی آباد سکونت ورزیدند مزار ایشان بیرون شہر متصل
لال دروازہ کہ حضور پر نور نیز بزیارت ایشان میفرمایند و از یومیہ نوبت ہم خوشوقت فرمودہ اند

حضرت شاہ امین الدین ثانی قدس سرہ

ایشان فرزند و خلیفہ میرانجی خدانما اند کہ مدت چہار سال سجادگی پدر کردہ گنبد عالی پدر بنا
نمودند و ہمشیرہ زادہ دو داشتند یکی را خلافت دادہ مرخص فرمودند و ثانی را یعنی بڑے
شاہ حسینی را قائم مقام خود کردہ بعد یک سال رحلت فرمودند وفات ایشان سنہ یکہزار و یکصد
و ہفتاد و چہار ہجری قبر ایشان اندرون گنبد پدر بزرگوار است کہ آن را گمری گویند

حضرت شاہ میران حسینی ثانی قدس سرہ

نام پدر ایشان حسین عرف شاہ صاحب میران بود کہ داماد حضرت میرانجی خدانما بودند
و ایشان مرید و خلیفہ خال خود شاہ امین الدین ثانی بن خدانما اند حسین در روضہ خود
مدفون ہستند الغرض شاہ میران صاحب از خال خود خرقہ خلافت یافتہ باجازت ایشان

در دهول پیٹه تشریف آورده سکونت نمودند ایشان را یک پسر بود اسمه امین صاحب که
بعد پدر بجای پدر نشست وفات ایشان در ماه ذی الحجه سنه یکهزار و یکصد و چهل هجری
بیرون بلدهٔ حیدرآباد در دهول پیٹه مشهور دهول پیٹه است ⁂ ⁂ ⁂ ⁂ ⁂

حضرت سید علی بخاری قدس سره

مرید و خلیفه سید شاه محمد کلان بن عبد الحلیم بسیار معمر و مسن بودند تا سلطنت محمد معظم بهادر شاه
از زمان سلطنت عبد الله قطب شاه بقید حیات بودند و در علم و حقایق و علم رمل کامل بودند
فرزند ایشان شاه حیدر صاحب پیش پدر بزرگوار خود رحلت کردند شرزه خان وزیر سلطان
عبد الله در خدمت آنحضرت چون اعتقاد کمال داشت مقبره سنگ بست که برای خود
بنا کرده بود برای صاحبزاده مرحوم خود نذر نمود و آنحضرت فرزند مذکور را در آن مقبره
سنگی دفن کردند و خود هم در همونجا مدفون شدند و آن روضه بیرون بلدهٔ حیدرآباد
عقب محله کاروان بر کنار دریای موسی است متصل عطاپور

حضرت شاه مشیت الله صاحب قدس سره

از قوم سادات بودند و در عالم روزگار نزد بهادر شاه بادشاه نوکر بودند بعد از آن نزد فرخ سیر
علاقه دنیوی میداشتند تمام اعضای ایشان مجروح زخم دار بودند سپاهی بی بدل تا اینکه
قدرت نشست و برخاست به مشکل میشد پس از آن ترک روزگار نموده از هندوستان
بشهر حیدرآباد آمدند و در مسجد که طرف فتح دروازه است بیرون شهر سکونت ورزیدند و در یاد
حق مشغول بودند چون حال بدین منوال بنظر آمد خاص و عام بایشان رجوع آوردند

صندل خان نامی خدمت ایشان میکرد بامید آنکه حضرت را عمل کیمیا می آید اتفاقاً روزی ناظم بلده بخدمت آمده سوال کرده که عمل کیمیا آموزند آنحضرت از مکان فرودگاه خود غایب شدند در مسجد دیگر فرود آمدند مردم در آنجا نیز حاضر شدند آنحضرت تا دو ماه در آنجا مقیم گشتند روزی بعد نماز صبح در صحن مسجد رونق مشرف نموده بحاضران وقت فرمود صندل خان اگر درینوقت حاضر بودی چون مشتاق کیمیاست هر قدر طلای خالص میخواستی ازینجا میگرفتی قائم مرید با اعتقاد بقسمیه میگوید که بمجرد فرمودن این سخن تمام چبوتره و زمین و درختان و سنگها هر قدر که نظر کار میکرد همه طلای احمر بنظر در آمد بعد یکساعت دیدم که هر شئ بطور اصل خود بود و روزی گویند که چون یک روز در انتقال آنحضرت باقی مانده بود که پیر بادشاه صاحب مرید و صادق الاعتقاد و خلیفه خود را طلبیده فرمودند که فردا انتقال من است شما فکر اسباب مدفون من سازند محمد قاسم سوداگر سرانجام دفن من خواهد آورد روزی گویند چهار گهڑی شب باقیمانده بود که آنحضرت رحلت فرمودند بوقت صبح تمام عالم از خاص و عام بلده وغیره جمع آمدند وقت دوپهر سوداگر مذکور با سرانجام تجهیز و تکفین معه پنجهزار روپیه نقد گرفته بر شتر تیزگام سوار شده در رسید و بجلدی تمام آمده همه سرانجام به تکلف تمام بجا آورده ایشان را مدفون ساخت و گفت امروز پیش از پنجروز حضرت بخواب من آمده فرمودند که در انتقال ما پنجروز باقی اند جلد شما اسباب تجهیز و تکفین برسانید لهذا بجلدی تمام آمده ام باستماع این معنی متحیره و متعجب خلقت خدا از التعجب ها رو نمود قبر ایشان بیرون حیدرآباد متصل گهٹکی مشهور است جای دلپذیر یکی از اولاد آن حضرت بسجادگی و ارشاد همیشه معمور میباشند

حضرت شاه مخفی صاحب قدس سره

عرف مخدوم سالار مرید ابوالحسن حیدر الثانی کامل وقت بودند مرشد ایشان

بیرون لال دروازه حیدرآباد واقع است

حضرت لعل شاه درویش قدس سره

از کاملان متاخرین بوده اند اکثر اوقات بقلعه بیدر تشریف آورده بمکان منجهلے خان عرف احمد شاه حسینی برادر نواب بهادر خان مرحوم که متصل دروازه تلنگهاٹ قلعه بیدر است فرود آمدند سر برهنه و پابرهنه در سر ولیشت خار آهنی در دست و لنگی بیش قیمت سرخ بر ستر عورت و تسمه بکمر و چادری بر بدن پوشیده میبودند و رنگ ایشان سرخ و سفید غالباً از سکنای ورنگ آباد بودند اما در علم عرفان و حقایق کامل و در عصر ریاست حضرت غفران مآب علیه الرحمه در قید حیات بودند آخر در بلده فرخنده بنیاد حیدرآباد آمده در سنه یکهزار و یکصد و نود و هشت هجری انتقال فرمودند روضه ایشان در صحرای مشرق رویه چنچل گوڑه زیارتگاه عالم است

حضرت شاه ظهور الله صاحب قدس سره

از اهل پورب بودند در وطن تحصیل علم کرده بحیدرآباد آمدند در علم معقول و منقول بسیار قدرت داشتند و کتب علم تصوف بدرجه اتم و کمال بیان میفرمودند و بخدمت حضرت شاه غلام احمد دهلوی که از خلفای شاه محمد ملتانی صاحب بیدری بودند مرید شده عزلت اختیار نموده بودند در اواخر عهد بهادر دلخان ناظم حیدرآباد معتقد ایشان شده بود مکان سکونت ایشان چارمنار طعام قلیل بوزن سه چهار توله میخوردند و بعد دو گهڑی استفراغ میکردند اما پوست و استخوان بود قبرش متصل مکان رفعت الملک مرحوم در چوک میدان خان حیدرآباد بر سر راه است که جعفر علی بیگ چشتی در محرم الحرام تعزیه بزرگ بسیار خوب همونجا استاده میکردند تا حال جاریست

وفات ایشان در هفتم ماه صفر سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و شش هجری است

حضرت شاه راهی صاحب قدس سره

نام ایشان شاه ولی الله صاحب بن شاه برهان الدین بن شاه بندگی حسینی بن شاه ید الله بن شاه گیسو دراز ثانی بن شاه حسن بن شاه سید قبول الله حسینی بن سید اصغر حسینی بن خواجه بنده نواز گیسو دراز سید محمد حسینی قدس الله اسرارهم گویند شاه راهی صاحب خرقهٔ خلافت چشتیه از جد مادری داشتند و خلافت قادریه از طرف شاه جمال معشوق بحر بواسطه سید علی صاحب نیز حاصل کرده بودند معلومات علم بزبان دکهنی میفرمودند روزی ایشان را از شاه امین صاحب بن میر الضاحب ثانی که در دهول منبه آسوده اند بر پل بادشاهی حیدرآباد ملاقات شد و چیزے کلمات حقایق فیمابین ایشان شده باهم محظوظ شدند و مرخص گردیدند وفات شاه راهی صاحب در سر حد ارکات بوقوع آمد بتاریخ شانزدهم محرم شاه امین صاحب ایشان را بجای سپرده بعد یکسال روانه حیدرآباد نموده در جوهری کوچه بلده مذکور مدفون ساختند تا حال قبر ایشان در آنجا موجود است سه پسر داشتند یکی شاه درویش صاحب دومی شاه محی الدین صاحب سیومی شاه فقیر صاحب

شاه میران حسینی قدس سره

ایشان در ابتدای حال روزگار پیشه بودند در قصبه و نباکل صوبه حیدرآباد سکونت میداشتند روزی بخدمت شاه خداوند هادی خلیفه شاه امین الدین اعلی در قصبه چچولی ملاقات شد دوازده سال خدمت خادمانه بجا آوردند و در سلسلهٔ آنحضرت در آمدند بعد چند سال دیگر

اجازت حاصل کردہ و خلافت یافتہ مرخص شدند بوقت روانگی شاہ خداوند بادی فرمودند کہ باطراف حیدرآباد شخصی شما ظاہر خواہد شد ہمچنان بظہور آمد از قوم سادات بودند و بعضی گویند در اولاد حضرت پیر دستگیر قدس اللہ سرہ اند و طریق چشتیہ میداشتند او رخانوادہ قادریہ ہم مرید میکردند قبر ایشان در محلہ علی آباد مضافات حیدرآباد بطرف راستہ شاہ علی بنڈہ واقع است و سکونت نیز در ہمو بجا داشتہ بودند

حضرت شاہ امین قدس سرہ

فرزند میران شاہ حسینی بن بڑا صاحب شاہ حسینی سکونت در دہول مٹیہ میداشتند کہ مزار ایشان در آنجاست کلمات عرفان از پدر بزرگوار خود حاصل کردہ بودند روزی در مکان بزرگے فاتحہ سوم بیتہ بود کہ ہمہ مشایخین بلدہ جمع بودند ایشان نیز در آنجا تشریف بردند اتفاقاً ذکر اثبات و نفی گرم شد ہر کس بذکر مشغول گردید ایشان در آنوقت بر پوست آہو نشستہ خود ہم ذکر نفی و اثبات شروع نمودند چون نفی میکردند یعنی لا الہ میگفتند از پوست آہو غایب منظر می آمدند ہر گاہ اثبات یعنی الا اللہ میفرمودند خود موجود بنظر میرسیدند تمامی حاضران را تعجب رو نمود و معتقد ایشان شدند ایشان لاولد بودند بنابران شاہ غنی صاحب را کہ پسر محمد صاحب و کھنی اشراف بود بفرزندی گرفتہ مرید و خلیفہ و قایم مقام خود گردانیدند وفات ایشان در سنہ یکہزار و یکصد و چہل و دو ہجری قبر ایشان در دہول مٹیہ واقع است

حضرت شاہ رضا صاحب قدس سرہ

از سادات رضوی اند نام پدر ایشان میر بندہ علیخان منصبدار بادشاہی ہمزلف نواب

ثابت خان مرحوم که جاگیردار چالیسگانو بودند هستند چالیس و شش منزل از شاهجهان آباد است
چون میر شده علیخان بر سر قلعه کرپه همراه نواب موصوف شهید شدند چهار پسر گذاشتند میر رضا علیخان
از همه خوردتر بودند بعد انتقال پدر خود چون برادران دیگر تقسیم ترکهٔ پدری نموده با ایشان دادند
ایشان از غایت استغنا قبول نکرده صحرا نوردی اختیار کردند و در اثنای راه همراه سناسیان
هنود تا به معبد آنها رفته از ایشان جدا شده سیرکنان باز به شاهجهان آباد آمدند و در روضه
شاه نظام الدین اولیا قدس سره العزیز رفته درخواست ارشاد نمودند شب سوم در عالم رویا
ارشاد شد که نزد شاه اسرار الله که بچند واسطه بحضرت شاه وجیه الدین گجراتی قدس سره میرسند
بروند شاه رضا علی الصباح بر چشمه که پائین روضه منوره واقع است نشسته بودند که همان تصویر
بزرگی نمایان شده فرمود که شاه رضا اینجا بیا ایشان پیش رفته قدمبوس شدند آن بزرگ
دست شاه رضا گرفته نزد مزار شریف حضرت شاه نظام الدین اولیا بردند و مرید کردند و همراه
خود بردند و عمل دعای حیدری آموختند پس شاه اسرار الله و شاه مبارک نجم الدین ایشان را بطرف
گجرات بردند و باز در دکن تشریف آوردند چون بعضی از اقربای ایشان که در شهر اورنگ آباد
بودند بنا بر ملاقات ایشان چندی در اورنگ آباد مانده هر دو بزرگ بطرف شاهجهان آباد
رفتند و شاه رضا را بحیدرآباد فرستادند ایشان بحیدرآباد رسیده مشهور آفاق شدند
چند بار حضرت غفرانمآب میر نظام علیخان بهادر آصفجاه ثانی نیز بمکان ایشان به ملاقات
تشریف فرما شدند چون دانستند که در دعوت اسمای الهی کامل اند جاگیر سیر حاصل برای اخراجات
ایشان مقرر فرمودند رکن الدوله مدار المهام سرکار و وقار الدوله ناظم حیدرآباد و دیگر امرا همه
معتقد ایشان بودند و حاضر میماندند وفات ایشان بست و هفتم ماه جمادی الثانی سنه یکهزار
و یکصد و هشتاد و چهار هجری بعارضه درد گرده در درگاه کوه شریف واقع شد وقار الدوله که مرید بود

در پالکی داشته بحیدرآباد آورده در صحن مکان ایشان برسر راسته تالاب میر جمله مدفون نمود تا حال
گنبد و مکان موجود است و مشهور در بلده و بالای کوه شریف زبانی خلق الله است که شاه رضا
بوقت دوپهر روز بالای کوه شریف در درگاه مبارک آمده خواستند که زیارت کنند که دروازه
آستانه شریف مقفل بود مجاوران گفتند که این وقت برابر دوپهر معمول نیست که دروازه کشاده
دارند بعد نماز ظهر معمول زیارت است ایشان غصه نمودند مجاوران کلید دروازه را پیش ایشان
انداختند و گفتند که از دست خود دروازه را کشایند و اندرون بروند شاه مذکور از دست خود
قفل بر آورده چون اندرون پرده خاص رفتند همون آن زمان بیحال بر آمدند که خون
از چشمان و دهن و گوش ایشان جاری بود تا بردن بیرون دروازه درگاه قبض روح شد
وقار الدوله در بلده آورده بجنازه رسانید الغیب عند الله با کثرت خلایق در مکه مسجد آنقدر بوده
که جنازه ایشان را متصل منبر داشته نماز خواندند و تا خانه ایشان کثرت خلایق شده که تمام
مکه مسجد و صحن و راه و بازار همه پر از آدمیان امیر و غریب و فقیر بود و سه فرزند داشتند اول
شاه امر الله صاحب که ایشان بر جاده پدر بزرگوار خود مستقیم و بر شاه راه تقدس قویم بوده
پا از بستر خویش بیرون نمیگذاشتند یکبار به تکلیف تمام حضرت غفران مآب در جلسه مشایخین در خلوت
مبارک تشریف آوردند و برابر ملاقات شد همه امیران سرکار در مجلس بخانه ایشان حاضر میشدند
و اعظم الامرا ارسطوجاه نیز حاضر میگردیدند در آن عصر هیچکس به بزرگی ایشان نمیرسید عاصی مولف
در عالم صغر سن بشرف دیدار ایشان شده است بعد ورود بندگان عالی از قلعه کهرله رحلت فرموده
در صحن گنبد والد بزرگوار خود مدفون گردیدند دوم بادشاه صاحب سوم شاه صاحب
بعد آنحضرت تا الی الآن یکی از خاندان ایشان بسجادگی معزز میشوند شاه صاحب نیز در این ایام
رحلت فرمود

سید شاہ میران بخاری قدس سرہ

حافظ کلام اللہ شریف بودند گویند چون در اورنگ آباد آمدند ہر روز یک سیپارہ از کلام شریف یاد کردہ ہر شب در ماہ رمضان المبارک در تراویح نوعی میخواندند کہ حفاظ سامعین غرق حیرت میشدند بہمین طور چون دریک ماہ حفظ قرآن شریف کردند مدت العمر گاہی فراموش نساختند در اصل ساکن بیجاپور بودند و دست بیعت بحضرت محمد مدرس دادہ اجازت و خلافت نادریہ گرفتند صاحب تصرف بودند چون عالمگیر بادشاہ از بیجاپور بحیدرآباد آمد ایشان نیز ہمراہ رکاب او بہ بلدہ حیدرآباد تشریف آوردند دو فرزند با ایشان بودند یکی قطب عالم و دیگری حافظ محمد آنا قطب عالم مشہور آفاق شدند کہ مسجد حیات ماں صاحبہ والدہ سلطان عبداللہ قطب شاہ بنا کنانیدہ بنام ایشان مشہور ساخت تا حال مسجد پیوستہ بدیوار بارہ دری شمس الامرا بہادر امیر کبیر قایم و سجدہ گاہ خلایق است و مزار ہر دو فرزندان ایشان در صحن مسجد موجود اند رحمت اللہ علیہم آنادر بیولا از نبیرہای ایشان عبداللہ صاحب و برادر خورد ایشان مقام دارند

شاہ محی الدین احمد قدس سرہ

جانشین سید عبدالقادر عرف خضر صاحب ملکاپوری لعبد پدر بزرگوار بر مسند جلوس فرمودہ مشغول ارشاد شدند سہ فرزند داشتند اوّل سید علی دوم سید عبدالقادر سوم سعدالدین بتاریخ چہارم رجب سنہ یکہزار و ہشتاد و ہشت ہجری برحمت حق پیوستند قبر ایشان متصل ملکاپور است

حضرت شاہ غلام احمد صاحب کمبل پوش

از اکمل

از اکمل متاخرین بودند و مرید و خلیفه حضرت شاه مجدالدین اند که ذکر شان بالا گذشت
مزار شریف ایشان متصل دروازه یاقوت پوره اندرون کوچه در بلده حیدرآباد هر سال
عرس بتکلف میشود و طوائفان رقاص بلده باعتقاد خود حاضر شده مجرا بجا می آرند فرزندان
آن حضرت دو صاحبزاده بودند از فات سمو مسیحی خوب تیار کنانیدند و بیاد الهی مشغول بودند
اما هردو در عین شباب جهان فانی را بدرود فرمودند در بنولا اولاد شان مسند نشین اند

شاه غلام آبرو

از نبیره های محمد غوث گوالیاری مرید و خلیفه شاه نجم الدین آبرو که از مشاهیر شعرای هند بودند عمر
ایشان قریب یکصد و شانزده سال رسیده بود اما قوی درست بودند امین الدین اعلی را در شهر
بیجاپور و شاه برهان راز الهی را در برهان پور و مرزا عبدالقادر بیدل را در بلده شاهجهان آباد
دهلی دیده بودند و در هنگام مسند آرائی حضرت غفرانمآب در بلده حیدرآباد آمده بتاریخ جمادی الاول
سنه یکهزار و دو صد و نه هجری بحق پیوستند قبر ایشان در محله دبیرپوره است فرزندان ایشان
نیز قضا نمودند الحال کسی بجای ایشان نیست

قاضی خلیل

پدر ایشان قاضی بابا از بخارا بهند آمد و از آنجا بحیدرآباد در عصر مبارزخان رسیده دو پسر داشت
اول قاضی میر خلیل دوم قاضی میر قیوم اما قاضی میر خلیل در عهد نواب مغفرتمآب آصفجاه طاب ثراه
قاضی بلده حیدرآباد شدند و مدتی بکام دل گذرانیدند و بتاریخ بست و یکم ماه رجب سنه یکهزار
و یکصد و هشتاد و شش هجری برحمت حق رسیدند مقبره ایشان متصل فرحت محل حضور پرنور است

و قاضی پوره بلده حیدرآباد بنام ایشان مشهور و آباد است پایین مرقد پدر خویش مدفون گشت حظیره کلان با قبور بسیار است و بیرون احاطه ایشان در بهشت پوره قبورهای بیشمار بودند چون همه زمین بهشت پوره حسب الحکم حضرت مغفرت منزل بجدیدی سرکار در آمد تمامی قبور برآورده میدان صاف نمودند اما مقبره ایشان بدستور قایم است بسیار صاحب تقوی و طهارت وذی مروت بوده اند

شاه یوسف صاحب

مقبره ایشان بیرون کهڑکی بودلی صاحب است در عهد حضرت غفرانمآب گویند در مصلحت خروج مرشد زاده عالیجاه بهادر ایشان هم شریک بودند عاصی مولف بچشم خود دیده بسیار زبان آور واز همه امرا و اهلکاران سرکار ربط تمام میداشتند در حظیره قبور ایشان عزت یار خان محی الدوله نیز مدفون اند

جناب اقدس حضرت حاجی حافظ مولوی شاه سید نور العلی صاحب

قبله قدس الله سره العزیز

خلیفه پدر بزرگوار خود حضرت حاجی مولوی سید قمر الدین صاحب قبله اند که در اورنگ آباد بودند و آنحضرت ایشان را بحج و زیارت حرمین شریفین برده در عهد حضرت غفرانمآب آصفجاه ثانی در حیدرآباد رونق افزا شده بعد چندی باز روانه خجسته بنیاد گردیده بارشاد مریدین و تدریس علوم بشاگردین اقامت ورزیده بودند در آن ایام هیچکس در زهد و تقوی و تورع بمقابل آنجناب نبود والد عاصی مولف این تاریخ مسیح الدوله حکیم الممالک خواجه محمد باقر خان مرحوم المشهور به حکیم باقر خان و سید نور الهدی صاحب فرزند کلان آنجناب

باہم از میزان الصرف تا حاشیہ قدیم کہ فاتحہ فضیلت بر آن میخوانند ہم سبق بودہ تحصیل از آنحضرت
کردند و والد عاصی دست بیعت و ارادت نیز بدست مبارک آنجناب دادہ بودند بعد رحلت
قبلہ موصوف کہ مرقد منور آنجناب در بلدہ اورنگ آباد متصل ٹہر کل شاہی است و عاصی لسعادت
زیارت ہم مشرف شدہ جناب حضرت سید نور الہدی صاحب بجای آنحضرت بارشاد و
تدریس معمور بودند گویند کہ حضرت نور الہدی صاحب ہرگاہ در ماہ مبارک رمضان در مسجد
شاہ گنج بنماز تراویح قرآن شریف میخواندند ہندوان و مسلمانان تمامی شہر برای شنیدن کلام
شریف می آمدند و ہمہ ہا زار زار میگریستند و سر خود ہا را از جوش و خروش بی اختیار بر سر دیوار
میزدند و در ہر سال در ماہ مبارک چہار کس پنج کس باسلام مشرف میشدند و کلمہ توحید میخواندند
و بعد رحلت آنحضرت جناب سید نور العلی صاحب در بلدہ حیدرآباد تشریف آوردہ بدرس
و تدریس و ارشاد مشغول شدند نوبت بجای رسید کہ ہزار ہا مردم معتقد آنجناب شدند و
بسیار کس فارغ التحصیل گردیدند تمامی امرای عہد غاشیہ بردار بودند و آنجناب گاہی بخانہ
ہیچکس تشریف نمی بردند بندگانعالی حضور پرنور حضرت غفران مآب دو بار بخانہ آنحضرت
بدعوت تشریف فرما شدند صلابت تقدس بآنمرتبہ بود کہ انسان ہرگاہ روبرو می آمد لرزہ
براندامش می افتاد تقوی و تورع و وجاہت را نہایتی نبود سن شریف قریب بصد سال رسیدہ
بود عاصی در سن دہ سالگی بخدمت وصول اکثر معمور بود عاصی را از راہ غلام نوازی مورد نی
از میزان الصرف تا شرح عوامل خود درس فرمودہ بودند در سنہ یکہزار و دو صد و سی و چہار
ہجری سیزدہم ربیع الاول روز پنجشنبہ بوقت شب بفردوس برین خرامیدہ روز جمعہ
بوقت سہ پہر در باغ حضرت سید نور الاصفیا صاحب فرزند خرد خود کہ برای ہمین روز جبوترہ
کلان و باغ دلچسپ تیار داشتہ بودند مدفون گشتند تا این زمان مانند آنحضرت احدی بنظر نہ آمد

تمام شب در نوافل تا اشراق بیدار میبودند نماز جماعت گاهی قضا نکردند هرگاه جنازهٔ آنحضرت
در مکه مسجد آوردند از کثرت خلق همه مسجد و صحن مسجد و راسته‌ها و بازارها تا عیدگاه کهنه خلقت
خدا بود که جای حرکت نمیگذاشت پلنگ جنازهٔ آنحضرت تا رسیدن بمدفن شریف از دست بوسی
خلایق هر چهار پایه‌اش جدا گردیدند حضرت سید نور الاصفیا صاحب اینکه شرایط خدمت والدین
بود از جمیع امور بلکه ما ینبغی زاید بجا آورده چنان سور دعاهای فراوان گشتند که ببرکت توجه
آنجناب رشک امیران عهد شدند اَللّٰهُمَّ اغْفِرْهُ وَارْحَمْهُ وَاَدْخِلْهُ فِي الْجَنَّةِ وَاَنْتَ
خَيْرُ الرَّاحِمِيْنَ

سید نور الانبیا صاحب قدس سره

فرزند بزرگ حضرت سید نور العلی صاحب موصوف اند بعد رحلت پدر بزرگوار خود در مسند خلافت
نشسته چنان پابند توکل گردیدند که قدم از سجادهٔ خویش هرگز بیرون نگذاشت هر چند راجه
چندو لعل مهاراجه بهادر آرزوی تمام نمود که بخانهٔ من تشریف فرما شوند هرگز اقبال ننموده فرمود
فقیر را معذور دارند که معذور است در زهد و تقوی و تورع و توکل بکیقدم پیش نهاده مشهور
آفاق گردید با اینهمه بسیار خلیق نهایت افسرده خاطر متوجه بحال عقبی بیرون دروازهٔ یاقوت پوره
حیدرآباد مسجد الماس خواجه سرای قطبشاهیه را که ویران بود از سر نو آباد کرده در آنجا مکانی نیز
خریده همیشه حدیث شریف بیان مینمودند از آنجا که خود حافظ بودند تراویح خود میخواندند و
در همو بجا مدفون شدند

سید نور الاولیا صاحب قدس سره

فرزند دومی حضرت قبلهٔ مغفور مرحوم صدرالذکر اند در ایام جوانی بسیار شوق بزورکشی داشته بوده

نهایت

نہایت قوی الجسم شدہ بودند بعد تحصیل علوم کہ موروثی است پرداختند پس ازان تعلقات از منیر الملک بہادر گرفتہ بندوبست نمودہ کاروائی خود ظاہر ساختند بعد ازان بزیارت حرمین شریفین رفتہ سعادت دارین حاصل نمودہ باز بحیدرآباد آمدہ در مقدمہ بلوہ حنفی کوترہ انچہ سعی موفورہ بعمل آوردند سابق مفصل بقلم آمد بعد چند روز بعالم عقبی توجہ نمودند نزدیک قبر برادر بزرگ خویش مدفون شدند

سید نور الاصفیا صاحب قدس سرہ

فرزند سومی آنجناب علیے موصوف اند از بدو شعور آثار رشادت و بلند حوصلگی از جبین منور شان ہویدا بود در عالم جوانی سر رشتہ درس و تدریس مدرسہ پدر عالیقدر خویش بذمہ خود گرفتہ ہموارہ مشغول بودند چنانچہ بسیار کسان ہر روز برای درس خوانی حاضر میگردیدند از انجملہ عاصی محرر اوراق و میر محمد علیخان بہادر مغفور خلف سعید الدولہ بہادر مرحوم و سید نور العلی مرحوم ہمشیرہ زادہ آنحضرت و محمد محسن قاضی زادہ فضیلہ اند و قرارت درس شرح ملای جامی مینمودند و میر سیف اللہ برادر عاصی خواجہ احمد خان و دیگرہ کسان سماعت سبق شرح مذکور میکردند اگرچہ ہمہ ہا یک سبق بودند مگر برای یا چہار کس قاری درس کہ مطالعہ خوب میکردند روزے مقرر بود کہ قرارت سبق مینمودند و میر خلیل اللہ خان بہادر و خالعالم برادر عاصی و دیگر چند کس کافیہ میخواندند و علی ہذا القیاس مردمان دیگر بعد سبق پایان بقرارت سبق خویش میرسیدند الغرض مدرسہ آباد و معمور بود در آن ایام از قدر دانی و خدمت گزینی امجد الملک آنحضرت مامور روزگار ہم بدرباہ مشغول بودند بعد چندی ارادہ کرنول فرمودند نواب الف خان بہادر بنہایت تعظیم و توقیر حاضر جناب آنحضرت بود و بسیار خدمت بجا آورد پس ازان بعد چند سال وارد بلدہ

حیدرآباد برای سعادت حضور جناب حضرت قبلہ والد عالیجناب خود گردیدند شمس الامرا بہادر امیر کبیر بکمال قدر دانی برای سوال وجواب امورات خود نزد راجہ چندو لعل مہاراجہ بہادر مقرر نمودہ برسالہ سواران وجوانان بار وجاگیر معقول وتعلقداری چند محال مسلوک گشتند واز نزد مہاراجہ بہادر نیز معاش جاگیر قریب سی ہزار روپیہ تقرر یافتہ بنہایت تکلف اوقات عزیز خویش بخوبی تمام بسر میبردند کہ چہار پنج زنجیر فیل وده دوازده اسپان عربی وکاٹھیہ واڑ ودکھنی بیش قیمت ہمواره حاضر رکاب میبودند سوای اسپان سواری بارگیران کہ قریب پنجاه نفر بارگیر ملازم بودند واسپان از آن جناب داشتند معہذا در ہر ماه فاتحہ وبتاریخ دوازدہم ربیع الاول صندل فاتحہ جناب رسول کریم صلے اللہ علیہ وآلہ واصحابہ وسلم وبتاریخ بست ویکم ہر ماه فاتحہ ودر ماه رمضان المبارک صندل وعرس جناب امیر المومنین اسد اللہ الغالب علی ابن ابی طالب علیہ السلام وبتاریخ دہم ہر ماه محرم فاتحہ جناب حسین علیہ السلام وبتاریخ سوم ہر ماه ودر رمضان المبارک فاتحہ جناب سیدۃ النساء فاطمۃ الزہرا علیہا السلام وبتاریخ یازدہم ہر ماه فاتحہ خصوصاً در ماه ربیع الثانی صندل وعرس حضرت محبوب سبحانی غوث الصمدانی میران محی الدین جیلانی رضی اللہ تعالی عنہ باروشنی چراغان بسیار وطعام لذیذ با جلسہ علما وفضلا وفقرا لعمل می آوردند ودر ایام مقرری حضرات عالیات مذکور صندل مبارک ہر جناب بکمال اعتقاد کشتی تبرکات بالای سر خویش برداشتہ پیاده با جلوس ہزارہا خلق اللہ از آثار شریف تا مسجد بخانہ خود می آوردند وبعد رحلت والد ماجد خویش صندل آنحضرت معمول وتکلف مسطور در باغ خود کہ مدفن آنحضرت است میرسانیدند وطعام بہمہ ہا میخورانیدند در ہمین خرچ ہزارہا روپیہ تاحیات آنحضرت جاری بود ودر ماه مبارک رمضان وربیع الاول وربیع الثانی ودر عشرۂ محرم الحرام نیز در مسجد بنا کرده خویش خود حدیث شریف بنہایت فصاحت وبلاغت بیان میفرمودند وخلق اللہ را داخل حسنات مینمودند

بزرگی بود صاحب علوم عقلی و نقلی با صفات پسندیده و اخلاق حمیده سخاوت آنحضرت را نهایتی نبود لیکن صفتهای ارجمند و کرمهای بلند موصوف زبان را طاقت تقریر و قلم را قوت تحریر مراتب فضایل آنجناب نیست بتاریخ بستم ماه ذیقعده سنه یکهزار و دوصد و پنجاه و پنج هجری روی نیاز بدرگاه بی نیاز نمود عالمی را افسوسها است از محدثات آنحضرت باغ کلان و چپ در موضع باونا پیٹھ متصل عیدگاه کهنه جانب مشرق بلده حیدرآباد که مقبره حضرت قبله و آنحضرت باشد است و گنبد عالی بر مزار قبله موصوف نیز و خانه باغ و چپ که در تمام شهر مانندی ندارد هم موجود است

شاه سید محمد الحسینی المعروف به سیدن صاحب قدس سره

خلف الصدق حضرت شاه سید اعظم الحسینی قدس الله سره که آنجناب بشاه اعظم صاحب مشهور بودند مکان بود و باش آنحضرت در کوچه اسرسته چوڑی بازار متصل اتوار چوک حیدرآباد بود که درین ایام آن مکان در علاقه شهزاده آفاق مبارز الدوله بهادر در آمده است الغرض آنجناب در عهد حضرت غفرانمآب در حین سفر سید ر... بقید حیات بوده بر سر هدایت و ارشاد علی توجه میفرمودند ظفر الدوله حال احتشام جناب بصدق اعتقاد با وصف داشتن مذهب امامیه مرید آنحضرت بوده همواره حاضر جناب میگردیدند و خدمتها العمل می آوردند لیکن آنحضرت اینکه با وجود بودن سواری پالکی و میانه وغیره و آدمان خدمتی خود متوجه بازار شده اسباب خوردنی بدست خود می آوردند در آن اثنا اگر سواری کسی از امیران سرکار ملاقی گشت او از پالکی خود بها در آمده آداب بجا می آورد و اسباب خریدی آنحضرت بر سر و دوش خویش اندرون محل میبرد نید و قند مسرور شده حرص میگردید عاصی محرر قایم بچشم خود دیده و همواره حاضر جناب در طفولیت میبود سن شریف آنحضرت قریب هشتاد رسیده بود بنهایت تقدس بتاریخ بست و ششم صفر المظفر

سنه یکهزار و دو صد و ده هجری بسر منزل جهت بهشت برین شدند مزار آنحضرت در صحن مسجد که اندرون
کمان شیر دل که آن مسجد بنام مسجد سید لقا صاحب مشهور است بر چبوتره کلان زیارتگاه خلایق است
چهار فرزند دلبند آنحضرت بودند از شان اولاد و همین بود خلافت و ولایت سید لقا صاحب موصوف
که در حین حیات والد ماجد خود با جمیع علوم عقلی و نقلی و استکمال فارسی و فنون خوشنویسی وغیره
مقتدای عهد و یکتای روزگار خویش گشته فیض عام جاری ساختند که از کثرت تلامذه شب و روز
فرصت یکساعت نمیگردید و پدر عالیقدر از ملاحظه ابتهال دعاهای فراوان بجناب اقدس الهی
در باره صحت و سلامتی ایشان میکردند بعد رحلت پدر بزرگوار از مکان مذکور برآمده اندرون محله
شیر دل متصل مسجد حیات ماصاحبه مرحومه والده سلطان عبدالله قطب شاه مکانی احداث کرده
و مسجد مذکور را آباد نموده مدرسه جاری ساختند چنانچه عاصی محرر اوراق بعد فراغت از سبق
شرح ملا همراه حضرت سید نور الاصفیا صاحب که آنحضرت از آنجناب شرح چغمینی میخواندند بخدمت
و تا سه پهر روز همین مشغل بوده و شاگردی آنحضرت از آنجناب بجهت اینست که سید لقا صاحب موصوف
همه استفاده از جناب حضرت سید نور العلی صاحب قبله حاصل نموده مشهور آفاق بودند لهذا
حضرت آصفیا صاحب مضایقه نکرده بسبب عدم طاقت قوای حضرت قبله تکلیف درس نداده
حسب الحکم رجوع لسیدن صاحب فرمودند الغرض عجب وقت بود و عجب بزرگان عهد غیر از تحصیل علم
و تذکره علوم عقلی و نقلی و شوق خوشنویسی و انشا پردازی و شعر خوانی و اشعار گوئی ذکر
لهو و لعب بیجا هرگز هرگز بنظر عاصی نه آمد درین ایام اول فکر نان و بعد از آن فکر سلامتی اطفال که
هیچ یک کم بسلامت میگذارد پس از ایشان فکر تقاضای قرض خواهان خصوصاً اندیشه پرخدشه
قرض عرب که سوای معامله با ایشان هیچکس یک حبه قرض نمیدهد خدا ابتلای خیر کند معهذا آنحضرت
در علم سلوک پیشوای طریقت و معرفت بودند بعد مدت اراده کرنول بر طبق تکلیف نواب

الف خان بهادر کرده در آنجا رفته تا چهار سال اقامت ورزیدند بهادر معز لیبار بسیار خدمت ها
نمود پس ازان باز بحیدرآباد تشریف آوردند شوکت و صلابت بدرجه بود که هیچکس از علما و فقرا
و امرا غیر از دست بوسی چاره نمیدید هرگاه نزد منیر الملک بهادر و راجه چندو لعل مهاراجه بهادر
بملاقات عیدین تشریف می بردند بالای لضعت مسند خود با آرزوی تمام می نشانیدند و معذرت
مینمودند و فخر ها میکردند در عبادت الهی و قرآن نویسی با عتقاد و انقیاد همواره معمور نماز جماعت
گاهی قضا نمیکرد و بدنماز تراویح خود میخواندند که حافظ بودند در تعلیم خوشنویسی صد ها کس بهره مند
بتاریخ پانزدهم ماه جمادی الثانی در سنه یکهزار و دو صد و چهل و شش هجری ودیعت
حیات نموده بعالم قدس توجه فرمودند چهار فرزند دلبند حضرت شاه اعظم صاحب موصوف
بودند همین بود خلافت حضرت سید لصاحب که احوال ایشان بقلم آمد دومی سید عبد الولی
ایشان هم خوشنویس خط عربی و فارسی نستعلیق مینوشت شاعر علم عربی و فارسی نیز
داشت اما قسمت همیشه در عالم تکلیف گذشت سومی سید محمد باقر الحسینی کلام شریف لطیف نز
با قوت خوب مینوشت که گاهی ناغه نمیکرد در علم عربی و فارسی وغیره کمال داشت در خوشنویسی
هفت قلم بهره تمام داشته میگذاشتند چون با ستادی ثابت جنگ رسل صاحب فرنگی وکیل
انگریزی نوکر شده تعلیم خوب داد او بوقت روانگی خود بولایت بمعزولی در حضور حضرت
مغفرت منزل سعی نموده بجاگیر سیر حاصل پنجزار روپیه سرفراز کنانید تا حیات ایشان جاری بود
فرزندان ایشان بمعاش منصبداری حاضر سرکار دولتمدار اند و چهارمی در عین شباب
انتقال نمود چنانچه مشهور نشد القصه چون سید لصاحب رحلت فرمود فرزندان ایشان
در پهلوی حضرت شاه اعظم صاحب مدفون نمودند و هر دو فرزند بجای مرحوم مذکور در تحصیل
علوم مشغول اند و بنهایت صفات موصوف هستند

حضرت شاه موسی صاحب قادری قدس الله سره العزیز

آنحضرت از اولاد حضرت شاه عبد الرزاق صاحب فرزند حضرت غوث الاعظم محبوب سبحانی
قدس الله سره العزیز اند ولادت آنحضرت در سنه یکهزار و یکصد و پنجاه و دو هجری در بلده
حیدرآباد واقع شده چون در فرزندی همشیره خود والد شریف آنجناب سید محی الدین عرف
قادر پادشاه که بهم نام جد اعلای خود پیر شاه محی الدین قادری مشهور آفاق اند در روضه
جد حقیقی والد آنحضرت مسمی سید عبد المحی الدین متصل لنگر حوض قلعه محمد نگر گولکنده است و عرس
والد آنجناب بتاریخ چهارم ماه رجب المرجب بکمال تکلف میشود که تمامی طوایفهای رقاص بلده
بصدق اعتقاد حاضر شده مجرا بجامی آرند و امیران تمامی شهر نیز حاضر میباشند و آنجناب
اندرون بلده متصل دروازه پل قدیم که مزار شریف آنجناب است مسجد قدیم را آباد کرده تشریف
میداشتند لهذا آنحضرت اکثر بخدمت والد خود از مستعد پوره حاضر میگردیدند حضرت پیر شاه
محی الدین جد اعلای آنحضرت بنهایت تقدس اند از آنجناب خرق عادات بسیار بظهور آمده چون
آنجناب در سنه یکهزار و یکصد و شش بجنت خرامیدند و جناب حضرت موسی صاحب بعد والد
خود در سن نوزده سالگی مسند آرای هدایت و ارشاد گردیدند بتیاری روضه شریف در سنه
یکهزار و یکصد و چند هجری فرمودند و تا چهارده سال نماز پنجگانه بتقید با جماعت خواندند و
مشغول ریاضت شاقه و مراقبات و مشاهدات گردیدند و کنج عزلت اختیار نمودند بندگان عالی
حضرت غفران مآب میر نظام علیخان بهادر آصفجاه ثانی بملاقات آنحضرت آمده آنحضرت
بعد زیارت روضه والد یا جد خود چون بر فرش رنگ استاده بودند متوجه حضور پر نور شده
ارشاد کردند نواب صاحب برین فرش رنگ فقرا نشستن بهتر است خود بدولت فرمودند بسیار بهتر

هرچند بعض از امرا الطلب سند خاصه آواز بلند کردند خود بدولت منع فرمودند که فرش ریگ
بزرگان بسیار بهتر از فرش دیگر است پس آنحضرت و حضور باهم نشسته کلمه و کلام نمودند
و تمامی امرا حاضر استاده میبودند در سنه یکهزار و یکصد و هشتاد هجری بدعای آنحضرت
رفع امساک باران شده رود موسی بطغیانی درآمد که فصیل شهر را شکسته آب از اندرون بلده
گذشت معهذا تمامی محلات را دست ارادت و اعتقاد و بیعت بدست آنحضرت بود و سردار الملک
گهانسی میان نیز مرید و معتقد آنحضرت بوده بتاریخ بست و یکم ماه ذیقعده سنه یکهزار و دوصد و
پانزده هجری بهشت برین خرامیدند عالمی را در فی افسوسها دست داد مزار شریف متصل
روضه والد ماجد آنحضرت است تاریخهای رحلت آنحضرت انچه لعاصی رسید بتحریر آورد **قطعه**
روزیکه شاه موسی رو کرد سوی یزدان * از پرتو جمالش بدر منشق شد * از ساکنان
بلده فریاد و غل برآمد * در وادی مقدس موسی بنور حق شد دیگر عاشق او شاه موسی
قادری دیگر تجلی موسی بفردوس شد **مصرع** عجب شاه موسی کلیم خدا بود **شعر**
سر از آب بگرفتم دو موسی را رقم کردم — یکی موسی کلیم الله یکی موسی خلیل الله

حضرت سید غلام علی شاه قادری

همین بود خلافت و هدایت حضرت شاه موسی قادری اند زبان را طاقت تقریر و قلم را
قوت تحریر اوصاف حمیده و اخلاق پسندیده آن برگزیده حق نیست فرشته کریم بود که در
پیکر بشری بوجود آمده برای هدایت خلق الله جلوه آرای مسند ارشاد و کرامات گردید عابد
زاهد تهجد گذار تقوی و طهارت آنحضرت را نهایتی نبود هزارها خلق الله مرید و معتقد تمام
بودند محلات حضور پرنور اکثر مرید آنجناب اند بالای قبر شریف والد ماجد خود گنبد عالیشان

بکمال خوبصورتی بنہایت خلوص دلی بتعمیر درآوردند وگاہی پا از سجادہ خود بیرون نگذاشتند مدتی از عارضۂ ضعف قویٰ و مفاصل طاقت رفتار کنمانده بود بالای تخت چوبی شبانہ روز تشریف داشتند نماز بیگاه ادا میفرمودند بتاریخ بست و ششم ماه جمادی الاول سنہ یکہزار و دوصد و پنجاه و ہشت ہجری از دار فانی بفردوس برین تشریف بردند خلقت خدا از پیر و جوان زن و مرد و امیر و فقیر بیحساب ہمراه جنازه آنحضرت گریہ کنان از مکان آنحضرت تا تکیہ سیج امرا و فقرا ہمہ شریک نماز شده تا بروضۂ والد ما جد رسانیده متصل گنبد عالیش مدفون ساختند از برادران آنحضرت جیبنی بادشاه صاحب و شاه غلام قاسم صاحب بشرایط خدمت تجہیز و تکفین بجا آوردند و حضور پر نور بندگانعالی ناصر الدولہ بہادر دام اقبالہ برائے اخراجات فاتحۂ مرحوم مغفور مبلغ چہار ہزار روپیہ و مرشد زادی صاحبہ حضرت جمال النسا بیگم کہ مرید بودند دو ہزار روپیہ و علی ہذا القیاس از اقربای حضور و از امیران سرکار بقدر مقدور زرہا بارسال آوردند از تصرفات آنحضرت یکی اینکہ ہمشیره حکیم محمد اکبر حسین دختر کلان ناکتخدای حکیم بنالضاحب مرحوم از شدت ہنگامہ وبا کہ در بلدۂ حیدرآباد از چند سال جاریست ترسیده به برادر خود گفت کہ مرا مرید آنحضرت نمایند نشود کہ درین شور و زور وبا کہ انسان را فرصت دم زدن نیست بغیر بیعت مرشدی بہ قضا کنم و این آرزو در دل من بماند چنانچہ از شدت وبا بسیار اندیشیده ہمون روز کہ بست و ششم ماه ربیع الثانی بود بجناب آنحضرت عرض کرده بوقت شب بست و ہفتم ماه مذکور مرید کنانیدند بوقت خواندن دوگانہ شکریہ جناب اقدس الٰہی آنحضرت ارشاد کردند کہ این دختر ناکتخدا را بلباس سرخ عروسانہ نماز بخوانانند کہ انشاءاللہ تعالیٰ درہمین تاریخ عروس شده بنکاح خواہد رسید خدا تعالے شاہد است کہ ہمون تاریخ ماه آینده برابر یکسال بازدواج عاصی مولف این تاریخ

گلزار آصفیه درآمد و علی هذا القیاس خرق عادات بسیار از آنحضرت بظهور آمده اند اما حضرت شاه قاسم صاحب از کمال اعتقاد و یکجهتی خدمت والدین باشند بجناب آنحضرت یعنی در خدمت برادر بزرگ خود بجا آوردند و داماد آنحضرت فرزند حسینی بادشاه صاحب را بجای آنحضرت بر مسند خلافت نشانیده خود با آن بزرگی و عالی منصبی خدمتگذاری سفرمایند و نیز اخراجات عرسها و خوراکهای شبانه روزی مریدان که قریب یکصد کس از زن و مرد فرود می آیند بذمه خویش گرفته اند و در ینولا و بتیاری عمارت روضه شریف آنحضرت مشغول اند کمان و دروازه کلان درگاه شریف مع خانقاه هم از محدثات آنحضرت است زبان را طاقت اظهار خصایل ستوده و اخلاق حمیده حضرت شاه غلام قاسم صاحب نیست که بجمیع صفات بزرگانه موصوف اند غلام محی الدین خان بهادر منصبدار سرکار که بعلوم عقلی و نقلی یکتای روزگار و در فن شعر و خوشنویسی فرد فرید عصر خود اند تاریخ رحلت آنحضرت که بنام نامی اش مناسبت دارد غلام علی الولی گفته گذرانیده اند

حضرت شاه فتاح صاحب قدس سره

آنحضرت سید عالیجناب از گجرات در عهد مبارزخان ناظم حیدرآباد تشریف آورده اند از اولاد حضرت شاه عبدالرزاق صاحب فرزند حضرت محبوب سبحانی قدس الله سره العزیز اند برشرع شریف هیچ امر از آنحضرت بظهور نمی آید صایم الدهر قایم اللیل بعد نماز عشا وقت خوردن طعام آنحضرت بود هر کس که شریک نماز مغرب و عشا میگردید بغیر خورانیدن چیز رخصت نمیفرمودند لهذا مردم بسیار شریک طعام میگشتند چون از احوال بزرگانه آنحضرت مبارزخان مطلع گردید معتمد خود را بخدمت شریفش فرستاده باعث طلب بخانه خود گشت هرگاه آن حضرت

بخانه او تشریف برده در دیوان خانه اش نشستند او در بیت الخلا بود و عادت داشت که از بیت الخلا بدیر فراغت مییافت برادر نسبتی او که جوان نا قدر فهم بود وقتیکه ایشان را معه چند خادم در دیوانخانه نشسته دید از راه جهل کلمات نالایق بر زبان آورد باین سخنها که فقیران اینعهد را غیر از جبه و دستار هیچ از اسرار فقیری بهره نیست همه مکاراند و آنحضرت سماعت کرده هیچ جواب نه فرمودند تا اینکه بسبب بر نه آمدن مبارزخان آنحضرت برخاسته بیرون آمدند و سوار پالکی شدند که درد شدید در شکم آن جاهل نالایق پیدا شد و او را بر زمین مانند مرغ نیم بسمل بر انداخت و لمحه فرصت دم زدن نداده نیم جان در حالت بیقراری قریب المرگ ساخت زوجه او بر در بیت الخلا رفته اظهار حالش نمود مبارزخان بر آمده از مردم پرسید که چه سبب درد شد و چه چیز در خورش در آمد کسانیکه دانای راز بودند عرض کردند که حضرت شاه فتاح صاحب تشریف آورده بودند و ایشان سخنان نالایق گفتند و آنحضرت لقین آزرده برخاستند بمجرد یکه سوار شدند درد در شکم ایشان پیدا شد و بیقرار ساخت مبارزخان نهایت متفکر شده هر دو پسران خود را سوار ماده فیل که تیز رو بود بجناب آنحضرت فرستاد که بالای اقدام حضرت افتاده بیارند چون بخانه خود رسیده خواستند از پالکی بر آیند هر دو پسرانش بر قدم افتاده همراه خود آوردند مبارزخان و برادرش در جلوخانه آمده بر اقدام افتادند و در مکان آورده نشانیده در باب او سفارش نمود حضرت قدری آب طلبیده همین که چیزی خوانده عنایت کردند اثری از درد باقی نماند او عرض کرد که از غلام فی الواقعی بی ادبی شد و لیسزا رسید الحال عوض آن همین است که غلام را همین وقت در بیعت خود سرفراز فرمایند پس اسباب مریدی حاضر نموده مرید آنحضرت بصدق اعتقاد گشت و مبارزخان بعد هشت روز معه بعضی متعلقان خویش مرید گردیده مشهور آفاق شد

وهمین طور

وهمین طور هزارها مردم معتقد آنحضرت شدند گویند هرگاه مبارزخان بجهت جشت مقابله جنگ
با نواب مغفرت مآب آصفجاه بجناب آنحضرت حاضر شده اسباب عنایتی محمد شاه بادشاه که
شمشیر وسپر وکمر خنجر مرصع با فرمان واجب الاذعان بادشاهی وخطوط پر تاکید وتهدید اعیان
دولت مثل امیر الامرا سید حسین علیخان در باره برآوردن وکشتن نواب موصوف بنظر کیمیا اثر
آنحضرت در آورده اجازت جنگ طلبید آنحضرت فرمودند که هرگز هرگز با آصفجاه جنگ مکنی
که او مرد مسلمان با خدا است ومؤید من الله است هیچ فائده نخواهد شد بلکه نقصان جان شما
معلوم میشود او نه شنید ومقابله در آمده جان بجان آفرین داد نواب موصوف بعد فتح حیدرآباد
بخانه آنحضرت آمده ملاقات کرده بسیار معتقد شدند ونذرها گذرانیدند معمول آنحضرت بود
که جیب حضرت دو خریطه داشت یکی پر از روپیه وقلمهای نقره ودیگر از هونها هرگاه کسی محتاج
می آمد آهسته دست در خریطه راست یا چپ هر چه در قسمت او باشد کرده برآورده باو بطور
مصافحه در دست او عنایت کرده می فرمودند که من دیگر خدمت شما خواهم کرد قرضدار شما
شدم واین را بیرون دروازه من ملاحظه فرمایند الغرض ذات آنحضرت مقتدای زمانه بود
بالای شرع مستعد در سنه یکهزار ویکصد وپنجاه وهشت هجری داخل جنت شدند لقد علیخان
ایجاد تخلص تاریخ وفات آنحضرت باین مصرع برآورد مصرع شاه فتاح زبده عرفا فتحمند خان
عرض بیگی حضور وقلعه دار گولکنده بسیار مرید ومعتقد آنحضرت بوده دروازه درگاه شریف که
در کوچه سربسته متصل اینوار چوک در پهلوی تعلیم مقصود علی بیگ واقع است وهر سال دنگل
مرثیه خوانی میشود تا بودن سید محمود علی نبیره آنحضرت عرف چهبومیان که در مرثیه که عشق
تخلص میکردند در علوم فارسی وهندی وبرآوردن تاریخ وصنایع وبدایع ولطائف آن فرد فرید
روزگار بودند ودر محرم جماعتها تیار کرده مرثیه های خود میخوانانیدند ومردمان ذی مقدور در

در رابده مرثیه‌های تصنیف ایشان میگرفتند و در محرم بجماعت میخوانیدند بخاصی هفته بخدمت ایشان مستفید بودند عظم الامرا ارسطوجاه مدار المهام سرکار بکمال قدردانی همواره در صحبت خود داشت عرس بتکلف مینمودند در همین ولا ازپس ماندگان آنحضرت غیر مشهور اند اما غلام محی الدین خان بهادر بیشتر مشهور آفاق اند بکمالات بسیار

شاه تجلی علی

ایشان مرید و شاگرد حضرت شاه معین تجلی قدس سره بودند که خط طرز معما از ایجاد و اختراع آنحضرت و خط شفیعه هیچکس مانند ایشان یعنی مثل شاه معین صاحب موصوف تا الی الآن نه نوشته استادان ولایت ایران و اهل هند همه قایل آنحضرت اند و لباس مردم تنبلا بذات در آمد نادر الفرقات آنحضرت یکی اینکه محمد خلیل الله خان استادزاده حضور پر نور حضرت غفران مآب که پهلوان وقت و شه زور بود در مریدی آنحضرت اعتقاد تمام داشت چون آنحضرت رالعبد رحلت بیرون دروازه علی آباد مدفون ساختند آنحضرت بعد از چهار ماه بخواب محمد خلیل خان آمده فرمودند که مرا در زمین غصبی مدفون کرده اند جلد جای دیگر دفن نمایند پس خان مذکور با دو صد جوان بوقت نیم شب از مکان خود که بیرون دروازه یاقوت پوره حیدرآباد است بیرون شهر رفته باندیشه اینکه خلاف شرع عمل می آرم مبادا بلوه شود بالای قبر آمده قبر را کشاده دیدند که کفن معه نعش بهمه اعضا همچنان روز اول بود همون مضبوطی امانت است لاش را برآورده بالای پلنگ نهاده بمکان خود برده در باغ خویش مدفون ساختند هرگز بوی ناخوش یا رطوبتی یا هیچ اثر از خاک نبود شاه تجلی در خدمت آنحضرت بوده بهره کامل از فقیری و خوشنویسی وغیره برسیده اند و بکمال رسیدند شاعر و ناثر و مصور بی بدل اند تصویر شبیه حضرت غفران مآب با جواهر که از حضور پادشاه عنایت شده بود کشیده پنجهزار روپیه انعام یافته برابر فرد مبارک حضور پر نور کشیده بودند

معهذا شاه تجلی علی مذکور در فنون زرگری و آهنگری و نجاری و دیگر فنون بسیار محتاج غیر نبوده
است و یک فن یاد داشت همواره مصاحب حضور پرنور و اعظم الامرا ارسطوجاه و شمس الامرا بوده‌اند
که اگر یک روز نمیرفت مشتاق آمدن ایشان میگردیدند و آدمان خود فرستاده می طلبیدند
و سلوکها میکردند شاگرد ایشان شمس الدین مصور تا حال موجود است که او هم در فن مصوری
فرد کامل بر آمد در سنه یکهزار و دوصد و پانزده هجری رحلت نموده در دائره میر مومن صاحب
مدفون گردید میرزا احمد میرزا تخلص خلف مرحوم مذکور با دراک علوم معمور شده بخدمت صدارت
فایز گشت مرد وجیهه در فن سپهگری نیز ماهر بود هرگاه شاه تجلی علی تالیف و تصنیف تزک آصفیه
نمود اعظم الامرا پنجاه هزار روپیه از امرای سرکار دلانیدند و حضرت بندگان عالی غفران مآب
در شادی صبیه ایشان بخانه ایشان رونق افزا شده سلوک پنجاه هزار روپیه از نقد و جواهر
فرمودند راجه راجندر رگهوتم راو پیشکار سرکار سه هزار روپیه خرچ کرده تزک آصفیه را با تصویرهای
بسیار جنگها و مجلسهای حضور نویسانید چنانچه در کتابخانه حضور موجود است سردار الملک
کمالی بیان را با شاه تجلی علی هیچ جدائی نبوده

حضرت پیر بادشاه صاحب تلنگا قدس سره

آنجناب در تلنگانه که قصبه ایست من مضافات حیدرآباد تشریف میداشتند از خرق عادات
آنحضرت یکی اینست که هرگاه غسل میکردند آب آنقدر گرم مینمودند که اگر یک قطره بر بدن کسی افتد همون
آن آبله بر می آید و آنحضرت از دست خود گرفته بالای سر و تمامی بدن خویش میریختند و هیچ اثر
گرمی آب بر بدن مبارک ظاهر نمیشد روزی طفل شیرخواره شهنشاهی یکی مرد آدمی را که برای
قدمبوسی آورده بود و آنحضرت طفل مذکور را بر زانوی خود نشانیده بالای چوکی چوبی

برای غسل نشسته بودند آب گرما گرم نزد که خود مانند آتش گرم بود بر بدن خود از دست مبر بختت که بر بدن طفل هم می افتاد و طفل خنده ها میکرد و هیچ تکلیف گرمی آب بر بدن طفل و مزاج طفل بنظر نه آمد ولبسیار حاضرین بچشم خود ها دیدند و معتقد آنحضرت گردیدند که مشهور آفاق است گنبد آنحضرت در قصبه ملنگا است عاصی نیز بزیارت شرف شده ممتاز الامرا را نهایت اعتقاد بود و ممتاز الدوله را نیز بسیار اعتقاد هست

حضرت شاه میر الدین صاحب قدس سره

از جمله بزرگان روزگار و نهایت مقدس و مجمع صفات بزرگانه و اخلاق کریمانه موصوف مریدان آنحضرت در طریقه قادریه بسیار و عرس والد خود که آنحضرت میکردند تمامی امرا و فقرا و مشائخین وغیره می آمدند و همه عامه و خاصه حیدرآباد حاضر میشدند قلیه اروی با گوشت بسیار و نان آبی تنوری آنحضرت مشهور آفاق است که امیر و فقیر همه میخورند و قایل اند که هیچ طعام لذیذ باین لذت نمیرسد معهذا باین افراط که مردم میخوردند و باز چهار چهار حصه بنام اقربای خود میبردند این تصرف خاندان آنحضرت است از بست و پنج پله نان و از پانزده پله گوشت و اروی کم بپخت و زمیگردید و پس از رسیدن وقت موعود آنحضرت بجنت خرامیده در باغ خود که متصل روضه شاه یوسف صاحب و شاه شریف صاحب است مدفون گردیدند

حضرت شاه عبد الله صاحب

فرزند حضرت شاه میر الدین صاحب مرحوم بجای پدر عالیقدر خود بر مسند ارشاد متمکن اند و بدستور معهود در سلسله بزرگان خود مرید میکنند آنچه فضایل و کمالات خاندان آنحضرت است

بذات شریف
۴۸

بذات شریف ایشان موجود و مهذب اخلاق حمیده دارند که بزبان نمی آید موافق معمول مستمره عرس میکنند و تمامی ادنی و اعلی را اعتقاد بآنحضرت است ذات آنحضرت بتقدس و تورع تو کل مشهور روزگار است

حضرت میر حیدر صاحب قدس سره

آن حضرت ساکن مچهلی بندر بودند در عهد حضرت غفران مآب وارد بلده حیدر آباد شده بسیار خرق عادات از آنحضرت بمشاهده مردم در آمده باز بوطن خود رفته رحلت فرمودند تمامی اهل بندر چه مسلمان و هنود و نصاری همه معتقد کرامات آنحضرت اند قبر شریف در مچهلی بندر است دو فرزند آنحضرت بودند خرد سید صاحب که یکبار بحیدر آباد آمده باز بوطن رفته در عین شباب رحلت نمودند فرزند کلان که ذکر آنحضرت می آید

میرن صاحب

فرزند بزرگ حضرت میر حیدر صاحب موصوف اند اول در عالم شباب برای سعادت حج و زیارت بیت الله شریف و مدینه منوره طیبه زادهما الله شرفاً و تعظیماً رفته بعد یکسال مراجعت نموده بمکان مرزا محمد خلف شاه تجلی علی فرود آمده تا یک سال تشریف داشتند تمامی و برادر خاصی شب و روز حاضر خدمت بودیم از خرق عادات آنحضرت یکی اینکه بمجرد ملاقات دل نمیخواهد که حضور آنجناب را گذاشته بجای دیگر رود چون در راسته پا پیاده بلباس فقیرانه سر و پا برهنه با کفنی و نه بند و دوپٹه برمی آیند خلقت خدا خود بخود همراه آنجناب میرود و نور وجاهت سیادت و عجز و نیاز بر چهره منوره آنحضرت ترشح میکند بعد یکسال اراده وطن کرده در سنه یکهزار و دوصد و هفده هجری روانه وطن خود مچهلی بندر گردیدند و بعد مدت بسیار از

در سنہ یکہزار و دو صد و پنجاہ و ہشت ہجری بحیدرآباد تشریف آوردہ چندری بالای کوہ مبارک بودہ باز در آستانہ روضہ علم مبارک بی بی بیرون دروازہ دبیرپورہ فرود آمدند مہاراجہ بہادر باعتقاد تمام خدمت نمودند عجب عالم افتادگی فقیرانہ داشتند کہ از جمال آنحضرت ہویداست انسان را بدل اعتقاد پیدا میشود در ماہ رجب سنہ یکہزار و دو صد و پنجاہ و نہ ہجری روانہ وطن شدند

شاہ ظاہر صاحب قدس سرہ

از اولاد حضرت محبوب سبحانی میران محی الدین جیلانی قدس اللہ سرہ العزیز اند مرشد والا جاہ چنیا پٹنی صلابت ظاہری بدرجہ بود و خلقت بسیار در معتقدان آنحضرت بود چون رحلت فرمودہ در احاطہ کلان کہ مسجد قدیم متصل موسی باولی راستہ حسینی علم است مدفون گردیدند درین ولا از نبیرہ گان آنحضرت صاحب سجادگی بذات سید قمر الدین صاحب است و ایشان بنحو مہاے بزرگانہ موصوف عرس آنحضرت در ماہ ربیع الاول میکنند و بتاریخ یازدہم ربیع الثانی تخت نشین شدہ مریدان و معتقدان خود بارشاد و تلقین مصروف میکردند تا حال سلسلہ جاریست دو فرزند دلبند دارند بزرگترین سید حاجی صاحب بصفات بزرگانہ موصوف و خورد سید محمود صاحب در عالم ابتدای شباب بکارہای بزرگانہ مصروف اند

سید احمد علی صاحب قدس سرہ

بسیار بزرگی تمام سالک دیوانہ و مجذوب سالکانہ بودند اکثر حضور پرنور را دام اللہ اقبالہ یاد فرمودہ از ملاقات آنحضرت محظوظ میشدند و خدمتہا میفرمودند گویند سید احمد علی صاحب در عالم مرشد زادگی حضور پرنور فرمودہ بودند کہ بعد حضرت مغفرت منزل شما مسند آرای سلطنت خواہند شد

کہ این مقدسہ از عالم علوی تقرر یافتہ است فکر و خیال دیگری نکنند چون ہم چنین بظہور آمد حضور
پرنور را بجناب ایشان اعتقاد بسیار بہم رسید بعد جلوس در زمانہ فرمانروای حضور پرنور رحلت
فرمودہ در بازار کسارہٹہ متصل روضہ سید احمد صاحب گوسفند والہ در راستہ جنوبی قریب مدینہ مسجد
مدفون گشتند صاحب سجادہ ہم دارند و عرس از حضور بہ تکلف تمام میشود

شاہ امین الدین صاحب

از خوبان روزگار باشندہ قمر نگر کرنول اکثر سلسلہ ولدیت ایشان بحضرت میر انجی خدانما
میرسد ہر گاہ از کرنول وارد حیدرآباد میشوند در مکان حکیم داد امیان صاحب فرود می آیند
وایشان بجان و دل خدمتہا میکنند در عالم تصوف و معرفت ثانی آنحضرت او رسے
نیست بظاہر خود را در پردہ داشتہ مصروف عجز و نیاز اند درین زمانہ غنیمت روزگار
منصور ہمچو انسان کامل ہم بہم رسیدن خیلی نشست نتوان گفت بسیار خلقت معتقد اند حالا
بکرنول رفتہ اند

قطبی صاحب قدس سرہ

بیرون دروازہ چادر گھاٹ متصل کوٹھی انگریزی دو گنبد اند یکی آنحضرت و دیگری مرشد
آنحضرت بسیار بزرگ بودند قطبی کوڑہ ایشان مشہور است اولاد ایشان شبانہ روز
معاش در رہن سرکار حضرت سلیمان جاہ بہادر دادہ فیمابین قضایا و قصہ ہا دارند عاصی چند بار
بہ مہاراجہ بہادر اطلاع کردہ فیصلہ نمود لکن ہر روز ہمون آتش در کاشانہ دارند

شاہ خاموش صاحب قدس سرہ اندرون دروازہ چادر گھاٹ

مرید حضرت شاه اسرار الله صاحب مرشد حضرت قطبی صاحب موصوف بود بسیار بخاموشی میگذرانیدند
در اولاد ایشان المتخلص بخاص و برادر ایشان طه شاعر خوب بودند از نزد مهاراجه بهادر یومیه
داشتند فرزندان ایشان آواره منش تا کشور حلے فی الجمله از همه فهمیده اند معاش قدری
وزمین دارند

کرامت شاه

نام اصلی ایشان کرامت خان است از قوم افغانان هند و بعد از ان در ملازمت بوده در عهد نواب
ارسطوجاه در بلده حیدرآباد آمده در سالار ارسطوجاه بیان اسپ خاصه خود و میان سلحداران نوکر شده اکثر در پنچل کوره میبودند
بعد چندی نزد مرشد خود که فقیری مست بود مرید شده بمجرد یک شربت پس خورده پیر خود بی
هوش گشتند اسپ و رخت و اسلحه و غیره که مال بیش قیمت بود بمردمان بخشیده هر دو دست خود بالا
دوش نهاد و زبان را از سخن درکشیده سراپا برهنه در راسته و بازار میگردیدند چند روز
اطفال حرکات طفلانه کردند و مسخرگیها نمودند چون دیدند که او بحال هیچکس توجه ندارد
در حالت خویش مصروف بخیال دیگر است همه باز رسیده خاموش گشتند پس ایشان شبانه روز
در کوچه و بازار میگردیدند و هرگز لب بسخن آشنا نمودند چون حال بدین منوال دیدند هر روز
هر شب یکی از بندگان خدا ایشان را بخانه خود میبرد و طعام لذیذ یا از قسم شربتی باز میخورانید
و آب سرد مینوشانید و ایشان تا سیری خود میخوردند و بعد از ان انکار کرده دهن خویش
می بستند تا مدتی سالها بهمین طور گذشت و ایشان کشاکش نفس خود را در هیچ آن موقوف
نمینمودند اکثر چنین اتفاق شد که سگان راسته و بازار در کوچه ها بوقت شب میگزیدند و خون
از ساقها جاری میشدی و شخصے از غیب مرهم می نهادی و یا خود بخود درست میگشتی تا مدت
ده سال بهمین حال گذشت اما اکثر در میان چوک که مکانی کوچک بود می نشستند و مردم خدمتها میکردند

و ایشان هیچ از حال خود خبر نداشتند چون منیر الملک بهادر در عهد میر عالم معتقد فقرا بودند
مکان چوک را تعمیر پخته کرده برای ایشان گهواره آویزان مقرر نمودند و فرش و رست
گهواره از توشک پنبه دار مشجر قیمتی و سوزنی های خوب و تکیه های خرد و بزرگ فرستادند
و پیرزالی که خدمت ایشان میکرد او را ماهوار مقرر نمودند که بخورد و خدمت ایشان کند
و دو مورچل برای جلوس ایشان در میان مردم بوقت بر آمدن ایشان در بازار
فرستادند آخر چنان مقرر شد که ایشان با خیل خیل طفلان بیرون می آمدند و دو کس
مورچل میکردند مردم بازار بر سر ایشان بادامها و خرمه ها می انداختند و طفلان میخوردند و ایشان
در میان طفلان خوشیها میکردند و می خندیدند و میدویدند و بازیها مینمودند و گاهی آهسته
سیر فتند و دوشان نیز طفلان همراه ایشان میداشتند اما طفلان گاه یکصد و گاه زیاده
و وقتی کمتر ازین میبودند بعد چندی ایام سلیمانجاه بهادر شهزاده آفاق یک یابوی خوبصورت
بایشان دادند و ایشان بر آن یابو سوار می آمدند و بایما و اشاره حکمرانی بر سر طفلان مینمودند
و از لنگوته که عبارت از تهبند و دستی پارچه باشد ستر عورت کرده بسلوک در آمدند و بر سر خود
رومال سرخ حریفانه و بالای بدن دوپته میداشتند و با مردم درمیان بلطف و مدارا و بایما
و اشاره سخن میکردند اما زبان را بحرف آشنا نمینمودند چنانچه روزی از عاصی محرر اوراق
در مکان اسد نواز جنگ بهادر کوکه تا دیر سخنها شنیدند و باشاره جواب دادند آخر و جبه بزرگ که در
در بدن پوشیده بودند این همه مقدمات بعد انقضای دوازده سال تجریدی بظهور آوردند
اندرون دوازده سال ایام کاملا ریاضت چون از خویش خبر نمیداشتند نا به سخن و ایما
و اشاره چه میرسیدند الغرض دیوانگی و آوارگی و جذب ایشان قابل تحریر بکمال لطف و
بالتوقیر بود با اینهمه حالات هر دو دست که سالها بر دوش بیکار بوده خشک شده مانده بودند

بتانگی بر آمدند و معمور کار شدند این هم عنایات الهی است وگرنه بسیار جوگیان را دیده شد که دستهای بیکار ایشان بکار نه آمد هرگز و در عهد ریاست و سلطنت بندگان عالی حضور پرنور ناصر الدوله بهادر آصفجاه خلد الله ملکه و عمره بر سر خود رومال سرخ مصالح دار حریفانه و ظرافتاً ابتعجبه سفید و گاهی سرخ پوشیده از نه موتی عمده بیش قیمت سر عورت نموده با جبل طفلان وغیره بالای پالکی برآمده در میله‌های و عرسهای بزرگان و خصوص در عرس کوه شریف میرفتند و خلق خدا تماشا میکردند و در روپیه یومیه از نزد مهاراجه بهادر و دو خدمتگار برای خدمت مقرر بودند که خرچ خوراک و حقه وغیره ازان میشد روزیکه مبارز الدوله بهادر باردویم بقلعه محمد نگر میرفتند و سوار اسپ خاصه بودند و خلقت خدا با هجوم هزارها مردم میدیدند ایشان نیز بر سر راه ملاحظه سواریش مینمودند هرچند شهزاده موصوف باشاره طلبید کرامت شاه هرگز متوجه نه شد آخر یخ اشرفی بدست آدم خود فرستادند که اهل خدمت گرفتند بعد ملاقات از حضور پرنور ادام الله اقباله رساله سواران و فیل و اسپ برای سواریش که عنایت شد و موضع بود و پل متصل قلعه بجاگیرش مرحمت گشت و در هر سواری مبارک حضور با لباس جبه و رومال بر سر و دو موتی و کمر با دو شاله عمده بالای فیل در حوضه با اسپ شمشیر بدست معه سواران خود پیش پیش در جلو سواری خاص میرفتند و در خانه خود هرگاه هر روز می نشستند دریافت مداخل و مخارج خود میکردند و نوکری از سواران قرار واقعی میگرفتند و غیر حاضر را بایما و اشاره تهدید مینمودند شخصی از پیران مولوی اورنگ آباد از ایما و اشاره و مافی الضمیر شاه صاحب مذکور با دراک خود آشنا شده از طرف ایشان سوال و جواب و حکمرانی میکرد و ایشان هرجا که میرفتند باستصواب و سخن میکردند او مطابق ضمیر ایشان بزبان خود میگفت چنانچه در حضور پرنور نیز بوقت ملاقات همین کس از طرف ایشان می فهمانید و حضور بسیار تعظیم و توقیر ایشان ملاقات میفرمودند

سن ایشان قریب به هشتاد سال رسیده بود اما از دو آثار غله کم نمیخوردند و هر روز با منکوحهٔ
خویش مباشرت ناغه نمیکردند و در عین سرما شب از آب سرد غسل مینمودند در سنه یکهزار و دوصد و
پنجاه و پنج هجری بعارضهٔ لقوه و ماده فالج رحلت کرده در صحن مکان چوک مدفون گشتند
از طرف حضور پرنور پسرش که مادرجلو بود بجای ایشان سه سواران حاضر رکاب ساون است

میر نواب

و برادر ایشان سیدزاده بزرگ بودند که در ابتدای شباب والدین ایشان قضا نموده بتکلیف
گذرانیدند مراد نامی میوه فروش ساکن راسته متصل حسینی علم این هر دو برادر را در خانه
آورده بتوقیر بجای فرزندان خود پرورش نمود که خود زنانه وضع بود و از زن و فرزند نمیداشت
همه خدمتگذاری ایشان مینمود لیکن بعد مردن مراد مذکور برادر ایشان جلا وطن کرد که خبرش
معلوم نشد و میر نواب در صحبت فقیران حالت جذب پیدا کرده در دوکان راسته مذکور
متصل دوکان مراد مذکور نشست و پا از آنجا بیرون نگذاشتند مدت مدید قریب سی سال
در همون دوکان بوده با هیچکس سخن نمیکردند و پشتاره های خرد خرد خاک روبروی
خویش از دست خویش درست مینمودند و باز میشکستند و هر کس که روبرو نیاده می استاد
بد دماغ میشدند و بول و براز در همون دوکان میکردند تا آنکه بوی ناخوش ایشان بمشام رسید حضور پرنور
ادام الله اقباله اکثر در سواری مبارک ملاحظه میفرمودند و اکثر فیها عنایت مینمودند از نزد
مهاراجه بهادر یومیه و طعام پخته مقرر بود که خدمتگاران می آوردند و میخورانیدند و خدمتها
میکردند اتفاقاً خلاف عادت روزی از جای خود برخاسته بیرون حجره دوکان آمده گاری
بازاری را که در راسته برای کرایه میباشد طلبیده سوار شدند و بدولتخانه حضور آمدند
خود بدولت و اقبال بمجرد استماع خبر ورود گاری را اندرون باغ طلب فرموده ملاقات نمودند

و دو ہزار روپیہ نقد عنایت کردند و دو شالہ پوشانیدند بازبمکان خویش آمدند و بعد چندے
در گذشتند در سنہ یکہزار و دو صد و پنجاہ و پنج ہجری حضور پر نور در تیاری عرس اوّل
دو ہزار روپیہ بفتح اللہ بیگ خان خانسامان مرحمت نمودند و صندل بنہایت تزک از بادشاہی
عاشورخانہ بر قبر شان بردند و بہمین دستور عرس میشود پیش از انتقال ایشان شخصے افغان
روہیلہ در خدمت ایشان نشست و خود را مرید ایشان مشہور کرد و بدستور ایشان پشتارہای
خاک می بست و بفعلت الحال دو صد روپیہ ماہوار از حضور می یابد قبر ایشان عقب کاروان
بیرون دروازہ پل قدیم است **میان پیبا** در عہد حضرت مغفرت منزل میان پیبا
لا اکثر عاصی بیدیدکہ در دوکان ظروف فروشی کلی در بازار سیدی عنبر خان تن برہنہ با یک
گلیم کہنہ می نشست و از ہر آیندہ و روندہ پیبا یعنی پول می طلبید باین صدا کہ میان پیبا دو دست
دراز میکردند تا اینکہ نام ایشان میان پیبا شد و الحال درین عہد بندگانعالی مدظلہ العالی
منظور نظر شدہ چنان رشد پیدا کردکہ با خدمتگاران و لباس و دوشالہ عمدہ بر آراستہ
حسینی علم در دوکان سر راہ بالای مسند می نشست و طعام لذیذ میخورد و طلبیدن پیبا ہم
فراموش نمود چون انتقال کرد اولیا شدہ متصل دروازہ پل در آبدار خانہ کلان محرم
مدفون گردید حالا بتکلف تمام از حضور عرس میشود سوای طلب پول برای گاہے دیگر ہیچ
نمی طلبید و ہیچ کشف و کرامت بنظر نہ آمد چون از نزد مہاراجہ بہادر روپیہ و خوراک داشت
مردم مفلس بآنخاطر جمع شدہ ولی گردانیدند والعلم عند اللہ

حسینی بادشاہ صاحب قدس سرہ

از سادات صحیح النسب اند از ایام کہ حالت جذب پیدا نمودند در رواق پل ہوسی ندی می نشستند

از سر تا پا برہنہ با ہیچکس سخن نمیگفت غیر از سخنان مجذوبانہ اما مطلب ہر صاحب مطلب از گفتگوی ایشان ہویدا میگردید صرف از خود بیخبر بودند سید عمر خان جمعدار عرب بسیار معتقد ایشان شدہ بخانہ خود آوردہ بجمیع امور لابدی خدمت نمود آدمان متعین کرد کہ شب و روز در خدمت بودہ خدمت گذاری میکردند خرق عادات ایشان مردم بسیار بیان میکنند یقین کہ خالی از کمال نخواہد بود آخر از آخر عہد حضرت غفران مآب تا آخر عہد حضرت مغفرت منزل بودہ رحلت فرمودہ قبر ایشان عقب کاروان در مکانی خرد خوشوضع تیاری جمعدار مذکور کہ خود ہم بعد آنحضرت ہمونجا مدفون شد و مدفون گردید

حسینی بادشاہ ساکن مستعد پورہ

اغلب از ہندوستان وارد حیدرآباد شدہ در مستعد پورہ مقام گذیدند بوقت شب مردم جمع شدہ حوایج خود عرض میکردند و ایشان چیزی از تعویذ و فلیتہ میدادند و گویند سخن باقی الضمیر مردم بزبان خویش میگفتند عاصی یک روز ملاقات کرد و مجمع زنہا بسیار دید با حضرت فضیلت النساء بیگم صاحبہ بسیار توجہ میداشتند کہ دربارہ ورود مبارزالدولہ بہادر از قلعہ بشارت دادہ بودند کہ درفلان ماہ داخل مکان خویش خواہند شد و ہم چنین بظہور آمد بعد رحلت در ہمونجا مدفون شدند پسر ایشان تاحال بودہ

قادر بادشاہ

از مجذوبای قوم بودند در عالم جذب و سلوک کہ باہم بود در اثنای راستہ حیدرآباد پادراز می نشستند و میخوابیدند و ہجوم مردم اطراف می بود و طعام از جا بجا کہ می آوردند نزد ایشان میداشتند و میگفتند کہ این طعام را بچہار مینار نگاہ بیدہ بیارند یا بہ مکہ مسجد نگاہ بیدہ بیارند

یا بچهار کمان غرض جا بجا میفرستادی و همه اقسام طعام را یکجا کرده میخوردی و برگ تنبول
بسیار شب و روز باستعمال می آوردند در آخر عهد حضرت مغفرت منزل قضا نموده متصل قبر حسینی
بادشاه مذکور مدفون گردیدند عرس هم میشود

شاه کڑک بجلی

فقیری بود که با یک لنگوٹه یعنی قسم ته بند مختصر و گلیم سر و پا برهنه در راسته درگاه برهنه صاحب
روبروی دروازه مقبره رفیع الملک بهادر ولد حضرت مغفرت منزل در سایه سائبان حجره
می نشستند و از هر آینده و رونده سوال میکردند این چه که صاحب خیر شما دست دراز میکردند اگر کسی او میگرفتند و نداد خاموش گشتند
و جای یکی ماندند نهایت صاف و پاکیزه میداشتند هر کس که بدیر می نشست او را روانه میکردند
چون رفیع الملک بهادر در حیات خود از آنجا برخیزانید در مسجد حجره ویران که متصل بود فرود
آمدند و بعد چندی در همون مسجد قضا کردند و الحال در مسجد مذکور جوانان چوبکیداران
کڑکوڑ گیری و بدعت میمانند و قبر ایشان روبروی مسجد بسر راه بر چبوتره خورد است
روزی والده والده عاصی که بزبان هندی نانی گویند در سن قریب یکصد سال بیمار شده
تا اینکه از پلنگ خواب بر سر زمین فرود آورده بودند دانستند که جان بحق شد و عاصی مع خال
خویش میر امین الدین علیخان برای تیاری قبر در دائره بزرگان خود که متصل درگاه حضرت
برهنه صاحب است میرفتیم چون نزدیک ایشان میرسیدیم ایشان بر طبق معمول خود آواز
دادند که صاحب خیر شما خال عاصی که تیز مزاج بودند جواب دادند که چه خیر و کجا خیریت حالا برای
تیاری قبر مادر خویش که مرده است میرویم شاه صاحب مذکور فرمودند که ترا معلوم نشد که او از
بیماری نجات یافت و طعام خورده و برگ تنبول خورده نشسته است ان شاء الله تعالی شاید
عادل است که چون عاصی و خال عاصی برگشتیم در خانه آمده دیدیم که همه خوشحال اند و مزاج نانی صاحبه

بخیریت

بحجر هنتاست بعد چهار سال در سن یکصد و چهار سالگی قضا نمودند روزی از طرف دروازه
یاقوت پوره اندرون شهر موافق معمول هر روزه که می آمدند عاصی و میر نقندا خان بهادر پسر
ناهر الدوله بهادر بر دروازه خود در اینوار چوک استاده بودیم شاه صاحب مذکور آمده
سوال کردند عاصی جواب داد که بالفعل چیزی حاضر نیست و میر نقندا خان نیز همین جواب دادند
شاه صاحب مذکور بزبان مذبور فرمودند دو صد روپیه نقد امروز که در حجره گذاشته اید از آنمیان
دو روپیه بما دهند وگرنه همه بزودی خواهند رفت میر نقندا خان که حسب موجب ایماء او همون
وقت دو روپیه آورده نذر گذرانید بعد ازان در دست عاصی قباله های مکان خانه مذکور که بودند
فرمود این کاغذ نمایند عاصی قباله را کشاده بنظر در آورد بعد ملاحظه فرمود که ازین سه مهر
فلان صاحب مهر حیران خواهد کرد فکر او نمایند فی الواقع مهر صاحب مهر تا دو ماه حیران کرد
عاصی در تمام عمر خویش باین قدر رسم از هیچ فقیر خرق عادت ندیده و برای شنیدن دفترهاست
الا از محبوب علی شاه که ذکر ایشان می آید

محبوب علی شاه

بزرگی بود سن هفتاد ساله در راسته و بازار بایک لنگوته و کرته بسیار خرد و سر و پا برهنه از راسته
شاخهای گوسفندان و پارچه های بسیار کهنه برداشته در بغل و در آغوش خویش میگرفتند
و بحفاظت میداشتند هر کس که میخواست در خانه آورده طعام میخوانید پس ایشان تا نشستن
در خانه اش گاهی یک رکوع و دو رکوع قرآن شریف حفظا با قرأت بکمال خوش الحانی میخواندند
و گاهی مرثیه با سوز جگر سوز بخوبی تمام میخواندند و برقت می آوردند و گاهی کبت و دهرپت خیال ٹپه
با قواعد استوار علم موسیقی میسرائیدند و گاهی در عربی و فارسی و گاهی در تلنگی و مرهٹی و کنهری
وغیره زبانهای مختلف گفتگو میکردند الغرض فقیر صاحب کمال بود روزی عاصی در ایوان خانه

ایشان را در خانہ بوقت صبح آوردہ حجامت سر و ریش درست کنانیدہ لباس نو پوشانیدہ طعام خورانیدہ عرض کرد کہ یا مولی خبر ورود مستقیم الدولہ بسیار گرم است کہ در بلدہ نزد میر عالم می آید خواہد آمد یا نہ فرمود خانہ ظالم خراب جنازہ او ہم در بلدہ نخواہد آمد فی الواقع بعد انتقال تابوتش بر کوہ شریف آمدہ مدفون گردید روزیکہ انتقال فرمود علی بیگ خان بہادر از راہ گذشت ایشان خلاف معمول آواز داد ندکہ علی بیگ خان اینجا بیا نہ ہر گاہ او نزدیک آمد فرمود کہ ما ازین جہان فانی بجہان جاودانی نقل میکنیم ہر حاجتی و مطلبی و دعای کہ در دل خود داشتہ باشی باظہار آری تا روا کنیم خان مذکور جواب داد بلی تو ہر روز بیہودہ می آئی و مرا ہیچ پروای از تو نیست چون بوقت مغرب باز ازان راہ گذشت ایشان ہمین کلمات اعادہ نمودند و او ہمون جواب داد صبح روز دیگر شنید کہ ایشان رحلت کردند علی بیگ خان را آنوقت افسوسہا دست داد کہ چہ خطا کردم چرا عرض حاجت خود نہ نمودم بعد رحلت در محلہ چنچلگنی پورہ بیرون شہر مدفون نمودند معصوم صاحب سوداگری ترک کردہ مرید شدہ بتاراجی در گذرانید

شاہ کمال

از جملہ سادات صحیح النسب بودند مدتی در بزار شریف داشتہ ترک لباس دنیا کردہ صفائی چار ابرو گرفتہ وارد بلدہ حیدر آباد گشتند اکثر در صحبت مہاراجہ بہادر بودہ اشعار اساتذہ میخواندند بکمال خوش وضعی کہ اکثر شعرا طوطی دکن نام ایشان نہادہ بودند سر و پا برہنہ با یک لنگوٹہ کہ ستر می پوشید دیگر از رخت پوشیدنی ہیچ نمیداشت شیرین کلامی بنہایت فصاحت و لطافت بود ہر گاہ بیرون بر می آمد بالای ستاری ددگاوی سوارہ آویختہ بر آن گہوارہ می نشست و نقارہ بالای مادہ شتر پیش پیش و بنہ طری سواری میرو اختند یک موضع در مضاف بزار

جاگیرش بود لحیم و شحیم قوی الجثه بودند جاگیر خویش بوده گاه گاهی وارد بلده میشدند امیران سرکار
بسیار دوست میداشتند در سنه یکهزار و دوصد و پنجاه و یک هجری رحلت کرده آن طرف
دریای موسی در سنڈی بازار چوبینه مدفون شدند پسر کلان ایشان خاکسار حسین نام در رساله
شمس الامرا بهادر امیر کبیر نوکر است **شاه خاموش** از ساکنان قلعه بیدر
عقب یک مسجد در دالان سوی مبارک و قدم شریف فرود آمدند از نزد مهاراجه بهادر یومیه دارند
اما شبانه روز خاموش اند با هیچکس سخن نمیگویند عاصی محرر اوراق این چند بزرگان حال را
بچشم خود دیده است اما خرق عادت هیچکس ظاهر به نظر حقیر در نیامده کسانیکه دیده باشند البته ایشان
معتقد خواهند بود والعلم عند الله

پیر پادشاه صاحب میدک قدس سره

آنحضرت ساکن گلشن آباد میدک اند اوقات آنجناب شبانه روز در یاد الهی و عبادت معبود
برحق میگذشت چون حضرت نهنت النسا بیگم صاحبه را اراده بیعت بهم رسید از صدق سینه
با اعتقاد نقد ارادت و صداقت تقدیم رسانیده دست بیعت بدست آنحضرت داده مرید گشتند
و نذرانات شایسته از نقد و جواهر و اقمشه و جاگیر سیر حاصل سر و سامان ساختند بسیار مردم از اهل حیدرآباد
و سرداران کرنول وغیره بحلقه ارادت و بیعت آنحضرت مریدان آنجناب اند و دو فرزند دلبند
داشتند یکی شاه عالم و دیگری محبوب عالم اما شاه عالم بعد رحلت آنحضرت مدتی بار اوقات بخوبی تمام بسر برده در مقبره پدر
بزرگوار خود که از محدثات حضرت بیگم صاحبه موصوفه است مدفون شدند فرزندان شاه عالم
صاحب یکی بغداد صاحب دومی جیلانی صاحب در سیولا در جاگیر اند فرزندان محبوب عالم صاحب
مهین پور خلافت پیر پادشاه صاحب در قصبه یادو سکونت دارند و منجهلے صاحب و چهوٹی صاحب

بمکان خود تشریف دارند همه بصفات بزرگانه موصوف اند

حضرت شاه عطاء الله حسینی قدس سره

آنحضرت از اولاد امجاد و خلیفه و جانشین حضرت امین الدین اعلی قدس سره العزیز ساکن بیجاپور بودند
آنچه که فضائل خاندان عالیشان حضرت اعلی موصوف از علوم عقلی و نقلی و خفی و جلی و خرق عادات
ظاهری و باطنی است در ذات آنجناب بر چهره مبارک مانند نور جهان افروز آفتاب جهانتاب
منور بر تمامی عالم روشن و ضیا بخش بر انس و جن بود هرگاه آنجناب سر برهنه بالباس فقیرانه در حوضه
فیل خاصه خود بر می آمد جمالی به مشاهده می آمد هر کس که میدید سر بسجده تعظیم و تکریم می نهاد و وجاهت
سیادت بمثابه ماه چهارده سپهر درخشیده با همه اخلاق پسندیده و اشفاق حمیده آنجناب
عالمی را وابسته کمند الفت و محبت میساخت در عهد حضرت غفران مآب از بیجاپور تشریف آورده
چندی در بلده حیدرآباد اقامت ورزیدند بندگان عالی بسیار توقیر میفرمودند و امیران سرکار
را اعتقاد واثق بود تا خدمتها بجا می آوردند در هر محفل و مجالس فقرا هرگاه آنجناب صدر محفل
میگشتند نظر بدون جمال چهره منوره آنحضرت بر هیچکس نمی افتاد یعنی حدیث شریف ان الله جمیل
و یحب الجمال از جمال با کمال آنحضرت بعینه معائنه میکردند و عالم محویت تاری میگشت بعد از آن
اراده وطن فرمودند و در قلعه کرنول که غلام رسول خان مرید شده بود بمقام اصلی رسیدند
گنبد آنحضرت در آنجا است قریب یکصد مردم از فقرا وغیره همه همراه رکاب سعادت میبودند که بدون
خورانیدن ایشان دست بلقمه دراز نمیفرمودند و از صادر و وارد واحدی دست خالی نمیرفت
اعظم الامرا مدار المهام سرکار را بسیار اعتقاد بوده خدمت بسیار مینمودند و از حضور نیز و از محلات
علی هذا القیاس الغرض مانند آنحضرت باین جمال روشن تا حال بنظر هیچکس نه آمد

عاصی نیز در عالم ابتدای شباب خود از جمال آنحضرت بارها مشرف شده بود

شیخ جی صاحب المشهور بجالی قدس سره

نام آنحضرت شاه قاسم است ساکن بکڑا متعلقات و مضافات هند سلسلهٔ آنحضرت تا به ابو العالی صاحب می‌رسد
اول در عهد حضرت غفران منزل در دیوانی میر عالم وارد حیدرآباد گشته نزد سلطانمیان نوکر شدند چندی
نزد ایشان با خفای راز حقیقی ماندند روزی توجه به یکی افغان که همواره نزد ایشان می‌نشست
افتاد او در حالت جذبهٔ عشق الهی در آمده بیهوش گردید و این راز مخفی آشکار شد و مردم می‌آمدند
و معتقد می‌گردیدند ناچار شاه قاسم صاحب موصوف ترک نوکری کرده بوطن خویش رفتند
و بعد چند سال باز از آنجا بحیدرآباد آمده علانیه در مجلس سماع توجه بر هر کس که می‌انداخت
او از حال خود بیحال گشته در افتاده بوجد می‌آمد نوبت بان حد رسید که در هر مجلس
سماع پنجاه پنجاه کس بوجد آمده خود را فراموش کرده در افتاده حرکات بیخودی می‌نمودند
بسیار کسان از علما و فقرا و معتبران شریعت مثل مولوی قطب الدین دهلوی و حکیم الحکما محی الدوله
عزت یار خان بهادر و وفادار یار خان و وفادار نواز خان برادران عمو بهادر مذکور و دیگر اعزهٔ روزگار و از افغانان
جمعدار طالب و مرید آنحضرت بکمال اعتقاد گشتند و محمد شفیع خان جمعدار که با سواران و پیاده‌ها
و اسپان و فیل و پالکی وغیره ملازم سرکار دولتمدار بهمراهی راجه گوبند بخش بهادر خوشحال
و صاحب مقدور بودند دفعتاً همه اثاث البیت در راه خدا صرف کرده در بیعت شاه قاسم صاحب
موصوف در آمده خود را شبانه روز در خدمتگذاری مرشد خویش مشغول گردانیدند و تمامی
افغانان سنت جماعت را اعتقاد از آنحضرت است و بسیاری در بیعت شرف اندوز شده اند

مسند جمعدار مذکور را آنحضرت خلیفه خود و لسنه بجای خود در حقیقت مقرر فرموده در سنه
یکهزار و دو صد و سی و هشت هجری بمقام علیین مقام گزیدند از خلفای نامور و فرد اول جریده
اینجانند ازان فیض نشان محمد شفیع خان بهادر مذکور بودند که ایشان هم مدتی مصدر هدایت و ارشاد
گردیده بالای چبوتره مرقد مرشد خود که در مجاور دو در مکان خود است مدفون شده اند
در خدمتگذاری دقیقه از دقایق اعتقاد فرو گذاشت ننمودند مریدان ایشان هم بسیار کسان
موجود هستند و خلفای آنحضرت مثل سمیع الله شاه و زبردست خان بهادر و دیگر دو سه کس
صاحب ارشاد شده مریدان خود دارند اما زبردست خان بهادر ظاهرا هیچکس را مرید نکرده بودند
لکن بامور هدایت از آنحضرت گردیدند در بنولا محمد عبد الهادی عرف لوڈهن صاحب پسر سمیع الله
شاه بر جاده این طریق سالم و بارشاد خفی و جلی قویم و مستقیم اند و بسیار مردمان را مرید خویش کرده
بلذات اسرار باطنی محظوظ نموده اند و می نمایند لکن بعد ارتحال محمد شفیع خان مذکور در سنه یکهزار
و دو صد و پنجاه و پنج هجری بعمل آمده در پایین قبر شریف مرشد خود شاه قاسم صاحب ممدوح
مدفون گردیده اند زبردست خان بهادر خواجه میان پسر جمعدار صاحب مذکور را بر مسند خلافت
پدر نشانیده اجرای کارها نمودند چون خبر رحلت محمد شفیع خان جمعدار به سید عمر صاحب همشیره زاده
و مرید حضرت شاه قاسم صاحب مغفور در وطن رسید عازم حیدرآباد گشته در مکان روضه آنحضرت
فرود آمدند و با تمامی مریدان و خلفای آنحضرت گفتند که خواجه میان پسر محمد شفیع خان که بالاے
مسند هدایت و ارشاد نشسته کار فرمای میکنند اگر مرید والد خود شده اند و بر طبق ارشاد والد
خویش مرید میکنند ازین چه بهتر من هم مطیع ایشانم و هرگاه مرید پدر خود نباشند و از رموز و اسرار
این مقدمه جلیل القدر هم آگاه نیستند پس بکدام رشته مرید مینمایند و از کدام سلسله نسبت بزرگان
مقصود خدا این مراد شان میرسانند اولی و انسب آنست که دست ارادت به بیعت من داده چیزے حاصل نمایند

نه اینکه خود هم گمراه و مریدان و معتقدان خود را نیز گمراه بنمایند و گناهگار خدا و رسول خدا و پیشوایان
خود میگردند ناحیین حیات زبردست خان بهادر که نهایت معتقد محمد شفیع خان مرحوم بودند کاری
پیش نه رفت الحال همه خلفا و مریدین لطف بیگ عمر صاحب اند و الشان را در مکان عبدالهیادی
فرود آورده و محضر مواهیر فقرا و مشائخین عصر تیار کرده اند و بحضور پرنور سفیر لیناکنده باید دید بقول
شاعر شعر تا یار کرا خواهد و میلش بکه دارد

حضرت شاه عبدالله صاحب

از جمله مقدسان روزگار در سنه یکهزار و دو صد و چهل و پنج هجری از بیجاپور وارد بلده حیدرآباد
گردیده چندی اقامت گزیدند حضور پرنور ادام الله اقباله خود برای ملاقات الیشان به مکان
فرودگاه رونق افزا شده از دو هزار روپیه نقد سوای پشمینه وغیره مسلوک گشتند باوجود سن
هشتاد سالگی شبانه روز مصروف عبادت معبود حقیقی بودند از خاندان امیر کبیر خود و برادران
وغیره اناث و ذکور و خلقت خدا بسیار به بیعت مشرف شدند بوقت روانه شدن وطن خویش
اخراجات سفر از سرکار وغیره بسیار بهم رسید و آنحضرت خود سلوک بحساب با مستحقین میفرمودند چون
داخل بیجاپور گشتند بعد دو سال کم و زیاد واصل حق شدند

حضرت شاه سعدالله صاحب مدظله

از معتقدات روزگار و از خاصان درگاه کردگار و از خلفای خاص حضرت مرزا مظهر جان جانان اند
از دارالخلافه شاهجهان آباد وارد بلده حیدرآباد شده در محله ارد و در مکان و مسجد سکونت
داشته بارشاد مریدین از سرشته خاندان قادریه و نقشبندیه معمور هدایت و ارشاد اند توکل آنجناب
به مرتبه ایست که هر چند راجه چندولعل مهاراجه بهادر و امرای دیگر خواستند که از نقد و لوسیه و مواجه چند مهنا کنند

و سعادت دارین حاصل نمایند آنحضرت بہ ہیچ وجہ قبول نہ فرمود آخر الامر شمس الامرا بہادر امیر کبیر خود بمکان آنحضرت آمدہ ملاقات نمودہ بہ ازار اعتقاد و رسوخ و الحاح مبلغ پانصد روپیہ نذر حضور و قبول کنانیدند و آنحضرت مبلغ مذکور را در خرچ مستحقین صرف فرمودند با وصف صرف توکل کم از صد کس طعام نمیخورند و اعیانا اگر فوت صد کس بہم رسید تا خوراندن مجموع خادمان و مستحقان خود ہم دست بلقمہ دراز نہ میفرمایند و توجہ دو وقت باین صورت است کہ ہمہ مردم را در مراقبہ بوقت صبح و بعد عصر می نشانند و خود ہم نشستہ در باطن بخیال مجموع اہل مراقبہ توجہ میکنند برای ہر یک حالتی پیدا میشود کہ در تمام عمر ندیدہ و نچشیدہ باشند و در لذت آن محو میگردد و سعہ اخراجات خود را بحا ہا و متوکل سہو بیات را نزد آنحضرت بالکل دخل نیست الغرض درین زمان کہ سنہ یکہزار و دوصد و پنجاہ و ہشت ہجریست در بلدۂ حیدرآباد مانند آنحضرت بنظر حقیقت بین سوای جناب حضرت مولوی حافظ حاجی میر شجاع الدین صاحب قبلہ مدظلہ العالی احدی نیست ہر چند حضور پر نور مشتاق ملاقات اند اما بسبب اینکہ آنحضرت سوای مکان خود قدم بیرون نمیگذارند لہذا ملاقات بعمل نہ آمد ہزارہا مردم در بیعت آنحضرت مشرف اند

حضرت شاہ غلامی صاحب خطیب مکہ مسجد قدس سرہ

نام اصلی آنحضرت غلام نبی است فرزند شاہ غلام سرور صاحب خطیب اند ہمیشہ خطابت مسجد مذکور میکردند کہ از قدیم متعلق بود درین عہد حضرت بندگانعالی دام اقبالہ ہمواره بملاقات حضور پر نور سعید وجود باروت و اقبال نیز بمکان ایشان کہ متصل دروازہ بارہ دری میر عالم مرحوم است تشریف می آوردی فرشتہ صفت بود کہ بصورت انسان ظہور نمود اخلاق و فروتنی ایشان را نہایتے و حدی نبود خلق محمدی کہ میگویند در ذات آنحضرت بنظر در آمد در ماہ ربیع الاول و در ماہ مبارک رمضان

و در عشره محرم الحرام و در ماه ربیع الثانی حدیث شریف در خانه خود بیان مینمودند هزارها زن و مرد و در مکان زنانه و در مکان مردانهٔ آنحضرت جمع میگشتند و سعادت حاصل میکردند در سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و دو هجری بعالم قدس خرامیده بیرون کهڑکی بودلی صاحب مدفون شدند مریدان آنحضرت از اناث و ذکور هزارها اند و نبیرهٔ آنحضرت بر خطابت کلهٔ مسجد معمور هستند ✣ ✣ ✣

حضرت حافظ محمد علی صاحب مدظله

آنجناب از کهبری متصل خیرآباد مضاف دهلی وارد حیدرآباد گشته در محله اردو فرود آمده در مسجد گالی بیگا مسکن و مقام ساختند ذات گرامی آنحضرت از مقتدایان زمانه و فرد فرید منتخب یگانه بود که بارشاد مریدان از همه خاندان قادریه و چشتیه وغیره میپرداختند سن شریف آنجناب قریب به هشتاد رسیده بود مثنوی شریف مولانا روم را بنهایت رموز خفی و جلی و صنایع و بدایع آن درس میفرمودند عابد شب زنده دار زاهد بیدار دل از خوبان و بزرگان روزگار گاهی قدم بجانهٔ هیچکس از جای خود نگذاشتند لکن در فاتحه عرس بزرگان بر طبق استدعا فقرای عهد تشریف می بردند و ظاهرا از هیچ جا معاش با آنحضرت مقرر نبود روزی برای رهائی شخصی مقید خود بخود لعاجزنالی مردمان و رثاء آن شخص بخانهٔ راجه چندولعل مهاراجه بهادر که آرزوی بسیار و نهایت داشت رفتند بهادر معز تا دروازه مکان خویش راجه مهراج بهادر را باستقبال فرستاده خود تا دروازه بنگله پیشقدمی نموده بالای مسند نشانیده خود رو برو با فرزندان نشستند و یکصد و بست و پنج اشرفی لسکه حالی نذر نهادند آنحضرت فرمود که من غریب الدیار اوقات قوت لایموت شبانه روزی خویش علی التوکل از هر جا نه کرسید دارم دیگر کدام احتیاج است که از این زر خطیر رفع کنم اگر در صرف تنخواهداران محتاج صاحب عیال و اطفال خرج شود عین خوش خاطری اینها و خوشنودی خداوند حقیقی و مجازی نیز خواهد شد

معهذا اینقدر خیرات که بعمل می آرند حق بپاه است خیال اینها بسیار دارند که در حق شما نهایت بهتر است
آینده اختیار شماست مهاراجه بهادر بسیار بسیار معتقد آنحضرت گشته خدمت نمود و دیگر گاهی ملاقات
نشد روز در روزینه و لوبیه هرگز قبول نه فرمودند و هر روز از پنجاه کس طعام دو وقته میخوردند
و قطب یار جنگ بهادر محی الدوله بهادر احمد یار خان و دیگر عابدین بسیار کس و مثل مرزا هی شیخ حیدر خان
و محمد اکبر خان وغیره از حضور باشان همه مرید آنحضرت اند در ماه شوال المکرم سنه یکهزار و دوصد
و پنجاه و نه هجری بوطن خود تشریف بردند

حضرت پیر بادشاه صاحب مدنی قدس الله اسرارهم

آنحضرت از خاندان عالیشان سیادت و نجابت و شرافت اند فرزند ارجمند حضرت سید عبد الله مدنی
رضوی ساکن مدینه منوره زادها الله شرفها از محله بنی حسین و لقاب جهالر دار که بر سر مبارک میباشد از
تمغای بنی حسین است چون آنحضرت باراده سیاحت بطرف هندوستان روانه شده بندر مبارک
سورت گردید از بسکه زبان عربی داشتند از گفتگوی روزمره هندیان اینولایت که تفهیم و ادراک
آنحضرت نمی آمد بسیار رنجیده خاطر میشدند روزی بجناب جد عالی خود جناب حضرت امام همام علی
ابن موسی الرضا علیه الصلواة والسلام بعالم مراقبه و مشاهده عرض نمود آنجناب لب مبارک خود را
بدهن آنحضرت مشرف فرمود و یک دانه سیب تازه بدست داد چون از عالم مراقبه و مشاهده فراغت
شد دیدند که سیب در دست خود است آنرا خوردند از آن روز آنقدر مهارت در گفتگوی هندی
بهم رسید گویا از سالهای سال از این زبان واقف نبودند معهذا چون در دار الخلافه شاهجهان آباد
تشریف آوردند نواب امیر خان بهادر مرید آنحضرت گردید و محمد شاه بادشاه را اعتقاد واثق بهم رسید
هرگاه جنگ نادر شاه با محمد شاه بوقوع آمد آنحضرت خود رحم بر داشتند پس از آن نواب مغفرت مآب

آصفجاه بهادر را اتحاد و اعتقاد بهم رسیده نواب موصوف آنحضرت را بوقت ارادهٔ دکن بنهایت
خلوص و اعتقاد همراه خویش آورده بحیدرآباد رسیدند و زمینی بیرون بلده که حالا مقام آنحضرت
است پسند کرده فرود آمدند چنانچه سید رضی موسوی والد میر عالم بهادر نیز در اثنای راه که از شوستر
می آمده ملاقی شده باتفاق تشریف شریف آوردند و فیمابین آنحضرت و سید صاحب موصوف نهایت
محبت بود الغرض جناب سید عبدالله مدنی موصوف ممدوح تا رحلت نواب مغفرتمآب در همین جا
بارشاد و هدایت خلق به بیعت و ارادت مصروف بوده بعد رحلت نواب مغفرتمآب علیه الرحمه عازم
بهشت برین گردیدند **نقل** روزی امیر الممالک صلابت جنگ بهادر در عهد ریاست خود برای
ملاقات آنحضرت آمده خواستند که بشرف ملاقات مشرف شوند آنحضرت فرمود که اینوقت ملاقات
فقیر نیست انشاء الله تعالی روزی بحکم و خواهش جناب اقدس الهی بوقوع خواهد آمد بهادر موصوف
بی نیل مقصود برگردیدند و هرگاه جناب غفرانمآب میر نظام علیخان بهادر آصفجاه ثانی در عالم
مرشدزادگی بملاقات آنحضرت آمدند آنجناب بکمال توجه ظاهری و باطنی ملاقات فرمودند چون
حضور پرنور نذر گذرانیدند حضرت فرمود که نذر شما بغیر نشانیدن شما را بالای ریاست نخواهم گرفت
هر چند حضور اصرار نمودند همین ارشاد شد چون بندگان عالی بر سریر سلطنت جلوه آرا شدند هر چه
نذر گذرانیدند بکمال توجه اقبال پذیر فرمودند علی هذا القیاس خرق عادات آنجناب بسیار اند
معهذا دو فرزند دلبند گذاشتند یکی سید احمد صاحب و دوم پیر پادشاه صاحب موصوف
سید احمد صاحب در عالم جذب دنیا را پدرود فرموده متصل پدر بزرگوار خویش مدفون گردیدند و
حضرت پیر پادشاه صاحب مدتی در عالم جذب اوقات شبانه روزی خود را در غار کوه که متصل
قبر شریف سید احمد باد پاست بسر برده از سر و پای خود خبر نداشتند چنانچه اکثر از موهای سر مبارک
حشرات الارض گزنده بر می آمدند هیچ توجه بطعام نمود بعد سه روز چهار روز هرگاه خادم عرض کرد

کروالده صاحبه جناب این آرد گندم پخته بریان فرستاده اند اگر یک دو لقمه ازان بدهن میگذاشتند
بازناسور متوجه نمیشدند بعد مدت دراز و محنت بسیار سلوک در آمده حفظ قرآن شریف و
زیارت و طواف حرمین شریفین زاد الله شرفهما العمل آورده در حیدرآباد متوجه ادای حکم ربانی
برطبق آیه کریمه فَانْكِحُوا مَا طَابَ لَكُم گردیدند چنانچه حق سبحانه تعالی فرزند رشید خلف الصدق
جناب سید علی صاحب مدنی مدظله العالی عطا فرمود که احوال آنجناب مفصل بازرقام خواهد آمد
انشاء الله تعالی آنا حضور پرنور غفرانمآب را نهایت اعتقاد بود و جناب حضرت عمده بیگم صاحبه
مرحومه مغفوره را نهایت ارادت پیدا شده همواره بخدمت گذاریها مشرف میگشتند اکثر بندگانعالی
بنزول زیبا باغ برای ملاقات تشریف می آوردند و لفاتحه جناب مرحوم مغفور فائز میگردیدند
و نذرها و خدمتها بجامی آوردند هرگاه بوقت هر ملاقات که معمول بود پنجهزار روپیه نذر میگذرانیدند
آنجناب روبروی خود بدولت همه را نثار فقرا و ارباب احتیاج صرف کرده پنج روپیه در گوشه
رومال خود بسته فرمودند که این قوت یکروزه تمامی عیال و اطفال فقیر بس است لهذا حضور پرنور
سوای معمول نذر ملاقات از خبرگیری روز و شب ماه بماه قصور نه فرمودند همه اسباب و اشیاد
خوردنی آدمی شبانه روز از سرکار دولتمدار خود متوجه شده ماه بماه ارسال محل مبارک آنحضرت
مینمودند محلات حضور مثل زیب النساء بیگم صاحبه و سلطانی بیگم صاحبه و دیگر بیگمات و خانمات وغیره
همه مرید با ارادت جناب بودند **نقل عجیب** از آنحضرت اینکه روزی حسب الاستدعای
حضور پرنور آنجناب برای ملاقات تشریف ارزانی فرمودند بندگانعالی اندرون محل مبارک
همراه خود برده نشانیدند و چهار نفر طوائف عرف سهنی را که فرد کامل علم موسیقی بود حکم شد که روبرو
آنحضرت چیزی که دران معرفت الهی بوده باشد بعرض رسانند تا مرده غزلی پر معرفت باهنگ نیک
بعرض رسانیدند ازان حالتی بر آن حضرت مستولی شد که در و دیوار بوجد در آمد و حضور پرنور را

نیز بکمال رقت وسنداد سید علی صاحب فرزند آنحضرت بعمر سیزده سالگی همراه آنجناب نیز بودند
چون از مجلس سرود فراغت و از ان حالت افاقت حاصل آمد متوجه طعام خاصه شدند آنوقت
بندگان عالی گذارش نمود که از باعث مقید ماندن اعظم الامرا اعلام سید خان مدار المهام دولت
در پونا امورات سرکار بسیار بی انتظام اند و احدی لایق درستی این امر جلیل القدر نیست که فی الجمله
بانتظام در آرد اگر طور رهائی اعظم الامرا که بالفعل در خیال نیست بشود عین احسان جناب قدس
الهی است حضرت پیر بادشاه صاحب موصوف فرمودند که انشاء الله تعالی پرسیده جواب خواهم داد
چون بمکان خود تشریف آوردند سید علی صاحب فرزند آنجناب عرض کرد که قبله عالم از جناب عالی
هم کسی دیگر بزرگ تر هست که از وی خواهند پرسید فرمودند بلی از بزرگان ما بزرگ تر و شما را هم خواهم نمود
چون شب شد فرمودند که سید علی شما غسل کرده بلباس پاکیزه بوقت نماز تهجد که برای وضو کنانیدن ما
معمول دارند حاضر باشند بعد فراغت از نماز تهجد و قرآن شریف معمولی فرمود که شما پس پشت ما
بنشینند و ببینند هر چه بنظر شما در آید ما را از ان بعد فراغت خبر دهند و حضرت مشغول ذکر و شغل
شدند جناب سید علی صاحب تقریر نمود که یک بیک حالتی بر من مستولی شد که نه خواب بود و نه بیداری
و ناگاه می بینم که میدانی وسیع با روشنی نورانی بغیر مشعل و چراغ بمشاهده در آمد و دران میدان
لکوکها خلقت خدا استاده درود شریف میخوانند و میگویند اینک سواری مبارک هم می آید که معاً
یک تخت مرصع با عالی نشستی بکمال جاه و جلال از هوا بر سر پشته بلند خاک قرار گرفت و تمامی خلق الله
درود خوانان گرداگرد تخت مبارک استادند که یکبار پدر بزرگوارم قصد حضوری نموده روانه
شدند و من هم خواستم که همراه والد خود بروم و هر گز قدم و سر و پای من یاری نداد و نمیتوانستم که
یک قدم پیش بگذارم ناچار همونجا استاده میدیدم که والدم روبرو مشرف شده از جناب ختمی پناه
صلی الله علیه و آله وسلم چیزی عرض کردند پس فی الفور آوازی بر آمد که غلام سید خان را از پونا بحیدرآباد رسانند

ومن ہم بگوش خویش شنیدم بعد ازان از حال مذکور چون بحال خود آمدم دیدم کہ وقت صبح صادق است و حضرت مشغول عبادت اند بعد فراغت از عبادت کہ بوقت یکپاس روز بر آمدہ از حجرہ بیرون بر آمدند ہمہ کیفیت مشاہدہ شب بعرض رسانیدم فرمودای فرزند شما اگر محنت خواہید کرد رسائی شما ہم تا بحضوری آنجناب خواہد شد حالا شما نزد بندگانعالی بروند و ہمہ کیفیت کہ خود دیدہ اند باظہار آرند بندگانعالی را بمجرد شنیدن این حال یقین کلی شد کہ رہائی اعظم الامرا عنقریب میشود چنانچہ در ہمون چند روز اعظم الامرا باستقلال تمام داخل حیدرآباد گشت مفصل احوال ایشان در ذکر احوال حضرت غفرانمآب و ہم در احوال ایشان بقلم آمدہ القصہ خرق عادات آنجناب را حدی و پایانی نبود تمامی امرای سرکار حاضر جناب گشتہ بصدق دل مرید و معتقد میشدند و غاشیہ ارادت بر دوش خویش بر میداشتند صلابت عبادت و معرفت الٰہی بآن مرتبہ بود کہ چشم باچشم مبارک ہیچ شخص نمیشد زاہد عابد شب زندہ دار ہموارہ در عالم استغراق بصفات ملایکہ موصوف ازین جہان فانی بعالم باقی خرامیدہ واصل حق گردیدند مقبرہ عالیش متصل آصف نگر موجود است و عرس بتکلف میشود

حضرت سید علی صاحب مدنی مد ظلہ العالی

خلف الصدق و ارشد و الیق جناب حضرت پیر بادشاہ صاحب مدنی موصوف اند بعد رحلت پدر عالیقدر خود بر مسند ارشاد متمکن گشتہ سلسلہ ارادت و بیعت خلایق را زیب تازہ و زینت بی اندازہ فرمود و طریقہ خاندان عالیشان بزرگان را بر ونق ماشیٔ زائد در آورد سبحان اللہ خاصان درگاہ الٰہی را آنا فانا بخشش و کرامت از عالم بالاست و در عالم ابتدای شباب آنجناب با دراک علوم عقلے و نقلے و استحصال کسب کمال صوری و معنوی بہرۂ کامل ہم رسانید کہ خلق خدا بدل و جان معتقد و مطیع و منقاد گردید و تمامی اعلی و ادنی را رجوع بآنجناب شد علی الخصوص

حضرت سنفرت منزل را کمال محبت و اخلاص بآنحضرت بودہ و اکثر از محلات را اعتقاد ارادت
و بیعت از سابق زیادہ تر است امیران سرکار ہمہ رسوخ دلی داشتہ ہموارہ بسعادت ملاقات
مشرف میشوند آثار سیادت و زہد و تقوی و تورع و سخاوت و شجاعت و عالی ہمتی از چہرۂ
منورہ آنجناب مانند ضیای آفتاب درخشان نیک خصال ستودہ افعال عمگسار غربا قدردان
نجبا قلم را طاقت از رقام فضایل و زبان را قوت اظہار ستودہ خصایل آنحضرت نیست از ہزار
یکے و از بسیار اند کی بتقلم آوردہ بندگانعالی حضور پرنور آدام اللہ اقبالہ و مد اللہ ظلہ العالی بزیارت
بزرگان آنحضرت و بملاقات فیض استفادہ آنجناب فایز گشتہ نذر ہا گذرانیدہ اند و خدمتہا
میفرمایند و بدل محبت دارند و آنجناب نیز بدل دربارہ ازدیاد عمر و دولت و حفظ صحت و عافیت
حضور پرنور بوقت خاص الخاص خواص خویش از جناب اقدس الٰہی بکمال عجز و نیاز مسئلت دعاہا
میفرمایند حضور مسیح عالی و نقار خانہ بلتہ بتیار کنانیدہ اند و برای اخراجات آنجا بدل متوجہ ہستند

مولانا رفیع الدین قندہاری قدس اللہ سرہ العزیز

از جملۂ خاصان و بزرگان و برگزیدگان جناب اقدس ایزدی ساکن قصبۂ قندہار کہ از مضافات
صوبۂ فرخندہ بنیاد حیدرآباد ہست بودند چون وارد بلدۂ مذکور گردیدند ہزار ہا مردم اناث و ذکور
دست ارادت و بیعت خود بدست مبارک آنجناب دادہ مشرف و مباہی و ممتاز گشتند و از قصبات
و قریات الکہوکہا مردوزن مرید آنحضرت اند ہرگاہ در شروع جلوس و ابتدای ایام مسند آرائے
دولت حضرت سنفرت منزل تشریف شریف ببلدۂ حیدرآباد آوردند کثرت خلایق ارباب ارادت
و بیعت بآن مرتبہ شد کہ تا بخدمت آنحضرت رسیدن خیلی مشکل نزدیک بود لمحہ و لحظۂ از ہجوم خلایق
فرصت دست نمیداد و نذر و نیاز خارج از شمار و حساب بودہ کہ تعداد و حصر نمیتوانند کرد و عالمی را

از رونق افزای آنحضرت مراد دلی و مقصود کلی حاصل آمده بارادت فایز گشتند و خواستند که مقام آن حضرت همیشه بلده حیدرآباد باشد که ساکنان اینجا از آفات و بلیات محفوظ باشند اما چون اعظم الامرا را انتظام ما فی الضمیر از قدیم بود در حضور پر نور عرض کرد که اگر همین حضرات و کثرت مریدان جناب که مطیع و منقاد مولوی صاحب اند بمقام و مسکن ایشان بلده حیدرآباد یا شهر دیگر باشند حکم حاکم سر مو جاری نخواهد شد و بلکه احتمال امور دیگر است که به هیچ جهت اصلاح پذیر نخواهد شد آینده هر چه مرضی مبارک از آنجا که رای مدار المهام در امور سلطنت و انتظام ریاست پذیرا میباشد حکم شد که جناب اراده وطن خود فرمایند آنجناب در همون ایام روانه وطن خویش بقصبه قندهار گشتند قدرت کامله جناب اقدس الهی و تصرف برگزیدگان ایزدی اینست که در عرصه چند روز اعظم الامرا ارسطو جاه نیز رهرو راه فنا گشت پس آنحضرت در آخر عهد حضرت سعید منزل بمنزل با تجمل و شان به امداد شمس الامرا بهادر امیر کبیر وارد بلده شده در باغ مقبره جان علیخان مرحوم فرود آمده بودند در آن ایام از بشارت ظاهری چشمان سعدو رسیده بودند کثرت خلایق هم که آنقدر بود که حض مخصوصان حاضر میشدند چرا که خود آنحضرت را اجماع خلایق منظور نبود و عاصی معه چاکیم بمعیت طلبجان در باغ مقبره مذکور بعد نماز عصر بشرف قدمبوسی مشرف گشتیم جمالی دیدیم که دیگر مثلش تا حال نه آمده به مصداق آیه کریمه جلوه میکرد مَا هٰذَا بَشَرًا إِنْ هٰذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ بعد بیعت خاندان امیر کبیر که اصل مدعای و مدعا همین پیش نهاد خاطر بود چون روانه قندهار شدند فی الحقیقت روانگی ملک بقا بوده در همانجا رحلت فرموده مدفون گشتند فرزندان آنحضرت مقیم مقام ارشاد اند و امیر کبیر گنبد عالیشان بالای مرقد مبارک باحداث در آورده اند سال بسال عرس متکلف میشود

جناب حافظ حاجی مولوی میر شجاع الدین حسین مدظله

هرچند آنجناب بسبب اظهار حسب و نسب خویش نه میفرمایند اما چون عاصی سراپا معاصی مؤلف این تاریخ را اعتقاد واثق بجناب آنحضرت است تلاش بسیار نموده مانند آب حیات بهم رسانید لیکن بهزار خون ناب جگر تا یادگار روزگار باشد و مؤلف را سعادت کبری نصیب شود الغرض ذات آنجناب موجب برکات است از سادات علوی حسینی که جد شریف اعلای آنحضرت میر جلال الدین علیه الرحمه از اولاد حضرت خواجه احمد یسوی قدس الله سره العزیز که احوال آنجناب در کتب بسیار مرقوم است بودند اما میر جلال الدین موصوف در عهد سلطنت جنت آشیانی جلال الدین محمد اکبر شاه بادشاه هندوستان وارد سرکار سرکار ماندو من مضافات صوبهٔ مالوه شده از سرکار بعهدهٔ شریعت قضا مقرر گشتند بعد پنج پشت نبیرهٔ آنحضرت سید محمد دایم که در چهارده سالگی در علم و فضل و کمال یکتای خاندان و بی نظیر خویش بودند بسبب غمازی شخصی در پیشگاه سلطانی باینمعنی که در کم سالگی بسر انجام قضا چگونه ایشان میرسد دیگری تجویز شود خود وارد شاهجهان آباد گشته بافرودگاه آرامگاه محمد شاه بادشاه ملاقات حاصل نموده بسیار بسیار پسند خاطر مبارک سلطانی گشته بخدمت موروثی خویش باستقلال تمام مامور گردیدند مهذا او وقت اقامت دهلی بخدمت حضرت شاه یار محمد خلیفه جناب حضرت نظام الدین ثانی قدس الله سره بخلافت چند طرق نیز مشرف شده بوطن خویش بلباس درویشانه رسیدند والد ماجد آنحضرت سید میرزا فرمودند که ای فرزند جگر پیوند وای سرو سینهٔ ارجمند من هرگاه شما باین لباس درویشی اوقات عزیز خویش بسر خواهند برد پرورش خانه‌زادان بزرگان شما کدام کس خواهد کرد و چگونه خواهد شد مهذا آزردگی خاطر شما هم نمیخواهیم پس مناسب آنست که ظاهراً لباس دنیوی پردازند و باطناً مشغول حالات خود باشند لهذا بر طبق رضامندی والد خویش لباس دنیوی اختیار کرده بدکن آمده بمصاحبت نواب ناصر جنگ شهید چنان پرداختند که بی مشورت و صلاح سید محمد دایم موصوف کاری بوقوع نمی آمد

وامری بی رضای ایشان صورت نمی بست بعد شهادت نواب شهید در برهان پور آمده اقامت
ورزیدند آقا میر کریم الله خان فرزند آنحضرت در عمر شصت سالگی به بشارت بزرگی و نیز بمعاینه
رویای صادقه خود یعنی میر کریم الله خان موصوف شبی در اقامت برهان پور خوابی دید که بادی
مخالف تند در بلده مذکور وزیده چراغهای تمامی بلده ازان باد خاموش شدند مگر یک چراغ
در جامع مسجد برهان پور مذکور بنهایت نور و ضیا روشن و قایم است که هیچ آسیب هوائی
مخالف تند بآن چراغ اثر نمیکند بعد بیداری تعبیر خواب خویش چنان خود ثابت نمودند که
هرچند من شصت ساله ام و زوجه ندارم اما در تقدیر من معلوم میشود که انشاالله تعالی اولاد
خواهد شد و کاشانه من از چراغ فرزند منور خواهد گشت اما در خانه کسانیکه علاقه با مسجد جامع
این شهر برهان پور دارند تجویز مناکحت باید کرد چون علاقه مسجد مذکور به خواجه صدیق ملقب
به میر غلام محی الدین خان نبیره خواجه هاشم قدس الله سره بود و یک دختر ناکتخدائی بست و نه
ساله هم داشتند میر کریم الله خان مسطور بکمال آرزو بمناکحت پرداختند ازان عفیفه در عرصه
دو سال جناب حضرت میر شجاع الدین حسین موصوف زاد الله برکاته متولد شدند الغرض والده
آنجناب هم عالیخاندان از سادات صحیح النسب اند طرفه ماجرا اینکه مخالفان اقربای آنجناب که
بسیار بودند نمیخواستند که درین خاندان چراغ هدایت روشن شود لهذا الوقت بودن آنحضرت
در شکم والده خویش سحر کنانیدند که فرزند صحیح الخلقت پیدا نشود وقتیکه آنجناب قدم از عدم
بشهود نهاد باظهار دایه و از بیقراری مادر چنان معلوم گشت که چیزی دیگر نیز در شکم مادر است
شاید بچه دیگر بوده باشد پس والد آنحضرت بر خاک تذلل غلطیده و دعاها میکردند تا اینکه بچه دیگر هم
برآمد اما ناقص الخلقت و ضعیف الاعضا بیجان بوده القصه چون خبر تولد صحیح و سالم شدن آنجناب
و ناقص الخلقت برآمدن بچه دیگر و بیجانی و خیریت مزاج آنحضرت و والده بزرگوارة آنحضرت بسمع مخالفان رسید

عرق مخالفت بحرکت در آمده بساحری که بانی مبانی اینکار سحر بود در گرفتند که تو چگونه کار خود کرده ی
و در اینجا اگر حضور بصورت دیگر جلوه گر شده ی هیچ کار بر ضامندی ما بر نه آورده ی او جواب داد که اثر کار
من همین یک بچه بود که هویدا است اما امیدوارم که خالق مختار در عوض آن ناقص الخلقت بچه دیگر صحیح
سالم کرامت فرماید این تقدیر شما و تقدیر پدر و مادر طفل است و بس حاصل اینکه مخالفین و معاندین
در باره عداوت آنحضرت از خود قصور نمودند اما حق سبحانه تعالی روا نداشت که امر هدایت منقطع
گردد و بعد از نزول آنحضرت یک سال منقضی شده بود که میر کریم الله خان موصوف والد آن
حضرت رحلت فرمود و پس آنجناب بعمر بیست و شش سالگی از طواف بیت الله شریف زاد الله شرفاً
و تعظیماً دفعه اول مشرف شده فراغت حاصل نموده باشند جا و احبا و اقربا در سنه یکهزار و دو صد و شانزده
هجری با اهل و عیال خویش وارد بلده حیدر آباد شده اقامت ورزیدند و در قصبه قندهار صوبه
حیدر آباد هم رفته بخدمت شریف جناب مولانا رفیع الدین قدس الله سره به بیعت مشرف گشته
بخلافت چهار طریقه قادریه و چشتیه و نقشبندیه و رفاعیه فایز گردیدند و باز وارد حیدر آباد شده
خود را و کمالات خود را از مردم به آن درجه مخفی و پنهان میداشتند که اثری از آن بنظر هیچکس نمیرسید
بلکه بوهم و خیال هم نمی آمد اما بقول شاعر شعر اگر بر مشک گرد و پرده صد توی * کند غمازی از صد
پرده اش بوی * ضیای آفتاب و ماهتاب از هزار پرده پرده دری میکند چون منظور خالق
بیچون چنان بود که هزارها مردم بفیض عام آنجناب مستفیض شوند و راه هدایت بوینند خود بخود اشتهار
کمالات آنجناب مشهور آفاق شد و خلقت خدا رجوع بآنجناب گشت از آنجمله اندکی اینکه قریب
دو صد کس کفار اشد بوقت اسلام آوردن غلام مرتضی کمندان مرحوم همه خود بخود از توجه آنحضرت
بر دست پر فیض آنجناب بیعت کرده مشرف باسلام شدند و مقبول دو جهان گشتند و حالا هم در ماه
دو کس چهار کس بهدایت آنجناب باسلام مشرف میشوند چرا فیض عام آنحضرت جاری نباشد

که ذات بابرکات آنجناب در زہد و تقوی و تورع و تقدس و قناعت و عبادت و طہارت و بے
نفسی و بی طمعی و در جمیع صفات حمیده و اخلاق پسندیده مانندی و نظیری ندارد درین زمانه که سنه
یکهزار و دوصد و پنجاه و هشت هجری است هیچکس هیچ در ممالک دکن و چه در خجسته آباد هند بنظر ارباب
ادراک و اصحاب استحقاق در نه آمده تا بممالک دیگر چه رسد صایم الدهر قایم اللیل عبارت از آنجناب
است و بس تعداد مریدین آنحضرت که در چهار طریقه حلقه بگوش ارادت و بیعت میشوند از هزارها گذشته
و آناً فاناً هر روز بانتیج زاید اند و هر روز دو وقته قریب دو صد کس طعام از باورچیخانه آنجناب بغیر
شفقت و محبت میخورند و در تحقیقات قراءت قرآن شریف و کلام مجید از سبعت قراءت مثل آنحضرت
احدی خبردار و محقق نیست ترجمه قرآن شریف بزبان هندی اردوی خاص چنان تصنیف فرموده
اند که صدها مردم ترجمه خوانده از اوامر و نواهی و قصص کلام الهی آگاه شده عمل میکنند اینهم از خصایص
حسنات آنجناب است اکثر حضور پرنور بملاقات مسرور میشوند و خادمنها میفرمایند که توکل محض بذات
خدای کریم دارند کسر نفس تا بدرجه است که با وجود حاضر بودن سواری پالکی و میانه و رتهه وغیره
هر آن و زمان بارها بروز پنجشنبه برای زیارت بزرگان تا بروضه حضرت شاه یوسف صاحب شریف
صاحب با همه خادمان پیاده پا تشریف می برند و لباس آنحضرت سوای جبه و دستار و دوپته
سفید گزینده و زیر جامه گزینده سوای دیگر بنظر نه آمده و شالها در راه خدا بخشش غربا میسازند
هرگز لب خاطر مبارک نیست در برآمد کار ارباب احتیاج بدامی یا درمی یا قدمی یا قلمی مستعد در هر خانه
آشنا و نا آشنا هر که باشد حاضر نیست عاصی محرر و مولف این تاریخ را لطیفه بدل الهام شد که والد
بزرگوار آنجناب میر کریم الله خان موصوف خوابی که دربارهٔ روشن بودن چراغ جامع مسجد برهانپور
مشاهده کرده بودند فی نفس الامر حقیقت آن مسجد جامع مسجد بلده حیدرآباد بوده و چراغ ذات
بابرکات آنجناب بوده که در جامع مسجد بلده مذکور رخشنده بنیاد روشن شده تا این زمان که

سنه یکهزار و دوصد و پنجاه و هشت هجریه بضیای خود هزارها چراغ بشاهراه هدایت منور کرده است
و هر روز زیاده تر سکینه او تعالی شانه بفضل خود ذات گرامی و والای آنجناب را بسیار بسیار بسلامت
دارد که خلقت ممالکت دکن خصوصاً مردم حیدرآباد از پرتو جمال آنحضرت از آفات و بلیات مصون
و مامون اند آمین چون قلم را قوت تحریر صفات ملکیه آنجناب نیست از هزار یکی و از بسیار اندکی بقلم آورد

حضرت شاه جناب غلام جیلانی الحسینی

از اولاد امجاد حضرت خواجه بنده نواز گیسو دراز بزرگان آنجناب مانند آفتاب بجلوه ظهور در آمده
مدتی رهنمای شاهراه شریعت و طریقت و معرفت و حقیقت گردیده پرده برروی اظهار کشیده اند
و آنجناب از ابتدای سن رشادت و کمال عقل و کیاست مسند هدایت را زیب و زینت داده عالمی
را فیضیاب معرفت و حقیقت ساختند سبحان الله برگزیدگان خدا را فیض از مبدا فیاض است
ذات آنجناب آفتاب کمالات صوری و معنوی است که بذات فیض عام خود عالمی را منور ساخته در علم
عقلی و نقلی و عربی و فارسی یکتای روزگار و در کمال شعرگوئی و نثر آرائی مانند و مثل آنحضرت
بچشم انصاف دیگری بنظر نه آمد که تصنیف ها دارند شجاعت و سخاوت غلامان درگاه والاجاه آنحضرت
اند که گاهی از عتبه فلک رتبه جدا نمیشوند اخلاق پسندیده و افعال حمیده و فروتنی حال عجز و انکسار
و شفقت بر حال مظلومان و خبرگیری حال ایشان شبانه روز مد نظر عالم پرور آنحضرت است که احدی
ازین عنایات بینایات محروم نمیرود و در مقدمات کشف ظاهری و باطنی و کسب کمال خفی و جلی
و رموز دانی عالم دیگر که مراد از مشاهده مجاهده و معامله نفس بشری است ذات فیض آیات آنحضرت
ضیابخش مصباح هدایت و ارشاد و نور افروز شمع محفل ایجاد و بهر مطیع و منقاد است که زبان قلم از ارقام
حال بسجود دارد معهذا ذات عالیه درجات مکرمت آیات جناب حضرت شاه غلام صمدانی الحسینی

فرزند ارجمند مرتبہ بلند خلف الصدق آنحضرت پرتو جمال و جلال والد ماجد خود است کہ درین زمان
ابتدای عالم رشد و تمیز بجمیع صفات پسندیدہ برگزیدہ و خصایل حامدہ محمودہ آنحضرت را پیش نہاد خاطر
خویش ساختہ بعینہ درگرفتہ ستنشای روزگار گردیدہ قدم بر قدم النعل بالنعل مشہور آفاق نسیلے طاق
نہ رواق شدہ الحمد للہ والمنہ کہ عاصی سراپا معاصی را دست بدامن آن پاک دامن است او تعالی شانہ
سایۂ عاطفت عالی کہ در نفس الامر نمونہ ظل ظلیل رب الجلیل است تا ابدالدہر بر سر ما معتقدان بحال قایم
و دایم دارد بمنہ و کرمہ آمین

ذکر فضلا و علما۔ مولوی قطب الدین دہلوی

از خوبان روزگار در حق گوئی فرد کامل کہ برآنجناب ایشنے ختم شد دیگر ہیچکس بنظر نہ آمد در عہد حضرت
غفران مآب آن سید صحیح النسب عالی نسب نزاد از دہلی وارد بلدہ حیدرآباد گشتہ از کمالات خود در عرصہ
چند روز بار یاب حضور پر نور گردیدہ مشہور آفاق شد و نہایت پسند خاطر مبارک در آمدہ ہموارہ
مصاحب آنحضرت میبود و بعد رحلت جناب غفران مآب در عہد حضرت مغفرت منزل نیز در معالجات خاص
مامور بہ صحبت میر عالم بہادر معزز و موقر بودہ براست گوئی مشہور گشت کہ ہرگز در سخن حق خاطر داری
میر عالم بہادر مدار المہام سرکار نمی نمود تا بخاطر داری دیگری چہ رسد و بر آمد کار خلق اللہ از میر عالم
بہادر بسیار بعمل می آورد و میر عالم بہادر را نہایت محبت از راستی با مولوی صاحب موصوف بود در سنہ
یکہزار و دو صد و سی و چہار ہجری چون مزاج وہاج حضرت مغفرت منزل از وجع مفاصل بیمار گشت
و برای تبدیل مکان از دولتخانہ عالی بدولتخانہ قدیم تشریف فرما شدہ تا دو سال در آنجا اقامت
فرمودند دران ایام در دواخانہ سرکار مولوی صاحب مذکور و محی الدولہ عزت یار خان و معالج خان
و حکیم غلام حیدر خان شاگرد رشید مولوی صاحب مسطور و حکیم باقر علیخان ولد حکیم بخش خان مرحوم بادشاہی

و حکیم لطیف حسین خان و حکیم محمد اکبر حسین خان خلفان حکیم منان صاحب مغفور و حکیم رضا علیخان و حکیم
بنده علیخان لکهنوی و رام بهٹ و ونکٹ رام مصریان عیادگاه کهنه وغیره و این عاصی سراپا معاصی
مولف این تاریخ که شبانه روز باریاب حضور پرنور بود همه با حاضر بودند و هر روز صحبت عجیب و غریب
تا برخاست دربار و بیان نمیاند پس در همون ایام مولوی صاحب موصوف بعد داخل شدن حضور
پرنور بدولتخانه عالی در سنه یکهزار و دو صد و سی و شش هجری رخت هستی بسفر بستی بر بست
هر چند بی تکلفی و کسر نفس مولوی صاحب مذکور را نهایتی نبود مثلاً در سواری میانه خود سوار میرفتند
و غریبی در راه آمده گفت مولوی صاحب این وقت مرا میانه بسیار ضرور است بدهید همونوقت مولوی صاحب
از میانه فرود می آمدند و میانه را حواله سایل میفرمودند و هرگز ملال بر خاطر نمی آمد بلکه خوشنودی ظاهر میشد
پس هر وقت که منظور شان باشد بکار خود دارد و مولوی صاحب پیاده پا تشریف میبردند معهذا با حضرت
غفران منزل نیز همین بی تکلفی مکالمه مینمودند که مقدور مدار المهامی بود تا بدیگری چه باشد و آنحضرت
نیز پرداخت بسیار میفرمودند و الغرض مانند مولوی صاحب مغفور مرحوم هیچکس بصفات حقایق آیات بنظر
نیامد فرزندان آنجناب همه بصفات موصوف خصوصاً سید صاحب مهین پور خلافت آنحضرت ذکر ایشان
در احوال حکما خواهد آمد انشاء الله تعالی

مولوی میر ابوتراب فاضل

از مشاهیر روزگار مرتبه فضیلت آنجناب از درجات عالی درگذشته بدرجه اعلای اعلی رسیده که هیچکس
بمقابله آنجناب نبوده چون بزیارت حرمین شریفین فراغت حاصل نموده وارد حیدرآباد گردیده
همواره مشغول درس و تدریس میبودند میر عالم بهادر نیز مطالعه کتب فقه از آنجناب مینمودند علی هذا القیاس
هزارها در تلامذت آنحضرت مشرف اند اگرچه در ایام حیات والد عاصی حکیم باقر خان مسیح الدوله

حکیم الممالک برادر کلان عاصی خواجه عبد القادر خان شاگرد آنجناب بودند که با والد عاصی نهایت محبت
داشتند اما در عهد باریابی عاصی بحضور حضرت مغفرت منزل عاصی را نیز قانونچه ملا چمنی براسه درس داده
بودند زبان را و قلم را قوت و طاقت تحریر و تقریر آنجناب نیست لهذا اکتفا بر همین فقرات چند نمود
در هر علم حاشیه آنجناب و رسالها مشهور آفاق اند که خلق الله مستفیض می شود

مولوی صفدر اورنگ آبادی

از بزرگان عصر بودند چون وارد حیدر آباد شدند مرشد زاده آفاق عالیجاه بهادر بکمال اشتیاق
یاد فرموده مورد الطاف بیکران ساخته جلیس و ندیم خود فرمود علم عقلی و نقلی باین مرتبه داشت که
هیچکس چه مذاق گفتار و لطف تکرارش نمیرسید زاهد عابد حق گو اکثر ملاقات حضرت سید نور العلی صاحب
قبله فایز میگردید در علم حدیث شریف فرد کامل عهد خویش بود در سنه یکهزار و دوصد و دوازده هجر
بجنت خرامید فرزند خلف مولوی صاحب مذکور احمد صاحب از ابنای شود تا آثار رشد از ناصیه اش
ظاهر بود تا حین حیات پدر بزرگوار خود چند نسخه صرف و نحو خوانده بعد از ان بشوق ذات خویش
بجمیع علوم ادراک بهم سانید علی الخصوص در علم حدیث شریف مرتبه استحقاق از محدثان حرمین شریفین
حاصل نموده در ایام ماه ربیع الاول وغیره به فصاحت تمام در بیان مسجد حضرت قبله مرحوم مغفور جناب مولوی
سید نور العلی صاحب بیان میفرماید که خاتمت خدا داخل جنات میگردد و محدث حافظ عالم بذات
خود به جمیع اخلاق پسندیده موصوف و در برآمد کار اهل احتیاج سعی موفوره بجامی آرد عاصی را از
بزرگان رسوخ دلیست لهذا فقره چند بقلم آورد که گمان فضولی کلام نشود ⁜ ⁜ ⁜ ⁜

مولوی حیدر لکهنوی

از نام آوران علمای هند که سلسله بزرگان آنجناب به مولانا عبد العلی ملک العلما قدس سره میرسد

در بلدۂ لکھنو در فرنگی محل خاص مکان بود و باش اینجانب است والد ماجد آنجناب مولوی مبین مشهور
روزگار اند الغرض مولوی صاحب موصوف از لکھنو بزیارت حرمین شریفین رفته بعد حصول سعادت
طواف و زیارت و مراجعت در میان دریا شور گرفتار طوفان شده همه اسباب و کتب و غیره بغارت
داده در عالم بے اسبابی داخل بلدۂ حیدرآباد گردیده در یک مسجد وعظ بلیغ و بیان تفسیر آیات قرآن
شریف بعد ادای فریضۂ جمعه بآن فصاحت و بلاغت نمودند که تمامی اعزۂ سلطنت و همه حاضرین مسجد
محو حیرت شده لب به تحسین و آفرین کشادند در آن قصبه فساد مهدویان چنچل گوڑه
هنوز بوقوع آمده بود از اجماع سامعین وعظ آن جناب ثابت جنگ رسل صاحب
فرنگی وکیل صاحبان انگریز بخدمت مهاراجه بهادر گفته فرستاد که بسبب این مولوی اجماع کثیر بروز جمعه
که در یک مسجد میشود مبادا فتنه و فساد تازه بوقوع آید این چه مقدمه است دریافت فرمایند از راه خیرخواهی
دولت ادا نموده شد مهاراجه بهادر بعد دریافت حال که صرف هدایت خلق منظور است و هم تعقیبه از
وکیل مذکور باستصواب حکیم باقر علیخان و شرف الدین خان گردید و نیز بملاقات مهاراجه بهادر که
نهایت پسند کردند چنان مقرر شد که در مسجد جامع بلا اندیشه بیان مینموده باشند و بعد ایام چند
یکهزار روپیه ماهوار از سرکار و لهذا برای اخراجات مقرر شده هرگاه موافقت کلی با مهاراجه بهادر
بظهور آمد در عوض ماهوار جاگیر دوازده هزار روپیه موضع بیپامتی پٹیه و بورم پیٹھه و غیره دیهات سیر
حاصل متصل بلده عنایت گشت که به کارخانه امارت جلوه افزای ریاست گردیدند مختصرا آنچه که بیان
آنجناب بفصاحت و بلاغت بود خارج از اظهار و بیان است بروز جمعه در جامع مسجد یک وجب
زمین برای نشستن مردم از کثرت خلائق بهم رسیدن خیلی مشکل تر بود خصوصا در ایام ماه مبارک
رمضان اکثر بسبب وفور خلق الله صورت خانه جنگی بظهور آمده آیات قرآن شریف را با وضاع و
انواع و اقسام بیان میفرمودند مدتی همین طور اوقات عزیز خود را بسر برده بخوشحالی گذران اوقات نموده

باصبیهٔ حضرت سید نور الاصفیا صاحب مرحوم کتخدا گردیدند و باهمه امرا و خوانین اتحاد بهم رسانیده عزیز دلها گشتند از نزد امیر کبیر دو صد روپیه ماهوار مقرر بود و امیر الامرا امیر الملک بهادر نیز ماهوار می رسانیدند چون قضا و از دگر دید دفعتًا بعارضهٔ مهلکه رخت هستی بربستند و در سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و شش هجری به بستر جنت خرامیدند تا الی الآن مانند آنجناب احدی بنظر نه آمد جامع علوم عقلی و نقلی خوش لباس خوش مزاج طلاقت لسان را شرح و بیان نیست بحر مواج است که هزاران تموج موج بر موج می زد باینهمه با اخلاق پسندیده و اوصاف حمیده مشهور روزگار شب کتخدائی عاصی محرر اوراق تشریف آورده دعاها خوانده عطر گران بهادست مبارک خویش برخت طاش عاصی مالیده سرفراز فرمودند بعد رحلت آنجناب جاگیر و ماهوار بر اولاد تقسیم یافت نصفے به پسران خرد که از بطن صبیهٔ حضرت اصفیا صاحب اند و نصفی بنام مولوی ظهور خلف الصدق بزرگ مرحوم مغفور که احوال ایشان هم بقلم مے آید ٭٭

مولوی ظهور لکهنوی

خلف الصدق و مهین پور مولوی حیدر لکهنوی است احوال بزرگان اینخاندان در احوال مولوی صاحب مسطور بقلم آمد ایشان بعد انتقال والد خود بکمال بیقراری وارد بلدهٔ حیدرآباد شده بعد ادای ماتم تعزیت بملاقات مهاراجه بهادر رسیدند بهادر مذکور از فراست و خردمندی و ادراک علوم عقلی و نقلی و فصاحت بیان و طلاقت لسان و وجاهت شان بسیار بسیار خوشوقت شده قسمیکه با مولوی صاحب مرحوم شرائط اتحاد بجا می آوردند همچون طور با ایشان بسلوکها درآمدند و جاگیر دوازده هزار روپیه را تقسیم نمودند گذشت معهذا مولوی ظهور مذکور بآن لیاقت و برخورداری و سعادتمندی با والده خود و برادران خرد اوقات عزیز خویش بسر می برند که همه با هیچ جه جدائی را تصور نکرده مجموع مشاوره باهم باتفاق مو فور اند الغرض ذات مولوی صاحب مسطور مغتنم است درین عالم شباب به لیاقت

عمر صد سالہ رسیدن محض عنایت ایزدلیست بہر جمعہ موافق قاعدہ مستمرہ والد ماجد مرحوم خود در مسجد
جامع بنہایت فصاحت و بلاغت بیان کلام شریف و حدیث مینایند کہ اکثر در ماہ رمضان المبارک برای
برای نشست و برخاست کہیں نزدیکی منبر منجر بہ فساد میشود منجر بشمشیر و خنجر میگردد اگرچہ بیان
مولوی صاحب مرحوم مولوی حیدر صاحب لا بیان بودہ کہ تا الی الآن ہیچکس باین فصاحت و بلاغت
علے الخصوص در میان علمای حیدرآباد منظر نہ آمدہ اما ذات مولوی ظہور نیز بمقتضای الولد سر الابیہ
غنیمت است کم نیست با ہمہ اوصاف خوش خلق کشادہ طبیعت ہیچ فکر با ہر کس کہ محبت شود خبر
گیران حالش نہایت میباشند افعال حمیدہ الشان پسندیدۂ خاطر کہین و مہین علی الخصوص با مہاراجہ
بہادر بسیار الفت و محبت است کہ ہموارہ ذکر الشان بخوبی تمام بعبیر بیان می آرند -

مولوی کرامت علے

مستوطن خاص شاہجہان آباد از خوبان زمانہ بزرگان الشان نیز صاحب خدمات بودند و خود بذاتہ
در عملہ انگریز بہادر بخدمت شایستہ عدالت مامور بودند اما درین عہد میمنت عہد بندگان عالی متعالی ظلہ العالی
حضور پر نور ادام اللہ اقبالہ از وطن خویش وارد بلدہ حیدرآباد گشتہ بملاقات راجہ چندو لعل مہاراجہ
بہادر فایز گردیدہ بسیار بسیار پسند خاطر گشتند و بعد چندے بخدمت عدالت از پیشگاہ حضور پر نور بارياب
شدہ فایض گردیدند یعنے بہ عدالت بیرونجات بلدہ حیدرآباد با تمامی محالات و قصبات و قریات
وغیرہ از کشت و خون و اندرون بلدہ از دزدی و قطاع الطریقے مفسدان و خونیان و دیگر
امورات قضایای قصبہا وغیرہ اطراف و جوانب بلدہ مذکور و ممالک محروسہ سرکار مامور کاروبار اند و کچہری
عدالت در مکان اسلام بارٹی مقرر یافتہ با تمامی کارخانہ محولہ خود مصروف عدل ہستند اما آنقدر
سعی موفورہ و ادراک و استحقاق و دریافت ہر ہر معاملہ ادنی و اعلی جزئی و کلی بعمل مے آرند

که هیچ از خفی وجلی پوشیده نمی ماند بعد تحقیقات وثبوت امر حکم مطابق حکم شرع شریف میفرمایند وفضیلت علمی بدرجه ایست که از عقلے ونقلے سرمو مخفی نیست حضوری علوم را نهایتی ندارد سوای این باوجود جوهر ذاتی در اخلاق پسندیده وافعال حمیده ودوستی دوستان ومحبت محبان وطلاقت لسان وفصاحت بیان وخوش لباسی وخوش خوری وخوش اختلاطی فرد فرید روزگار شناگاهی روز چیزی از اطعمه لذیذه اختراع نوخود تیار کرده با اقربا وآشنایان ومحبان خورده وخورانیده محظوظ میشوند دل نمیخواهد که یک لحظه از صحبت مولوی صاحب موصوف جدا شود در برآمد کار احبا بدل متوجه عالی همت بذاته بجمیع صفات بزرگانه موصوف

مولوی اکبر

ساکن بندر مبارک سورت چون به پیشگاه حضرت خلیفة الرحمانی اکبرشاه بادشاه غازی الشرف اندوز دربار جهان مدار ظل الٰهی گشتند از فرط الطاف خاقانی وعنایات شاهانی بخطاب ملکی ودر والائی منصب مناسب سرفراز گردیدند وهرگاه با اسباب امارت از فیل واسپ وپالکی ودیگر اسباب لابدی خویش وارد بلدهٔ حیدرآباد گردیدند راجه چندولعل مهاراجه بهادر رکیال قدردانی مقدم گرامی را مقدم دانسته بمنزلی لایق فرود آورده بعد سیر وموقوره ملاقات سرو دست هفده روپیه روز بعنوان یومیه برای اخراجات ضروریه مقرر نمودند وچنان تذکر یافت که در مکه مسجد هر روز جمعه بعد ادای فریضه وعظ بلیغ میفرموده باشند وخلقت خدا البسیار جمع شده مستفیض سعادت میگردیدند معهذا سلسله بیعت قادریه دست بدست آنحضرت جاریست با اینهمه بسیار با اخلاق ارجمند واشفاق ولپسند خوش مزاج خوش تقریر وفصاحت وبلاغت کلام بدرجه تمام دارند حضور پرنور را نیز توجه بسیار بحال آنجناب است اکثر باستفسار احوال میپردازند که بجمیع اوصاف بزرگانه موصوف اند

سنه ۱۲۳۵ والد مصنف صاحب از نزد شاه غازی خلف عالمگیر شاه عالم است که در سنه ۱۲۳۵ هجری وفات نمودند فقط حرره میر احمد موسوی

مولوی محمود عالم

از جملهٔ محمودان زمانه مخصوصان دورانه استاد حضور پرنور ادام الله اقباله اند و در سینولا برای درس مرشد زادهٔ بلند اقبال حاضر اند در علوم عقلی و نقلی فرد کامل منتخب روزگار بکمال فروتنی بنهایت اخلاق مشهور و معروف اند

مولوی پیر احمد ولایتی

از ولایت پیشاور وغیره وارد حیدرآباد گردیده مشهور بلدهٔ حیدرآباد گشتند جامع علوم فضیلت آنجناب مانند آفتاب جلوه ها وار دکم بنظر آمد بلکه در سینولا در بلده فرد یکتای بی همتاست که سراپا مجسم باخلاق و فروتنی است اعتصام الملک بهادر عرض بیگی حضور در مکان خود فرود آورده برای کتب های معتبره خوانده اند الحال حسب الحکم حضور پرنور به نیابت شریعت پناه بلده حیدرآباد مامور گردیده اند

مولوی عبد العلی خان

فرزند ارجمند مولوی کرامت علی صاحب موصوف باوجود ابتدای شباب جامع علوم و منبع کمالات و اخلاق صاحب طبیعت کامل اَلْوَلَدُ سِرٌّ لِاَبِیْهِ عبارت از خان مذکور است الله تعالی بمراد دلی والدین سازند که سعادتمند دارین است و مولوی صاحب از اولاد حضرت جعفر طیار هستند

مولوی حافظ محمد شمس الدین فیض تخلص

از کاملان زمانه و عارفان دورانه فرد کامل و منتخب روزگار جامع علوم عقلی و نقلی منبع کمالات صوری و معنوی بزرگان ممدوح در عهد حضرت مغفرت مآب و حضرت غفران مآب بنوع توقیر و عزت تمام بتجربات لایقه مشمول عواطف شاهانه بوده بروقت موعود امر الهی را لبیک اجابت فرمودند معهذا خود آنجناب

از ابتدای شباب متوجہ بتحصیل علوم گردیدہ در عرصہ چند سال مشہور روزگار گشتہ مرجع خلایق گردید
کمالات حقایق و عرفان و استحقاق و ادراک شریعتے و طریقتے آنجناب از اشعار فارسی و ہندی
اردوی خاص از قصیدہ و غزل و رباعی وغیرہ آنحضرت مانند نور آفتاب تابان درخشان و ظاہر
است ہر ذی فہم کہ با دراک فہم خویش فکر کند بجان سخن رسد سوای این حسن اخلاق و تہذیب و مروت
و آدمیت از ملاقات آنجناب ہویدا میگردد در قراءت کلام شریف یکتای عہد خود تصانیف عربی
و فارسی و ہندی آنجناب مشہور آفاق ہستند در برآمد کار ارباب احتیاج بدی یاوری یا قدمے
یا قلمے مستثنای زمانہ اند کہ اینقدر خیلے مشکل تر است علی الخصوص درینوقت کہ پدر برائے پسر
زبان سعی و کوشش دراز نمیکند تا برای غیر چہ کند در علم حقایق و معرفت الٰہی نکاتی چند از زبان
آن واقف رموز خفے و جلے بوقت خلوص ملاقات بر می آیند کہ دل سقیم را رسیدہ میخواہد کہ ہمین
وقت از سینہ بر آید و ترک علایق کند و بہ معبود حقیقی خود وصلت جوید و دیگر از خیال بیہودہ
دنیا کنارہ گزیند الغرض ذات والای آنجناب مغتنم عہد است اوتعالی شانہ بسیار سلامت دارد کہ تخلص
فیض اسم با مسمے دارند عاصی را بدل رسوخ است مریدان آنحضرت نیز بسیار اند کہ بمراد دلی فائض گشتہ
اند اشعار آنجناب در تذکرہ احوال شعرا بتحریر خواہد آمد ان شاء اللہ تعالی کہ پہلو بمذاق خواجہ حافظ
شیراز میزنند

مولوی بسم اللہ

از ساکنان برہان پور در بلدہ حیدرآباد ورود فرمودہ در مسجد متصل شکر گنج شمس الامراء بہادر امیر کبیر
مقام گزیدہ بدرس طالبان علم پرداختند صرف متوکل صاحب اخلاق پسندیدہ خوش تقریر بہ جمیع
صفات بزرگانہ موصوف

مولوی عماد الدین حسین

از علمای نامور لکهنو جد اعلای ایشان استاد فردوس آرامگاه محمد شاه بادشاه دهلی بودند که در معاش ایشان پنجاه و دو ده دیهه از سرکار بادشاهی انعام بود حکام لکهنو مثل شجاع الدوله وغیره ضبط نموده تباه ساختند پس ایشان در عالم ابتدای شباب وارد حیدرآباد شده مورد مرحمت شهزاده آفاق سلیمان جاه بهادر گردیده ملازم سرکار گشتند و بمشاهره معقول سرفراز شدند و تا شرح سلم وغیره بدرس آنحضرت پرداختند بعد چند سال نوکر دهنین صاحب انگریز تعلقدار لست لک روپیه سرکار گشته بکار دار الانشاء معمور شده مدتی بادراک کلیات و جزئیات تعلقات لکهار روپیه شبانه روز مصروف مانده بعد برهمی تعلقات از صاحب مذکور خانه نشین اند در علوم عقلی و نقلی ممتاز و والد ایشان مولوی عطا حسین و جد ایشان مولوی محمد اعظم حسین و جد اعلای ایشان مولوی محمد عظیم ساکن قصبه لاهری از سرکار خیرآباد که استاد بادشاه بودند همه صاحب مدرسه و بتدریس خلایق معمور بودند تاریخ رحلت محمد عظیم مذکور اینست

چون محمد عظیم صاحب علم ✤ در جهان دیگری نموده تعلم ✤
سال نقلش چو از خرد جستم ✤ گفت هاتف برفت رونق علم ✤

مولوی مظهر

اکثر از ساکنان قمر نگر بودند و در آنجا نیز بخدمت شایسته دیوانی غلام رسول خان حاکم آنجا معمور بوده چون انقلاب طبیعت از طرفین بوقوع آمد بعد رحلت جناب حضرت مغفرت منزل وارد بلده حیدرآباد شده بملاقات مهاراجه بهادر راجه چندو لعل فایز گردیده پسند خاطر گشت و بمشاهره سه صد روپیه مبذول الطاف شده در سوال و جواب تعلقداران سرکار و درستی معاملات ایشان مقرر اند در جامعیت علوم و کمالات و قابلیت معاملات فرد کامل سلیم الطبع جمیع الاوصاف در سعی کارهای افتادگان روزگار بدل توجه دارند معهذا در بلده حیدرآباد از قدردانی حضور پرنور قریب یکصد علما و فضلا و ارباب علوم عقلی و نقلی بمشاهره های بیش از بیش القدر بتقدیر ملازم هستند نظر الطول کلام ذکر چندکس بتحریر آمد

مولوی بدرالدین

والد ایشان نیز از باشندگان هند اند وطن وارد حیدرآباد شده اقامت گزیدند شرح ملا و دیگر نسخه‌های
صرف و نحو و منطق بخوبی درس میدادند چنانچه قاضی و برادر کلان قاضی خواجه احمد خان نیز شرح ملا
از ایشان خوانده‌اند بعد چندی انتقال نمودند آنا خلف مرحوم بتحصیل علوم پرداخته بدرجه فضیلت
رسیده‌اند و در منصبداران سرکار بدرماهه معقول منسلک‌اند و همواره صحبت با راجه دهراج میدارند
در جمیع علوم فرد کامل روزگاراند الحال مدرسه جامع مسجد حیدرآباد از مولوی صاحب موصوف آباد
است و بس اعتصام الملک بهادر از ایشان استحقاق احادیث مشکوٰة شریف می‌نمایند

قاضی محمد ذوالفقار خان

قاضی بلده فرخنده بنیاد حیدرآباد فرزند ارشد شریعت پناه قاضی محمد شریعت الله خان مرحوم اند
آنجناب در عهد حضرت غفران‌مآب از بلده شاهجهان آباد وارد بلده حیدرآباد گردیده بعد رحلت قاضی
معین الاسلام خان باستصواب میر عالم بهادر و نواب اعظم الامرا ارسطوجاه مدار المهام سرکار رسیده
بایاب حضور پرنور گشته بسیار پسند خاطر مبارک شد بخدمت جلیل القدر قضارت ممتاز و مباهی
گردیدند و تا مدت حیات خود با مورات متعلق خویش آنچنان پرداختند که مورد تحسین و آفرین شاهانه
و مصدر الطاف خسروانه گشته مشهور آفاق شدند و انتظام عدل و داد بالضرورت صورت پذیر میگردید
که مزیدی بر آن متصور نباشد در سنه یکهزار و دوصد [illegible] جهان فانی را پدرود فرمود آنا محمد
ذوالفقار خان بهادر بعد رحلت پدر عالیقدر خویش از فرط الطاف حضرت مغفرت منزل بر مسند
نیابت رسالت سرفراز و ممتاز و مباهی گشته اعتقاد به نازک تر از میزان ادراک هر دو پله مخالف
یکدیگر سنجیده از حق و باطل بعدل تقدیری چنان تعدیل نمود که تا این زمان گاهی از زبان احدی

در ہیچ مقدمہ خرد و بزرگ حرفے غیر از شکر گذاری خداوند نعمت بگوش و ہوش ہیچکس نرسید تمامی خلقت خدا شاکر این عطیہ کبری و موہبت عظمی روز و شب بر زبانہا جاری دارد الغرض آنقدر وہ علما متقدمین و زبدہ فضلا متاخرین عہد حضور پرنور فرد فرید روزگار است کہ مثلش در اقلیم ہند و دکن بنظر نہ آمد تا بہ بلاد و امصار و اقالیم دیگر چہ بودہ باشد عالی منصبے بلند حوصلہ بر فکر اقربا پرور آل اندیش بجمیع صفات بزرگانہ موصوف

فتح اللہ بیگخان مفتی اول بلدہ حیدرآباد

از مدت مدید بخدمت افتای بلدہ معمور و کماہی رموز خفی و جلی فتوی و نکات آن مشہور روزگار و تمامی علوم عقلے و نقلے فرد یکتا و خبردار ماہیت ہر امر را آنچنان بزودی درمے یابند کہ سر مو ہیچ جہہ از ایشان پوشیدہ نمی ماند با ایں ہمہ خوش مزاج با اخلاق متوجہ بحقیقت فرد از افراد لشکر از صاحبان احتیاج بی شائبہ تکلیف دامی و درمے مساعی جمیلہ بکار می برند و بالطاف خسروانہ معمور خدمت خود ہستند

مولوی خواجہ شہاب الدین

ساکن بلدہ سرہند در عہد حضرت غفرانمآب وارد بلدہ حیدرآباد گشتہ باعتقاد و قدر دانی شمس الامرا بہادر امیر کبیر در مقبرہ تیغ جنگ بہادر مرحوم فرود آمدند و ہموارہ در مسجد آنجا با امامت نماز جمعہ پرداختہ مردمان ساکن درگاہ حسینی شاہ صاحب قدس سرہ السعادت حسنات جماعت جمعہ و عیدین فایز میگردانیدند و گاہ گاہی بملاقات اعزہ بر طبق دعوت در بلدہ آمدہ باز بمکان خود تشریف مے بردند در جامعیت علوم عقلے و نقلے فرد فرید روزگار و در امور شریعت و طریقت و معرفت و حقیقت مقتدای عصر جناب حضرت بندگانعالی مدظلہ العالی ادام اللہ اقبالہ اکثر پرسان حال ایشان بودہ

ملاقات هم فرمود بتواضع مسرور فرمودند و همیشه بخدمت برای اخراجات چهار روپیه یومیه فروگذاشت
نموده مقرر ساختند لیکن بزرگ زاهد عابد بتی گذار شبانه روز در عبادت معبود حقیقی خود را مصروف
داشتند بمعاملات دنیوی گاهی میل نه مبذول مینمودند در سنه یکهزار و دوصد و پنجاه و یک هجری بعمر یکصد
و هفت سالگی متوجه جنت گردیدند خواجه نجم الدین خلف الصدق آنحضرت در یومیه مذکوره مقیم
مقام والد بزرگوار خویش اند بجمیع صفات خاندان خود موصوف هستند

ذکر حکمای سرکار دولتمدار آصفیه حکیم معالج خان

عرف حکیم محمد ماه خان خلف حکیم معالج خان کلان المخاطب بمسیح الدوله ساکن اورنگ آباد که در
همونجا بمرتبه بلند فایز گشته رحلت نموده در باغ خانه خود متصل مکی دروازه بلده مذکور مدفون گردید
عاصی نیز بفاتحه مشرف شده است الابعد رحلت خان مذکور چون فیما بین برادران منافقت میراث
و جاگیر صورت بست خان مسطور از اورنگ آباد وارد حیدرآباد گشته در مکان والد عاصی به نسبت
اینکه سابق همشیره مشارالیه بازدواج والد در آمده بود و ازان عفیفه دختری یادگار بود فرود آمدند
و نیز شاگرد والد بودند و نسخه نویسی هم میکردند والد عاصی حکیم باقر خان مسیح الدوله حکیم الممالک
مساعی جمیله بکار برده ایشان را بدرماهه دو صد روپیه نزد امجد الملک بهادر ملازم گردانیدند و در حضور
پرنور عرض کرده فیصله منافقت برادران نیز بعمل آوردند بعد رحلت والد عاصی از کمالات معالجه خود نزد
شمس الامرا بهادر تیغ جنگ نوکر شدند و مشمول عواطف گشتند بعد انتقال بهادر موصوف بملازمت
اعظم الامرا ارسطو جاه مدار المهام سرکار رسیده همواره در حاضر باشان حاضر میبودند و بعد چندی روز
باستصواب اعظم الامرا ببار یابی حضور پرنور نیز مشرف و مباهی شده متعین مرشدزاده آفاق
سکندر جاه بهادر گردیدند و پسند خاطر مبارک گشته بمصاحبت در آمدند و به مراتب بلند رسیدند

درچندی

درحینیکه حضرت غفران منزل در سنه یکهزار و دوصد و سی و چهار هجری در دولتخانه قدیم تا دو سال رونق بخش کاشانه دولت بودند در دواخانه سرکار اجماع حکما بوده عجب صحبت عجیب و غریب روز و شب بود چنانچه در ذکر مولوی قطب الدین دهلوی بقلم آمد در آن هنگام که خان موصوف و عاصی باهم حاضر دربار فلک اقتدار و باریاب بودیم اکثر توجه دلی بحال عاصی داشتند عجب انسان خوش اختلاط خوش مزاج خلیق که اگر تمام عمر صحبت باشد انسان دل برداشته نشود و هیچکس بخوش اختلاطی خان معزز و عالی همت تا حال کم بنظر آمد در آخر سنه یکهزار و دوصد و سی و چهار هجری وفات نموده در درگاه برهنه صاحب مدفون گردید سه فرزند گذاشت که ذکر آنها خواهد آمد ❊

حکیم الحکما محی الدوله

نام اصلی اش عزت یارخان بهادر است خلف حکیم الحکما حکیم جعفرخان مرحوم که همیشه باریاب و مصاحب و مقرب حضرت غفران مآب بودند و حضرت تهنیت النسا بیگم صاحبه المشهور به مولی صاحبه والده ماجده حضرت غفران منزل کمال خدمت بزرگانه میفرمودند که ملایک صفت بودند از حضور پرنور و بیگم صاحبه موصوفه رخصت حرمین شریفین گرفته روانه مقصود شده بعد دو سال بازوارد بلده حیدرآباد گردیدند حضور پرنور و بیگم صاحبه ممدوحه بوقت روانگی و لبعد ورود بسلوک شاهانه مشمول عواطف ساختند و بخدمت احتساب بلده حیدرآباد و صدر الصدور مامور بوده همواره حاضر دواخانه محوله خویش میگشتند خلفش محی الدوله حکیم الحکما عزت یارخان بهادر اگرچه در حین حیات والد بزرگوار خود فارغ التحصیل جمیع علوم عقلی و نقلی و ریاضی و طب فارسی وغیره شده همواره مصاحب بندگان عالی میبودند اما بعد رحلت پدر عالیقدر بذاته بمعالجه خاص و مرشد زاده های بلند اقبال و محلات عصمت اختصاص میبود که احدی از حکمای عصر را سبقت بر آن مصاحب خاص نبوده

وبعد رحلت حضرت غفران مآب در پیشگاه حضرت مغفرت منزل نیز بدستور معهود معتمد کلی بودند چون
معمول مستمره قرار یافته که بوقت مبارک کردن گره سالگره حضور پرنور حضرت غفران مآب نظر بر تقدس
ایشان بدست مبارک حکیم جعفر خان بهادر بود که بزرگ ومقدس فرشته خصال بودند مینمودند هنوز
آن سلسله در حضور پرنور دام الله اقباله وعمره وسلطنته بحال وجاریست که بدست محی الدوله
احمد یار خان بهادر بوقوع وعمل می آید الله تقدس وتعالی رشته عمر بادشاه ما را برشته عمر خضر و
الیاس سال بسال گره تازه بتازه ونو بنو دهد که از عمر هر دو مرسل علی نبینا وعلیهم السلام لمحه ولحظه
کم نباشد آمین رب العالمین القصه چون دو سال کامل اتفاق رونق افزای حضور پرنور در دولت
خانه قدیم که متواتر بقلم آمده گردید عاصی در خدمت آنجناب شبانه روز حاضر بود بسیار توجه بحال
عاصی داشته نسخهای مجربه خود عنایت فرمودند وبه تعلیم مشق خط النسخ نیز سرفراز نمودند چون
شهادت که مرتبه خاص اولیاست در تقدیر بود بعد اخراج مهدویان در سنه یکهزار و دو صد و
سی ونه هجری بدست افغانان مهدوی ناحق وناروا بی شائبه تکلف چیزی بچیزی از عداوت
بالتقصیر دامی درمے سخنے قدمے قلمے هیچ نی لله بمجا شهید شده و در زمره شهدای بدر واحد واصل
وداخل گردیدند انا لله وانا الیه راجعون مفصل کیفیت سابق گذشت معهذا عجب انسان باکمال
هیچ کمال علمے وعقلے از آن منبع خرد خالی نبود سیر فکر بسر چشمه جابر بسیر خوراک کرد اشیای خوردنی
تکلفها مینمود مشغولیه بافراط تقسیم میفرمود در علم حدیث شریف از محدثان حرمین شریفین تحقیق
نموده بدرجه کمال رسانیده که احدی باستحقاق آنجناب نمیرسید در ایامهای متبرکه در مسجد خود حدیث
شریف بیان کرده خلقتے را داخل حسنات میساخت در علم ریاضی یکتای عهد تا حال مانند بهادر معز
پیدا نشده ونخواهد شد که انسان به محنت های بسیار ودراز بکمال یک فن میرسد جامعیت موقوف
بر عنایت مبداء فیاض است از خداوند نعمت بجاگیر حاصل وخدمت جلیل القدر صدر الصدور

واحتساب

واحتساب مشرف ومباهی بوده فرد فرید منتخب نایاب روزگار توان گفت سه فرزند گذاشت که ذکر ایشان خواهد آمد قبر شریفش بیرون دریچه بوبلی صاحب در حظیره صوفی صاحب است

محی الدوله احمد یار خان بهادر

خلف رشید عزت یار خان شهید موصوف است بعد شهادت پدر ذیقدر خود بالطاف و بنده پروری حضرت مغفرت منزل حاضر دربار فلک اقتدار گردیده بار بار بگشتن بخدمات موروثی سرفراز و ممتاز گشت و همواره بمعالجه خاص بذات خود و یا بعضے باتفاق حکمای دیگر نیز شریک بوده اجرای کار دواخانه محول خود میمود ند بعد دو سال بسبب انتقال شهزادی مرحومه فیروز بیگم که بعضے مخالفان بنوع دیگر بعرض رسانیده بودند از تغیری خدمات موروثی بخانه خود منزوی گردید چون اعلیحضرت بندگانعالی مد ظله العالی مسند آرای دولت بیزوال خداداد گشتند از راه بنده پروری باز یاد فرموده بدستور سابق بخدمات و جاگیر بعزت سرفراز کرده بخطاب محی الدوله افزایش عزت و حرمت نمودند او تعالی شانه تا قیام جهان سلامت دارد که بقول شاعر آبرو و عزت بخشیدند شعر قدر دان خود را بیفزای قدرش که هرگز نباید زپرورده غدر ⁂ الغرض خان معزز بکمالات ظاهری و باطنی با اخلاق پسندیده و حرکات حمیده خاندانی همواره بارباب حضور پر نور و حاضر دربار جهانمدار است وبس ⁂ ⁂

حکیم شفائی خان معتمد الملوک

از جمله منتخبان هند و دکن از وطن خود شاهجهان پوره به بنگاله و از آنجا به چینا پتن وارد شده در آنجا بشاگردی حکیم احمد الله خان هندی در آمده بمرتبه کمال علمی و عملی رسیده در عهد حضرت مغفرت منزل وارد بلده حیدرآباد گردیده باستصواب ولیم پالمر صاحب انگریز بملازمت راجه چندو لعل مهاراجه بهادر رسیده

بسیار بسیار پسند خاطر گشتند در آن ایام چند معالجه عمایدین سرکار چنان بخوبی تمام بظهور آورده که
مشهور نزد هر یک ادنی و اعلی رارجوع بجانب خان مسطور گشت لهذا مهاراجه بهادر نیز به معالجه
خویش مقرر نمودند از آنجا که تقریر علمی و قوت بیانیه به نهایت فصاحت و بلاغت داشت و آثار
رشد از ناصیه اش هویدا بود و تقدیر تائید نموده در چند روز معالجه ایشان بمزاج مهاراجه بهادر
باستعمال ماء الجبن برای غلبه صفرا موافق آمده پانصد روپیه ماهوار که مقرر شده بود بالای آن مورد
سلوک بسیار گردیدند تا اینکه با وجود بودن حکمای بسیار احدی را در علاج خاص مهاراجه بهادر
دخل نمانده همه منحصر به تجویز خان مذکور قرار یافت رفته رفته باریاب حضور حضرت مغفرت منزل
شده نیز بدرجه پذیرائی در آمد که گاه گاهی وقت ضروریه باریابی حضور پرنور مشرف می گشتند
و از پیشگاه بندگان عالی مدظله العالی بخطاب معتمد الملوک سرفراز و ممتاز گردید حکیمی بود بکمال علم و فضل
و کمال تیز فهم سریع النجات سیر فکر بلند حوصله بزرگ منش با اخلاق حمیده و افعال پسندیده بجاگیر
هفت هزار روپیه سوای یکهزار روپیه ماهوار نقد سلوک هزار روپیه و دو شالهای عمده و خلعت ها
مشمول میگشت و به جمیع صفات بزرگانه موصوف از عارضه ضیق النفس گرفتار حال خویش میبود
عاصی محرر اوراق را از فرط محبت سوجزئی نفیسی را حفظ کنانیده ذات نفیسی تمام و کمال برای
درس دادند و نسخه های مجربه خود بسیار عنایت نمودند در سنه یکهزار و دوصد و پنجاه و چهار هجری
از شدت وباد فنا گاه ودیعت حیات نمودند راجه چندو لعل مهاراجه بهادر را کمال افسوس ها دست داد که
چند روز و شب همین تذکره و تاسف خان مذکور در محفل ماند تا حال از هند مانند خان موصوف
به مجلس واردان دیار نشد که جامع علوم و اقسام بود صنایع و بدایع علمی داشت احدی از حکمای
عصر به علم و فضل او نمیرسید در خوش اختلاطی و معقول گوئی و خوش مزاج و تقریر علمی فرد فرید یکتای
روزگار بوده دو پسر داشت ارشد اولاد میر سلامت علی که در علم و فضل و شان ظاهری برادر رسیده

روبروی خان مسطور در عین عالم شباب بعارضهٔ اسهال کبدی انتقال نموده خان معز را فی الحقیقت
زنده عذاب در مرگ ساخت از وی یک پسر است دومی میر امانت علی که او نیز با وجود علم و کمال در جوشش
سپهگری آواره دشت و صحرا و کوچه بکوچه راسته و بازار شده در آوارگی بزیارت حرمین شریفین رفته
مشرف گشته بعد دو سال باز وارد حیدرآباد در حین حیات پدر خویش گردید و خود را بلباس عرب
می آراست و اسلحهٔ عرب که بر خود می بست بعد فراغت از دربار همراه عربهای چند و افغانان مهدوی
جوان جوان محله بمحله کوچه و بازار میگردید و خواهان خون ریزی می بود و دو سه خون هم از دستش
بعمل آمده بود که ورثای آنها با وجود مقدور و جمعیت همراهی خود بر عاجزنالی شفائی خان و پاس خاطر
مهاراجه بهادر که فرمود در عوض امانت علی فرزندش حاضر است بکشند پس مقدور کدام کس باشد که دعوی
خون نماید در گذر کرده معاف نمودند و در جلدوی آن بسر فرازیهای جاگیر و سواران و افزایش معاش
سرفراز شده محضر خون بهانمو بمهر اعزه نوشته داد نه محض بپاس خاطر مهاراجه بهادر که معالجه بهادر
موصوف در دست پدرش بود و معهذا بعد انتقال خان معز چون آوارگی مزاج او به مهاراجه بهادر
ظاهر بود و نیز خون یکی از وابستگان خادمات محلات حضور پرنور تازه بعمل آورده و ورثای مقتول
در حضور مستغاثی شدند حکم شد که هر جا پسر شفائی خان بنظر آید بکشند لهذا مهاراجه بهادر بسیار بسیار
تقید فهمایش نمودند که چند روز در جاگیر خود خاموش نشیند از جهل مرکب خود هرگز نه نشست و در کوچه
گردی قصور ننمود آخر الامر روزی متصل دروازهٔ علی آباد در مکان خود برای کشیدن مدک افیون که
آمده نشسته بود عرب مهاراجه بهادر خبرش شنیده در عداوت که بودند در گرفتند و سلاح از وی در خواستند
چون در دادن سلاح تقدر نمود آخر بوقت شب از ضرب بندوق در انداختند و یک پسر خود خان مسطور
دیگر که از زوجهٔ حیدرآبادی بود در بنولا جوان شده مهاراجه بهادر یکصد روپیه او را ماه بماه میدهند
و تمامی عیال اطفال خان مذکور را در ماه بماه ماهوارهای دیگر نیز میداده تاحال بآرام تمام داشته اند

وهمواره میگویند که مرا پاس خاطر روح شفائی خان بدل مرتسم است تا زندگانی من تکلیف با یشان نخواهد
رسید خاطر جمع دارند

حکیم باقر علیخان خلف حکیم محسن خان دهلوی بادشاهی

خان مذکور یعنی حکیم محسن خان که بزرگان ایشان حکیم ذکریا خان وغیره از بنده های بادشاهی بطناً
بعد بطن اند و تا حال سر رشته معالجه خاص بادشاهان هندوستان در اختیار برادران و اقربایان
ایشان است ایشان باختیار آب ودانه در عهد حضرت غفرانمآب وارد بلده حیدرآباد شده نزد
ظفر الدوله حال فرخ مرزا نوکر شده چندی اوقات بسر برد و بعد تباهی و کشته شدن فرخ مرزا
اعظم الامراء مدار المهام سرکار بقدردانی بسیار بدرماهه چهار صد روپیه نزد خویش داشت و مکانی برای
ایشان نیز مقرر نمود تا اینکه بار یاب حضور پر نور نیز گشته مورد الطاف شاهانه گردیدند و همراه حکماء
دیگر حاضر دربار میگشتند الغرض حکیم محسن خان بعد رحلت حضرت غفرانمآب و اعظم الامراء تا حین حیات
خویش بجناب حضرت مغفرت منزل باریاب و شریک معالجه خاص با دیگر حکما میبود در روزی در سنه یکهزار
و دو صد و سی و سه هجری که خان معزز در خلوت مبارک برطبق معمول حاضر بود که دفعتاً مزاج از هوا ی
مختلف دگرگون شده در افتاد خدمتگاران اندرون میانه سواری انداخته بخانه اش بردند
قریب کالی کمان چار کمان روح پرواز نمود اما باقر علیخان که در حین حیات والد خود فارغ التحصیل
صاحب تجربه طبی بود و بعد رحلت پدر بزرگوار خود حاضر دربار جهاندار گشته بمرتبه بلند باریابی فایز گردید
و نزد مهاراجه بهادر نیز مورد الطاف بوده همواره بمصاحبت ماند دو سال چون رونق افزای حضور
پر نور در دولتخانه قدیم واقع شده بود که بارها بقلم آمده باقر علیخان در مجمع حکما هر روز در دواخانه
حضور حاضر میبودند و اکثر باریاب میشد و عاصی که شبانه روز باریاب بود بخدمت خان معزز حاضر بوده استفاده مینمود

کرساتی

که سابق شرح ملا و طب اکبر و دیگر کتب طب بعاصی درس داده بودند چند بار جناب حضرت مغفرت
منزل سوالات علم طب امتحان مسطور میفرمود و ایشان از عدم وقفیت مزاج مبارک بطریقه خود که معروض داشتند
بدریافت حضرت نمی آمد لهذا عاصی اکثر مصلح طرفین میگردید پس بارها خان معز پیش اعزه نقل میکرد
و خوشنود میشد و میفرمود که هر چند من استاد ایشانم اما در حسن تقریر و فهمایش مزاج مبارک
حضور پرنور ایشان استاد من هستند اگر ایشان درمیان نمی بودند من مورد غصه حضرت میشدم
اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لَهٗ وَارْحَمْهُ وَاَنْتَ خَیْرُ الرَّاحِمِیْنَ عجب انسان بامزه خوش اختلاط نیکذات مدت مدید
عاصی مفرح القلوب در دواخانه دوباره یاد گرفت و نسخه نویسی بجناب حکیم صاحب مرحوم مغفور محسن علیخان
مرحوم نمود لکن باقر علیخان حکیمی بود جامع علوم عقلی و نقلی کامل فنون و صنایع و بدایع علم
دیگر خان معز و مولوی حافظ عبد الکریم شهید و غلام حسین خان مدت بسیار هم سبق بوده نزد قاضی
بلده محمد یوسف خان المخاطب بشریف الله خان تحصیل علوم نموده در محفل مهاراجه بهادر شفا بخان
را انیسه باقر علیخان موصوف بود در عهد حضور پرنور بندگانعالی مدظله العالی در سنه یکهزار و دوصد
و چهل و شش هجری بملک باقی خرامید تا بودن حکیم محسن علیخان مذکور در قید حیات فرش چاندنی
و مسند در خانه حکمای آنوقت بنظر عاصی سراپا معاصی در آمده که رسم در خانه همه حکمای آن عصر بود
دیگر در خانه هیچ حکیم ندیده و نمی بیند که این رسم از حکمای هندی بالکل متروک است حکیم صاحب
موصوف محسن علیخان فرشته بود که در صورت انسان ظاهر شد خلف دومی خان مرحوم
قاسم علی خان در علم طب مستعد اما در عالم شباب بوطن خود رحلت نمود از ایشان سه فرزند
لایق بجاگیر موروثی سرفرازند مهین پور واجد علی خان حاضر دربار و معمور کار دربار سرکار اند
و میان مسعود نام پسر سومی حکیم محسن علی خان نیز در ابتدای شباب قضا نمود و میان بار علی پرورده
خان معز تا حال بهر حال حاضر است و بس

حکیم صادق حسین خان المعروف بحکیم منا الضاحب

نبیرهٔ حضرت وجیه الدین عارف که منطق الطیر حضرت فرید الدین عطار را از زبان دکهنی بکمال عرفان طرح
نموده‌اند که مشهور آفاق است و بسیار مردم معرفت خواه فائده ازان بر داشته‌اند همه مملو از عرفان
است خان معز در عهد حضرت غفران مآب از قمر نگر کرنول وارد حیدر آباد گشته اول نزد شمس الامرا بهادر
تیغ جنگ ملازم گردید بعد رحلت بهادر موصوف در زمرهٔ حکمای سرکار دولتمدار منسلک گشته باریاب
حضور شده بمواجب دو صد روپیه ششین دیوڑهی مبارک زنانه گردیدند حکیمی بود مستعد بعلم حکمت
و صاحب تجربه بزرگان خود از آنجا که در دل خویش محبت جناب حسنین علیهما السلام کامل داشت اتفاقاً
در قلعهٔ کرنول مداری محلدار نامی تعزیه جالدار بکمال نزاکت و نفاست تیار کرده استاد نموده و فخر
میکرد که اینکار نازک تر و مصفا از دست هیچکس بر نخواهد آمد بسیار کسی سعی موفوره نموده بمراد کار نرسیده‌اند
و منفعل گردیدند حکیم منا الضاحب هر چند این مقدمه بدعت است ما را هم شاید آنا چون شما دم
انا و لا غیری میزنید انشاءالله تعالی سال آینده منتظر شما خواهد آمد پس ایشان شروع در نقش مشبک
کاری ایسے جال کندی نموده در سال دیگر در عشرهٔ محرم بآن صفائی و باریکی و نازکی تیار نموده
استاد کرد که جال تعزیه مداری محلدار از نظر باریک بینان در افتاد تا بودن خود در قلعه مذکور سال
بسال تیاری تعزیه مینمود و در بلدهٔ حیدر آباد نیز بر طبق عادت معهود جاری داشت که بعد فراغت
از حاضر باشی دیوڑهی مبارک و طعام از دو پهر روز در مکان خویش تیاری آن از جال کندی بدست
خود معمول داشت که تا قریب مغرب بهمین کار مصروف بوده به بیماران نیز توجه میکردند بعضی مردم که
از حال خان معز خبر ندارند گمان می برند که شاید مذهب ایشان شیعه بوده باشد که بدینکار سرا پا
مصروف اند معاذالله خان مسطور خاص بر طریقه بزرگان خود اهل سنت و جماعت بودند

که هرگز شک و شبه دران نیست معناطرفه اتفاق اینکه ابتدای سال ورود که درچوبهری کوچه فرودآمده
تعزیه استناد نمود اعظم الامرا ارسطوجاه مدار المهام سرکار مشتاق شده بمکان ایشان آمده به نظر
انصاف دیده محظوظ شدند و دوصد روپیه نذر نهادند و در پیشگاه حضرت غفرانمآب عرض کردند
آنحضرت بکمال اشتیاق بند و بست راسته کلان چار منار و مکه مسجد تا دولتخانه پنج محله از کثرت
خلایق که مبادا انبازگی آن آسیبی رسد کنانیده تعزیه مذکور را برور شهادت روبروی بنگله برآمده
معمولی خود در جلوخانه محاذی آن نهاده تا چهار پنج گهڑی خوب ملاحظه کرده پانصد روپیه نذر
گذرانیدند و دوصد روپیه معمول شد که سال بسال در عشره محرم الحرام از سرکار میرسیده باشد
چنانچه تا حال جاریست امر نادر اینست که اندرون تعزیه که کار نازک جال بر کاغذ باریک لیسان حباب
است روشنی چراغهای روغن جا بجا قریب یکصد و پنجاه چراغ روشن میکنند و هیچ جا داغ
سیاه دوده روغن نمی افتد و نیز در طاقچه هائے مکان اثرے از سیاهی دوده چراغ نمے آید
اینهم از جمله نادرات است پیش از رحلت حضرت مغفرت منزل در سنه یکهزار و دوصد و سی هجری
در مکان خود اندرون دروازه کلان محمد جمال خان لوهانی متصل حسینی علم که در همون مکان تعزیه
هم استناد مینمود از عارضه لقوه و فالج و دلیعت حیات کرده در حظیره قبور روضه حضرت شاه موسی
صاحب قادری مدفون گردید فرزندان خان معزی لطیف حسین خان که روبروی پدر بزرگوار
خود بمعالجات پرداخته همواره در حضور حضرت مغفرت منزل باریاب گشته باتفاق دیگر حکمای سرکار
خاصی نیز حاضر بوده اوقات بسر برده کار تعزیه سال بسال بذات خود میکرد و معمول از سرکار میبافت
عجب مرد خوش اختلاط با مزه کامل فن خود بتاریخ دوازدهم محرم الحرام سنه یکهزار و دوصد و پنجاه
و پنج هجری رحلت نموده در حظیره قبور روضه منوره حضرت میر ابجی خدانما که گنبد کمری مشهور است
مدفون گشتند چون پسر نداشت معاش نماند دومی محمد اکبر حسین خان که ایشان از پیش والد خود متوجه علوم بوده

در علم طب و معقول و منقول بهرهٔ کامل بهم رسانیده در پیشگاه حضرت مغفرت منزل تا هشت سال در معالجات
خاص حاضر مانده بعد رحلت فیروز بیگم صاحبزادی چند روز در خانهٔ خود منزوی گردید و بعد از انتقال
آنحضرت طرفه ماجرا روی داد که خارج از عقل و هوش است یعنی شبی بخواب دید که شخصی بزرگوار می‌فرماید
که محمد اکبر حسین و عمر شما شش ماه باقی مانده اند الحال هم هوشیار و خبردار بوده متوجه بخدای خود
شوید چون صبح روشن شد سخن بزرگوار تاثیر تمام نموده دل از دنیا برگشت و خیال موت و عاقبت
بعینه معاینه گردیده کار بجائی رسید که از تمامی ضروریات و احتیاجات و لذات برخاسته خاطر شده
شب و روز به تلاوت قرآن شریف و دلائل الخیرات و حصن حصین و ادعیات ماثوره دیگر و نمازهای
نوافل و تهجد بسر برده بهیچ طرف دیگر رغبت نه نمود و اکثر خاموش می‌نشست هرچند والده و برادران
و فرزندان خاطرداریها و آشنا و محبان دلداریها کردند که شما چرا اول خود را در خواب و خیال که اعتبار
ندارد برگردانیده باین صورت خاطر بسته اند کدام خواب مطابق رویا بظهور می‌آید بباید که متوجه
دربار شوند و دل خود را بطرف امور دیگر تفریحات متوجه نمایند هر قدر بسیار دلایل عقلی ذهن نشین
کردند کمتر فائده مترتب گشت و روز بروز تصور آن ماشیئی زایده صورت گرفت تا اینکه ایام شش ماه
باختتام در آمد چون وقت موعود رسیده بود و فقتا درد سر پیدا شده بیقرار ساخت چون برادران
بمعالجه پرداختند عاجز شده فرمود مرض دیگر و علاج او دیگر بسکنید مختار اند آخر همون درد سر بتاریخ
ششم ماه ذی الحجه سنه یکهزار و دو صد و پنجاه سه هجری بوقت سه پهر روز گذشته روح ایشان
متوجه بجای خویش بسیر جنان خرامید در وعده شش ماه یک روز کم و زیاد نشد ازین مقدمه
عجیب و غریب خلقت خدا در تعجب درآمده در خطیرهٔ درگاه بهته صاحب سر راه مدفون ساختند
نهایت فرد کامل بجمیع صفات موصوف بود فرزندان مرحوم اولین محمد نعیم الدین خان بهادر صاحب خطاب
و منصب و جاگیر بسرکردگی پانصد منصبداران و تعلقه یک لک و هشت هزار روپیه محال چنور و باده پور و غیره

در عوض

در عوض تنخواه منصبداران از پیشگاه خلافت سرفراز و ممتاز نهایت مرد دانای روزگار با وجود
سن شباب در امورات درباری کارهای نمایان بظهور آورده سررشتهٔ منصبداران را که خرابی
بسیار بودند چنان بجلوهٔ انتظام آورد که مورد تحسین و مصدر آفرین از خلق الله و مدار المهام
است و با برادران و آشنایان و اقربا کاربه محبت و دلی نموده همه را از خود راضی و شاکر دارد
و همواره حاضر دربار جهاندار و از نزد مهاراجه بهادر نیز بخدمات شایسته دیگر معمور و دومی محمد احسن الدین
المعروف بحسینی میان که ایشان را در آغوش فرزندی برادر حیدری خود حکیم علاء الدین خان
به منت و خواهش شان داده بودند و خان مذکور نیز در طلاقت لسان و متهید بیان کمال
داشت و تا زندگانی خود مقرب حضرت مغفرت منزل بوده انتقال نمود پس پسر مذکور در صغر سن
متوجه تحصیل علم گردیده الحال صاحب مطب و معالجه تجربهٔ بزرگان خود و در سررشتهٔ منصبداران
سرکار بدیاه به مشغول منسلک در جمیع خوبیها موصوف است سیومی محمد عبد القادر که مشهور بنواب
در منصبداران سرکار ملازم و در علم فارسی و انشاء هندی وغیره ربط تمام دارد خوش مزاج نهایت
سعادتمند معهذا دو فرزندان دیگر حکیم مینا صاحب مرحوم مذکور یکی محمد قمر الدین خان که در سررشته
منصبداران سرکار سرفراز و در معالجات محلات وغیره معمور با نزد معظم الملک بهادر خلف شمس الامرا
بهادر امیر کبیر خیلی معالجه ایشان پذیرفته است و دومی محمد وجیه الدین خان المعروف به داداميان
صاحب ایشان نیز در سررشتهٔ منصبداران سرکار بدیاه به مشغول ملازم سرکار اند لکن از معالجه تمامی
امرا و غربا و فقرای حیدرآباد فرصت لمحه با ایشان نیست همواره مصروف خدمات بزرگان شبانه روز
با همه نهایت اقربا نواز صاحب سلوک مخفی با همت فرد فرید عصر است خدا بتعالی فرزندش را در سایهٔ او بعمر طبعی رساند

حکیم رضا علیخان

ولد ارشد حکیم محمود خان مرحوم است که در عهد حضرت غفران مآب وارد حیدرآباد شده

در سلک ملازمان سرکار منسلک گردیده بدرماهه دوصد روپیه سرفراز گشت و به معالجات خوب میرسید واکثر نزد شمس الامرا بهادر تیغ جنگ نیز حاضر و نزد ارسطوجاه دخیل معالجه بوده در سفر شورا پور همراه رکاب سعادت مرشدزاده آفاق سکندرجاه بهادر میبوده بعد مراجعت ودیعت حیات نمود حکیمی بود مستعد علوم و در فن خویش معالجه بر طریقه بزرگان میکرد بعد ارتحال ایشان حکیم علی رضا خان مذکور رشید بهم رسانیده در مختاری مهاراجه بهادر شریک معالجه ایشان بوده زمانه موافقت کرد تا بودن شفائیخان بمجلس راجه دخل کلی نبود هرچند بسیار اطبا حاضر میبودند و در حضور پرنور نیز همواره حاضر دربار با حکمای دیگر میبوده باهم شریک حال یکدیگر ماند معهذا درین ایام نزد شمس الامرا بهادر امیر کبیر بسیار باعزت وآبروست که از فات خود عاقلانه بسر میبرد و بدرماهه دوصد روپیه معمول صاحب تصانیف و جامع علوم خصوص در فن طب فرد منتخب است با اینهمه خلیق الطبع عمیم الاشفاق در بنولا که سنه یکهزار و دوصد و پنجاه و هشت هجریست نزد مهاراجه بهادر معالجه خان مذکور و حکیم عافیت طلبخان که شریک غالب اند بسیار منظور است و حکیم میر صفدر علی بعد رحلت شفائیخان مرحوم نیز دخل کلی دارند

حکیم غلام حسین خان شاهجهان آبادی

از جمله سرخیلان علمای عصر و فضلای روزگار فضیلت خان معتبر درین عهد بیمثل است و در معقول و منقول و دیگر علوم و فنون بحر مواج است که پایان ندارد قلم را طاقت تحریر و زبان را قوت تقریر فضایل و کمالات ایشان نیست همین کلمه بس است که مثل خود ندارد چون وارد این دیار دکن گردید راجه گوبند بخش بهادر بکمال قدردانی تا معمور بودن انتظام صوبه برار و اورنگ آباد و معاملات لشکر فیروزی سالها بدرماهه پانصد روپیه همراه خود داشت قدردانیها و سلوکها نمود و بعد مراجعت

از لشکر مهاراجه بهادر راجه چندو لعل بخدمت عدالت العالیه از حضور پرنور سرفراز گشتند بنده معمور خدمت مذکور داشته اند که شبانه روز در فیصل قضایای ساکنان بلده حیدرآباد از روی احکام شرعی مصروف اند متعهد اند که در مروت و آدمیت و قدرشناسی انسان و اهل کمال و سلوک با اقربا و احباب و توجه بحال غربا عدیم المثال و کریم الخصال و عمیم الاشفاق توان گفت در حضور پرنور مرتبه عزت و آبرو دارند و همواره حاضر دربار فلک اقتدار اند درین زمانه که سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و هشت هجریست احدی در دیار دکن بفضیلت و حکمیت و کمالات علمی خان معزالیه نمیرسد حال هند منحصر بر استحقاق است و بس

حکیم عافیت طلب خان

خلف حکیم شفا طلب خان ساکن بندر مبارک سورت که در عهد حضرت غفران مآب همواره متعین مرشدزاده آفاق عالیجاه بهادر بودند حکیمی بود ذی استعداد در عهد خود از جمله حکمای عهد بوده در ایام تباهی مرشدزاده آفاق عالیجاه بهادر رو بآخرت نمود اما عافیت طلب خان بعد سعی بسیار و محنت دراز در زمرهٔ حکمای مهاراجه بهادر بماهیانه پنجاه روپیه و بعد از ان باضافه پنجاه روپیه و من بعد بجاگیر چهار هزار روپیه ذات و پانصد روپیه ماهوار نقد و انعام فایز گردیده نام آور گشت حکیمی است بسیار تیز فهم و بسیر فکر صاحب تجربه بزرگانه خوش اخلاق تا از و بیخی اش مشهور تر است

حکیم مسیح الزمان

ولد معالج خان اول نزد چنداجی ماه لقا بای مصاحبت بسر رسانیده نزد راجه راو رنبها جیونت بهادر نوکر شده حاضر ماند و پس از ان نزد مهاراجه بهادر دگاه گاهی در حضور پرنور بر طبق ارسال

بهادر مذکور حاضر میگشت در یمولا بخطاب مسیح الدوله سرفراز گشته بسیار بسبب پیرانه سالی اختلاف حواس دارد و از پسران نا اتفاق محض دیده جان بلب است که پسران از تنگدستی عاجز آمده مشهور بنجاست کرده اند الغرض آدم معتاد است زیاده مصرف نیست هرچه میکند به معتاد میکند چون عمرش قریب هشتاد سال رسید خانه نشین گردید اما هیچ حواس ندارد ؞ ؞ ؞

حکیم سید صاحب

فرزند کلان مولوی قطب الدین دهلویست از وقت سن صغر به تربیت پدر بزرگوار خود در آمده بجمیع علوم بهره ذاتی برداشت و مشهور آفاق گشت بعد رحلت مرحوم خود چندی بجناب مرشدزاده آفاق صمصام الملک بهادر معزز و مصاحب بوده بعد ازان بارباب حضور پر نور گردیده همواره بکمال الطاف شاهانه حاضر دربار جهانمدار است بسیار شگفته مزاج در علوم عقلی و نقلی فرد کامل روزگار و از خوبان زمانه و در کار و بار معالجه غربا و محتاجان بدل متوجه و در فیض رسانی و ترحم بر ارباب احتیاج یکتای عصر از سرکار بدرپایه چهار صدروپیه سرفراز و همواره بارباب و معالج خود بدولت و اقبال حضور پر نور معمور و منظور نظر کیمیا اثر صاحب مطب و او و بات از نزد خود بغربا میدهد و با فیض است بجمیع صفات بزرگانه موصوف

حکیم میر معصوم علیخان

خلف دوم حکیم معالج خان مرحوم است تا رحلت پدر خود در خانه خویش بوده معالجه میکرد و نزد راجه خوشحال چند بهادر و بعد ازان نزد راجه او جاگرچند رای بهادر بمعالجات معمور بوده معالجه در سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و شش هجری بعالم باقی خرامید نهایت مرد با صاحب اخلاق و با وصاف حمیده خلف مرحوم میر لطف علیخان بجای پدر بجاگیر موروثی سرفراز و حاضر دربار جهان مدار و بفن خود هستند

حکیم

حکیم میر جواد علیخان

خلف سیومی معالج خان مرحوم در وقت حیات پدر خود در جناب بندگانعالی مدظله العالی لعالم مرشدزادگی حاضر بوده بدواخانه سرفراز ماند و بعد سریر آرائی آنحضرت بدستور بجدمت مذکوره سرفراز و معمور است و بجاگیر موروثی قدیم سربلند آدم بسیار معقول در تجربه های بزرگانه علم طب معمور بهره کامل دارد و در حکمای امیرکبیر نیز شریک معالجات اما از راه نمک حلالی نمیخواهد که در کارخانه امیرکبیر سوای ذات خود حکیم دیگر نوکر شود یا کسی صاحب کمال دیگر براه کار و مقصد خویش رسد کمال گرانی خاطر او شود

حکیم مولوی سید ابراهیم

از فرزندان مولوی قطب الدین مرحوم مذکور از بدو شعور در مرشدزادگی حضور پرنور حاضر مانده معمور کار فن طب بوده نام آور گشت در ینولا صاحب خدمت دواخانه از فرط الطاف شاهانه بدرماهه دوصد روپیه سرفراز و ممتاز عجب انسان با اخلاق که از ابتدای شباب صفات بزرگانه دارد

حکیم میر کاظم علی خان

در عهد حضرت مغفرت منزل از گوالیار که در نوکری دولت راو سندهیه بدرماهه سه هزار روپیه ماهوار ماه بماه نوکریش بود بسبب ناموافقت با پسرش وارد حیدرآباد گردیده راجه چندولعل مهاراجه بهادر نیز بدرماهه سه هزار روپیه در سرکار دولتمدار ملازم داشتند معالجه خان مذکور فیمابین دیگر حکما و اطبا میکنند بالاتر از آن نبود اما اخلاق و کشاده دستی و بلند همتی و سلوک با ارباب احتیاج بالاتر همه خوبیها بوده بعد دو سال چون کشش از آنطرف بسیار شد باز روانه آنجا شدند و بخوبی خوب اوقات بسر میبرند

احمد اللہ خان

در عہد حضرت مغفرت منزل از قمر نگر کرنول وارد حیدرآباد گشتہ نزد مہاراجہ بہادر ملازم شدہ مدتے در تعیناتے رای بال چند کلان بودہ فوائد کثیرہ برداشت در ہیولا بخدمت بہادر موصوف حاضر مرد خداپرست صاحب خیرات اوقات خمسہ خود را در عبادت الٰہی و تلاوت قرآن شریف بالحان داؤدی و خدمتگذاری فقرا بسر بردہ در تصور بہرۂ کامل بکار بردہ مشہور روزگار است و در معالجات غربا توجہ دلی داشتہ از دوا و غذا بذاتہ مسلوک صاحب جاگیر ہموارہ مورد الطاف سرکار دولتمدار

حکیم شاہ علی

از کرنول وارد حیدرآباد گشتہ مدتی در رفاقت شاہ بہار الملک مرحوم بودہ فوائد کثیرہ حاصل نمود در ہیولا بملازمت مہاراجہ بہادر بدرماہہ یکصد و پنجاہ روپیہ متعین راجہ دہرم راج بہادر است دو بار بحرمین شریفین رفتہ سعادت دارین حاصل کردہ باز بحیدرآباد آمدہ چون یک خلف رشید بزرگ او عباس میان نام کہ چراغ دودمانش بود از وی بادر عین جوانی قضا نمود مشار الیہ را دنیا از نظرش در افتاد الحال بحال فقیرانہ ناچار زندگانی میکند مرد صالح الاوقات و بہ فن خود کامل و منتخب است ٭ ٭ ٭

حکیم بندہ علیخان

در عہد حضرت غفران مآب از ہندوارد دکن گشتہ در ناگپور بادختر حکیم آفتاب کہ رحلت کردہ بود منسوب شدہ در حیدرآباد آمدہ باستصواب جعفر یار جنگ کوکہ بارباب حضور حضرت مغفرت منزل گردیدہ بدرماہہ پانصد روپیہ سرفراز گشت بعد مدت در سنہ یکہزار و دو صد و بست و پنج ہجری برای معالجہ بالاراجہ پسر رگھوجی بہوسلہ کہ زائل البصر بودہ بہانہ ملاقات خویشان و زوجہ خویش از حضور رخصت یک سال حاصل کردہ عوض یک سالہ ماہوار خود را از خزانہ سرکار گرفتہ بناگپور رفتہ سال در آنجا اقامت نمود کہ راجہ مذکور بنج ہشت ہزار روپیہ مساعدت فرستادہ بود چون مدت دو سال

ازادہ از ایام پروانگی درگذشت متصدیان دفتر سرکار سہم نویسی ایشان را از دفتر برآوردہ
درانداختند و بعضے مردم مشہور کردند کہ حکیم بندہ علیخان در ناگپور قضا نمود ہرگاہ مشارالیہ
بازوارد حیدرآباد شد جعفریار جنگ بہادر کوکہ سے سوفورہ بکار بردہ بشرف ملازمت حضور پرنور
رسانیدہ بدرماہہ سابق بحال کنانید کہ ہردو باہم ضیعہ اخوت خواندہ بودند معہذا مدتی تا زندگانی
جعفریار جنگ درخانہ اش معہ زوجہ خود کہ ہر یک بکمال علیحدہ داشت فرود آمدہ بعد رحلتش
بمکان دیگر اوقات خود در راگ و رنگ بسر و تنبیع بسیار داشت دفعتاً در عالم کیفیت روح پرواز
نمود انچہ داشت پسر او در جلو آوارہ ساخت حکیمے بود در علم دست کاری چشم فرد کامل خوش مزاج
در پٹہ سازی مصروف در شعر ہندی و پٹہ ہا سر خوش تخلص میکرد خدمت فقیران بسیار مینمود ہموارہ
مسرور بودہ گفتگوی بامزہ داشت خوش لباس خوش خوراک دوا بآن نفاست بدست خود
تیار میساخت کہ دل بی اختیار میخواست کہ بنوشد در سنہ یکہزار و دوصد و سی و شش ہجری
بعالم باقی خرامیدہ در درگاہ برہنہ صاحب متصل مقبرہ جعفریار جنگ مرحوم کوکہ مدفون گشت

حکیم میر صفدر علی

داماد شفائی خان اول نزد راجہ گوبند بخش بہادر حاضر بودہ بمعالجہ معمور شدہ اوقات عزیز
خویش بسر برد بعد رحلت خان مذکور و ور ود راجہ مذکور نیز در خدمت مہاراجہ بہادر بعلاج معمور است
چون ہمہ ادراک علوم از شفائیخان مذکور بود در بنولا گویا ذات شفائیخان خود موجود است
بسیار صاحب اخلاق خوش اوقات در علوم حکمت وغیرہ فرد کامل دربنولا ناموری خاندان خان
مرحوم از ذات ایشان است مرد سلیم الطبع بتہذیب اخلاق مشہور و در علوم ضروری نیز
کامل معالجہ بطریقہ خان مرحوم میکند بسیار
آدم نیک خصال

حکیم بنده حسن

ولد آخاد ولد در تلامذت حکیم شفائی خان مرحوم نسخه های عربی و فارسی علم طب خوانده در معالجه
قدم نهاد و نزد مهاراجه بهادر شریک حکماست بسیار آشنا دوست بامروت ۰۰ ۰۰

حکیم سید اعظم الحسینی

فرزند سید باقر الحسینی المعروف باقر صاحب خلف شاه اعظم صاحب قبله الدماجد سید ن صاحب مرحوم که
گذشت الغرض سید اعظم داماد حکیم شفائی خان شده در تحصیل علم طب و نسخه نویسی پرداخته کمال
بهره بهم رسانید بعد رحلت خان مذکور در معالجه مهاراجه بهادر معمور و بدرباه ذات سرفراز نهایت
خلق مجسم و جمیع صفات بزرگانه خاندان خود موصوف و در علم تیراندازی بهره کامل دارد سوا
حکمای مرقومة الصدر حکمای یونانی و مصری و مرهٹی و تلنگ و فرنگ وغیره بسیار در ملازمان
دولت آصفیه که الله تقدس و تعالی تا قیام جهان قایم دارد حاضر اند نظر بطول کلام باختصار
در آورده اما د مصریان حیدرگاه کهته دیولا جگنا تهه کامل فن خود است باقی همه بعد شار البه بالائی
دیوڑی مبارک و خانه نجانه معمور کار و بار خویش اند و همواره بار باب حضور پرنور و به معالجه
مرشد زاده های شیرخواره متعین و متعهد سرکار و با همه اهل فن محبت و الفت بالوف لیکن مصریان
اینجا از چند سال دخل در معقولات کرده خلاف طریقه بزرگان خود که کار از حبوب و سفوف
و با تره ها وغیره میکردند موقوف نسخه های یونانی مینویسند و معالجه بر طریقه یونانی میکنند بقول شاعر
شعر تو کار زمین را نکو ساختی ٭ که بر آسمان نیز پرداختی ٭ و نکٹ رام وغیره چند کس و حکیم
واڑی عیدگاه حالا هم کامل اند مجموع در سرکار حاضر و در جراحان سرکار رام چند پسر گورونا جراح
فرد کامل فن خود بود که داکتران ولایت مثل ڈاکتر کنڑی و ڈاکتر بویر که دو دو هزار روپیه

از کمپنی ماہوار داشتند و بیرحالم ڈاکٹر لوررا دو ہزار روپیہ ماہوار بذات خود میدادند در بارہ معالجہ زخم پای بہرام جنگ بہادر کہ ازیادہ خفیف شدہ بود آنچنانکہ قطع و بریدا ز دست راجچندر مذکور بہر دو منصف قابل شدہ گفتند کہ مثل شما در ولایت ماہم احدی نیست از سرکار پانصد روپیہ ماہوار مییافتہ بود تا حال کوچہ گوروتا مشہور است متصل بلا فصل دروازہ عالی قدم رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و دیگر غلام محی الدین نیز فرد منتخب بود معتمد الدین والا رکن وغیرہ نیز بدینستند بکار خود ہشیار اند قریب دو صد کس با بیکار مصور کار و بار ہستند سوای جراحان جمعیت ہائے سرکار و ونکٹ رام پسر رام چندر مذکور ہم فرد اول بہاست

ذکر شعرای ناموسرکار معلٰی شعار الیشان شبیر محمد خان ایمان تخلص

پسر محمد عاقل کہ مشہور بنایک بود او در فن اخبار گوئی دکن و بہ بدیہی یکتای روزگار و سرخیل اخبار یان سرکار دولتمدار بودہ احوال مملکت دکن از جا بجا بر زبان خود داشت و خان مذکور در جمیع علوم فرد کامل روزگار کہ اکثر اوقات در خواصی اعظم الامرا الشمتے احوال تمامی سرزمین دکن بزبان خود بیان میکرد در عہد حضرت غفران مآب در سنہ یکہزار و دو صد و شانزدہ و ہفدہ ہجری شعرا ہند و دکن مشاعرہ مقرر کردہ بروز شنبہ در مکان شہرت و آفاق شاعران ہند اندرون محلکمان ایلچی بیگ ہمہ جمع میشدند و غزل طرحی میخواندند بدون آمدن خان سطور غزل خوانی نمیبودند و ہمہ شعرا استاد وقت میدانستند و عروض قافیہ و دیگر صناعات فن شعر ممتاز زمانہ بود چنانچہ مثنوی بربات و رسالہ جگت و ضلع او مشہور آفاق است انچہ یاد داشت بقلم آورد

رباعے در ضلع و جگت میوہ آسیب ہی جنگ عشق کرنے ہیں عیان ٭
انا نہیں زخم پہ انگور بہان ٭ سو سیب ہوا فال سے یہ نہیں معلوم ٭ سر پیکو ہی تو ناسپاتی ہو کہان ٭

رباعی در ضلع و جگت پلنگ آرام نہ کیونکہ اب یہ بیٹی بہولین ٭ کسطور خوشی سے نہ پلنگ پر جہولین ٭ پایا تہا کہو نہ سات پیڑی ہین یہ دو کہہ ٭ بہی پڑی ایسی کہ او کہڑ گئین چولین ٭

رباعی در ضلع و جگت لٹو

لٹو ہے تیرے پہ ہر کوئی اے یار / اور حال پریشان سی نہین رکہتا عار

آخر کو چہین او سکے جا کر جا لی / پہرتا تہا اپنی آپ پہ وہ سو سو بار

ولہ

سر مگر چشم سے اپنی وہ خوش ابرو پونچھے / گرد خجلت کو سدا دیدۂ آہو پونچھے

آستین کا مین کسو کی نہ ہوا دست نگر / میری ہی ہاتہون نے آخر میری آنسو پونچھے

ولہ

رنگ گلشن کا شفق روی فلک سی اوڑ جائے / اپنے ماتھے سے وہ کافر کبہی کو کو پونچھے

رنگ لب جانان کو سرخ زیادہ ہے / اور وزن مین برگ گل دو سرخ زیادہ ہی

سوای این از اشعار ہندی و فارسی دیوان خود دارد و در علم تاریخ ہم کامل بودہ و سنہ یکہزار و دو صد و بست و یک ہجری ودیعت حیات نمود در شطرنج بازی رسالہ ہا پیش مشہور تر اند ٭

میر حسین علیخان ایما تخلص

از نجبای سکان بلدہ اورنگ آباد بود اما شوق شعر ہندی بسیار داشت وضع لباس خود را بوضع اہل ہند کہ جامہ بسیار پر دو ریختہ دارد و دستار نیز بزرگ جوڑہ دارد و کمر بلد ار بسیکہ در شاعری بود کہ گفتگو و روزمرہ اش را نزد استاد کامل ہیبہ انستند کہ سخن را در سلک دُر آبدار بسیکہ شد طلاقت لسان و فصاحت بیان و انداز گفتگو و لطف کلام و شیرینی مذاق و لہجہ ترکیب عبارت گویا ناصر علی وقت خود بود و بابو علی فن اشعار بلکہ ما فوق آن است ہموارہ مصاحب وقت مہاراجہ بہادر کہ نہایت دوست داشتند پانصد روپیہ ماہوار از سرکار مییافت صاحب دیوان این قطعہ

قطعہ ایماین ساکنان چمن کیا سوال
اردی بہشت و دی کی ہوئی کسطرح بسر
اکنون کرا دماغ کہ پرسد ز باغبان

ہم بھی تو تھے خزان بہار شریک درد
غنچہ نے مسکرا کے دیا چپ وہین جواب
بلبل چہ گفت و گل چہ شنید و صبا چہ کرد

کیفیت بہار کی ہمسے ہی کچھ کہو
تو نے سنی نہین کہ استاد کی یہ فرد
حضرت مغفرت منزل این فارسے

از زبان خود خوانده حسین علیخان مذکور را فرمودند کہ در ابیات ہندی تضمین کرده بملاحظہ اقدس آرد
چون بنظر انور گذرانید پانصد روپیہ صلہ یافت در سنہ یکہزار و دو صد و سی ہجری بسن شصت
سالگی بجنت خرامید تاحال مثلش بنظر نہ آمد

شیخ حفیظ حفیظ تخلص

بزرگانش از ساکنان ہند بودند اوقات خود بعزت سپہگری بسر بردند و او خود بذاتہ در فن شعر رشد
بہم رسانیده مشہور گشت اول مصاحب راجہ بہبت رام در لشکر فیروزی اورنگ آباد وغیره بود بعد
برہمی کار مشار الیہ در بلده حیدر آباد آمده مصاحب راجہ چندو لعل مہاراجہ بہادر شده کمال پسند خاطر
گردیده دخیل مزاج شد و بسیار کسان را نوکر کنانیده ممنون منت ساخت و سخن خیر در باب ہر آشنا
و بیگانہ فروگذاشت نمیکرد بدربار یکہزار روپیہ ماہ بماہی سرفراز بود و ہر روز بپوشاک نو بنو حاضر
دربار میشد نازک ہندی شعر بر فکر نازکش ختم ہر ہر شعرش تشنہ گان مضامین را حکم آب سرد شیرین باگلاب
دارد اگرچہ اشعار ہایش بسیار بسیار عمده تراند اما بیاد عاصی ہر چہ بود برقم آورد قطعہ

خفا ہین کچھ جسن طلب بہانہ سوا اسکی جیسے
آپ فرمانے قبلہ اسے کیا کہتے ہین
ہین وہ شمع مزار بیکس ہون
خانہ باغ آئینہ رخ کو بنا دیتی ہین

ما بخیر و سلامت لبشما کہتے ہین
ولہ چلا نالئے جی اوداس آیا
کہ بیگانہ جسکے پاس آیا
ہمارے دلمین یہ درد والم کا جوش رہا

تپہ تشہیر کیا قاتل بیچارے کو
ہمکو آب لقانہ راس آیا
ولہ ہم او بادهٔ گل رنگ پلا دیتے ہین
کہ سینہ داغون سے دوکان گل فروش رہا

خیال کاکل مشکین پہ مجکو دوش رہا
کسیکا پاس ادب تہا خموش رہا

کہ مثل کعبہ میرا دل سیاہ پوش رہا
چاک سینہ ہوگیا دلسے صدا آنیلگی

ہزار نالۂ محشر نما تہ لب سے
کہلتے ہی اس در کہ جنت کی ہوا آنیلگی

ولہ لڑا کون نے لیکے ماری جون ہی سنتے سنگ ❊ دیوانگونکو خون نے ہوا رستے رنگ

ولہ رباعی نذر حضرت مغفرت منزل سکندر جاہ نور اللہ مرقدہ

کوئی نام خدا الیکی حرم تک پہونچا
تجہو رشک سکندر کے قدم تک پہونچا

کوئی پوچہتی ہی دیر صنم تک پہونچا
صاحب دیوان است وہموارہ حاضر دربار ❊ ❊ ❊ ❊

خوش طالعی میری ہی کہ لیکے مین نذر

مرزا علیخان لطف تخلص

از بنگالہ بحیدرآباد در عہد حضرت غفرانمآب آمدہ مشہور گشت صاحب استعداد عربی وفارسی وہند
از قدیم ساکن دہلی بودہ ومرتبہ ودماغ داشت مصاحب اعظم الامرا ارسطوجاہ مدار المہام سرکار شدہ قصائد
غرا در شان حضور پرنور گذرانیدہ بدرماہہ چہارصد روپیہ وسرفرازی پالکی مباہی گردید ونیز قصائد در مدح
اعظم الامرا ودر عہد میر عالم بہادر ہم گفتہ مقرب ومصاحب ماند این چند شعر از وست ۵

آپ تو بات مین بگڑ جاتے ہین
کب ہم ایڑیین رگڑ جاتے ہین
ہمنشین زخم دلکے کچہہ ٹانکے

واہ کیا موسم کے پہول جہڑتے ہین
طرفہ یہان دیکہئے رسم صیادی
آج توخود بخود اودہڑتے ہین

اومیان تیغ والی اور ایک زخم
مرغ بسمل کے پر جہکڑتے ہین
لطف تو اور آستان علی

جہان ملائک جبین رگڑتے ہین ۔ آدم بسیار پر فکر کامل فنون بود در سنہ یکہزار ودوصد وبست
وہشت ہجری وفات کرد برادرانش مرزا علی رضا وحاجی مرزا جان کہ درسوزخوانی یکتای عصر بودند
یکی بہ قضای ودوحاجی مرزا جان از دست دزدان شہید شد

حافظ مشتاق تخلص

از ہند وارد حیدرآباد شدہ در خانہ ماہ لقا بائی فرود آمد کو چشم بود بعد ازان مصاحب مہاراجہ بہادر شدہ دو صد روپیہ ماہوار ہیبافت ولہ جسکو چتون تیری تیکھی نظر آتی ہوگی
بی اجل اوسنے کہیں ہیرکی کھائی ہوگی

شاہ نصیر شاہجہان آبادی سر آمد زمانہ نصیر تخلص

از ناموران ہند دوبار پیشتر در عہد حضرت مغفرت منزل وارد حیدرآباد گردیدہ ہموارہ در صحبت مہاراجہ بہادر بودہ بوطن خود رفت و باز در سنہ یکہزار و دو صد و پنجاہ و چہار ہجری حسب الطلب راجہ چندو لعل مہاراجہ بہادر موصوف کہ ہفت ہزار روپیہ برای خرچ او فرستادہ از دہلی طلب نمودند وارد حیدرآباد گشت بست و پنج روپیہ یومیہ ہیبافت سوای سلوک دیگر در فن شعر استاد زمانہ بود اما بسیار کریہ منظر این چند اشعار از وست ولہ کرتہ اوسکی ہو غنچہ شکل بال کی ہر

غنچہ یہ رگ جان ہر شکستہ حال کی ہر
ولہ خط یار کر خسارہ پہ پرفن پہ نہ آئے
تک کیجے شمعدان پر
دم لو ای کوہکن اب تیشہ زنی خوب نہین
یہ روش موج نسیم چمنی خوب نہین
چھیڑتی کاکلون ہو گو تیری تلوی لیکن

نصیر اوس شوخ کی آن بان مانگ مت لیسے
ہدلی یہ آنکہی مہ روشن پہ نہ آئے
کہ استخوان ہو غذا ہما کی ہمایہ
جان شیرین پہ کہو کوہکنی خوب نہین
مین بھی ہوں بادہ پیمای جنون ای مجنون
دشت وحشت کی ابھی خاک چھنی خوب نہین

کرتو فقیر ہو صورت تیری سوال کی ہر
ولہ کہان سر شمع پہ ہو شعلہ نگاہ
بیٹھا ہو استخوان پر ولہ
فصل گل آئی و دیکھانہ ابھی زنجیر
اسقدر لاف زنی آگے میری خوب نہین
ہو سکی تجھسے تو کر صحن چمن گل کا علاج

اسکو بیماری اعضا شکنی خوب نہین

چون وقت موعود رسید از بسکہ اعتقاد بسیار داشت در روضہ حضرت شاہ موسی صاحب قادری علیہ الرحمہ مدفون گشت

مولوی محمد شمس الدین فیض تخلص

کہ ذکر آنجناب در احوال فضلا عصر بقلم آمدہ است اما اشعار آن حضرت درینجا بتحریر می آیند

آبلون نے سر اوٹھائی پھر دل دلگیر کے
بیستون واہی قابل ہین میری ایجاد کے
دہوم ہی نرگس شہلا کی خریدارونکی
عقدہ کہلوا ہی کاکل کے گرفتارونکی
کل سی پھرچی نڈہال ہی اپنا
کل تلک انتقال ہے اپنا

کام ناخن سی مجہو لینی پڑی شمشیر کے
ہی نمایت ہر اک انسان مین
دفن ہی لاش جہان چشم کی بیمارونکی
سر رہ گالیان کہاتے کہڑے ہیو
آج جینا محال ہے اپنا
بت غنچہ لب پہر ہنسا چاہتا ہے

کام ناخن سی ہی نکالی تیشہ فرہاد کے
کہہ گیا ہی کچہہ فرشتہ کان مین
شاخ سنبل کی اگر آپکو منظور ہی ہیر
ارے میان فیض کیا چکنے کہڑے ہو
فیض صاحب اگر وہ آج نہ آئے
خدا جانے کیا گل کہلا چاہتا ہے

کسی بت سے دل کچہہ کہا چاہتا ہی   خدا جانی کیا کیا سنا چاہتا ہے   اشعار وغزلیات ورباعیات
بہتر بہتر اند اما انچہ یاد داشت بتحریر درآورد

رای بالا پرشاد ربط تخلص

بزرگان ایشان اہل ہند بودند وہستند واو خود وارد حیدرآباد گشتہ بدامادی راجہ خوشحال چند بہادر فایز گردید ازبسکہ شوق اشعار بمرتبہ داشت برای ملاقات وادراک حالات شعراء ہند بہ لکہنو رفتہ ملاقاتہا نمود وہمہ ہا مسلم الثبوت داشتند وخوشنود شدند غزلہای طرحی در مشاعرہ شعرای لکہنو بکمال مضامین درست نو بنو خواندہ محظوظہا نمود ومجموع خوشنود شدہ وشیفتہ بہ ہوا ہیہر خودہا نوشتہ دادند کہ رای موصوف درین ابتدای سن شباب فرد یکتای عصر خود است محتاج ایندہ نیست اشعارش مانند ابر مطیر گوہربار وبندش مضامین بسا نازک ودلخراش وگلزار ہمیشہ بہار

وبا اینہمہ پر اخلاق وصاحب مروت وآدمیت وسخاوت است این چند اشعار از وست

قطعہ در جواب حفیظ کہ مذکور شد

یونہیں تو یونہی صحیح منکر ہیں جیسے قتل سے آپ
یہ جو دہن یہ ہیں چھپتی اہی کیا کہتے ہیں
تصویر اگر شمع رسالت کی لکھو ہمنین
گردون بمثل نوح کی کشتی نظر آوے
محفل اوٹھی ہی صاحب محفل کے ساتھہ ساتھہ
کچہہ دن پھرا تو کیجیے قاتل کے ساتھہ ساتھہ

سرخی پنجہ نازک کو حنا کہتے ہیں
والہ گر نخل تمنا کو ہماری ثمر آوے
خا ہے یہ نخل جلوہ شق القمر آوے

ولہ
قطعہ

قاتل ہے اب کوئی نہیں کہتا کہ دو قدم

وہ جو خنجر میری فرق کا بطرح پر خون
شمشیر کا ہلال پھول سپر کا نظر آوے
طوفان میری اشک کو تا اگر لہر آو
تاب و توان و صبر گئے دل کے ساتھہ ساتھہ
تب مجکو یار کہتے تہی مرنا سہج نہیں
تو بھی تو چل جنازہ بسمل کے ساتھہ ساتھہ

سر سے کفن لپیٹے ہوے پھر رہے ہیں ربط + مرنیکے اشتیاق میں قاتل کے ساتھہ ساتھہ

کمتر شاہ فقیر کمتر تخلص

از ساکنان ہند لکھو کہا اشعار اساتذہ سلف و شعرا زنامور و مرثیہ ہا و مثنویہا ہمہ بر زبان یاد دارد و حرفے نمی نویسد در بنولا کہ شاعران لکھنو مثل میان فصیح و میان دبیر و میان ضمیر وغیرہ فصاحت مرثیہ را تا بعرش اعظم رسانیدہ اند کہ ہیچ فصاحت و بلاغت دیگری بہ گفتگوی ایشان نمیرسد پس کمتر شاہ نیز در مذاق مرثیہ و شعر از بیہا کمتر نیست و با اینہمہ پر اخلاق کسر نفس را چنان تمام رسانیدہ در خانہ ہر آشنا کہ برای ملاقات میرود ادچہار چہار روز رفتن نمیدہند بسیار آدم بامزہ دل نمیخواہد کہ جدا ئی گزینند این مطلع از وست

مطلع

برہمن جو آج اپنے وہ زہرہ جبین نہیں ۰ وہ کیا نہیں کہ ہم نے یہ جانا ہمین نہیں

محمد صدیق قیس تخلص

همشیره زاده شیر محمد خان ایمان تخلص شعر نازک و دلپسند بوضع خواجه میر درد و میر تقی میر میگوید و مضامین دلچسپ نو بنو بجلوه رنگارنگ می آرد از نزد مهاراجه بهادر دو روپیه یومیه و از نزد امیر کبیر دو روپیه روزینه میباید نهایت مرد خلیق خوش فکر در هیولا بجز اقش کم کسے میرسد ۵

بر مین جو وه سیمبر نهین هی
کس جا په وه جلوه گر نهین هی
وهان تیغ په هاتهه رکها
هوتا اوسکو اثر نهین هے
اوڑ جائین هم ایک پل مین اوس تک
کیون دل تجهے کچهه خبر نهین هی
سودا زلفو نکا تو هی اگر قیس
سانپ هین یه ارے سر سے نکلے
مژه تر هین دیکهیو اے برق
یهی اسلوب هین زمانے کے
صدقه هانو نکے اس لثا سے نکلے
ولهٔ
کیا کہا هلتا هی دیلون اسنے مغرور کا
گود مین لیکر پری بیٹهی هی بچه حور کا
ولهٔ
سبکه طی کرنیکو مین راه فنا آماده هون

اپنی بهی هین خبر نهین هے
هستی سے عدم کو کوچ کرتا
یهان ڈهونڈا تو تن په سر نهین هی
اے برق تجلی جهان سوز
پر کیا کرین که همکو پر نهین هی
کهو یا ده هو کئی هین تو نڈا ای نادان
همکو تو یه درد سر نهین هی
ولهٔ
حشر بهی هو گیا نه آئے ستم
خار و خس لیے آشیا سے نکلے

قطعه

چهد گیا دل ادهر ادهر کو جگر
جسطرح جهولی هی گهور مین بچه حور کا
ولهٔ
والون نمایان زلف کی حلقه سی خال هی
کاغذ گل خورده هو سیماب آتش زاده هون

لیتے هین اوسی سی کعبه و دیر
اتنا تو بڑا سفر نهین هے
نالی کر کر کی تهک گئے هم
جی کا تو هین خطر نهین هے
دنیا هی هی ایک سرای غفلت
سمجها تها که گهر هی گهر نهین هی
کانهین کهدو کوئی تشا سے نکلے
پاؤن پوچهی تمهارے آ نکلے
کبهو بڑهتے هین اور کبهو گهٹتے
قیس کهتا تها اپنی چهاتی دیکهه
تیر دو تو بهی هین ٹهکا سے نکلے
جام مین عکس هی کیا اوس رخ پر نور کا
حلقه پرکار مین جون نقطه پرکار هے
صاحب دیوان است کم

تمام

کہ نام دیوان خود را بینگار داشتہ است

میر عباس علیخان احسان تخلص

ولد سہام جنگ نہایت خوش مزاج و خوش خوراک بوقت اتمام فصل انبہ فی دانہ بیک روپیہ خریدہ میخورد و در پتنگبازی زر بسیار خرچ مینمود و شوق مرغ و کبوتران از حد زیادہ داشت یک یک جفت کبوتر بیکصد روپیہ نزد منیر الملک بہادر و امین الملک بہادر و فرزندان الیشان میفروخت چون اعظم الامرا در پونا بود پیچھے نزاین صاحب تخلص ابیات چند تا مناسب بقلم آوردہ خان مذکور در ردِ مضمونش بتحریر آوردہ از جاگیر سرفراز گردید شعر

نہ کام اس چرخ دون پرور سے نکلے
نہ جبکا اب کوئی ہمسر سے نکلے
کرے کیا فوج نے اوسکو ندی تن
قسم ہی لالۂ احمر سے نکلے
نہ سمجھا ناقباحت فہم اتنا
کہ آہ شعلہ زن ہر سر سے نکلے
یون نکلا کفر ہے وہ اسم اعظم
چراغ خضر ہر اک گھر سے نکلے

مگر شاہنشہ قنبر سے نکلے
پراسپر ہی ارسطو جاہ دانا
مگر جو خال خال ادہر سے نکلے
اوڑادون یہان یون مضمون صبا جب
کہ جب وہ شہپر زاو دہر سے نکلے
نکل آ بادہ یون خورشید تابان
شرر جیون چیر کر پتھر سے نکلے
تیری تضمین پر تحسین احسان

فلاطون سا مدبر تھا سو بھولا
بڑی فطرت ہین اسکندر سے نکلے
سورنکو جیت کر اب سرخرو ہو
خذف جیسے طرح کسی گوہر سے نکلے
تو پھر کیا حال ہووے دشمنو نکا
کہ مہ بدلیکے جیسے گھر سے نکلے
ریاست پھر تئے سر سے جو چکی
محبت حیدر صفدر سے نکلے

در ہجو گوئی ید طولا داشت اکثر ہجویات او مشہور تر اند در سنہ یکہزار و دو صد و سی ہجری سفر ہستی بربست

آستین سے تیری باہر جو کلائی ہوتی
شمع فانوس سی باہر نکل آئی ہوتی

مرزا عابد بیگ ظہور تخلص

بسیار مصاحب و مقرب و شاگرد مہاراجہ بہادر این مقطع از وست

افیون کے نشے سے بہی واقف نتہے ظہور — اب بہنگ کیون نہ پینے لگے پیتے پیتے بہنگ

میر عباس علیخان بہادر کافی تخلص

از عالیخاندان و جاگیرداران بیگن پلی از اقربای قریبہ شاہیار الملک بہادر بزرگانش کارہای نمایان بظہور آوردہ مورد الطاف گردیدند و مشار الیہ مصاحب و مقرب مہاراجہ بہادر گردیدہ قصائد غرا و غزلہای عجیب غریب طرحی وغیرہ بقلم آوردہ مشہور آفاق شدہ بسرفرازی خطاب خانی و بہادر از پیشگاہ حضور پرنور دام اقبالہ مشرف و مباہی است معہذا در فارسی و عربی و ہندی بجمیع معلومات علمی فرد یکتای عہد خود است باہمہ مروت و آدمیت و محبت منتخب این چند اشعار از وست

لگا دی سوزش داغ جگر نے آگ سب تن مین — ہوا آخر یہ شعلہ برق سوزان اپنے خرمن مین
بہرا اس چشم مین کس شوخ کا تہا شوق نظارہ — کہ جیون سیماب تڑپا ہی بہرا ہر اشک دامن مین
جنون سے کیون نہ ہو لیلا فدیمی مجکو ای ناصح — کہ آغوش پری گہوارہ تہا میرا لڑکپن مین
الٰہی یاد مین کس بت کی ہون مین مضطرب خاطر — کہ ہی ناقوس کا نغمہ صدای دل طپیدن مین
نہین کچہہ ہیچ و تاب مرگ مجنون طوق کو تہا — دل زنجیر بہی ہر رات دن سرگرم شیون مین
رگ مجنون سے وقت فصد یہ گرمی نکل آئی — کہ نشتر سوی آتش دیدہ تہا انگشت رگ زن مین

ولہ

کیون نہو اوس چشم نازک کو گران بار نظر — کام جسپر نوک نشتر کا کرے تار نظر
اوس حیا پیشہ کا سفتون ہی دل نادان میرا — دیکہتا آئینہ کا ہے جسکو بہی عار نظر

ولہ

نہیب جو نقشہ چشم مین اوس شعلہ رو کا پہر گیا — اب تلک جیون موی آتش دیدہ ہی تار نظر
نہین معلوم لگی کسکے جگر مین شمشیر — آج پہر لال ہی قاتل کے کمر مین شمشیر

۵۵ سہ فقط

نہ فقط ہی تیر مژگان ہی کو خاصیت تیر — ہی خم گوشۂ ابرو بھی اثر مین شمشیر
خلق کی سمت سے بھاگی ہی دل وحشت دوست — جادۂ شیر ہی آہو کی نظر مین شمشیر
یہ نہین ہی مہ نو قتل عزیزان کے لیے — چرخ دون پیشہ نے باندہی ہی کمر مین شمشیر

میر سجاد علیخان بہادر سجاد تخلص برادر حقیقی میر عباس علیخان بہادر کافی

دعوی کرے جو خال لب دلربا سے مشک — تا حشر منفعل رہے اپنی خطا سے مشک
آوے گر اوسکے کوچۂ گیسو سے باغ مین — ٹپکے بجای دانۂ شبنم قبا سے مشک
ہی جو مرض خال و خط یار سے سیج — بہتر ہی اوسکے حق مین تمہاری دوا سے مشک

ولہ

فقط سرو چمن بشکل سنان ہے مجکو — اژدہا بن تیرے ہر ہر وان ہے مجکو
گر ہوئی نو بہار جبین خزان ہی مجکو — نگہت تختۂ گل موج دخان ہے مجکو
ساکن کوچۂ جانان چمن سے کیا کام — باب جنت دہن شیر ژیان ہے مجکو
ناصحا مغز خراشی تو عبث کرتا ہے — پند سننے کی تیری تاب کہان ہی مجکو

برادر کلان ایشان در منصبداران سرکار بد و صد روپیہ ماہوار منسلک اند و برادر خورد را یکصد روپیہ ماہوار است

قمر الدین منت تخلص

در منصبداران سرکار بد و صد روپیہ ماہوار سرفراز بودند

ولہ

برہنہ پا ہی لیچل مجکو اوس دشت مغیلان مین — جہان ہر خار کو دعوی ہو نشتر کی نیابت کا
علاج دل کو آئے تھے مسیحا سخت دعوی سے — یہان کیا ہو گیا وہ معجزہ حضرت سلامت کا

خاص تخلص

از فرزندان شاہ خاموش متصل دروازہ چادر گھاٹ اندرون شہر بلباس درویشانہ جبہ و دستار

شمامشا یخانہ بودہ خوش طبیعت **ولہ** گلاب سے تازہ گال اوسکے کلی نازک دہن گلابی ؛ تمام قد نونہال رنگین قبا سراپا چمن گلابی **طہ تخلص برادر خورد خاص** کہ نہایت آوارہ مزاج و اوچ گو ہموارہ در ہنگجانہ بودہ اشعار سگفت و میخواند بہر امیر سرکار ملاقات کردہ دو شعر در مدح بدیہہ میگفت و میخواند اگر چیزی داد بہتر و گرنہ ہمو نوقت دو شعر در ہجو میخواند کہ مشہور میگردید لہذا امیران سرکار دست بدست میدادند و در جواب شعر برادر خود بدیہہ گفت اگرچہ پوچ است اما در تذکرہ شعرا مضایقہ ندارد **ولہ** کر یہی چند اسنے پان کھاکر فقط نہ اپنا دہن گلابی ؛ ازار و تارے پہ دیکھ لینا سیاہ ہین بشمین بدن گلابی ؛ راجہ چند ولعل مہاراجہ بہادر دو روپیہ یومیہ میدادند و چنیکہ بعد تغیری رسل صاحب فرنگی وکیل الخاطب ثابت جنگ آمد سگلف صاحب وکیل نوکر دید و فیمابین مہاراجہ بہادر و سگلف صاحب سوء مزاجی ماندہ مہاراجہ بہادر از صدر کلکتہ چنان بندوبست نمودند کہ سگلف صاحب خود بخود استعفا خدمت وکالت دادہ ارادہ شاہجہان آباد کردند آن ہنگام شب طہ نزد مہاراجہ بہادر آمدہ سر دربار شعر نامربوط خواند مہاراجہ بہادر غصہ کردہ پرسیدند کہ چیت گلف صاحب چہ چیز است گفت نام شما بہادر موصوف خندہ کردہ شصت روپیہ دہانیدند آخر قضا مہلت نداد در حظیرہ بزرگان خود مدفون گشت ؛

مرزا محمد نصیر بیگخان سرفراز جہان جنگ بہادر ولد علی بیگخان بہادر مرحوم

کہ ذکرش سابق گذشتہ و در احوال تنجیم نیز خواہد آمد در مدح شاہ دکن گفتہ گذرانیدہ

آنکہ مداح انس و جان باشد	شاہ شاہان خدایگان باشد	شاہ خاقان نشان کہ بر در او
قیصر روم پاسبان باشد	حکم رانی کرگر نماید حکم	حکم او بر فلک روان باشد

سرور دهر ناصر الدوله
قاف تا قاف در امان باشد
در زبان نوای سپهر رکاب
گرچه زلفین مهوشان باشد
رایت ملک گیر منصورت
ظفر و فتح همعنان باشد
ناوک رمح تو برون آرد
گر بگنجه ز تو نهان باشد
روز میدان ز سم سبزه تو
سینه دشمنت نشان باشد
سر دشمنت چه بیش و چه کم
از سموم ستم خزان باشد
دشمنانت همیشه خوار و ذلیل
تا جهان هست در جهان باشد
صعود را در زمان سعد لتش
که جهان امن امان باشد
عدلت ار سایه در جهان فگند
مظهر رایت کیان باشد
دشمن جاه تو بسان شرر
گرچه آن سنگ بی نشان باشد
به هزیمت کجا شود ایمن
رعشه بر قالب دشمنان باشد
ناوک تیر تو به روز مصاف
هرچه در صفحه جهان باشد
گلشن عمر تو ز باد خزان
دوستان نوشادمان باشد
رایت عدلش ار بلند شود
چنگل باز آشیان باشد
جمع شد عالم از پریشانی
گرگ بر میش چون شبان باشد
علم نصرت ترا دایم
در دل سنگ گر نهان باشد
گر عدو از تو رو بگرداند
غالبا فکر رایگان باشد
هرچند تنگ تو کز کمان خیزد
بر دل دشمنان روان باشد
گلشن عمر شان بفصل شباب
تا جهان هست در امان باشد
ذکر نام تو در جهان باد
تا جهان جهانبان باشد

آفاق تخلص و شهرت تخلص

سرور برادر از هند وارد حیدرآباد شده نزد شمس الامرا بهادر امیر کبیر بدر ماه دو صد دو صد روپیه ملازم بوده مدتی بسر برده ودیعت حیات نموده چنانچه غزل قایم دهلوی استاد خود را تضمین نموده

غزل

کہنے جو ہو مثل گل چاک جگر جاے
اور برنگ صبا جلد گذر جاے
سب سے ہی بہتر یہی ایکی اگر جاے
گلشن الفت سے دل لے بہ ثمر جاے

داغ بدل جاے دست لبسر جاے

کیا کہون تجھسے دلا طرفہ ہی ایک ماجرا
نکہت گل کا گیا آگے نکل قافلا
پہلے تو وہ رنگ تھا اب یہ نیا گل کھلا
کر کے ہمین بینوا کہتی ہے باد صبا

ہین کوئی دم مین چلی آپ ٹھہر جاے

کیا کہون کیا بات ہی ایک طلسمات ہے
مرگ کی شب بات ہی ظلم سے ظلمات ہی
ہجر کی یہ رات ہی غم سے ملاقات ہی
دل ہی نہین ساتھ ہی عالم برسات ہی

ہاتھ سے تیرے کہ ہر دیدۂ تر جاے

دو بند ازین خمسہ فراموش شد لہذا برہمین سہ بند اکتفا نمود

راجہ چندو لعل مہاراجہ بہادر شادان تخلص

صاحب دیوان اند ولہ تیرے سے مجھے کام نہین مثل برہمن ٭ تو سمجھے نہ سمجھے مین گرفتار ہون تیرا
شادان تو اسی سوچ مین رہتا ہی شب و روز ٭ تو میرا صنم ہی مین پرستار ہون تیرا ٭ اشعار
خوب خوب اند اما اینچہ یاد داشت بقلم آورد مشت نمونہ از خروار

عاصی مؤلف اوراق نیز گاہ گاہی شعر میگوید از بندہ است

اوسے کیونکہ خوش آوے بار گریبان
جسے بار شکل ہوتا ر گریبان
زبس ہمنے جہائی ہی یہ کہائی ہین گل
قیامت ہوئی ہے بہار گریبان

وله هم زنگار بر زخم جگر در کار نیست ٭ سبزه رخسار کم از مرهم زنگار نیست ٭ هر دو طرحی مطلع اند

میر ذوالفقار علیخان صفا تخلص

از نجباء هند از لکهنو چندی در بنگاله و از انجا در چینا پٹن بعزت و حرمت تمام اوقات عزیز خویش بسر برده در عهد دیوانی میر ابوالقاسم میر عالم مدار المهام سرکار وارد بلده حیدرآباد گردیده پس از آن تا دم واپسین جلیس و مصاحب و متقرب راجه چندو لعل مهاراجه بهادر مانده عجب انسان با کمال با مزه که صحبت او باغ و بهار بوده شاگرد بلا واسطه میر تقی میر لکهنوی که استاد روزگار بود طرز اشعار خان مذکور از رویه شعرای حریفانه و ظریفانه بوده بالصدر روپیه ماهوار مییافت پهلوان سخن بود خوش طبیعت میر فکر لطیفه گو در قصائد و مثنوی فرد فرید روزگار چنانچه مثنوی چهو بنتر و دیگر مثنویات او مشهور آفاق اند و غزل و رباعی هم خوب میگفت این مطلع از وست ؎

نرالی هم اوس شوخ و شنگول سے ٭ صفا لاکه توبه بڑے بول سے

صاحب دیوان فارسی و هندی استاد وقت بود تا حال از هیچ ولایت مانند او جامع علوم و کمالات

احدے دیگر نہ آمد

ذکر صاحب کمالان علم هیئت و هندسه و نجوم و رمل صفدر علیخان بهادر

ساکن مچهلی بندر پدر بزرگوار الیشان راحق سبحانه تعالی سوداگر عظیم الشان گردانیده که در عهد حضرت مغفرت مآب در شادی خود ضیافت حضور پرنور در بلده حیدرآباد نموده در خانه خود دولت بخش کاشانه خویش ساخت و بروز شب گشت بوقت شب تیاری روشنی بالای چار منار کرده چنان روشن کنانید که تمام شهر منور گشت وقتیکه انتقال نمود دو پسر داشت یکی خان مذکور و دیگرے دیوانه مادرزاد که از خود خبر نداشت خان معز خود از زبان خویش نقل میکرد که

که بعد انتقال والد خود چون حجره خزانه را کشادم دیدم که پنج لک روپیه نقد خریطه بالای خریطه دارد
در خود اندیشیدم و بدل گفتم که ای صفدر علی این دولت خداداد بی مشقت را در سوداگری و ابریز
مال پارچه وغیره دو لک روپیه را در خرید و فروخت و معامله داد و ستد قرض و دام خرج خواهی کرد
پیش ازین نیست که نام تو در جملت سوداگران مشهور خواهد گشت و اگر این را در تحصیل علوم صرف
نمائی دولتی بدست تو خواهد آمد که آنرا از سوختن و غرق شدن و دزد بردن اندیشه هرگز نخواهد بود
پس از آن روز متوجه درس و تدریس شدم و دو صد روپیه ماهوار بمولوی مستعد مقرر کرده نوکر
داشتم بفضل الهی اگرچه زر مذکور بخرچ بسیار حوائج دیگر و بیهوده هم در آمد اما آنقدر استعداد بهم رسانیدم
که پنجاه کتب بزبان عربی و فارسی در همه علوم تصنیف عاصی است که ازان خلقت خدا مستفیض
میشود بعد ازان چون شوق علم موسیقی شد قوال فرد کامل را نیز نوکر داشته بمرتبه کمال نمودم که بدر
رسیدم القصه خان مذکور از جمله سند رداران حیدرآباد گشته نزد ارسطو جاه مصاحب وقت شدند
که همه وقت حاضر میبودند در آن ایام شوق علم تصوف و فقیری یعنی پیدا کردن مرشد کامل بدرجه
شده در دائره میر مومن صاحب علیم الله شاه نامی درویش صاحب کمال و حال را که عالم فاضل
متبحر و متشرع بودند روز مختفی در قبر کهنه میگذشتند و شب از نماز مغرب بیرون بر آمده بالای قبر میشستند
پیدا کرده مرید ایشان شدند و مدتی در خدمت ایشان تمام تمام شب نشسته فوائد علوم عقلی و نقلی
و علم حقیقت و معرفت حاصل نمودند بعد رحلت آنحضرت ترک لباس و نفس الامر کرده در خانه خود میماندند
هرگاه از حضور حضرت مغفرت منزل برای ادراک علم هیئت و هندسه که بسیار آنجناب شوق کامل بود
یاد فرمائی میشد نظر بر معمول دربار شاهان لباس دربار پوشیده میرفتند چون بخانه خود می آمدند
همون لباس فقیرانه خود میپوشیدند بزرگی بود در جمیع علوم عربی و فارسی پنجاه کتب بزبان
فصیح ایشان بالای حاشیه های علماء سلف موجود و مشهور و معروف تر اند و در علم نجوم و رمل و هیئت و هندسه

و درجفر

و در جمله علوم ریاضی فرد فرید یکتای عهد بوده یک جلد در احوال اشکال رمل و دیگر در احوال النقطهٔ رمل با منسوبات هر هر خانه تصنیف بهادر معز الیه مشهور است روزی برای سیر و تماشای صحرا معه مستورات خانه خود و دیگر اقربای خویش وغیره در درگاه برهنه صاحب شب فرود آمدند صبح برای زیارت درگاه بند و بست کنانیده مستورات رفته باز بمکان فرودگاه آمده نشستند طفلی بود سه چهار ساله که دایه اش او را در صحن روبروی کمان کلان محاذی حوض دو چهار ساعت یعنی گهڑی در شغل و بازی مشغول ساخته باز بجای او برد و در آنجا دید که انگشتری الماس که در دست طفل نمانیده بود و در انگشت طفل نیست دایه حیران و پریشان بسیار تلاش نمود پیدا نشد ناچار نزد خان معز آمده اطلاع کرد و فریاد بر آورد که در سیر و تماشای شما مال دو صد روپیه نقصان شد و من غریب از کجا پیدا کرده خواهم داد خان موصوف پرسید امروز تو این طفل را تا کجا برده بودی راست بگو که مال تو بدست تو خواهد آمد و اگر خلاف خواهی گفت بدست تو نخواهد آمد او عرض کرد که امروز سوای این صحن کمان که روبرو است تا حوض طفل من بازی کرده دیگر در هیچ جا نرفته است پس خان معز عاصی را فرمود که یک میخ آهنی در وسط این صحن بمرکز قرار داده نصب نمایند و از رشته دائره برابر نقش کنند و دوازده خانه طرح دهند و در هر یک خانه نام هر هر برج از دوازده بروج فلکی نویسند و فرعه زده بعد تامل و تفکر فرمودند که انگشتری در برج میزان است خاک آنجا برگردانیده خوب ببینند و تفحص نمایند چون خاک ملاحظه کردند انگشتری از زیر خاک بر آمد تمامی مردم همراهی را و سکان درگاه را حیرت تمام دست داد و معتقد شدند سوای این دیگر نقل های عجیب و حکایتهای غریب از آن منبع کمالات صوری و معنوی بنظر عاصی و مردمان دیگر در آمده اند که ذکر آن طول کلام است بروز چهارشنبه و پنجشنبه و جمعه از محل سرا خویش در دیوانخانه خود بر آمده ملاقات با اعزه می نمودند دیگر چهار روز در مکان خویش میماندند عاصی مؤلف این تاریخ را در عهد تربیت پرورده

در علم هیئت شرح چغمینی و در هندسه و رمل و منطق رسالهای تصنیف خود و در علم طب سدیدی و قانونچه
و نسخ دیگر درس داده سرفراز نمودند و یک کرهٔ فلکی برنجی نیز مرحمت کردند از سرکار عالی دو صد روپیه
ماهوار بود و همواره بار یاب حضور حضرت مغفرت منزل میگردیدند و از سرکار کمپنی انگریز یکصد روپیه
ماهوار بنام مردم خانه ایشان که همشیرهٔ مبارک الدوله مجهلی بندری در ازدواج خان معزّ بود ماه
بماه میرسید الغرض در همه دانی مانند صفدر علیخان بهادر موصوف بنظر نه آمده یکماه یک کلام شریف
خوشخط الطرز احمد نیز برمیشوشتند و نذر الله مینمودند و با ماکن مقدسه نیز فرستاده بودند
در سنه یکهزار و دو صد و سی و شش هجری بعالم باقی خرامیدند اولاد نداشت

مرزا محمد نصیر بیگخان سرفراز جهان جنگ بهادر

خلف الصدق علی بیگخان است که در عهد دیوانی میر ابو القاسم میر عالم وسیر آرای حضرت مغفرت
منزل ملک التجار بلدهٔ حیدرآباد بوده مشهور آفاق گردید و نام نیک بر صفحه روزگار گذاشت
و با دو صد نفر رساله سواران مغلیهٔ ایران معه جاگیر ذات و سواران مذکور همواره باریاب حضور پرنور
میبود و اجرای مواجب اخراجات دیوانی از کوٹهی خان معزّ میگردید و خان مذکور نیز از دیگر صاحب
مقدوران ایران دیار بهایت ذیمقدور بوده لقبیدآب و دانه وارد دکن گشت و نام نامی خود
بر صفحه روزگار برنگاشت و بعد میر عالم ودیعت حیات نمود از محدثات خان مذکور یکی باغ دلچسپ
متصل دروازهٔ پل قدیم که الحال بخریدی در آمده مسکن و مقام رشید الملک بهادر منشی حضور پرنور
است که بنیاد نهاد و عمارت دیگر عمده نیز احداث نموده اند و در محله حسینی علم عمارت کوٹهی که خلف
مرحوم مقیم اند معهذا مرزا نصیر بیگخان مذکور بعد رحلت پدر خود از پیشگاه خلافت و حسن عقل
رسای خویش معمور کارخانه رساله و غیره خود گردیده باستحصال علوم عربی و فارسی کماینبغی همت گماشته

در علم شریف هیئت و نجوم و رمل آنچنان ادراک کلی و جزئی بهم رسانیده که فرد کامل عهد خود است
احدی با و نمیرسد چه منجمان هنود و چه مسلمانان همه محکوم حکم او هستند و نیز قصائد غرا اور بارحت
حضور پرنور بآن مضامین دلچسپ بدرستی الفاظ نازک بندی خیالات و انداز قوافی و ردیف
بجلوه تحریر در آورد که اساتذه روزگار زبان به تحسین کشادند الغرض میرزا مسطور درین عهد
حضور پرنور دام اقباله مصدر الطاف خداوندنعمت است همواره مشغول استخراج فوائد رمل و نجوم
و احکام آن آدم نیک ذات با فیض در جمیع امور خدای کریم را فراموش نمیکنند و حالات خاندان کور
در زمرهٔ امرا و شعرا نیز سابقاً حسن ترقیم یافته معه کیفیت رسیدن حال حضور پرنور ادام الله اقباله
و برابر حکم بظهور آمدن را بیان کرده ام

محمد شمس الدین خان مشهور به نجوم

ساکن سیرنگ پٹن بزرگان ایشان حکامان قلعه هوسکلی از وقت شاهان تیموریه بوده او قات
عزیز خود را بکمال عشرت بسر برده نارخان معز در عهد ٹیپو سلطان بکار فتح کچهری و دار وغگی فیلخانه
و هر کاره ها معمور بوده کارهای عمده بعرصهٔ شهود آورده همواره مورد الطاف میبودند و بعد
استیصال دولت ٹیپو سلطان مذکور وارد حیدرآباد گردیده باستصواب حسین یار جنگ عرض بیگی
میر عالم مدار المهام سرکار در رسالهٔ منیر الملک بهادر بمدمعاش پنجاه روپیه نوکر گشت از آنجا نزد مهاراجه
بهادر و راجه چندو لعل احکام های معائینه بقواعد نجوم و رمل چنانچه باید و شاید بظهور آورد چونکه
بهادر موصوف مشتاق کمالات ایشان شده فرمود که شما بوقت استراحت سه پهر روز در تنهائی
حاضر بوده باشند که مخفی از شما احکامها پرسیده خواهد شد و در وقت تفکر مزاج مهاراجه بهادر
خان معز احکامهای دست بسته که سر دست بظهور آیند میگذرانید که همون صورت پذیر میگردید

تا اینکہ بدرماہہ پانصد روپیہ نقد و جاگیر بہ حاصل ہفت ہزار روپیہ سوای مواجب فرزندان و برادران واقربا سرفراز شدند و بنہایت استغنا ادراسیدند روزی در مجلس مہاراجہ بہادر بوقت سہ پہر روز کہ ہمہ اہل دربار حاضر بودند خان معزز بہ مہاراجہ بہادر عرضکرد کہ ہمین وقت حادثہ عرض خواہد شد کہ مزاج مہاراجہ مرہون تفکر خواہد گشت اما منجر بخیر خواہد گشت درہمین گفتگو و تشویش بودند کہ دفعتاً فیلبانان عرض کردند کہ فیل خاصہ موسوم بہ گیندا از مستی دیوار خانہ شخصے برانداختہ بالای دروازہ اش ہنگامہ آراست و اہلخانہ ہمہ با مستورات در حجرہ کہ جان در دست پنہان گشتہ اند شاید از ہیبت فیل جان دہند مہاراجہ بہادر بنہایت مضطرب الحال شدہ تقید بلیغ نمودند کہ تمامی اہل کارخانہا برسرش رفتہ فیل را در گیرند نشود کہ احدی را اذیت رسد سرفراز خواہم کرد بعد یک دو گھڑی عرض شد کہ فیل مذکور را گرفتہ بہ مکانش بستند و ہمہ بالسلامت اند شمس الدین خان سلام شکریہ تفریح مزاج بجا آورد مہاراجہ بہادر بنہایت خوشوقت شدہ زوج دستبند قیمتی عنایت فرمود سوای این بسیار احکامات خان معزز مشہور و معروف اند عمدا در علم قیافہ و سامندریک و علم کشتی و شمشیر بازی یعنے دو ناک و یک آنک و پٹا بازی و بانک فرد فرید روزگار بود عاصی نیز حاضر خدمت ماندہ دو رسالہ علم نجوم و رمل برای استفادہ نمودہ قادر بر برآوردن احکام گشت در سنہ یکہزار و دو صد و چہل و یک رحلت نمودند از فرزندان خان موصوف مہین پور محمد قمر الدین خان بہادر قطب یار جنگ کہ ذکر ایشان گذشت دومی محمد نجم الدین خان بہادر بانند نجم ثاقب بجاگیر و منصب سرفراز و حاضر دربار و دو فرزند حرد ہمہ بصفات خاندانی موصوف اند ✢ ✢ ✢ ✢ ✢ ✢

میر بہادر حسین خان بہادر

از جملہ معتمنات روزگار و منصبداران سرکار بدو صد روپیہ ماہوار سرفراز بود صاحب تقویم

که هر سال تقویم نو در حضور پرنور میگذرانید در علم نجوم و حساب تا به ایران دیار همسر ایشان نبود
تقویم ایشان در ملک ایران و توران و دیگر ولایات هندوستان مردم بآرزوی تمام مغلبها
وغیره گرفته میفرستادند و فوائد کلی بر میداشتند عمر ایشان تا قریب هشتاد سال رسیده بود
و احکامهای ایشان مشهور آفاق اند حکیم شفائی خان و دیگر اعزه صاحب علم و فضل شاگرد ایشان
بودند در حضور پرنور بر وقت دریافت چیزی حکم بنام ایشان بر می آمد در سنه یکهزار و دوصد و
سی هجری بعالم قدس خرامید شاگردان ایشان هر سال بر طبق معمول تقویم نو استخراج نموده
در ایام نوروز در حضور میگذرانند و بر ماهه معقول معمور کار اند

مدار خان نجومی

ساکن مغلپوره حیدرآباد ولد کریم خان عرف غنڈ بخان ابن گوهر خان بن دلبر خان که او در عهد
حضرت مغفرت مآب همراه رکاب سعادت از دهلی بحیدرآباد آمده در سپهگری مشهور وقت خود بود و بجاگیر
معاش سرفراز اما مشار الیه درین ایام در علم نجوم و رمل و تسخیر جنات فرد کامل است چنانچه در خانه
مدینه صاحب بر دختر ایشان آسیب جن بوده هر کس که می آمد و چیزی میخواند گرفتار آفت و بلای
جن میگردید آخر الامر نوبت بخان مذکور رسید در طرفة العین جن را در گرفته بسوخت که دیگر تمام
عمر دختر مذکوره بلا اندیشه زندگانی نمود و ریولا در مغلپوره حیدرآباد میماند و بکار خلق الله
مصروف عملهای او تیر بهدف اند نزد امیر کبیر و فرزندان راجه بالکشن در نجوم و رمل حکم مشار الیه مؤثر است

بهوانی شنکر

مشهور به لوچنا پنڈت نجومی ساکن یاقوت پوره حیدرآباد از کاملان علم نجوم بود چنانچه روزی
حکم کرد که حیوانان سرکار مدار العلیت جاه و گرفته هجده روز بغیر آب و طعام بر یکجا بند و قفل خواهند داشت

بعد دریافت حال بیگناهی خود بخود خواهند گذاشت و بخلعت سرفراز خواهیم شد و قید روز و تاریخ
و ماه هم کرده بود آخر چنین شد و مهاراجه بهادر خلعت داده به آرزو روانه نمودند تقویم درین زمان
در خانه اش نیز هر سال تیار میشود در سنه یکهزار و دو صد و سی و پنج هجری قضا نمود شاگردان
او بکار تقویم معمور اند در بلده خانه بخانه خرید میکنند یک روپیه چهار آنه قیمت تقویم اوست سوای این
بسیار اهل تنجیم در سرکار اند از طول کلام بر همین چند کس سرآمد این علم اکتفا نمود

ذکر خوشنویسان سرکار جواهر رقم خان

استاد شاهزاده های آفاق عالیجاه بهادر و حضرت مغفرت منزل سکندر جاه بهادر و فریدون جاه
بهادر و جهاندار جاه بهادر بود خط نستعلیق و نسخ خوب مینوشت و بخوبیها موصوف بزرگ منش بسیار
کوتاه قامت بکمال اخلاق معمور در گذشت بسن هشتاد سالگی قریب دو صد کس شاگردان ایشان بودند

نادر قلم خان

نام اصلی اش محمد باقر است شاگرد محمد دلبر صاحب خلف محمد علی صاحب عالمگیری که مثل او نستعلیق
نویس تا حال پیدا نشد اما پسر و خلف الصدق ایشان محمد دلبر صاحب موصوف که یک یک حرف
مفرد وصل را بیک یک روپیه خلقت خدا خرید میکردند و سعادت خود میدانستند بروز پنجشنبه بیست و پنج
حرف مفرد نوشته یک یک حرف خیرات میکرد خلقت بسیار برای خریدی آن بیرون دروازه
می نشست همون وقت روپیه داده بمنت تمام میگرفت اما محمد باقر در خدمت محمد دلبر صاحب
خدمتها کرده بآن درجه رسید که نستعلیق را بهفتاد و پنج طرز مینوشت در سرکار و لهذا حضرت
غفران مآب بمدد ماه دو صد روپیه سرفراز شده برای تعلیم شاهزاده سلیمان جاه بهادر متعین گردید
اعظم الامرا ارسطو جاه بسیار قدردانی مینمود استادان ولایت ایران اکثر تعلیم از خان مذکور میگرفتند

نواب رفیع الملک بہادر حاکم بندر مبارک سورت داماد حضرت منفرت منزل را دوازدہ سال فقط مفردات خط نستعلیق تعلیم داد کہ اگر ہزار حرف مفرد مینوشت در ہیچ حرف فرقی بنظر نمی آمد یعنے صورت ہمہ حروف یکسان میبود قطعہ ہای خان مذکور جا بجا بسیار اند سعہد او جمیع خطوط ید طولا داشت تا اینکہ خط کوفی ہم بخوبی مینوشت حروف نستعلیق وغیرہ بالتعلیم مقراض در دست گرفتہ روبروی ہمہا آنچنان می برید کہ در ہیچ حرف تعلیم فروگذاشت نہ میگردید و تختہ کاغذ سفید را از ناخن چنان برمی آورد کہ بغیر سوراخ دو تختہ برابر میگردید یعنے از یک تختہ کاغذ تختہ دیگر برمی آورد و نیز از ناخن بالای کاغذ سفید حروف خوشخط مینوشت کہ مانند حروف مثبت نقش میگردید الغرض کمالها داشت کہ دیگری تا حال بنظر نہ آمد در سنہ یکہزار و دو صد و سی ہجری رحلت نمود پسرش محمد شمس الدین خان باز درین ایام غنیمت است

تجمل رقم خان

برادر زادہ قلم خان مذکور نام اصلی اش محمد کاظم است نستعلیق خوب مینولیسد اُستاد راجہ نانک بخش راجہ بہادر دو روپیہ یومیہ از نزد مہاراجہ بہادر میبابد در عاشور خانہ خود علم حضرت سکینہ در محلہ کمان ایلچی بیگ ہر سال تا فاتحہ دہم امام علیہ السلام یعنے تا بست روز از غرہ محرم استادہ کردہ برون بر داشتن علم دنگل مرثیہ خوانی کنانیدہ علم ہا بر داشتہ در راستہ آوردہ تعزیہ کنان باز بخانہ بردہ فاتحہ دادہ علمہا داخل صندوق نمودہ میدارد تا حال بدستور معہود بہر صورت خدمت مینماید ذکر دیگر خوشنویسان قدیم مثلاً

غلام محی الدین خان بہادر

خلف الصدق غلام نبی خان بہادر کہ خدمت کارپردازی سیر عالم از قدیم بدست خان معز بود

و در سفر و حضر گاهی جدا نگردید و در منصبداران سرکار ملازم رکاب سعادت بوده اما غلام محی الدین خان
مذکور از ابتدای شباب چون رشادت طبع داشت متوجه کمالات علمی گردیده بهره کامل بهم رسانید
چنانچه مدتی تعلیم خطوط نستعلیق و نسخ و شفیعه و شکسته و رقاع و ثلث وغیره هفت قلم بهجت کامله
نزد اکبر یار جنگ بهادر محمد قمر الدین خان که نستعلیق بکمال شیرینی حروف مینوشت گرفته
یکتای روزگار گردید و معهذا او بیولا چند اوراق کلام شریف که طول هر صفحه از سه وجب کم
نیست و عرض هم از دو و نیم وجب کم نباشد بخط نسخ جلی مطلا و منقش و منبت آنچنان تحریر آورده
که از وقت نزول قرآن شریف تا الآن هیچکس باین باغ و بهاری ننوشته همه محققین قائل این معنی
اند خلاصه اینکه بسیار کلام الله بنظر حقیر هم در آمده اند که همه حروف از طلای احمر خالص نوشته است
اما اینکار شنگرف دیگر است که هر صفحه رشک گلزار ارم و هر حرف نور بخش دیده مختتم مردم
توان گفت محض برای نذر روضه مقدسه منوره فردوس برین آئین روضه جناب اقدس سید المرسلین
و خاتم النبیین علیه و علی اولاده الکرام و اصحابه العظام صلوات بی پایان و درود شایان باد تحریر
در آورد از آنجا که معاش خان معز آن وسعت نیست و هر هر صفحه اش سوای مزد تحریر خان مذکور
یازده یازده روپیه پی نقش و نگار و تیاری کار مصرف میرسد لهذا یازده ورق بمقدور خویش
زیاده تر جرات نموده برای جلوه نمائی دیگران که قابل این صناعت و بداعت نبودند از پرده
خیال العالم شهود در آورده بنظاره ناظران اولو الابصار جلوه آرا نمود و او تعالی شانه که
مسبب الاسباب است سببی گردانید که بزیارت و ملاحظه بندگان عالی مدظله العالی هم در آید و حکم شود
که همه تیاری آن بموجب بر آورده هر هر صفحه بخرج سی هزار روپیه که در پیشگاه نظر آنجناب هیچ قدر و
منزلت و مالیت ندارد للوکها روپیه در انعام و بخشش بمصرف میرسند تیار نمایند تا از صدق
اعتقاد نذر حضور بدرگاه عرش اشتباه نبوی مشرف و پذیرا گردد و در جلدوی این صداقت

ونیازمند

وبنیاز مندی اللہ تقدس و تعالی خداوند نعمت ما را لفرط عنایت خود عمر خضری و حشمت سلیمانی نصیب فرماید آمین رب العالمین الغرض در سنہ ۱۲۵۸ سنہ یکہزار و دوصد و پنجاه و ہشت ہجریہ ذات بابرکات خان معزموجب حسنات است رقیق القلب سراپا متوجہ بعالم عقبی بجمیع صفات بزرگانہ موصوف

مرزا طاہر ولایتی

از ولایت ایران در حیدرآباد بعہد حضرت غفران منزل آمده نزد راجہ چندولعل مہاراجہ بہادر مدار المہام دوصد روپیہ ملازم گردید خط نسخ لطرز مرزا احمد تبریزی بآن خوبی تعلیم میبنوشت کہ عاصی نوشت این طرز مذکور بدست احدی ندیدچنانچہ جابجا قطعہ ہایش موجود اند مدتے در ینجا بوده مبلغ بست و پنج ہزار روپیہ جمع کرده بولایت خویش رفت

حسن علیخان بہادر

از اہل ہند بود در زمرۂ منصبداران سرکار مدار المہام دوصد و پنجاه روپیہ ملازم مرد نہایت معقول عابد زاہد در عہد حضور پرنور بقلعداری قلعہ او بیدر سرفراز گردید ہرچند ہفت قلم مینوشت امادر خط نستعلیق فرد یکتای عصر خود بوده چون پسر بزرگ او در سواری مہاراجہ بہادر ناحق از دست سواران محمد صاحب میان در عین جوانی کشتہ شد خان معز را جہان در چشم تاریک گردیده در خانہ بلباس درویشانہ میبود و خود را از لذت دنیا درکشیده بسفر آخرت مستعد نشست تا اینکہ سفر عقبی برگزیده در دائره میر مومن صاحب علیہ الرحمہ مدفون گردید خوشنویسان متاخرین ہیچکس بخان مذکور نمیرسید

ذکر کاتبان سرکار

کاتبان سرکار قریب پنجاه کس در کتابخانہ سرکار شبانہ روز حاضر بوده ہرگاه برای نقل کتاب ہر جلد کہ حکم شود بزودی تمام نقل کرده بملاحظہ اقدس می آورند ہرچند در کتابخانہ سرکار ہزارہا جلد موجود اند

اما برین هم تحریر جاری بوده معمور کار اند سر آمد اینها میر قاسم علی که بهش قرار در ماهه داشت وجامع خوشنویسی بوده لیکن خواجه ولی الله در مقربان سرکار بر سر اینها تعلقدار صاحب خدمت بود در علم عربی وفارسی فرد کامل ذی اخلاق اوقات معمور همواره در پیشگاه خلافت حضرت مغفرت بار بار باب اگرچه ماهوار فردا فرداً سی روپیه است اما میر قاسم علی از چهل روپیه کم نبودند وخواجه ولی الله دو روپیه روز شصت روپیه ماهوار میبافت چون قضا نمود خلفش خواجه محب الله بکار وخدمت پدری و در ماهه معمولی در منصبداران سرکار است نهایت ذی خلق و آدمیت وسعادتمند همواره

حاضر دربار جهانمدار است

ذکر حافظان کامل القرائت استادان روزگار ملازمان سرکار دولتمدار اول نهادر عهد حضرت غفرانمآب حافظ من

درجامع مسجد بلده حیدرآباد بآواز خوش تراویح واکثر نماز مغرب وعشا نیز میخواند که خلقت جدا گریه مینمود خوش وضع خوش لباس عمده همواره مصاحب ومقرب مرشدزاده عالیجاه بهادر بود در سنه یکهزار و صد و سی هجری رخت هستی بر بسته سر راه درگاه برهنه صاحب نزدیک قبر والد عاصی که باهم اتحاد دلی وصحبت شبانه روز داشتند مدفون گردید در سنه یکهزار و دو صد و دوازده هجری همواره بمکان عاصی آمده امامت نماز مغرب وعشا میکرد فرد کامل بود

حافظ عثمان کور

ازجمله مشهوران بلده بنهایت خوش صدای قرآن شریف میخواند که اهل مجلس همه مشتاق بودند در همون ایام قضا نمود حافظ مخفی بسیار مرد معقول بود وخوب میخواند در بیت الله شریف قضا نمود سوای اینها حفاظ بسیار بالای قبر شریف حضرت غفرانمآب علیه الرحمه بودند و هستند

و نیز بر قبور حضرت مغفرت منزل و دیگر مرشد زادہ ہا وغیرہ و در بلدہ نیز از دو ہزار کس کم نخواہند بود
تا امنہا سر آمد وقت خویش بودند

ذکر سرداران قوم افغانان سنت و جماعت + دایم خان بہادر و حسن خان بہادر مندوزئی

ہر دو برادر از وقت مدار المہامی اعظم الامرا ارسطو جاہ و میر عالم الیسر فرازی سواران بکمال آبرو و عزت اوقات خود ہا بسر بردند و در پیشگاہ حضرت مغفرت منزل مورد الطاف شاہانہ و مصدر عنایات خسروانہ بودہ کارہای نمایان بظہور آوردند و در قوم خود ممتاز اند یعنی پیوستہ از سلاطینان عہد مر انتہا دارند و در مختاری راجہ چندو لعل مہاراجہ بہادر بمراتب معمور کار و بار جمعیت بودہ آنچہ کہ دادمردی و مردانگی بظہور آوردہ اند در بارہ شہادت مولوی حافظ عبد الکریم با افغانان مہدوی در مسجد جلوخانہ میر عالم ہمہ در ذکر احوال سلطنت آرائی حضرت مغفرت منزل مفصل بقلم آمدہ یعنی در راہ خدا و شریعت محمد مصطفے صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم برادر بزرگ دایم خان بہادر بعد کشتن غنا تیجان پرورزئی را و دیگر افغانان را جان عزیز خویش نثار نمودہ بدرجۂ شہادت فایز گردید کہ تا قیام جہان بر زبان ہر اہل لسان مشہور آفاق است و حسن خان بہادر بعد کشتن مخالفان بسیار زخمہا کاری بر داشتہ میدان جنگ را رشک باغ ارم گردانید و بفضل الٰہی تا حال حاضر دربار جہاندار بمرتبہ بلند فائض است در پیشگاہ حضور پرنور مبذول الطاف و عنایات و با مہاراجہ بہادر موافقت کلی باضافہ جمعیت و تعلقہ ہا معمور الغرض بہادر معمر در عبادت الٰہی و فیض رسانی ارباب استحقاق و در جان نثاری و فدویت سرکار یکتای عصر خود است آدمیت و مروت از حد زیادہ نزد داشتہ با برادران و فرزندان و رفیقان در فدویت حضور حاضر دربار دولت مدار است ++

محمد قمرالدینخان بہادر

ولد دایم خان بہادر شہید مذکور مند وزنی است لعد شہادت پدر خود از ہندوستان وطن خویش وارد حیدرآباد گردیده بمرتبہ پدر بزرگوار خویش از سرکار فایض و معمور گشت و بسواران جمعیت ہمراہی و تعلقات لکوکہا روپیہ سرکار سرفراز و ممتاز سردار است که فقرا دوست باعبادت الٰہی مصروف در کار حسنات معمور در مجلس حال و قال حاضر عرس مرشد خویش که آفتاب زمانہ بودند و در مکہ مسجد سکونت میداشتند و حضور پرنور نیز برای ملاقات آنحضرت عقب مسجد تشریف آورده ملاقات فرموده بودند در درگاه شاه یوسف صاحب متصل در باغچہ که مدفن آنحضرت است بکمال تکلف ہر سال بخرچ دوہزار روپیہ طعام لذیذ بمردم اندرونی و بیرونی حیدرآباد میخورانند و یک باغ نو احداث طرح کرده عمارات عمده خوش اسلوب باحداث می آرد عجب مرد باخدا و سرکار دولتمدار بسر کردگی سواران و تعلقات لکوکہا روپیہ معمور ہمواره در کار حسنات مصروف و بعبادت الٰہی مشغول

اگرچہ جمعداران دیگر ہم بسیار اند اما اینہا سرخیل نامآوران دولت اند

ذکر جمعداران قوم قایمخانی ملازمان سرکار محمد مدن خان المخاطب برستم دلخان بہادر

از قوم قایمخانی با جمعیت سواران و پیاده ہا در عرب از پیشگاه حضور پرنور سرفراز در سنہ یکہزار و دو وصد و پنجاه و ہفت ہجری از خداوند نعمت بخطاب رستم دلخان بہادر و منصب و علم و نقاره ممتاز شجاعت ذاتی آن رستم وقت را حدی و نہایتی نیست چنانچہ روزی شخصے از افغانان بقضیہ دیگر و معاملہ شخصے دیگر که فیصلہ آن بخان مذکور از سرکار حکم شده بود از تاخیر شدن چند روز خیال دیگر بدر دل خود آورده دانست که بہادر مذکور تایید مخالف میکند و نقتا برای ملاقات عید آمده

قریب دروازه زنانه کارد ولایتی بالای رخساره بهادر مذکور چنان بزور و قوت زد که تا فک اسفل تفتیش در آمد و قبضه او شکسته بدست او بر آمد با وجود رسیدن همچو زخم کاری و در آویختن تیغ کارد اندرون رخساره و دندان آن بهادر تیغی که بدست خویش داشت بیک ضربش دو حصه اش نمود که فرصت دم کشیدن نداد چون جراحان بلده حسب الحکم حاضر آمدند صاف جواب دادند که از ما اینکار بر آوردن تیغ و باقی ماندن جان بسلامت معلوم نمیشود لیکن ناچار مهاراجه بهادر رقعه بجنرل صاحب لشکر حسین ساگر نوشته فرستادند تمامی سرداران و داکتران کلان لشکر مذکور جمع شده چنان مقرر نمودند که اول تیزاب باید انداخت تا مضبوطی کارد را مضمحل کند بعد ازان هرچه صلاح وقت خواهد بود بعمل خواهیم آورد لیکن سه روز و سه شب خان مغز با زخم کارد در لشکر ماند و پنجشنبه دوروز در بلده جلد پنج شش روز لیکن انصاف شرطست که حال زخمی بکدام احوال بوده باشد خصوصاً از اکل و شرب و عموماً از خواب واستراحت و حرکات لابدی شبانه روزی وغیره چه حالت صعب آنًا فانًا می‌گذشته باشد و قتیکه همه اهل لشکر جمع شده سه چهار دندان واستخوان فک اعلی و اسفل از آره ها چنان بریدند که کسی چوب خشک را هم باین سختی نمی برید و بهادر مذکور حرفی از درد بر زبان نه آورد بلکه بغیر خنده و گفتگوی مردانه که همه صاحبان انگریز تحسین و آفرین نمودند وابیز کیفیت شجاعت ذاتی خان مذکور تا به لندن رسید الغرض خان مسطور ازین زیاده تر اوصاف دارد و همواره بعبادت الهی و فدویت و جان نثاری خداوند نعمت مصروف ٭ ٭ ٭ ٭ ٭

محمد قمر الدین خان قایم خانی

تعلقدار نلگنڈه که با پنجاه سواران همراهی خود همواره کارهای نمایان کرده زمینداران شوره پشت را بارها داخل سرکار نمود و الماس بوزن شش نود و پنج ماشه از تعلقه جیپول وردچنانچه ذکر آن خواهد

در قوم افغانان قایم خانی نامور تر است با اینهمه بسیار خوش خلق با مروت و آدمیت و رفیق پرور بصفات لایقه موصوف و پسران او محمد عثمان خان وغیره نیز طابق النعل و قدم بقدم والد خویش درباب رفیق پروری و مروت وغیره مشهور تراند خان مذکور را با عاصی محبت فدویانه است ✢ ✢ ✢

صالح محمد خان قایم خانی

از جمعداران نامور سرکار همواره برای تنبیه مفسدان و متمردان تعلقات سرکار مامور گشته با سواران و پیاده های همراهی خود از جمعیت قلیل کارهای فراوان بظهور آورده که تاحال مشهور آفاق است با اینهمه متقی عبادت گذار همواره بخیر و خیرات مصروف فرزندش غلام محمد خان نیز بسیار لایق در بیولا بدربارداری مشغول و باموارت خانگی بدانه معمور است ✢ ✢ ✢ ✢ ✢ ✢ ✢ ✢ ✢ ✢

سردار خان جمعدار ولد مراد خان برادر بایزید خان

اما مراد خان و بایزید خان هر دو برادر از قدیم دولت اند و همواره همراه مهاراجه بهادر راجه چندو لعل کارهای نمایان بظهور آورده مورد تحسین و آفرین شاهانه و مصدر عنایات خسروانه از پیشگاه بندگانعالی حضرت غفران مآب و اعظم الامرا ارسطو جاه مدار المهام گشته بنام نیک نامور شدند خصوصا بالای قلعه بادامی جنگهای صعب کرده بر سر مفسدان سرکار باسم با جمعیت قلیل کار نمایانه نموده از کهین و مهین زبان صفت و ثنا کشادند و همواره در جمعداران سرکار عزیز بوده مشهور روزگار شدند و در کارهای حسنات و سلوک با مردم نجبا و اهل کمال سرمو قصور نکرده بسیار بار اجشم توجه خوشحال نمودند بعد رحلت مراد خان جمعدار سردار خان جمعدار بجمعداری و جمعیت موروثی سرفراز شده همواره حاضر دربار جهانمدار است بسیار آدم معقول صاحب مروت و اخلاق و رفیق پرور بحیثیت ان

صاحب سلوک بجمیع صفات سرداری مشہور و بشجاعت ذاتی معروف اما بایزید خان جمعدار بجمعیت همراهی خود در فدویت و جان نثاری سرکار سه پسران خویش محمد عمر خان و محمد غوث حاضر و سرگرم خدمتگذاری سرکار اند و همه لایق و با اخلاق

فوجدار خان و طالع مند خان

ولد خواجه خان جمعدار که او از قدیم بهمراهی میر عالم بهادر کارهای نمایان و خدمات شایسته بجا آورده ودیعت حیات نمود بسیار انسان با سلوک در رفیق پرور بوده بعد رحلتش هر دو برادر مذکور از عالم شیرخوارگی بدرماهه ذات و جمعیت سرفراز شده بسعی و کوشش خالوی خود یعنے ماموی خود محمد نامدار خان بهادر جمعدار نشو و نما یافته معمور کار و بار و حاضر دربار جهاندار گردیدند و در تمام برادری خویش مشهور شده اند در بیوااجخوبیهای بسیار و شجاعت ذاتی معروف و در هر مقدمه مشکل که خواه بزمی یا رزمی بهین هر دو برادر حکم میشود بآن براستی و درستی انتظام میدهند که زیاده ازان متصور نیست سلوک با برادران و آشنایان و اهل کمال بخوبی شناس سنعلیق مزاج ظاهرا جمعداری و باطنا امیرے دارند

محمد نامدار خان بهادر جمعدار

در ابتدای حال بهمراهی میر عالم و بعد رحلتش ملتزم رکاب امیر الامرا شمس الملک بهادر بوده نامور گردید عجب خوش مزاج ساده وضع لاابالی طبیعت سخی عیاش مزاج با جمعیت همراهی خویش بعد انتقال بهادر موصوف بکمال آرزو رفیق مهاراجه بهادر گشته اوقات عزیز بخوبی تمام گذرانیده ودیعت حیات نمود دو پسر داشت یکی محمود خان که در رفاقت راجه دیراج بدرماهه دو صد روپیه حاضر

بسیار با اخلاق دعا بد قرآن خوان دیگری غلام حسین خان او در عالم ابتدای سن تمیز ہموارہ
ہمراہ فوجدار خان جمعدار حاضر دربار جہانمدار بودہ چون بسن رشد رسید بذاتہ سہ سواران خود
سرگرم جان نثاری سرکار دولتمدار است بسیار شجیع سخاوت شعار صاحب مروت خوش مزاج رنگین
طبیعت بخیے خوے مشہور از محدثان نامدار جان بمکان عمدہ مسجد نواصد اد محلہ جلال کوچہ خودہم درآنجا مدفون است

ذکر متفرق جمعداران افاغنہ قوم سنت وجماعت امانت اللہ خان گلکیانی

ولد احمد خان گلکیانی خان مذکور در عہد دیوانی اعظم الامرا ارسطوجاہ بوقت ورود از لونا وارد
حیدرآباد شدہ با دہ سواران ملازم سرکار گردید و ہموارہ با حرمت و عزت بودہ در ہنگامہ جنگ
چنچل گوڑہ زخم برداشتہ مظفر و منصور گشت اگرچہ درباہ ذات ایشان سہ صد روپیہ سوای سواران
ہمراہیش بود اما مہاراجہ بہادر در مختاری خویش پالکی و فیل با پنج سوار دیگر بنام امانت اللہ خان
مذکور ایزاد مباہی ساختند چون خان مذکور قضا نمود امانت اللہ خان با دیگر برادران
خویش و سواران قدیم وجدید بہم سرفراز و ہموارہ حاضر دربار فلک مقدار است عجب مرد فرشتہ
خصال ہمیشہ با اوقات صالحہ مصروف نماز پنجگانہ ادا بنہایت خوش سدای کلام شریف میخواند
چون نسبت کتخدائی اش با صبیہ حکیم محمد اکبر حسین خان ولد حکیم سنا صاحب شدہ لہذا ہموارہ
ملاقات با محمد نعیم الدین خان بہادر خلف حکیم خان مذکور سرگروہ پالصد منصبداران سرکار
داشتہ کنفس واحد اوقات عزیز خویش بسر می برد کہ جدائی متصور نیست

کرم علیخان و یوسف علیخان

برادران حقیقی از قوم افغانان موہل اند کرم علیخان با جمعیت یکصد سواران ملازم سرکار حضور پرنور

در رساله همراهی اعتصام الملک بهادر عرض بیگی بندگانعالی و یوسف علیخان با جمعیت سواران
ملازم سرکار در رساله مهاراجه بهادر بکمال عزت منسلک اند هر دو برادر لایق کارهای عمده سرکار اند
بذاته بهادر باسلوک سخی رفیق پرور بجمیع صفات سرداری موصوف و شبانه روز حاضر دربار فیضگنجور
و در سعد پوره مکان خوش اسلوب موضوع ساخته با نسبت بلده جبر دا هر دو برادر در مروت
و آدمیت و آشنا پرستی یکتای عصر اند در برآمد کار آشنا و بیگانه بدل سعی موفوره بجا آورده
شمه قصور نمیکنند

محمد بوڈہن خان

خلف محمد دلاور خان است دلاور خان مذکور در عهد حضرت غفرانمآب از قمر نگر کرنول وارد
حیدرآباد شده باستصواب اعظم الامرا ارسطو جاه بهادر مدار المهام سرکار بشرف ملازمت خود بدولت
و اقبال مشرف گردیده و لفربا الطاف خداوندی با جمعیت سواران و پیاده ها و جاگیر ذات وغیره
مشمول خسروانه و سند دل بذل شاهانه گشته مدت العمر بمدارج بلند و معارج ارجمند بکمال عزت و افتخار
بسر برده وقت موعود دلبیک اجابت گفت جمعداری بود کامل الفخر و جمیع الاوصاف متقی صاحب خیر
و خیرات بذاته سخی و شجیع بجمیع صفات لایقه موصوف از محدثات او مسجد ذی شان و عمارات
نمایان تا حال در سنت پوره قایم است آنا محمد بوڈہن خان بعد رحلت پدر ذیقدر خویش
قدم بجاده مستقیم بزرگان قویم ساخته بعیت همت و شجاعت و سخاوت و نیکنامی و ستوده خصالی
را بر آوازه ساخته مورد الطاف خداوندنعمت گردیده بجاگیر ذات و جمعیت سواران و پیاده ها
وغیره حاضر دربار جهانمدار است سند از تحصیل علوم عقلی و نقلی و تهذیب صوری و معنوی و سپاه
پروری مشهور روزگار سهر جمعه سوای خیرات دیگر لغربا و فقرا و مساکین و ارباب حاجت
خدمتگذار سپاهیفر باید که همه ها بدعای خیر معمور و بمنت احسان مشکور اند

محمد یوسف جمعدار

در ایام سابق ملازم شاهیار الملک مرحوم بوده کارخانه افتاده را انتظام داد و بعد ازان که فیمابین جمعدار مذکور و رونق علیخان بهادر شاهیار الدوله خلف مرحوم مذکور سوء مزاجی آمد او حسب الحکم حضور پر نور حاضر دربار گشته در جلوخانه دیوڑی مبارک قدیم فرود آمده بعد چند روز مهاراجه بهادر همراه خود آورده بالای بنگله های جلوخانه خویش معه جمعیت سواران و بارگیران و دوصد جوانان اهل روم و عرب جمله پانصد نفر بدرماهه پانصد روپیه ذات ملازم سرکار داشتند درین اثنا چند جا صورت جنگ بظهور آمده جمعدار مسطور فتحیاب گردیده مورد الطاف گشت مهاراجه بهادر جلدوی این خدمت دو تعلقه ناگر کرنول و آونچه برای تنخواه جمعدار مذکور عنایت نمودند بعد چندے بر سر تنخواه معامله بالعکس شده بر طرفے بعمل آمد الحال بخانه خویش با کارخانه عرب و سواران و فیل و اسپان و شتران وغیره بمقیم مقام انزوا در امیدواری خداوند نعمت است سابق نیز همین طور تا دو ماه بر سر جمعدار مذکور عرب و جوانان بار وغیره قریب یکهزار جوان اطراف خانه را در گرفته نشسته بودند اما هیچ اندیشه نکرده بجای خود مضبوط نشست باز تصفیه کلی شد در بیولا توکل بر خداوند حقیقی و مجازی دارد

ذکر جمعداران افغانان قوم مهدوی ملازم سرکار دولتمدار

بعد اخراج این قوم که در احوال چنچل کوڑه ذکر یافته چون مدتے بگذشت در عهد جلوس حضور پر نور ادام الله اقباله بر طبق آرزو و درخواستهای مهاراجه بهادر اینها را در بلده طلبیده در رساله همراهی خویش ملازم داشتند و زر خطیر و زر نذر و نذرانه گرفتند اول شاه عالم جمعدار آمده باریاب حضور بسعی راجه چندو لعل مهاراجه بهادر گشت بعد ازان رفته رفته محمد نصیب خان و دیگر از و محمد لودهن خان

وغیرہ پنجاہ با شصت جمعدار نامی قریب باد وہزار مردم ازین قوم ملازم وغیر ملازم در بلدہ حیدرآباد
بمقام بیگم بازار مقام دارند وہر روز جمعداران ایشان برای سلام ومجرا حاضر دربار میشوند د
علاقہ بخشیگری براجہ رنگ راؤ است از آن جملہ

محمد نصیب خان

بجمعیت قریب یکصد سواران وپانصد پیادہ ہای عروب وعلی عنول وغیرہ وتعلقات لکھا روپیہ
سرکار معمور وکاربار آدم بسیار رسا بظاہر صرف سپاہی وضع وبباطن معاملہ شناس ولباخوبیہا
دارد وناموری قوم است

محمد یوسف خان جمعدار

پسر شاہ عالم خان جمعداران باسواران وتعلقہ متعلقہ خویش در قطعی کوڑہ مکان تیار کردہ
اقامت ورزیدہ وعلی ہذا القیاس جمعداران بسیار در رسالہ مہاراجہ بہادر در علاقہ بخشیگری
راجہ رنگ راؤ ملازم سرکار اند اما قسمیکہ زور وشور اینہا پیش از اخراج بود الحال شمہ ازان بالکل
نیست ونخواہد شد کہ سرکار خود جویای حال ظلم بلغدری بر ہر متنفس است بقول شاعر شعر
بدیدہ باز نگردد سر سنگ افتادہ ✤ خدا کند کہ نہ افتد کسے ز چشم کسے ✤ مثل سائر الناس بعضے
در تجارات وبرخی در نوکری اوقات خود بسر میبرند لکن سوای رسالہ مہاراجہ بہادر در رسالہ
ہیچکس از امیران وجمعداران قوم دیگر احدی ازین قوم نوکر نیست وہیچکس درین قوم صاحب
سلوک وباخیر وخیرات وقدردان کمال واہل کمال از ابتدای ورود تا حال کہ از تجارت
وجمیع متعلقہا بسرداری وجمعداری رسیدند بنظر حقیر نہ آمد سوای جان نثاری برفرض خود
واتفاق جنگ وجدل با قرضداران وباجہت حزن قوم خویش کہ آنرا متن میگویند اما جمعداران
وسرداران قوم افغانان سنت وجماعت مثل ہندوزئی ہا وقایم خانی ہا وناغر وغیرہ

همه با مروت و سلوک اند که بسبب طول کلام احوال فرداً فرداً مفصل بقلم نه آمد

ذکر تیراندازان و قدر اندازان سرکار برق کردار حیدر علیخان بهادر تیرانداز و برق گذار

ابتدای نشو و نمای ایشان از قلعه ادهونی است بزرگان ایشان در عهد نواب امیر الامرا بسالتجنگ بهادر
همواره با عزت و حرمت بسر برده اند اما حیدر علیخان و سود هو میان برادر خرد ایشان مشق
تیراندازی و برق اندازی نموده مشهور آفاق شدند در صنایع و بدایع این علم شریف اوستاد
زمانه گردیدند چنانچه اکثر تیراندازان حیدرآباد بر توده راجه راو رنبها جیونت بهادر همه تیراندازان
جمع شده مقابله آزمایش نمودند هیچکس مقابل ایشان بر نه آمد همه ها مقر شدند که اوستاد وقت اند
و در شجاعت ذاتی چون بعد رحلت امیر الامرای مرحوم مذکور دولت آنجا بقدم دارا جاه بهادر
خلف کلان و داماد حضرت غفران مآب زینت یافت و این هر دو برادر بدستور سابق ملازم بودند
اتفاقاً فیما بین ایشان و هادی الدوله بخشی فوج سوء مزاجی بهم رسیده حکم برطرفی رسانید آنوقت
دو هزار روپیه تنخواه ایشان و سرکار واجب الادا بود چون از هادی الدوله درخواستند گفت
هرگاه شما خریطه های زربفت تیار کرده خواهند آورد آن هنگام زر تنخواه شما پر کرده خواهند داد
مراد اینکه نه خریطه های زربفت خواهند آورد و نه تنخواه شما خواهند داد حیدر علیخان بهادر و
سود هو میان دو خریطه زربفت تیار کنانیده خود معه برادر خویش بالای سر راه خیمه خاص تیر و
کمان در دست و ترکش ها روبرو انداخته نشستند و آمد و رفت اهل دربار بند نمودند و بخشی مذکور
جمعیت سرکار را گرداگرد ایشان بمقابله در آورد و هنگامه عظیم برپا شد جمعداران دیگر مثل سعد الله
خان بهادر قایم خانی وغیره و کمندانان لین وغیره درمیان آمده همه کیفیت بعرض دارا جاه بهادر رسانیدند

که اگر

که اگر تنخواه این دو برادر را که نامور اند برطرف کرده تنخواهند داد تمامی جمعیت سرکار و مجموع سرگردگان
رساله مایوس خواهند شد قاعده سرکار نیست دارا جاه بهادر بسیار غصه به هادی الدوله نموده دو هزار
روپیه نقد از خزانه سرکار وهانیدند الیشان زر تنخواه در خریطه ها پر کرده نزد بخشی مذکور آمده
گفتند که بخشی صاحب این خریطه های زر لفت را با زر تنخواه ملاحظه فرمایند انچنیکه شما گفته بودند
همچون طور تنخواه ما بان وهانیدید رحمت خدا برا است گوئی شماست بخشی مذکور نهایت
خجل گردید از انجا بحیدر آباد آمده در رساله شمس الامرا بهادر تیغ جنگ ملازم شدند در آنجا هم
بخوبی عزت و حرمت بسر بردند بعد رحلت بهادر موصوف اعظم الامرا ارسطو جاه بهادر نهایت قدردانی
طلبیده برساله دو صد سواران بشقرار ها و در ماهها ذات حیدر علیخان بهادر هفتصد روپیه
و دو صد روپیه ماهوار مود هو میان سرفراز نمودند که درمیان دو صد سواران یکصد سوار صرف
تیر انداز بودند و یکصد سوار برق انداز و دو صد نفر پیاده نیز مرحمت کردند پس بهادر مذکور هر روز
در دربار بلباس رنگا رنگ نو بنو می آمد و در سواری الیشان سانگهه ها یعنی سنانهای نقرئی میداشتند
مثلاً روزیکه بالباس زرد آمدند همه اسباب تا چار جامه اسپان سواری هم بلباس زرد و مخملی
و ترکش و نیام شمشیر وغیره همه برنگ زرد باشد در علم تیر اندازی تیرها و لبس ها همه مود هو میان
از دست خود تیار مینمود که تیرگران بلده منکر صناعت الیشان گشتند حالا هم در بعضی جا موجود اند
و شاگرد بهادر مذکور مبارز الدوله بهادر مرشد زاده و دیگر مرشد زاده ها و امیران و امیر زاده ها
و راجه ها و دیگر مردم آدمیان بسیار اند و در صناعت برق اندازی نقشه تازه تیار کرده اند که تا
سر دادن یکبار بندوق برق انداز دیگر برق انداز الیشان پنج بار بندوق را سر میدهد اهل فرنگ
مثل سید نجم صاحب وغیره قایل شدند و حالا در سرکار امیر کبیر بیست و پنج جوان تیار موجود اند و نقشه
ساز باروت اینکه در هر حرکت باروت یک ضرب لوزن بندوق بر می آید یکدانه را بیگان نمیرود

الغرض حیدر علیخان بهادر فرد کامل فنون بود در علم طب معالجه ها میکرد و دوا از نزد خود میداد
بزارها کس صحت مییافتند و در علم تکسیر نیز علاج ها مینمود و آسیب ها را دفع میکرد آخر الامر چون قضا
وارد شد هیچ از اسباب دنیا بکار نه آمده جان بجان آفرین داد و مود هومیان نیز در فدویت
و جان نثاری مرشدزاده آفاق مبارز الدوله بهادر میبود شخصی ناحق هنگامه آرا شده زخمی
کرد و خود هم جان داد و مشار الیه بعد دو چهار روز بی سبب و بغیر جهت مظلوم رو بآخرت نمود
فرزند حیدر علیخان بهادر جعفر علیخان در سرکار امیر کبیر ملازم است و سرگردگی یکصد و بست و پنج
جوان بهنباری طریقه پدر خویش مستعد دارد

میر مهر علی جمعدار نبسه حیدر علیخان بهادر

خلف میر عظیم الله جمعدار است میر معز از بنجای هندوستان بود هرگاه وارد حیدرآباد شدند
بدبادی حیدر علیخان بهادر معزز گردیدند تا حیات بهادر مذکور بعزت و حرمت تمام در انتظام
سواران رساله و در نوکری سرکار با جمعیت مذکور معمور کار و بار میبود و بعد رحلت خانمذکور میر صاحب
معز بذاته با پنجاه سواران سلحدار پایگاه ذات خویش ملازم سرکار همراهی حسام الامرا خانخانان
بهادر ملازم گردیده مدتی اوقات عزیز خود بسر برد عجب سید صحیح النسب فرشته خصال بود که زبان
در وصف خصائل ایشان لابیان است هرگاه وعده موعود در رسید لبیک اجابت گفت میر
مهر علی با وصفیکه سن ابتدای شباب داشت اما همه کارخانه خود و برخی بکارخانه بهادر موصوف
آنچنان در رسید که همواره مورد تحسین و آفرین گشت و بعد رحلت خان خانان بهادر
با فخر الملک بهادر خلف مرحوم نیز یکسان اتحاد و اتفاق بوده مشهور تر گردیده هرگاه کارخانه
فخر الملک بهادر به افراط و تفریط آورد میر معز در رساله راجه چندو لعل مهاراجه بهادر

برضامندی ایشان بر رساله یکصد سواران پایگاه خاص خود و بعضے سلحداران نیزه بردار و صد بارگیران پیاده بدرراه بدرقه ذات و فرزند برخوردار خود ملازم رکاب گشته معمور کار و بار فرزانه بزرداری گردید بکمال آبرو حاضر دربار جهانمدار است هرچند در بیولاهم بسن جوانی متصف است اما در فراست و قدردانی و رسائی کار سرکار و رسانیدن تنخواه بسرهر متنفس بروقت مقرری فرد فرید است که دیگر در هیچ رساله سواران و پیاده ها چه در کارخانه جمعداران و چه در رساله رساله داران باین خبرداری و هوشیاری احدی نیست و باعاصی محرر اوراق قرابت قریبه جزالانفکاکی دارند که همشیره حقیقه عاصی بحیدر علیخان بهادر منسوب بود الغرض بسیر موصوف فرد کامل است

ذکر جمعداران قوم عرب ملازم سرکار دولتمدار

پیش ازین در عهد حضرت غفرانمآب عروب فقط در رساله سیدی عنبر علیخان جیلهٔ سرکار خال خال از قسم حبشیان اکثر بودند بعد ورود اعظم الامرا ارسطوجاه از پونا سید عمر خان جمعدار عرب ولایتی را با پانصد نفر عروب ولایتی نوکر داشته همراه خود آورده چندی در بلده داشتند چنانچه قهوه خانه ایشان روبروی دروازه حویلی چهته منیر الملک بهادر بود که حالا در آنجا عمارات دیگر و مکانات دیگر احداث یافته اند و بعد ازان متعین دروازه های قلعه محمد نگر گولکنده ساخت بعد انتقال جمعدار مذکور که مرید و معتقد حضرت حسینی بادشاه صاحب مجذوب بود متصل قبر آنحضرت مدفون است و رحلت اعظم الامرا ارسطوجاه پسرش سید حسن خان جمعدار بجای پدر خویش معمور گردید و در مختاری مهاراجه بهادر چون سکهان قریب دوازده هزار نفر ملازم سرکار در رساله بهادر میداشتند آنوقت فقط محمد صاحب حیدرآبادی ابو الفتح اینها بود و قضیه و قضایای این قوم را بسر انجام میداد من بعد عبدالله بن علی جمعدار باستصواب طالب الدوله

آدم بسیار ذی فطرت اہل قبیلۂ عربستان و مرد خاندانی صاحب حکومت و دیہات آنجا ہست
معاملہ شناس تعلقات سرکار را بخوبی انتظام میدہد صاحب اوقات بجمیع صفات بزرگانہ معمور
کار خود است

عبدالواحد جمعدار عرب

بزرگان جمعدار مذکور در دولت پیشوایان پونا بکمال عزت و حرمت بجمعیت بسیار ذی مقدور
بوده کارہای نمایان نمود بعد انقلاب ریاست آنجا و رحلت پدر خود مشار الیہ در بلدہ حیدرآباد
آمدہ بہمراہی طالب الدولہ حسن علیخان بہادر کوتوال سکونت ورزیدہ رفتہ رفتہ خدمات شایستہ
بعمل آوردہ مشہور گشتہ با جمعیت عروب کار نمود درین ایام بذات خود مقیم خانہ خود است ذی مقدور
بسیار صاحب سلوک قدردان نجبای شکستہ حال خوش اخلاق ہرکس کہ سلوک نمود از فکر آزاد
ساخت شوق اسپان بشمار و اسپان عربی و دکھنی با ساز و زیور آن درستگی وار دکہ از ہیچکس
نشان نہ میدہند و فیلان تیز رفتار ہمین قدر را نیہا میخواہند معہذا قوت بازو ہم زیاد بود
چنانچہ شخصے پہلوان از بلدہ پونا بحیدرآباد آمدہ با پہلوانان اینجا بزور غالب آمدہ کلمات لاف
زنی پیش جمعدار مذکور ظاہر کرد او بغصہ در آمدہ گفت من حاضرم از من آزمایش زور خود کن او کہ
مغرور بود بمقابلہ در آمد پس او را آنقدر بر زمین زد کہ ہر بند اعضایش بعد مدت دراز بکار آمد
غرض آدم بسیار با مزہ آشنا پرست بجمیع صفات آدمیت مشہور است و نیز دیگر جمعداران مثل شیخ عمر
با مدین بجمعیت سیصد نفر عروب بن محفوظ بن طیران بہ پنجاہ نفر و سلطان غالب بدو صد جوانان عرب
با عدد و بیست و پنج نفر و علی بن عبداللہ بہ بیست و پنج نفر و عبداللہ بن مبارک بہ بیست و پنج نفر و سید صالح بہ پنجاہ نفر و
دیگران نیز ہمہ ملازمان سرکار در سرکار مہاراجہ بہادر منسلک اند ہرچند جمعداران بسیار سوای اینہا نیز در میان دوازدہ
ہزار جمعیت عروب ملازم سرکار اند اما آنہا کہ نامور و مشہور تر اند ذکر آنہا بقلم آمد

مابقی را بطول کلام احتراز کرده در اجمال بیان نمود لکن درین ایام دولت این قوم را زور شور
بسیار است و معاملات داد و ستد بسیار میکنند و ساهوان بلده وغیره باستصواب اینها معامله
قرض و دام مینمایند اگرچه روهیله ها نیز قریب پنج شش هزار جوان ملازم سرکار بودند چون درمیان
اینقوم روهیله از بے اتفاقی بکدیگر جمعداران ایشان را دست تصرف در امورات اینها نیست
چنانچه باید از شوره پشتی و خیره سری و ظلم و ستم بر غربا و اذیت رسانیدن باهل حرفه بازار
باخراج در آمدند و عبرها حکم سرکار باطاعت و فرمانبرداری جمعداران هر قدر که باید و شاید
بجا می آرند بزرگان این قوم از دانائی و فراست خود ها عسکره راچنان قرار داده اند که از
جادهٔ حکم جمعدار قدم بیرون نمیگذارند و خونی را خود تشهیره کرده میزنند در سرکار نیز بهند
طریقه اینها ای طریقه نیست بمقوله اینکه آنچه بر خود نه پسندی بدیگری مپسند اما در جائیکه خبر بجمعداران
اینها نمیرسد هرچه که ناکردنی است هم میکنند و جمعداران نیز از حق تجاوز نموده در بعضی جا
چشم میپوشند و پاسداری قوم خود مینمایند اما در بولا از سابق درستگی پیدا کرده اند ✣

ذکر جمعداران سندهی

پیش ازین عمر سندهی جمعدار از سی سال وارد بلده حیدرآباد شده با دو هزار جوانان ولایتی ملازم
سرکار شده مدتی اوقات عزیز خویش در اطاعت و فرمانبرداری سرکار بسر برد بسیار آدم
خیر بود بیوه زنان را ماهوار ها میداد و بامردم میان سلوکها مینمود در سنه یکهزار و دو صد
و پنجاه و هشت هجری قضا نمود بعد انتقال جمعدار مذکور محمد بچل نام همشیره زاده اش از ولایت
سند آمده بامدادی جمعدار مرحوم فایز گردیده مصدر کار و بار خود است و سوای این چند
جمعدار دیگر با جمعیت علیحده در علاقهٔ راجا و جاگیر چندو لال بهادر حاضر دربار اند

ذکر جمعداران سکهان

درحینیکه راجه چندو لعل مهاراجه بهادر بمختاری دولت سرفراز شدند قریب دوازده هزار جوانان سکهه ملازم رکاب خویش داشتند و مدت مدید برهمین حال گذشت هرگاه عرب و سکهان دو بار باهم بجاربه درآمده عرب بر سر سکهان غالب آمدند چنانچه گذشت همه ها باوطان خودها رفتند که مزاج مهاراجه بهادر از عدم جرات اینها منحرف گردید الحال قریب دو هزار جوان ازین قوم با جمعداران مختلف مثل تارا سنگه و رام سنگه وغیره ملازم سرکار دولت مدار اند +

ذکر سرداران و رساله داران و کمنداران پلٹنهای بار ملازم سرکار دولتمدار رعد جنگ

ولد سیدی عبد الله خان بهادر رعد جنگ است رساله قدیم سیدی عنبر خان مرحوم بعد رحلت پدر خود بجمعیت یکهزار پانصد نفر جوانان بار بانشانهای بخشناشی معمور کار گردیده حاضر دربار جهانمدار است اعتماد اینها از همه ها زیاده تر است که خان زادان قدیم اند و در تنخواه اینها تعلقات مومن بیٹهه وغیره محالات سیرحاصل مقرر اند صاحب جاگیر و نوبت است

فضل علی بیگ خان و ولایت علی بیگ خان هر دو پسران نادعلی بیگ خان باسه هزار بار از وقت سریرارای حضرت مغفرت منزل سرفراز و خان مذکور از قدیم همراهی سیدی عبد الله خان رعد جنگ ملازم سرکار بود و بجوبها موصوف

	گهاسی رام کمندان	

چهارده هزار جوانان بار موسی ریموا ڈدالدوله که از انجمله شش هزار بار متعین صاحبان انگریز بوده جابجا در قصبه آینه جوکائی و اورنگ آباد و هنگولی وغیره بسرکردگی سدرلین صاحب و گارڈن صاحب چهاونی دارند باد و هزار پانصد سوار بلباس برآورده انگریز کردیی صاحب وغیره

با پانصد سوار بود الحال سرکردہ پانصد سوار مرزا ذوالفقار علی بیگ خان است
خان معزاز بزرگان خود بندہ بادشاہی بودند اما خان مذبور در بیولا صاحب ہمت و جمیع صفات
سرداری فرد فرید روزگار است عالیخاندان خود بذات خویش مورد الطاف شاہانہ و مصدر
عنایات خسروانہ صاحب سلوک رفیق پرور آشنا پرست بجمیع فضایل سرداری معمور کار رسالہ
و حاضر باش حکم خداوند نعمت است و باقی سہ رسالہ دار دیگر با پانصد سواران خویش جا بجا
برچھاونیہا ہوشیار و خبردار اند و مرتضی یار جنگ پسر مردان یار جنگ نیز سرکردگی پانصد
سوار ہمہ متعین ہمراہی انگریزان ملازم سرکار برای تنبیہ مفسدان و قطاع الطریق ممالک محروسہ
سرکار دولتمدار آصفیہ معمور اند و مالقی ہشت ہزار بار ہمراہی موسی ریمو دو ہزار بار از آنجملہ
جوانان لنگ و ضعیف و معذور الخدمت در اورنگ آباد بسرکردگی فرمین صاحب ہستند
و سہ ہزار بار در تعلقات سرکار متعین تعلقداران اند و سہ ہزار بارہ در رکاب سرکار دولتمدار
بہ بخشیگری راجہ رنگ راؤ حاضر بلدہ حیدر آباد اند

غلام مرتضی کمندان

اول در عالم جاہلیت باشش صد جمعیت جوانان بار ملازم رسالہ مہاراجہ بہادر بود لبعد از ان
چون ہدایت از جانب تقدیر نصیب شد باسلام در آمدہ دست ارادت بدست جناب مولوی
حافظ حاجی میر شجاع الدین حسین زاد اللہ برکاتہ بہ بیعت دادہ مشرف و مباہی گردید و در محلہ
متصل مکان راجہ چندو لعل مہاراجہ بہادر مسجدی بکمال آرایش و پیرایش از طلاء احمر تمام مسجد
منقش گردانیدہ باحداث در آوردہ شبانہ روز در عبادت الٰہی و خیر و خیرات مصروف
و بہ مسافران بر و بحر کہ در عالم بے مقدوری نزد مشار الیہ میرسند چندی روزداشتہ روانہ
اوطان مینماید با یکہزار بار و دو صد جوان رسالہ و میان و بہ جمیع آلات جنگ و جبر

مستقد کار زار است سرفراز و ممتاز درعلاقه نگهداشت خانه مشهور به بندیخانه که آسامیان
لکوکهارپیه تعلقات زمینداران وغیره مقید اند تعلاقه خود دارد و مهاراجه بهادر را اعتماد
کلی است هرگاه رکاب سعادت حضور پرنور بهادر معز بیرون بلده سفر میکنند تمامی خانه خود را
باعتماد کمندان مسطور وامیگذارند الغرض کمندان بنیکذات بجمیع صفات مسلمانی موصوف

صاحب حسین کمندان

درعالم جاهلیت با دو صد نفر جوانان بار ملازم سرکار بود از یاوری طالع باسلام درآمده دست
بیعت وارادت بدست مبارک جناب میر شجاع الدین حسین دام برکاته داده مشرف گشت
و بیرون دروازه غازی بنده مسجد آباد کرده از سر نو به تعمیر سائبان و مصلے برای اذان و زیر
آن بازار نو باحداث درآورده راسته شاهی را که بسیار خراب شده بود و مردمان را اذیت
تمام میکرد بیدمشار الیه بنهایت صفائی و درستی درست کنانیده مصروف عبادت و خیر و خیرات
است و دو پسر لائق دارد و همواره حاضر دربار فلک مدار است پاپیا کمندان باجمعیت
شش صد جوانان بار در سلطان شاهی کرباغ قدیم قطب شاهیه بود و الحال همه ویران است
باجمعیت همراهی خود مقام دارد آدم بسیار هوشیار خبردار معمور کار سرکار است لون صاحب
فرنگی باجمعیت دو صد جوان محمود خان و دلدار خان پسران اسمعیل خان بخشی
باجمعیت یکهزار و پانصد بار قدیم و جدید و دیگر کمندانان بسیار اند که ذکر اینها طول کلام است
اما فرصت سنگ کمندان اول تعلاقه نادعلی بیگ خان بود بعد ازان بالطاف حضور
پرنور دام اقباله بذات خود با چهار صد جوانان نوملازم و چهار صد جوانان دیگر علاقه دارد
و در تمامی سه هزار بار نادعلی بیگ خان مختار کار و بار است آدم بسیار نیکذات و بکمال
بهادری موصوف و پسر شیر جنگ بخطاب رحبه سنگ نیز بعنوان امیران پرورش یافته در کار خود

مصروف است معہذا دیگر پلاٹنہای سرکار کہ جملہ قریب شصت ہزار بار معہ توپخانہ ہای آتشباز
بعلاقہ کمندانان سرکار ہموارہ حاضر رکاب ومتعلقات است وجمعیت دیگر کہ ہمراہ امیران سرکار
علیحدہ علیحدہ است ذکر آن سابق در احوال امرای سرکار گذشت ہمہ ہا مجموع شبانہ روز مشق
شلک ہا وسردادن توپہا میکنند وہمہ ہا محکوم حکم خدا وندنعمت اند سوای آن جمعیت سواران
وبار پلاٹنہا وتوپخانہ جرار آتشبار برق کردار بیشمار پایگاہ معہ شتر نالان رعدکردار ہمراہی امیر
کبیر شمس الامرا بہادر کہ احوال آن در ذکر بہادر موصوف گذشت ہا

ذکر شاگرد پیشہ سرکار دولتمدار یعنی چوبداران وخدمتگاران و فراشان وبجزارد وصد ہرکارہ ہا بادار وغہا وغیرہ

در عہد حضرت غفرانمآب میر نظام علیخان بہادر آصف جاہ ثانی چوبداران دو نشست مقرر بودند
ہمراہ دو مردہہ یکی طاہر علیخان با سہ صد چوبداران کہ ازآنجملہ قریب یکصد نفر سواران خود اسپ اند
بشرح فی سواری روپیہ یا ہوار وصولی وبعضے درمیان ایہناکہ ماہوار بیشقرار دارند موسوم
بہ غیرہ کردہ اند صاحب پالکی وخطاب ہستند چنانچہ اصالت مان خان وحافظامان خان و
دیگران نیز وباقی ہمہ پیادہ ہا کہ ہمہ چوبداران ہندوستانی اند ومعمول اینہا اینست کہ شش
گھڑی روز باقی ماندہ معہ مردہہ خود حاضر دیوڑھی مبارک بشوند ونشست میگیرند وہمہ کیفیت
حکم احکام شبانہ روز از مردہہ کہ حاضر بود دریافتہ حاضر میباشند واوکہ حاضر بود برخاستہ معہ
چوبداران بمکان خود میرود وہمین طور وہمو نوقت دیگری می آید ومعمور نشست می شود
دوم مردہہ حرمت نوازخان المشہور مردہی نتھو کہ نہایت آوارہ مزاج بود باسہ صد اسم

از چوبداران سوار و پیاده وغیره شب خواب با هلهٔ شبگیران را که شب بجای مرهه خود حاضر دیوڑهی مبارک میباشند
واز معتبرین اینها که اندک شعور و فهم و خرد میدارند بطور نائبان مرهه میباشند و نامزد بهره وغیره
میشوند و حکم احکام در عدم حضوری مرهه اجرا میکنند تا رحلت حضرت غفران مآب این هر دو فرقه
مذکور معمور کار و بار دیوڑهیهای مبارک سرکار بودند و خدمتگاران سرکار نیز دو نشست بودند
یکی همراهیان سید عمر خان که اوشان با هفت هزار جمعیت پلٹنهای بار و رسالهٔ عرب سرفراز بودند
و دومی همراهیان جمال علیخان پسر مقصود علیخان خانزاد قدیم که مجموع پانصد نفر خدمتگاران
در هر دو نشست بودند و اکثر ازینها صاحب فیل و پالکی و به خطاب نیز سرفرازی داشتند
و این هر دو نشست چوبداران و خدمتگاران در خلوت مبارک همواره بر طبق معمول حاضر
میباشند و بر سر کارخانجات نیز مقرر و حاضر بوده حسب الحکم عالی معمور کارها و کارخانجات میشدند
و جابجا در خدمات نزد مرشدزاده‌ها و محلات پیران کهن سال ازینها مقرر و متعین اند و نیز خواجه
سرایان قدیم مثل میان نیک روز خان وغیره با دیگران هم قوم خود بچوکی خانه محلات
سرکاری حاضر میباشند و تعمیل احکام سرکاری میکنند اما فراشان سرکار نیز دو نشست همراه
مهتر لوڈهن خان که مهتر هفتصد نفر فراشان و شبگیران بود و داروغهٔ اینها عظیم الله خان
بهادر خانجهان خان ولد زبردست خان بهادر که رفیق خاص حضرت غفران مآب در کشتن جینه بگ
نایب و مختار موسی بجوسی که ذکرش گذشت شریک بوده و مهتر لوڈهن خان مذکور که او در عهد
حضرت مغفرت مآب نواب آصفجاه طاب ثراه سیزده ساله بود و صاحب خطاب پالکی معهذا
درین عهد حضور پرنور نیز که سنه یکهزار و دوصد و پنجاه و هشت هجری است خان مذکور عمر یکصد
و پانزده ساله داشت و حضرت پیر و مرشد نظر بر قدامت و شرف اندوزی جمال جهان آرای
جد اعلای خود حضرت مغفرت مآب اکثر فیها عنایت کرده استفسار احوال آنحضرت میفرمودند

و درین

و درین زمانہ نیز چندسال بسر بردہ قضا نمود لپسرش حاضر و بخدمت موروثی پدر معمور است
الغرض اینہمہ مردبہ ہا وسرکردہ ہای خدمتگاران وفراشان بجاگیرذات وتعلقات ہزارہا
روپیہ وماہوار ہا سرفراز ومعمور کارسرکار بودہ اند ودرعہد حضرت مغفرت منزل علیہ الرحمہ
چون ازحرکات ناپسندیدہ حرمت نواز خان کہ آوارہ فراج شدہ بود خاطر مبارک متنفر
گشت مشارالیہ را از خدمت تغیر فرمودہ محمد یعقوب چوبدار وغیرہ قدیمی وقت مرشدزادگی
خود را کہ بسیار آدم معقول نمازی بود بجای نامبردہ سرفراز وممتاز فرمودہ بخطاب اعتماد
نواز خان سربلند ساختند وبعدچند روز محمد ظاہر علیخان نیز کہ مرد بسیار معقول وشبین
وقابل وصاحب خط وسواد بود از عارضہ سرطان اللسان قضا نمود لپسر لطفی اش مہر علیخان
بالطاف خداوند نعمت ماسور خدمت نشست زمرہ چوبداران گردید اما چون او در نشہ
معجون وغیرہ دایم الاوقات ازخود خبر نداشت وہمراہ کار نوکری سرکار نمیرسید ناچار
خان محمد وغیرہ چوبداران را کہ مرد معقول ولایق کار بود از حضور پرنور معمور بنیابت خود
کنانیدہ خودانزوا گزید او تا عبیات خویش بکمال راستی ودرستی خدمتگذاری وتابعداری
نمودہ درگذشت بعد او داماد ش محمد راج اللہ بہ بنیابت مہر علیخان مذکور معمور کار گردیدہ
بخطاب خدمت نواز خان سرفراز است وچون اعتماد نواز خان ہم سفر آخرت نمود لپسر
کلانش حمید خان بخدمت وخطاب پدر سرفراز شدہ معمور خدمت نشست زمرہ چوبداران است
اما نہایت مرد ذی اخلاق صاحب مروت شوق اسپان صبار فتار بسیار دارد وفیل واسپ
را برا ابتہا آنچنان تیار وفربہ میکند کہ درتمام شہر مشہور نزدیگر د و درسواری اسپ یکتای
وقت است قدر ومنزلت ہر خانزاد سرکار بخوبی میداند اما درین عہد حضرت بندگانعالی
حضور پرنور ادام اللہ اقبالہ مروبہ حمید خان بخطاب اعتماد نواز خان نیز سرفراز است

و محمد راج الله بسبب بعضی وجوه از خدمت موقوف شده محمد چاند برادر زاده طاهر علیخان بخدمت موروثی سرفراز شده معمور کار گردید و مرد بهه ابو محمد که در عهد مرشدزادگی حضرت مغفرت منزل معمور کار بود و بعد سریر آرای آنحضرت بطرف نوید محل با پنجاه چوبداران قدیم وقت مرشدزادگی حاضر بوده باهتمام نواز خان خطاب داشت در بیولا باضافه یکصد روپیه سرفراز شده حاضر دربار جهانمدار است و خدامتگاران حضرت غفرانمآب و حضرت مغفرت منزل آنها که مردند مردند و باقی همه بدستور معمول جابجا متعین مرشدزاده های بلند اقبال و در خدمات دیگر حاضر اند و ماهوار ها می یابند و کسانیکه صاحب خطاب و پالکی و سرگروه اینها بودند مثل کریم بیگ خان و عبد النبی خان وغیره قضا کردند چون پسر عبد النبی خان هم رخت هستی بربست متعلقان او بدرماهه مناسب معه یک طفل نبیره اش مشغول دعای عمر و دولت حضور پرنور اند او تعالی شانه خداوند نعمت ما خانزادان را تا ابد الآباد بسلامت دارد که خانزاد پروری و نوازش قدر یابانه بر ذات بابرکات آن اعلیحضرت ختم است آمین رب العالمین و فراشان عهد حضرت غفرانمآب و حضرت مغفرت منزل معه فراشان حضور پرنور دام اقباله بدستور معهود معمور کار سرکار اند و تنخواه همه ها از خزانه سرکار می یابند و شیخ حیدر مردهه قدیم مرشدزادگی بخطاب خانی سرفراز شده با پنجاه چوبداران حاضر ڈیوڑھی مبارک و باریاب حضور است و بخدمات دیگر معمور

ذکر مقربان و باریابان حضور پرنور میر امام علیخان بهادر

ولد سید احمد خان مرحوم جد الیشان سید عبد النبی در عهد حضرت مغفرتمآب حاضر خدمت و بکارها معمور بوده از مدت مدید ساکن کاغذی واڑه قلعه مبارک دولت آباد در همونجا اوقات بسر برد

وحوض قتلو که عجایب وغرایب وسیر گاه حضرت خلد مکان عالمگیر بادشاه بود علاقه بالشان
از قدیم دارد اما سید احمد خان در عهد حضرت غفرانمآب منتعین خدمت حضرت مغفرت منزل
در عالم شاهزادگی بوده حاضر مکتب میبود وبعد سریر آرای آنحضرت بخدمت بخشیگری دوصد
جوانان بارونشست یک گروه شاگرد پیشه خاص سرفراز وممتاز بود وبعد رحلت آنجناب از پیشگاه
حضرت بندگانعالی مدظله العالی بدرجه مصاحبت وقربت در رسیده بدارونگی ارباب نشاط
سپاهی شد وبعد از چند ایام در سنه یکهزار ودوصد پنجاه وشش هجری ودیعت حیات
نمود وبعد از آن میر امام علیخان بهادر خلفش که آثار سعادتمندی از چهره اش هویداست
واخلاق پسندیده دارد در پیشگاه خلافت مصاحب ومتقرب گشته نامور شده کار خلق الله از
خداوندنعمت بخوبی برمی آرد صاحب خطاب خانی وبهادری با جمعیت عروب وعلی غول
وبارگیران وجوانان بار وهرکاره ها وغیره سرفراز شادی خان مذکور بتکلف تمام از الطاف
خداوندی بوقوع آمده آدم بسیار خلیق وبامروت ونجیب شناس دربرق اندازی قدرت
تمام دارد وهمواره حاضر دربار فلک مدار است

میر ہدایت علیخان بہادر

ولد دومی سید احمد خان مرحوم که ذکرش گذشت معهذا خان مذکور از بدو شعور خردمندی
وتیز فهمی بسیار داشت بعد رحلت والد خود بمنزل بذل ونوال ومنظور نظر بلند اقبال خداوند
نعمت گردیده بسیار مورد الطاف خاقانیت صاحب خطاب خانی وبهادری وجمعیت بار و
بارگیران واسپان طویله خاص دربر آمد کار خلق الله ساعی جمیله بکار می برد آدم شناس
قدردان کمال صاحب همت آشنا پرست دوست نواز در سهرماه ربیع الثانی وبتاریخ دوم
نیاز فاتحه حضرت محبوب سبحانی قدس الله سره العزیز بآن تکلف میکند که تمامی اعزه دربار

وہمہ شبہای بلدہ طعام لذیذ میخورند و محظوظ میشوند الغرض خان مذکور در آدمیت و مروت
فرد یکتاست کہ زبان در وصف آن قاصر است

میر سردار علیخان بہادر

ولد سومی سید احمد خان مذکور است ہم شغل والد خود دارد بہ تزوالد خود از فرط الطاف خداوند نعمت
مصاحب مقرب و بار یاب است و در جمیع امور منظور نظر خاقانیت و بذاتہ نیکذات و با آشنایان
و دوستان مسلوک صاحب خطاب با جمعیت دو صد جوانان بارگیر مشرف و مباہیست

برہان علیخان عرف برہنہ صاحب

از یاوری طالع باریاب بارگاہ خداوندی در عالم مرشدزادگی بودہ ساہر و دائر کار خانجات
آنزمان گشت و بعد جلوس میمنت مانوس شبانہ روز مقرب و مصاحب خود بدولت بکمال
شیرین کلامی و حسن اخلاق بامر ارباب احتیاج متوجہ گشتہ در برآمد کار تا مقدور خویش کہ
بر ہیچکس پوشیدہ نیست ساعی جمیلہ بکار میبرد و ہموارہ مورد الطاف خاقانیت موجب
تقویت خاطر پریشان روزگار است در سعی مقدمہ آن کسان کہ اینہا را ہیچکس در خانہ خود
بار ندہد آن منبع نیکی و نیکوئی بکمال خاطر داری خدمتگذار بکارہای ایشان تا بر آمدن و
بر آوردن کار بدل متوجہ در بیرون دروازہ دبیرپورہ مسجد عمدہ خوش اسلوب با حداث
در آوردہ کہ تمامی آن محلہ را از عبادت الٰہی بیحساب حسنات ہست و اخراجات آنجا را متکفل
کہ ثواب آن بذات آن باعث حسنات از بارگاہ احدیت جل جلالہ و عم نوالہ عاید آن نیکخصال
کشادہ جبین خندہ رو نیک طینت سخن حق اینست کہ از بار یابی آن خیرخواہ کار بندگان الٰہی
برمی آید کہ موجب رضامندی خالق است ۰۰

محمد وزیر خان جمعدار

والد محمد حنیف جمعدار که او صاحب جمعیت سواران وغیره همراهی خود منتسبه شمس الامرا تیغ جنگ
ونیز فرزند شمس الامرا بهادر امیر کبیر بود از قدیم بکار سرکار جانفشانیها نموده مورد تحسین و آفرین
بهادر موصوف گشته که مشهور زمانست دو پسر داشته ودیعت حیات کرده کلان محمد امیر
او در دیوانی بشیر الملک بهادر و مختاری راجه چندو لعل مهاراجه بهادر بذاته بعمده روزگار
مقرون بود همواره حاضر دربار میگردید مرد خدا پرست نیک سیرت با دوستان و آشنایان
سلوک محبت ها در عین عالم شباب جهان فانی را درگذرانید فرزند دلبند او لبن او به عهده
پدر یادگار است بکمال لیاقت و سعادت مندی دومی محمد وزیر در حین حیات برادر خود
عازم سفر گردیده مدتی اوقات عزیز بخوبی تمام بسر برده روزی سوار اسپ نیله خویش که
بسیار خوش ترکیب و مشهور بود در سواری مبارک حضور پر نور ادام الله اقباله بملاحظه خاص
در آورده منظور نظر خاقانی گردید باستفسار حالش در آمده نظر از یاوری طالع بدر ماهه عمده
سرفراز شد و بعد چندی به بست و پنج سوار مشرف گشت الحال بجمعیت قریب دو صد سواران
و پیاده ها ممتاز و مباهیست بسیار مرد بهادر و لایق کارهای سرکار رفیق پدر گشاده دست
با اخلاق بجمیع صفات سرداری موصوف همواره حاضر دربار جهانمدار هست ۱۱ ۱۱

آغا قربان قلی بیگ

آن سرخیل شجاعان از نجبای خاندان آذربائیجان است از اتفاقات حسنه و آب و دانه
بایک لاک روپیه ودو سه سر اسپان بعنوان تجارت وارد بلده حیدر آباد گشت و مصروف
بکار خویش گردید چون خبر شجاعت و جان نثاری و کاردانی اش بسمع مبارک اعلیحضرت
خدیو قدردان مردان کار رسید از راه الطاف بیکران یاد فرموده در عالم مرشد زادگی
بدرماهه سه صد روپیه سرفراز فرموده بزبان حق ترجمان ارشاد شد که قربان قلی بیگ

حالا توکہ منظور نظر بادولت گردیدہ آید ارادہ رفتن ہیچ جانکنی تو منتظر لطیفہ غیب باشد کہ
از پردہ چہ در جلوہ ظہور می آید ہرگاہ سریر سلطنت دکن از مقدم آن حضرت زیب وزینت
تازہ یافت باضافہ دوصد روپیہ سپاہی گشت و بر رسالہ دوصد سواران مغلیہ علاقہ خان ایران
وسواران کہ بہ علی بیگ خان بہادر عطا شدہ بود سر بلند گردید بعد چندی دیگر مورد الطاف
شاہانہ مصدر عنایات خسروانہ شدہ بدرماہہ یکہزار روپیہ ذات معمور کار وہوشیار و
وخبردار دربار فلک اقتدار است لہذا او خود جوان مرد ذی مروت وآدمیت مرد میدان
کارزار یکتای عصر خود است وبس

ذکر پہلوانان وکارخانجات سرکار

در حینیکہ اعظم الامرا ارسطوجاہ بہادر در بلدۂ پونا باختیار اعیان آنجا اقامت داشتند
باگال وکشن لل دو برادر از قوم کھتری پہلوانان ملازم سرکار کہ در زور کشتی وپہلوانی مشہور
بودند حسب الاستدعای بہادر مذکور ہمراہ ایشان گردیدند اتفاقاً نرسو نام پہلوان ملازم
دولت راؤ سندھیہ کہ نامور آنسرزمین بود ویکہزار شاگردان خود داشت کہ در آنجا شوق پہلوانی
ہمروان آن سرزمین بسیار است بعد چند سال در پونا آمدہ باظہار آورد کہ بندہ در تمام دکن
گردیدہ آمدہ اما احدی بمقابل بندہ برنہ آمد آخر خود را در خدمت آن مہاراج رسانید شخصے
از ندمای سندھیہ عرض نمود کہ ہمراہ اعظم الامرا بہادر دو پہلوان از نام آوران حیدرآباد
حاضر اند اگر با نرسو کشتی بگیرند مینوانند شد دولت راؤ در عالم شباب کہ خواہان ہم چنین تماشا ہا
بسیار بود با اعظم الامرا پیچید شد بہادر مذکور بخیال اینکہ جنگ دو سردار دارد اگر نرسو غالب شود
ہتک ونقص نام بلدہ سرکار است واگر بالعکس گردد ناحق کبیدگی خاطر دولت راؤ کہ بسر اوج

و موجب است بشود و از آنجا که کار دلخواه من رو براه آمده است مفت رنجیدگی طرفین شود بالمره کناره نمود و عذرها آورد اما او که خواهش تمام داشت هرگز هرگز نشنید بلکه منجر بآن گشت که بغیر وقوع جنگ از انکار اینمعنی آزردگی دلی بهم رسد ناچار اعظم الامرا بوکیل خود دولت راو گفته فرستاد که سبب انکار اینمقدمه محض همین معنی است که احیاناً اگر پهلوان سرکار ما به پهلوان شما غالب شود ناحق آزردگی خاطر شما از طرف من باشد چرا که معامله جنگ اعتمادی ندارد معهذا چون خوشی و خوشنودی من اینجانب همین است که خوشی و خوشنودی مزاج شما گردد هرگز هرگز ملال بر خاطر اینجانب نیست باین شرط و تسلی خاطر من اگر منظور باشد روز یکه طلب نمایند هر دو حاضر اند بلکه هر دو را ملازم خویش دانند دولت راو سندهیه و اعیان دیگر همه گفته فرستادند که این تماشاست و ناخوشی چه محل دارد هرگز اندیشه در خاطر راه ندهند که مقدمه واحد است فردا ارسال فرمایند و خود هم تشریف آرند روز دیگر تمامی اکابر مثل دولت راو سندهیه و نانا پهرنویس و بهری پنڈت پهڑکیه و پرسرام بهاؤ و جسونت راو هولکر و پنڈت پردهان وغیره در مکانی که لایق اجتماع خلایق بود نشسته نرسو را معه شاگردان او حاضر ساختند اعظم الامرا نیز باگال و کشن مل را تشفی خاطر نموده همراه وکیل خود فرستاده برای آمدن خود عذرها کردند و نیز هر دو پهلوانان تقید نمود که اگر او شان چیزے بدهند باطلاع من بگیرند پس هر دو برادر حاضر شده سلام بجا آوردند او شان گفتند که بنشینید از بسکه باگال کوته قد و پهن جثه بود بمقابل نرسو پسند نشد و کشن مل که طویل القامت و متوسط الجسامت بود پسند آمده هر دو بمقابل یک دیگر در آمدند و آنها بالبش زور و قوت خود دست بدست نمودند و هنگامیکه باهم نرسو و کشن مل در آمیختند و کششها و کوششها بایکدیگر نمودند نرسو فتنا کشن مل را در قابوی خود کشیده برداشت و خواست که بر زمین زند کشن مل بند کشتی غالب که از استاد خود یاد داشت بعمل آورده نرسو را

از هر دو پای خویش گردم شده بسته بند دام ماهی که مشهور تعلیم اوست آنچنان بظهور آورد که
نرسو با وجود غلبه مغلوب گشت و همون آن کشن لل او را برخود کشیده برداشته بالای زمین
زده سوار سینه اش گردید غریو از خلق برخاست و صدای آفرین و تحسین از زبان خلایق بلند شد
پیش شاگردانش دویدند و خواستند که کشن لل را از سینه او برخیزانند باگال برادرش شمشیر
کشیده بمقابل آنها در آمد اعیان پونا منع کردند چون هر دو جدا شدند همه اکابر و خورد داد هوراو
کشن لل را نزدیک خود طلبیده تحسین نمود و جوڑه پارچه از کمخواب چهپوٹهای عمده پیڑ و
دو دستار پیچ و سیله‌ها و دو جوڑی کڑه طلائی مرصع مال دو هزار روپیه و دو هزار روپیه نقد
همراه اینها نزد اعظم الامرا فرستادند اعظم الامرا که بالای سجاده در دعا بود هرکاره‌ها را
برای اخبار ایشان نشانیده منتظر خبر نشست بمجرد شنیدن خبر فتح دوگانه شکریه بجناب
فاتح الابواب بجا آورده اما برای عطیه ایشان انکار نمود مفید نشد وکیل سندهیه گفت که از
انکار ایشان سو مزاجی بهم خواهد شد پس اعظم الامرا قبول کرده و نیز اضافه‌ها را اینها نموده
داد و توڑه طلا مال یک یک هزار روپیه از طرف خود در پای هر دو پهلوان مذکور انداخت
در تمام پونا و اطراف و جوانب نام اینها مشهور خاص و عام گردید بعد مراجعت اعظم الامرا از پونا
مورد بخشش حضور پرنور شدند تا حال بیشتر از سه سال هر دو برادر نزد مهاراجه بهادر حاضر بودند
باگال را بهادر مذکور برای سواری از میانه سرفراز نمودند هر دو گوش باگال مانند سنگ سخت
تر بودند و نیز باگال اکثر با پهلوانان کشتی گرفته غالب آمده از حضور پرنور مورد عنایات گردید
معهذا کشن نام اهیر و جمعدار فیل راجه راؤ رنبها و دیگر پهلوانان بسیار در سرکار هستند که از طول
کلام برینها اکتفا نمود اما درین ایام رسم این مقدمات کم ماند لهذا اختصاراً تحریر نمود

ذکر باورچیخانه سرکار دولتمدار

بتحویل

بتحویل سه داروغه عهدی حضرت غفران مآب بتحویل انوار جنگ در پهلوی خلوت مبارک که یکصد و بست
و پنج خوان از اطعمه لذیذه متنوعه معمول خاصه سالم است داخل محل مبارک میگردد و بهر خانزاد لطف
خاصه یا پاو خاصه یا سالم خاصه بقدر مرتبه آنش مرحمت میگردد و اکثر در محلات حضرت غفران مآب
جاریست و عهدی حضرت مغفرت منزل بذریعه داروغه علحده تیار شده در محلات آنحضرت
میرسد در هر باورچیخانه باورچیان و رکابداران و باربرداران و روزینه عمده کار بدرماهه های
بیشقرار شبانه روز معمور کار سرکار اند و باورچیخانه خاص الخاص متعدد و خاصه بهر خانزاد عنایت
شود و هر خانه آنش پر از خوانهای اطعمه لذیذه مطیبه میگردد اَللّٰهُمَّ ارْزُقْنَا دَائِماً اما آنچه که
ابزاد برای تیاری نیازها و عرسها و تیاری ماه رجب المرجب و ماه مبارک رمضان و دیگر
ماهها که بتحویل فیضمآب سالار ولیه بهادر در عمل آید مثلاً در ماه رجب المرجب تیاری پانصد روپیه روز
از شب سلخ رجب تا سلخ ماه شعبان کونڈه های بزرگ عریض از جمیع اقسام اطعمه معه لوازمات
آن پر کرده از صبح تا شام و از شام تا صبح دیگر علی العموم فی محالفت احدی بمصرف خورش فقرا
و مساکین و غربا و امرا و المخدرات و جمیع بنی نوع انسان میرسانند و در ماه مبارک افطاریها پیشگیر
و پیرزاده ها و علما و فضلا و صاحبین کثیرین مساجد کوبکو میرسد خرچ هزارها روپیه است اما آن
نفاست و طهارت که مزیدی بر آن متصور نباشد و باورچیان خاصه بدرماهه های بیشقرار
تا به دو صد روپیه ملازم سرکار اند و بتعداد و علی هذا القیاس در ماه ربیع الاول و ربیع الثانی و در ماه
محرم الحرام دیگهای طعام در اقدام رسول و پنجه شاه و نعل صاحب و حسینی علم و علم مبارک بی بی
و در عاشورخانه بادشاهی و علم مبارک حضرت عباس علیهم الصلوٰة والسلام همواره بدستور
معهود و غیر معهود جاریست که لکها غربا و مساکین بدعای عمر و دولت معمور و مشکور اند

ذکر اسپان عربی و عراقی و دکھنی و کاٹھیاواڑ

طویلہ ہا مستعد دانند علی الخصوص در طویلہ محولہ طالب الدولہ حسن علیخان بہادر کوتوال بلدہ از چہار صد زیادہ تر باشند کہ سوای سواری خاص و مرشد زادہ ہا و داروغہ و چابک سوار برای تربیت مقدور احدی نیست کہ سوار بر آنہا شود ہمہ خاصہ اند و تمامی براتہا و جوزا کہای انواع و اقسام مرتب و زیورہای طلائی و نقرئی و کلابتونی مغرق ہستند و نیز بتحویل داروغہای دیگر جملہ از یکہزار راس زیادہ باشند و در اخراجات آن محالات لکہا روپیہ سپرد بہادر موصوف وغیرہ اند

ذکر شترخانہ سرکار

سابق در عہد حضرت غفرانمآب شتران سانڈنی اخبار و بان برداران و معمور کارخانجات دیگر ہفتصد مہار شتر میبودند در ینولا بسبب اینکہ ہوای حیدرآباد بشتران بسیار ناموافق است مہار شتران کم اند برین ہم از دو صد مہار شتر کم برآمد کار سرکار نمیشود کہ فیلان بسیار اند

ذکر فیلخانہ سرکار

سابق در عہد حضرت غفرانمآب اقبال رکاب در سفر و حضر زیادہ بر چہار صد زنجیر فیل در فیلخانہ بودند کہ موسوم بہ چپکلہ بیرون بلدہ محاذی دہلی دروازہ است کہ خاص بردارندہ عماری زرد حضور پرنور کہ از تمامی عماریہای دیگر بزرگتر و مرتفع است در تحویل فوجدار خان و محمد حسین خان عرف راجہ میان برادرش از سی زنجیر کلان تر کم نبودند و نیز در تحویل امین الملک بہادر برادر خرد منیر الملک بہادر مدار المہام سرکار و دیگر زنجیرہا معمور بردارندگی فراشخانہ و پیشخانہ وغیرہ اند و در اخراجات اینہا محالات لکہا روپیہ سپرد داروغہ بودند و در عہد حضرت مغفرت منزل ہمین دستور و آنحضرت اکثر سوار عماری زرد بالای سرو بخش فیل کہ در میان سہ چہار ریاست مانندش نبودہ می شدند و نیز بر معمول در عماری سبز حضرت مغفرتمآب گاہ گاہے

وبر سوتی گج و دل سنگار و عماری سرخ و در عماری سکهپال بالای گلاب پری و درین عهد
میمنت مهد حضور پرنور ادام الله اقباله پانصد زنجیر کم نیستند و آنحضرت اکثر در عماری زرد
بالای میمنت بخش و قادر بخش و سوتی گج و غلام علی نام فیل که مانند او بالفعل در هیچ جا نیست
و در عماری شکاری سکهپال بالای لاڑ و ماده فیل که مانند انسان فرمانبرداری خداوندنعمت
میکند سوار میشوند و نیز بدستور برانها سعور و به محالات مقرری داروغه ها که درین ایام بسیار
کس سرفراز اند اما الحال نیز داروغه های تمامی فیلخانهای سرکار دولتمدار ابن الدوله خلف
ابن الملک مرحوم مذکور است

ذکر رخته خانه

در عهد حضرت غفرانمآب نواب میر نظام علیخان بهادر آصف جاه ثانی که همیشه در سفر میبود بارها
سه صد منزل رخته ها محلات بتحویل محمد طاهر خان کوکه آنحضرت بود و در عهد حضرت مغفرتمنزل
که اتفاق و مهم از مخالفان دولت کم می افتاد که همیشه مطیع و منقاد سرکار بجنگ گردیده بودند
یکصد و پنجاه منزل سوای چهپکاڑه و بندیها جاری بودند داروغه ایها محمد یار جنگ پسر کوکه مذکور
و نائب ایشان لچهمی رام چودهری که صاحب خطاب راجگی بوده اما درین عهد میمنت مهد حضور
پرنور سوای معمولی مقرری مذکور پنجاه منزل رخته نوتیار بدار وغگی پسر محمد یار جنگ و رگهناته سنگه
چودهری پسر لچهمی رام چودهری مذکور با ساز و سامان سقرلاط سرخ و سبز و زرد همواره جاری
و معمور کار و بار محلات سرکار اند و دیهات محالات در اخراجات آن بحال و برقرار هستند

ذکر توپخانه سرکار

توپخانه سرکار دولتمدار در عهد حضرت غفرانمآب که جنگ و جدل و مهم و سفر بر مخالفین و معاندین
دولت که باطراف و جوانب بودند هر سال بوقوع می آمد سه صد ضرب قلعه شکن بجلوی همراه رکاب

ظفر انتساب در اینجا بیهوده سوای اضراب توپ جسیت پلاٹنهای بار و قلعجات که آنرا العداد و شمار
نیست و همواره بدست موسی متی فرنگی پرتگیز ملازم سرکار جاریست یعنی تا رحلت خود حضرت
غفران مآب را آنقدر شوق تیاری توپها بوده که سانچه توپ ریزی متصل مکان موسی متی مذکور
و طرفان که در صحن جلوت مبارک ریخته ملاحظه اقدس کنانیده بسیار بسیار توجه داشتند درین
ضربها اکثر را سه صد نرگاوان نرازی میکشند بزنجیر آهنی که آنرا سهله گویند و ده ده زنجیر
فیلان کوه پیکر برای کمک که در بعضی جا ها زمین نرم یا بر کشیدن بالای زمین مرتفع آنچنان بکار
رو بکار می آید که هیچ قوت و زور نرگاوان و کمک خلاصیان و کاماٹیان وغیره مفید نمی شود
بدون کمک فیلان کوه تمثال در ینجا ها فیلان سرکار که متعینه اضراب اند دهن توپ را بالای
پیشانی خود برگرفته آنچنان قوت میکنند و تکان میدهند که ضرب مذکور بپاهای خود دویده
میرود درین ایام که مهم بر سر معاندین و مخالفین بالکل نمانده همه تابعین و موافقین اند و
مخالفین که بودند پای معاملات صاحبان انگریز بمیان آمده در هیچ جا مخالفت نیست که
کنفس واحد موافقت دارند لهذا در جنبی سرکار چند ضربهای قلعه شکن و چند توپهای جلوی
همراه رکاب ظفر انتساب اند اگر کار رو بکار آید آنچه سابق تیار بودند الحال نیز مستعد کار
سرکار اند رو بکار میرسند

ذکر کاماٹیان سرکار

درین زمان امن توامان کاماٹیان سرکار که هنگام سفر اسباب عمده های خاص مثلاً بنگله ها چوبی
سفری سه منزله و دو منزله و یک منزله بارهدری که برداشتن قطعات آن و نیز حمل و نقل دیگر
کارخانجات یکهزار و دو صد کاماٹیان معمور اند اما در ایام غیر سفر در تیاری عمارات سرکار جا بجا
معهذا درمیان اینها معماران و تبر برداران و بیل و کلنگ برداران نیز هستند که سواری مبارک

و درستهٔ پشتاره های نشیب و فراز زمین را هموار ه میسازند و قطع اشجار مانع سواری مبارک فوراً مینمایند
بتحویل طالب الدوله بهادر وغیره اند جمله کاماٹیان رکاب از سه هزار کم نیستند سوای کاماٹیان همراهی
توپخانجات جنسی سرکار دولت مدار و گاڑیخانه سرکار که در ذکر جنسی وغیره سرکار گذشت

ذکر شکارخانه سرکار

جانوران شکاری و پا دامیان یعنی پاڑدیان شکارگیر مردان و زنان که پاڑدیان گویند از یوز
و باز و بحری و باشا و شاهین و لگهر و جهگر و بیسره و بحری بچه و شکره وغیره و آهوان شکاری
آهوگیر و سیاه گوش در سرکار و لتعداد بسیار اند قریب سه صد نفر پاڑدیان همراه سواری مبارک
میباشند و تماشای شکار پرند و چرند بملاحظهٔ اقدس می آرند و در باڑه بند و لبست زنانه
تا دوازده دوازده کروه یعنی کوس طولاً و از ده سه کوس عرضاً میشود و بچه چهار ساله را هم اندرون
باڑه رفتن نمیدهند پاڑدیان شکاری همراه سواری معه اسباب شکار و جانوران شکاری بوده
تماشای عجیب و غریب شکار مینمایند و انعام می یابند لهذا باز بردار و بردارنده جانوران
شکار و صد کس ملازم سرکار اند دار و غه اینها معظم جنگ از چهار پشت موروثی معمور خدمت
است و در اخراجات اینها دیهات اطراف بلده مقرر یافته و شکارگاه سرکار از فصیل دروازه
تالاب میر جمله و درگاه برهنه صاحب قدس سره تا بالاپور و سرور نگر و منصور آباد و قلعه کهنه تا ابراهیم
پٹن همه شکارگاه سرکار است که اکثرا آهوان بفراغت میچرند و تا قریب آبادان می آیند
و مقدور احدی نیست که بیحکم سرکار بندوق سر دهد یا گنجشکی بگیرد و مجرم سرکار میشود همه صحرا پر از
آهوان و جانوران پرند است و شوق بجناب اعلیحضرت بسیار اکثر متوجه شکار میشوند قریب از
یکصد و پنجاه دست یوز شکاری کم نخواهد بود و سوای آنها که در تعلقجات برای تربیت میباشند
و علی هذا القیاس باز و بحری و شاهین وغیره که در رکاب وغیره کابسته اند ۰۰

ذکر ورود خانان ایران سلطان محمد جعفر میرزا و سلطان میرزا خلفان کاظم میرزا ابن نادرشاه دارای ایران

که ذکرش در تمام ممالک ایران وغیره مشهور تر است معهذا خانان مذکور از ولایت خراسان بسبب
وجوهات چند در چند در سنه یکهزار و دو صد و بست و سه هجری که در عهد مسند آرای حضرت مغفرت
منزل و مدار المهامی میر عالم اراده قسمت آباد دکن نموده وارد بلده فرخنده بنیاد حیدرآباد
گردیدند باستماع خبر ورود ایشان جناب حضرت مغفرت منزل بکمال قدردانی منزلی پاکیزه تجویز
فرموده فرود آوردند و بمعیت علی بیگخان بهادر ولایتی مبلغ دوازده هزار روپیه نقد
برای اخراجات ضروری فرستادند و جاگیر شش هزار روپیه مقرر کرده دهیات ببرچال سپردند
و چهار صد روپیه نقد از دیوانی باستصواب راجه چندولعل مهاراجه بهادر ماه بماه جاری ساختند
که مدتی بنهایت خوش گذرانی گذر اوقات نمودند بعد رحلت آنحضرت چون بندگانعالی متعالی
حضور پرنور رونق بخش سریر سلطنت گردیدند از آنجا که از احوال خانان صدر بکلی وجزئی آگاهی
داشتند نظر بر قدر و منزلت ایشان باضافه معاش سرفراز و ممتاز نموده هشتصد اشرفی که فی
مهر بست روپیه قیمت دارد برای احتیاج اخراجات بالای ارسال فرمود برساله دو صد مغلیه
ولایتی نیز معمور ساختند از عهد و عصر تیموریه تا الآن هیچکس از خانان ایران در هیچ سلطنت این
قدر و منزلت فایز نگردیدند چنانچه خانان مذکور خود سراپا ممنون و مشکور و مداح حضور پرنور اند
و در علو مراتب و مدارج خاندان عالیشان آصفیه خصوصاً در فضایل صوری و معنوی جناب
بندگانعالی حضرت ادام الله اقباله مبذول حال خویش که فیضیاب شده اند قصیده های غرا گفته اند

که مشهور

کہ مشہور آفاق گشت چنانچہ ہر دو خانان بخوبی تمام اوقات خود بسر میبرند و شهرهٔ این عنایت عظمے و موہبت کبری بهر بلاد و امصار و ولایات زبان زد خاص و عام است فاما خان بزرگ سلطان محمد جعفر مرزا در علوم عقلے و نقلے و ریاضی و تاریخ دانی بهره وافی و بهرهٔ کامل دارد حلیم الطبع کریم الاخلاق قدر دان کمال نیک خصال است و در نماز پنجگانه و تهجد و قرآن خوانی احتیاط بسیار داشته اوامیناید و خان دوم سلطان مرزا با وجود ادراک علوم دیگر در قصیده گوی منتخب عصر تواند گفت که بسیار قصاید بطبع رسای خود در ثنای بی پایان حضور پر نور به کمال استعداد گفته چنانچه که مشهور آفاق اند عاصی بگوش خود شنیده است با این کمال در کمالات مروت و اخلاق و تیز فکری و در ادراک معانی اشعار اساتذه و صنایع و بدایع آن مستعد اند و او سم بجمیع صفات بزرگی موصوف الغرض ورود ایشان موجب برکت است که سمور اوقات حسنه اند الله تقدس و تعالی ذات بابرکات عالیه درجات حضور پر نور دام اقباله و عمره را بر سر پایندگان خدمت سور و ثنی تا ابد الآباد با مرشد زاده های عالی نژاد سلامت و قایم دارد که اینچنین قدردانی غریب الدیاران بزرگ خاندان میفرمایند و سر فرازان سرمایه خاندان عالیشان آصفیه را از ظل ظلیل جلیل عنصر موجد آن ندارد بحرمت خاتم الانبیا و سرور دفتر اولیا و سبطین رسول خدا محمد مصطفی و جگر گوشگان فاطمة الزهرا و علی المرتضی صلوات الله و سلامه علیه و علیهم اجمعین الطیبین الطاهرین آمین آمین آمین رب العالمین قلم را طاقت تحریر و زبان را قوت تقریر صفت و ثنای خداوند نعمت مقبول بارگاه حضرت برگزیدهٔ عالم و عالمیان خلاصه خاندان ذیشان اصل اصول دولت باهره و وجه پسندیده خلافت طاهره ظاهره که جهان از بخشش بی پایان آن نور بخش دیدهٔ اولی الابصار و ضیا افروز مصباح روزگار فخر زمین و زمان گوهر یکتای صدف بحر ایمان قوت بخش دین و اسلام پشت پناه سلطین و مومنین خاص و عام اعنی حضور پر نور

نظام الملک نظام الدوله میر فرخنده علیخان بهادر آصفجاه ادام الله اقباله و خلد الله ملکه و عمره و سلطنته از لکها یکی و از بسیار بسیارها اندکی بلکه بالکل نسبت شعر از دست و زبانیکه بر آید کز عهده شکرش بدر آید

باب چهارم در ذکر جمع کامل شش صوبه مملکت دکن معه بیان عرس کوه شریف و ذکر عشره محرم الحرام در بلده فرخنده بنیاد حیدرآباد معه ذکر عجائبات و احوال متفرق دیگر

برای صرافان نقود اخبار ظاهر است که ولایت دکن از اقلیم دوم است مشتمل بر شش صوبه خجسته بنیاد اورنگ آباد و خاندیس و برار و محمد آباد بیدر و دار الظفر بیجاپور و فرخنده بنیاد حیدرآباد از سه طرف دریای شور محیط دریای شور عبارت از محیط اعظم است و از جانب شمال آب نربدا سرحد دکن قلمرو بست سترک که گدای هر شهر را بنوا رسانده و تهیدستان بادیه ناکامی را بشهرستان ثروت و مکنت فایز گردانده اگرچه آبادی اینملک بنام دکهنیان مشهور است اما درین زمان که سنه یکهزار و دوصد و پنجاه و هشت هجری است از مردم هفت کشور تمام دکن مملوست علی الخصوص بلده حیدرآباد صانها الله عن الفتن و الفساد که درین ایام پای تخت شش صوبه دکن است اینقدر آبادی دارد که مزیدی بر آن متصور نیست جمع کامل شش صوبه دکن هیجده کرور و ظ لک و هشت هزار و نهصد و شصت روپیه پانزده آنه راند دریاهای کلان اند که براه به محیط اعظم پیوندند و دو دریای تاپتی و کشنا و کوتم و کرشنا است و دیگر چهار دریای بنام بهیمارته آنها پیوسته اند

صوبہ خجستہ بنیاد اورنگ آباد

متضمن بر دوازدہ سرکار یکصد و چہل و ہفت محال کہ ملکش یک کرور بست و ہفت لک و ہفتاد و هشت ہزار و چہار صد و نود و ہشت روپیہ پاؤ آنہ تاریخ بنای خجستہ بنیاد لفظ خجستہ است کہ عددش یکہزار و شصت و ہشت میشود فی الواقعی شہریست بکمال لطافت میوہ بنہایت افراط و اقمشہ از ہر قسم مشروع و طاش و کمخاب وغیرہ بنہایت نفاست می بافند در موسم بہار لالہ و نافرمان و پوست در باغہا میکاشتند حوضہا چہ در خانہ بخانہ و چہ بازارہا بکمال وفور آب جوشان و در پیچ بازار گل و لا پیدا نیست راستہا وسیع عریض با قرینہ دکاکین خوش اسلوب خصوصاً مسجد و رواستہ شاہ گنج دلچسپ قطعہ مسجد شہ گنج محبوبانہ ٭ کرد درویش عالی پروانہ خواستم تاریخش از فرزانہ ٭ فی البدیہہ گفت طاعت خانہ ٭ عددش یکہزار و یکصد و سی و شش میشود از محدثات نواب عوض خان بہادر است کہ در عہد حضرت مغفرت مآب نواب آصفجاہ طاب ثراہ صوبہ دار بلدہ مذکور بود عطر و گلاب وغیرہ بنہایت خوشبو میشود مقبرہ رابعہ دورانی والدہ ماجدہ شہزادہ محمد اعظم شاہ کہ نقل روضہ ممتاز محل زوجہ صاحبقران ثانی شاہ جہان بادشاہ در اکبرآباد موسوم بہ تاج گنج است ساختہ خیلی لطافت دارد و تکیہ شاہ مسافر و شاہ محمود نیز جلاوت بخش چشم نظارہ گیان است اول شاہ پلنگ پوش تشریف آوردند مرشد شاہ مسافر تاریخ رحلت شاہ پلنگ پوش است قطعہ

پیر کامل سرآمد عرفا ٭ خاص درگاہ رب عرش مجید ٭ قطب روی زمین و غوث زمان ٭ اختر برج سعد شاہ شہید ٭ در نظر داشت دار باقی را ٭ چشم ازین بی بقا سرا پوشید

سال تاریخ وصل گفت خرد ٭ قصر جنت بود مکان سعید

تاریخ شاه مسافر

مسافر شاه اقلیم حقیقت
بحق پیوست از بس بود مشتاق

مقیم عرش شد از فرش این طاق
خرد تاریخ سال رحلتش گفت

چو وقت رحلتش آمد از ره شوق
مسافر شد ز عالم قطب آفاق

تاریخ شاه محمود

حقایق مرتبت شیخ مجسم
ز عالم رفت و در فردوس آسود
خرد فرمود تاریخ وصالش

مسافر شد یگانه شاه محمود
۱۱۷۵

تاریخ دیگر

خدایا بیامرز محمود را
۱۱۷۵

حوض تکیهٔ ایشان که متصل کلان پن چکی همه مملو از ماهیان بزرگ است طول آن چهل و دو درعه و عرض بست و هشت درعه و حوض اندرون که بالای مسافرخانه است طولش پنجاه و هفت درعه و عرضش ده و نیم درعه جمله نوزده فواره دارد مولف نیز در سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و یک هجری تا یکماه بسیر و تماشا مشغول بود در ماه ذیقعده که موسم بهار بوده ایام هولی در بلدهٔ مذکور بسر برد و دول هولی را بروز دهولینڈی هنودان از اورنگ پوره که بر می آرند و تمام خلقت شهر همراه او میباشد تماشای عجیب است که در هیچ آبادی نیست بچشم دیده میوه خوب از قسم انگورهای فخری و صاحبی و حبشی دولت آباد و انجیرهای بالیدهٔ قلعهٔ مذکور و کوناره و سنگتره و شهتوت و جام یعنی امرود و غیره بلدهٔ مذکور بهتر از بهتر تازه بتازه با مغز کم تخم همه میوهٔ مذکوره بسیری تمام بخورد شکر حاصل و در آمد نعمت الهی است اَللّٰهُمَّ ارْزُقْنَا لِقَائَه دائمًا و معمول ترکار این است که همه ترکارها پوست تراشیده بریده تیار کرده در بازار میفروشند که بی وقت در گوشت انداخته بپزند

سرکار دولت آباد

از دیگر سرکارات بزرگ مشتمل بیست و هفت محال که یکهزار و یک صد و پنجاه و یک موضع است
کاملش بیست و چهار لک پنجاه و هفت هزار و یک صد و هشتاد و شش روپیه چهار آنه در زمان
سابق دیوگیر و دهاراگیر میگفتند و حصار بالای کوه مشهور بدهارا است چون سلطان محمد تغلق
شاه پای تخت هند و دکن ساخت بدولت آباد موسوم گردانید و آبادی دهلی برهم کرده
در تکثیر آبادیش سعی نمود قلعه مذکور سنگ است سر بفلاک کشیده از لب صفا طیور پران بلغزد
ارتفاعش صد و چهل درعه دورش پنجهزار درعه گرد آن خندق بعمق سی درعه در سنگ خارا
رسانیده اند و لک سنگتراش تا سه سال بر ساییده کوه قلعه مذکور را هموار و درست نموده و اندهاری
که عبارت از دو کوچه تاریک پیچ و تاب است بدون روشنی مشعل نمیتوانند رفت تیار کنانید
پایین قلعه دروازه هست از آهن ازین دروازه راه آن در نقب بالای حصار بر می آید و آنجا
سر آن تابه آهنی است عند الضرورة بر دهنه نقب گذاشته بالایش آتش افروزند تا از حدت
و شدت حرارت کس نتوانند برود و اسباب قلعه گشایی مثل نقب و ساباط و سرکوب وغیره در آنجا
لا ینفع است الغرض قلعه ایست بی مانند بقول شاعر شعر حصاری که مثلش ندیده است کس مه بود
قلعه دولت آباد و بس مه از قدیم بیست قلعه از آن سرکار دولتمدار آصفیه است درین زمان
بعهده رشید الملک بهادر منشی حضور پر نور تعلق دارد و در آنجا انجیر نهایت بالیده و پر شیره
و انگور سبحان الله و بحمد الله تقدس و تعالی که رزاق مطلق است بجمیع محبان و دوستان
نصیب نماید از همه قسم حبشی را برجا مون کلان حیدر آبادی سخت که زیر دندان آواز میدهد
نهایت شیرین سیاه براق و صاحبی رنگ شیرینی شفاف و فخری بر تمامی انگورهای جهان فخر دارد
و بکمال عمده و باریک پوست بی تخم بشود عاصی مؤلف اوراق بخوبی تمام خورد که محمد نور الله خان بهادر

صوبه دار بودند بهتر از بهتر برای عاصی هر روز میفرستادند متصل آن بمسافت دو کروه خلدآباد است
روضه منوره حضرت شاه برهان الدین غریب و حضرت منتخب الدین زرزری بخش برادر خرد آنحضرت
خلفای حضرت شاه نظام الدین اولیا قدس الله سرهم العزیز در روضه حضرت سید زین الحق
مرید آنحضرت و مرقد حضرت شاه راجو صاحب قتال حسینی والد ماجد حضرت سید محمد بنده نواز
گیسو دراز و دیگر بزرگان عالی منزلت مثل شاه مومن عارف و پیر مبارک کاروان و حضرت حسن
شاعر سنجری و زیارت حضرت سید جلال الدین گنج بخش گنج روان تاریخ رحلت حضرت
برهان الدین غریب قدس سره اولیای خاص و تاریخ تیاری گنبد آنحضرت هفتصد و چهل و چهار هجری
تاریخ وفات حضرت زری زربخش منتخب الدین شهنشاه اولیا تاریخ رحلت حضرت زین الحق
مرید حضرت برهان الدین اولیا چشمه آب حیات تاریخ تیاری گنبد هشتصد و هفتاد و یک هجری
در روضه حضرت شاه راجو قتال زیارت آنحضرت و حضرت سید چندن صاحب برادر کلان
حضرت بنده نواز و زیارت حضرت نصیر الدین پون پیک و زیارت قبر سلطان ابوالحسن تانی شاه
آخر بادشاه خاندان سلاطین قطب شاهیه وغیره اطراف روضه مبارک اند و نیز قبر شریف حضرت
مغفرت مآب نواب آصفجاه و نواب شهید ناصر جنگ نورالله مرقدهما در پهلوی مسجد درگاه حضرت
برهان الدین غریب معه دیگر مراقد محلات خصوصاً قبر شریف حضرت سیدة النسا بیگم صاحبه والده
ماجده نواب ناصر جنگ که مشرف گاه خاص و عام است محرر اوراق شب در آنجا بسر برده و در نیم
شب که احیای شب کرده بود چنان دید که نور از آسمان بر آن روضه منوره ترشح میکند حفاظ
آناً فاناً به تلاوت قرآن شریف مشغول میباشند نه صد خانه مجاور النست کهاجا که از قسم شیرینی
است نهایت نازک می پزند و سیویان که رشته آرد گندم است و زن ها از دست کشیده
نهایت باریک ساخته بروز عید ماه صیام در شیر و شکر و خرما و بادام پخته شیرخرما میگویند

سله در فارسی ایچهه و بعربی اطریه بالفتح و ... چهارم ... [illegible]

اینقدر

اینقدر بار یک در آنجا میسازند که مزیدی بر آن متصور نیست هر دو قسم را مردمان بعنوان سوغات و تحایف جا بجا میبرند در قلعه دولت آباد مسجدیست که سابق دیول بود بوقت احداث کاهنی خبر داد که این دیول را پشت بسمت مغرب تیار نمایند که بعد دو هزار سال قومی مسلمانان پیدا خواهند شد و قبله ایشان بسمت مغرب خواهد بود هر گاه بوضع قبله خویش خواهند دید مسجد خود خواهند ساخت چنانچه پادشاهان اسلام صنم را بر آورده مسجد کرده اند ستون آن یکصد و پنجاه هشت و رواق سراسر بیست و سه که چهار رواقهای اندرون و بیرون بود و دو رواق اند عمارات پنجدرجه است و حوض در قلعه مذکور طول آن پنجاه و چهار درعه و عرض پنجاه و دو درعه و منار کلان دولت آباد که نود درعه طول دارد تاریخ اینست شعر تاریخ منار دولت آباد

در ششصد و چهل و نه شد آباد

سرکار احمد نگر

متضمن بر ده محال کاملش پانزده لک چهل و پنج هزار و یکصد و پانزده روپیه ده آنه پاؤ بالا بنای نظام الملک بحری است که با احمد نظام شاه مشهور بود چون او در سنه ششصد و نود و پنج هجری در سواد شهر با فوج سلطان محمود بهمنی نبرد آراسته فیروزی یافت آن مبارک زمین را بفال نیک گرفته باغی بکمال نزاهت و لطافت ترتیب داده بباغ نظام شاه موسوم گردانید و در سنه نهصد هجری مقابل باغ کنار نهر سینا بکمال آراستگی شهری طرح انداخته پای تخت خود قرار داد و قلعه محکم اساس بنا ساخته احمد نگر نام نهاد درین زمان بدست صاحبان انگریز است که از باجی راؤ والی پونا تمامی ممالک برهمنان بدست صاحبان مذکور آمده

سرکار پٹن

سه محال کاملش سه لک بست و پنج هزار و هفتصد و چهل و شش روپیه ده آنه است این که مشهور ...

دراز سنہ سابقہ لصد و رسفط آلی بنہ و بالا گشتہ کہ آثار آن از ابنیہ عمارات آنوقت معکوس
بر می آید بعد ازان بفر راجہ سالونت سنگ شدہ کہ در حالت تحریر ہنود ان دکن سنہ یکہزار و
ہفتصد و چہار بنام او مینولیسند و جامع مسجد آنجا نشیمن عدل گاہ اوست کہ تعمیر آن بجنس
تا حال بحال است و بیڑ آنجا آباد کردہ حضرت قدوة الواصلین سید السادات سید نظام الدین
چشتی الحسینی است قدس اللہ سرہ العزیز کہ نسب شریفش بحضرت امام علی ابن موسی الرضا
علیہ الصلواة والسلام منتہی میشود و درگاہ آنحضرت در بیڑ بیسطور مطاف خلائق است و شرقے
آن بیرون آبادی درگاہ مولانا معز قدس سرہ است عاصی نیز بزیارت ہر دو بزرگ مشرف
گردید در تمام اطراف بلدہ خجستہ بنیاد مکانی بہتر از بیڑ بچشم عاصی نظر نہ آمد واز ہمہ جا آباد
نزہت قریب نہ راستہ و بازار و چوک جامع مسجد بکمال درستگی است حاکم آنجا از سرکار دولتمدار
آصفیہ میباشد چنانچہ در حین دیدن عاصی علاقہ با محمد نور اللہ خان بہادر داشت
و نیابت از طرف خان محمد گوریو و طاس بکلابتون و پچھوڑیہا و دوپٹہ ہا و منڈیلہا و دستارہائے
پٹن مشہور آفاق است خصوصاً در ہنگام دولت برہمنان پونا مال لکھا روپیہ از پٹن ہر سال
ہر سال میرفت درین ولا نیز میرود و در ہمہ جا ہا ہم میرود

سرکار پرینڈا

نوزدہ محال کاملش چہاردہ لک و بست و ہشت ہزار و دو صد و شانزدہ روپیہ یا وکم سیزدہ آنہ

سرکار بیڑ

عن یک محال کاملش ہشت لک و ہشتاد و نہ ہزار و یکصد و ہفت روپیہ ہشت و نیم آنہ
جوبیارہن سرا از نیز فصیل او جانب شرق میرود و آبادی بیرونی ندی پار ہونہ بیگم بازار ندی
پار حیدرآباد است در سنہ یکہزار و دو صد و پنجاہ و یک ہجری جوبیارہن سرا انقدر طغیانی نمود

کہ فصیل جانب شرق از دروازہ دہونڈا پورہ تا دروازہ کاغذی واڑہ سہ دروازہ کونوالی محلہ
آہن گران و ہم تکیۂ فقیران آبش بردہ کہ نام و نشان باقی نماندہ بود در وقت بودن عاصی در ماہ
رمضان المبارک سنہ مذکور امیر نواز الملک بہادر حسب الحکم سرکار فصیل نو تیار کنانید قریب باتمام
رسیدہ بود مردم آنجا میگفتند کہ از ابتدای آبادی گاہی طغیانی آب رود مذکور اینقدر بشدت
کرخانہ بخانہ آب رود در آمدہ باشد بوقوع نہ آمد درگاہ حضرت کوچک ولی صاحب قدس اللہ
سرہ العزیز جانب شرق بیرون آبادی است و روضہ حضرت پیر بالی صاحب قدس اللہ سرہ العزیز
جانب غرب مکانیست دلکشا و روضہ الیست جانفزا در ہر پنجشنبہ از ہمین و ہمین آبادی بیر
ہندو و مسلمان ہمہ بزیارت حضرت کوچک ولی صاحب میروند و طواف میکنند و طوایف رقاص
رقص میکنند کہ معمول مستمرہ است اگر احدی بروز پنجشنبہ بزیارت آنحضرت بغیر سبب و بدون عذر
معقول نرود آن پنجشنبہ در بلای درد شکم سخت مبتلا میگردد اینقدر بہ دست بدست موجود است
کہ بچشم خود دیدہ شد و آنجناب ہمعصر حضرت خواجہ بندہ نواز گیسو دراز قدس اللہ سرہ العزیز اند
کہ باہم در ہمین جا و ہمین مکان ملاقات شدہ بود چنانچہ آن حجرہ کہ در آن میان ملاقات شدہ بود
تا حال قایم است و اما ہرگاہ امساک باران رحمت الٰہی شدہ خلق در تفکر و تشویش می افتد ہمہ
باشندگان بیر مجموع در روضہ شریفہ حضرت پیر بالی صاحب میروند و پخت و پز از قسم تلن
میکنند و تمام روز در آنجا بودہ دعای نزول باران رحمت بجناب اقدس الٰہی مینمایند و فاتحہ
بر قبر شریف آنجناب میخوانند دفعتاً از قدرت کاملہ فاد بطلن ابر رحمت بر آسمان بر آمدہ نزول باران
رحمت بنہایت شدت میشود کہ خلقت خدا جلشانہ نز بمقصد فایز گشتہ بخانہای خویش می آیند
و این معمول قدیم دست لبتہ است کہ گاہی خلاف و ستور بظہور نہ آمد محرر اوراق بزیارت ہر دو بزرگوار
در عمل امیر نواز الملک خلف کرار نواز خان عرف دولہ خان مشرف گشتہ تا دو ماہ در آنجا بیر بطیر پرداختہ

مراجعت نمود چون معالجه مردمان خانه امیر نواز الملک مذکور که از بیماری وضع حمل خراب شده بود
بروز دوازدهم تولد پسر حکمای مصری مرہٹی گفتند که نبض بالکل نمانده است حالا نزد دیگر نمایند و بمنزل
اصلی رسانند که علاج موت همین است درین اثنا انتجاب خان حکیم ضعیف هشتاد ساله باشنده سرکار
دولت راو سندهیه بچشم گریان نبض را ملاحظه کرده بیرون برآمده اطلاع نمود که حالا فکر تدفین
باید کرد چون مؤلف وارد گردیده بود و بتعرف سابق تکلیف دیدن بیمار یکبار نمودند عاصی هرگاه
ملاحظه نبض نمود دریافت کرد که بیمار مرده نیست زنده است اما از افراط استعمال ادویه حاره و گرمای
آتش مجمرها که زیر هر چهار طرف پلنگ خوابی داشته اند و متصل غیر منفصل دود اجواین خراسانی
و اسپند و رالی متواتر میدهند و چراغ کلان مانند چراغ دیول هندوان شبانه روز روشن کرده اند
و هوای سرد را که روح انسان است از پرده های پنبه بالای دالان و پیش دالان معه قنات ها
بند نموده اند که اثری از آن هوای روح فزا بدل و دماغ بیمار نمیرسد ضعف غالب شده تمامی جوارح
را مرده گردانیده پس عاصی با حکمای مرہٹی که دوازده کس با لباس عمده و دوشاله ها وغیره نشسته
بودند سوال نمود که این چه بیماریست و علاج چگونه مقرر کرده اند حکماء مذکور جواب دادند که بیماری
(زچگی بود حالا کار تمام شد) دیگر کدام علاج باقیمانده است گفتم هرگاه حال چنین باشد نشستن
حکیم پیش بیمار مرده چه ضرور پس همه ها برخاسته رفتند آنوقت عاصی بطرف امیر نواز الدوله مخاطب
شده گفت که حقیقت حال بیمار و حکما بخدمت گرامی خوب ظاهر شد اگر عاصی دست خود معالجه
دراز کند و بیمار بهمین حال مرده باشد حرف بر عاصی که نسبت تا مردم گویند که حکیم خانزاد موروثی حضور
پرنور فلان را کشت بنهاد بر مضر فرمود معاذ الله معاذ الله این چه حرف است چرا که حالا او کی زنده است
هر چه منظور باشد قصور نکنند عاصی دفعتاً پرده ها را و مجمرها را بالکل برآورده پلنگ بیمار بر سر دالان
که دمبدم هوای سرد رسد نهاد و سقه را حکم کرد که روبروی پلنگ آب پاشی نماید و از او دیانت مرد

وزہر مہرہ سنبر بدتیار کردہ قدری قدری بحکمت خویش خورانید بعد چہار گھڑی یک بیک آواز
برآمد کہ کدام صوابی مرا از دوزخ بہشت درآورد انشاء اللہ تعالی او را سلامت دارد باز گفتم کہ شما
چیزے از طعام ہم میخورند یا نہ گفت سہون اچوانی کہ عبارت از مطبوخ اجواین و زنجبیل و قند کہنہ
کہ غذای بیمار مذکور تا دوازدہ روز بود دیا برنج کہنہ بریان بقدر دو تولہ گفتم لعنت خدا بر اچوانی
کہ شما را باین حالت رسانید بالفعل شوربای چوزہ مرغ و خشکہ از برنج باریک انبوا موری کہ بسیار بہتر
در ینجا میشود بخورند بمجرد شنیدن نام غذای مذکور بے اختیار خوشوقت شدہ راست نشست
و بخورش درآورد قریب بوزن دہ فلوس و آب طلبیدہ چون کوزہ آب سرد بدست خود
گرفتہ خواست کہ در دست بخورد چراکہ از دوازدہ روز سوای آب تفتہ باہن چیزے دیگر
ندادہ بودند آنہم گاہی گاہی اما عاصی بقدر ضرورت داد بعد استعمال آب و طعام اندکے
غشی شدہ تا دو گھڑی خواب خوش کردہ باز بحالت اصلی صحت درآمدہ گفت قلیان حاضر سازند
گفتم اول شما برگ تنبول با تمباکو کہ عادت معہود شما است بخورند بعد ازان میل بقلیان نمایند
ہمین کہ بیڑہ برگ تنبول با تمباکو خوردہ و بان عادت افیون تمام اعضا را گرم کردہ تفریح درآورد
کہ خود بخود او بسرور درآمدہ مانند ابل خوشنوا نغمہ سنج بسخن درآمد عجب خورمی بامیر نواز الدولہ
شد کہ حکم نواختن نوبت شادی در داد و دو کرہ اسپ یعنی بچہ اسپ و چہاردہ نر گاوان
زراعتی و یک دو شالہ کشمیری بقیمت پانصد روپیہ بیش قیمت و یکہزار روپیہ نقد و ہنڈوی یکہزار
روپیہ بالای کیشوداس اورنگ آبادی بجہت خریدی اسباب شادی عاصی سوای پنجہ روپیہ
روز برای اخراجات شبانہ روزہ عاصی کہ از روز ورود میدادند تا کاہ و دانہ اسپان
عنایت فرمودند بعد یک ماہ بالای پٹہ سہویان روانہ اورنگ آباد ساختند و دو صد روپیہ
نقد برای اخراجات نذر و نیاز درگاہ بزرگان روضہ منورہ نیز دادہ بخاطرداری بسیار

رخصت نمودند عاصی نیز در سیر درگاه بزرگان روضه مذکور وغیره نذر معقول نهاده و مجاوران را نیز چیزی چیزی داده دعای سلامتی حضور پرنور ادام الله اقباله وعمره وسلطنته مسئلت می نمود از بیضنے همه اہل روضه گفتند که هیچکس باین اعتقاد واثق درین درگاه ها دعای سلامتی خداوند نعمت تا الآن بعمل نه آورد بوقت مراجعت از اورنگ آباد باز وارد بیر شده یکماه سالم در آنجا بوده همراه بهادر بسفر لقلعه دهارور آمد وعید الضحی در قلعه مذکور نموده تا به آنبه جوگائی باتفاق سیده از آنجا رخصت انصراف بجید رآباد حاصل کرده روانه مقصد گشت آنوقت نیز یک ضرب بند دق ولایتی معه سرانجام مرحمت فرمودند این مقدمات در سنه یکهزار و دوصد و پنجاه و یک هجری بوقوع آمده ها

سرکار جالنه پور

ده محال کامل دوازده لک و پنجاه و یک هزار و ششصد و شصت و سه روپیه هشت آنه در آنجا درگاه حضرت شاه جان الله صاحب قدس سره است که در عهد خلد مکان اورنگ زیب ودیعت حیات نموده آسوده اند عرس بکمال تکلف میشود دو دیهات در اخراجات بدستور سابق از حضور

پرنور بحال وجاریست

سرکار سنگمنیر

یازده محال کامل هجده لک پانزده هزار و دوصد و پنجاه و یک روپیه

سرکار شوراپور

سه محال کامل دو لک و هفتاد و شش هزار و هفتصد و بست و چهار روپیه و نیم آنه قلعه مذکور غیر کوهی است

سرکار فتح آباد عرف دهارور

یازده محال کامل سی لک و سی هزار و یکصد و نود و شش روپیه چهار آنه ساخته کشورخان لاری

عادل شاہیہ است محررا وراق پانزدہ روز ماندہ ہمراہ امیر نواز الدولہ دیدہ است کہ گذشت
درآنجا اندرون قلعہ درگاہ حضرت موسی صاحب کہ لیبا بزرگ بودند ہست ✢ ✢

سرکار جنیر

بست محال کاملش شانزدہ لک یکہزار و ششصد و بست و یک روپیہ درین سرزمین بر کوہستان و شعاب
جبال و درہ ہای سنگ لاخ دشوار گذار بسیار واند کی بیشہ و جنگل است ✢ ✢ ✢

سرکار تلکوکن

شانزدہ محال کاملش بست لاک و چہل و شش ہزار و سیصد و بست و یک روپیہ درین سرزمین نیز کوہ ہا و
شعاب جبال و درہ ہا بسیار است و بیشہ و جنگل کم

سرکار جوار

سیزدہ محال بلا قید پرگنات کاملش پنجاہ و ہشت لک و ہشتاد ہزار و دو صد و بست و دو روپیہ و نیم آنہ

صوبہ خاندیس

از اقلیم دوم است مشتمل بر شش سرکار یکصد و سی و ہفت محال ہوای این صوبہ دلکشا معتدل
کشتکار این ملک زرعت بیشتر جوار است و در بعضی امکنہ شالی سہ بار خوشہ می آرد و آن بسیار نازک
و خوش مزہ باشد برنج خوب و دال تور بالیدہ بسیار و درین سرزمین از میوہ انبہ و فالسہ و سدر یعنی
بیر و خربوزہ خانی و پان کنگری گذیدہ بہمرسد و انگور بحدی ارزان کہ بہ پنجہ روپیہ یک طارم انگور سفید و شند
بیدانہ فراوان میشود حاکم نشین این صوبہ دار السرور برہانپور است از آنجا بر سہ کروہی دریای
تپتی قلعہ اسیر است از ابنیہ نصیر خان فاروقی کہ جدش خانجہان از امراء سلطان علاء الدین
خلجی و سلطان محمد شاہ تغلق بود پدرش ملک راجی کہ نسب خود را بہ بست و دو واسطہ بفاروق
اعظم میرساند در سنہ ہشتصد و یک ہجری بجائش نشستہ قلعہ اسیر را بحیلہ تسخیر نمود چون دست ارادت

به مخدوم شیخ زین الدین خلیفه حضرت شاه برهان الدین غریب قدس سره داشت و خرقه خلافت
از آنجا یافته بود در طبقه او هر که بر تخت موروثی متمکن شد خلافت با وی میرسید و همین آن ده کس
در سلسله اش مدت دو صد و هشت سال کسری کوس حکومت نواختند شیخ از قلعه دولت آباد به
تقریب تهنیت میمنت بخش آن سرزمین شد نصیر خان باستماع مقدم مخدوم از قلعه اسیر تا کنار تپتی
شتافته بملازمت چهره سعادت اندوخت والتماس آمدن قلعه از حد افزود مخدوم جواب داد که
مرا حکم عبور تپتی نیست هنگام مراجعت شیخ قدس سره نصیر خان التماس تواضع پرگنات و قریات نمود
شیخ قبول نکرده فرمود که ما از این دیار بنامی خورسندیم باید که آنطرف آب که مخیم سلطان است
بلده بنام شیخ برهان الدین قدس سره آباد کرده دار الملک سازد و اینطرف که ما درویشان مسکن
کرده ایم قصبه و مسجد بنا نموده زین آباد نام نهد نصیر خان بصدق اعتقاد بر بنای هر دو مکان
همت گماشت گویند جائیکه بلده برهانپور آباد شده است متصل آن سنگی بزرگ بود جناب شیخ
آن سنگ را ملاحظه کرده به نصیر خان فرمود هر گاه تو بر حکم من درینجا شهری بنا کنی تا وقتیکه این
سنگ فیل نشود دست تصرف هیچکس باین شهر و بلده دراز نخواهد شد و بسعی احدی مفتوح نخواهد
گردید چون اکبر بادشاه در عهد خود برای فتح کردن برهانپور و قلعه لشکر کشیده محاصره نمود
هر چند کوشش بلیغ فرمود هیچ صورت افتتاح بنظر نه آمد روزی برای سیر در صحرا در آمده سنگ
مذکور را ملاحظه کرده فرمود که اگر روبروی این شهر این سنگ بزرگ بصورت فیل تراشیده باشد
خالی از لطف نیست و حکم کرد که سنگ تراشان بزودی تمام این سنگ را بشکل فیل تراشیده
بعرض رسانند مشهور است یعنی روزیکه سنگ مذکور بصورت فیل شد بلده برهانپور و قلعه
اسیر همون روز مفتوح گردید مردمانیکه از ارشاد جناب شیخ زین الدین واقف بودند تنبیها نمودند
و روبروی اکبر بادشاه حقیقت ارشاد شیخ مذکور موصوف بعرض رسانیدند بادشاه را نیز اعتقاد

بجناب

بجناب شیخ بهم رسیده معتقد گشت ونذر ها فرستاد قلعه ارک و دولتخانه شاهی برکنار دریای
تپتی است پیشتر قلعه ارک چوک بوسعت واقع و در میان آن سه محراب پخته بهم پیوسته معروف
به ترپولیا است پوره جات مثل زین پوره وجسونت پوره وبهادر پوره وغیره مشهور ومزار شاه
بهکاری وشاه گوهر وشاه بیم وغیره زیارتگاه خلایق است ودرین شهر چنید ڑی بالوان مختلف
سازند و پارچه زرتار نیک بافند وظروف سفال بلون جوزی وغیره مشهور حصار شهر پناه بنا کرده
نواب مغفرت مآب آصف جاه طاب ثراه است که در سنه یکهزار وچهل ویک هجری شروع شده به ورود
حسن اختتام پذیرفته درین سرزمین در موسم گرما گرد برخیزد و در بارش گل ولا بسیار شود
بیرون شهر ما بین قلعه ارک راج گهات معروف است وکوتاره شکارگاه تاجداران پیشین جای سیر است
در آنجا چادر آبشار طولانی واقع درین زمان صوبه مذکور در تصرف پیشوا دولت راو سندهیه است

سرکار آسیر

سی وسه محال کامل سی وچهار لک وبست ونه هزار وپانصد وچهل ویک روپیه پاو کم هفت آنه
قلعه مذکور را در زمان سابق آسا اهیر که زمیندار آن جا بود از مدت هفتصد سال متصرف بوده
باعث جد توطن داشت بنا بر حفظ مواشی خود که از سی هزار در گذشته بود وباستدعای زن عاقله
خویش حصنی محکم از گچ وسنگ بنا نمود چون نصیر خان فاروقی بنام حفاظت ناموس خود از دست
راجه های بگلانه خواستگاری کرد آسا قبول کرده نصیر خان دویست ڈولی دلیران کار آگاه
مسلح زینت داده در قلعه فرستاد که آسا اهیر را مقتول ساخته متصرف قلعه گشتند در عهد عرش
آشیانی اکبر پادشاه در سنه یکهزار ونود هجری از بهادر پسر راجی علیخان فاروقی خاتم این طبقه
بانتزاع داخل ممالک محروسه شده بجاگیر شاهزاده دانیال مقرر گشت درین زمان متصرف صاحبان
انگریز بهادر است

سرکار بگلانہ

سی محال از انجملہ اصلی بست و ہفت محال داخلی سہ محال کاملش سہ لک و نود ہزار ہفتصد روپیہ پاؤکم شانزدہ آنہ در سال یازدہم جلوس فردوس آشیانی شاہجہان بادشاہ شہزادہ محمد اورنگ زیب صوبہ دار دکن بگلانہ را مفتوح فرمودہ ضمیمۂ خاندیس ساخت و لبسو دیو در جاگیر مقرر شد او سال بسال دہ ہزار روپیہ پیشکش سفیر سناد و ما بقی خود در تصرف خویش می آورد ✦ ✦ ✦

سرکار بیجاگڈہ گھرکھون

سی و سہ محال کاملش شش لک بست ہزار و پانصد و شصت و چہار روپیہ سہ آنہ گھرکھون قصبہ الیست بیجاگڈہ قلعہ بر فراز کوہ ہنڈیہ سال ہشتم فردوس آشیانی شاہجہان بادشاہ داخل صوبۂ خاندیس شد

سرکار کالنہ

ہفت محال کاملش دو لک و چہار دہ ہزار یکصد و ہفتاد و نہ روپیہ ہفت آنہ قلعہ کالنہ کوہی است در سبق زمان این سرکار بنظام شاہیہ تعلق داشت و در عہد اعلیحضرت شاہجہان بادشاہ چون اکثری ملک و بضبط در آمد محمود خان قلعہ دار کالنہ بوساطت خان زمان بہادر صوبہ دار دکن سال پنجم جلوس آن بادشاہ مطابق سنہ یکہزار و چہل و ہجری قلعہ مذکور با ہشت پرگنہ کہ کاملش بقرار دوازدہ ہشت لک روپیہ داخل ملک بادشاہی ساختہ در بیجولا در دفتر مشتمل بر ہفت پرگنہ مینویسند

سرکار نذربار

شش محال از آنجملہ اصلی پنج و داخلی یک محال کاملش شش لک و پنجاہ ہزار و سی و ہشت روپیہ پاؤکم سیزدہ آنہ سال چہارم فردوس آرامگاہ محمد شاہ بادشاہ نواب مغفرت مآب آصف جاہ این سرکار را مفتوح ساختہ بنظام نگر موسوم فرمودند

در اصل سیمپر نام باشد در کنار کوہ سیم چون اسم مطابق ۱۲۵

سرکار ہانڈیہ

بست و ہفت محال از آنجملہ دو پٹہ لبست و پنج محال کا ملش پنج لک و پنجاہ و ہشت ہزار و یکصد و نود و ہفت روپیہ پاؤ کم سیزدہ آنہ جوی بار کالوری از کوہ کہنڈوہ جاری گردد و از آنجا دو شعبہ گشتہ ہر یکی متصل ہان دہاتا کہ سالی در آنجا مجمع ہنود گردد و بیع و شرای اسپان و شتران بسیار شود بہ نربدا می پیوندد

صوبہ برار

محتوی بر سیزدہ سرکار دو صد و پنجاہ و سہ محال کاملش یک کروڑ لبست و دو لک و شصت و ہشت ہزار و ہفتصد و شصت و ہفت روپیہ و دو آنہ برار ملکیست وسیع از اقلیم دوم آنرا ورداٹ ہم گویند و ردار و ولیت در وسط آن کوہ ہند از دیک جام کہڑلہ ہ گروہی بالاتر از منبع تاپی برآمدہ و ٹ یعنی کنارہ این ملک برد و قسمت مشہور بالا گھاٹ و پایان گھاٹ اولین بر فراز کوہ سہیاچل مشتمل بر پنج سرکار دومی مابین کوہ مذکور تا بہ ہندیہ متضمن بر ہشت سرکار صاحب اکبر نامہ نویسد کہ بر چہار گروہی حصار کہر لہ شگرف چاہی و در نواح میلکنڈہ چشمہ غریبے است کہ استخوان و چوب و جز آن ہر چہ در آنہا افتد سنگ شود و آب و ہوای این دیار گزیدہ و گلہای بہو لین چنپہ بنفش رنگ و خوشبو و غلہ فراوان بحصول پیوندد و برنج بالطافت و روغن گاو بہتر و اقسام لفولات وافر چکن کہیرہ از قسم حیاتیت چھرقہ ندر دسر راساکن گرداند و بیشتر خوراک عوام از گوشت گاو و تیل قرطم ۃ در کوندڑ وانہ نیل ہاے صحرائی ہم رسد و گاو برارای قوی شود و پارچہ کہادی و در کرنجگاون خوب میبافند چوبہای ساگون از صحرای ماکلس سطبر و دراز پیدا آید و فراوان حاصل برد و ہر جا بانس بسیار و ارزان و حاکم نشین برار بلدہ ایلچپور است درمیان دو رود بارسے بہ بیاپن و بچہن و آن ہر دو بہ پورنا ملحق شود درگاہ رحمان شاہ دولہ بر سرہ شمالی بلدہ ایلچپور رفتہ

بر آب سا پن شنگرف آہنی چراغان عرس آن بزرگ بس مشہور درین زمان در دست صوبہ دار سرکار دولتمدار آصفیہ ادام اللہ اقبالہ بنام محمد تا مدار خان ولد محمد صلابت خان مرحوم بصوبداری آنجا سرفرازی دارد

سرکار بہیر

یازدہ محال پانصد و چہل و ہشت موضع کاملش ہشت لک و پنجاہ ہزار ہشتصد و چہل روپیہ نیم آنہ

سرکار بنیال باڑی

مشتمل بر نہ محال نہصد و ہفتاد و پنج موضع کاملش دو لک و بست و ہفت ہزار دو صد و شصت و دو روپیہ پاؤکم یازدہ آنہ بر فراز کوہ آن سرکار بست و چہار بتخانہ در کمر کوہ تراشیدہ اند موضع جنبہہ بالای کتل فرد الپور نواب مغفرت مآب در سنہ یکہزار و یکصد و چہل و یک ہجری بہ تعمیر و تکثیر آبادی پرداختہ بنظام آباد موسوم فرمود

سرکار بہکر

محتوی بر دوازدہ محال ششصد و بست و یک موضع کاملش یازدہ لک دو ہزار و ششصد و بست و چہار روپیہ دہ آنہ پاؤ بالا قصبہ بہکر بر لب بین گنگا و آب پورنا است و پٹہ ملکاپور آباد کردہ ملک عنبر حبشی در سنہ یکہزار و یکصد و سی و شش ہجری بر موضع شکر کہیرلہ از اعمال این سرکار نواب مغفرت مآب بر عماد الملک مبارز خان ناظم حیدرآباد فیروزی یافت آن موضع را فتح کہیرلہ موسوم نمودہ پرگنہ جداگانہ مقرر فرمود متصل قصبہ مسجد عالی از سنگ سیاہ است و عقب آن تالاب درین نواح کتل دیوگاؤن مشہور در پرگنہ لوبارنگی مشہور بہ نظرون پیدا گردد حاصل آن دہ ہزار روپیہ ہر گاہ خشک شود تا لک روپیہ محصول بر دہد

سرکارات پایان گھاٹ کاویل

مشتمل بر چہل و شش محال دو ہزار و ہفتصد و سی و پنج روپیہ دو نیم آنہ قلعہ کاویل بالا گہاٹ بالا ہندیا چل و ہفت گروہی از بلدہ ایلچپور است

سرکار کلم

متضمن بر بست و چہار محال یکہزار و یکصد و ہشتاد و یک موضع کا ملش ہفت لک و ہشتاد ہزار یالصد و ہفتاد و دو روپیہ و پانزدہ آنہ پاؤ بالا

سرکار کہرلہ

بست و چہار محال شش محال غیر عمل و جمع ہم مشخص نشدہ باقی ہجدہ محال از دیوانی دکن تنخواہ میشود بست و نہ ہزار ہشتصد و پنجاہ و سہ روپیہ پاؤ کم دو آنہ

سرکار رزنالہ

سی و ہفت محال کا ملش بست و شش لک سی و پنجہزار و چہار صد و شصت روپیہ پاؤ کم دو آنہ قصبہ آنکولا از مضافات این سرکار معتبر جائیست عیدگاہ آنجا را لطیف خواجہ سرای آصف الدولہ اسد خان سنگ بست بنا نمودہ باغ گلزار خان مشہور درین زمان قلعداری رزنالہ از سرکار بنام بہبود علیخان بہادر سرفراز شدہ مامور کار خود است

سرکار پورنا

چہار محال کا ملش سہ لک و سہ ہزار و سہ روپیہ دہ آنہ پاؤ بالا

سرکار اسلام گدہ عرف ونید گدہ

سررشتہ دیہہ بدیہی آن بہ دفتر نرسید چہل و نہ محال کا ملش یازدہ لک سی و ہشت ہزار

دو دو صد و بست و سه روپیه دو آنه

سرکار سرپور وغیره

تعلقه چاندا سررشته دیهه دیهی آن بدفتر سید هفت محال کاملش چهار لک یکهزار روپیه برگ تنبول چاندا نازک و در سفیدی از پارچه سبقت برد از بس لطافت از یک بیڑه صد برگش توان بس کرد رود وردها ازین نواح گذرد

صوبه محمد آباد بیدر

شش سرکار هفتاد و شش محال چهار هزار دو صد و چهل موضع کاملش شصت و نه لک چهل و دو هزار یک صد و دو روپیه پنج نیم آنه قلعه بیدر غیر کوهی است محکم دور بست بهفتاد و چهار اول چهار هزار پانصد درعه وارتفاع جدارش دوازده درعه و گرد آن خندق بعرض ایضا و عمق پانزده درعه دور قلعه اندرون قریب چهار هزار درعه و بلندی دیوارش پانزده درعه و سه خندق دشوار گذار بپهنا و خندق اولین بعرض بست پنج درعه و عمق پانزده درعه و دومی و سومی از اول بپهنا و ژرف تر درگاه شاه ملتانی صاحب قدس سره و درگاه شاه ابوالفیض من الله حسینی از اولاد حضرت بنده نواز گیسو دراز و شاه خلیل الله بت شکن خلف الصدق حضرت شاه نعمت الله ولی قدس الله اسرارهم العزیز و دیگر بزرگان نیز بیرون شهر هستند و در کتب براهمه دکن که پیش از پنجهزار سال در زبان کنڑی تالیف شده مرقوم است که شهر بیدر مقر رایان دکن بود ملک مرهٹ و تلنگ و کرناٹک در قلمرو داشتند راجه بهیم سین مرزبان آنجا در سخاوت و شجاعت علم یکتائی می افراشت بردمنی نام دخترش راجه نل راجه مالوا تعشق داشت داستانش شیخ فیضی منظوم کرده موسوم به نل دمن است بعد از آن از رایان اثری باقی نماند و در دکن طوائف الملوک شده بدست هر قوی عزم بود و رفته رفته ویران مانده آن صوبه

بتصرف سلطان محمد تغلق رسید و پس تر بسلاطین بہمینہ باز گردید سلطان احمد بہمنی در سنہ ہفتصد و سی
و دو ہجری بسواد بیدر رسید بشکار پرداخت روباہ بر سگ شکاری حملہ آورد از تاثیر زمین دانستہ
شہر آباد کردہ دار الملک ساخت و احمد آباد بیدر نام نہاد و درین زمان کہ سنہ یکہزار و دو صد
و پنجاہ و ہشت ہجری است ہمہ صوبہ از عہد نواب مغفرت مآب آصفجاہ مغفور در قبضہ اقتدار عمالان سرکار
آصفیہ ادام اللہ اقبالہ از یکصد و بست سال است

	سرکار محمد آباد بیدر	

ہشت محال کاملش نہ لاک و سی و ہشت ہزار ہشت صد و یک روپیہ دو و نیم آنہ

	سرکار کلیان	

دو محال یکصد و چہل و ہفت موضع کاملش دو لاک و ہفت ہزار چہار روپیہ پاو کم نہ آنہ در آنجا درگاہ
حضرت سید تاج الدین شیر سوار از خاندان سادات صحیح النسب اند و درگاہ مولانا معز و بنگلہ شاہ
خیر الدین ممتاز الامرا ہمشیرہ زادہ حضرت غفران مآب یعنی کالی بیگم صاحبہ مرحومہ جای سیر تمام است
کہ مثلی ندارد و در بنولا حکومت آنجا متعلق بہ ممتاز الدولہ عرف منا صاحب داماد حضرت مغفرت منزل
علیہ الرحمہ فرزند ممتاز الامرای مذکور است کہ باستقلال تمام قیام دارد در دو پ گیر گوسائین در آنجا
چاہ عمیق وسیع بخرچ یک لاک روپیہ باغ و دیول تیار کنانیدہ است عاصی بوقت باز گشت
از اورنگ آباد زیارت این بزرگان کردہ سیر ہمہ مکانہا و ملاقات با حاکم نمودہ است

	سرکار مظفر نگر ملکھیڑ	

چہاردہ محال کاملش دوازدہ لاک پنجہزار ششصد و ہشتاد چہار روپیہ پاو کم دوازدہ آنہ مظفر نگر
عبارت از کوہی است از کہنگی بیج و بارہ از سہم بجنسہ درین سرکار پنج محال بہ پنج محالہ مشہور تر کرا ی چیدر

وامرچنته و دودمان و پرگنه کان کری عرف کورمنگال بفاصله سه کروه بهت و دو پرگنه ملتصل سه کروهی
لوکاپلی موضع مشهور جای بودن زمیندار آنجاست و نار این پیٹھ آباد کرده لوکائی است که در آنجا
اقسام ساڑیهای عمده میبافند و در واز پونا و ناگپور و دیگر جاهای معتبر میکنند و نیز کفش پا بوزن
تا دو فلوس هم سبک تر و نرم تر میشود به یک روپیه جوڑه کفش پا خوب بدست می آید
هر سال مال یک لاک روپیه فقط در بلده پونا بوقت عملداری باجی راؤ وغیره به مصرف
میرسید و الحال هم در بلده حیدرآباد خرچ بسیار نیز در برهمنان هست و از بعضے
محال این سرکار آب بهیرا جاریست نادر معتبر جاییست کنار گنگ گوتمی در این سرکار اند و در بودن
محال نامی که در آنجا عبیر و اگربتی و سبحه و ثمرن خوشبوی از صندل میبازند و مطلا میکنند مال هزار روپیه
بخرج اطراف بلاد وغیره میرسد اما متصل ناندیر مکان پیر سکهان که گوبند سنگ نام دارد و بکمال اساس
و نهایت تکلف است که هزاران سکهان از لاهور وغیره آمده پرستش آنجا میکنند و میباشند
گویند گوبند سنگ مذکور در وقت خود افغانی را کشته بود پسر او هر گاه جوان شد از دهلی برای قصاص
خون پدر خویش در ناندیر آمده ربطے بهم رسانید که اکثر باهم چوپڑ بازی میکردند روزی بر بیت قتل چوپڑ
برهم شده کار او تمام نمود و او نیز مهر یارانش بقتل آوردند اما گوبند سنگ بوقت مردن وصیت کرد که
این قاتل مرا متصل قبر من دفن نمایند تا هر کس که برای پرستش من بیاید اول گل بر قبر او نهد بعد از آن
بر سمادهٔ من گل افشانی کند و گرنه نزد من قبول نخواهد شد پس درینجا هم اول فاتحه بنام او میشود
بعد پرستش گوبند سنگ مذکور میکنند و از نذر و والیان لاهور مثل رنجیت سنگ و شیر سنگ و نونهال سنگ
وغیره نذرهای بسیار می آید پیش از چند سال رنجیت سنگ پنج لاک روپیه فرستاده بود که در آنجا
قلعه پخته از سنگ و آهک تیار نمایند که اکثر از مسلمانان باشنده آبادی ناندیر مناقشه میکنند حکم
حضور پرنور بمخالفت آن شر فساد و ریاست لهذا موقوف گردید بظهور نه آمد ۱۲ ۱۲ ۱۲

سرکار فیروزگڑھ اتگیر

یک محال کامل‌ش یک لک سی و چهار هزار شصت و پنج روپیه شش آنه قلعه اتگیر کوهی و مختصر سابق ابراهیم گڑھ نام او بوده چون خان فیروز جنگ مفتوح نمود به فیروزگڑھ موسوم ساخت بلده حیدرآباد و بیجاپور و قلعه اودهونی ازینجا پنجاه کروه و گلبرگه زاید از پنجاه و شصت کروه است

صوبه دار الظفر بیجاپور

بر دو قسمت است صوبه بیجاپور جمع کامل هر دو قسمت هفت کرور هشتاد لک و چهل و چهار هزار یکصد و سه روپیه دوازده آنه قسمت اولین صوبه مذکور هیجده سرکار دوصد و پنجاه و دو محال کامل آن دو کرور شصت و یک لک هفتاد و نه هزار نهصد و چهار روپیه ده آنه قسمت ثانی تعلقه کرناتک زیر تصرف زمینداران سرینگ پٹن وغیره بلا قید محال کامل‌ش پنج کرور بست و دو لک شصت و نه هزار دوصد و سی و نه روپیه دو آنه درین صوبه قلاع کوهی بسیار خصوص در کوکن و مصطفی آباد و اول وغیره بنادر نیز واقع و دریای کشنا از گهاٹ کوکن باینصوبه برآمده از صوبه حیدرآباد گذارده و نزدیک مچهلی بندر رسیده بمحیط اعظم میپیوندد و رود بهیمرا از گهاٹ کوکن تعلقه اورنگ آباد و درینصوبه دومرتبه روان است و در می آید متصل رایچور بکشنا در میشود و رود دوردها از گهاٹ کوکن نزد سرکار اعظم نگر بلگاؤن نمایان گشته به تنگ بهدرا رسد و آن از سرکار احمدنگر جریان شده بیجاپور بلکیت صحیح کنهر عبارت ازین است در سوالف ایام متصرف راجهای با نام بود و بعد ازان دار السلطنت جاه و پناهیه شد بعد هم تخت نشینان اینجا یوسف عادلشاه است هنگام حکومت خود قلعه ارک بیجاپور که از گل بود بگچ و سنگ بنا ساخت و مدت بست سال حکمرانی نموده درگذشت بعد ازان در اولاد و احفادش

حکومت آنجا بوده چون محمد اورنگ زیب بادشاه در سنه یکهزار و نود و هشت هجری سکندر عادل شاه
را خلع کرده بر بیجاپور متصرف گشت مدتی در خاندان تیموریه مانده هرگاه رایت دولت ابد مدت
آصفیه ادام الله دولته افراشته دکن در قبض و تصرف حضرت مغفرت مآب آمد تا حکومت نواب
شهید ناصر جنگ در جاگیر مظفر جنگ ابن محی الدین خان نبسه حضرت مغفرت مآب عنایت گردیده
در عهد امیر الممالک صلابت جنگ مرحوم در تصرف زنار داران پونا در آمده مدت بسیار بوده بعد منتقل
شدن حکومت از باجی راو پسر رگهناتهه راو عرف راگهو در بیولا در دست صاحبان انگریز است
بیرون شهر بیجاپور گنبد حضرت امین الدین اعلی قدس الله سره العزیز و مقابر بزرگان مشهور و مطاف
خلایق است مسجد جامع بیجاپور و مکان قدم شریف و گنبد سلطان محمود در ارتفاع بی مانند است
و اندرون گنبد مذکور سنگ برق آویخته است که هرگاه برق اندرون رود یا بالایش افتد
هیچ اثر نکند

سرکار حسن آباد عرف گلبرگه

یک محال دو صد و هشتاد و هشت موضع کامل هفت لک پانزده هزار پانصد و هشتاد و دو روپیه
هفت و نیم آنه اواخر عهد سلطان محمد تغلق ارکان دولتش از فرط سفاکی او بهم داستان گردیده
هر یکی با نقطاع ممالک بسر سروری بر داشتند و حسن کانگوی بهمنی مخاطب بظفر خان بقلعه های باغ
و مرچ و گلبرگه متصرف گردیده در سنه هفتصد و چهل و هشت هجری خود را بسلطان علاء الدین ملقب
ساخته بر سریر سلطنت جلوس نمود و گلبرگه را بحسن آباد موسوم گردانیده بتعمیر و استحکام قلعه پای تخت
خود قرار داد قلعه مذکور غیر کوهیست در سوابق ایام تا موضع سلطان پور دو کروه رشتیی معموری داشت
ویران شده اندرون قلعه توپخانه کلان بود مسجد ساخته اند و بیرون قلعه آبادی شاه بازار
و کنگر که دران خانهای راجپوتان احشام قلعه است و غازی الدین پوره و دیگر پوره جات متفرق

و نزدیک

ونزدیک قلعه تالابچه که موسوم بجگت تالاب است واقع شش کروهی قلعه مذکور دریای بهیرا و قلعه اتیگیر سمت مشرق است در سنه هشتصد و چهار هجری افضل الاصفیا اکمل الاتقیا حضرت سید محمد حسینی گیسو دراز الملقب به بنده نواز قدس الله سره العزیز در عهد سلطان فیروز شاه بهمنی پرتو سعادت افگنده فیروز شاه مقدم آنجناب را گرامی داشته خانقاه نزد قلعه تعمیر نموده بنیاد و خانخانان برادرش عقیدت و رسوخ مافوق داشت روزی فیروز شاه پسر خود حسن را بولی عهدی مقرر کرده التماس فاتحه خیر نمود آنجناب فرمود که اینقدر دنیاداری و سلطنت است باید که سلطان خود فاتحه خیر بخواند او بتهدید تمام گفته فرستاد که جناب سید عالی نسب اند و مقدس روزگار لهذا استدعا نمود بهر صورت باید که فاتحه خیر بخوانند آنحضرت نیز بغصه در آمده فرمودند که از عالم غیب قرعه سلطنت بنام خانخانان زده اند فاتحه من بچه کار می آید فیروز شاه دلتنگ شده پیغام کرد که از خانقاه بیرون روند آنجناب از آنجا بر آمده جائیکه گنبد مبارک است فروکش نمود فیروز شاه در رصد و کحول ساختن خانخانان شد او آگاه گشته با پسر خود محمد نام به پناه آستان کرامت نشان شتافت آنجناب دستار مبارک دو پاره کرده بهر دو قسمت فرمود و فاتحه خیر خوانده مژده سلطنت بنام خانخانان و پسرش داد تا آنکه کارش بالا گرفت و بر تخت سلطنت جلوس نموده خود را احمد شاه ملقب ساخت در ایام فرمانروای او آستان آنجناب مطاف جهانبانان گشت تا بحدیکه شخصی از وی کسی سوال کرد که جناب حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم فاضلتر است یا سید محمد گیسو دراز او جواب داد که محمد اگر چه پیغمبر است اما سبحان الله سید محمد حسینی چیزی دیگر است درگاه معلی شرقی قلعه بکمال عظمت و رفعت اگر هم عرش برین گویم رواست و وصف آن گنبد فلک پایه را تا بکرسی بتنا نم سر است متصل درگاه مبارک روضه شاه قبول الله حسینی قدس الله سره العزیز نبیره آنجناب است بروضه خرد اشتهار دارد و صاحب سجاده هر دو درگاه اعلیحضرت علیحده اند میان درگاه و مخدوم پوره آباد و تالاب متصل قریب شاه بازار

درگاہ شیخ الشیوخ شیخ سراج الدین جنیدی کہ بروضہ شیخ زبان زد است و مزارات دیگر اکابر قدس سرہم اندرون قلعہ و بیرون آن واقع عرس شریف بکمال تکلف میشود دریولا از حضور پر نور آدام اللہ اقبالہ ہرسال در عرس شریف یک منصب دار و چوبداران سرکار با دو ہزار روپیہ نقد و اشرفیہای نذر و غلاف مخمل کلابتونی عمدہ و شامیانہ مخمل کلابتونی بیش قیمت با دیگر غلافہای طاس و کمخاب وغیرہ میبرد و پخت بریانی لذیذ ہر روز کنانیدہ گشتی درگاہ را پر ساختہ بخلق اللہ میخورانند و نذر و نیاز میگذرانند و سلامتی حضور سلطنت بنیاد بہر سال معمول مقرر شدہ است و تا الآن نیز معاش ہر دو روضہ جاگیر یک لک روپیہ بحال و جاریست

سرکار اعظم نگر عرف تلگاؤن

پانزدہ محال کاملش سیزدہ لک پنجاہ و چہار ہزار پانصد و پانزدہ روپیہ پانزدہ آنہ

سرکار اسعد نگر

عرف انگلوج دوازدہ محال کاملش پنج لک وسی ہزار چہار صد و پانزدہ روپیہ

سرکار امتیاز گڈھ

ادہونی شش محال کاملش ہفدہ لک ہشتاد و پنجہزار و شش صد و ہشتاد و شش روپیہ پانزدہ آنہ سابق در تصرف شجاع الملک امیر الامرا بسالت جنگ بہادر برادر خرد حضرت غفران مآب بودہ بعد انتقالش چندے در قبضہ داراجاہ فرزند کلان بہادر عزیز مانند کہ داماد آنحضرت بود و نقشبندی بیگم صاحبہ مرشد زادی باو لذو حشی دادہ بودند بعد رحلت داراجاہ بدست اولیای دولت در آمد چون مہم بر سر ٹیپو سلطان مقرر شدہ حضرت غفران مآب در سنہ یکہزار و دو صد و چہار ہجری

تا بقلعہ پانگل نہضت فرمودند و جناب مرشد زادہ آفاق حضرت مغفرت منزل سکندر جاہ بہادر را تا بہ قلعہ سرینگ پٹن معہ اعظم الامرا مدار المہام سرکار ارسال فرمودہ و ملک یک کرور روپیہ از ٹیپو سلطان داخل سرکار گشت چنانچہ مفصل تقلیم آمد قلعہ مذکور او ہونی نیز در تنخواہ پلاٹن انگریزی ملازم سرکار بعنوان جاگیر دادہ شد اما قرار داد چنان مقرر یافتہ کہ ہرگاہ تنخواہ پلاٹنہای مذکور نقد از خزانہ عامرہ سرکار مرحمت شود آنوقت ملک سرکار محول خویش بلا تعذر داخل سرکار دولتمدار نمایند در بنولا عمل صاحبان مذکور در آن قلعہ وغیرہ است

سرکار بیجاپور

شانزدہ محال کامل لش ہفدہ لک ہشت ہزار و دو روپیہ یک آنہ پاؤ بالا در عہد خلد مکان اورنگ زیب بادشاہ این سرکار بدلیر خان میانہ بعنوان فوجداری مفوض بودہ بعد فوتش بپور او عبد الغفار خان پسر عبد المجید خان پس از آن حیدر نایک تسلط یافتہ از عبد الحکیم خان پیشکش گرفتہ او را روانہ عالم دیگر ساخت ذکرش خواہد آمد

سرکار نورگل

شانزدہ محال کامل لش پانزدہ لک نود و شش ہزار و ہفتاد روپیہ چہاردہ آنہ پاؤ بالا درین سرکار قلعہ کوہی بادامی است

سرکار راے باغ

دوازدہ محال کامل لش یازدہ لک چہل و یکہزار و دو صد و ہفتاد و سہ روپیہ پاؤ کم پنج آنہ

سرکار غازی پور

بست و سہ محال کامل لش نہ لک و سی ہزار چہار صد و ہفدہ روپیہ ہفت و نیم آنہ

سرکار ندرک

ہشت محال سہ صد و ہشتاد و نہ موضع کاملش دہ لک و بست و پنجہزار و سی صد و شصت و سہ روپیہ
یک آنہ قلعہ ندرک غیر کوہی درپاستان زمان حصارش را راجہ نل بالواکہ بر دہی دختر راجہ بہیم سین
مرزبان بیدر تعشق ورزیدہ بود بنا ساختہ لہذا بنام او شہرت گرفت و بعد مرور دہور برج و
بارۂ آن از ہم ریخت در سنہ نہصد و شصت و شش ہجری عادل شاہ بیجاپور بارادۂ تسخیر
شوراپور بنا بر اقامت لشکر خود آن کہنہ اساس را تعمیر کردہ بشاہ درک موسوم نمودہ در سنہ یکہزار
و بست و سہ ہجری جو بیارپوری را یکطرف قلعہ سدی در نہایت استحکام بارتفاع بست و دو
درعہ برست و سمت دیگر در جوف آن نشیمنی ساختہ باب محل مسمی نمود در ایام برشکال آب
طغیانی کردہ از بالای سقفش بر آمدہ پیش روی نشیمن چادر آبشار ریزد عاصی محرر اوراق در سنہ
یکہزار و دو صد و سی و پنج ہجری در عہد کرار نواز خان عرف دولخان بہ قلعہ مذکور رفتہ
سیر نمودہ محل آب وغیرہ بچشم خود دیدہ چنانچہ بہادر مذکور یکہزار روپیہ نقد و یک کرۂ اسپ
یعنی بچھیرہ دادہ رخصت فرمود آب بھیما ازین سرکار بسرکار فیروزگڈہ رود پرگنہ الند مضافات
ازین سرکار است در آنجا درگاہ ملک المشائخ مخدوم شیخ علاء الدین لاڈلی انصاری قدس اللہ
سرہ العزیز است در سنہ ہفت صد و ہفتاد و ہفت ہجری سواد قصبہ الند را بقدوم خود نور آگین
فرمودہ بعالم قدس خرامید گنبد و نقارخانہ در زندگی خود بنا فرمودہ در سنہ یکہزار و یکصد و
نود و چہار ہجری میر بدر الدین حسین خان نقارخانہ پختہ مقابل دروازہ درگاہ برفعت و وسعت
بنا نمود و احاطہ قدیم را کہ از سنگ و گل بود پختہ از سر نو احداث کردہ بہ اجرای بلبور خانہ بنا بر
فقرا و ساکین وغیرہ منسوبات
اند وخت

سرکار کرناٹک

سرکار کرناٹک

صوبہ بیجاپور پنجاہ و شش محال پنجاہ و دو اصلی و چہار داخلی کاملش پنجاہ و دو لک نود و پنجہزار سی صد و پنجاہ و شش روپیہ یک آنہ پاؤ بالا کرناٹک ملکیست وسیع جداگانہ قلاع این ملک غیر کوہی شہر بیجانگر در سوالف ایام مقر راجایان کرناٹک بود و درین زمان اثری از آنہا باقی نماندہ متصل شہر مذکور آنی کوندی پرگنہ در وقت رایان آنجا فیلخانہ بود بزبان کنٹری آنی فیل را گویند پس ازان در دفتر آنی کوندی پرگنہ قرار یافتہ داخل سرکار کرناٹک شد پیش از چندے این ملک در تصرف ٹیپو سلطان خلف حیدر نایک بود در ہیچولا بدست صاحبان کلاہ پوشان انگریز است کہ داخل کمپنی گردیدہ ٭ ٭

سرکار مدکل

سیزدہ محال کاملش نہ لک و شصت و نہ ہزار نہ صد و ہشتاد و چہار روپیہ دو نیم آنہ

سرکار مصطفے آباد

دوابل ہشت محال کاملش شانزدہ لک نود و یکہزار یک صد روپیہ نہ آنہ

سرکار مرتضے آباد مرچ

شش محال پنجلک ہشتاد و سہ ہزار سی و نہ روپیہ چہار نیم آنہ غیر کوہست

سرکار نبی شاہ درگ

عشر بالہ نہ محال کاملش پنجلک ہشتاد و سہ ہزار سی و نہ روپیہ چہار نیم آنہ غیر کوہست جیبیار کشتاز گھاٹ این سرکار بر آمدہ

سرکار نصرت آباد

سکر پنجمحال کاملش شانزدہ لک بست و دو ہزار نود و شش روپیہ پاؤ کم چہار آنہ ٭ ٭

تعلق سرنگ پٹن وغیره

بلاقیه محال کاملش پنج کرڑ وڑ بست و دو لک شصت ونه هزار دو صد و سی ونه روپیه دو آنه دریا شمالی زمان این ملک در تصرف زمینداران بود بعد ازان بحیدر نایک وخلفش ٹیپو سلطان تعلق داشت الحال بتصرف صاحبان انگریز داخل کمپنی است

صوبه فرخنده بنیاد حیدرآباد

معه تعلقه کرناٹک بالاگھاٹ وپایان گھاٹ مشتمل بر چهل وسه سرکار چهارصد ویازده محال جمع کامل کل صوبه شش کرڑ وشصت لک نوزده هزار دو صد وبست وهفت روپیه پاو کم یک آنه ازآنجا سوای تعلقه کرناٹک بست ودو سرکار که در آن دو صد وچهارده محال است کاملش یک کرڑ وهفتاد لک وهشتاد وپنج هزار سی صد وچهل وهفت روپیه سه آنه وتعلقه کرناٹک محتوی بر بست ویک سرکار ویک صد ونود وهفت محال کامل آن چهار کرڑ وهشتاد وشش لک سی وسه هزار هشتصد وهفتاد ونه روپیه پاو کم چهارده آنه ملک تلنگ عبارت ازین الکه است وزبان تلنگ مخصوص مردم این مرزبوم در سوالف ایام بتصرف راجه های بانام بوده چنانچه ذکرش در احوال سلاطین قطب شاهیه گذشت حصار حیدرآباد اندکی بغیر کنگره که از دروازه چادرگھاٹ تا دروازه دبیرپوره وبعضی قریب دروازه یاقوت پوره تیاری عماد الملک مبارز خان است که در حکومت خود شروع کرده بود باقی تمام فصیل نواب حضرت غفران مآب آصفجاه غفور تیار کنانیده باختتام رسانیدند احوال عرس کوه شریف وعشره محرم الحرام ودیگر زرگان اینجا همه در آخر این باب مرقوم خواهد شد انشاء الله تعالی معه عجائبات متفرق تقابل اینجا اکثر مطبوع خوشکلی حسن و مهرکنان اینجا بی مثل خصوص عمرکسی مرزا فاضل بیگ در عهد حضرت غفران مآب شهره آفاق بود

که کنندهٔ او تا بولایات رفته پس خاطر دانایان آنجا گشت در بیدرالاہم در بعضے جاها مهرهای کار دستی
مرزای مذکور در بلده موجود اند که تا الآن دیگری پیدا نیست بعد مرزای مذکور کار پسر او محمد طاهر
ساکن یاقوت پوره و پرشوتم ساکن علی آباد عمده تر از همه دیگرانست و کار سواد زرگران وساده
کاری اینها عجیب وغریب حشمت جنگ کرک پاترک وکیل انگریزی میگفت که کار ساده کاری
وسواد ساکنان یاقوت پوره از ولایت ما بهتر است چهیٹ قلم کار رنگ آبی یعنی رنگ پانی
اینجا هم علی الخصوص چهیٹ قلم کار سخته مچهلی بندر که از مضافات این صوبه است در تمام هفت کشور
بفروخت میرود ومشهور تر است که اگر هزار بار شسته شود نقصان در رنگ آن نمیشود وهمه
اینجا یعنی کار طلائی ونقرئی برگ وبار بالای امرجه های مچهلی بندر وبالای دیگر پارچه ها که ازرا
وهمه میگویند شهرهٔ آفاق است وچند زوج النگو یعنی جوڑه چوڑی که زنان هند ودکن
در ساعدین میپوشند نهایت نازکتر وباریکتر بکار اقسام وانواع مروارید
ومینا کار ساده وزمردی ویاقوتی وغیره در حیدرآباد میشود که در جنبش ساعد محبوبان جواهرخانه
قدرت خدا مینماید ولیم پالمر صاحب انگریز جوڑه های عمده با کار مروارید وغیره که هر یک جوڑه
بقیمت سی روپیه وعلی العموم تا پنجر روپیه یا یک لک روپیه تیار کنانیده بولایت لندن فرستاد
که در ولایت چندی رواج یافته بود حمایل لاکهه در ینجا بدو فلوس چوڑی فروشان میفروشند
مانند حمایل طلا هیچ فرق نمینماید بی بی های ولایت انگریز بعنوان تحفه بسیار پسند نموده بخواهش
تمام طلبیدند در عهد حضرت مغفرت منزل یال دو هزار روپیه ولیم پالمر صاحب مذکور بولایت
فرستاد در مضافات این صوبه قمشه وپارچه وفرش بنفاست میبافند مثل ڈوریه کهتوره
والپور وڈوریه کرنول وکڑپه ومحمودخانی وسنجرخانی کڑپه که یک تهان محمودخانی از دو روپیه
تا سی روپیه قیمت دارد وآنجا پانی سیکاکول جوڑه یکصد روپیه وسیاه نواڑه یک تهان بیست روپیه

علی العموم است و مال باریک گران تر و اینهمه مال پایدار و مضبوط نه مانند مال ولایت بمبئی که هر قدر
از زان شود پوسیده تر در یک پوشش و شوب معدوم میگردد و قالین و رنگل و شطرنجی بهونگیر
و اکثر اینجا یک ریگستان است خصوص اطراف حیدرآباد در بارش کل و لالم بسیار و اکثر جا در صحرا
بالکل نیست که زمین سنج ریگدار است در سبزی صحرا سرخی جاده ها و رسته ها لطف عجائب است و
کولاب یعنی تالاب جا بجا پر آب میباشند و بومیان اینجا که عبارت از کنبٹها ست هرگاه مملو شود
مزارعان باز از روی بارش نه میکنند که در فصل آبے و تابی بکار می آید و شالی هزار ها قسم میشود
باریک و باریک تر و کالا بهات و مراد علی و سکهد اس و قندهاری و استمالی و قیمه قتل و کنده وار
و اکائی وغیره خصوص شالی برنج باریک خوشبوی قصبه قندهاری و ضلعه سرکار بیدرک و نیز محصول کلالی آبنجهه
یعنے محاصل اینجا سیندهی بسیار است و محصول کلالی شراب هر روز در بلده مذکور که بیرون شهر
همه کلالی میفروشند چراکه بحکم سرکار به اندرون آوردن منهیات نیست و قتیکه سال از سنه یکهزار دو صد
و چهل هجری تعلقه بدعت بلده حیدرآباد بعهده عاصی مؤلف از سرکار دولتمدار آصفیه ادام اللہ
اقباله باستصواب مهاراجه بهادر معه تعلقه فرخ نگر با دیهات آن و محالات دیگر پرگنه نرساپور و ابراهیم پور
و تونپران و پداپلی ڈهٹی چبوڑ و رنگل محالات سه لک روپیه بود فقط از تعلقه بدعت پانصد روپیه از
شراب هر روز در بلده می آمد فی راس بست روپیه محصول داشت و هفت صد سبوی سیندهی که عاصی
معه ریهای شراب و سبوهای سیندهی معه گل مهوه و بهٹی های شراب نظام پیٹه جمله بست و پنج روپیه
ماهوار بدعت ماه بماه در سرکار میرسانید سوای محصول بازار لشکر حسین ساگر و در آن میان یکهزار
پانصد روپیه خرچ سیندهی و پانصد روپیه ماهوار ذات راجه دهراج راجه بالا پرشاد بهادر خلف
راجه چندولعل مهاراجه بهادر بابت تحریر محجر امیگرفت تتمه بست و سه هزار روپیه بلا قصور داخل سرکار
میشود اما در سنه لا تعلقه بدعت بعلاقه راجه دهراج مذکور بذاته است راجی عالم چند کارپرداز بهادر بهمنز

معمور کار است سوای این در اطراف بلده حیدرآباد باغات بیشمار اند میوه از همه اقسام و انواع بخوبی تمام میشود خصوصاً انبه ارسالی و الفن و ملغوبه بوزن یک آثار یکدانه پیدا میگردد و همچنان در دیهات انبه ارسالی بهتر از الفن و ملغوبه موسوم به شکرپاره و نواب پسند و شاه پسند و المپید و حسنی و حسینی و بدیگر نامها دیهه بدیهی عجیب و غریب بوفور تمام است و شریفه تمام صحرای حیدرآباد و دیهات دور و دور در جانب شرقی و شمالی و جنوبی را دائر و سائر است اما جانب غرب تا دو منزل بسیار است و از آنجا کمیاب انچه در بلده بقیمت میفروشند بزرگ پر مغز بیک فلوس ده دوازده میدهند و در دیهات هر قدر که منظور بود از صحرا بغیر قیمت می آرند و میخورند صحرا تمام پر از اشجار شریفه است که بهندی سیتا پهل میگویند نهایت بالیده همه مغز و شیرین تر از شکر و خوشبو بوزن نیم نیم آثار هم میشود گویا قند سفید با شیر با گلاب آمیخته است اما خربزه درست نیست مگر یک قسم خرد برابر نارنج کلان سرخ با خطوط سبز شیرین میشود و بعد آن تو فری زرد دیگر خربوزه کربوز و دریائی گنگ که نهایت شیرین کب رالعد و بت خود می بند و کونله و سنگتره سپاکول که مال بهشت است کونله و سنگتره ناگپور و اورنگ آباد بیاسنگ او میرسد سوای این انار سنگلیر و قصبه بیر با دانه های سطبر کم تخم شیرین تر بسیار بهم میرسد انجیر بقدر دوازده فلوس وزنی شیرین در باغها خصوص در باغ خلوت مبارک حضور پرنور و خانه بجانه نیز بهتر میشود تا جیل حدی ندارد و دیگر از تخم درختان نارنج مغز تخم خام بر می آید که آنرا در هندی موتجل گویند بسیار نازک و خوش طعم و آبش که از اندرونش بر می آید شیرین مردمان عوام بسیار میخورند و خواص ذبیقدو رمانند فالوده بریده در میان آبش قند و گلاب انداخته در گرماهای تابستان باستعمال می آرند بهتر از بهتر بدست گلها خوشبو از گل گلاب و نسرین و نسترن و یاسمین و سوتیا و موگره و بت موگره وغیره باقسام و انواع در باغها پیدا میشوند اما قسمی از موتیای هزاره برابر فندق میشود که یک گل تمام

مکان را معطر میسازد عجیب و غریب است که در هیچ ولایت پیدا نیست سواد اینمکان طلسم است که بتحریر
و تقریر نمی آید در هر جا که نظر کار کند تراکم اشجار و کاریزهای آب شیرین و تختهای زمردی شالی زار
و باغهای بیحد و شمار و درختان انبه که آنرا امرای نامند قطار که چشم بینا خیره گشته
و نالاهای پر آب و سایه درختان سیندهی که هم صورت و شبیه درختان خرمای ولایت است
جابجا بر سر نالهای آب روان و نیز هجوم جانوران پرند شکاری و هجوم درختان ناړ که مشابه
درختان نارجیل باشد محمد خالق بیچون حقیقی بر زبان می آرد رکن الدوله مدار المهام سرکار
حضرت غفرانمآب نهری از تالاب موضع چلپلی در بلده آورده بود درین زمان مسدود است که
خشک شده و نهر میر عالم مدار المهام جنت منزل مغفر منزل از جوئبار ساختکه کلنه بسته آورده آ
آب آن جابجا خانه بخانه کوبجو جاریست در احوال میر عالم گذشت میر صاحب موصوف عجب با خبر بود که
هزارها بندگان خدا از فیض آن بهره یاب او و اولیش حسبه جاریه نهر تالاب بنا کرده خود در نامه اعمال
خود برده ابد الآباد داخل ثواب است طرفه اینکه عادت میر صاحب موصوف چنان بود که اگر شخصی
ده پانزده روز حاضر دربار شود و آداب مجرا بجا آرد بعد دو هفته میپرسیدند که چه حاجت است
هر چه بیان میکرد فی الفور اجرا مینمود اتفاقا از یاوری طالع حق رفاقت و مصاحبت در بابد
از ان نوعی سلوک میشد که باز حاجت التجا تا به زندگی بدیگر نمیداشت بلی رسم زمانه همین طور
میباشد که صاحب موصوف اختیار کرده بودند و درین زمانه نه مروت نه اخلاق نه سخاوت نه مردم
شناسی بامرا باقی است هر چه هست خود غرضی است بوقت ضرورت کار خود بطوری لجاجت و اخلاق
میکنند که آن کس می فهمد که این صاحب مروت دستگیری من نموده چه حاجت التجا بدیگر بردن است
و قتیکه بر آمد کار آن مطلب بر آمد شده به نهجی از کج خلقی و بیمروتی و غیبت گوئی پیش می آیند که گویا
گاهی شناسائی نبوده بلکه در زمانه سابق عداوتی روداده که بدله آن میگیرند و این همه امید

و زحمت این بیچارہ ہمہ برباد و رایگان شد خدا توفیق دہد کہ این شیوہ ناستودہ امرا ترک کنند آمین آمین ثم آمین الغرض انچہ کہ احوال عمارات وغیرہ بلدہ مذکور است در ذکر سلاطین قطبشاہیہ بقلم آمد

سرکار محمد نگر گولکنڈہ

دوازدہ محال کاملش پانزدہ لاک ہشتاد و دو ہزار پنجاہ و شش روپیہ پنج و نیم آنہ کیفیت این سرکار مفصل در ذکر بادشاہان قطب شاہیہ بقلم در آمدہ و دروبولا مرشدزادہ مبارز الدولہ بہادر برادر خرد حقیقی حضور پرنور آدام اللہ اقبالہ در سوقی محل اقامت دارند

سرکار بہونگیر

یازدہ محال کاملش ہفت لک و ہفتاد و پنج ہزار یکصد و ہفتاد و ہفت روپیہ یازدہ نیم آنہ قلعہ بہونگیر یک قطعہ سنگ است کہ سوای کوہ یک قطعہ قلعہ دولت آباد دیگر ہیچ جا بنظر نہ آمد عاصی محرر تاریخ موضع سوریرال و یک حصہ در موضع رای گیر زیر قلعہ بہونگیر جاگیر دارد بہ قلعداری آنجا رشید الملک سرفراز اند

سرکار میدک

نام اصلی ہش گلشن آباد است دوازدہ محال کاملش پانزدہ لک بست و پنج ہزار سی صد و چہل و دو روپیہ پاؤکم پنج آنہ قلعہ مذکور کوہی است و قلعداری آن بعہدہ فیضیاب الدولہ خلف طالب الدولہ مغلجان کوتوال بلدہ از قدیم مقرر است عاصی مؤلف این تاریخ جملہ دو دیہہ در زیر آن موضع ہا راجپلی و تاسپلی پرگنہ کرٹ و ڑانہ آبا و اجداد جاگیر دارد

سرکار کولاس

پنج محال کاملش شش لک و پنجاہ و پنج ہزار ہفت صد و بست روپیہ پاؤکم چہار آنہ قلعہ کولاس

بنای جمشید قطب شاہ است کہ باہتمام جگدیو راؤ نایک واڑی قلعہ گولکنڈہ باحداث در آمدہ کہ گذشت

سرکار ویلکندل

سیزدہ محال کاملش دہ لک پنجاہ و شش ہزار دو صد و چہل و ہفت روپیہ سیزدہ آنہ پاؤ بالا

سرکار پانگل

پنج محال کاملش چہار لک سی و سہ ہزار ششصد و شصت روپیہ سیزدہ آنہ قلعہ پانگل بر کوہ وسیع است در سنہ یکہزار و دو صد و چہار ہجری کہ حضرت غفرانمآب در اقامت خود کہ برای تنبیہ ٹیپو سلطان والی سیرنگپٹن سہ سال رونق افزا شدہ بودند عمارتی تیار کنانیدہ جشن سالگرہ بنہایت تکلف ترتیب دادہ بودند کہ طوایف رقاص بیجاپور و چیناپٹن و سرینگپٹن تا دریای شور جنوبی و شرقی ہفتصد طایفہ نامور آمدہ مالا مال انعام و اکرام بسیار گشتند در ینولا بدستور سابق در عہدہ پسر نذر بہادر خان مرحوم است

قلعہ ایلکندل

بست و یک محال کاملش دوازدہ لک بست و چہار ہزار چہار صد و پنجاہ و ہفت روپیہ ہشت آنہ پاؤ بالا ایلکندل قلعہ کوہی است در ینولا العہدہ نبیسہ زبردست خان مرحوم پسر رومی خان نجہانخان داروغہ فراشخانہ سرکار قلعہ داری آنجاست خیاطان کاریگر آنجا بسیار اند سوزنی ہا و تکیہ ہا و مسندہا و انگرکہ ہای سفید کار سوزنی و بادگیرہای بسیار بال صدہا روپیہ تیار کردہ بلدہ و دیگر جاہا میفرستند لقیمت و بخواہش تمام در ایام سرما و گرما مردمان میگیرند و طوایفان رقاص تلنگ بسیار خانہا دارند

سرکار آراگیر

یک محال کاملش ہفت لک ہشتاد و دو ہزار ہشت صد و چہل و چہار روپیہ ہفت و نیم آنہ

سرکار ورنگل

شانزدہ محال کاملش ہفت لک و چہل و ہشت ہزار و ششصد و سی و دو روپیہ چہاردہ آنہ قلعہ غیر کوہی است

سرکار ملنگور

سہ محال کاملش یک لک و ہفتاد و چہار ہزار و دو صد و شصت و ہشت روپیہ سیزدہ آنہ قلعہ غیر کوہی است
از صوبہ حیدرآباد و سرکار محمد نگر گولکنڈہ تا سرکار راکیر و جانب شمالی ملنگور تا دریای گنگ
ممالک بھونسلہ در تصرف سرکار آصفیہ ادام اللہ اقبالہ و ملکہ است و از سرحد ناگپور ممالک گونڈوانہ
وغیرہ ممالک بھونسلہ در اختیار صاحبان انگریز است اما حقیقتا برای بورہ یکی از اولاد رگھوجی بھونسلہ
را بسند حکومت نشانیدہ ملک چہل لک روپیہ در اختیار او گذاشتہ باقی بدستور عملداری مینمایند

سرکار مصطفی نگر

عرف کونڈپلی بست و چہار محال کاملش دوازدہ لک سی ہزار پانصد و پانزدہ روپیہ پاو کم سیزدہ آنہ

سرکار ایلور

دوازدہ محال کاملش شصت و سہ ہزار ششصد و چہل و پنج روپیہ یازدہ آنہ

سرکار راجبندری

بست و چہار محال کاملش شش لک و ہشتاد و پنج ہزار پانصد و بست و نہ روپیہ نیم آنہ

سرکار کان الماس

یک محال کاملش دو لک و پنجاہ و پنج ہزار روپیہ

سرکار مچھلی پٹن

ہشت محال کاملش پنج لک چہل ہزار نہ صد و پنجاہ و ہشت روپیہ یازدہ آنہ

سرکار چالکه سیکاکول

یک محال هشت لک چهل هزار هشت و بست و دو روپیه دوازده آنه

تعلقه کرناتک حیدر آباد

ملکیت جداگانه وسیع سیر حاصل زرخیز بر دو قسمت بالاگهات و پایان گهات مشتمل بر بست و یک سرکار یک صد و نود و هفت محال کاملش چهار کرور و هشتاد و شش لک سی و سه هزار هشت صد و هفتاد و نه روپیه پاو کم چار آنه در زمان سلطان عبد الله قطب شاه میر محمد سعید اردستانی مخاطب بمیر جمله که تالاب ایشان متصل بلده حیدر آباد زیر فصیل جانب شرق واقع است اکثر حصون و محالات سیر حاصل کرناتک بفراوان سعی بدست آورده ضمیمه صوبه حیدر آباد نمود چون مشار الیه از سلطان عبد الله قطب شاه برهم خورده بوسیله شهزاده اورنگ زیب بملازمت اعلیحضرت شاه جهان بادشاه مستعد شده بوزارت فایز گشت سال سیوم آن ملک مفتوحه را پیشکش نمود از آن وقت فوجداری کرناتک مذکور از بارگاه سلطانی علیحده مقرر میشد در بیولا همه در تصرف صاحبان انگریز است

تعلقه بالاگهات

پنج سرکار شصت و شش محال کاملش هشت لک و یک هزار سی صد و شانزده روپیه پاو کم نه آنه

سرکار سدهوت

هشت محال کاملش سی صد و شانزده روپیه هفت و نیم آنه چهار کروهی قلعه سدهوت قصبه کرپه حاکم نشین بالاگهات است اگرچه اینملک داخل سرکار آصفیه است اما در تنخواه جمعیت کلاه پوشان انگریز که ملازم سرکار دولتمدار اند بتجویز اعظم الامرا ارسطو جاه مدار المهام در عهد حضرت غفران مآب میر نظام علیخان بهادر آصفجاه ثانی برخلاف تجویز راجه راجندر رگهوتم راو پیشکار سرکار

کرادہ ماہ بماہ نقد سیداد از باعث اختلاف روپیہ حیدرآبادی و کلدار انگریزی کہ در آن نقصان سرکار صبر بجا بشد انہماک مذکورہ عنایت گشت و تہنامہ مشروط است ہر گاہ از حضور پرنور نقد تنخواہ مرحمت شود صاحبان انگریز بلا تعذر ملک سرکار را گذاشت کردہ دہند

سرکار کنجی کوٹہ

پانزدہ محال کامل شانزدہ لک و ہفتاد و چہار ہزار و ہفت صد و نود و ہفت روپیہ نہ آنہ درین قلعہ درمیان حوض کلان فوارہ ایست کہ آب او بارتفاع ہفتاد درعہ جہندگی مینمایند از بالای کوہ کہ منبع آب اوست آبش در فوارہ آمدہ برابر منبع خود مرتفع میجہد کہ چہار جوان پہلوان مثل حسینی بیگ آزاد الوقت داناوشاہ تجلی علی و مرزا محسن علی بیگ و دو کس دیگر سپر را بالای دہن فوارہ نہادہ فرسود کہ آب از منبع سر وہند بجر دورود آب ہر چہار جوان بچہار سمت افتادند ہیچ قوت و زور ایشان کارگر نشد پس رفعت الملک کہ قوی الجثہ و زور آور بود خود بالای گلدستہ آبش نشست و سپر را مضبوط کردہ گفت کہ آب را از منبع سر وہند بجر درسیدن آب تا ربع ساعت آن قدر بند نمود کہ سپر بجای خود ماند و آب برنہ آمد بعد ازان فرمود کہ حالا قریب است کہ ہر دو بازوے من شکستہ شود پس سپر را گذاشت و خود ہم بیرون برآمد غرض ازین گفتگو اظہار قوت و زور مشار الیہ است کہ برابر فیل زور و قوت داشت

سرکار کورم کنڈہ

دوازدہ محال کامل شش لک و ہشتاد و پنجہزار و ہفتاد و سہ روپیہ ہشت آنہ پاؤ بالا

سرکار کہم

ہجدہ محال کامل دہ لک و پنجاہ و یکہزار و دو صد و ہفتاد و سہ روپیہ چہاردہ آنہ

پایان گھاٹ

کرناٹک شانزدہ سرکار یکصد و سی و یک محال کاملش چہار کروڑ و سی و شش لک و ہفتاد و یک ہزار و ششصد و شش روپیہ پنج آنہ قلعہ چنیا پٹن بر یک گوشت سرکار ادونی شش محال کاملش سہ لک و بست و ہفت ہزار یکصد و ہفتاد و نہ روپیہ چہاردہ نیم آنہ سرکار ابلور ہشت محال کاملش ہفت لک و چہل و ہفت ہزار ہفت صد و شصت و پنج روپیہ پنج آنہ سرکار ترنا پور یک لک و نود و سہ ہزار یک صد و سی و نہ روپیہ پاؤ کم شش آنہ سرکار چندیلو ہفدہ محال کاملش ہجدہ لک و پنجاہ و ہفت ہزار ہفت صد و ہفدہ روپیہ دو نیم آنہ سرکار چندر گیری دہ محال کاملش پنج لک و ہفت ہزار ہفت صد و شصت و یک روپیہ چہار نیم آنہ سرکار چیکل پٹ سہ محال کاملش پنج لک یازدہ ہزار و پانصد و ہفتاد و دو روپیہ پاؤ کم سیزدہ آنہ سرکار سرودہ پلی دوازدہ محال کاملش شش لک و ہفتاد و ہشت ہزار یکصد و ہفتاد و ہفت روپیہ نہ آنہ پاؤ بالا سرکار کنچی پانزدہ محال کاملش دہ لک و سی و چہار ہزار سی صد و چہل و سہ روپیہ پاؤ کم چہار آنہ سرکار ترنامل یازدہ محال کاملش نہ لک و یکہزار و یکصد و ہشتاد و نہ روپیہ چہاردہ نیم آنہ سرکار نصرت گڑھ عرف جنجی کاملش دو لک و ہشتاد و نہ روپیہ چہاردہ نیم آنہ سرکار وروداور نہ محال کاملش ہشت لک و بست و چہار ہزار ششصد و ہشت روپیہ دو آنہ پاؤ بالا سرکار والکونڈہ پور پنج محال کاملش شش لک و پنجاہ و یک ہزار و ہشت صد و بست و پنج روپیہ سرکار ڈنڈاسی سہ محال کاملش پنج لک و چہل و یکہزار و ہفت صد و سی و سہ روپیہ پنج آنہ سرکار چنیا پلی یک محال کاملش یک کروڑ و ہشتاد و پنج لک و شصت ہزار روپیہ سیزدہ آنہ سرکار چنجاور یک محال کاملش یک کروڑ و چہل و دو لک و ہفتاد و سہ ہزار پانصد و چہل و شش روپیہ ملکیت سرحال

زرحم

زرخیز دران نواح بتخانه های فراوان راجه های اینجا آب کاویری را سد بسته در بنگلور آورده اند
مدار کشتکار بر آب مذکور است در تصرف والاجاه بود درین زمان همه ملک در قبضه صاحبان انگریز است

ذکر کیفیت عرس کوه شریف جناب حضرت امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب علیه الصلوٰة والسلام پهنچگره های بلده حیدرآباد در ماه رجب المرجب

در حقیقت بنای آن کرد سرحد یعنی سیوار موضع کهیره جاگیر مرشدزاده آفاق سلیمان جاه بهادر سمت شمالی بلده واقع است چون تاریخ دهم رجب المرجب میشود اسباب مردمان بلده روانه کوه شریف میگردد خصوصاً اسباب دکاکین اهل بازار شیرنی فروشان و میوه فروشها و تمامی اهل بازار یعنی بیوپاریان وغیره و بتاریخ پانزدهم شهر مذکور بعضے بعضی اشخاص خوشباش با اسباب خود ها میروند و بتاریخ شانزدهم که روز صندل مبارک است تمامی خلق الله از بادشاه و وزرا و امرا و فقرا و سپاه ارباب نشاط و طرب تا پیرزال نود ساله و صد ساله که طاقت رفتار نداشته باشد افغان و خیزان خود را در عرس میرسانند قریب پنجلاک آدم از مسلمانان و هندوان برا گی و برهمن گوسائین اتیت مارواڑی وغیره و اهل ولایت ایران توران روم و شام عرب و عجم انگریز وغیره از قسم همه اقوام داخل عرس میشوند و خیمه های بیحد و حصر با استادمی آرند و مکانهای بسیار متعدد با حاطات آورده اند که مهیا شده و آنها که مکانها دارند با رائش و پیرایش فرش و روشنی جلوه میدهند از چار منار بلده تا روا تهای نقری درگاه معلی شعر یک تخته آدمان میشوند هم پهلو به پهلو سینه و لقدم ۔۔ انبوهی خلقت را حدی نی و کثرت حجمه را نهایتی نیست قریب سه هزار فیلان کوه پیکر و فیل بچه های پری چهره و قریب پنجاه هزار اسپان باد پیما و یابوان تیز پا

وشتران باربردار وزرگاوان وچھکڑہ ہا وبندی ہار احساب وشمار نیست قطاران قطار خارج از
اندازہ وحساب است دکاکین اہل حرفہ کا اجناس واشیای بحر وکان از قسم میوہ ہای تر وخشک
واقمشہ وپشمینہ وغیرہ باشد جابجا ہمہ حاضر وموجود ہر جا کہ نظر کار کند عبر از مجمعہ خلایق وانبوہی
بیع وشری وسوار یہای امرا وعمایدین ورقص پریرویان وشکوہ خیمہ ہای پرشکوہ واسپان
وفیلان مثل کوہ چیزی دیگر بچشم تماشا بین ودیدہ نظارہ گزین نمی آید ہر دو جا آراستہ
عمارات بلند بلند پایہ وبقاع مرتفع وچبوترہ ہای وسیع از دریای موسی تا دامن کوہ شریف پہلو
بہ پہلو بہم پیوستہ باراین فرش دیبا وقنادیل واشجار بلوری ولایق کہ بروشنی شمع ولاہی
وچراغان تختہ بندی پیرایش سپہر مینا متعدد ورقاصان پری پیکر حور لقا وروشن اختران نور فزا
بچہرہ آرائی گوناگون ولباس وزیور پیرائی رنگارنگ بصد آب وتاب جلوہ آرائی محفل سور و
زینت بخش مجلس بہجت وسرور بودہ تماشا بین خلقت نزدیک ودور اندر ہر گاہ بہ خوشنوائی آہنگ
سرود میکنند عالمی را در حیرت نمود بی بود وبود بی نمود متحیر ومتعجب میسازند اخراجات روشنی
وآتشبازی واطعمہ لذیذہ اقسام اقسام واشربہ طیبہ گوناگون خلق اللہ از ہزاران ہزار وبیرون
از دائرہ حساب وشمار تا کجا دہ گنجایش عقل در آید خیام بلند احتشام امرا وخوانین وسراپردہ ہای
سفر آن بارگاہ سلطانی وخسروانی خاقانی کوہ شریف را باطراف وجوانب محیط ودر گرفتہ ہر چہ
اعلیحضرت خوید بدولت واقبال آفتاب سپہر جاہ وجلال اندر محل ہائے گردون مثال وبنگلہ
فلک تمثال رونق افزا بودہ مجمع عرس وروشنی ہمہ جا ملاحظہ میفرمایند اضیاج قیام خیام بلند
احتشام سرکار نمیشود معہذا از خیمہ ہای عجیب وغریب عمارات خوش اسلوب تازہ ترکیب شمس الامرا
بہادر امیر کبیر ودیگر عمایدین کبیر وصغیر رونق دیگر آراستہ وبازار عرس شریف است کہ چشم حیرت گزین
بہتر ازین تصور نمی کند الغرض درین عرس بزرگ بالای انسان ودر ہر ہر چوان تمیز از پشمینہ گرانبہا

یعنی دو شالہ ہا چوحاشیہ کشمیری و امرتسری و مال بنارسی و کمخاب و اطلس و مشروع و سفیدہ باب
آغابانی و سحن و تن سکھ و تن زیب و ململ و ڈوریہ الپور و کہنپورہ و کڑپہ و کرنول و سیلہ ہائے
پنواڑہ و ناٹہ پہ وراپچور و دستارہا و ردہای بیڑ و پٹن و آغابانی ہای عمدہ سیکاکول وغیرہ
و دیگر مال ہزارہا روپیہ چیزی دیگر بنظر نمی آید و اسباب فیلان و اسپان و رتھہ ہای طوایف
ہمہ از کلابتون و سقرلاط و زیور ہای نقرہ دواب از چندین ہار و ہیکل اسپان و سری سراسری
فیلان و زنگولہ یعنی گھنگرو و توڑہ ہای نرگاوان جلوہ دیگر دارد و اشیاء بازی طفلان کہ
بزبان ہند کے کھلونا میگویند مال قریب پنجہزار روپیہ بفروخت میرسد و صندل حسب معمول قدیم
از تکیہ زنگ علی شاہ کہ بیرون دریچہ یعنی دروازہ خرد بلدہ جانب شرق است بکمال تکلف
جلوس و روشنی و آتشبازی بوقت نصف اللیل بہجوم خلایق داخل درگاہ میشود و مجاور قدیم
درگاہ شریف بود بعد آن صندل سلامتی حضور پرنور از بخشی بلدہ بتکلف بجلوس بیشمار
میرسد و مجاوران کوہ مبارک قدم رسول صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم کہ محاذی کوہ شریف است
صندل معمولی قدیم ہم می آرند و مقدمان موضع کہیرہ نیز از دیہہ خود صندل قدیم میرسانند و از
موضع ملکاجگری گذرہ مشہور ملکاجگیری نیز معمول صندل است کہ میفرستند از کثرت خلق اللہ
انسان را تا درگاہ رسیدن مشکل تر است غرق عرق شدہ بحملہ ہای متواتر جوان قوی و زور
آور میرسد القصہ اصل بنای عرس این کوہ پرشکوہ اینست و در تاریخ تزک قطبیہ نیز بنظر آمدہ
آوردہ اند کہ در عہد سلطان ابراہیم قطب شاہ یاقوت نام خواجہ سرای بادشاہی برای درستی
مزاج ناتوان خود و خوردن ہوای صحرا در موضع لالہ گوڑہ کہ در آن ایام نام دیگر داشت اقامت
ورزیدہ اتفاقاً بتاریخ شانزدہم شہر رجب المرجب بوقت شب ہفدہم قریب صبح کہ یاقوت
مذکور در خواب بود دید کہ شخصے عرب بالباس سبز پیش او آمدہ گفت کہ جناب امیر المومنین

حیدر صفدر اسد الله الغالب علیه الصلوٰة والسلام من الملک العلام ترا یاد فرموده اند همراه من
بیا چون پیشگاه آنجناب برد یاقوت دید که آنحضرت بالای همین کوه جائیکه آستانه مبارک است
نشسته اند یاقوت آداب بجا آورده روبرو استاد و هیچ حکم درباره او ارشاد نشد تا اینکه
چشم یاقوت بیدار گشت و صبح صادق پدید آمد همون وقت یاقوت سوار پالکی بالای کوه آمد که
تمامی اشجار صحرائی بودند جائیکه آنجناب رونق افزا گردیده بچشم خود دید که نقش دست
مبارک و پهلوی شریف بر سر سنگ که تکیه کرده بودند منقش است یاقوت بوسه داده معماران
را طلبیده همون وقت رواق خورد که حالا اندرون رواقهای نقرئی پس پرده موجود است
از سنگ و آهک باحداث درآورده سنگ نشانها مبارک تراشیده درآنجا نصب نموده
فاتحه عرس شریف که هفدهم رجب المرجب بود بعمل آورده شهره عام داد اول شروع عرس شریف
آن بود و از آنجا که روز تولد جناب مبارک آنحضرت سیزدهم رجب است اگر عرس یا فاتحه
بعمل آید در تاریخ سیزدهم باشد اما برای همینکه این واقعه بتاریخ هفدهم ماه مذکور بوقوع آمده
لهذا عرس شریف هم بتاریخ هفدهم معمول گردید هرگاه این خبر بسمع سلطان ابراهیم قطب شاه
رسید او خود بزیارت آمده پیش رواق مذکور مسجد تعمیر نمود و هر سال مردمان جمع شده
عرس میکردند چنانچه مسجد مذکور هم تا حال قایم است بعد چندی همین طور پسکی بی صاحب
شیر زادی یعنی دختر میر مظفر وزیر که عابده و زاهده بودند الی نک مهجور برای عبادت
مکان مطهر دانسته بخدمت درگاه مستقر گشت و همین جا ودیعت حیات نموده در صحن درگاه
مدفون گردید تا حال قبر ایشان در محجر مسجد موجود است چون لوای دولت آصفیه ادام الله اقباله
برافراشته شد رکن الدوله مدار المهام سرکار دولتمدار حضرت غفران مآب یعنی در نواح برطاز
گشته گردید گذشت نقش او را بر طبق وصیتش در دامن کوه شریف متصل قبر مادرش

کہ پیش ازین مدفون شدہ بود در باغچہ بنا کردہ او مدفون نمودند و متعاقب آن وقار الدولہ
ناظم بلدہ حیدرآباد نیز بپاس محبت و اخلاص کہ بارکن الدولہ داشت در محاذی باغچہ اش
در مقبرہ خویش بخاک سپردہ شد ہمیشہ آمد و رفت خلایق بکثرت در آمد و عرس شریف ہم بہ مجمعہ کثیر
ہم صورت پذیر گشت مردمان اعزہ بلدہ نیز بسیر و طیر می آمدند و میماندند و جشن ہم میکردند
تا اینکہ صمصام الملک بہادر سایبان چوبی رو بروی مسجد بنا نہادہ و یک دالان چوبی در پہلوے
درگاہ شریف ہم تعمیر نمود و در بیولا منیر الملک بہادر مدار المہام سرکار آن سایبان چوبی را بعد
ازانکہ از کہنگی برخنہ گود پختہ و دو درجہ ساخت و ماہ لقا بائی عرف چنداجی طوایف دالان چوبی
صمصام الملک مذکور را از آہک و سنگ پختہ گردانید چنانچہ ہنوز بتعمیر الحال موجود است و جناب
غفرانمآب محاذی دروازہ درگاہ مبارک عمارتے بتعمیر در آوردہ اکثر بسیر و شکار مشغول
میگردیدند و دستر خوان نذر و نیاز متواتر مینمودند و برای اخراجات مجاوران و فراشان
و موذنان و جاروب کشان و نقارچیان و گھڑیال نوازان موضع چرلہ پلی زیر کوہ شریف
جاگیر نذر گذرانیدند و سعادت دارین حاصل نمودند تا حال آن عمارت و جاگیر قایم است و در عہد
حضرت مغفرت منزل نیز ہموارہ نذر و نیاز میکردید خود آنحضرت مستفیض درگاہ معلے گشتہ
تیاری دستر خوان نذر میکنانیدند بفضل الٰہی آن رسم زیارت و نذر و دستر خوان وغیرہ در بیولا
کہ سنہ یکہزار و دو صد و پنجاہ و ہشت ہجری است در عہد اعلیحضرت عالم پناہ ناصر الدولہ آصفجاہ
ادام اللہ اقبالہ بنسبت سابق ہزار درجہ باعتقاد تمام زیادہ تر جاریست و ہمیشہ باحتیاط و طہارت
تمام بعمل می آید چون موضع لالا گوڑہ را حضرت تہنیت النسا بیگم صاحبہ عرف بی بی صاحبہ اختیاری
دیوارہای اطراف و دروازہ ہای عالیشان و بازارہا و چاوڑی پختہ و باغ دلچسپ آراستہ
و پیراستہ بہ تہنیت نگر موسوم فرمودند و حضرت غفرانمآب در میان قلیچہ مذکور عمارت عالی بابت آوردہ

اقامت ورزیده متوجه شکار میگشتند و بالای کوه شریف نیز متواتر زیارت مینمودند و سیر و تماشای
عرس هم میکردند امیران سرکار نیز عمارات بسیار در دامن کوه شریف بتعمیر در آوردند لهذا عرس هم
سال بسال رونق تازه گرفت و خلقت بسیار جمع میشد کمان بزرگ بالا که از محدثات غوث خان
جمعدار شاگرد پیشه راجه چندو لعل مهاراجه بهادر است و عمارت چوبی که جانب جنوبی درگاه مبارک
است ساخته جمال صاحب عظمت جنگ وکیل ظفر الدوله مبارز الملک است نقارخانه قدیم
تیاری جگدیو که نزدیک تر بود مهاراجه بهادر نقارخانه بزرگ بوسعت صحن بتعمیر در آوردند و در پهلو
شمالی درگاه والاتهای پخته تیاری حسام الدوله تیمن الملک عرض بیگی قدیم است و عقب درگاه
مکان معصوم علیخان کارپرداز منیر الملک بهادر و نیز مکان جمال صاحب مذکور متصل نقارخانه
عمارت بزرگ تیاری راجه راؤ رنبها جیونت بهادر است که بخرچ چهارده هزار روپیه باحداث در آمد
و بالای نیم باؤلی مکان قدم شریف و آثار شریف ساخته سید امام خان وارسته عمارت سرکار است
و سر دو باره دری راسته صندل تعمیر چوبداران سرکار و باره دری دیگر زیر راسته صندل تیاری
جمال صاحب مسطور و مسجد ناتیار کمرگاه متصل زینه بتعمیر قدیم بهیکی بی صاحبه مذکوره است و دیوار سر دو
بازوی زینه راسته بزرگ و سر دو منار با کلس ملمع طلا سر راسته کلان پیوسته به بنگله مقبره رکن الدوله
تیاری کاظم علیخان برادرزاده عمی یار خان خانسامان سرکار اند و کمان کمرگاه تیاری جمال صاحب
مذکور و آبدار خانه نو احداث متصل کمان تیاری حسن لقابائی دختر ماه لقابائی است و زینه سر راسته
متصل درخت بڑ که شروع راه کوه شریف که بسیار خراب بود و بدقت تمام میرفتند همه درست کنانیده
کاظم علیخان مذکور است که همیشه در فکر درستی آن میبود و کمان دیگر سر راسته صندل مع مقبره
و عاشور خانه و آبدار خانه همه تیاری خوشحال خان قوال سرکار است که همیشه در خانه ماه لقابائی میماند
و استاد مشار الیها بود و در دامن کوه مبارک مقبره ماه لقابائی مع دکاکین و مسجد و عمارات متعدد

معه باغ

معه باغ دلچسپ که بخرچ قریب دو لاک روپیه تعمیر یافت و مقبره امجد علیخان و دیگر مکانات و باغات
و چبوتره ها وغیره بنام هر کس که تعمیر نمود مشهور اند از آنجمله مکان طالب الدوله بهادر و کاظم علیخان نیز
بخوبی تمام تعمیر در آورده چون بفضل الهی شالمحال آن صاحب گردید همه سعی خود مصروف تیاری
آبدار خانه و کمان و باغ دلچسپ و عمارات دلکشا و چاه های بزرگ معه تیاری راسته و مکانها و باغ
وغیره راجه چندو لعل مهاراجه بهادر و راجه دهراج بهادر و راجه بهادر وغیره بدرستی تمام معه درستی
راسته وغیره ساخت چنانچه ذکر آن در احوال ایشان گذشت پس در ایام عرس شریف از ورود
و رونق افزائی حضور پرنور و بودن مهاراجه بهادر در مکانهای خود حاضر آمدن تمامی امرا و
جمعداران و رساله داران وغیره سرکار کثرت خلق الله راحدی و نهایتی نیست خلایق هفت اقلیم
تا سه روز تو بر تو زیر و بالا همه آدمان هر جا که نظر کار کند الناس مع الناس من الجنة والناس
بنظر می آید و محاذی کوه شریف کوهچه قدم رسول است که قدم شریف و آثار شریف بسبب بودن عمارت
قدیم قطبشاهیه جای مطهر دانسته در عهد حضرت غفرانمآب محمد شکر الله خان خانزاد سرکار در آن
مکان نهاده معاش از سرکار مقرر کنانیده موضع زنگلگیری در خرچ آنجا مجاوران دارند و مسجد خرد آنجا
تیاری خان مذکور است در ماه ربیع الاول عرس شریف میشود و تیاری زینه آنجا کاظم علیخان نموده
که راسته دشوار گذار بود و کوهچه متصل آن معه باره دری ویران قدیم بنام سید مظفر وزیر سلطان
عبد الله قطبشاه مشهور است و متصل این کوهچه کوهچه دیگر است که در آنجا سنگ بالای سنگ برابر
منار بقدرت قادر مختار بر آمده آن قلعه را بان سابق بود تا حال بنیاد دیوارها و دروازه سنگی
موجود است در سوالف ایام موسوم و مشهور بقلعه ارجن بود معه دراز راسته کوه شریف عمارت
طولانی مثل حسن لقا بائی و حسن افزا بائی و پیاری جی و متصل لنگم پلی معه باغ و چاه وسیع و باما چنبلی
وغیره اماکن متعدد هستند که بخرچ مبلغ خطیر تعمیر نموده اند و در ایام عرس فرود آمده

طوایفان مذکور عمارات مسطوره را از اطعمه لذیذه و روشنی بسیار و براگ و رنگ جلوه بالای جلوه
دیگر میدهند باغ لنگم پلی از محدثات سلطان عبدالله قطب شاه بود که سابق مذکور شد عمارات
همه افتاده نام و نشانی و اثری از بناها نمانده فقط حوض کلان و بعضی دیوار اطراف باقی بوده
جناب حضرت غفرت منزل علیه الرحمه در سنه یکهزار و دو صد و بست و یک هجریه عمارات نادر
سعه مدور و هشت پهلو ساختن حوض مربع قدیم را باهتمام کپتان سدرلم صاحب وکیل صاحبان انگریز باحداث
در آورده جلوه تازه از اشجار و انهار و آب جو و ثمرات فرمود چنانچه در بنگلا باهتمام فتح الله
بیگ خان بهادر نصیب با جنگ سرسبز و شاداب و سیرگاه حضور پرنور است سبب تیاری باره دری
تاتا شاه فقیر که در نشیب راه و غار رسته متصل زمین سنگلاخ بتعمیر در آمده است گویند شرف الامرا
بهادر برادر رکن الدوله از عارضه استسقا بجان بلب و قریب المرگ شده بود هر چند حکمای
حاذق معالج بودند اما هیچ فائده مترتب نگشت روزی تاتا شاه مذکور فرمود که اگر از دعای فقیر
شافی مطلق شما را صحت عاجل نصیب فرماید باره دری بزرگ در اثنای راه کوه شریف بنام فقیر
بنا خواهند کرد او بجان قبول نمود فقیر مذکور معالجه حکما و دوای ایشان را بالکل موقوف کنانیده
بست و یک روز چیزی اسم الهی بر آب میخواند و بایشان میداد که بنوشد چنانچه هر روز مزاج باصلاح
آمده در عرصه مقرری بست و یک روز صحت کامله حاصل گردید بهادر مذکور برای تجویز زمین بجهت
تیاری باره دری بر طبق اقرار خویش سوار حوضه فیل باهم با تاتا شاه موصوف از شهر بر آمده هرگاه
قریب این زمین رسید شاه معز تیر و کمان بدست خود گرفته فرمود هر جا که این تیر زمین گیر شود باید که
باره دری بالای همونجا باحداث آرند قضا را تیر بر زمینیکه باره دری باحداث آمده است افتاد
بهادر مذکور آن زمین العنوان مقطعه خریده بخرچ ده هزار روپیه احداث نمود فقیر بزرگ مذکور را
عاصی محرر اوراق بچشم خود دیده است بسیار ایشان معقول بودند لباس تاتا از سر تا پا میپوشیدند

و مشک

وشک پر آب بر دوش فی سبیل اللہ آب سرد مینوشانیدند ودر یک چشم زدن کل بود اما بتقریر کہ احدی در تقریر
برایشان غالب نمی آمد الغرض مکان کوہ شریف از جملہ مطہرات است و در آنجا عجائبات بسیار بنظر خلائق
در آمدہ چنانچہ نقل شاہ رضا گذشت مشہور آفاق است و نیز نقل عجیب و غریب کہ میر ابو القاسم
میر عالم بہادر مدار المہام سرکار خود بیان مینمودہ است و اکثر مردم شہادت میدہند کہ فی الواقعی
چنین است یعنی میر عالم میگفت کہ مغلی تازہ وارد از ایران نزد من فرود آمدہ بود و من در آن
ایام برای تیاری نذر دستر خوان ارادہ کوہ شریف نمودم و مغل مذکور را نیز گفتم کہ ہمراہ من بیاید
و بالای کوہ مبارک رفتہ زیارت حاصل نماید او جواب داد کہ مرا معاف دارید من بارہا زیارت
نجف اشرف کردہ ام اینجا ضرور نیست آخر الامر بہزار سعی او را در میان منزل رتھہ سوار کنانیدہ ہمراہ
خود بردم و رسیدم بوقت فرود آمدن بر زمین از آنجا کہ مغل ولایتی از حال سواری رتھہ آگاہ
نبود پای خود را اندرون پایہ رتھہ انداخت و از حرکت نرگاوان چون پایہ رتھہ بحرکت آمد
ساق پای مغل شکست کہ او را و اویلا کردہ بر آوردہ بحال گردید ناچار او را در میانہ انداختہ بالای
کوہ شریف بردم و برای جراح آوردن فرستادم مغل مذکور گفت کہ من ہرگز پای خود را بمعالجہ
جراحان اصلاً و مطلقاً نخواہم داد قسمیکہ بالای کوہ آنجناب پای من ناحق شکستہ است جناب مرتضوی
علیہ السلام درست خواہند کرد و بغیر معالجہ جراح بود الغرض تمام شب یا مولا یا مولا میگفت و میگریست
و در بستر بیقراری و تململ مینالید قریب پاسی از شب باقیماندہ خوابش در ربود و دید کہ جناب اقدس
مظہر العجائب تشریف ارزانی فرمودہ پای مبارک خود را بالای پای مغل مذکور زدہ فرمود
برخیز او بیدار شدہ دید کہ ہیچ آزار درد معلوم نمیشود و پای خود را کشید و باز دراز کرد و باز کشید
و باز قایم کرد و نشست و ایستاد و برفت و باز آمد کہ ہیچ از آثار شکستگی بالکل نیست سجدہ ہا کرد
و نام ہر یک از نزدیکان خود را گرفتہ و بیدار نمود و مطلع گردانید اندرون درگاہ آمدہ فاتحہ خواندہ

هفت بار طواف گردند تا بودن در بلده پنج پنجشنبه اند فاتحه و طواف ناغه نمیکردند و معتقد شدند که این مکان مقدس
مقبول آنجناب است و کوهچه دیگر جناب حضرت امام ضامن ثامن علی ابن موسی الرضا علیه السلام است که او نیز بعد بسیار
آباد شده و در آنجا آستانه آنحضرت و آستانه جناب حضرت عباس علیه السلام است عمارت جدید آنجا ماه لقابائی تیار نموده و
نقارخانه قدیم است آنجا هم برای عود و گل جاگیر از سرکار مقرر است در ماه ذیقعده عرس هم میشود و مردم بسیار برای زیارت
میروند و سیر میکنند جای خوش فضا است بدو گروهی کوه شریف نذر و نیاز کوه شریف مرتضوی علیه السلام فی سال التمام
دو هزار روپیه کم و زیاد جمع میشود و آنچه بالا بالا میرود محسوب نیست بدست هر کس که در ایام عرس افتاد
مال اوست عقب کوه شریف شفیع کوره مقطعه مجاوران است درین ایام که سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و
هشت هجریست فیما بین مجاوران با وکیل ایشان لعل میان نام مناقشه میراث بوقوع آمده بود او
بسبب اینکه از طرف ایشان وکیل مختار در سرکار و دربار بود دو هزار روپیه نذرانه به مهاراجه بهادر
داده بنوعی دیگر فهمانیده سند شراکت حصه خویش در میراث مجاوران حاصل نمود هر چند مجاوران مذکور
نزد مهاراجه بهادر مستغاثی شدند که این وکیل ماست به هیچ وجه این را مداخلت در میراث ما بابان از
قدیم نیست هیچ فائده مترتب نشد آخر الامر در حضور پرنور دادخواهی کردند آن عادل زمانه سایه
عاطفت خداوندیگانه رو بروی خود یاد فرموده بسیار بسیار استحقاق نموده حق بمرکز رسانیده
سند مهاراجه بهادر را پاره کنانیده سند تازه بمهر خاص مرحمت فرموده سرفراز نمودند و یک پهره
جوانان بر بالای کوه شریف متعین مجاوران ساختند که در آنجا بوده محافظت نمایند تا احدی
ایشان را در صحرا اذیت ندهد و مهاراجه بهادر را حکم شد که در استحقاق امور اهل میراث دقیقه از دقائق
فروگذاشت نکند الله تقدس و تعالی آن برگزیده خود را خود نگهبان بوده تا تمام جهان بر سر
جهانیان جلوه فرما دارد آمین رب العالمین معهذا در تمام سال سوای ایام عرس نیز هزارها مردم بالای
کوه شریف معه مستورات خودها میروند و تا چهار روز هشت روز کم و زیاد سیر میکنند و نذر و نیاز

و فاتحه

و فاتحه دستر خوان لعل می آرند هیچ پیشبند خالی از هجوم خلقت نیست در بعضی تاه خالی از عرس هم
مکان خوب برای فرود آمدن میسر نمیشود با وجودیکه مکانهای متعدد بیشمار اند

ذکر مجمعه جائزه های هندوان

اما جائزه های هندوان در عهد مختاری مهاراجه بهادر اندرون و بیرون بلده بلکه در بعضے
قصبات و قریات نواحات بوقوع آمده اند خصوص جائزای الوال که موجد آن والدهٔ مهاراجه
بهادر اند و مهاراجه بهادر ذات دیول را که عمارت بلند است بهمه را مطلا ساخته در آنجا عمارت هائے
دیگر باغ و بازار طرح نموده در ایام بر آوردن رتهه صنم خود معه فرزندان و اقربا و متوسلان وغیره بیرونند
تا سه روز خرچ هزارها روپیه مینمایند خلقت خدا قریب یک لاک آدم عابدین وغیره فرود می آیند
و خیام امرا ایستاده میشوند و بازار کلان از قسم همه جنس کشاده میگردد و تکلفها بوقوع می آید
سیر عجیب و غریب است و این جائزه متصل کوه شریف امام ضامن ثامن علیه السلام است و دیگر
جائزای رام باغ که موجد آن راجه بهوانی پرشاد است بروز رام نومی جائزای کشن باغ
که مخترع رای راگهو رام باشند تکلفها و تماشاها با اخراجات هزارها روپیه و هجوم خلایق خالی از
لطف و سیر نیست و دیگر مجمعه بروز گاڑی پونم یعنے در آن روز زرگاوان رتهه ها و بهلیهای
تمامی بلده را آراسته و پیراسته بیرون بلده آن طرف کاروان
در میدان باهم میدوانند خلقت بسیار جمع میشود و سیر نادر است
و مجمعه سهای دیگر بزرگان و احوال عقرا القلم حقیقت
رقم می آید انشاء الله
تعالے

ذکر عشره محرم الحرام در بلده حیدرآباد فرخنده بنیاد

چون هلال ماه محرم الحرام در بلده بنظر میآید اول حسینی علم و نعل مبارک و علم بی بی ایستاده میکنند و سهره
گل بابت سلامتی هزار ساله عمر و دولت حضور پرنور از سرکار میرسد و سهره گل از خانه سروی آب شجر
وغیره فروش یعنی کلالی در حسینی علم نیز می آید معمول قدیم است که بعد داخل شدن سهره سلامتی
حضور پرنور بوقت دو پهر شب با جلوس نشان فیل و دیگر جلوسهای معمولی از پلٹن بار و هجوم خلایق
اول غسل کرده و خود را معطر نموده با لباس سبز و زیور بسیار و گیسوی بابتر کشاده با اعتقاد تمام
کشتی سهره بر سر خود گرفته قدم بقدم برهنه پا در هجوم هزارها مردم معه سبوچهای شربت و دیگ طعام
نیاز اندرون مکان ایستادگاه علم مبارک حسینی علم آمده سهره بسته فاتحه دهانیده بمکان خود
میبرد و هزارها خلایق که برای دیدنش می آیند اکثر فیما بین ایشان کشمکش میشود اما از تقید حکم سرکار
منجر به فساد نمیگردد و در بولا از اولاد و دختری هر سال سهره معمولی می آرد چرا که سروی مرده است
اما بهمون جلوس و تکلف و کثرت خلقت و مرثیه خوانان تمامی بلده برای قبولیت مرثیها در همون
شب که سلخ محرم باشد در آن مکان متکلف روشنی و آتشبازی و جوانان همراهی هر هر جماعت
مرثیه خوان در حسینی علم آمده پنج پنج بند مرثیه تیمناً میخوانند لهذا کثرت خلایق بسیار شده اکثر
فیما بین جماعتها خانه جنگی میباشد اما در بولا از غضب سلطانی فساد برپا نمیکنند بسیار میترسند پس
در خانهای امیر و فقیر اندرون خانها و بیرون در راسته و بازار علمها و تعزیه ها وغیره ایستاده
مینمایند و نوبت ماتمی بهمه جا میشود از آنچه در خانها و تعزیه خانهای امیر و چه در عاشور خانه فقیر که درین
ایام در نواختن نوبت و عاشور خانه ها از سرکار ممانعت نیست اذن عام است که بمجرد شنیدن
صدایش حالت غم مستولی میگردد و بر سر هر بشر صورت غم و الم هویدا میشود مردم ذی مقدور

روشنی در عاشور خانهای خود ها از شیشه آلات گران بها میکنند و در بعضی جا ها از شمع کافوری
و در صحن مکانهای روشنی تخته بندی چراغان که بالای آن پرده های سرخ باریک می بندند و چراغها
بطور چاهیا و به نقشهای انواع و اقسام دیگر روشن میسازند عجائب سیر و تماشاست از غره محرم تا دهم
ماه روز شهادت مردمان اشراف و امرای سرکار بعض بعض لباس سبز و سیاه خود هم میپوشند
و طفلان خود را نیز میپوشانند و تعزیه داری بجا می آرند و طعام لذیذ میخورانند و واقعه خوانی
میکنانند و برخی خود ها میخوانند و غم و الم امام علیه السلام را بدرجه کمال میرسانند و بعضی مردم
بالکل ترک لذات مینمایند و سوای غذای بی روغن و نمک هیچ نمیخورند و اکثر این مقیدات
پرهیز و تعزیه داری در مستورات بجا بسیار است و از مرد آدمیان بیار کسان در میان عشره محرم
لباس دنیاداری را ترک کرده رخت فقیرانه آزاد میپوشند یعنی فقیر میشوند که سر و پا برهنه میدارند
و اکثر هم مرد آدمیان نعلین ها از زنار در پا و دهوتی عمده یا فقط لنگوٹه سفید می بندند و کمر از
دوپٹه های کلابتونی بنارسی وغیره بیش قیمت رنگارنگ و یا دوشاله و رومال شالی بسته خود ها
را بزیور نقرئی و طلائی می آرایند و اینها مجموع دو جوق میشوند یکی از تعلیم دینا صاحب نام که صدر
زور کش بود از مغلپوره بلده بتاریخ هفتم محرم بوقت یکپاس از شب گذشته همه ها قریب هفتصد
کس بلکه زیاده تر از هر هر محله در تعلیم مذکور نزد سرگروه خود جمع شده با نشان فیل برمی آیند و هر
هر فقیران محله آفتابی همی باشد که نقشه لباس و آفتابی های هر هر محله علحده علحده است مشابهت
بیکدیگر ندارد و مزدوران آفتابی بردار آفتابی هر هر فقیر بر سرش گرفته عقب او میباشند که
اگر نقشه آفتابی یکی از اهل محله مشابه دیگر از محله دیگر تیار کرده بیارد و در هر جا که بنظر آید جنگ صعب
روبکار است و مجرم سرکار و گنهگار سرگروه میشود چرا که همه نقشهای لباس و آفتابهای
هر هر محله باستصوابی سرگروه و پروانگی سرکار است نزد سرگروه دفتر اسماء هر هر محله فقیران آنجا است

چه قدیم و چه جدید پس با مصورت از محله خود با تعلیم مذکور حاضر شده موافق معمول خود با صف بصف
در میان سبیل یعنی قطار فقیران مقام میگیرند اگر خلاف مقام مقرری خود جای دیگر بایستند
خانه جنگی است و مجرم سرگروه و سرکار میگردند اکثر باین مقدمات مردم بسیار کشته شده اند
و در سرکار مچلکاها داده اند که فساد نکنند تا خونریزی نشود پس از تعلیم خود برآمده از راسته مکان
مهاراجه بهادر راجه چندو لعل درگذشته یکصد و یک روپیه و رومال سبز بنارسی معمول خود از مهاراجه
بهادر معزز گرفته صف بصف قرینه با قرینه منقبت خوانان همیر پاشان در راسته کلان زیر
دولتخانه و بنگله پنجمحله برآمدگاه حضور پرنور می آیند معمول خود یکصد و بست و پنج روپیه که از قدیم است
گرفته میروند قریب یکپاس روز برآمده نشان فیل ابهاز بر چار منار میرسد و اگر کار شکر از منقبت
خوانی و جوابدهی راز و نیاز گفتگوی فقیری می افتد و در دو پهر جائیکه رسیده اند همونجا می نشینند
کرسی ها همراه میدارند بدون فیصله آن برنمی خیزند آن وقت سرگروه آمده فیمابین تصفیه کرده
باصلاح آورده روانه میکنند هزارها مردم اناث و ذکور در راسته و بازار بربام و دکاکین یعنی بر بنگله
دهلکی و عمارات و صاحبان مقدور بر فیلها می نشینند و می بینند و این فقرای سبیل اسباب
ضروری از خوردنی و قلیون وغیره همراه میدارند تا چیزی بچیزی تکلیف نشود با اینهمه تقیدهای
شدید است که فیمابین خانه جنگی نکنند سابق اکثر بوقوع می آمده بود که بسر هر فقیر در آن شب و روز
با اسباب جنگ از قرابین و تپنچه و بندوق و شمشیر و جمدهر و بلم و سنان مستعد جنگ میباشند
پس همین طور هر صف فقرا از سبیل بر سر کوچه حسینی علم زیر جهنداه فاتحه خوانده برمیگردد بوقت برگشتن
مقابله عشق خوانی با میر دلاور علی المتخلص ببهار شاعر آشنا و منصبدار سرکار که در آنروز مشار الیه
زره در بر بلباس فقیران معه شاگردان خویش بر می آمد میشود یعنی با شاگردان برهان صاحب
مرحوم استاد زاده مرشد زاده آفاق نواب منور الملک بهادر که استاد کامل و منقبت گوئی

و عشق گوئی بوده باهم از طرفین عشق خوانی میکنند سوال و جواب از جانبین آواز بلند بلهجه سرود میگردد
خالی از لطف نیست سابق لغیر مقابله و مواجهه صفوف یکدیگر بسیگر دیدند این اختراع بلهار صاحب است
که از چند سال جاری شده لطف بسیار دارد همه شاگردان بردو استاد از دو هزار کم نخواهند بود
و مراد از عشق ابیاتی چند در مدح و احوال شهدای کربلا اند که در آنمیان لفظ عشق باشد پس درین
برگشتن عشق خواندن طرفین قریب چهار گهڑی روز باقیمانده فرصت یافته هر کس بمکان خود
میرود و سرگروه ورا اثنای راه از دولتخانه هر شهزاده ها و امیران سرکار وغیره معمول مقرری زر نقد
میگیرد و لعد عشره بروز سیوم از تحصیل معمول حلیم و قورمه لذیذ پخته فاتحه داده بهمه کس ها که فقیر شده بودند
و بدیگر کس ها نیز میخورانند یا حبه بصرف کار خود می آرد و همون روز غسل کرده تبدیل لباس فقیری
میکنند و بتاریخ هشتم ماه محرم بوقت شب همین طور سیل تعلیم بلیر که شخصی سرگروه پیادگان در عهد
سلطان عبد الله قطب شاه بود و احداث این مقدمه از دست و تعلیم او معه علم سرطوغ تا حال
موجود است از محله متصل فتح دروازه بلده بر می آید و معمولها گرفته با بلهار صاحب مقابله کرده
به دستور سطور قریب چهار گهڑی روز باقی مانده مراجعت مینمایند و بلهار صاحب هم معمول اشرفیها
و زر نقد از شهزاده ها و امرا دارند که میگیرند طرفه تر اینکه چند سال در عالم ابتدای سن چهارده[14]
سالگی سید احمد ولد سید مخدوم سیٹھ قریب یکصد و پنجاه اشراف زاده هم سن خود را که همه ها چهارده[14]
چهارده ساله بودند با تمامی اسباب بنارسی مطلا از رومالهای مغرق کلابتون و دوپٹه های مغرق
طلا و کرتی ها کمخواب مغرق طلا بنارسی و بر سر هر کس آفتابی های نقرئی درخشان و زیورها مروارید
گران بها همه اسباب از مکان خود داده فقیر کنانیده همراه صفوف فقرا بجای معمولی و مقرری خود
بار و شنی بسیار و آتشبازی بیشمار با جلوس دو صد کس دیگر از عرب و پیادگان وغیره ملازم خود و تفنگچیه
بر می آید و منقبت ها بخوش صدای میخوانند هزارها مردم با شتیاق دیدن ایشان خواه ناخواه می آمدند

وسینه بند سرگاه زیر دولتخانه بوقت چهار گهڑی شب باقیمانده تا سیر سیدند و منقبت ها میخوانند و نشوقها
و زر نقد قریب یکهزار پانصد روپیه معمولها می یابند الغرض این معامله قابل ملاحظه و تماشا است
بسیار لطف دارد و معهذا اکثر مردم اراذل و انفار و کمینه قوم شیر میشوند یعنی خود را از دست نقاش
برنگ شیر صحرای زردی آرایند و در کمر خود مانند دم شیر دم چوبی زنجیر بسته چند کس همراه خود زنجیر
در دست گرفته در راسته ها و بازارها عاشورخانه ها دفها نواخته میگردند و از بقالان و دوکانداران
معمول میگیرند و گوسفند را از دندان خود گرفته حلقوم او را گزیده خون بر می آرند و حملهای شیر میکنند
البته در تمام بلده و بیگم بازار و غیره از دو صد کس کم نخواهند بود و مجموع بروز شهادت
زیر پل قدیم جمع میشوند و بعضی مجنون میگردند با کلاه بزرگ دنباله دار کاغذی مختلف بالوان
بسیار و کار ابرق و برنجی و غیره و بعضی سپاهنگ یعنی بطور قاصدان زنگولها در کمر بسته فقیر میشوند
و بسیارها بانواع و اقسام اوضاع مختلف فقیر میگردند و زر بسیار پیدا میکنند و در تمام شهر دفها
نواخته میگردند و فیمابین اینها فسادها و قضیه ها و خانه جنگی ها برپا میشود که قریب بجنگ و جدل میرسد
الا از داب و رعب حکم سرکار بقدوری ندارند که قصاص سر دست از سرکار موجود است و قریب دو صد
جوق جوانان و طفلان گهگری والا فقیر میشوند یعنی بلباس و رنگ مختلف بسته بست کس از هر محله
بر می آیند که در دست همه ها گهگری ها میباشند مانند زنگولهای خرد مدور که از آن آواز بر می آید
و یک سوچه های برنجی را زنگولهای خرد خرد بسته موافق لهجه سرود خود بر میگردانند و ابیات
چند در مدح احوال شهدا میخوانند و فیمابین اینها نیز تقید لباس و رنگ است که دیگری بآن رنگ
بر نه آید اینها همه از اهل پلاٹهنای سرکار اند و از مقام حسین ساگر نیز در شهر می آیند و میگردند
و مجموع را معمول از سرکار مرشدزاده ها و امرای سرکار است از غره محرم تا دهم شهر مذکور همین هنگامه
اینها خانه بخانه کوبکو برپاست که دفها نواخته معمولها والفاها میگیرند و درین ولا دو حبشی ولایتی

قوی الجثه جوان شیر میشوند که دستار وطاس بر سر و رنگ شیر از اوراق طلائی بر بدن خود درست کنانیده مطلا و منقش با دیگر جوش و عروب ولایتی قریب بست وپنج نفر با همه آلات حرب بر می آیند هیچکس از شیران دیگر مانند روباه دم درکشیده بمقابله این دونائی آیند اگر کسے بیابد دم او را بریده سر بسر میدهند که سال آینده دیگر خود را شیر نکنند که دم بریده ماست وازین هردو یکی در رساله عبدالله بن علی خان جمعدار عروب و دیگر سائیس طویله بن شناسش جمعدار عروب نوکر اند الغرض درین معامله هندو و مسلمان باهم شریک یکدیگر اند و بروز شهادت ده‌ام محرم تمامی علمها و تعزیه ها و براق ها مجموع اند راسته حسینی علم که راسته بزرگ بلده است در دریای موسی با نشانهای فیلان و نوبتها و نقاره ها و پلاتنهای بار و علی عوال و عروب وغیره از هر سرخانه امیر و فقیر بقدر مقدور بیرون دروازه پل قدیم میبرند و این فقرا هر دو پیل هر دو تعلیم مذکور و فقیران ملنگ ها و دیگر فقرا رنگ برنگ با وضاع مختلف و صور گوناگون و جمیع شیران و مجانین و بهرنک ها وغیره همه در دریای موسی جمع شده منقبت ها میخوانند و تمام شب میباشند و کثرت خلقت خدا از چهل و پنجاه هزار یا لک آدم کم نخواهند بود بلکه زیاده تر و فیلان بسیار و اسپان بیشمار احصائی نیست و ذی مقدوران خیمه ها سیاه میبرند و فرود می آیند قابل سیر و تماشای عجیب و غریب است اما بهرحال مداحی امام علیه السلام را نمیگذارند اگر بعد عشره محرم یک کس غریب بی مقدور را از خطیر دهند که فقیر شود یا شیر گردد هرگز هرگز نخواهد شد بعد انقضای ایام عشره دنگل مرثیه و منقبت خوانی میکنند طعامها لذیذ می پزند و میخورانند در عشره محرم نیز ده شب در مکانهای عمائدین هر شب واقعه خوانی و مرثیه خوانی و تعزیه معمول است اما بعد عشره دنگلها بسیار میشوند که هر روز در ده ده خانه مرثیه خوانیست و از غره محرم تا سوم ماه مذکور لنگرهای بسیار خلقت خدا در حسینی علم میبرند و نیز نعل صاحب و علم بی بی نیز اما در حسینی علم بیشمار که حساب و شمار نیست و کیفیت احداث رسم لنگر سابق در ذکر سلطان عبدالله قطب شاه بقلم آمده که عبارت

از لنگر فیل است که لنگر چهل من طلائی خالص باد سلطان بوقت نجات یافتن سلطان مذکور از هنگامه
فیل که چند روز و شب بر پشت فیل بسر برده بود بر طبق نیت کردن خود با چهل من شربت معه شکر
بگلاب و دیگر سلطان بسته از قلعه محمد نگر گولکنده در حسینی علم آورده بسادات و فقرا و علما تقسیم نمود
و چنانچه گذشت الحال عبارت از لنگر و عماریهای از طلا و نقره و دیگر بار از رشته سرخ با گلها و دیگر اطفال
و جوانان بسته با جلوس نشان و نوبت وغیره با سبوچه های شربت در حسینی علم می آرند و بخورانند
و نذر و نیاز میگذرانند و فاتحه میخوانند و بمکان می آیند و امرا و صاحبان مقدور با نشانهای
فیلان و هوداهای آتشبازی و فیلان نوبت و پلاتنهای بار و با جمعیت دیگر بقدر مقدور در رو
با چتریان روشن چوکی و تاشه مرفه و دیگر تکلفها و مردم و میان همراهی و علمهای طلائی و نقرئی بابت
نذر و شربت و دیگهای طعام میبرند اما لنگر شمس الامرا بهادر امیر کبیر بتاریخ پنجم محرم بوقت صبح
بکمال تکلف جلوس هزارها مردم وغیره با تمامی جمعیت خود از پلاتنهای بار و سواران و عماریها
و شتر نالان و علی غول و فیلان نوبت و حوضه های عبیر بالای فیلان و دیگر تکلف بسیار خود امیر کبیر
و دیگر خود لنگر طلا با لنگر گل برابر حمایل گل ضخیم بسته در عماری نشسته حسینی علم می آرند همه خلقت
خدا از چار منار و چوک و کمانهته تا حسینی علم در دکاکین و بالای بالاخانها و بنگلها و عمارات
وغیره برای دیدن لنگر مذکور و لنگرهای دیگر که بند روز از صبح تا شام راسته حسینی علم خالی نمیماند
یک آن و زنان از لنگرها می نشینند و بعضی مردم مکانها و جاها بکرایه میگیرند و اکثر از ان خویش
بنگلها دارند و هر سال اکثر احداث میکنند غرض خرج زر در عشره محرم بهر صورت از قیاس زیاده تر است
و بتاریخ ششم و هفتم لنگر فرزندان امیر کبیر بهمین تکلف در حسینی علم و نعل صاحب میبرند تمام راسته
چار کمان بلکه بهر راسته و بازار حیدرآباد ده روز از خلقت خدا درونی و بیرونی مملو است
مردم بلاد و حصون و قریات برای دیدن این تکلفها هزارها مردم بے قیاس در بلده آمده

تا تاریخ یازدهم باوطان خودها میسر نشود از تاریخ پنجم محرم الحرام لنگر مبارک حضور پرنور ادام الله
اقباله و عمره و دولته برمی آید خود بدولت و اقبال و محلات از بنگلهٔ خاص پنجمحله و از بنگله های
دیگر بلاحظه میفرمایند الا از اندرون چق که در هندی چلون گویند می بینند تا اهل لنگر آداب و مجرا
بجا آورده نشوند اول فیل نشان طلائی جمعیت هر دو داروغه هرکاره یکی فیض مآب الدوله
بار چهارصد هرکاره ها و دومی خورشید جنگ با چهارصد نفر پیش پیش فیل نشان و عقب فیل
نشان شتر سواران اخبار و باندار ان و شتران بان قریب یکصد شتر و بعد از ان فیل نشان جمعیت
علاقه دیوانی از سواران و پلاتنهای بار و جمعداران و رساله داران و عرب و سکهان و سندیان
وغیره قریب شش هزار جمعیت و بعد الیشان کمندانان بار با جمعیت های آراسته و پیراسته باالبت
با قاعده و ڈریس نوبنو سقرلاطی که ڈریس لفظ انگریزیست بمعنی لباس جوانان بار قریب پنج شش هزار
جوانان و توپخانه وغیره تیار بزرق و برق و پس اینها سرداران عرب سندهی و سکهان وغیره
قریب سه هزار جوانان و بعد از ان سواران و پیاده های دیگر امیران و سرداران و جمعداران وغیره
علاقه دیوانی و بعد مجموع اینهمه جمعیت نشان زرین خاصه سواری مبارک حضور پرنور با چهارصد
پانصد هرکاره سه داروغه های دیگر پیش پیش نشان مذکور و خود نشان مذکور بالای فیل بزرگ
با جل سقرلاطی سرخ کلابتونی زرتاری و نشان کلان خود مغرق با شعله های طلائی که در وسط آن
خورشید مغرق بطلای احمر است که دیده از دیدنش خیره میشود و همراه آن داروغه باندار ان قریب
پانصد نفر باندار ان با بیرقهای مغرق شعله های طلائی و شتران بان بردار بسیار و عقب اینها قریب
یکصد پنجاه شتران اخبار که بزبان هندی سانڈنی سواران تیز رفتار گویند و پس اینها سواران رسالهای
امرا و سرداران قریب پنجهزار سوار و فیلان عماریها و حوضه های امرا و خوانین و عقب اینها سواران
بنفیر متفرقات و پس از ان منصبداران صاحبان فیل و پالکی و اسپان با دیبای عربی و عراقی

قریب پنجهزار سوار خاصه سرکار و بعد ایشان فیل نشان دویم خاصه سواری مبارک با هرکاره ها و داروغه
وغیره و باندازان و شتران بان بردار و سانڈنی سواران وغیره بدستور مذکور و جمعیت بار رعد جنگ
قریب یکهزار و پانصد جوان با بیرقهای یکتا نشی و عرب بن شامش قهار جنگ جمعدار عرب و عرب
عبدالله علیخان مدبر جنگ جمعدار و عرب و شیخ احمد علیخان عبادی ببر یار جنگ جمعدار معه نشان ها
و بیرقها و عرب عمر بن عوض جان باز جنگ جمعدار معه بیرقها و عرب بن محفوظ ابن طیران جمعدار
و سلطان غالب جمعدار و علی عبدالله جمعدار و عبدالله بن مبارک جمعدار و سید صالح جمعدار و دیگر
جمعداران با نشانها و بیرقها قریب پنجهزار جوانان عرب ولایتی حبشی و مولد وغیره و بعد اینها
پلٹنهای بار موسی ریمو اژدر الدوله قریب سه هزار بار معه توپخانه جلوی که در رکاب حضرت اند منجمله چهارده
هزار بار پلٹنها که متعین تعلقجات سرکار اند و سه هزار بار رتاد علی بیگ خان و یکهزار بار بخشی اسمعیل خان
بالیسپرشن محمود خان و یکهزار بار جوکین صاحب فرنگی و یکهزار بار ملکوٹ صاحب فرنگی و یکهزار بار
کپتان صاحب فرنگی و پانصد بار بانت نون صاحب فرنگی و یکهزار بار غلام مرتضی کمیدان و یکهزار
بار پیاکمیدان و دو صد بار صاحب حسین کمیدان و علی هذا القیاس کمیدانهای دیگر و سرگروه های
دیگر که ذکر فرداً فرداً موجب طول کلام است با جمعیت دیگر قریب چهل هزار بار جرار جمعیت سرکار که سر رشته
حاضر رکاب ظفر انتساب است و بعد اینها خود امیر کبیر شمس الامرا بهادر معه چهار صاحبزاده فرزند جگر بند
خود با جمعیت همراهی خویش از سواران پایگاه خاص و پلٹن های با برابر پلاٹن ولایتی تیار و توپخانه
آتشبار مستعد کارزار و شتر نالان برق آثار بسیار و عرب و روهیل و دیگر رسالهای محل غول
متفرق وغیره با سرانجام جنگی ولایتی خود و فرزندان و عماریهای مکلل بار دشمنی بسیار و جلو خود از
بهاله بردار و علم برداران و برچهی برداران و باندازان و خاصه برداران و شاگرد پیشه وغیره قریب
چهار هزار جوانان وغیره مفصلاً و بعد ازان رسالهٔ شتر بچه ها و جزائر برداران سرکار قریب پانصد نفر

معہ چہار ضرب قلعہ شکن وکرنال ہا وبیرقہا وغیرہ ہمراہ ظفر الدولہ وجوانان محمد سلیمان وفرصت سنگہ
کمندان معہ قرابین وآلہا قریب یکہزار جوان وعقب اینہا دوازدہ فیلان با حوضہ ہای نوبت
با زیر وبم ہا وقرنائی ونفیری ہا وجہانجہا ودمامہ ہا بکمال خوش صدای مرثیہ خوانان ونقارچیان
وشہنہ نوازان بوضع نوبت ماتمی کہ بمجرد شنیدن غم امام علیہ السلام بالا میگردد وبنیز فیلان عبیر
خوشبو کہ بالای خلقت خدا بجای خاکریزی ماتمی میپاشند معمول قدیم است وقریب بست
فیلان کلان با جل ہای سقرلاطی ومخملی کار منقیش زرتار وسادہ برنگ زرد کہ خاص نائب سواریہای
حضور پرنور است با سوزنی خاصہ کہ سوای فیلبانان احدی دیگر بر آنہا سوار نباشد پیش پیش
شامیانہ لنگر پورپیہ حاضر دار مبارک وطلائی ونقرئی منقبتی وکلابتونی وروبروی شامیانہ
طلای مذکور دو ہزار پوربیہ ہای خاص برداران ہمراہی جیرام ہزاری وجگ لعل سنگہ ہزاری
وآوردہ پن سنگہ ہزاری ودیگرہا وعقب اینہا پیش پیش علمہای طلائی ونقرئی نذر سلامتی
حضور پرنور روشن چوکی چوکیہای باجنتریان شیرین نوای سرکار اورنگ آبادی بالباسہای
عالمگیری وسرپیچ ہای کارکناری منقشی مرثیہ ہا ودرشہنہ خوش صداخوانان وزیر شامیانہ مذکور علمہای
طلا ونقرہ بسیار بنا بر نذر وودرشیہای لنگر مبارک طلائی ودوہی طاش یعنی تختہای علم مبارک
حسینی علم مانند دوپٹہ با پٹکہ ہای کمر کہ ہر دو سر پٹکہ چہار منقشی باشد وزر نقد نذر وپیش شامیانہ
سبوچہ ہای شربت نبات سفید خالص با گلاب قریب یکہزار عدد وسربستہ از پارچہ ہای سبز وسرخ
منقشی ووسمہ کار وپکھالان شربت وابہمہ سبوچہ ہا منقش با نقش ونگار عجیب وغریب از صندل
خوشبو وہمہ وربہنگی ہای بالای دوش کہاران وبہویان سرکار وعقب اینہمہ عماری سبز امیر الدولہ
خانسامان سرکار ومتعاقب ایشان فیل نقارہ ہای کلان با جہانج نوازان اینہمہ جلوس از یک وپنجم
پاس روز بر آمدہ تا قریب یک وپنجم پاس شب از نظر انور حضور پرنور میگذرد وپاسی از شب باقیماندہ

و روشنی بسیار و آتشبازی بیشمار و هوای تماشاگذار در حسینی علم داخل میشود که دو صد چوبدا
هرکاره برای اهتمام جلوس لنگر مبارک برای عدم تفرقه یکدیگر و تفرقه نا افتادن در پیوستگی
مقرر و متعین میباشند و اعتصام الملک بهادر عرض بیگی حضور پر نور آغا فاناچوبیان اخ
مبارک زیر بنگله بر آمدگاه حضور پر نور حاضر بوده بتقیه تمام بر می آرند که در هیچ جا تفرقه نـ
تماشائی خلق الله را حساب و شمار نیست که از اوطان دور دراز می آیند تا اینکه حجاب نشینه
خلایق برای دیدن این تماشای نادر العصر مکانها بکرایه گرفته می بینند پس زنان آ
کنندگان بازارها چگونه نه بینند که تو بر تو میباشند و بتاریخ ششم و هفتم لنگر مبارک مرشد
اقبال نیز بتزک بر می آیند روز یک آن فرصت از هنگامه لنگرهای خرد و بزرگ خلا
تماشاییان امیر و فقیر را سوای هند و مسلمان جمیع اقوام را جز دیدن لنگرها کار دیگر نـ
در ده روز عشره محرم معاملات دنیوی یک قلم مسدود همه خلایق در تعزیه داری و تما
مصروف اما شب دهم محرم که شب گشت سواریهای علمها و تعزیه هاست اکثر شام به
با روشنی بیشمار است که هر علم و تعزیه و براق بجلوس و هجوم مردم بر می آید خصوص
با جلوس و تزک و هجوم عظیم هزارها مردم و هزارها آفتابی های انواع و اقسام و دیولی ها
و حساب از قیاس بشر بر می آید چنانکه سابق ذکر آن گذشت بروز دهم که روز شهاد
سواری علم مبارک بی بی یعنی علم مبارک خاتون محشر علیها السلام از عجائب و غرائب
یعنی بوقت یک پاس روز بر آمده علم مذکور از مکان خود که بیرون بلده است اندرو
اندرون شهر می آید صورت جلوس سواری اینکه اول بدست طفلان محله بیرقهای سبز
بیرق که از هر هر دوکان در رسته معمولی اهل بازار فلوسها میگیرند و عقب اینها نشا
نشان سبز بر سر شتر پس آن دو صد نفر چادرداران یعنی سائبان بالتهای ج

در دست های خود گرفته میبرند و پس ازان علمها و تعزیه ها و براقها و دو قبر سرخ کاغذی باہم پیوستہ
کاغذی محل و عقب اینها تابوت محل و پس اینها جوق جوق ہای نجیبان وامرزادہ و منصبداران
وہندوان و مسلمانان ہزارہا ہمہ شرفا وغیرہ مجموع سر و پا برہنہ سینہ زنان حلقہ حلقہ جبین جبین
گویان در جلوداری علم مبارک تمامی مردم مذکور از مکان علم مسطور تا دریای موسی جانب چادر
گھات حاضر میباشند و سعادت تمام سال در آن روز میدانند گویا روز قیامت ہست کہ بظہور آمد
و ہزارہا خلقت خدا خرمہرہ ہا و فلوس ہا و بادام ہا و پستہ ہا بالای علم مبارک نثار مینمایند و ہندوان
زن و مرد ہیجان اعتقاد تمام دارند و بر ہر مکان عابدین سر راہ نذر و نیاز و سہرہ ہای منقش و
گل و دہی ہای طاش و کار و سمہ و غیرہ معہ نذر نقدی میگذرانند و می بندند از دست خود با اعتقاد
تمام و طفلان شیرخوارہ را زیر سایہ علم مبارک گوشہا و بینی ہا را سوراخ میکنانند تا مقبرہ شاہ
ظہور اللہ صاحب در چوک میدانخان کہ محاذی مکان رفعت الملک است مجاوران علم مبارک را
بر خود برداشتہ میبرند و از آنجا حسب الحکم حضور پر نور بجہت نہایت کثرت ہزارہا مردم اناث و ذکور
علم مبارک را بالای فیل خاصہ سواری حضور پر نور غلام علی نام در حوضہ اش برمیدارند کہ از ہجوم
خلق اللہ طاقت رفتار مجاوران نمیباشد و بہر ہر قدم نذرہا و نیازہا و سہرہ ہای گل وغیرہ
میگذرانند و مردم توقف در رفتار میشود و ہمذا بالای فیل برمیدارند و نقشہ علم مبارک اینکہ اسم
ذات اللہ را یعنی لفظ اللہ را بالا کردہ اسمای پنجتن پاک در طغرا القرینہ تیار علم ساختہ اند ہمہ از
چوب و بالا اش برنجی وغیرہ بہ ملمع طلای احمر خالص ملمع است و قفیکہ از ولایت آوردند علم چوبی
بود اما از زبان مردم قدیم معتقد معتبر و بزرگان پیشین قدمای اینجا یار باشندہ این شہر
حیدرآباد فرحت آثار ہم ثابت شد و باستحقاق واثق در آمد کہ چوب این علم مبارک ہمون چوب
تخت ہست کہ جناب مرتضوی علیہ السلام جناب سیدۃ النساء العالمین علیہا السلام را غسل بیت

بر آن تخت داده بودند کاریگران ولایت شتر گاز پارچه چوب تخت مذکور لعد مدت که بدست اینها
رسیده بود این علم تیار کرده استاده مینمودند بعد از آن از کربلای معلا دست بدست بادشاهان
قطب شاهیه حیدرآباد رسید ایشان از مس و برنج و نقره باهم آمیخته کاسه تعبیه نموده بالای شیر
بطلای احمر ملمع ساختند چنانچه همون طرز تا حال قایم است و عقب علم مذبور هفت علم بزرگ تر مرتفع
بنام دوازده امام علیهم السلام علمهای قدیم فولادی که در عهد سلاطین قطب شاهیه تیار شده اند
بفاصله بست قدم پیشتر از علم مبارک آورده نیزه های آنها بر زمین ایستاده کرده دفعتاً بوقت دور تر رفتن علم
مبارک دویده میبرند و نزدیک تر بفاصله ده قدم میرسانند و بر زمین قایم مینمایند و توقف میکنند
که علم مبارک دور رود تا باز دویده میبرند ازین حرکت دویده بردن علمهای مذکور را عجب
صورت غم و الم بنظر می آید که متعاقب علمهای مسطور دوازده امام قریب پانصد عورات سر و پا برهنه
دستها بر سینه زنان و سر کوبان همراه علمها اینها نیز که بگریه و زاری دویده می آیند صورت
قیامت برپا میشود که مردان و زنان هزاران هزار علی الخصوص مستورات محلات وغیره از هر بنگله
و سقف و کوتهه در چلون ها و پرده ها می بینند و گریه و زاری و سینه زنی مینمایند و زنان دیگر بحجاب
هزارها در راسته و بازار استاده زیارت میکنند روز دهم محرم روز حشر و نشر حیدرآباد است و همین
صورت علم مبارک قریب سه پهر روز از زیر چارمنار و چار کمان در مکان قدم رسول صلی الله علیه وسلم
زن و مرد که علم خاتون محشر علیها السلام در مکان قدم مبارک پدر عالیقدر خود یعنی جناب رسالتمآب
صلی الله علیه وآله وسلم برای فریاد و استغاثه از دست امت آمده است که فرزندان مرا ناحق با اولاد
صغیر و برادران و خویشان و رفیقان کشته سر عالیش را شهر بشهر کوچه بکوچه دربدر گردانیده و آب
و طعام یکلخت نداده تشنه و گرسنه او را و فرزندان و سوالیان او را ذبح نمودند و حیران و پریشان
ساختند و خیمه های سرادق عصمت را آتش داده تاراج و غارت کردند و بی پرده و سر و پا برهنه نمودند

وطفلان صغیر بی تقصیر را دریک رسن و زنجیر کشیدند و سید سجاد بیمار ناتوان را در طوق و زنجیر
درگرفته مهار شتران بدست مبارکش داده پا برهنه پیش پیش قطار شتران بردند آیا کدام تقصیر
است شما کرده بودند امروز که روز نمونه حشر است و من در جناب شما فریادی و مستغاثی دادخواه
آمده ام تا بفریاد من رسند پس باین خیال علم را خم کرده گوشه بگوشه میگردانند گویا کسی تلاش کسے
میکنند و می جویند پس حال خلایق از دیدن این حال قریب میشود که خود را از دست خویش بخشد
خصوصاً در آنمکان مستورات پرده نشین بے پرده حالتی میکنند که شور حشر نیز ازین قسم خواهد بود
معاذ الله معاذ الله هر کس که این معامله بچشم خود بیند او تمام عمر این غم و الم را فراموش نخواهد کرد
الغرض درینجا مرا یک لطیفه یاد آمده است که درمیان حشر و نشر قیامت اگر جناب فاطمه علیها السلام
فی الواقعی در پیشگاه جناب احدیت برای ظلم و ستم امت داد خواه آمده طلب داد خود در عدالت
بارگاه الهی کند در آنوقت جناب قدس الهی بکدام وضع و بچه صورت انصاف خواهد کرد و داد
خواهد داد و حال امت چگونه بوده باشد اما یقین است که آن روز حق سبحانه تعالی اختیار وعده
وعید در دست آنجناب دهد تا در عوض خون ناحق جگر گوشه گان خویش هر چه خواهد بکند
از آنجا که او جگر گوشه شافع محشر است یقین نزد ما همین که آنجناب شفاعت امت گنهگار پدر بزرگوار
خود فرماید و همه ما را ممنون منت خود سازد اللهم صل علیها و علی اولادها الکرام القصه بعد از آن
از مکان مذکور بعد فاتحه از آنجا برآمده تا بدریای موسی بیرون دروازه چادرگهات درمیان
آب دریای موسی مذکور علم مبارک را از نیزه برآورده غسل داده در کشتی نهاده بالای حوضه
فیل برداشته الوداع خوانان بمکان خود از بیرون شهر بمکان معمولی میبرند بنصف اللیل علم
داخل مکان خود میشود و بروز چهلم دیگل مرثیه خوانی مینمایند و سال تمام معمول است که علم مبارک را
بغیر نیزه در کشتی بروز پنجشنبه بوقت شب از شام تا یکپاس شب میدارند مرادمندان نذر و نیاز می آرند

و زیارت میکنند تمام سال همین طور رسم زیارت علم مسطور است که او را تبرک عظیمه بلده میدانند
و فی الواقع چنین است این سواری علم مذکور روز شهادت و سواری نعل صاحب شب دهم در هفت
اقلیم جای دیگر نیست در میان بلده حیدرآباد صانها الله عن الفتن والفساد مردم هفت کشور
حاضراند و قایل اینمعنی هستند که هیچ ملک و کشور بنظر بانه آمده در تاریخ تزوک قطبشاهیه مسطور مرقوم
است که این علم مبارک در عهد سلطان عبدالله قطب شاه در قلعه گولکنده حسب الحکم حیات بانو صاحبه
مادر سلطان مذکور استاده میکردند و بعد ازان حیدر نام شخصی از ملازمان بادشاهی معمور بخدمت
علم مبارک مدتی بود که تا سالهای سال علاوه حیدر مشهور بوده اما درین زمان علم بی بی مشهور است
و از سرکار جاگیر و نوبت برای اخراجات مقرر شده و حضور پرنور دام اقباله خود بدولت اکثر بطواف
و زیارت تشریف شریف آورده اند و مکانیکه علم مبارک استاده میکنند بناری جمال صاحب عظمت جنگ
وکیل ظفر الدوله و ابهار الملک است و نیز مکان قدم رسول و پنجه شاه در بلده از محدثات اوست
سهنه بوقت قریب مغرب علاوه بتیمان که روبروی دروازه دبیرپوره بلده است بجلوس
تمام بر میدارند صورت جلوس سواری آن اینکه ضریح مبارک چهار پهلوی از چوب را پارچه سفید
باریک پیچیده که اندرونش بالای تخته چوبی دو تبر طرح کرده اند و بالای همه چادرهای گل در آویخته
زیر شامیانه کلان مردم بر میدارند هزارها اشراف و نجبا سینه زنان در جلو میباشند و بالای
دو اسب تیز رفتار دو جامه و دو دستار خون افشان برانداخته پیش پیش می برند و در میان دو خونه
فیل نوحه خوانان نوحه میخوانند و علمها بدست بر میدارند که مطلع نوحه اینست مطلع آه جبین است
شاه شهیدان مه بسته بزنجیر چله بتیمان مه با جلوس نشان فیل و پلتن بار و غیره از دروازه
دبیرپوره مذکور بیرون دروازه چادرگهاٹ در دریای موسی برده ضریح مذکور را قریب بنصف
شب در آنجا رسیده بالای ریگ متصل آب دریا می نهند بوقت نهادن آن بر سر ریگ

برای

برای برداشتن ریگ از ضریح مذکور هنگامه عظیم میشود که اکثر مردم زخمی شده اند وحالا اکثر میشوند علاوه
اینکه معمول مستمره از قدیم الایام اینست یعنی هر کس مطلبی یا مدعای که داشته باشد برای حصول آن
یک آبخوره گلی همراه خود آورده مطلب خویش در دل خود تصور نموده و ریگ از زیر ضریح اول
برداشته در آبخوره انداخته تمام سال در خانه خود بدارد یقین است که در تمام سال مراد دل خود
میرسد بعد حصول مراد کونڈه شیر برنج یا از اقسام شیرینی در آنجا برده فاتحه داده بمردم میخورانند
لهذا برای برداشتن ریگ هر کس را اراده اینست که اول خود بردارد هر گاه هزار دو هزار کس چنین
اراده وسعی نمایند یقینا کشمکش میشود منجر بخانه جنگی میگردد آن شب خوب نظر کنند که از چادر گهاٹ
تا پل نو در دریای مذکور همه جا کونڈه های انواع واقسام نعمت الهی است و روشنی شمع بیشمار بنظر
می آیند و خلقت خدا هزارها مردم میخورند الغرض بعد فاتحه تختهای ضریح را که از هنگامه دست
رسانیدن مردم برای بوسه تعظیم چهار پارچه اش جدا میشوند غسل داده برداشته الوداع خوانان
بمکان خود میبرند بدین طور

الوداع والوداع شاه شهیدان الوداع		ای حسین ابن علی دو جگ کے سلطان الوداع

این علاوه هم از وقت قطب شاهیه است در این علاوه غیر از عورات پرده نشین عصمت وعفت
هیچکس مرد از اولاد باقی نیست سرانجام سواری روشنی وغیره همه جلوس از حضور پر نور می آید وخود
بدولت واقبال ملاحظه میفرمایند که از زیر دولتخانه قدیم می برند هزارها هجوم خلایق و از سرکار
دولتمدار روشنی از غره محرم تا فاتحه چهلم میرسد و نذر ونیاز سوای دو صد روپیه معمولی عشره محرم
عنایت میگردد واز نزد امرا و دیوانی و مهاراجه بهادر نذر ونیاز و روشنی وغیره هم میرسد واین
ضریح که بعلاوه بیتیان مشهور است موسوم بنام بیتیان حضرت مسلم علیه السلام از وقت سلاطین
قطب شاهیه است معهذا الطرف دروازه علی آباد نیز مجمع هزارها مردم برای دیدن علمها و

تعزیه های آن سمت که بهون طرف برده سرد میکنند خلقت خدا علاوه تیمان را دیده بعده بهون
جانب سپرد میکنند از شاه علی بنده تا دروازه علی آباد مذکور اندرون شهر انچیکه علمها و تعزیه ها و براق ها
در آن محله ها استاده میکنند بعد روز شهادت بهون طرف بیرون شهر بمسافت یک کروه برابر است
که مملو از خلایق و روشنی بیشمار و مهتابهای آتشبازی بسیار است برده در چاه کلان متصل باغ حضرت
قدسیه عمده بیگم صاحبه مغفوره والده حضرت غفرانمآب سرد میکنند سوای خلقت ساکن آن سمت
و اهل تعزیه ها که هزاران هزار میباشند و جای دیگر نمیروند بسیار خلق الله از سیر مجمعه پل قدیم که مجمع
عالم هزارها مردم اناث و ذکور است فراغت یافته زیارت علاوه تیمان کرده یکپاس اول شب
بسمت دروازه علی آباد مذکور می آیند و تا یک پاس شب باقی مانده بمکان های خویش میروند
البته از دو صد تعزیه ها وغیره کم نخواهد بود اما بطرف دروازه تالاب میر جمله برای دیدن علمهای امام باره
که بیرون شهر متصل عیدگاه کهنه است کثرت خلایق بسیار میشود از حضور پر نور جاگیر چهار هزار
روپیه برای اخراجات آن مکان مقرر و جاریست و قریب پنجهزار شمع در هر بار روشنی بمصرف
میرسد حضور پر نور خود تشریف آورده ملاحظه میفرمایند از دو صد علم خورد و بزرگ کم نیستند
و فتیکه قلعه سماهیه فتح شد علمهای آنجا در ضبطی سرکار در آمد بحسب الاستدعای رحمان یار خان
عفت شاه مهراج ثانی که سابق در عالم دنیاداری داروغه هرکاره های سرکار بود امام باره با حداث
آمده جاگیر چهار هزار روپیه در عهد حضرت غفرانمآب بسعی ارسطو جاه مقرر شد که در اخراجات محرم
صرف نمایند تا حال بحال و برقرار و جاریست اگرچه علمها و تعزیه ها و براقها همه روز شهادت
بطرف دروازه پل قدیم برده در رود موسی سرد میکنند و دفن مینمایند و هر تعزیه بجلوس
و تکلف تمام میبرند و خلقت خدا قریب لک شصت هزار آدم از چهار مینار تا دریای مذکور بالای
عمارات و بالاخانه ها و دکاکین بازار و اکثر سوار فیلان و اسپان و بسیاری پیاده بپای خویش

وعابدین بالای عماریها و حوضه های فیلان سوار شده در دریای موسی خیمه ها داده می بنند و تا مغرب
می نشینند اما تا نصف شب بلکه تمام شب تا صبح ارباب سبیل ها در دریا با روشنی بسیار میباشند و کل دریا
مملو از آدمیان میباشند منقبت ها میخوانند و روشنی ها میکنند و علم سرطوغ تعلیم یلهیر معه فقرا سبیل خود
از خانه خویش قریب سه پهر شب گذشته قدم بقدم در روشنی بسیار بدریای مذکور میرسد ولیکن
در هر جا نظر کنند همین طور مجمعه ها خلایق جلوه گر است و قدرت خدا بنظر می آید معهذا اگلهای
حسینی علم علی الصباح روز شهادت در کشتیها نهاده روز شهادت از مکان خود که نزدیک از دروازه
پل قدیم است قدم بقدم هزارها خلایق میبرند بسبب هجوم هزارها خلایق و غلطیدن مرادمندان بر رو
بالای زمین در گل و لاکه سقه ها صدها مشک بخواهش مرادمندان برای سردی آب میپاشند
و گذرانیدن نذر و نیازها و سوراخ کنانیدن بگوش و بینی های طفلان قریب دو پهر روز بدریا
میبرند یک یک قدم از هجوم مردم برداشتن مشکل میگردد و گذاشتن نیز بدقت میسر میشود پس گلها
در رود موسی دفن کرده بعد فاتحه قریب سه پهر روز برمیگردند و وقت مراجعت الوداع
میخوانند معمول همه هاست معهذا تکلفات روشنی وغیره و آرایش و سرایش مکانهای عاشورخانه ها
بسیار جاهاست خصوص در چند مکان نهایت تر است چنانچه در مکان راجه راو رنبها جیونت
بهادر که تمام سال بعد دفن کردن تعزیه بروز شهادت از روز چهلم تیاری تعزیه نو تمام سال
میشود دو هزار روپیه در خرچ تیاری ذات تعزیه بمصرف میرسد و هر روز روشنی یک هزار روپیه
در روشنی ده شب ده هزار روپیه خرچ میشود و در میان چمن ها و خیابان از سبزی گندم براق ها
و شیر و شترزه ها بصورت مختلف و اوضاع متنوع میکاشتند عجب خوشنما میگردد و روغن از گذرگاه
آب مانند آب باران بیرون بر می آید و غربا برای چراغ خانه خود ها میگیرند و دو شیر پرورده بهر دو
جانب تعزیه استاده حاضر میدارند و دیگر در جلوخانه راجه چندو لعل مهاراجه بهادر آرایش و پیرایش

از روشنی درختان ولایتی و قنادیل و شیشه آلات و روشنی و تخته بندی چراغان و هجوم خلق الله
برای دیدن ٹٹی های کارڈانک و روشنی وغیره و تصاویر بادشاهان وغیره بسیار و مهتابهائے
آتشبازی دمبدم و در عاشورخانهٔ حسین یاور جنگ عرض بیگی میر عالم مدار المهام سرکار که آئینه هائے
برابر قد آدم دو دو درعه در طول بلکه بعضے زیاده از ان ربع درعه که جمله دو دو درعه پاو بالا درعی و در عرض
از یک و نیم درعه کم نیستند مال یک لک روپیه از کوٹھی علی بیگ خان بهادر سوداگر خرید کرده در
عاشورخانه خود زینت داده و درختان ولایتی روشنی و آئینه ها و کارڈانک مکان را تکلفات تمام
نموده و بهر امیر ڈهبی ها تبرک از طاش و منیر الملک بهادر و راجه چندو لعل مهاراجه بهادر و فرزندان
ایشان ڈهبی های طاش باسامان مروارید داده رخصت مینمود بهرگاه در تمام شهر روشنی ها و تکلفات
عاشورخانه ها دیده چون بمکان حسین یاور جنگ می آییم چنان معلوم میشد که در پرستان آمده تماشا
مکانها و تکلفهای خوب می بینیم و دیگر کارڈانک در مکان سید صاحب و بخشو صاحب نبسه گان
میر محمد علی عزلت تخلص که بزرگے بود از خوبان روزگار با کمالات علمی مکان ایشان پیوسته بسر کوچه
ایرانی بر راسته کلان پنجه شاه است هرگاه در روشنی مهتاب آتشبازی به بینید چشمها تماشای آن
هم چشم روشنی کار نازک آن بنگرید و ساده کاری و نفاست مکان رستم زمان خان خلف
خانزمان خان مرحوم حال منیر الملک بهادر که صفائی مکان و فرش و روشنی و علمها و شیشه آلات
و مینا کاری ٹٹی ڈانک وغیره نفیس و دلچسپ نمیخواهد که از اینجا برخیزد و تکلفهای روشنی وغیره مکان
امین الملک و مکان ماه لقا بائی طوائف که برای استاد کردن علم ها همه تیار بها میکنند و ساده
کاری نقاشی و طرز عمارت سفیده کاری و نیل تعزیه جعفر علی کرمرد سپاهی ذی مقدور ملازم سرکار بود
و نیز طرز نادر از سر سوت برشته بصورت ضریح تیار میکنند که سبزی آن چشمها را خنکی می بخشد و
تکلفها و روشنی ها مینمایند و در محاذی مکان خود پیش تا دهم آئینه بندی میسازند درختان

راجه اوجاگر چند رای بهادر نادر العصر است و نیز تکلف روشنی وغیره و آئینه بندی آبدارخانه فرزندان شمس الامرا بهادر امیر کبیر در آبدارخانه راجه مینو لعل از شیشه آلات و آئینه بندی و روشنی خارج از ارقام قلم است سوای این دیگر در مکانها و راسته براسته و بازار ببازار در هر محله به محله خارج از قیاس و شمار است و جال کاری نازک تعزیه قدیم مکان حکیم صادق حسین خان المشهور به بنا صاحب که حالا محمد وجیه الدین حسین عرف داد امیان بنهایت نازکی و طلا کاری و نقش و نگار شجر و شاخسار گل غنچه برگ و بار و آیات و ابیات و صلواة بکنده کاری عجیب و غریب که میکنند نازکتر در تمام هند و دکن نادر الوقوع است در هیچ جا بنظر هیچکس نیامده اینچنین بسیار باتفاق رسیده الغرض تمامی اهل بلده در عشره محرم مصروف اخراجات بحساب اند و نقشهای الوان و اقسام بجلوه تازه می آرند و علی هذا القیاس در تیاری تکلفات سواری نخل صاحب از آفتابی ها و مشعلها هزاران هزار که خارج از قیاس بشری است بر می آرند و بطرزهای الوان و اقسام میسازند عقل در حیرت است و بی حساب هزارها مردم از پیر و جوان و اطفال همراه می دوند و احدی را اذیت نمیرسد محض تائید غیبی متصور چنانچه بارها بالقلم آمده سواد امروز هم شهر تمام هندو و مسلمان و بعضی اهل دهات مجموع تا ده روز لباس سبز میپوشند و بعضی سیاه و آنچه ها که آن را سیلی گویند بقیمت از دو فلوس تا ده ده روپیه و بست است روپیه زنها و مردهای ذی مقدور در حمایل می اندازند رنگارنگ با کار ریشم و مقیش زر کلابتون و درق ساده و دیگر با کار زرتاری خصوص در حضور پرنور و محلات و مرشدزاده ها و بعضی از امرا و اکثر طوائفان رقاص این رسم اگرچه خاص برای طفلان است که فقیر میشوند و سیلیها در حمایل می اندازند اما در یتولا برای پیر و جوان و شیخ نود ساله جاریست و شربت از قند و نبات و شکر سفید با گلاب جابجا نزد ذی مقدوران و نزد غربا از شکر سرخ و قند سرخ در هر مکان و عاشورخانه و در سبیلهای آبدارخانه ها تیار و حاضر که با آرزوی تمام میخورانند و طعام نیز بهمین طور

الغرض تکلفات محرم الحرام قسمیکه در بلده حیدرآباد میشود در هیچ اقلیم نیست امینعا مله بدون دیدن چشم خود دل را تسکین نمی بخشد اما روضه خوانی در همه جاست علی الخصوص در مکان علی یاور خان اقبال تخلص که مشهور بمیرزا مهدی بودند که بنسبه مرشد قلی خان بنگالی عالیخاندان در هیچ بلاد و امصار مانند ایشان درین کمال روضه خوانی و واقعه خوانی و بیان احوال امام شهید معصوم امام حسین علیه الصلواة والسلام بنظر احدی نه آمده هرگاه بالای منبر بر آمده فاتحه میخواندند خلقت خدا از هندو و مسلمان هزارها مردم را بتغیر بیان احوال بسیار رقت عظیم دست میداد میخواستند که خودها را از دست خویش هلاک کنند تا به بیان چه رسد بیانش را بیان طاقت لسان و فصاحت بیان از هزاران هزار بلکه خارج از بیان و اظهار بوده قوت بیانیه و انداز کلام سلک در شاهوار فرد فرید منتخب روزگار بوده تمامی خاصان بلده از امیر و فقیر مسلمان و هنود و همه ها در عاشورخانه اش حاضر میبودند و در ایام دیگر غیر از عشره محرم در هر لفظ به یمعمول مقرری مجمع کثیر خلایق میگردید چون خان موصوف به بهشت برین خرامید سه لک و شصت و شش هزار ابیات از نوحه و واقعات و خطبه و رباعیات و قصاید غرا و منقبت ها طبع زاد خویش گذاشت چنانچه رباعی یکی از ان اینست رباعی

علی آن جسم نبی حفظ خدا جامه او ⁂ ماه از ازل تا به ابد آمده هنگامه او ⁂ در نجابت چه نویسد صفت او مهدی ⁂ بخدا میرسد از لوح عرش نسب نامه او

ولہ رباعی

با علی مهدی چه گوید صفت اسپ ترا	پس همین در صفت او دست بارض و سما
بفلک رفتن او همچو دعای نبوی	بزمین آمدنش آمده چون وحی خدا

قصیده در نعت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم

در منقبت

و در منقبت جناب ولایت پناه صلواة الله و سلامه علیه

چنان نور جوشید از خامهٔ من
نقط در و هر سطر سلک گهر شد
که لاله دوات و کاغذ از گل
که نقط است از بهر آن پیشوائی
بگفتم چه باشد نشان دهٔ تمامش
که از نور آن جا بجا جمله زر شد
ضیای قمر شد لقای خضر شد
که این راه نعت شهی هست کز حق
ز شیرینی گفتگویش چه گویم
سر بند بندم بکف نیشکر شد
ز چشم و زبان و قد و رنگ رویش
که در بوته سبز چرخ مقرنس
برای چه چشم و چراغ ملایک
درو جمع هر رشته تار نظر شد
که بر طور قرب خدا رب ارنی
رسد چون نگاه دلم سوی رویش
خدا خیر خواهش فلک بارگاهش
که زنده است شتم اول شب سحر شد
چو دیدم چنین طرز گوهر نثاری
ز نرگس قلم زیر مشتم قمر شد
که در بندگی مینماید خدائی
تو بنما نفاسش بیان کن کلامش
ز روی محمد ز موی محمد
صفائی سحر شد وفائی لبشر شد
بروح الامین در طواف حریمش
که از شهد شان رقوم سطورش
شده نرگس و سوسن و سرو و گل را
بصبح ازل چون بجنبت خبر شد
ز تاثیر اکسیر فیض نگاهش
ز شمع حریمش منور نگردد
بکویش بود شمعدان چشم موسی
چه شد مسند الن ترانی خبر شد
بگویم که ایدل نمازت ادا کن
ملایک سپاهش جهان خاک راهش
ورق مهر شد تا سطر شعاع و
بگفتم بدل عزم بیج که دارے
بگفتا بآن شیوهٔ ره نمائی
خدا مادح او بشام و سحر شد
همین خواند مطلع که مانند خورشید
ز خوی محمد ز کوی محمد
خبردار ایدل ادب پیشه ات کن
بمانند پرکار پا از سر شد
قلم یک قلم بلکه انگشتها هم
بر خلقت فاخر آفرینش
ندانی تو احوال خورشید اعظم
وجودش ز خلقتش قرص زر شد
چو بینی در آن شمع جای فتیله
بود شمع آن نور پاک جبینش
پس از یاد گیسوی مشکینه او
شب عید بگذشت و وقت سحر شد
بصد دوستداری بی پایداری

بوقت سواری بشام و سحر شد
سحر شد قمر شد نظر شد ضرر شد
زبان سوسن و سرو قد گوش زنبق
چه حیدر که از صولت حیدریش
عدم هستی و خار گل خشک تر شد
گر قهر و لطف جناب پیمبر
چو شد نقش پایش بدوش پیمبر
ز تصویر و از خط و از قد و مویش
سپهر و زمین و جنان و سقر شد
فلک چار دیوار و کرسیش زینه
و میکال و غلمان کروبیان هم
سلیمان مور و عصا کش کلیم و
سقر ز بقراطی آن مقر شد
که بهرش نصیری و هر این گواهی
بپیشش نشاده همه غیر خاتم
که ناگاه عرضی اقبال آمد
که من بعد این بیت خواهد خبر شد
اگر تیغ بارد به مهدی چه پروا
بعرض شه هر دو من میرسانم

از و صبح و شام و ولی و عدو را
گهر شد حجر شد ثمر شد اثر شد
سراپای سایش باغ الهی
بر احباب خاص وی از لطف عاشر
خوش و حی حال رخش بدر کامل
سر و دست و دوشش چو تیغ و سپر شد
بر آمد صدای ز مهر نبوت
ز فرق و ز پا و ز لطف و ز قهرش
به تیاری روضهٔ همیناش
همه صحن آن لامکان عرش داور شد
سقوفش باینها همه خاکروبی
مسیحاست دربان و سقه سکندر
بود تخت آن خانه عرش الهی
که او را خدای باین کر و فر شد
به پهلوش نشسته آن شاه عالم
بعرض حضور و سلطان عالم
بود جوهر عرض ام با پیمبر
که حفظ شما از ابلیس سپر شد
غلامی که مملوک فرزند باشد

بهار و براری و نخل و دعا را
رخش گل لبش غنچه و چشم نرگس
چه باغ آن که در آن سجید معتبر شد
ضرر نفع و بد خوب بتضییع رحمت
تنش مهر شامل بهر علم عامل
همین نقش باشد نگین دلم را
که الحمد لله سند معتبر شد
گلستان و ریحان و شمشاد و سنبل
بزیبائی قدرت کردگاری
ز روح القدس تا بسرافیل و جبرائیل
در آن صحن خانه ز جاروب پر شد
خضر باغبانش اگر دید یوسف
بر آن تخت بنشست آن بادشاهی
به پیشش گرفته چه نوح و آدم
چه یکجا ملاقات شمس و قمر شد
که بشنید فیه این هر دو مصرع
که من بنده صاحب ذوالفقارم
ز بعد قدمبوس سجدات و کرنش
تواند مصاحب سجد و پدر شد

رسانید

رسانید در زندگی مہدیش را | بصبح نجف با ہمہ اہل بیتش
بکرب و بلا از تنش قطع سر شد | بحق امامی کہ ناحق حبیب ان

منقبت در شان جناب شاہ خراسان علی ابن موسی رضا علیہ الصلوٰۃ والسلام

کنم چو بند امام ضامن ز انور دیدہ چراغ روشن
رسد ز تار نگہ فتیلہ چکید ز بادام چشم روغن

زہی امامی خدا کلامی حق احترامی نبی مقامی
کہ نام نامی علی وجہ بر رضای او رضای ذوالمنن

کند سراپاش را سراپا چو ختم مرسل ز پردۂ دل
ز چشم زہرہ و شاہ مردان خدا فرستادہ تار و سوزن

ز زور احکام محکم او ز شوق تاکید اسلام اوہا
ز ضبط فرمان اقوم او شود شکل بوجہ احسن

ز تاب دود و ز دود ابر و ز ابر قطرہ ز قطرہ گوہر
گہر ز دریا شجر ز غبرا ثمر ز گلہا طلا ز آہن

بود ضیایش شعاع ایش نشان پایش دریر النیر
ہمہ تجلی بخود مجلی بخلد ماوی لبوش مامن

برای ترتیب مسند او دہند خیاط لطف حق را
سپہر اطلس سفینش انجم خضر کلافہ مسیح سوزن

ز بہار فی ولن ترانی سوال کافی جواب شافی
ز دیدن او نبود مطلب کہ نیست بر او مجال دیدن

ز دیدن اوست دیدن او کہ دیدۂ اوست دیدۂ او
ز آن جہت وجہی الذی است وجہش بوجہ احسن

ولی چو او ہم درست او را بگو معنی ز عین صورت
بہیچ صورت کسی ندارد بعین انصاف چشم دیدن

ز عکس رویش تماشہ ہویش ز چشم خوب و ز گفتگویش
پدید شد گل رسید سنبل شگفتہ نرگس دمید سوسن

بفوج اعدا چو او مقابل شود ہمہ جا تمام باشند
اگرچہ سام و گرچہ رستم اگر نریمان و گر تہمتن

ز دہشت او ز وحشت او ز سطوت او ز ہیبت او ہا
شود از ایشان جدا ز میدان توان و طاقت بزیر جوشن

بغیر تیر و بغیر تیغ و بغیر رمح و بغیر خنجر
توان ز دست و روان ز پا ها واوج از جسم و سر گردن

برای نعلین هر دو پا‌ی سپهر بجای عرش جایش
بکارگاه همین سازی هنرطرازان خلد مسکن

ز روی ولدان ز حسن غلمان ز موی حوران ز چشم رضوان
کشند چرم و خزند مخمل برند تار و کشند سوزن ها

عرض فروشند خبر نموشند برون خزوشند جواب جوشند
صفا ز جوهر جواهر از کان گهر ز دریا طلا ز معدن

سوا تقیّش معاینش ز نفع و نقصان مهر و کینش
زعز و خواری بخلد و نیران نشاده افصح فتاده الکن

بوصف اسپ سواری او بروی کاغذ چه گشت جولان
ازان قلم را سمند طبعم خطاب داده فرشته توسن

چه توسن است آن که چون سوارش علی است نام رسول خصلت
گهی براق است و گاه دلدل بپاس اسپین آن و ذو المن

بشکل حیوان بعقل انسان باصل رضوان بحسن غلمان
بحال چون گل بهال بلبل بپای سنبل بگوش سوسن

رسیدن او پریدن او دویدن او تپیدن او ❊
ز ابر اکثر ز باد برتر ز رعد بهتر ز برق احسن

خدا ثنا یا نبی عطا یا علی رضا یا حسین منا یا
تو لی که بخود فرش گوید سپهر ششم خدای ذو المن

رضای احمد رضیه تو سخای ممند سخیه تو ها
عطای سعید عطیه تو خطای بجد رد یه من

تو تاجدار تو شهسوار چو ذات باری بفیض جاری
ز طول عجز و ز عرض حسرت ضرست و تنگی نزاست امن

تو مثل حیدر جهان پناهی بحال اقبال کن نگاهی
بده بدرگاه خویش راهی بزندگانی بوجه احسن

طبع زاد خان موصوف خارج از ارقام است آنچه که سر رشته یاد داشت بقلم آورد دریای عمان گنج پایان را کدام کس پیمایش تواند کرد که بتاریخ شانزدهم ماه رجب المرجب سنه یکهزار و دو صد و سی و سه هجری بوقوع آمده جنازه آنحضرت بر طبق خواهش او همراه صندل مبارک جناب امیر المومنین علیه الصلواة والسلام به دامن کوه شریف متصل مقبره وزیر خان مدفون کردند الغرض بعد رحلت خان اقبال مذکور مهدی یاور خان فرزند کلان خان مرحوم یک سال متجلف تمام تعزیه داری نموده مشهور گشته در عین شباب در سنه ۱۲۳۴ هجری ودیعت حیات فرمود که خلایق را افسوس است امّا درین ایّام

که سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و هشت هجری است عهدی ضامن خان بهادر المشهور به ضامن حسین
فرزند دومی خان اقبال آن طلاقت لسان و فصاحت بیان آب رنگ تازه بر روی کار آورده
تعزیه داری و خوانندگی و بیان احوال العمل می آرد که هیچ فرق با لهجه و بیان پدر ذیقدر خود مرحوم
نیست و نزد همه استادان قدیم قائل شده دم انا ولا غیری میزنند و در تمام بلده حیدرآباد
همه مقلد انجاندان اند هر جا که باشند لیکن امیران ریاست قدردانی که میکنند و بسلوک پیش
می آیند خان موصوف همه خرج حسنات ایام عشره محرم بذات نیابت چه بکار خود صرف نه میکنند
مرثیه خوانی در بلده سابق در وقت رونق افزای حضور لقلعه بیدر تا رحلت ارسطو جاه بکمال
زور و شور جماعتها بود که در حضور پر نور هفده جماعت مرثیه خوانان تیار میگردید و داروغه اینها
نوازش علیخان رشید التخلص بودند و خود بدولت و اقبال پیش از محرم سماعت میفرمودند و متوجه
داشتن طرح ها بالای هر مرثیه که بزبان اهل هند سوز میگویند میگشتند و در عشره محرم الحرام ده شب
می شنیدند و گریه ها میکردند و انعامها میدادند و نیز اعظم الامرا نهایت شوق بود و جماعتها تیار
میکنانیدند که اهل مرثیه یعنی مرثیه خوانان اکثر در شب تا بوقت مشق و ربط دیگران یکدیگر مخفی بمحله
جماعتهای دیگران رفته شنیده طرحی که پسند آمده یاد کرده بر سر مرثیه خود داشته در محفل و مجلس
میخواندند لهذا اکثر خانه جنگی شده است هرگاه شوق مرثیه به حضور پر نور و مدار المهام سرکار
چنان بظهور آمد امیران سرکار و اعزه روزگار مجموع در تیاری جماعتها و خوانانیدن مرثیه نوحه
کار از شعرای دهلی و لکهنو می آوردند و حیدرآباد میطلبیدند و میگرفتند چگونه مشغول نخواهند بود
چنانچه جماعتهای ظفر الدوله احتشام جنگ مثل میر دنگو و میر داؤد و سهگن خان دهلوی وغیره که
بکمال لطف میخواندند و جماعتهای ارسطو جاه هفده جماعت و بست جماعت های حضور که لبه نوازش
علیخان بتحویل حکیم حمایت الله خان شدند و دیگر جماعتهای شهیار الملک به تیاری علیخان و مهر علیخان

کسی که از این فن بودند میشدند برای هر هر امیر دو دو جماعت و چهار چهار نیز مقرر بودند و در هر جماعت چهار پنج کس هادی یعنی مرثیه خوان و چهار کس جوابی جواب خوان می بودند و تکلفها مینمودند یعنی در هر ڈنگل که جماعتها میرفتند قنادیل برقی برای هر هر جماعت علیحده علیحده مقرر بود و آتشبازی نیز در رستهٔ ڈنگل میسوختند تا معلوم شود که جماعت در ڈنگل آمده و همراه هر هر جماعت از پنجاه و شصت کس جوانان سپاهی کم نمی بودند چراکه بالای بارینی بوقت خواندن بر تقدیم و تاخیر قضیه و خانه جنگی میشود اگر کسی پیش بیش وقت خود بخوانند و ڈنگلها همه بوقت شب میشدند بکمال آرایش و پیرایش مجلس و مکان و پنج قهوه پاشیر و فوفل و پان یعنی الایچی و سپاری و لوازمه آن و طعام لذیذ علی العموم بود و دیولا اهل هند که درینجا آمده اند از چند سال معامله را چه قدر آسان نموده که در خانه هر کس دو کس میروند مثلا دو کس مرثیه خوان و یک کس جوابی ایشان مرثیه ها در بغل وارد مجلس ڈنگل میشوند سلام علیکم و علیکم السلام پس در مجلس نشسته مرثیه میخوانند و از دست خود اشاره ها میکنند و عاجزانه التماس مینمایند و فاتحه میخوانند ما بخیر و شما والسلام نه آمدن جماعت معلوم میشود و نه رفتن اینها نظر می آید سابق هر هر مجلس ڈنگل بوقت شب میکردند در روشنی بسیار میکردند و طعام لذیذ میخورانیدند شهرهٔ تمام میگردید والحال هر ڈنگل بروز روشن که میشود خبر به محلهٔ دیگر نمیرسد هیچ لطف ندارد و سهند درین ایام میر خلیل اینها مرزا عباس صاحب لکهنوی اند که از مهاراجه بهادر چهار صد روپیه ماهوار ذات دارند در عشرهٔ محرم دو سه شب چند سوز در محفل بهادر نامدار میخوانند و قریب بیست جماعت دیگر نیز همراه ایشان نوکر مهاراجه بهادر اند هر شب در عشرهٔ محرم معمول خواندن مرثیه روبرو مهاراجه بهادر دارند و انعام می یابند درین جماعتها سندی و دکنی هم شریک یکدیگر اند و مرزای مذکور هر گاه سوز میخوانند چنان معلوم میشود که قوال استاد وقت کبت یا دهرپت استادان پیشین میسرایند که کامل فن خود است الا درکا خبر و حسن صوت درباره اهل هند مصروف چنانچه از اولاد

که تا این ایام آمده که در سرکار فاقه صاحب پیدا نشده

بنجاره الد

شجاع الدوله حاکم لکهنو نیز دو سه شخص بدرماهه یکهزار روپیه پانصد روپیه نزد مهاراجه بهادر یاسته والی
الشان نوکر و حاضر اند پسر فقیر محمد تنها خوب میخواند که مشهور تر شده و سنور علی بوهره ممتاز عصر خود نیز
است به لکهنو هم رفته مرثیه خوانی کرده آمده همه ها در آنجا پسند کرده فائده برداشت و دیگر جا ها نیز
مثل چیناپتن وغیره نام کرده فائده ها یافته آمده میر تهور علی لکهنوی و فضل علی حیدرآبادی نیز
بقبولیت در آمده است و مرزا عارف بیگ لکهنوی و میر روشن علی دکنی حیدرآبادی و دیگران نیز
از منتخبان عصر اند و سوای جماعتهای شوقین وغیره که بشوق خویش میخوانند مجموع در بلده از یکصد
جماعت کم نخواهند بود لیکن در عاشورخانه بادشاهی بطور سابق دنگل بوقت شب با طعام لذیذ
و قهوه و لوازمه آن میشود رقعه ها بدستور سابق میفرستند و همه جماعتها موعود میشوند و از امرای
عصر این مقدمه متروک است و اگر هست بسیار کم سابق هر جا که دنگل میشد رقعه های دعوت
بخانه های همه مرثیه خوان با نشان فیل و جلوس تاشه مرفه و شامیانه بالای کشتی رقعه ها کرده همراه
و خانه بخانه میرسانیدند و در دیولا یک جوان دو جوان رقعه ها برداشته به جماعتها میرسانند
مهینه اوسال تمام توجیهی و تاریخها مقرر اند که مرثیه خوانی میشود مثلا دهم در سه ماه در عاشورخانه
آقا فدا و بالای شاه علی بنده دریچه کلان که در دیولا میر باقر علی ذاکر اولاد آقا فدا موجود
اند بحال خوبی و درستی روشنی متکلف تمام تیاری عاشورخانه مینمایند و توکل بر خدای کریم دارد
مرد است و آن عاشورخانه و علم از وقت قطب شاهیه است و چاه کلان نیز متصل عاشورخانه در سنه
یکهزار نود و یک هجری باحداث در آمده و در عاشورخانه علم کلان ده روز نوبت نشانیده بر روز
شهادت و شب گشت به روشنی بسیار بدریای موسی میبرد و خرچ بسیار میکنند از توکل دیگر تاریخها
در تمام ماه برای مجلس تعزیه داری بمردمان هندی و دکنی در بلده و بیرون بلده مقرر اند که مجلس میشود
خصوص بیست و یکم در مکان مرزا عباس مذکور بدرستی تمام میشود غرض جهان از تعزیه داری امام مظلوم

شهید علیه السلام خالی نیست همه روز تازه است و این عهد در ماه رمضان المبارک بتاریخ بست و یکم
بوقت شب ضریح مبارک جناب مرتضوی علیه السلام بالای شتر برآورده تا پنجه شاه و قدم رسول میبرند
هزارها مردم خلقت خدا از خانه ملا صفی که بانی مبانی ضریح بوده تا پنجه شاه سینه زنان از کمان ایلچی
بیگ و دسته الوا چوک هزارها بجا و شمع ها که اگر ریگ صحرا بر سر خلایق اندازند بر زمین نخواهد افتاد
نفر پیکان منقبت خوانان همراه شتر ضریح مبارک که همه پر از سهره های گل میباشد میروند هرگاه
بر دروازه پنجه شاه میرسند فاتحه خوانده برگشته بمکان می آیند روشنی و تکلفات و جلوس
معتد بها از حضور پرنور و دیوانی و از امیران سرکار میرسد علمهای محرم نیز در خانه ملا صفی تا چهلم
استاده میباشند و بروز چهلم برداشته از خانه تا کمان ایلچی بیگ می آرند و باز برگشته بخانه برده
سرد میکنند و بسیار ندا اما در عاشورخانه اعتصام الملک بهادر عرض بیگی حضور بتکلف روضه خوانی
و طعام لذیذ و نذر و نیاز لسادات و زوار و حجاج وغیره و گریه و زاری در عشره محرم بسیار است
و خود بهادر معز بنهایت درد و در غم و الم میباشند بحیثیتی که در دل بهادر موصوف بنظر آمده دیگر
بطور آوردن و آمدن معلوم هزارها تعزیه خانه در بلده اند اما عاشورخانه بادشاهی که ذکرش سابق
گذشت یکهای عصر و مکان عجیب و غریب است بروز چهلم جناب امام علیه السلام در آنجا عشره محرم
تازه میشود و روشنی بتکلف میکنند و سواری علمها از جابجا می آیند و گل خوب بنا مینند از تمامی
جماعتهای بلده روضه خوانی و مرثیه خوانی میگردد و دیگهای طعام لذیذ بریانی و متعفر با شکرنان
و قلیه و شیر برنج شیرین با گلاب حسب الحکم حضور پرنور از باورچیخانه های سرکار دولتمدار میرسد خلقت
خدا میخورد بقول شخصی ؎ ادیم زمین سفره عام اوست ✣ برین خوان یغما چه دشمن چه دوست
الغرض خاک حیدرآباد از ازل بمحبت آل رسول صلی الله علیه و آله وسلم مخلوط است پس دیگر
احوال عاشورخانه ها بسبب طول کلام بیان نکرده برهمین ذکر چند اکتفا نمود

خاتمه

خاتمه متضمن بر دو فصل فصل اول در ذکر ابتدای احوال ورود وکلای انگریزی در سرکار و ملازم شدن جمعیت انگریزی

درحینیکه بعد سفر ترچناپلی حضور پرنور حضرت غفران مآب مراجعت فرمودند و رکن الدوله مدار المهام سرکار
در سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و هفت هجری به چناپتن حسب الاستدعای سراج الدوله والاجاه رفته
تصفیه کلی با صاحبان انگریز کمپنی بعمل آورده جمعیت ایشان دو پلتن انگریزی ملازم سرکار گردید و کولنسدر
صاحب وکیل انگریزی باستصواب رکن الدوله از سعادت ملازمت مشرف گشت و تعلقات گنتور
سنه ۱۱۹۵ اولاً جنرل کلوڈ صاحب از طرف گورنمنٹ مدراس مامور سفارت گشته در سنه ۱۷۶۶ع و سنه ۱۱۸۰ه بعد فرمانفرمای حضرت غفران مآب نواب میر نظام علیخان
بهادر آصف جاه ثانی وارد حیدرآباد شد باستصواب لفضیه پیشکش راجمندری و چیکاکول و مرتضی نگر یعنی گنتور بنوع آمد ثانیاً بعد مراجعت
غفران مآب طاب ثراه از ترچناپلی علاقه ملک میسور بنابر اینکه سراج الدوله والاجاه حاکم مدراس و رکن الدوله مدار المهام سرکار عالی الفصال مقدمه باهمی
اوضاع حکام انگریزی و استحکام پذیرفتن روابط و یگانگی فیما بین سرکارین و لهذا از سرکار عالی و سرکار عظمت مدار کمپنی بهادر بطور آمد و رفت معاودت
وزارت مآب مذکور بصوب حیدرآباد همراه مستر اولی صاحب در سنه ۱۱۸۱ه و سنه ۱۷۶۶ع بطور سفارت حاضر دربار غفران مآب گردید و بحضور صاحب مذکور
مقدمات منفصل گشت و ازدیاد اتحاد و یکتادلی جانبین گشته بنابر آن بطور نذر جمعیت انگریزی ملازم سرکار گردید و ثالثاً از طرف گورنمنٹ مذکور در سنه ۱۱۹۳ه
مستر الند العبده سفارت رسیده حاضر دربار شد ولی معروضات شان موافق طبع عالی نیامده تحریک جاری داشتن مراسلات باهمی از جنرل گورنر صاحب
کلکته بعمل آورده فرمودند حسب منشاء سرکار بحکم از پارلیمنٹ تا رسیدن آن زمان رابطه بلاواسطه گورنمنٹ مدراس مراسلات از گورنر جنرل صاحب کلکته
تا الآن جاریست و واسطه گورنر مدراس از آن وقت بحکم پارلیمنٹ لندن بالکل موقوف گردید رابعاً مستر جانسن صاحب در سنه ۱۱۹۶ه [illegible]
مامور عهده سفارت از طرف ولیسرای بهادر کلکته برآسته گشته وارد بلده شد و در باغ شمشیر جنگ سفارت خانه انگریزی فرو کش گشته

مامور بکار بانده هم کوالند و صاحب سفیر انگریزی در کدامی کتاب بنظر نیامده ۱۲۹

حرره میر احمد علی موسوی

درعوض تنخواه جمعیت مذکور مقرر یافت بعد چندی وکیل مذکور رخصت حاصل نموده روانه مقام خود گردید
متعاقب او در سنه یکهزار و یکصد و نود و شش هجری بتاریخ دوم ربیع الثانی از طرف لارڈ منٹو بهادر
صاحب اختیار کلکته مستر جانسن وکیل با منشی میر محمد حسین علامه و منشی قمر الدین منت تخلص حاضر دربار
جهاندار گشته برای استحکام و انتظام امورات آنجا و یکتا دلی سرکارین در باغ شمشیر جنگ اعتقاد الدوله
بالای رود موسی که در بنولا کوٹھی انگریزی در همون باغ باحداث آمده مسکن و مقام وکلای انگریز بهادر
است فرود آمده بسعادت ملازمت مشرف گردیده تحایف بسیار از سرکار گورنر بهادر بحضور لامع النور گذرانیده
مورد الطاف گردیده و میر عالم بهادر بتجویز اعظم الامرا از سرکار بوکالت انگریز بهادر مقرر شده سوال و
جواب مینمودند بعد انقضای قریب دو سال در سنه یکهزار و یکصد و نود و نه هجری مع منشیان همراهی
خویش روانه کلکته گردیدند بعد او آخر ماه ربیع الثانی سنه یکهزار و دو صد هجری مستر جان کنوی
دلاور جنگ از کلکته حاضر دربار جهاندار گشت و میر ابو القاسم میر عالم بهادر را حکم شد که باستقبالش
رفته همراه خود آورد پس از آن بشرف آستان بوسی مشرف گردیده در باغ مذکور فرود آمده مورد الطاف
ماند چنانچه بوقت رونق افزائی حضرت غفران مآب بجنگ کهرله بر سر برهمنان پونا دلاور جنگ
مذکور همراه رکاب سعادت بود و پس از آن از طرف ٹیپو سلطان قطب الدین خان و محمد علیخان
مع تحایف بسیار آمده سوال و جواب خلاف مرضی مبارک نموده مورد عتاب گشته بے نیل مقصود
روانه گردید و مستر جان کنوی بسبب فدویت و حاضر بودن خود با جمعیت انگریزی برای مهم بر سر
ٹیپو سلطان بخطاب سرفراز شد و باز در عرصه یکسال روانه کلکته گشت پس از آن حاضر دربار شده
در باغ اعتقاد الدوله فرود آمده همراه رکاب سعادت تا بقلعه بیدر بوده از مقام کمهانه شکارگاه
حضور پرنور عرض گذرانیده برای تبدیل هوا رخصت حاصل نموده روانه بندر بمبئی گردید و از آنجا
بولایت خود رخصت هرگاه روانه ولایت گشت او آخر ماه ربیع الثانی سنه یکهزار و دو صد و هفت هجری

بر مقام

بعد روانه شدن مستر جانسن ... مستر ... صاحب باستقلال میر عالم بهادر ... مطابق سنه ۱۲۰۹ ... ملازمت حضرت ... سنه ۱۲۱۰ ... کلکته ... گردید پس از آن ... ۱۲۱۲

بمقام کمبهاته کرک پاترک حشمت جنگ حاضر دربار حضور پرنور شد و خریطه عرایض گورنر گذرانیده همراه
لشکر فیروزی ماند بعده رونق افزای حیدرآباد مدت قریب دوازده سال بکار محوله خویش معمور بود
چنانچه ذکرش متواتر بتحریر درآمد پس در جلوس و سریر آرای حضرت مغفرت منزل و دیوانی و مدار المهامی
میر عالم بهادر در سنه یکهزار و دوصد و بست هجری روانه کلکته بسبب امورات چند که سابق بقلم نیز آمده
شد و بالای جهاز قضا نموده و وقت وکالت حشمت جنگ و مدار المهامی ارسطوجاه چهار پلتن دیگر ملازم
سرکار شده ملک مفتوحه کرپه و سدهوت وغیره در عوض تنخواه جمعیت انگریزی مرحمت گشت چنانچه
سابق گذشت و منشی عزیز الله در سوال و جواب وکیل مذکور نزد ارسطوجاه حاضر میبود و قاضی محمد
عزیز الدین برکوتهی خزانه انگریزی معمور کار بوده و او بسیار مرد خداپرست چنانچه در بیولا پسر کلانش
محمد فخر الدین عرف نانامیان معمور خدمت موروثی است او هم در آدمیت و اخلاق مستثنی است
و شوق اسپان بسیار دارد و بعد روانه شدن حشمت جنگ در سنه یکهزار و دوصد و بست هجری
کپتن طامس سدنهم از ورود تا رخصت حاضر دربار گردیده چون در علم عربی و فارسی بهره وافر
داشت و در مزاج مبارک حضرت مغفرت منزل بنهایت رسوخ درآمد که اکثر بوقت ملازمت از نقل و
حکایت عجیب و غریب مزاج اقدس را تفریح می آورد چنانچه یکبار در خواصی عماری زر هم شرف اندوز
شد و منشی میران علی از طرف مشار الیه نزد میر عالم معمور سوال و جواب میبود و بعد دو نیم سال خود
بخود از خدمت تعذر نموده بولایت رفت اما بعد انتقال میر عالم بهادر او برای مختاری راجه
چندو لعل سعی بلیغ نموده بکار آورد و بعد روانه شدنش هنری رسل ثابت جنگ دویم محرم سنه ۱۲۲۵
یکهزار و دوصد و بست و پنج هجری از پونا وارد کوتهی مذکور شده بملازمت حضرت مغفرت منزل
شرف اندوز گردید اما ازبسکه موافقت با راجه چندو لعل مهاراجه بهادر بسیار نموده در هر مقدمه ایشان
سعی موفوره خلاف مرضی مبارک میکرد اکثر مورد عدم توجهات ماند بعد انقضای قریب دوازده سال

از مهاراجه بهادر فایده کلی بسیار بر داشته روانهٔ مقصود گشت چون خبر آمد آمد مسٹر مٹکاف صاحب رسید
و مشهور شد که مشار الیه از حرکات راجه مذکور که خلاف مرضی حضور پرنور است از طرف مهاراجه بهادر بے
سمه که ملاقات بالکلیه ترک شده باشد یعنی صاحب مسطور بباعث این حرکات کشیده خاطر است رسل صاحب
مذکور بپاس خاطر راجه مذکور خلاف آئین و دستور سرکار خویش تا رسیدن مسٹر مٹکاف صاحب مذکور در کوٹهی
انگریزی بمقام خود ماند و بوقت ملاقات مسٹر مٹکاف صاحب با مهاراجه بهادر بمکان بهادر مذکور بر ورود صاحبان
خود هم همراه صاحبان انگریز رفت و در تخلیه از طرف مهاراجه بهادر بسیار بسیار تصفیه دلی کنانیده
باز روانه کلکته گردید یعنی که خلاف آئین است و گاهی ملاقات معزول و منسوب بوقوع نه آمده
محض بپاس خاطر مهاراجه بهادر بعمل آورد که ممنون گردانید مهذا ورود و اخلاص با زبان صوبجنگ
منتظم الدوله مختار الملک مسٹر مٹکاف صاحب در سنه یکهزار و دو صد و سی و هشت هجری بوقوع آمده و
بموافقت مزاج مبارک حضرت مغفرت منزل قریب دو نیم سال معمور بوده خود بخود استعفای خدمت داده
روانه دهلی گشت گویند وقتیکه مشار الیه معمور خدمت وکالت حیدرآباد از صدر کلکته گشته وارد بلده
گردید برای عرض حضور پرنور حضرت مغفرت منزل نزد منیر الملک بهادر دیوان و مهاراجه بهادر پیشکار
مختار کار سرکار گفته فرستاد که من و پیشگاه بادشاه دیجاه دهلی اکبر بادشاه بسرفرازی خدمت
جلیل القدر وزارت معمور بوده در جناب والا حاضر شده ام میباید که ملازمت من بنسبت وکلای
دیگر با زیاد الطاف که معمول مستمره وزارت است بعمل آید مشار الیهما این عرض اقدس رسانیدند
ارشاد شد که شما چه جواب داده‌اید ایشان عرض کردند که جواب اینقدر منحصر بر ارشاد حضور پرنور است
فرمودند با وشان بگویند که هر چند شما بوزارت دهلی معمور بوده‌اید اما درینجا که بکار وکالت حاضر شده
از قسمیکه معمول ملازمت دیگر وکلای گذشته بوده است بدان موجب بظهور خواهد آمد چرا وزارت
را گذاشته (صدر کلکته) بوکالت راضی شده آمده اند از رسم مستمره قدیم زیاد نخواهد شد مهذا گویند هر گاه صاحبان

مسٹر مٹکاف

مٹکاف صاحب را از خدمت وزارت واگذرانیده بکار وکالت حیدرآباد مقرر ساختند مشار الیه بالهام
آورد که بزرگان ریاست چون احدی را بکاری عمده مقرر و معمور سفیر یابند و می بینند که او سرانجام آن
کار بدرستی داد پس او را بخدمت عمده تر معمور و ترقی میفرمایند نه اینکه بالعکس آن بعمل آرند صاحبان
صدر بسیار مسرور شده گفتند که شما از خدمت وکالت حیدرآباد ملول خاطر شده اند هرگز هرگز
آزرده نشوند که درین ایام در دستور العمل کونسل کمپنی انگریز بهادر خدمت وکالت حیدرآباد بالای
وزارت دهلی تفوق پذیرفته پس شما را از صدر بمرتبه بلند سفیر پسند لازم که شکریه این عطیه کبری و موهبت
عظمی بجا آورده روانه مقصد موفور السرور میشوند بعد الشان مارٹن صاحب بتاریخ چهاردهم صفر
سنه یکهزار و دوصد و چهل و یک هجری روز چهارشنبه بوکالت آمده باهمه نیکنامی بسر برده
در عرصه قریب سال روانه صدر کلکته گردید و بروز جلوس میمنت مانوس اعلیحضرت حضور پرنور
ادام الله اقباله حاضر دربار بوده تهنیت بجا آورد و پیش تا آمدن اسٹورٹ صاحب وکیل دیگر بانٹ
صاحب در کوٹهی بوده اجرای کار سرکار خویش مینمود تا معامله داد و ستد کوٹهی ولیم پالمر صاحب که
بالاتفاق سیٹه بنکٹی داس وغیره ساهوکاران و نذری پاره وغیره جاری بود و امیران و تعلقداران
سرکار را سر رشته اجرای کار میشد مٹکاف صاحب موقوف نمود و زر قرض کوٹهی قریب یک کروڑ روپیه
که بجانب مهاراجه بهادر واجب الادا بود آنرا سود موقوف کنانیده رقم واجبی که اصل نو و لک روپیه
را سالیانه هفت لک روپیه باقساط مقرر کرده عوض سالیانه پیشکش سرکار کول که هفت لک روپیه
سال بسال در سرکار رود ولهذا صاحبان انگریز داخل میکردند تا ادای زر مقروضه مهاراجه بهادر پیشکش
مذکور درآن نشان داده فیصله کنانید الغرض بتاریخ نوزدهم جمادی الاول سنه یکهزار و دوصد
و چهل و شش هجری میجر اسٹورٹ صاحب در عهد دیوانی منیر الملک بهادر و مختاری مهاراجه بهادر
وارد حیدرآباد گشته بسیار پر سوخ دل مطیع و منقاد حضور ماندند چنانچه پل نو جانب چادرگهاٹ

باستصواب میجر صاحب مذکور برطبق حکم حضور باحداث در آمد بعد ایشان وریئولا فریزر صاحب بہادر
در کوٹھی بکار وکالت حاضر اند و در حضور نہایت رسوخ دلی دارند و مورد الطاف بیشمار اند درین
زمان آنچہ یکہ اتحاد و محبت و یکجہتی و یکتا دلی فیمابین سرکار عالی و سرکار عظمت مدار کمپنی مرتسم
خاطرہاست در ہیچ دولت و ریاست و ممالکت و سلطنت ہرگز ہرگز بنسبت ہر دو سرکار ذوی الاقتدار
کنفس واحد جدائی ندارند و تمامی صاحبان انگریز و لتحا ناامید خویش دانسته در فدویت و جان
نثاری و خیر خواہی سر مو فرو گذاشت نمی نمایند ہر روز مدارج اخلاص و اتحاد یوماً فیوماً از طرفین باشتی
زاید است او تعالی شانہ ازین زیادہ تر گرداند کہ موجب رفاہ خلایق و باعث امن و امان رعایا
و برایا کہ ودایع و بدایع الہی اند ظاہر است و جمعیت انگریزی برطبق معمول بالای مقام تالاب
حسین ساگر فرود آمدہ بحکم حکم خداوند نعمت ہست کہ سرمو در اطاعت فرمانبرداری قصور نمیکنند
و فریزر صاحب نہایت دانای روزگار نیک طینت آل اندیش ذی اخلاق عمدہ فریہ منتخب زمانہ اند
دانند ایشان خیر خواہ سرکارین ظاہر ادیگری وار و سرکار نگردید و حضور پرنور را بدل توجہ بحال
ایشانست کہ مشہور آفاق گردیدہ اما ضیافت حضور پرنور اول حشمت جنگ کرک پاترک در عہد
حضرت غفران مآب شد و آنحضرت در کوٹھی کہ نو تیار شدہ بود و تحایف لایقہ بسیار گذرانیدہ تماشای
عجیب و غریب آتشبازی ولایتی بملاحظہ اقدس در آوردہ مورد الطاف گشت بعد ازان کپتان
سڈنم صاحب ضیافت حضرت مغفرت منزل مشرف گردید و تحایف بسیار ولایتی معہ عماری زردوزی آئینہ
جال دار و منزل گہی ولایتی با جوڑی اسپان تانگن بیکوی گران بہا و اسپان عربی بیش قیمت
و فیل بزرگ عماری لایق سواری خاص و دیگر اشیا بری و بحری ولایت بنظر انور در آوردہ
درجہ پذیرائی یافتہ مورد الطاف گشت من بعد آئبن صاحب بضیافت حضور پرنور آصفجاہ
رابع نواب ناصر الدولہ بہادر ادام اللہ اقبالہ بجا آوردہ تحایف بسیار گذرانید و تماشای عجیب و غریب

آتشبازی بانواع واقسام بملاحظہ اقدس درآوردہ مشمول عواطف گشت

ذکر عجائبات واحوال متفرقات عجائب

در عاشور خانہ وامام باڑہ طالب الدولہ بہادر حسن علیخان کوتوال بلدۂ حیدرآباد مغلی از ولایت ایران آمدہ کہ علم کلان سنگین بوزن یک پاو کہ با پنجاہ کس راست برداشتہ نمیشود و نہایت مرتفع برابر نیزۂ طویل را دفعتاً برداشتہ در کمر خود میگذارد بغیر استادہ دیگر و کمک دستہاے خود فقط ذات علم تنہا و گاہی بالای سینہ و گاہی بالای دوش خویش و گاہی بالای زنخ و گاہے کارد را پارچہ پیچیدہ در دندان خود گرفتہ علم را بالای تیغ کارد میگذارد بدون گرفتن از دست خویش یا بدست دیگری کہ علم سنگین تر باین بزرگی مانند پرکاہ استادہ میماند و بہر قسمیکہ و بہر جا مغل خواستہ باشد مغل خود باعجاب معجزامام علیہ السلام میخواند خلقت خدا در تعجب است کہ این چہ سر مولاست معہذا مغل مذکور فی الحقیقت قوی الجثہ زوردار و ہم نیست کہ از زور و قوت خود بہمودہ باشد مانند سائر الناس متوسط الجسامت است اما میگویند کہ از عالم طفلے مشق کردہ بمراد رسانیدہ است قابل دیدنی است ٭

ذکر الماس ناتراشیدہ

از جملہ عجائبات داخل شدن الماس یک پارچہ ناتراشیدہ بوزن شش تولہ پنجماشہ بخیتہ از تعلقہ جٹپول منعنافات صوبہ فرخندہ بنیاد حیدرآباد در سرکار دولتمدار آصفیہ نواب ناصرالدولہ بہادر ادام اللہ اقبالہ کیفیتش اینکہ الماس مذکور را در ایام سلف شخصے از قوم لقالان ساکن قصبہ جٹپول بہکان خود الماس مذکور را در شاخ گاو خویش داشتہ و یک فرد کیفیت الماس نوشتہ

و در آن شاخ نهاده در زیر خاک مدفون ساخت و بعد چندی قضا نمود چون قریب دوصد سال بر بیخ بگذشت و مکان مذکور کهنه شده در افتاد و باز دیگران در آنجا خانها از سر نو باحداث در آوردند شاید درهم برهم شده از جای خود بجای دیگر در افتاد و اتفاقاً در سنه یکهزار و دوصد و چهل و هشت هجری کلال قصبه مذکور که ظروف گلی میساخت روزی برای آوردن خاک میرفت آن شاخ گاو پیش را افتاده دیده برای کاویدن زمین برگرفت چون تفحص کرد دران شاخ سنگ خوبصورت یافت لیکن مانند سنگهای دیگر بی رونق بود اما جهت بازیگری دختر خرد خود که مربوط تر بود پسند کرده داد و دختر از ان سنگ در میزان بازیگری طفلان تخم های شریفه جمع کرده وزن مینمود و بازی میکرد و در آن ایام مادر دختر چیزی از قسم زیور برای دختر خود از دست زرگر تیار کنانیده بود روزی زرگر جهت گرفتن نقره بخانه کلال آمده و دید که آن دختر از ان سنگ بازی میکند دریافت که این سنگ الماس است روز دیگر کسی بخانه نمود چیزی از قسم شیرینی همراه آورده بدختر داده طلب سنگ نمود او بهم شده در حجره برده در میان طاقچه نهاد هرگاه مادرش آمد گفت که فلان زرگر شیرینی آورده مرا داده طلب این سنگ بسیار عاجزی میکند مادرش دانست که شاید برای وزن کردن نقره میخواهد آن سنگ را در جای مخفی نهاد چون بار دیگر زرگر آمده از دختر سنگ طلبید مادرش گفت که بابا آن سنگ خدا داند که دختر کجا انداخته معلوم نیست آنوقت زرگر بیقرار شده گفت که ای بی تو چه کار کردی آن سنگ الماس بود اگر میدادی من ترا از خاطر خواه میدادمی این مقدمه بسمع پدرش رسید چنان مقرر شد که هیچکس از ما افشار این راز نکنند و فیما بین برابر تقسیم نمایند پس آن را بهزار دقت بشکستند جانبی که حصه زرگر بود دو سه قطعه شد و دیگر حصه کلال سالم بوزن شش توله پنج ماشه پخته ماند و گرنه تمام و کمال یازده توله بود و زرگر آن پارچه ها آورده بدیگر زرگران یکی یکی بفروخت و این هیچ در شهر اشتهار یافته

بزمیندار آنجا خبر شد او زرگر را تنگ کردہ تمامی حال الماس دریافتہ از ہر دو کلال و زرگران بگرفت ہر گاہ بہ لچھمارا و تعلقدار سرکار این کیفیت رسید او مہاراجہ بہادر را اطلاع داد بہادر مذکور لچھمارا و را با محمد قمر الدین خان جمعدار مندو زنی تعلقدار نلکنڈہ نزد زمیندار فرستادہ طلب کردند زمیندار مذکور بشرط سرفرازی نوبت و جاگیر دہ ہزار روپیہ بذات خود و اولاد خود بطور التمغا حوالہ ایشان نمود مہاراجہ بہادر بحضور عرض نمودہ سرفراز کنانیدہ الماس مذکور پیشکش و نذر حضور پر نور آدام اللہ اقبالہ ساختہ مورد عواطف گشت جوہریان وقت و بصران عہد بملاحظہ و شناخت خود ہا آوردہ مجموع باالاتفاق عرض کردند کہ این رقم نادر العصر و از جملہ عجائبات روزگار است لاقیمت کہ بایان و بزرگان ہا ہیچ بلاد و امصار و ریاست مانند این قسم بچشم خویش ندیدہ اند و بگوش نشنیدہ و جوہر یک نادر و نایاب است قیمت آن چہ طور مقرر کردہ بشود پس ہمین کہ الماس لاقیمت است کہ در تاریخ فرشتہ آوردہ است کہ در جنگ رانا سانگا راجپوت چتور پتی ہند کہ با ظہیر الدین محمد بابر بادشاہ بوقوع آمد الماس بوزن ہفت مثقال بدست ہمایون بادشاہ در آمد جوہریان آن زمان گفتند کہ این قسم نایاب بی مانند است

بخواهش تمام وخاطرداری تام میگویند که اگر تکلیف نشود ما هم منتظر دیدن کمال شما هستیم مشارالیه
بذات خود در حجره یا در دالان ایشان نشسته بیکبار اشاره میکند از سقف مکان آن امیر روپیه ها
بطور آب ناودان بر فرش میریزند دو هزار چهار هزار پنج هزار اگر خواهند تا هر قدر خواسته باشند
می افتند و هرگاه اشرفیها یا هونها حکم کنند همین قدر میریزند تا وقتیکه حکم نکند موقوف نمیشوند
چنانچه در مکان راجه دهراج بهادر روپیه ها قریب پنجهزار و اشرفیها قریب پانصد مهر از سقف
مکان ایشان برافتاد و مشارالیه مذکور یازده روپیه و دو اشرفی نذر راجه صاحب مذکور نمود
چون تصرف داند روپیه ها را امرا دیدا و اشرفیها را بروپیه ها بحساب بازار گرفت و در مکان
خانخانان هم همین اتفاق شد معهذا مشارالیه معاش یک حبه از هیچ جا ندارد و اخراجات ذات
و سه بندی و سواری میانه و اسپان و فیل و شاگرد پیشه وغیره از دو هزار روپیه ماهوار کم نیست
که ماه بماه میدهد و اخراجات باغ که در چهاونی انگریز بهادر زمینی خریده باحداث در آورده
و هر روز تیاریش جاریست باغی تیار کرده هست که هر مکانش دلچسپ و در هر مکان فرش اطلس
و مشجر و قالین عمده دایما گسترده دارد حوضها هر یک باختراع نو بنو و اوضاع مختلف دلپسند جا بجا
در آن بستان واقع که آبش صاف و شیرین و سبک و سرد و تر و هر چمن او از اقسام اشجار لطف تازه دارد
صاحبان انگریز اکثر می آیند و سیر میکنند و بسیار پسند کرده اند و خود مشارالیه در ماه دو سه بار
جلسه تماشای رقص طوایفان خوش صدا و پریرویان شیرین نوا با آشنایان و محبان و دوستان
بطعام لذیذ می بیند با اینهمه مرد نهایت خلیق متین صاحب مروت و سلوک بغیر احتیاج و بیگری در خیر و
خیرات بسیار مصروف نهایت ساده مزاج عجب و تجبر در مزاجش بالکل نیست در بلده مکانهای
متعدد و خود در خریدی آورده فارغ البال خوش گذران میکند در عرس و جاترا و تماشا سیر کنان
تفریح مزاج خود میکند و سوارش قریب سی جوان و پنجاه جوان برقنداز و شمشیر بردار و تفنگ بردار

و ده دوازده خدمتگاران شاگرد پیشه و فیل و اسپ سیانه همه همراه میباشند اینهم از جمله عجائبات است
بعضے گویند که تسخیر اجنه نموده است اما از تعویذ و فتیله و عملیات وغیره ظاهرا هیچ بعملی ندارد العلم
عند الله والله اعلم بالصواب **عجائب دیگر** شخصے فضل علی نام اهل هند بسن سی و پنج سالگی
سیر کنان از زیارت کربلای معلی و نجف اشرف و کاظمین شریف وغیره سعادت حاصل نموده وارد حیدرآباد
است کمالش اینکه از زبان خود بے استعانت ادا زچیزی بچیزی از برگ صدای جانوران خوشنوا باز
باریک نوای و شیرین صدای میگوید که بلبل خوش الحان و چنڈول و پدا و آبلقه و دیر و کنجن و
اگن و شارک و طوطی یعنے مینا و طوطا و جمیع اقسام اینها بیا سنگ و ممیز میسید بلکه در میان مجلس
منفری اینها مثلاً در عرس سالیانه عالی میان مرحوم سیف الملک ولد ارسطو جاه اعظم الامرا که همه
اهل این فن قریب یکصد کم و زیاده قفس ازین جانوران جمع میشوند در عین نغمه سنجی و تفریح مزاج
جانوران مذکور هرگاه فضل علے در میان اینها آمده بجوش صدای در مے آید همه جانوران خاموش
شده هیچکس به مقابله برنمی آید مهاراجه بهادر دو روپیه روز میدهند و بوقت سه پهر شب که
در میان شعرا میباشند او را فرموده اند بصدا در آید و سماعت میکنند و از شهزاده ها و امراو
صاحبان انگریز نیز فائده ها برمیدارد و علم موسیقے و مرثیه خوانی و سوزدانی عربی عجمی بهره وافر دارد

ذکر احوال متفرق از آنجمله کیفیت میر مومن صاحب قبله استرآبادی و بنای دائره ها وغیره الشان و دیگر بزرگان که در آنجا آسوده اند

صاحب تاریخ قطب شاهی بالقاب طویل مینویسد چنانچه در احوال سلطنت سلطان محمد قطب شاه هم گذشته
و میر ابو القاسم میر عالم مدار المهام سرکار در حدیقة العالم تالیف خویش مینویسد که بزرگان آنجا هم

در دیار ایران مخدوم پادشاهان عالی تبار بوده اند و بخدمات شایسته جلیل القدر مدار المهامی
و وزارت معمور مانده و خود میر صاحب موصوف خدمات لائقه و مراتب بلند گذاشته وارد حیدرآباد
شده در عهد سلطان محمد قلی قطبشاه مختار دولت بوده درستی امورات سلطنت بآئین بهبین
فرمودند و در جمیع علوم عقلی و نقلی و ریاضی وغیره فرد فرید منتخب روزگار چنانچه قصاید غرا و اشعار
دیگر که در تهنیت جلوس سلطان محمد قطبشاه قلمی فرموده مشهور آفاق و دلیل بر علو ادراک است
مهذا در طهارت و تقدس و عبادت الهی معه تهجد گذاری و نماز اشراق و دیگر عبادات و اوراد
و ادعیات شاقه شبانه روز مشغول باوجود مشاغل دنیاداری سرمو تکاهل و تساهل ننموده مشهور
تر است که آنجناب بعد جلوس و انتظام امور سلطنت پادشاه ممدوح تا عهد سلطنت سلطان عبدالله قطبشاه در عالم انزوا
بعبادت الهی مصروف بوده ایام موعود بپایان رسانید و متوجه معاملات دنیوی نمیگردیدا در باره
عملیات که زبان زد خاص و عام و مشهور انام است در هیچ تاریخ بنظر این حقیر نه آمده و نیز زبانی معتصم الملک
بهادر آدام الله عمره عرض بیگی حضور پرنور که از جا سر آمد سورخان عهد اند متواتر بادراک و افهام
عاصی همین معنی در آمد که در هیچ تاریخ ذکر عملیات آنجناب بقلم نه آورده لیکن بر زبان خلایق اینبار
آنقدر مشهور و معروف است که مرتسم خاطر و مشهور انام گردید صداقت منزل باعتقاد کمترین و متفقین
و محققین وغیر محققین علی العموم موافقین و مخالفین بتکذیب آن راضی نمیشود یعنی اینکه کلام الجمهور
در نفس الامر مانند حدیث متواتر بی شائبه کذب بیقین کلیست بلکه در هیچ ادراک شبهه نیست الغرض انچه
حکایات زبانی هزارها خلایق متقدمین که آنها از آبا و اجداد خود تا همین سلسله که بطنا بعد بطن
استحقاق وثوق دارند و نیز از بعضے بزرگان صداقت نشان که حکایات عجیب و غریب معائنه
شده ظاهر بنظر و سماعت رسیده دلیل بر کرامت آنحضرت است لهذا حقیقت بنای دائره میر صاحب
موصوف و بیان عجائبات آنجا بقلم می آید پوشیده نماند که دائره میر مومن صاحب قبله موصوف

که اندرون بلدهٔ حیدرآباد معه مزار و گنبد آنجناب واقع است دوازده قطعه مشهورتر است درحینیکه
بلدهٔ حیدرآباد باحداث نه آمده بود درین سرزمین که فقط صحرای ویران پر از اشجار صحرائی بوده
چند خانه برهمنان بالای مقام شاه علی بنده آباد بوده اینها باطراف وجوانب بمعمورات مثل
سیکاکول وراجبندری و دیگر قصبه ها و قلعه ها تا دریای شور رفته از حکام آنجا وعمایدین هندوان
فائده بر داشته بخانهای خود ها آمده ایام مقرری در زن و اطفال خویش بسر برده باز باطراف
وجوانب سفر مینمودند سوای این قوم هیچکس از مسلمانان درینجا نبود اتفاقاً شاه چراغ صاحب علیه الرحمه
از نجف اشرف حسب الحکم وارشاد جناب مظهر العجائب والغرائب علیه السلام درین سرزمین وارد شده
جائیکه قبر شریف است مقام گذیدند هرگاه بعد ورود آنحضرت برهمنان مذکور آنجناب را بلباس
درویشانه متوکل علی الله دیدند و نیز از تصرف و توجه آنجناب همه معتقد شده هر روز صحبت
داشته خدمت میکردند از آنجا که فیما بین آنجناب و برهمنان مسطور تعرف زباندانی نبود کلمه و کلام
باشاره میکردند تا اینکه رفته رفته در چند روز فیما بین ایشان حرف شناسی هم بظهور آمد و صحبت
بدلها جا کرد چون راسته کلان سرکار از گلکنده و دیوکنده وغیره از مقام آنحضرت پیوسته بود
مردم رهگذر آنجناب را به بزرگی و تقدس دانسته می آمدند و بعضی یک شب دو شب مقام میکردند
فی الجمله فرودگاه مردم اهل اسلام گردید تا اینکه وقت موعود آنجناب در رسید آنحضرت بعضی
اشخاص معتقد را فرمودند که هرگاه در عرصه یک روز دو روز مرا ازین جهان روانه سفر آن جهان
یابند درباره تجهیز و تکفین من زودی نه کنند که از جناب امیر المومنین اسد الله الغالب علیه السلام
شخصی سوداگر مقرر شده است بر وقت خواهد رسید او همه اسباب ضروری همراه خود خواهد آورد بکار من
مشغول خواهد شد شما هم شریک حال او باشید و از طرف من سلام برسانید چون در عرصه چند روز حالت
آنجناب بمرض عارض سفر آخرت بنظر آمد مردمان که معتقد بودند خبرگیران ماندند تا اینکه روانه مقام اصلی خود گردید

مردم بر طبق وصیت آن حضرت منتظر بودند که شخصی سوار شتر تیز رفتار با اسباب تجهیز و تکفین وارد
گشت و با مور لابدی پرداخت و شب در آن مقام بسر برده صبح روانه مقصد خویش گردید هرگاه مردم
از حالش استفسا نمودند گفت از نجف اشرف برای درستی کار شاه چراغ مرحوم حسب الحکم امام علیه السلام
مامور شده با اسباب ضروری رسیدم و دیروز مقام من فلان منزل بود یعنی منزلی که اگر کسی برود البته
در ده روز خواهد رفت اینهم از عجائبات روزگار است پس از مدفون و آسوده شدن آن حضرت
گذرگاه اهل اسلام بسیار درین مقام شد بعد از سالهای دراز که بلده حیدرآباد هم صورت آبادی
در گرفت ورود حضرت سید نور الهدی علیه الرحمه با سادات چند همه برادر خویش بوقوع آمد و آنحضرت
این مقام را که در آنجا قبر شریف است پسند کرده مدتی بسر بردند لهذا مجمع اهل اسلام هموار گردید
تا اینکه آنجناب را هم وقت موعود در آمده با مردم همراهی خود فرمود که هرگاه من قضا کنم مرا غسل داده
تکفین نموده منتظر باشند که شخصی سوار اسپ و بیا بالنقاب و نیزه در دست بسرعت برق و باد خواهند آمد
و حال دفن خواهند کرد هیچ فکر قبر نکنند و خاموش باشند نشود که کسی متعرض حالش گردد و بنام مبارکش
پرسد خبردار هرگز هرگز پیرامون این حال نگردند روز یکه آنحضرت رحلت فرمودند موافق ارشاد همه
مردمان منتظر بودند که دفعتاً سواری بسرعت تمام رونق افزا شد و نیزه را بزمین زده اسپ را به نیزه
گذاشته خود دست مبارک بزمین نهاده قبر تیار از زمین برآورده و ایشان را در قبر فرود آورد
موافق معمول قبر را هموار نموده فاتحه خوانده روانه گردید اما بر سر هر زمین که سم اسپ آنجناب منقش
گردید زائل گشت چون بر سر سنگ فرو نشست زائل نگردید چنانچه درینجا هم بوقت مراجعت آنحضرت
نقش بر سر سنگ بر آمد تا حال آن سنگ در مقام آنحضرت موجود است و مردم زیارت میکنند آن سوار
خود جناب مبارک مرتضوی علیه الصلواة والسلام بودند که برای دفن ایشان تشریف آورده مراجعت
فرمودند قبر شریف آنحضرت و برادر آنحضرت وغیره همه از سنگ سیاه است که مشهور بسادات و اطلیبت

القصه

الغرض بعد مدتی که میر مومن صاحب قبله وارد بلده شده بوزارت سلطان محمد قلی قطب شاه فایز گردیدند دایره
بیرون دروازه یاقوت پوره زمینی خریده وقف ساختند بعد از آن این زمین دایره اندرون
بلده که خود هم در آنجا مدفون اند بجوش خریدی گرفته خاک پاک کربلای معلی طلبیده پاشیده
وقف فرمودند و یک حمام نیز به احداث در آوردند و متصل آن چاه هم بنا کنانیدند و یک صد کس غلامان
زرخرید خویش را از مسائل فقهی مذهب و طریق امامیه و سنت و جماعت آگاه ساخته تربیت نموده معمور
کار تجهیز و تکفین اموات خلایق بغیر گرفتن اجرت گردانیدند و مکانهای متعدد و دوکانهای بسیار
و قطعات زمین خرید کرده و در مدد معاش اینها داد که از آن اخراجات قوت لایموت خود ها
نموده دست دراز نکنند تا احدی را اذیت نرسد و معمور کار مقرری خود باشند چنانچه درین ولا
اولاد آنها بسیار طبقات شده در گذشتند و الحال که هستند خدمتها بخوبی میکنند زنها برای
زنان و مردان برای مردان معمور کار اند اما اجرت خدمت میگیرند چرا که آن مکان ها و مقطعه ها
و دوکانها حالا از بسیاری اولاد و احفاد و تفرقه عملهای حکام با اینها کفاف نمیکند گذران اینها
بر اجرت تجهیز و تکفین و تدفین میت است اما عماید بقدر مقدور خویش و نام آوری خود میدهند
و سرانجام بسیار بدست میشود و غرض مرفه الحال اند و زنان عجائز کهن سال اینها رخت بدنی و اسباب
پارچه اموات را شوب وهانیده و رچوک بلده میفروشند و غربا دیده و دانسته برای کفایت خرید میکنند
اما برای دفن خریدی زمین نسبت که تمام دایره وقف کرده میر مومن صاحب قبله است خرید و فروخت
ندارد و الحال دو حصه زمین دایره در آبادی مکانات ذی مقدور و بی مقدور در آمده یک حصه باقیست
که در آن میان قبرهای بی حساب اند تمامی از فقرای کاملین و علمای مومنین و فضلا و واقفین و امرای
مفخرین و نیز بادشاهان و شهزاده های پیشین هرگاه کسی برای فاتحه فایز شود اول اینکه هر قدم
بر سرها سرفراز می افتد که بغیر شوکت و شان دنیوی در رهگذر خلایق در زیر تاب آفتاب -

خاموش افتادہ اند کہ ہیچکس خبر ایشان نمیگیرد یا خود منع نمیکنند کہ چرا ما را پائمال مینمایند بقول مرزا رفیع سودا شعر تکیہ پہ خاک لے تو چھوڑ کے غافل پلنگ و خواب ٭ آخر تو پھر یہی ہے کہ چھاتی پہ سنگ و خواب ٭ فاعتبروا یا اولی الابصار نعمت خان عالی نیز درہمین دائرہ مدفون است اما قطعہ علیحدہ معہ مسجد دارد الغرض میر صاحب موصوف کارے کردہ اند و حسناتی نمودہ اند کہ تا قائم قیام مورد حسنات و ثواب خواہند ماند و ہستند اما کرامات و خرق عادات میر مومن صاحب قبلہ شئے نمونہ از خرواری بیان میشود حقیقت اینکہ احوال دنیا داری و وزارت ایشان کہ در احوال قطب شاہیہ بار قلم آمدہ است معہذا خرق عادات یکی آن کہ مشہور نیز است و مردم اعزہ کہ بیان می کنند انیست مینگویند کہ دو برادر حقیقی از منصبداران سلطان عبداللہ قطب شاہ متعین میر مظفر وزیر بودند کہ شبانہ روز حاضر نزد میر مظفر میماندند اتفاقا بادشاہ برای سیر و شکار بر سر جوئبار موسی فرود آمد و تمامی لشکر نیز خیمہ ہا بر لب دریا کہ موسم گرما بود دادہ مقام داشتند چنانچہ این ہر دو برادر نیز در خیمہ خود بودند و ہر مردم لشکر از کمی آب در میان دریا چشمہ ہای خرد از ریگ بر آوردہ آب از ان میگرفتند و آن چشمہ ہا یکدرعہ دو درعہ کم و زیادہ عمیق بودند روزی ہر دو برادر ہمراہی وزیر کہ حاضر دربار بادشاہ گردیدند آخر وزیر مظفر را در باب مقدمات کلی و جزئی سرکار تا خیر برخاست شدہ بدیر باریاب ماند برادر خرد با برادر کلان خود گفت کہ مرا بسیار گرسنگی عاجز نمودہ است کہ جان قرار نمیگیرد اگر حکم فرمایند بہ خیمہ رفتہ چیزی خوردہ حاضر میشوم برادر کلان گفت بسیار خوب اما احتیاج آمدن شما نیست حالا من خود در آنجا میرسم پس برادر خرد از دربار برخاستہ بخیمہ خود آمدہ ہمین کہ رخت دربارے از بدن خود بر آورد بچہ یار از دہنش بر فرش افتاد منصبدار مذکور او را بدست خود از چوب کشت بمجرد مردن آن بچہ یار آتش سوزان در پیکرش مشتعل شدہ بقرار سخت گردید و فریاد بر آورد کہ سوختم سوختم تا اینکہ برای تسکین حرارت خود را در چشمہ آب خرد آب انداخت و از نظر مردم غائب گشت

چون این خبر بسمع برادر کلانش رسید گریبان خود را پاره پاره ساخت و بمیر مظفر وزیر حقیقت حال
عرض نمود او جواب داد که اگر کسی از قسم انسان برده باشد البته تدارک آن میتوان شد چون این مقدمه
از عالم بی اختیاریست ناچارم از دست ما چگونه بر آید اما شما را لازم بجناب میر مومن صاحب رجوع باید
آورد و در آنهنگام آنحضرت بعبادت الهی منزوی بودند پس عریضه بجناب آنحضرت نوشته داده
بمکان آنحضرت که الحال دولتخانه قدیم برهمون زمین جلوه احداث یافته و میر چوک موسومه بمیر صاحب
موصوف است و تا حال دروازه دیوڑهی دیوانخانه مرشدزاده آفاق اکبرجاه بهادر از محدثات
آنجناب باقیست فرستاد میر صاحب موصوف سه قطعه خرد از سفال گلی و بالای آنها چیزی نوشته
شده بمنصبدار مذکور عنایت کرده فرمود که یک قطعه را دران چشمه بیندازند برادر شما خواهد بر آمد
واگر دیر شود و نه رسد و چهار ساعت توقف کرده قطعه دیگر اندازند البته خواهد بر آمد اگر باینهم آثار
بر آمدنش بالکل بنظر نه آید خوب بتعویق و تاخیر کرده بدیر تر تفحص نموده قطعه سوم اندازند پس برادر کلان
بر سر چشمه آمده یک قطعه سفال را در آن انداخت و توقف کرد هیچ اثر برادر بنظرش نه آمد بعد چهار
ساعت قطعه دیگر انداخت از انهم هیچ فائده مترتب نشد بعد تاخیر بسیار دیگر آن قطعه سومی را نیز
در انداخت بمجرد انداختن آن در عرصه قلیل برادرش در چشمه پدید آمد دست بدست بر آورده
بالای فرش او را خوابانیدند و لحاف بر وانداختند بعد پاس که بهوش خود در آمد طلب طعام
نمود که از عرصه بسیار گرسنه بود بعد فراغت از خورش همین که احوالش پرسیدند او بیان کرد که
آن بچه مار همشیره زاده بادشاه جنات بود که بدین قالب در دامن من آمده کشته شد بمجرد مردنش
آتشی در سراپای من در افتاد قریب بود که سوخته خاکستر شوم ناچار در چشمه آب خود را انداختم
که دو جوان قوی هیکل بدشکل هر دو بازوی مرا گرفته و صحرای لق و دق کشیده بردند بعد قطع مسافت
بسیار دروازه شهری به بزرگی تمام پدید گشت پس اندرون شهر بردند دیدم که بازار ها

بکمال آرایش و پیرایش و آراسته ها بنهایت صفائی و عمارات بلند و بالاخانهای بسیار بزینت تمام که
چشمان بیننده محو حیرت شود جلوه گر اند و مردم آنجا خوب صورت و بدهیئت نیز عمائدین و غربا
همه مصروف و مشغول بیع و شری اند و سواریهای امرا میروند و می آیند همه مرفه الحال چون بر در دولت
بادشاه رسیدم دیدم که جوانان همه مسلح و تیار بر سر حفاظت و نگاهبانی مستعد و هوشیار اند و اهل
قلم معمور تحریر و ارقام دفترها و اسباب جنگی همه تیار الغرض مرا اندرون دیوان خاص بمقامی که
برآمدگاه بادشاه بود بردند دیدم که بادشاه بالای تخت مرصع بلباس شاهانه برآمده است و ارکان
دولت و اعیان حضرت و ملوک و خوانین همه دست بسته بر مقامهای مقرری خویش هر یک ایستاده
است و متصل تخت همشیره بادشاه سر برهنه پریشان حال استاده میگوید که ای برادر حق سبحانه
تعالی ترا بادشاه عادل گردانیده است داد خون پسر بیگناه مرا از سر انصاف بقصاص بده که
تا رضامندی و خوشنودی خالق عادل بود و اینک قاتل هم رسید پس حکم بانصاف فرما هرگاه
نظر بادشاه برمن افتاد که هر دو دست بر کتف بسته آورده استاده اند فرمود این قاتل را بر مقام
مقرری برده سر ببرند پس همون دو کس با چند کس دیگر کشان کشان برده بمقام عذاب نشانیده
خواستند که از تیغ ضرب کنند که دفعتاً دو چوبدار و دو هرکاره دویده آمده گفتند که این کس را
گردن نه زنند ظل سبحانی طلبیده است همون حال کشان کشان باز بردند آنوقت دیدم که بادشاه
خاطرداری همشیره خود میکنند و میگوید که خون بر این کس چگونه ثابت شود که پسر تو چرا الشکل بودی زار ز
ار و نیست حالا درگذر آنچه شد شد اینوقت سفارش این مرد میر مومن صاحب کرده اند درگذر و او
گریه و زاری میکند و میگفت من هم جان خود خواهم داد یقین بدانند که من زنده نخواهم ماند بادشاه
ناچار شده باز حکم کرد که این مرد را ببرند و بکشند پس باز مرا کشان کشان بردند ازین کشاکشی دلم
میخواست که اگر بزودی بکشند آرام باشد تا اینکه همونجا برده میخواستند که بنشانند که سواری

بزودی تمام آمده حکم سانید که آن شخص را زود برو آرند باز همون طور پیشگاه بادشاه برند آنوقت دیدم که بادشاه از تخت بزیر آمده دست خود بر سر همشیره خود میگذارد و میگوید که ای همشیره ازین خیال درگذر میر مومن صاحب متواتر سفارش این مرد میکنند خوب نیست و او درین تاخیر و تعویق هرگز رو براه نمی آرد و هزار رنگ بی التفاتی ظاهر میکنند تا اینکه خبری آمد که از یک طرف شرقی شهر آتش بلند شده و همه خانهای خرد و بزرگ جنات تمام میسوزند بمجرد رسیدن این خبر بادشاه و فعتا بسوی مردم که همراه من بودند ملاحظه کرده فرمود که اگر این نابکار همشیره را اینقدر منت و ساجت میکنم و نمی فهمد خود بمیرد هیچ غم نیست نه اینکه تمامی خلقت جنات و شهر را برباد و هم زود این مرد را از جای که آورده اند در همون چشمه رسانند زود ببرند خبر دار چیزی حرکت دیگر بوقوع نه آرند همینکه حکم بادشاه صادر گشت آن هر دو کس جن بود مرا آورده تا بچشمه رسانیدند که شما دست بدست گرفته و بیرون آورده خوابانیدند آینده حال بشما معلوم است که چگذشت آنچه بچشم خود دیدم مفصل بر شما اظهار کردم چون اینخبر و حقیقت میر مظفر را و سلطان عبد الله و کافه خلایق را رسید بتعجبها رو نمود که میر مومن صاحب را اینقدر دست قدرت است واین حکایت عجیب تا الآن زبان زد خاص و عام بلده حیدرآباد که در زمان پیشین بوقوع آمد تا حال مشهور آفاق است و علی هذا القیاس دیگر نقلها و حکایتهای عجیب غریب مردم اعزه میگویند یقین است که چنین باشد زیراکه دلیل بر صدق اعتقاد عالی مقدار ما آنی چند که در عهد میر عالم وغیره بظهور آمد و ما همه مردمان بچشم خود دیده و بگوش خویش صریحاً شنیده ایم برهان صدق ترجمان بر عملیات میر مومن صاحب موصوف و نیز بر اعتقادات مردم اینجاست

نقل نادر

که در عهد دیوانی میر عالم بظهور آمد که خود میر عالم بچشم خویش دیدند و نوبت به پایان هم رسید

خالی از لطف و عجائبات نیست بلکه بحث کامله بر عملیات ظاهر و باطن میر مومن صاحب است و آن
اینکه میر شهسوار علی نامی سید صحیح النسب پریشان روزگار سبز پوش که مردم ذیمقدور رخت سبز
ماتمی محرم بهمین سید بزرگ میدادند و او تمام سال میپوشید میر عالم پنجروپیه ماهوار بطور خیرات
میرسانید و آن پنجروپیه عیال و اطفال را هم کفاف نمیکرد و صاحب غیرت بود و پیش هیچکس دست
درازی نمود و کمال احتراز از بیخفته داشت اما در پای ایشان اندکی لنگ بود و میگفت شبی از راسته
دائره میر مومن صاحب بوقت نصف شب بمکان خویش می آمدم دیدم که هیچکس در دائره مذکور نیست
اما شخصی بزرگ منش بلباس عربی بنهایت شان و شوکت بر در گنبد خویش استاده و دفعتاً آواز داد
که میر شهسوار علی اینجا بیا بالیقین دانستم که خود ذات مبارک میر مومن صاحب است بکمال اشتیاق
ملاقات رفتم و گفتم که پیر و مرشد حق سبحانه تعالی امشب گویا شب معراج غلام کرده است که قدم جناب
شما اینسو آمد فرمود احوال شما از اخراجات چگونه است عرض کردم که قبله عالم میر عالم با وجود دوستی
قدیم پنجروپیه ماهوار میدهند در آن میان شش پخته قدح قدح خورده بسر میبرم فرمود اگر شما را یک
روپیه یومیه باشد بس است عرض کردم یا حضرت بس بسیار است و لب بشکوهٔ زمانه نخواهم کشود پس
دست خود در خریطه رخت بدنی در آورده یک روپیه سکه وقت سلطان محمد قلی قطب شاه بانی
مبانی آبادی بلده حیدرآباد برآورده بدست من پریشان اوقات داده فرمود که این روپیه را
در قلمدان یا صندوقچه مقفل خود امانت باحتیاط بدارند و در پارچه سرخ یا در کاغذ سرخ نهاده
برشته بسته بدارند که در مغالطه با روپیه دیگر نرود ان شاء الله تعالی همراه این روپیه دو روپیه دیگر
بدست شما هر روز خواهند آمد آن دو روپیه را هر روز بخرچ خویش در آرند و این روپیه را
بحفاظت بدارند اگر این روپیه که من داده ام از نزد شما خواهد رفت دیگر بدست شما هیچ نخواهد آمد
خبردار باشد پس روپیه بدست من پریشان حال داده رخصت فرمودند پس میر شهسوار علی میگفت

که من روپیه عنایتی میر مومن صاحب را همون طور در پارچه سرخ پیچیده در میان لباس در صندوقچه
مقفل داشتم روز دیگر همین که دست در خانه صندوقچه بردم دیدم که دو روپیه دیگر بسکه رایج الوقت
موجود است آنرا گرفتم بخرچ آوردم لباس در پوشیدم و مرفه الحال گذرا وقات مینمودم بعد چندی
که خلقت را به تبدیل لباس و حال بنظر آمدم متلاشی شده از پسران من دریافته بسمع میر عالم که
رسانیدند میر صاحب یعنی میر عالم که مدار المهام سرکار بود مرا طلبیده تمامی احوال دریافته روپیه مذکور را
بوسه داده بدست من دادند و گفتند که مبارک باشد باحتیاط بدارند تا حیات میر شهسوار علی آن روپیه
در صندوقچه بوده دو روپیه روزانه بدست ایشان هر روز می آمد روزیکه میر شهسوار علی مذکور انتقال
نمود در صندوقچه هرچند دیدند هیچ از اثر آن روپیه نبود دیگر یک حبه بدست متعلقان نه آمد این معامله
روبروی عاصی محرر این اوراق گذشت که مشهور آفاق است معهذا درین عهد میمنت مهد بندگان
عالی حضور پرنور ادام الله اقباله طرفه ماجرا رو داد که حیرت بخش دانایان روزگار است و عاصی هم
بچشم خود دید یعنی همت یار جنگ بهادر امیر قدیم سرکار و نجیب خاندان نمازی متقی وظائف خوان
دانای این زمانه قلعه دار قلعه ظفرگده و ابراهیم گده روزے در بالاخانه مکان خود که اندرون قلعه
مذکور است بسیر و تماشای سبزه زار صحرا نشسته بود که دفعتاً گوسفندی نوجوان سفید رنگ با جل
زرتار و زیور طلائی بسیار بکمال خوبصورتی و ناز و کرشمه در صحرا بیرون دیوار قلعه مذکور بنظر ایشان
درآمد و بکرشمه و ناز بسوی ایشان هم چشم شده محو تماشای ناز خویش ساخت و ایشان فریفته حسن
و لباس او شده پا پیاده بیرون قلعه آمده نزدیک او رفت و او آهسته آهسته معشوقانه خرامیده
دورتر کشیده دفعتاً توده گل با همین گردید و مشار الیه بیهوش شده در افتاد مردمان همراهش در پالکی
انداخته بخانه آوردند چون تا عرصه بعید بیهوش ماند هیچ از خود خبر نداشت و بگریه بیجد درآمد و رغبت
بطعام و آب فراموش نمود و قصد بهو نجا میکرد و نوبت بآن رسید که از برهنگی هم خبر دار نمیشد

برادران و رفیقان اہل دعوت و عملیات را از دور و اطراف و جوانب قلعه ہند و مسلمان ہمه را طلبیده
رجوع بایشان نمودند پنچکاریان را که بزبان ہندی نام عاملان را که عامل عملهای سفلی است نشان داده
ہیچ فائده مترتب نشد و دیوانگی کمی نکرد بلکه ہر روز ناشیگی زاید خیال آن نو زیاده تر میگشت ناچار
در پالکی نشانیده بر ریسمان بسته اندرون بلده بخانه آوردند و رجوع باہل دعوات و عملیات شہر
و پیرزاده ها و فقرا نمودند و عاملان عمل یعنی پنچکاریان را نشانیده ونقد قها واو نہر صورت
بسیار خرج کردند ہیچ فائده سر بر نداشتند آخر الامر برایا و اظهار مردمان بالائی قبر حضرت میر مومن
صاحب در پالکی نشانیده بهیئت مجموعی بردند ہمین که متصل گنبد رسید ہر چند خواستند که اندرون
گنبد میر صاحب موصوف برند وا دیگر بخت پس مردمان بر داشته میبردند واو گریه و زاری و بیقراری
میکرد و میگریخت و متصل قبر شریف نشانیدند دفعتاً لرزه در تمام بدنش در افتاد فریادها کرد و کسی
میروم مرا ازینجا ببرند بعد یک ساعت بیہوش گشت در آنحالت نزد قبر خواب در ربود بعد چہار
ساعت بهوش آمده طلب رخصت نمود و گفت مرا چرا برهنه کردند آب که بالای قبر شریف گردانیده
بنوشانیدند بخوبی تمام خورد دیگر حرکات جنون گاهی نکرد و ہمین طور نزد محمد نسیم الدین خان بہادر جوان
حبشی بود دفعتاً بشوخی تمام از اعتدال طبیعت در گذشته مردم را دشنام داد و گرفت و سنگها میزد
ہر چند علاج کردند ہیچ فائده بنظر نیامد آخر الامر بر قبر شریف میر صاحب موصوف بردند چند انکه اندرون
گنبد کشیدند نمی آمد و میگریخت تا اینکه بزور آورده متصل مزار نشانیدند و قدری آب از بالای
قبر گردانیده نوشانیدند بهوش آمد و صحت یافته دیگر پیرامون آنخیال نگشت الحاصل ذات
میر مومن صاحب بسیار صاحب کمالات بود و الحال معمول است که ہر کس را که سایه جن یا شیاطین
شده باشد واو حرکات جنون کند چند روز بر قبر شریف میر صاحب موصوف برده آب از بالای
قبر آنحضرت تصدق کرده بنوشانند ہمه سایه و آسیب میگریزد دلیل بر عملیات است و بس

عرس

عرس شریف آن حضرت در آخر ماہ شعبان میشود و ہیچ از معاش و یومیہ و زمین وغیرہ بالکل نسبت و بیرپیٹہ وموضع سیدہ آباد و مسجد معبر از محدثات آنحضرت است و درستی اموات از ہر دو طریق کہ در بلدہ حیدرآباد بخوبی میشود این حسنات ذات آنجناب میرسد

ذکر تعلقداران سرکار دولتمدار آصفیہ

شیر افگن جنگ خلف دوسی حسین دوست خان سالار الملک نام اصلی اش غلام عسکری خان است از بدو آفرینش جوہر تیز فہمی اش ظاہر بودہ والدش روبروی خود برای درستی تعلقات وانتظام امورات آنجا مقرر نمودہ روانہ آن سمت ساخت و او بدرستی تمام پرداختہ مورد الطاف پدر خویش گردید و سعی راجہ چندو لعل مہاراجہ بہادر بخطاب جنگی سرفراز گشت و فی الحال آن منبع کمالات در علم فارسے و زباندانی عربے و ترکی و ہندی وغیرہ کمال دارد و در رعایا پروری و داد رسے دآبادان کاری فرد یکتاست و بہ تعلقات لکہا روپیہ از سرکار دولتمدار سرفراز و در آدمیت و حسن اخلاق و آدم شناسی و سلوک با احبا و آشنایان در رفیقان مشہور تر معہذا منشی محمد بیگ منشے خان مذکور مدار علیہ کارخانہ و باعث انتظام امورات درونی و بیرونی است مختار کارخانجات و در فہم و فراست و آشنا پرستی و خیرخواہی دولت منتخب و در انشا پردازی و مطلب نویسی و در فارسے و ہندی ممتاز است

ذکر محمد عزت اللہ خان فرزند محمد عنایت اللہ

بعد برہمی اوضاع سلطنت ہندوستان عہد عالمگیر ثانی و انتقال پدر خود محمد عنایت اللہ خان محمد نور اللہ خان ہر دو برادر وارد اورنگ آباد گردیدہ نزد عظیم الدولہ بہادر صوبہ دار آنجا ملازم شدہ

بجنس تردد بہ تعلقداری گانڈاپور و بیضاپور معمور گشت و در وقت تقاضای حساب فہمی از طرف ارسطو جاہ تفہیم حساب اہلکاران دیوانی نمودہ از مطالبہ بدرچہل لک روپیہ بہادر موصوف را نجات دہانید در جلدوی حسن خدمت بہادر موصوف خان مذکور را افتخار کار و بار خود ساخت و خان مذکو چندی بسر بردہ بعد انتقال بہادر موصوف خود ہم وفات نمود محمد نور اللہ خان برادر دویمی خان مذکور بخوشی گذرانی آنجا ماندہ ایام حیات بپایان رسانید اما فرزندان خان مذکور محمد عزت اللہ خان بسن تمیز رسیدہ بکارہای شایستہ در اورنگ آباد وغیرہ میگذرانید از دہ سال وارد حیدر آباد شدہ چندی باتفاق عظیم جنگ بہادر بودہ ہرگاہ حیثیت فراست و دانائی شان مشہور گشت در ینولا بہ باریابی مہاراجہ بہادر فایز شد تمامی کارخانہ محمد لودہن خان جمعدار کہ تعلقدار لکہا روپیہ سرکار است بوساطت خان مذکور انصرام و اجرا میگردد و نہایت خوش مزاج و بکار حسنہ مصروف است اگرچہ احوال اینہا بعد انصرام حالات امرای سرکار در ذکر اعزہ نامور بلدہ مفصلاً گزنگاشتہ شد لیکن روزگار او شان صرف تعلقداری بودہ بجہت ربط حالات تاریخی اینجا ہم نوشتن مناسب نمود لہذا بطور گوشوارہ تحریر یافت

ذکر محمد شجاعت علی خان

خان مذکور اگرچہ در ایام سابق ہمراہی محمد جمال خان لوہانی بعالم نوکری بذات خود معمور بود اما از فرط الطاف مہاراجہ بہادر و بقوت سعی و کوشش رای استوار خویش بہ تعلقدارے تعلقات سرکار سرفراز شدہ رو بکار دارد خوش فکر و آدم بذانہ محنت پسند عیش دوست است

ذکر مرزا

ذکر مرزا محسن علیخان ولایتی

بزرگان خان معز همواره ملازم شاهان ایران بوده کارهای نمایان کرده اند و مرزا معز در عالم شباب از حیدرآباد شده ملازم سرکار گشته به بندوبست تعلقات سرکار آراگیر که زمینداران آنجا سرکش بودند رخصت حاصل نموده ورام راؤ دلسیکهه شرارت شعار را بزور شمشیر خود دستگیر کرده مورد تحسین گردید و بر سر گڈهی کرپه مر جنگ صعب نموده مشهور روزگار شد و مدتی همین کاروبار بسر برده در بیولا از الطاف خداوند نعمت و بمحبت راجه او جاگرچند رای بهادر فارغ البال بسر میبرد اما حسین منور خان بهادر خلف مرزای موصوف در مصاهرت خاندان شیخ نظام دکهنی عالمگیری المخاطب بمفخر خان بهادر قلعدار بالکنڈه که فقط یک صبیه در قلعه بالکنڈه جاگیر موروثی اینخاندان باقی بود بازدواج خویش در آورده و در زمره صاحبان منصبهای مناسب در آمده مورد الطاف خداوند نعمت حضور پرنور گردید در بیولا بندوبست قلعه و جاگیر و خاندان بزرگان این خاندان همه منحصر بر ذات بهادر معز است و او خود مرد قابل از علوم عقلی و نقلی محاسب بیبدل در امورات تعلقداری هوشیار خبردار آشنا پرست دوست نواز شجاعت و سخاوت بذات خود دارد بهر خدمت شایسته سرفراز شود شایسته تر است سوای ایشان تعلقداران هندوان و مسلمانان بیشمار اند که حال ایشان سابق هم گذشت طول کلام است

ذکر مرزا حسین نواز خان

نام اصلی مرزا حسین نواز است او بذاته در ابتدا بزمره منصبداران ملازم بوده اما او بسیار دانای وقت بود هرگاه صیت فراست و فرزانگی و آوازه کاردانی و مردانگی مشار الیه بسمع سلطان نواز الملک بهادر رسید بکمال قدردانی طلبداشته مدتی در هم نشینی و صحبت خود بغرض دریافت طبیعت در رویه داشت

بعده بکار سفارت دربار جهاندار از طرف خود معمور فرموده روانه بلده حیدرآباد بهمراهی چند سوار و پیاده
و یک هرکاره و سواری میانه روانه نمود چنانچه میرزای مذکور حاضر دربار جهاندار مانده کار مفوضه خود
بخوبی ادا نمود و در جلدوی آن از پیشگاه سرکار خطاب خانی سرفراز گشت و نیز سعید الدوله بهادر
و هادی الدوله بهادر از بزرگان مشار الیه مواصلت دارند ۰ ۰

فصل دوم در آبادی بیگم بازار و ساهوان آنجا و احوال کاروان و ذکر سرود سرایان علم موسیقی ملازمان سرکار از همه قسم انها معه نقارچیان و روشن چوکی باجتریان و ذکر شطرنج بازان معه حقیقت سرای لعبه برابر بلده حیدرآباد متصل حسینی علم معه بیان هنگامه و غلو و سهره و دیوالی و هولی بسنت پنچمی وغیره در بلده حیدرآباد و بیرون سواد

بیگم بازار آبادی علیحده محاذی بلده حیدرآباد جانب شمال چهار موسی که از بازار عیسے میان المخاطب
بمیران یار جنگ مهدوی که بسمت راست کوٹهی انگریز است جانب شرقی تا به ڈهول مٹیه وغیره پیوسته
بمسعود پوره و کاروان قدیم جانب غرب طولاً و از دریای موسی تا به کوٹهی محمود نواز خان و کوٹهی
نواحداث پسنن جی سیٹه متصل مکان موسی مٹی فرنگی گهڑیال ساز و لاهنی که اضراب یعنی توپهاے
لکهاروپیه در سرکار دولتمدار تیار نموده هم جلوی و قلعه شکن نمبر بالفرض ضرب از آنجمله چند ضرب
قلعه شکن معه چند چهپاره یعنی کرنال در خلوت مبارک متصل در دولت اندرون داشته اند

تیاری موسی ہنتی مذکور است که تا الآن مثل او کاریگر وارد نشده هرگاه صاحبان انگریز در خلوت مبارک
حاضر دربار جهان مدار میشوند تو بهای خلوت مبارک را بقدر روانی تمام می بینند و تعریف ها میکنند و راگ
مالا اینکه در مکان عقب خلوت مبارک است و هزار رنگ تماشای عجیب و غریب بنظر می آرد آن نیز
اگرچه بیک لاک روپیه و یک اشرفی بوزن هزار توله طلا از شخصے انگریز و دیگر بمعرفت موسی ہنتی بخرید سے
سرکار در آمده اما تا حال تیاری شکست و ریخت آن منحصر بر دستکاری مشار الیه است شمالی عرضاً
تا بسا پنچ نوبت بازی کران فصیل شهر تا سه کروه چهاؤنی معه چمن ساگر است همه خانه متصل خانه بخانه از
مارواڑیان و گوسائیان و بقالان و افغانان خوش باش سوداگر اهل معامله و ملازمان سرکار نیز
و سوداگران اطراف و جوانب بلده و دیگر بلاد وغیره آباد است آنقدر که از یک دوکان مارواڑی
مثلاً افیون یا نبات وغیره یک قسم جنس یک لاک روپیه بدست می آید پس حال اشیاء دیگر و دیگر دوکاکین
دیگر و بقالان دیگر بقیاس فرزانه دریافت باید کرد اما کاروان بیگم بازار که مشهور است عبارت از
چهاؤنی سوداگران دیگر بلاد که اسپان ولایت و کاٹهیواڑ و دکن وغیره آورده فرودگاه نموده
تا فروخت اسپان و شتران در آنمقام که زمین مسطح متصل دریائے موسی پیوسته به بیگم بازار است
در خانه های علفی یعنی چهپر بانده باز روانه اوطان خویش میشوند و سوداگران فیلان نیز بهمین طور
اما آن خانها گاهی خالی نمیمانند که آمد و رفت سوداگران همواره جاریست معهذا اسابق فیلان بزرگ
قابل عماری از ملک بهناسری که بهترین مقام است سوداگران می آوردند و بقیمت گران تا پنجهزار
روپیه و شش هزار روپیه بلکه تا ده هزار روپیه هم اگر باشاں و صولت بزرگتر میبود ده می فروختند
که علی العموم فی دست یکهزار روپیه قیمت مقرری و بر خوبصورتے افزایش قیمت میگردد و در بیولا
خواهش فیل بچه ها بسیار است لهذا از مقام بندر سیلان و ملیبار و گده وغیره فیل بچه ها می آرند
و می فروشند نوبت باینجا رسید که قیمت فیل بچه تا به یکصد روپیه رسیده و تا بچه شتا به هم می آرند

درخانہ ہزاری و بازاری بجای اسپان فیل بچہ ہا اندلیس تا امیران وصاحب مقدور چگونہ نباشند ونذر سند معہذا باز و چرغ[1] شکاری کہ سوداگران در عہد حضرت غفرانمآب می آوردند باز بقیمت یکہزار روپیہ و چرغ بپانصد روپیہ مقرر بود و بلبل ہزار داستان ولایتی نیز بعبیر یکہزار روپیہ بفروخت نمیرسید درین ایام باز بیکصد و چرغ بپنجاہ روپیہ و بلبل بدوصد روپیہ بآرزو میفروشند کیفیت ابتدای آبادی بیگم بازار اینکہ پیش از ورود بندگانعالی حضرت غفرانمآب از قلعہ نزل حضرت قدسیہ جناب حضرت عمدہ بیگم صاحبہ مرحومہ مغفورہ کہ میدان وسیع بغیر خانمان بود طرح بازار انداختند رعایا و برایا را قول دادہ شروع آبادی و تیاری دکاکین ومکانہا فرمودند چون راستی و درستی و رعایاپروری و پرداخت قول آنحضرت مشہور روزگار بود مردم معاملہ و رعایای ذیمقدور چہ ہزاری و بازاری چہ شیخ و چہ شاب ادنی و اعلی ہندو مسلمان مجموع حاضر گشتہ بتعمیر مکانات خرد و بزرگ پرداختند مدتی بر ینطور گذشت الحال بیگم بازار لوکوٹھی ماڑواڑ شدہ زن و بچہ ہای خود ماڑواڑیان ہم از وطن خود طلبیدہ دربنجا شادیہا میکنند معاملات بلدہ ہمہ از لکھا روپیہ در بیگم بازار میشود کارروائی تعلقداران سرکار بروقت ضرور از بیگم بازار است مہاجنان کروڑپتی نیز موجوداند ہرکس ہرجا کہ خواہد ہنڈوی تا کروڑ روپیہ یکتا بندہ از آن ہرجاسے کہ خواہد بگیرد ✢ ✢ ✢ ✢

ذکر گوسائیان بیگم بازار کان گیر

بالای چوبارسوی عمارت بنا کردہ بیباشند و معاملات لکھا روپیہ از خلایق بتنہا یا بخصوص تعلقداران سرکار مربوط بشمار الیانذ و نیز آدمیت و آل ندبیثے معاملہ میکنند ہموارہ حاضر دربار حضرت است کارروائی لکھا روپیہ سرکار میکنند ذکر بلدہ بود کہ ساکن جنگوپا محال جاگیر امیر کبیر از آنجا وارد بلدہ حیدرآباد شدہ در چہاؤنی اندر جیت فرود آمدہ چون بملاقات راجہ چندو لعل مہاراجہ بہادر رسید

[1] ؟ مستعمل چرغ و بسیار شدہ ۱۲ [illegible] مراد از گر و دیگر صاحب مایہ وقت بازار ... روپیہ ... ہزار ... سکہ مساوی صد ... ہندوستان باشد ۱۲

٨١٣ نمبر سیار

بسیار پسند خاطر گردیدہ ہموارہ مورد الطاف گشت و مداخلت در کارروائی امورات تعلقداران دیوانی
نمودہ نامور گردید تعلقداران لکھا روپیہ توسل باو دارند جوان سن ذیمقدور است عزم سپہگری داشتہ
با سپاہیان و جمعداران سلوکہا نمودہ خوشوقت میماند رفیق پرور سخاوت ہم وارد ٭٭

سوہارگیر مہنت

از قدیم ساکن بازار مذکور است و معاملات ہم شہر یک آدم خوش خلق و مروت در خیر خیرات نیز بمقدور
کمی ندارد مکان عجیب تیار کردہ در بیگم بازار میماند و ہموارہ در پوجا مصروف آدم بسیار معقول است

لکھمن گیر

از قلعہ کلبانی وارد حیدرآباد شدہ آنطرف چہار سو سے عمارت بلند باحداث در آوردہ ہموارہ
باجرای کار تعلقداران سرکار نزد مہاراجہ حاضر درستی معاملہ امیر الوزرا الملک باستصواب مشار الیہ نیز
آنچنان بظہور آمد کہ گاہی از سرکار برای طلب لکھا روپیہ اقساط منزادل معین میشوند بموجب اقرار
خود حاضر دربار شدہ میرسانند آدم ذی سلوک خوش مزاج شوق اسپان بسیار دارد و عزم سپہگری
را ہم بدرجہ کمال میدارند صاحب مروت بامرد آدمیان مالوف معتمد اقرب ہنرار گوسائین در بیگم
بازار بکار معاملات لکھا روپیہ بتعلقداران سرکار و بعضی خود بذاتہ بتعلقداری محالات ولیفر و خت
پشمینہ بافت کشمیر و امرتسر و پارچہ بافت بنارس از جمیع اقسام سوکمخاب ہا و نیز بہ سوداگری
اسپان و فیلان و داد و ستد نقدی مصروف کاروبار خویش اند نظر بطول کلام آنہا کہ بسیار
مشہور اند برای آنہا اکتفا نمودہ نام آنہا بتحریر در آوردم ٭٭

بستن جی سیٹھ

در سنہ یکہزار و دو صد و پنجاہ و چہار ہجری چون فیمابین مہاراجہ بہادر و پورنمل سیٹھ سوداگر جی
بمقدمات ہشتاد لک روپیہ بہم رسیدہ بود بہادر معز برای تنبیہ مشار الیہ باستصواب طالب الدولہ

حسن علیخان بهادر کوتوال آغا اسمعیل ولایتی را که ملازم بهادر موصوف بود بکارپردازی بعضی مقدمات
نزد بهادر موصوف معمور بود به بندر بمبئی فرستاده سیٹھ مذکور را طلبید وقتی بملازمت رسید
بسیار پسند خاطر گشت برای فرودگاهش کوٹھی سیاحمد سیٹھ بکرایه یکصد روپیه ماهوار مقرر کرده فرود آورده
باجرای امورات مهاراجه بهادر موصوف معمور گشته بسعی بهادر معز الشرف باریابی حضور پرنور نیز مشرف
گردیده سرفراز و ممتاز و مباهی شد عجب آدم صاحب حوصله انچه بمقدمات نامناسب برای تباهی
خلقت و جر نفع خود ساهوکاران بیگم بازار وغیره درانداخته بودند و دستور العمل ساخته آن نیک
طینت همه ظلم و ستم مخفیه ایشان را بر باد داده سر رشته راستی و درستی علی الرغم بوپنل العمل آورده
نام نیک خویش پر آوازه ساخت و از رسانیدن عوض هفت لک روپیه تنخواه پلاٹن انگریزی
ملازم سرکار و اخراجات دیگر ماه بماهی مهاراجه بهادر چنان بدرستی میسر سانید که نالش آن به هیچ جهه
نرسیده موجب خوشنودی مزاج گشت در منوال کوٹھی سیاحمد سلور الفیت شانزده هزار
روپیه معه باغ و زمین بسیار خریده کوٹھی دیگر بخرج بسیار بنا نهاده تیار ساخت که قابل سیر و تماشا
است و نیز کوٹھی بزرگ نزدیک متصل سانچه توپ و نزدیک نزد کوٹھی محمود نوازخان بسیار عمده
باکار عجیب غریب نقاشی وغیره بوسعت صحن و سنج و چاه کلان عجیب و چبوتره دلکشا که
از بالای آن تماشای مکانات بلده و صحرای اطراف و جوانب است بخرج هزارها روپیه تعمیر نموده
معه برادران و خویشان و متوسلان سکونت دارد جای خوش فضا آب و هوا نهایت درست
و خود بذاته نیکذات قدردانی نجبا بسیار میکند لعداد لکها روپیه سرکار باریاب حضور پرنور است
و نیز این راو وکیل سیٹھ مذکور و مختار کاروبار دربار نهایت ذی حوصله است کارهای سرکار
بدانائی خود برابر نوشته بر می آرد که مورد تحسین و آفرین خلقت و مهاراجه بهادر است و با همه
دانائی صاحب اخلاق و سلوک با مردم آدمیان است

پورنمل سیٹھہ

پسر مهانند رام سیٹھہ است او از مدت دراز در دولت سرکار عالی معامله داد و ستد لکوکها روپیه نموده بمقدور خایز گردید که دوکانهای ایشان در هر ریاست هندوستان موجود اند که هر جا هنڈوی لکها روپیه منظور باشد از دوکان سیٹھہ مذکور بهم میرسد چندی از عدم توجه مهاراجه بهادر خانه نشین شد باز مورد الطاف حضور پرنور گردید که خود بدولت و اقبال را برای ملاحظه سیر و تماشای باغ نو احداث خود که متصل آصف نگر سیرگاه سرکار معه دیول بکمال آراستگی اشجار و انهار ساخته و پرداخته استدعای قدوم میمنت لزوم بالحاح و عاجزی نمود آنحضرت نظر افزایش آبرو و عزت او و رونق افزا شده سرفراز و سربلند گردانیده و از نذر لایق شاهانه معمولی اختیاری چبوتره یک لک و بست و پنجهزار روپیه نقد و جواهر اعلی و اقمشه عمده و دیگر اشیاء بری و بحری لایقه که سزاوار نذر خسروانه باشد گذرانیده منتظر مقبول خداوندی گشت لهذا از سر بنده نوازی همه نذر بدرجه پذیرائی در آمد و خود بدولت و اقبال یک انگشتری الماس عمده از دست مبارک بالطاف خسروانه به سیٹھہ مذکور عنایت فرمود سر تفاخرش را تا به آسمان اعتبار و تفاخر رسانیدند الغرض سیٹھہ مذکور شبانه روز در پرستش اوثان خود یعنی پوجا و دان مصروف است آدم سیر فکر آل اندیش با مروت با همه دوستی دارد و تا یکپاس روز بر آمده در پوجا میگذارد و درین ایام مانند او دیگر هیچکس از قوم مارواڑیان باین قدر کرڑ و ڑپتی بلکه زیاده از کرڑ و ڑ بغیر او احدی نیست قریب ده هزار کس مامور بکار معه اند که ساهوکاری میکنند و تجارت مینمایند و در سرکار تعلقدار لکها روپیه دارند و آنها که در بلده و بیگم بازار و غیره دوکانداری میکنند از هزارها کم نخواهند بود زن و مرد و بچه و بزرگ اهل مارواڑ که مشغول دوکانداری اند چه در بلده و چه مقیم ساحل آن طرف رود موسی و چه در دیگر بلاد و قصبات و قریات دکن که اینها خارج از حساب و شمار اند ⁂ ⁂

سیٹھ سید احمد ولد مخدوم سیٹھ

در عهد حضرت غفران مآب حضرت مغفرت منزل معامله لکهار وپیه در دیوانی سرکار علی الخصوص با راجه خوشحال چند بهادر محبت دلی داشته لیکن بهادر بعض لغوابد کثیره معاملات مهاراجه بهادر مشمول گشت و بدات ایشان و برادران و اقربای ایشان معامله کرده کارروائی لکهار وپیه می‌نمود و در میان پنج برادر سرگروه های ساهوکاران بیگم بازار که مشهور به پنج بهائی در مهندلیت مشهور و نامور بود چون وقت موعود رسید لبیک اجابت گفته و دلیعت حیات نمود اما سید احمد سیٹھ ولد مرحوم مذکور از آنجا که از بدو شعور میل طبیعت بفن سپهگری بسیار داشت همواره در صحبت افغانان مهدوی اوقات خویش بسر برده اوضاع و اطوار و حرکات اینها برداشته هم شکل اینها گردید که هیچ تفاوت فیما بین نماند و قریب پنجاه یا شصت کس از قوم افغانان مذکور بدرماهه های بیشقرار و قریب یکصد نفر از عرب ولایتی و مولد و دیگر جوانان رومی و دکنی و هندی و دو چوبدار و چهار گهڑ یالچی و سرکاره ها نوکر داشته با اسباب جمعدار و امارت در آمد و هفت راس اسپان بیش قیمت و دو زنجیر فیل و بهوبان وغیره نیز ملازم گرفته منتظر سرفرازی اینها بهمراهی خویش از نزد مهاراجه بهادر گشت و سعی موفوره بکار برد تا اینکه اینقدر صورت پذیر نشده و خساره بسیار عاید حال گردید ناچار تمسکات نه لاک روپیه عهد پدر خویش سوای امرا و سرداران و مهاجنان و ساهوکاران وغیره که بپاس مروت و خاطرهای ایشان کما حقه بمعرض وصول نمی آمد بهشتاد هزار روپیه نقد نزد مهاراجه بهادر فروخته همه را برطرف ساخته با معدود چند از رفیقان و شاگرد پیشه و دواب اراده بڑوده کرده در کوٹهی پیتن جی سیٹھ فرود آمد بعد ازان از تشفی راجه چندو لعل مهاراجه بهادر و مهاجنت سیٹھ های دیگر فسخ عزیمت نموده شادی کتخدائی خود با صبیه قاضی محمد عزیز الله خزینه دار سرکار کمپنی

کہ از مدت تقرر یافتہ بود بعمل آوردہ او وفات عزیز خود بخوبی تمام بسر میبرد و لغیر معاملہ و داد وستد
خوشباش زندہ دل آدم خلیق صاحب مروت نجیب دان قدرشناس اہل کمال تاریخ دان
قابل علمیت فارسی خوب دارد بجمیع صفات نجابت موصوف و بتمامی کمالات مربوط سوای اینہا
سیٹھہای مسلمان و بیگم بازار بسیار معمور کاروبار فروخت غلہ وغیرہ اند و عمارات بلند ساختہ
میمانند ذکر آنہا طول کلام است وبس

ذکر ساہوان کاروان متصل قلعہ محمدنگر گولکنڈہ

پوشیدہ نماند کاروان از بلدہ حیدرآباد نیم کروہ از دروازہ پل بسمت مغرب پیوستہ بسنفند پورہ
این بلدہ مذکور و قلعہ مسطور قلعچہ است یعنی حصار و آبادی کاروان بدو دروازہ بزرگ مقام بود و باشہ
ساہوان گجراتی از وقت و عہد سلاطین قطب شاہیہ در ینولا ہم ساہوکاران عمدہ و ذیمقدور
کہ لقلم مے آید بود و باش داشتہ عمارات لکھا روپیہ باحداث درآوردہ باموانات سرکار معمور اند
و بکار داد و ستد و تعلقداریہای لکھا روپیہ مشغول و برای حفاظت آنجا جمعیت سرکار از سکھان
و عربان و جوانان بار قریب پانصد جوان متعین اند کہ در ہوشیاری و خبرداری سرموقصور نمایند

بنکٹی داس سیٹھہ

و قتیکہ کوٹھی داد و ستد پالمر صاحب جاری بود سیٹھہ مذکور شریک غالب بودہ تمامی امورات
مختار شدہ برآمد کارہای اہل معاملہ مینمود و چون معاملہ کوٹھی مذکور موقوف گردید او باتفاق
ڈٹین صاحب انگریز تعلقداری است لک روپیہ سرکار کارہا میکند و بیج رتن داس در عہد حضرت
مغفرت منزل باستصواب حاجی محمد اوراق معاملہ سالک روپیہ از خریدی جواہر و نقد و پشمینہ باب

با جعفر یار جنگ بہادر کوکہ در شادی پسر کلانش میر امیر علیخان نمودہ بود و مدتی سر انجام کارخانہ
بہادر مذکور مینمود بعد ازان و فتنا دست از معاملات ہمہ جا کشیدہ انزوا اختیار کرد و پسر ایشان
ہموارہ حاضر دربار بکارہای مہاراجہ بہادر معمور چندی بر سر کوٹھی خانگی مہاراجہ بہادر معمور بودند
سیٹھہ مذکور بسیار آدم معقول اگر موافق مزاج میبافت معاملہ میکرد و گرنہ دست کشیدہ میدارد
درین ولا بطرف بنارس وغیرہ معابدہای ہندوان رفتہ است

ہربداس سیٹھہ

برادر کشن داس سیٹھہ کہ او مدتے با مورات کوٹھی محمد شاہ پالمر صاحب و تعلقداری لکھارو بہ سرکار دولتمدار
معمور کار و بار معاملہ شدہ مورد تحسین و آفرین سرکار گردید و در وقت خود قضیہ بازار قدیم کاروان را کہ
بروز دہولینڈی ہولی فیمابین ساکنان بالا بازار و پائین بازار کہ ہر سال میشد و درین قضیہ
خانہ جنگی از طرفین شدہ مردم بسیار زخمی گشتہ اکثر میمردند و خونریزی معمول بود کہ ازان نجات
نمییافتند تا سال مردم میرسیدند دیگر سال آمدہ در پیش میبدا شتند سیٹھہ مذکور بملاطفت مقیمان ہر دو بازار
را کہ مفسد بانی و مبانی این قضیہ بودند بخانہ خود طلبیدہ با آئین بہین فہمانیدہ دوشالہا دادہ قدغن
نمودہ و ستا دیز طرفین ہموا ہیر معتمدان گرفتہ کہ دیگر از طرفین گاہی بوقوع نمی آید چنانچہ الحال
بالکلیہ منازعت موقوفست کاری کردہ است کہ اہل کاروان از موت لابدی ہر سال محفوظ و مشکورانہ
ہا سیٹھہ ہربداس نیز بکمال مروت و آدمیت بکار خلایق مصروف است و تقریبات با بار حضور پر نور میبازد

جگنا تھہ سیٹھہ

داماد اوہا کشن سیٹھہ او ہم بطریقہ دیگر سیٹھہا شریک معاملات سرکار و جمعداران وغیرہ بودہ قضا
نمودہ بسیار آدم نیکذات منشین بود و در عہد دیوانی میر عالم بہادر بامورات خریدی جواہر عمدہ در سرکار

هنگام رونق افزای حضرت مغفرت منزل در باره دری میر صاحب موصوف سیتهه راداکشن معتمد کلی بود
و مورد الطاف آنحضرت گشت بسیار خوش وضع چون هنگام وداع رسید بعالم دیگر شتافت اگرچه
پسرش نیز معمور کار خود است اما سیتهه جگناتهه داماد ش برسائی عقل رسای خویش بامورات دربار پرداخته
مشهور گردید و کار و بار سرکار از معاملات تعلقات و داد و ستد متعلقداران و خرید و فروخت جواهر
در سرکار و هم در دیوانی که هر روز درکار است معمور کارها ست آدم خوش مزاج جوان سال عیاش بهمه صورت
نیکذات و متقربیات معمو ے ارباب حضور پرنور

سیتهه رگھناتهه داس

نبیره کیشوبدن بزرگانش از عهد حضرت مغفرت مآب از شاهجهان آباد آمده مقیم کاروان گشت کیشوبدن
در عهد حضرت غفران مآب کارهای نمایان نمود که تاحال فیصله معاملات قومیت در خانه ایشان میشود
بوقت پیشکاری راجه راجندر رگھوتم راو مشار الیه دخیل امور کلی و جزئی ایشان بود اما سیتهه کیشوبدن
مذکور بذاته نیکذات که تا الآن مشهور است معهذا سیتهه رگھناتهه داس بهمه صورت بامورات سرکار
معمور و در مقدمات برادری منشا کارهای لایق که برابجای ایشان منظور که و مه است عمل می کنند
در خیر و خیرات و پوجا همواره مصروف و با مردم آدمیان بطریقه خاندان خود سلوک عمدگی قوم بر چهره آثار
ظاهر بجمیع صفات خاندانی موصوف است

سیتهه هیم چند

بزرگان سیتهه مذکور همه نیکذات و صاحب مروت و سلوک بوده کارهای شایسته در سرکار بعمل آورده
مورد الطاف شده اند اما سیتهه هیم چند خود بذاته آدم با مروت صاحب سلوک خوش مزاج عیاش
در وضعداری موافق خاندان خویش است با نکه آدم بامزه همیشه جلسه های هولی کرده با مردم آدمیان نجیب

صحبت بسیار در سرکار و در دیوانی و نزد صاحب معاملات هزارها روپیه و در خریدی جواهر نزد بعضی
امیران معتمد کلیت مرد بامزه خوش اختلاط بذاته نیک ذات است سوای اینها دیگر مهاجنان و سیته‌های
که بقلم آمد در کاروان بسیار اند که تمامی کاروان از ساهوکاران ذی مقدور و اهل معامله مملو و آباد است
اختصاراً بر چند کس اختتام احوال نمودم

ذکر سرود سرایان علم موسیقی ملازمان سرکار وغیره

در عهد حضرت غفران مآب سرود سرایان علم موسیقی استادان کامل اکثر از هندوستان آمده ملازم
سرکار دولتمدار گردیدند و نیز اهل دکن نام آور گشته مشهور آفاق شدند از آنجمله غلام رسول
و غلام مهدی عرف کنکر پسر و چهوتی صاحب و بری صاحب نیز میگفتند در کبت و دهرپت
سرای غلام رسول فرد فرید روزگار فن خویش بود و غلام مهدی عرف کنکر اگرچه در کبت و دهرپت سرائی
استاد کامل از برادر خود کم نبود اما در خیال سرائی و ترانه خوانی بی‌بدل و یکتای عهد بود تولد ایشان
در گلشن آباد مبارک است از قوم شیخ زاده بودند محمد خان نامی استاد بی نظیر در ابتدای جلوس
سریر دکن حضرت غفران مآب میر نظام علیخان بهادر آصفجاه ثانی نور الله مرقده وارد حیدرآباد
از دار الخلافه شاهجهان آباد گردید و در محله ایشان فرود آمد از بسکه صحبت شبانه روز بظهور می‌آمد
ایشان بذوق و شوق خود شاگردی قبول کرده بهره کامل برداشتند تا اینکه همین علم سبب معاش
ایشان گردید در پونا نزد راو بالاجی والی پونا بدرماهه یکهزار پانصد روپیه نوکر شده مدتی بسر بردند
و در ناگپور نزد جانوجی بهوسله والی آنجا نیز بهمین درماهه ملازم گشتند و در سرکار دولتمدار حضرت
غفران مآب اگرچه به نوکری فایز نه شدند اما در سر مجرا پنجهزار روپیه انعام می‌یافتند که معمول ایشان بود
در چهار جشن عیدین و سالگره و نوروز بمجرا مشرف اندوز میگردیدند و در اورنگ آباد

درگاہ قلیخان سالارجنگ ناظم بلدۂ مذکور و دیاحمد نگر باقوی جنگ بجشنہا و بسنت ہا و جلسہ ہا بسر بردہ
انعامات ہزارہا روپیہ یافتہ اند استادان علم موسیقی ہر دو را تا یک وکن نامیدند سوای این در علم
فارسی و اشعار ہندی و تیراندازی و خوشنویسی ہم مہارت تمام داشتند و در زبانہائی برج وغیرہ
استاد بودند ترانہ ہا و خیال ہا و کبت و دوہرہ ہا و ہولیہا و بسنت ہای ایشان تا حال مشہور
آفاق و طوائفان و قوالان اکثر می سرایند آنچہ عاصی یاد داشت بقلم آورد کہ چہار دہ سال در مکان
عاصی فرود آمدہ بودند شبانہ روز بود

ترانہ در اسرار از نیاز روح القالب

در تن در تن آ کہو در تن نہ دیہ آپ دیکہہ ڈرونا ریاک بہیو ہی سو دہ کیو نب نادحکم دہن تن تن در دیالو +
روح پاک در تن و مندر نادرنا دلکہو ہین ورد ریا دریافت در دم دید نظر بہر چند کہو آدر در پالو +
دریں در نا در نا در ظاہر باطن بدرت قدرت بدرت جانم تنم نم تنم تنم تنم من سندر کالو +
سیوک ورآ وین در دنیا و در دین آئین بہین باشند تمکین اپنی درتی دوجی درنا ہیچ الہی پاینگ تیری درآلو
سیوک تخلص غلام رسول عرف مہتر دہ آدین تخلص غلام محمد سے کنکر ہست + + + +

خیال بسنت با حروف فارسے

امروز فردا امروز پرسوں سرسوں پہولی ہی چل دیکہہ پیاری کیسا گلزار چمن ہیں لالہ نافرمان کی +
آوین پرسوں پاہن پرسوں کرسوں کہسرا کہو تو سوں سنا بیچی ارمان کی + شعر
اوٹہہ جہپٹ کیا جنوں نے خاطر پخشت کی آئی بہار کچہہ بہی خبر ہے بسنت کی

امروز فردا

ترانہ لبسنت بامعنائے فارسی کہ الفاظ ہندی را بامعنائے فارسی ربط تمام داد

تانا دیم تنا درناری نا درنا دانیسم
ئید بہنا درنا درنا درنا گرچہ پیدا لی
تانا دیم تنا درنا نبی علی والی کی دیا لبسنت بہار منائے
یہ بالی ہی لانا لی
دیم تنا درناری ناری تانا دالی

درنم یہ کیا ہے تانا درنا پہچالی
تو آجاجانی راگ رنگ گاوین ہم ترنم بلبل کہلین بہاریں
سیو کہ لوکر آدہین کی یہ مراد آئی آئی تہی سوالی
ہم ترانہ و ہم معنی
تانا دیم تنا درنا

خیال ہندی زبان

بات بھلی ہی وہ ہی جو سب عالم رہیجہے
عالم ریجہے سن لیجے

بات بھلی ہے وہ ہی

ایک نہ ریجہے سن ہین کہیجے
آدہین کی تو ایک بات ہی ہے
جان بوجہ کر جو سوندہ بند ہے
وہ ہی جو سب عالم ریجہے

اوسکی بات کوئی نہ پہنچے +
کیا رنگ کی موٹ اب بہر لیجے
اوسکے حق ہین کیا کیجے +
بات بھلی ہے وہ ہی

الغرض غلام مہدی عجب لسان بامزہ بود کہ خارج از بیان است بسیار صحبت ہای معہ برادران و میر محمد علیخان بہادر و میر خلیل اللہ خان بہادر فرزندان سعید الدولہ و فرزندان بہرام الملک یعنی بہرام جنگ و سید عاقل خان بہادر و سید غیرت خان بہادر و فرزند شاہ تجلی علی و دیگر چند محبان یعنی میر قنبر علیخان بہادر و خواجہ جیون پسر خواجہ سلطان جال سلطان یارجنگ نائب صوبہ اورنگ آباد سالہا در مکان عاصی

در اتوار چوک با غلام مهدی شبانه روز در عالم جوانی جلسه‌ها و راگ و رنگ داشتند کرشنک دیگران هم عمر میگردید سبحان الله بحمده دریں زمان سوای این عاصی احدی از آنها باقی نیست و عاصی را هرگز راگ احدی نسبت بشار الیه پسند نمی‌آید در سنه یکهزار و دوصد و بست و چهار هجری انتقال نمود سنش تا هفتاد و پنج رسیده بود تا حال باین علم دیگر باین قسمت بنظر نه آمد در ایام جوانی بست لبست خدمتگار در خدمت ایشان نوکر بودند و مرثیه خوانی ایشان در اورنگ آباد و حیدرآباد مشهور بود

خوشحال خان قوال انوب تخلص

پسر کریم خان گهنگا چون آوازش گریه بود به گهنگا مشهور شد او از خوشحال خان نیز کرخت بود اما از راه استادی چنان صاف و شفاف نمود که قابل کبت و دهرپت سرای گردید و به آن استادی بود که همه اوستادان این علم او استاد وقت دانسته گاهی به مقابله نپرداختند و همه‌ها می‌ستودند هیچکس حرفی بر تصانیف او نمی‌داشت اگرچه در سرکار نوکر نبود اما در سهر مجرا یا انصد روپیه نقد و یک دوشاله از سرکار مرحمت میگردید یاد لقا بائی تا دم حیات در خانه خویش داشته از جمیع ما یحتاج خبر میگرفت که او استادش بود مسجد خوبصورت و عاشور خانه متصل خانه بائی مذکوره و کمان معه بنگله و عاشور خانه و آبدار خانه و باغ خرد لطیف سر راسته صندل زیر دامن کوه مبارک از محدثات اوست و خود هم همون جا مدفون است

دولخان و پسرش غازی خان

از نام آوران هند بودند ارسطو جاه مدار المهام سرکار زرخطیر فرستاده طلبید با وصف بودن اهل علم غلام مهدی کنکر را بسیار پسند کردند و گفتند که مانند ایشان در هند هم بالفعل کسی نیست سه صد روپیه

ماہوارے یافتند و در خیال سرائی یکتائے عصر بودند

میان شبو خان

اگرچہ بین کار بود اما ستار نوازی را بہ آن درجہ رسانید کہ از بین و ہمین مشتاقش بودند یکصد روپیہ ماہ بماہ از سرکار مییافت امنگ از شاعران ہندی زبان بہا گہا بودہ کتب دہرپت و خیال وغیرہ طبعزاد خود میسر انیدہ ارسطوجاہ انرا طلب نمودہ دو صد روپیہ ماہوار ذات سوای چند برادرانش کہ در رسالہ سواران ملازم سرکار گشتہ ہمراہش میبودند ارسطوجاہ یک زنجیر فیل ہم انعام دادہ بود و برای خوراک شصت روپیہ ماہوار میداد تا نیدہ وار پالکی ہم سرفراز بود کبت و ترانہ و خیال وغیرہ اش برزبان ہمہ طوایفان رقاص بلدہ اند

محمد خان برادرزادہ شکر لکہن

فرد بیمثیل بود کہ درین زمان تا حال ہیچکس مانند او وارد این دیار نشد سہ ہزار روپیہ ماہوار از سرکار میبافت و در ہمسرای ممتاز و در خوشی صدای آواز یکتای عہد توان گفت چون از رحیم در دولت دولت راؤ سندہیہ وابستہ بود بعد یکسال حسب الطلب او نزد وی پیشش رفت

بو علی بخش

ساکن تہانیسر مدت بیست سال در سرکار بانذ آواز خوشش داشت نود روپیہ ماہوارش بود در قانون نوازی یکتا بودہ نمازی نہایت معقول باعاصی ہم محلہ در ہمین سال بوطن خود رفت محمد حسن برادرزادہ محمد خان مذکور درین زمان منفرد کامل است ہفت روپیہ یومیہ میبابد

محمد یوسف و پسرش غلام حسین ڈهولک نواز

از دکن بوده‌اند به آن نرمی و درستگی مینواختند که پسند خاطر همه استادان بودند یکصد روپیه ماهوارش بود موتی خان خیال خوب میسرایید چهار روپیه یومیه دارد شاکر علی و باقر علی اینها هر سه اهل بنارس‌اند کاملان فن خویش باقر علی در ستار یکتاست دو صد روپیه ماهیانه میابد

بتا نقال که هندی بھانڈ گویند

از دهلی آمده چون به مجرای حضور پرنور حضرت غفران مآب پیش از سفر پانگل مشرف گشت روز اول هفت صد روپیه انعام یافت و همین ماهوارش گردید معمول حضرت غفران مآب نیز همین بود یعنی آنچه که روز اول مجرا انعام مرحمت میشده بود در ماهیانه نیز همون رقم مقرر میگشت در پیولا از نبسه او با طایفه خویش حاضر دربار جهاندار است

گلزار بھانڈ

از هند بود و اعظم الامرا از پونا همراه خویش آورده سه صد روپیه ماهوار میبافت در نقل و پھبتی مسلم و کامل فن بود قطبی برادر نسبتی اش از ڈهولک همراهیش خوب بنازکی و درستی میکرد در پیولا از خاندان گلزار پسر قطبی بهیرو نام که نبسه‌اش باشد با طایفه حاضر دربار است و پنجصد روپیه ماهوار میابد

چرپا شفعلے

اینها اگرچه بھانڈ نیستند اما نقلهای عجیب و غریب میکنند با طایفه خود چهار صد روپیه ماهوار اینهاست و حاضرند الهی بخش و برادر کلانش ایزد بخش هر دو برادر از لکهنو بوده‌اند الهی بخش در خیال سرائی فرد کامل بود همیشه در خرابات مخموری گذشت یکصد روپیه ماهوار داشت و ایزد بخش با تمیز است و در سرای ممتاز دو صد روپیه ماهوار میابد سگها نقال از هند بین کار

	سه طایفه سه صد روپیه ماهوار دارد	
	محمد اعظم و برادر او	

در خیال سرائی خوب او در غزل سرائی یکتای عصر یکصد روپیه ماهوار یابد و برادرش نیز شصت روپیه ماهوار میباید سوای اینها دیگر قوالان و کلاونتان و نقالان وغیره بسیار اند تا دوازده هزار روپیه ماهوار میبایند ذکر اینها طول کلام است و انعام هر کس بقدر درماهه اش معمول مقرر است اما از طوایفان رقاص ماه لقا بائی دختر راجکنور که همشیره او ماهتاب جی در عقد رکن الدوله مدار المهام سرکار بوده زنی بود بکمال وجاهت و صاحب سلیقه در علم موسیقی از اوستادان کامل مشق نموده خصوص از غلام حسین کنکر مذکور و خوشحال خان مذکور و در رقص تجکین با ونمیرسید که شاگرد بیتا بهاند بود در رفته رفته صاحب نوبت و گهریال و جاگیر سیر حاصل و سواران بنام پسر لطفی خود از سرکار حضرت غفرانمآب سرفراز گشته و هر وقت که مجرا در حضور مینمود یکهزار روپیه انعام میبافت همیشه باریاب حضور و همواره ملاقات با مدار المهام عصر میکرد بحیثیتی تمام اکثر حضرت مغفرت منزل بزبان مبارک خود فرمودند که مانند ماه لقا بائی دیگری باین کمالات پیدا شدن مشکل است در علم موسیقی فرد کامل خوشنویس شاعره صاحب سلیقه بسیار اگرچه طوایفان دیگر هنوجی و اکهن جی و دولت زنگ فرحت بخش و بهنور و کنور و دیگران بسیار همه صاحب مقدور هستند اما کسی تا حال باو نمیرسد و چنانکه حضرت مغفرت منزل برای شادی سوای مادهوراو والی پونا با تالیقی شرف الامرا بهادر به پونا تشریف فرما شده بودند ماه لقا بائی نیز سه طایفه خود با دیگر ده طوایف همراه رکاب بود اعیان و اکابر آنجا بسیار پسند کردند و از آرایش و پیرایش حسن و لباس و جواهر وغیره او در حیرت ماندند هرچند انعام ها دادند قبول نکرد روزی سوداگران در مجلس نانا پهرنویس

که ماه لقا بائی هم نشسته بود آمده عرض کردند که اسپان بنده را اگر در سرکار میگیرند فی راس دو هزار
روپیه شش راس دوازده هزار روپیه عنایت فرمایند وگرنه مرضی مبارک نانا پهرنویس جواب داد
که بحساب فی راس یکهزار یا پانصد روپیه بگیرند والا مختار اند برند سوداگران برخاسته رفتند
ماه لقا بائی سوداگران را نزد خود طلبیده از قلمدان خویش فرد سفید گرفته چیٹھی دوازده هزار
روپیه بالای ساهوکار سمو بنجا لینی پونا نوشته بدست سوداگر داده گفت این زر قیمت اسپان
شماست بگیرند و اسپان را در مکان فرودگاه من برسانند نانا پهرنویس سرداران عمده پرسیدند
که ماه لقا بائی شما را با اسپان چه کار و چه نسبت است جواب داد که برای مهاراج خود راجه راؤ رنبها
جیونت بهادر گرفته ام که شوق بسیار دارند همه ها بحیرت ماندند که چه عورت خردمند است نیکنامی
سرخیل طوائفان رقاص پونا و نام آورد آنجا هرگز بمقابله ماه لقا بائی نه آورد در سنه یکهزار
و دو صد و سی و شش هجری بعارضه و بالعالم باقی خرامید مقبره اش در دامن کوه شریف
نهایت سرسبز است خیرات بسیار میکرد و بالای کوه شریف پیرزادگان را ماهوار میداد و والان
صمصام الملک را بالای کوه مبارک پخته بنا نهاده موجود است و مقبره نیز بخرچ یک لک روپیه
سنه و کاکین تیار ساخته اهل عرس را بسیار آرام از انست که مکانات پخته اند جشن حیدری لبسیز و هم
ماه رجب به تکلف طعام لذیذ و مدوشی بسیار مینمود که تمامی طوائفان رقاص یاده آمده مبرقصیدند و همه
قوالان و کلاونتان سرود میکردند امیران و امیرزاده ها و جمعداران وغیره بشوقی بدعوت
می آمدند و لطفها برمیداشتند جواهر و نقدی و پشمینه و اسباب وغیره اش مال یک کرور روپیه
سوای عمارات و دو دانت بقلم در آمد

حسن لقا بائی

متبنی دختر ماه لقا بائی است مانند مادر خویش هم جمیع امور سلیقه بسیار دارد و خوبصورت اوراد دیگری نمیدهد

لطیفه گوهر شناس نکته دان پرداغ عشوه گزین با مروت صاحب قدر و سلوک با نجبا و اہل کمالان
گویا در نیوقت ماه لقا بائی ثانی بلکه ازان زیاده تر است که از حضور پرنور کارهای عمده خلق الله بسبب
خود برآورده خوشنودیهای خلقت میکند و بسیا عمایدین را که از گردش روزگار بر خاک بی اعتبار
افتاده بودند باز بر سر عروج دسیج آورده بر سر مدارج بلند رسانید که مشهور آفاق است با این همه
خداشناس ترحم شعار بحال شکستگان و غریبان در عشره محرم الحرام عاشورخانه خود را زینت داده
تعزیه داری مینماید و هزارها روپیه بغریبان و مسکینان و لنگان و کوران و پیرزالان و بیست و
پایان را و بیوایان را میدهد و شادی بسیار دختران ناکتخدا کنانیده از جمیع لوازمات فراغ حال
نموده که همه ها بدعای ازدیاد عمر و دولت حضور پرنور شب و روز مشغول اند نیکذات است
در درگاه یوسف صاحب باغ دلچسپ عمارت عالیشان با چاه کلان چنبل باحداث آورده که خلقت
خدارا فیض میرسد و نیز در لنگم پلی بر سر راسته کوه شریف باغ و عمارات نو احداث نموده هنوز کار آنجا
جاریست الغرض بجمیع صفات مستثنی روزگار است

حسن افزا بائی

دختر رام بائی به جمیع حرکات مستثنا دستان دارد شادی دختران ناکتخدا کنانیده و نیز برآمد
کارهای بسیار مردم عیالبخانه‌دان از حضور پرنور نموده مشهور روزگار گشت

پیارن جی

در حینیکه وزیر بخش دختر گوری جی در خانه جعفر یار جنگ نوکر بود و صاحب اولاد شد پیارن جی
در حال آوارگی همراه وزیر بخش رقص مینمود بعده رفته رفته در علم موسیقی بهره کامل بهم رسانیده
به مرتبه و درجه بلند از باریابی حضور پرنور رسیده سرود سرائی شرکت کار بسیار خوب است

چھوبائی

نیز در علم موسیقی بسیار خوب و بار بار حضور پرنور و برآمد کار خلق اللہ نیز بسیار نمود در کار خیر تقصیر نمیکند ہرگز

شرفن جی

ہمشیرہ زیبن جی او عجب صاحب جمال بود و خوش پشمان او غزالی حیرت بخش تماشائی بود و موی مشکین بو لیش بسان شب دیجور چون چشمک زمانہ خورد در عین بہار رو بعالم دیگر آورد شرفن جی در حسن و جمال از وی زیادہ تر در علم موسیقی بہرۂ کامل دارد و ہموارہ بہ مجرای حضور پرنور معمور ۱۰

کریم کنور

مشہور بہ نواب عجب آدم با مزہ بسیار صاحب معتقد و بر باد وسہ طایفہ خود ہموارہ با ہاجب جاگیر دور آدمیت و اخلاق و فروتنی نہایت لیاقت دارد

وزیر بخش

دختر گوری جی در خیال و کبت و دہرپت و ترانہ و غزل و ٹپہ و ٹھمری و دادرا و قول و قولانہ و گیت و سنگیت و پربند کامل فن و بی نظیر است کہ ہیچکس از طوایف بلدہ بہ مقابلہ اش نمی آید و جعفر یار جنگ مرحوم کو کہ حضرت مغفرت منزل رو بروی عاصی کہ شریک جمال بود از استادان مذکور صدر کہ ذکر ایشان گذشت تعلیمہا می دانید خصوص از خواجہ بخش کہ در سارنگ نوازی تا الآن احدی مثل او پیدا نشد چہار روپیہ روزینہ یافت دانیدہ اند و دوسی ہزار روپیہ در خرچ تعلیم صرف شد و ہر گاہ ہر طایفہ کہ از ہند می آید برای مقابلہ وزیر بخش میرسد معہذا طوایفان ہند نیز در اینجا ملازم سرکار مثل عاشورن و مہتاب و خیرہ قریب صد طایفہ است کہ ملازم سرکار وغیرہ ہستند تا بوقت نصف شب یک طائفہ ہنر اگر خواہند بہم رسیدن مشکل نیست اللہ تقدس و تعالی این بلدہ حیدر آباد فرخندہ بنیاد را و این بادشاہ فرخندہ نہاد را تا ابد الآباد

آباد دارد که ظهور عجائبات و غرائبات از مقدم فیض آن خسرو عالم پناه خورشید کلام انجم سپاه است

ذکر نقارچیان نوبت و باجنتریان روشن چوکی سرکار

نقارچیان نوبت علی الخصوص چوکیهای هندوستانی که در سرکار ملازم اند معه شهنا نوازان بآن خوش صدائی مینوازند که دل کبین و بهین محو خوشنوای ایشان است و میگردد البته از بست و پنج چوکی کم نخواهند بود و باجنتریان روشن چوکی اورنگ آبادی یکتای عصر اند بالباس عالمگیر سے معه پیچ پیچ های کار منقیش هر گاه بوقت نصف اللیل در گشت اطراف دولتخانه مینوازند جان از قالب میکنند روح تازه در پیکر ایشان میدهند اکثر از حضور انعامها در آنوقت یافته اند و روح در قالب مرده می اندازند و باجنتریان حیدر آبادی با پنهانمیرسند اما از سابق ار استه شده اند و در تمام شهر از صد طایفه کم نخواهند بود که سوای نوکران اجوره دار در رسم شادی و رسم و عرس وغیره معمور کار خود میشوند و از اقبال خداوند نعمت در تمام بلده حیدر آباد و بیرون آن چه بر خانها امیران سرکار و چه در درگاه های بزرگان کرامت نشان و چه بر سر معبدها هندوان سوائے چوکیات حضور پرنور و مرشد زاده های بلند اقبال یکصد جا شبانه روز بلکه زیاده نوبت نواخته میشود

ذکر گهڑیان نوازان

گهڑیال نوازان سرکار البته از صد بر همنان هندوستانی کم نیستند سوء مرشد زاده های حالی تبار سوای امیران و جمعداران و درگاه ها و جاتره ها وغیره که حساب آن نیست

ذکر شطرنج بازان کامل فن ملازم سرکار وغیره علاءاول شاه و میر نجف علی

و فصیح الله شاه

اینها کاملان این فن اند هرگاه مقابله باهم میشد علاءاول شاه غالب می آمد اما دیگر اوستادان شهر
چه امرا و چه غربا از علاءاول شاه بازی نبرده‌اند تاریخ انتقال علاءاول شاه - شطرنج رفت است [۱۲۴۲]
که سنه یکهزار و دوصد و چهل و دو هجری بر می آید اما یک برهمن از هند آمده بود که شطرنج غایب میباخت
یعنی او خود در حجره نشسته میگفت و آدم او مطابق حکمش مهره مینهاد و بازی میبرد اما علاءاول شاه
روبروی مهاراجه بهادر غالب بر همه ماند و این هم بچشم خود دیده است

حقیقت هر دو سرا بواهیر حیدرآباد متصل حسینی علم

این هر دو قوم بواهیر که بعضے اهل سنت و جماعت و بعضی امامیه اند همراه حضرت مغفرت مآب از بندر مبارک
سورت در بلده آمده بودند این سرای قدیم را پسند کرده فرود آمدند و سرای مذکور از عهد سلاطین
قطب شاهیه است درین سرا بسیار بزرگان این قوم اهل اسلام و ایمان شده اند و نیز هستند
مستورات ایشان همه باعفت و عصمت و صاحب ریاضت نمازی متقی متمولان بسیار اند و مذهب اینها
هم شیعه و هم سنت جماعت اند که اهل سرای بزرگ و سرای خرد مشهور اند حضرت مغفرت مآب نیز در سرای
ایشان بضیافت رونق افزا شده بودند و طعام بخوبی می خورانند دیوانا محمد غوث الدین
چودهری خیل ایشا نند بکمال خوبیهاست که
باظهار نمی آید

ذکر هنگامهٔ غلو دسهره و دیوالی و بسنت و پنچمی و زور و شور هولی و عیره در بلدهٔ حیدرآباد مینوسواد

بروز دسهره تمامی خلقت خدا هندوان برای غارتیدن درختان زرت که در زبان ایشان آنرا
آبزر و طلا گویند یعنی بجد و میدانند که درختان زرت به یغما برده بلکه طلا را حاصل کرده برای
میمنت تمام سال آورده بالای خانه‌های خود ها اندوختیم میروند و اهل اسلام برای دیدن تماشا
و تکلف های سواری عماریت با توزک فیلان و عماریها و اسپان بیشمار هزارها اهل حرفه
پیاده‌ها پیاده بهر هر دروازه بلده بیرون میروند علی الخصوص بطرف دروازه علی آباد که
در باغ راجه راجیشر راو جلسه جاترا و تماشای مجمع جاترا میشود سیر عجیب است و در موسم
دیوالی چراغان در تمام شهر پیراسته و بازار چارکمان و چوک چارمنار و خانه بخانه و دکاکین
به دکاکین و در اطراف چبوتره و بازار واژیان روشن میکنند و علی هذا القیاس رقص طوایفان
تا سه روز خانه بخانه امیران و سرداران اقوام هنود و آتشبازی هزارها روپیه بصرف میرسانند
تماشای قدرت خداست خصوصاً در مکان مهاراجه بهادر طوایف تمامی بلده از ادنی تا اعلی
حاضر شده رقص میکنند و روشنی بسیار مینمایند و تمامی ارباب نشاط انعامهای یابند خرچ هزارها
روپیه است و در موسم بسنت مهاراجه بهادر بروز مقرری بسنت در حضور پرنور میرسانند با جواهرات
و چبوتره رنگین بسنتی و اسباب رنگ پاشی از قمقمه‌ها و عبیر و گلال هزارها لایق شاهان با جلوس
و کشتیهای جواهرات و نشان و نوبت و پلاسهای بادشاهیانه نقرئی مخملی بالای کشتیهای
مذکور و سبوچه‌های رنگ زعفران و شیشه‌های پر نقش زنگار رنگ و تا هشت روز بیرلا و فرمان فرمودن

و به دولت در باغ که سابق مذکور شد بعضی برای تماشای اطراف بلده و باغها سیر و تماشای لاله
زاران و پوست نادرست و نیز درباره دری سیر عالم مرحوم که سراج الملک بهادر ضیافت حضور پرنور
ت مینمایند و در موسم نوروز شروع سال و روز مبارک تحویل شمس در برج حمل جوڑه و جواهر معمولی از دیوالی
نو پرنور میگیرند و نیز از نزد امیر کبیر بهادر جوڑه عمده و جواهر اعلی داخل سرکار میگردد
خانزادان سرکار مجموع نذرها میگذرانند بطور نذر عیدین تا نه روز جشنها میباشد و طعامهای
رنگارنگ بتمامی خانزادان علی قدر مراتب و مناصب تقسیم می آید و خطابها و جاگیرات و منصبها
سرفرازیهای خدمات و جواهر سربلند و ممتاز میگردند و در موسم هولی خانه بخانه کوبکو رنگپاشی
راگ و رنگ و دف و نی میباشد و همه طوایفان رقاص جابجا موعود و هر صاحب مقدور
پیش از ایام هولی اندا ما بالای کسی مسلمان قطره رنگ نمی اندازند و در محفل مهاراجه بهادر انهم
ها نیز در تمام جلسه هولی عجیب و غریب میگردد و همراه امیران سرکار موعود رنگپاشی میشوند آنها که میروند
میروند و آنها که نمیروند نمیروند تکلیف شاقه نیست اختیار است روز دهولینڈی تا دو پهر روز همه هنود
دکاکین بازارها بند داشته و خاک و گل و لای و دیگر عفونات انواع و اقسام نجاست در میان
خود ها گوارا میکنند خصوصا مارواڑیان شبیه تمثال های دیوان خود میسازند و تماشاها
میکنند و سائیسان و پوربیه ها تا هشت روز دیگر ڈهولک نواخته خانه بخانه رسته برسته
میگردند و انعامها میگیرند اما سائیسان دهقانها میزنند و چنین ها خوب میسرایند و بینولا طوایفان
رقاص بلده نیز تقلید سائیسان و انفار کرده بخوشی و خواهش سامعین ناواقف از علم موسیقی
در مجلسها و محفلها چنین ها میسرایند و دیگران عیب میدانند یکی از زنگرا بلباس مردانه می آرایند
و از سر غصه و اینها همه مثنان طایفه چنین ها میسرایند و دف مینوازند چنانچه یک زن رقاص موسوم
به تارا طایفه خود بهمین رقص مشهور است اینکه در زمان پیشین عیب بود حالا هنر شده است

اگر کسے قوال کبت یا دهرپت یا خیال عمده شاه سدارنگ یا تانا رخان وغیره باکاملین این علم
را سراید که همه در راگ و راگنی مملو باشد سامعین این زمان میگویند که بس صاحب استخوان اکبر بادشاه
را چرا ازکو بهمی آری چیزی انتپه یا ٹهمری یادادرا یا چهن محظوظ کنند که دل ما خوش شود وشود
وای بر فهم و ادراک ایشان اما در حضور پرنور معمول است که سوای کبت و دهرپت و خیالهای
عمده استادان سابق و حال چیزے که در آنها راگ راگنی با مملو باشد دیگر از سرود سایک
انعرض نمی شنوند غیر بعضے جاهلین و نادانان این علم را حال همین است الغرض از پرورش
و نوازش بادشاه عالم پناه ادام الله اقباله و عمره حال بندگان مصروف خوشی و خورمی است
او تعالی شانه تا ابد الدهر سلامت دارد

خاتمه از مصنف

الحمد لله والمنه که این تاریخ گلزار آصفیه در محنت سه سال که کار چند ساله بود تصنیف و تالیف
و تحریر عاصی سراپا معاصی خواجه غلام حسین خان المخاطب خان زمان خان در آمد الله تقدس
و تعالی پسند خاطر ناظران اولی الابصار و مقبول دل صاحبان ادراک و افتخار فرماید که لایق ملاحظه
ایشان نیست و قابل نذر شاهان هم نمی بینم اما بقول شاعر شعر پای ملخ پیش سلیمان بردن
عجب است ولیکن بهتر از مور ۰۰ لهذا برای نذر بادشاه عالم پناه انجم سپاه که نام نامیش